

دو دهه واپسین

حکومت پهلوی

حسین آبادیان

مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دو دهه واپسین حکومت پهلوی

نویسنده:

حسین آبادیان

ناشر چاپی:

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	دو دهه واپسین حکومت پهلوی
۸	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۳	فهرست مندرجات
۱۸	اشاره
۲۰	مقدمه
۳۹	فصل نخست: مرد نامرئی
۳۹	اشاره
۵۰	شاپور ریپورتر و شبکه ملیورن
۵۷	شاپور ریپورتر و رجال پهلوی
۷۷	شاپور و فعالیت های اقتصادی
۹۵	فصل دوم: دموکراسی شاهانه
۹۵	اشاره
۱۰۰	شطرنج کودکانه
۱۰۷	حزب مردم بعد از دبیر کلی علم
۱۱۵	توده ای های انگلیسی!
۱۲۱	فراز و فرود حزب مردم
۱۳۱	فصل سوم: پشت پرده های سیاست
۱۳۱	اشاره
۱۳۳	حلقه سید ضیاء
۱۴۸	یادگاران دوران سپری شده
۱۶۱	هزاردستان
۱۶۸	مافیای سیاسی و سقوط اقبال

۱۸۱	فصل چهارم: پیدا و پنهان
۱۸۱	اشاره
۱۸۲	شاه و تیم کندی
۲۱۳	انتخابات مجلس بیستم
۲۲۵	دولت مستعجل شریف امامی
۲۳۶	فصل پنجم: دکتر علی امینی : تخیلات بدفرجام
۲۳۶	اشاره
۲۴۷	جبهه ملی و دولت امینی
۲۵۱	استراتژی خاورمیانه ای دولت کندی
۲۷۲	بحرانهای دولت امینی
۲۹۰	نمایش قدرت مافیا
۲۹۴	تبانی شاه و امریکا و سقوط امینی
۳۰۵	فصل ششم: اسدالله علم و طرحهای امریکا
۳۰۵	اشاره
۳۰۹	دیدگاه های والت ویتمن روستو
۳۲۲	مقامات نظامی امریکا در تهران
۳۲۶	علم و اجرای طرح های امریکا
۳۳۴	فصل هفتم: کانون مترقی و نخبگان نوظهور
۳۳۴	اشاره
۳۵۰	کانون مترقی و مجلس بیست و یکم
۳۵۵	قتل کندی و حوادث متعاقب آن
۳۶۱	موقعیت منصور و زایش حزب ایران نوین
۳۸۱	منصور و جذب نخبگان نوظهور
۴۰۱	نخست وزیری منصور
۴۱۸	اوضاع جهانی مقارن با دولت منصور
۴۲۴	مقدمات بحران

۴۲۸	منصور و لایحه کاپیتولاسیون
۴۶۵	آغاز چند دستگی
۴۶۹	فصل هشتم: نخست وزیری هویدا: فرجام یک سراب
۴۶۹	اشاره
۴۸۴	جناح بندیهای سیاسی در حزب ایران نوین
۴۹۹	حزب حاکم و واکنش های مردم
۵۱۲	کمیته سری حزب و سیا
۵۴۷	فصل نهم: فرجام دولت دست نشانده
۵۶۵	تصاویر
۵۸۶	فهرست اعلام
۶۳۷	درباره مرکز

سرشناسه: آبادیان، حسین، - ۱۳۳۷

عنوان و نام پدید آور: دو دهه واپسین حکومت پهلوی / حسین آبادیان

مشخصات نشر: تهران: موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری: ۴۹۵ ص. مصور

شابک: ۳۵۰۰۰ ریال (گالینگور)، ۳۰۰۰۰ ریال (شومیز)

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: Hossein Abadian: last two decades of pahlavi dominion.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس

موضوع: ایران -- تاریخ، پهلوی، ۱۳۵۷ - ۱۳۲۰

موضوع: ایران -- سیاست و حکومت، ۱۳۵۷ - ۱۳۲۰

موضوع: ایران -- تاریخ، پهلوی، ۱۳۲۰ - ۱۳۰۴

موضوع: ایران -- سیاست و حکومت - ۱۳۲۰ - ۱۳۰۴

شناسه افزوده: موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی

رده بندی کنگره: DSR1501/9177A/1383

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۲۴

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۳-۲۱۴۶

ص: ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّ مَنْ صَرَخَتْ لَهُ الْعَبْرُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثَلَاتِ،

حَجَزَتْهُ التَّقْوَى عَنِ تَفْحَمِ الشُّبُهَاتِ

«امام علی(ع)، نهج البلاغه، خطبه ۱۶»

«کسی که عبرتها و پیش آمدهای روزگار را پیش رو داشته باشد،

تقوی او را از افتادن در شبهه ها باز می دارد.»

دو دهه واپسین حکومت پهلوی

حسین آبادیان

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

تهران □ بهار ۱۳۸۳

ص: ۳

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

دو دهه واپسین حکومت پهلوی

حسین آبادیان

چاپ اول : بهار ۱۳۸۳

شمارگان : ۳۰۰۰ نسخه

شابک : ۹۶۴ ۵۶۴۵ ۴۶ ۸

ISBN : ۹۶۴ - ۵۶۴۵ - ۴۶ - ۸

قیمت (شومیز): ۳۰۰۰ تومان □ (گالینگور): ۳۵۰۰ تومان

کلیه حقوق ناشر و مؤلف محفوظ است

تهران : صندوق پستی ۱۱۳۶۵ ۷۵۸۸

e mail : info @ IR - PSRI.COM

ص: ۴

فهرست مندرجات

اشاره ۹۰۰۰

مقدمه ۱۱۰۰۰

فصل نخست : مرد نامرئی ۲۷۰۰۰

شاپور ریپورتر و شبکه ملبورن ۳۵۰۰۰

شاپور ریپورتر و رجال پهلوی ۴۲۰۰۰

شاپور و فعالیت های اقتصادی ۵۳۰۰۰

فصل دوم : دمکراسی شاهانه ۶۷۰۰۰

شطرنج کودکانه ۷۱۰۰۰

حزب مردم بعد از دبیر کلی علم ۷۶۰۰۰

توده ای های انگلیسی! ۸۳۰۰۰

فراز و فرود حزب مردم ۸۹۰۰۰

فصل سوم : پشت پرده های سیاست ۹۹۰۰۰

حلقه سید ضیاء ۱۰۱۰۰۰

یادگاران دوران سپری شده ۱۱۲۰۰۰

ص: ۵

هزار دستان ... ۱۲۰

مافیای سیاسی و سقوط اقبال ... ۱۲۶

فصل چهارم : پیدا و پنهان ... ۱۳۷

شاه و تیم کندی ... ۱۳۸

انتخابات مجلس بیستم ... ۱۶۲

دولت مستعجل شریف امامی ... ۱۷۱

فصل پنجم : دکتر علی امینی : تخیلات بدفرجام ... ۱۸۱

جبهه ملی و دولت امینی ... ۱۹۱

استراتژی خاورمیانه ای دولت کندی ...

۱۹۴

بحرانهای دولت امینی ... ۲۱۴

نمایش قدرت مافیا ... ۲۲۶

تبانی شاه و امریکا و سقوط امینی ...

۲۳۰

فصل ششم : اسدالله علم و طرحهای امریکا ...

۲۳۹

دیدگاههای والت ویتمن روستو ... ۲۴۲

مقامات نظامی امریکا در تهران ... ۲۵۵

عَلَم و اجرای طرح های امریکا ... ۲۵۹

فصل هفتم : کانون مترقی و نخبگان نوظهور ...

کانون مترقی و مجلس بیست و یکم ... ۲۸۱

قتل کندی و حوادث متعاقب آن ... ۲۸۶

موقعیت منصور و زایش حزب ایران نوین ...

۲۹۲

منصور و جذب نخبگان نوظهور ... ۳۱۱

نخست وزیرى منصور ... ۳۲۷

اوضاع جهانی مقارن با دولت منصور ...

۳۳۸

ص: ۶

مقدمات بحران ... ۳۴۳

منصور و لایحه کاپیتولاسیون ... ۳۴۶

آغاز چند دستگی ... ۳۷۴

فصل هشتم : نخست وزیری هویدا : فرجام یک سراب ...

۳۷۷

جناح بندیهای سیاسی در حزب ایران نوین ... ۳۸۸

حزب حاکم و واکنش های مردم ... ۴۰۱

کمیته سرّی حزب و سیا ... ۴۱۱

فصل نهم : فرجام دولت دست نشانده ... ۴۴۱

تصاویر ... ۴۵۵

فهرست اعلام ... ۴۷۷

ص: ۷

سلطنت پهلوی بیش از پنج دهه دوام یافت. ایران در این دوره شاهد جریان‌ات بسیاری است. از ابتدای حضور رضاخان در صحنه سیاسی ایران، وزارت جنگ وی، ماجرای جمهوری خواهی، ماده واحده تغییر سلطنت قاجار و تاجگذاری رضا شاه تا خروج وی در شهریور ۲۰ توسط انگلیس، دو دهه به طول انجامید. دهه سوم سلطنت پهلوی با پادشاهی محمدرضا پهلوی آغاز شد و پس از ۳۷ سال با سقوط او به پایان رسید. بررسی علل سقوط پهلوی از موضوعاتی است که مورد توجه بسیاری از محققان قرار گرفته، نظرات متفاوتی نیز

بیان شده است. سمینارها و همایش‌های چندی نیز حول این محور برگزار شده است. یکی از مباحثی که در این باره مطرح است، وضعیت حکومت پهلوی در دو دهه واپسین عمر او است. در این دو دهه رفتار نهادهای حکومتی؛ رجال دولتی؛ نفوذ بیش از پیش فرهنگ غرب در تصمیم‌گیران حکومت؛ وابستگی و سرسپردگی سیاسی، نظامی و اقتصادی و فرهنگی حکومت به غرب و به ویژه به ایالات متحده امریکا از یک سو و آگاهی افراد جامعه نسبت به

فرآیندهای تصمیم‌گیری در سطح قدرت، استفاده علماء و مبلغین مذهبی از آموزه‌های اسلامی و دینی در اثبات عدم مشروعیت سیاسی، حقوقی و دینی حکومت پهلوی، این سلطنت را به نقطه تلاشی رساند. شاخصه نهضت مردمی در این دوره پیشتازی روحانیت مترقی به رهبری حضرت امام خمینی (ره) است.

کتابی که پیش روی شماست «ایران در دو دهه واپسین حکومت پهلوی» نام گرفته و تلاشی برای تشریح اوضاع حکومت در این برهه است. نویسنده در این کتاب سعی کرده با مراجعه به منابع معتبر تاریخی و اسناد به جای مانده از حکومت پهلوی، تاریخ این دوره را قلم زده و

کتابی در خور محققین، نویسندگان، دانشجویان و اهل تحقیق فراهم سازد. با مطالعه کتاب مشخص خواهد شد که بیشتر مطالب، وقایع دهه چهل شمسی است و به دهه بعد - پنجاه - کمتر پرداخته شده است. امیدواریم در مجلد دیگری به این بخش بپردازیم.

مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی ضمن سپاس از زحمات جناب آقای دکتر حسین آبادیان در تدوین این کتاب، از همه همکاران محترمی که در آماده سازی، ویرایش، حروف چینی، چاپ و توزیع این اثر، مؤسسه را یاری کردند سپاسگزار است. همچنین امید است این اثر به سان سایر کتابهای تاریخی معتبر مورد مذاقه پژوهشگران قرار گرفته و این

مؤسسه از نظرات و انتقادات آنان بهره مند گردد.

مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی

ص: ۱۰

تاریخ معاصر ایران و حتی وقایع دویست ساله اخیر این سرزمین چنان که باید - شناخته شده نیست. بررسی و بازگویی حوادث این دوره غالباً تحت الشعاع افسانه پردازیهایی واقع

شده است که نام تاریخ گرفته اند. در موارد فراوانی این دیدگاه مسلط که تاریخ هر دورانی را باید بعد از گذشت صد سال از وقوع آن نگاشت، سهم بسیار تعیین کننده ای در جهت گیری های رایج در مورد گریز از پرداختن به تاریخ معاصر ایران ایفا کرده است. به رغم وجود انبوه اسناد و مدارک مکتوب و نیز با وجود دسترسی به کسانی که خود از بازیگران این

دوره بوده اند، باز هم اصرار عجیبی در گریز از پرداختن به تحولات مهم و تعیین کننده این دوره دیده می شود. کسانی هم که به هر دلیل متعرض این دوره می شوند علاوه بر این که دانش

لازم را برای غور در این مهم ندارند؛ یا کج سلیقه اند که غایت نظر آنان تحویل تحولات به مؤلفه های بسیار پیش افتاده اخلاقی و اجتماعی است و یا کسانی اند که کارهایشان واکنشی

در برابر ابراز عقیده، انتشار کتاب و یا تحولی است که در جای دیگری روی داده است و هدفشان پاسخ گویی بیهوده به این گونه نظرها و سخن هاست. بسیاری از این شبه تاریخ نویسان از شناخت مبرم ترین موضوعات لازم برای انجام تحقیق محرومند و ریشه محرومیت آنان را باید در کج سلیقه و نشناختن شرایط زمانی و مکانی لازم برای هر گونه

تحقیق تاریخی دانست. به همه این ها باید بلیه ای دیگر را افزود و آن این که متأسفانه برخلاف کلیه کشورهای پیشرفته عالم، در مراکز تحقیقاتی ما نسبتی بین پژوهش تاریخی با سیاست گذاری های کلان کشور دیده نمی شود، به همین دلیل است که بسیاری از تحقیقات تاریخی مرده و افسرده به نظر می رسند. نزد بسیاری تحقیق تاریخی چیزی جز سرگرم شدن

نیست و مورخ و پژوهشگر به مثابه موجودی نگریسته می شود که توانایی کار دیگری را ندارد و تنها بلد است کتاب بخواند و یادداشت نویسی کند. بیهوده نیست که به رغم این همه

تأکید و توصیه در مورد ضرورت تحقیقات در حوزه تاریخ معاصر کشور، همان کلیشه های رایج و خسته کننده در نشریات و کتابهای منتشره دیده می شود و از روح رسوخ به اعماق تحولات و به میان آوردن سخن تازه در آنها خبری نیست. این در حالی است که در سراسر دنیا تحولات معاصر کشور ما را با عینکی دیگر می نگرند و هیچ دانشگاه معتبر و مرکز تحقیقاتی و پژوهشی دولتی و غیردولتی نیست که مباحث تاریخ معاصر ایران را سرلوحه برنامه های خود قرار نداده باشد. به همین دلیل مراکز اسنادی در کشورهایی که با ایران روابط گسترده داشته اند به انتشار جانبدارانه بخشی از اسناد - که خارج از رده محسوب می شوند،

مبادرت می کنند و یا این که بخش بسیار مهم تاریخ شفاهی خود را تقویت می کنند و با دست

اندرکاران تحولات معاصر وارد گفتگوهای انتقادی می شوند و خاطرات فراهم آورده خود را از بازیگران سیاسی کشور منتشر می نمایند. بهترین شاهد ما در این زمینه انتشار گزارشی

از سیا درباره کودتای بیست و هشتم مرداد سال ۱۳۳۲ است.

در واپسین ماههای دولت بیل کلینتون گزارش دکتر دونالد ویلبر، تحلیل گر سیا و از دست اندرکاران کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، روی سایت اینترنتی روزنامه نیویورک تایمز قرار گرفت. تاکنون حداقل سه ترجمه از این گزارش به زبان فارسی در دسترسی علاقه مندان به مسائل سیاسی معاصر ایران قرار گرفته است. همچنین در بسیاری از کنفرانسها و سخنرانی های مقامات آمریکائی، در این مورد مباحثی ارائه شده است. خانم مادلین آلبرایت

وزیر امور خارجه وقت ایالات متحده در یکی از کنفرانسهای شورای ایرانیان - امریکا در سال

۲۰۰۰ میلادی از دخالتهای ایالت متحده در مسائل داخلی ایران سخن گفت و از نقش کشورش در بسیاری از حوادث بعد از کودتای ۲۸ مرداد یاد کرد و از این کار ابراز تأسف نمود. به غیر از این مطلب، در اکثر کتابهای تاریخی که درباره روابط ایران و امریکا نوشته

شده اند، نقطه عطف روابط دو کشور را کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ می دانند. هدف از این

عقب گرد تاریخی این است که ریشه این رویداد مورد ارزیابی مجدد قرار گیرد. بهترین نمونه این گونه تحقیقات، پژوهش های در خور تأمل مارک گازیوروسکی استاد علوم سیاسی دانشگاه دولتی لوئیزیانای آمریکاست که دامنه بررسی های خود را تا کودتای نوژه در سال

۱۳۵۹ نیز گسترش داده است، در حالی که مراکز اسنادی کشور ما بیشتر به مسائل حاشیه ای توجه داشته و دارند. این دیدگاه که ایالات متحده تلاش فراوانی در استقرار حکومتی دست

نشانده در ایران مبذول داشته است در بین تحلیل گران سیاسی خود امریکا نیز طرفداران جدی دارد. در حقیقت یافتن نقطه عطف روابط دو کشور در دوره معاصر موکول به پاسخ دادن به این پرسش مهم است که، به طور واقعی اندیشه ایجاد دولت دست نشانده در ایران از

چه زمانی در سرلوحه برنامه های مقامات امریکا قرار گرفت و علت و انگیزه های آن چه بود

و از نظر مصالح ملی چه تأثیری بر حیات سیاسی ایران بر جای گذاشت؟ هدف ما در تحقیق حاضر این است که در پرتو اسناد ایرانی به این مقوله نظر افکنیم و به عبارتی تحقیقات کسانی را که در این زمینه صاحب نظر هستند با توجه به اسناد موجود خود مورد بازکاوی قرار دهیم.

هدف این است که لایه های زیرین تحولات کشورمان را در دوره ای که با مقدمات انتخابات

ریاست جمهوری امریکا شروع و منجر به روی کار آمدن جان فیتز جerald کندی شد مورد

مطالعه قرار دهیم و نشان دهیم که فرایندهای پنهان سیاسی کشور در این دوره مشتمل بر چه

چیزهائی بود و چگونه این فرایندها بر سطح آشکار سیاسی کشور تأثیر می نهادند و بالاخره

از این تکاپو چه دستاوردهایی نصیب ایران و ایرانیان شد. اگر از این منظر به حوادث تاریخی

ذی ربط نظر افکنیم، در می یابیم که این اندیشه، یعنی روی کار آوردن حکومت دست نشانده

توسط امریکا از راه دسیسه های پشت پرده بین مقامات سیا، کاخ سفید و وزارت امور خارجه

آمریکا به طور جدی مطرح بود و در نهایت به صورت برنامه ای درآمد که این کتاب تلاش دارد گوشه هایی از آن را روشن کند. برای اینکه موضوع یادشده در بستر تحولات تاریخی ایران بهتر دریافته شود، ابتدا ضروری است شمه ای از روابط بین دو کشور ایران و امریکا را به طور اختصار شرح دهیم.

روابط ایران و ایالات متحده امریکا از حدود یکصد و پنجاه سال پیش تاکنون فراز و نشیبهای فراوانی را پشت سر گزارده و بدون بررسی سابقه و چگونگی این روابط راه بر بسیاری از تحلیلهای سیاسی بسته است. این روابط در طول تاریخ خود سرشت و ماهیت یکسانی نداشته و در واقع از نخستین دوره تا استقرار دولت دست نشانده در ایران راه بسیار

درازی را پشت سر گزارده. تأمل در هر یک از این دوره ها با یکدیگر چه بسا از بنیاد تفاوت

داشته باشد. به گمان ما این روابط در دوره های مختلف تاریخی و تا قبل از انقلاب اسلامی

ص: ۱۳

حداقل شش مرحله را در بر می گیرد: ۱- از شروع روابط تا سالهای وقوع نهضت مشروطه، ۲- دوره مشروطه، ۳- دوره اوّل نخست وزیری احمد قوام (قوام السلطنه) و دوره مقدمات انتقال قدرت از قاجار به پهلوی، ۴- دوره جنگ دوم جهانی، ۵- دوره ملی شدن صنعت نفت ۶- دوره بعد از کودتای ۲۸ مرداد به ویژه از سالهای ۱۳۳۵ تا پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷.

همان طور که پیشتر گفته شد این دوره ها از بسیاری جهات با یکدیگر متفاوت و متمایز هستند و معیار ما در این تقسیم بندی مربوط به نقش تعیین کننده ایالات متحده در حوادث

داخلی ایران است. این تأثیر بیش از همه بعد از کودتای ۲۸ مرداد آغاز می شود و با تلاش در جهت استقرار نخبگان طرفدار سیاستهای امریکا در ایران ادامه پیدا می کند و در نهایت با

وقوع انقلاب اسلامی به پایان خود نزدیک می شود. برای این که تحلیلهای ارائه شده در این

کتاب بهتر دریافته شوند ضروری است که مختصری از روابط دو کشور از گذشته های بسیار دور تا دوره ای که منجر به استقرار نفوذ بیش از پیش آمریکا در ایران شد - دوره ای که موضوع اصلی این کتاب است - تشریح شود.

نخستین تلاش های آمریکائیان در ایران معطوف به اعزام هیئت های مذهبی بود، این هیئت ها ابتدا در اواخر سلطنت فتحعلی شاه و اوایل سلطنت محمد شاه قاجار وارد ایران شدند و درست همزمان با حوادث توفنده بعد از انقلاب سال ۱۸۴۸ فرانسه و نیز بحرانهای درونی امریکا که به جنگ های داخلی این کشور در سالهای بعد منجر شد؛ شدت بیشتری پیدا

کرد. نخستین هیئت تبلیغ مذهبی در سال ۱۸۳۵ و به ریاست جاستین پرکینز وارد ایران شد و البته این هیئت ها در سالهای بعد تلاش های بیشتری از خود نشان دادند. نقطه عطف این سالهای مهم، مقارن با دوره سلطنت ناصرالدین شاه قاجار، به ویژه دوره ای بود که میرزا تقی خان فراهانی مشهور به امیرکبیر، صدارت عظمای ایران را در دست داشت. در واقع امریکائیان در این دوره بیشتر در قالب فعالیتهای تبشیری در ایران کار می کردند و نخستین

امریکائینی که به ایران آمدند کشیشان بودند. این افراد عمدتاً پروتستان بودند و برای اولین بار به آذربایجان پای گذاشتند. مهم ترین مأموریت تبشیری با مأموریت کشیش پرکینز آغاز شد. وی نخستین فردی بود که در ایران مدرسه جدید دایر کرد و زبان انگلیسی تدریس نمود

و جوانان ایرانی را با برخی از علوم جدید رایج در غرب آشنا ساخت. در این سالها امریکا در ایران نمایندگی سیاسی نداشت و نخستین عهدنامه های دوستی دو کشور با امضای وزیر

مختار آمریکا در استانبول امضاء می شد. این معاهده در دوره صدارت اعظمی امیر کبیر امضا شد و البته بلافاصله بعد از آن امیر به کاشان تبعید گردید. در آن دوره گفته می شد که تبعید امیر به دلیل امضای همین معاهده بوده است، زیرا طبق آن معاهده حق کشتیرانی آمریکاییها در

خلیج فارس رسمیت پیدا می کرد. ظاهراً این قرارداد برای تثبیت موقعیت ایران در منطقه امضا شده بود، امری که بریتانیا از آن رضایت نداشت. به هر حال این قرارداد که با تلاشهای کارول اسپنسر وزیر مختار آمریکا در استانبول امضا شد ضامن اجرایی چندانی پیدا نکرد، تا اینکه حدود شش سال بعد میرزا فرخ خان غفاری مشهور به امین الملک - همان کسی که عهدنامه پاریس را به سال ۱۲۷۳ ه ق امضا کرد و طبق آن افغانستان از ایران جدا شد - نخستین

عهدنامه دوستی و تجاری را با آمریکا امضا نمود. طرف امضای این قرارداد باز هم کارول اسپنسر بود که سرانجام مفاد آن به امضای فرانکلین پیوس رئیس جمهور وقت آمریکا و ناصرالدین شاه رسید. تاریخ امضای این قرارداد ۱۳ ژوئن سال ۱۸۵۷، مصادف با سال ۱۲۷۳ یعنی سال جدائی افغانستان از ایران بود.

بیش از یک ربع قرن بعد از این قرارداد کنگره آمریکا لایحه تأمین حقوق کاردار و سرکنسول آمریکا را در تهران تصویب کرد و در ژانویه سال ۱۸۸۳ نخستین وزیرمختار آمریکا به نام ویلیام بنجامین عازم ایران شد. پنج سال بعد از این تاریخ، نخستین وزیرمختار ایران در آمریکا به نام حاج حسین قلی خان نوری ملقب به معتمدالوزاره همراه با نامه موذت آمیز ناصرالدین شاه برای کیولند، رئیس جمهوری وقت آمریکا، به واشنگتن دی سی رفت. در این نامه به ضرورت گسترش روابط دو جانبه و نیز سرمایه گذاری آمریکائی ها در

ایران تأکید شده و نسبت به توسعه روابط دوجانبه ابراز علاقه شده بود. با این وصف در این دوره هیچ رابطه مهم سیاسی و اقتصادی بین ایران و ایالات متحده وجود نداشت، دلیل امر

این بود که آمریکا در این مقطع تاریخی از نظر سیاسی، کشوری ضعیف به شمار می رفت که تازه از زیر بار سنگین جنگهای داخلی و استقلال طلبانه خارج شده بود. دلیل دیگر اینکه تا سالهای بعد از جنگ دوم جهانی اصولاً آمریکاییها در ایران برای خود منافعی در نظر نداشتند.

به همین جهت دولت های ایالات متحده در برابر تحولات ایران اساساً بی طرف بودند. در این

سالها میزان رقابتهای استعماری روس و انگلیس در ایران به شدت افزایش پیدا کرده و تمامیت ارضی کشور مورد مخاطره واقع شده بود. در دوره مشروطه برخی از کشیش های

آمریکایی در ایران به دفاع از مشروطیت وارد میدان شدند. به عنوان نمونه باید از تلاشهای هوارد باسکرویل معلم مدرسه مموریال تبریز یاد آورد که در این مدرسه تاریخ عمومی و حقوق بین الملل تدریس می کرد. در دوره دوم مشروطه که با فتح تهران توسط اردوی مشروطه خواهان آغاز شد و به اولتیماتوم روسیه ختم گردید، یک آمریکایی نقش بسیار مهمی در تحولات ایران بر عهده داشت، هر چند که وی مأمور رسمی دولت خود به شمار نمی آمد و به همین دلیل فعالیتهای او مسئولیتی متوجه دولت آمریکا نمی کرد. این آمریکایی

مورگان شوستر معروف بود. حسینقلی خان نواب که پیشوای حزب دمکرات ایران بود و در این ایام وزارت امور خارجه را در دست داشت از علیقلی خان نبیل الدوله کاردار ایران در واشنگتن خواست که فردی را برای تمشیت امور مالیه ایران به استخدام دولت در آورد. نبیل الدوله بعد از مشورت با مقامات وزارت امور خارجه امریکا، مورگان شوستر را استخدام کرد و به ایران اعزام نمود. این نبیل الدوله فرزند میرزا عبدالرحیم کلانتر ضرابی نویسنده تاریخ کاشان است که به قول ایرج افشار در مقدمه همین کتاب؛ آن را به سفارش مانکجی لیمجی هاتریا نخستین فرستاده انجمن اکابر پارسیان هند به ایران نوشته است.

اگرچه وقتی شوستر وارد ایران شد، راسل وزیر مختار وقت آمریکا از وی استقبال کرد اما

شوستر اقامتگاه خود را پارک امین السلطان (پارک شهر فعلی) قرار داد. این مکان به ارباب جمشید جمشیدیان از تجار و سرمایه داران معتبر ایران تعلق داشت، به عبارت بهتر شوستر مأمور دولت ایران شناخته می شد و نه آمریکا. به همین دلیل در فعالیت هایی که بر عهده

گرفته بود توجهی به نظر رسمی دولت متبوع خود نداشت. شوستر به محض این که وارد ایران شد با افراطی ترین جناح های مشروطه که در حزب دمکرات جمع آمده بودند وارد گفتگو شد و بسیاری از کارکنان خود را از بین این افراد برگزید، افرادی که به صورت یکسان

ظاهرا با سیاستهای رسمی دولت های روس و انگلیس در ایران مخالف بودند. یکی از افرادی که در استخدام شوستر قرار گرفت، ماژوراستوکس وابسته نظامی سفارت انگلستان در تهران بود. استوکس مسئولیت ژاندارمری خزانه داری را به عهده داشت، به همین دلیل به دو

اقدام دست زد که با دستور مستقیم شوستر انجام گرفت و عواقب نامطلوبی برای ایران به ارمغان آورد. یکی از اقدامات وی این بود که به عنوان وصول بدهی شعاع السلطنه املاک وی را مصادره کرد و دیگر اینکه فردی را برای تمشیت امور مالی آذربایجان به تبریز فرستاد. در

اهمیت امر همین بس که شعاع السلطنه تحت حمایت روسیه بود و املاک وی در رهن بانک استقراضی قرار داشت، دیگر اینکه طبق عهدنامه ۱۹۰۷ روس و انگلیس، تبریز حوزه نفوذ روسیه به شمار می آمد. بنابراین اعزام یک فرد انگلیسی به این منطقه با واکنش بسیار تند

روس ها مواجه شد. وقتی این اقدامات انجام شد، روس ها اولتیماتومی به دولت ایران

تقدیم کردند که مشتمل بود بر این که بلافاصله باید به مأموریت شوستر در ایران خاتمه داده شود و استخدام اتباع خارجی از این به بعد با مشورت روس و انگلیس انجام شود و دیگر اینکه هزینه لشکرکشی روسیه به ایران توسط دولت وقت ایران پرداخت گردد! متعاقب این اولتیماتوم روس ها به ایران سرازیر شدند و تا نزدیکی های پایتخت را تصرف کردند. شوستر

از ایران خارج شد و دوره دوم مجلس نیز خاتمه یافت. اما بعد از اینکه بخشی از کشور به

اشغال روس ها درآمد و پیش از اینکه دوره مجلس دوم به سر رسد، نمایندگان مجلس ایران نامه ای برای کنگره آمریکا ارسال کردند و در آن از رفتار روس ها شکایت نمودند و از دولت ایالات متحده خواستند که به یاری ایران بشتابد. به گزارش آبراهام یسلسون (Abraham Yeselson) نویسنده تاریخ روابط خارجی ایران و آمریکا نمایندگان کنگره که احيانا از ایران شناختی نداشتند، در پاسخ به این تقاضا فقط خندیدند و نامه را بایگانی کردند.

به هر حال از این دوره تا وقوع جنگ اول جهانی روابط ایران و آمریکا در همین حد نازل

قرار داشت و حتی در دوره جنگ نیز ارتقای چندانی پیدا نکرد. مهم ترین اقدام دولت آمریکا در دوره بعد از جنگ اول جهانی این بود که به شدت با قرارداد ۱۹۱۹ مخالفت نمود و سناتورهای آمریکائی این قرارداد را به شدت محکوم کردند و آن را مصداقی از غارت ایران توسط دولت انگلیس به شمار آوردند و پیش بینی کردند که با این قرارداد ایران تحت الحمایه انگلیس قرار خواهد گرفت و استقلال کشور به کلی از بین خواهد رفت. جان راسل وزیر مختار پیشین آمریکا در تهران به عنوان کارشناس ایران به کنگره احضار شد تا مورد مشورت

قرار گیرد. وی نیز این قرارداد را محکوم کرد و از سناتورها خواست علیه آن واکنش نشان

دهند. با این وجود، روابط ایران و آمریکا باز هم ترقی چندانی پیدا نکرد، تا اینکه بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، در دوره نخست وزیری احمد قوام مشهور به قوام السلطنه، حسین خان علاء وزیر مختار ایران در واشنگتن دستور یافت با کمپانی های آمریکائی وارد مذاکره شود و از آنها بخواهد که برای سرمایه گذاری در ایران وارد کار شوند.

علاء ابتدا با استاندارد اوپل آو نیوجرسی (Standard Oil Of New Jersey) که به راکفلرها متعلق بود وارد مذاکره شد. مذاکرات در مرحله بعدی با کمپانی سینکلر انجام شد، شرکت سینکلر بعد از مذاکرات و موافقت‌های اولیه وسائل و ادوات خود را وارد بندر خرمشهر کرد و به این طریق تلاش‌های بی نتیجه‌ای را برای سرمایه‌گذاری در نفت شمال ایران آغاز نمود. در همین دوره دکتر آرتور میلسپو به عنوان مستشار مالی به استخدام دولت ایران درآمد و مجلس

شورای ملی نیز برای اخذ وام از آمریکا و بانک‌های این کشور لویحی را تصویب کرد. در این

ایام بود که انگلیسی‌ها برای ممانعت از ورود امریکائیان به بازار ایران تحریکاتی را آغاز کردند. در یکی از این تحریکات که دست شرکت نفت انگلیس و ایران در آن به وضوح دیده می‌شد، ماژور رابرت ایمبری دستیار کنسولگری آمریکا در خیابان شیخ هادی به قتل رسید.

همان موقع شایع شد که در پشت این دسیسه، دست شرکت‌ها و تراست‌های بزرگ نفتی رقیب دیده می‌شود. بعد از این ماجرا شرکت امریکائی نخستین قرارداد نفتی با ایران را که در مراحل نهایی بود، ملغی کرد. از این زمان تا سال ۱۳۱۵ روابط ایران و آمریکا بیشتر معطوف به امور غیراستراتژیک بود. در این دوره آمریکا بار دیگر برای به دست آوردن امتیاز نفت شمال تلاش کرد اما باز هم، ناکام ماند. مهمترین علت این ناکامی مخالفت‌های شرکت نفت انگلیس

و ایران بود. بنابراین عمده روابط اقتصادی دو کشور محدود به کارهایی مثل مشارکت در احداث راه آهن سراسری ایران شد. البته در همین دوره اقداماتی مثل اصلاح مالیه و پرداخت

وام‌های اندک در دستور کار طرفین قرار داشت.

در سال ۱۳۱۵ مطابق با ۱۹۳۶ روابط ایران و آمریکا قطع شد و این قطع روابط به مدت دو سال یعنی تا اواخر سال ۱۳۱۷ ادامه یافت. ماجرا از این قرار بود که عبدالغفار خان جلال‌علاء معروف به جلال غفار که وزیر مختار ایران در ایالات متحده بود، در حالی که با همسر خود در خارج شهر واشنگتن رانندگی می‌کرد، به دلیل سرعت غیرمجاز مورد اخطار پلیس واقع شد اما سفیر به این اخطار توجهی نکرد و به راه خود ادامه داد. موتورسیکلت سواران پلیس فقط

وقتی توانستند وی را متوقف سازند که جاده را بستند، اما سفیر در پاسخ به اعتراض پلیس با آنها به تندی برخورد کرد. در نتیجه این مشاجره لفظی سفیر ایران به مدت چهار ساعت بازداشت شد، در حالی که مصونیت سیاسی داشت. مراتب به تهران گزارش شد و به دستور رضاشاه سفیر و همراهان بدون خداحافظی از وزارت امور خارجه آمریکا به ایران مراجعت

کردند. به سفارت آمریکا در تهران نیز اطلاع داده شد که بین ایران و ایالات متحده از این به

بعد روابط دیپلماتیک وجود ندارد. با این وجود اعضای سفارت آمریکا را از ایران اخراج

نکردند و به عبارت دیگر سفارت آمریکا را در تهران تعطیل نمودند. در اواخر اسفندماه سال ۱۳۱۷ بار دیگر روابط

دیپلماتیک دو کشور از سر گرفته شد و قراردادهای نفتی نیز بین ایران

و آمریکا منعقد گردید، اما هر بار در اثر حادثه ای این قراردادها معلق می ماند و فسخ می شد.

در دوره جنگ دوم جهانی و اشغال ایران توسط متفقین، رضاشاه نامه ای برای فرانکلین روزولت رئیس جمهوری وقت آمریکا

ارسال کرد و به این قضیه اعتراض نمود. روزولت در پاسخ ضمن تشریح وضعیت جهانی که جلوگیری از توسعه طلبی هیتلر را

ضروری می نمود، خاطرنشان کرد که به دولتهای شوروی و انگلستان یادآوری کرده است که با صدور اعلامیه ای تمامیت

ارضی و استقلال ایران را به رسمیت شناسند. در سال ۱۳۲۱ نیروهای آمریکایی نیز وارد ایران شدند؛ این بار هم مثل اوایل

دوره رضاشاه دکتر آرتور میلسپو به عنوان مستشار مالی به ایران آمد و ژنرال نورمن شوارتسکف ریاست هیئت مستشاری

نظامی آمریکا را عهده دار بود. در سال ۱۳۲۲ انجمن فرهنگی ایران و آمریکا - که از سال ۱۳۰۴ تأسیس شده

بود ولی دیگر فعالیتی نداشت - فعالیت خود را از سر گرفت. در همین حال بار دیگر سر و کله نمایندگان شرکتهای نفتی

امریکا در ایران پیدا شد، آنان باز هم می خواستند امتیاز نفت شمال ایران را به دست گیرند. در سالهای اولیه جنگ روابط

ایران و آمریکا بیشتر در حول و حوش

قراردادهای نظامی دور می زد و البته در کنار آن فعالیتهای اقتصادی مختصری نیز دیده می شد

که در مقایسه با حجم روابط اقتصادی ایران با انگلستان فاقد اهمیت بود. از این هنگام تا وقوع انقلاب چین به سال ۱۹۴۸ اگر

چه شرکت های آمریکایی برای یافتن جای پای در ایران تلاش

می کردند، اما دولتهای ایالات متحده که ایران را در زمره کمربند امنیتی خود در منطقه به شمار نمی آوردند به صورت جدی

پی گیر مسئله نبودند. با وقوع انقلاب چین این دیدگاه دچار تحولات زیادی شد، آمریکا از رژیم چیانگ کای چک در چین

دفاع می کرد و انواع سلاحهای پیشرفته و کمکهای نظامی را در اختیار رژیم او قرار می داد. اما با وجود این

حمایت ها حکومت او سرنگون شد و اولین دولت کمونیستی در آسیا پا به عرصه ظهور نهاد. این تحول مقامات آمریکایی را

با شوکی عظیم مواجه کرد و نشان داد که منافع سرمایه داری

در آسیا به چه میزان آسیب پذیر است. از این دوره بود که مقامات آمریکایی برای جلوگیری از

رشد کمونیسم در منطقه سیاستهای فعال تری را بر عهده گرفتند و انواع و اقسام راهبردها را

در این جهت مورد توجه قرار دادند.

با سفر شاه به آمریکا در سال ۱۳۲۸، ایران بیش از پیش در کانون توجهات بین‌المللی قرار گرفت. از این سال تا روزهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که با مشارکت فعال سیا و ام. ای. شش شکل گرفت؛ ضمن اجرای طرح سناتور مک کارتی در زمینه تعقیب روشنفکرانی که متهم به طرفداری از کمونیسم بودند؛ آمریکایی‌ها از ابزارهای لازم برای پیشبرد اهداف خود استفاده کردند. دوره بعد از کودتا تا نیمه دهه ۱۳۳۰ شمسی را باید یک دوره صبر و انتظار

تلقی کرد، اما از نیمه‌های این دهه بود که آمریکایی‌ها ظاهراً برای حفظ ایران در برابر خطر کمونیسم و به واقع؛ برای تعمیق نفوذ سیاسی و اقتصادی خود در منطقه، طرح‌ها و برنامه‌های جدیدی در پیش پای دولتهای ایران قرار دادند. این موضوعی است که در کتاب حاضر به شکل مشروح مورد بررسی قرار خواهد گرفت تا معلوم شود آیا واقعا تلاش‌های آمریکاییان در ایران در این مقاطع حساس تاریخی برای ادعاهائی بود که مطرح می‌کردند و یا اینکه چیز دیگری در پشت شعارهای آنان تعقیب می‌شد؟ واقع امر این است که آمریکا در صدد بود در ایران دولتهایی را روی کار آورد که در راستای حفظ منافع بلند مدت این کشور

به مثابه رهبر دنیای سرمایه داری تلاش نمایند. در این راه اقدامات تاریخی فراوانی انجام

دادند، از جمله این اقدامات باید حمایت از باندهای مافیایی، بازی تشکیل احزاب سیاسی

دولتی به تقلید از احزاب آمریکا و انگلیس و نیز راه انداختن کانون‌های سیاسی با حمایت

مستقیم مقامات ذی نفوذ امریکائی را نام برد. در نهایت امر، گروه نخبگان سیاسی مورد حمایت آمریکا که در تشکیلاتی منسجم به نام کانون مترقی جمع آمده بودند، ابتکار عمل را در دست گرفتند و کار به جایی رسید که مصالح کشور در راستای منافع آمریکا نادیده گرفته و پایمال شد. در ایران اوضاعی پیش آمد که در نوع خود در تاریخ معاصر کشور بی سابقه بود.

برخی از دولتهای ایران در این دوره ابائی نداشتند که کشور آشکارا در مسیر اهداف و سیاستهای دولت‌های امریکا حرکت نمایند. کشور بدون توجه به مصالح عالی در این راه برای به دست آوردن حمایت‌های سیاسی کانونهای قدرت مالی و سیاسی در ایالات متحده؛ رقابتهایی شکل گرفت که در نهایت به زیان مصالح کشور تمام شد. همان طور که خواهیم دید حزب برخاسته از کانون مترقی یعنی حزب ایران نوین در این مسیر آن چنان عمل کرد که

گوئی شعبه ای از احزاب آمریکا در ایران است. در این دوره تحولاتی شکل گرفت که نشان داد آمریکاییها برخلاف آن چیزی که می گفتند نه از دمکراسی در ایران پشتیبانی می کنند و نه این که نفوذ کمونیسم را جدی تلقی می نمایند؛ برعکس وقتی جای پای محکمی در بین سیاستمداران ایرانی پیدا کردند آن شعارها را یک سره به باد فراموشی سپردند و نشان دادند که کلیه اقدامات آنها در راستای اعمال نفوذ بر مقدرات سیاسی و اقتصادی ایران بوده است و لاغیر. این رساله به شکلی مشروح روند تکوین دولت دست نشانده و در راستای منافع ایالات متحده را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می دهد. بدیهی است که این نخستین گام در زمینه تحلیل روابط ایران و آمریکا در مقطع سالهای حساس دهه سی تا نیمه های دهه

پنجاه شمسی است و باید این دفتر را در آمدی بر ریشه یابی ابعاد این موضوع مهم و تاریخی

ارزیابی کرد.

با این حساب دوره های روابط ایران و آمریکا را نمی توان با یک اسلوب واحد تجزیه و تحلیل کرد، این روابط از فعالیتهای مذهبی و تبشیری تا سیاست انزوا در برابر تحولات این

مرز و بوم و نهایتا تلاش برای روی کار آوردن دولتهای دست نشانده را در بر می گیرد، روند

اخیر به گمان ما از پایان جنگ دوم جهانی به شکلی فعال پیگیری شد و با کودتای ۲۸ مرداد به نقطه تاریخی خود رسید و بالاخره با استقرار گروه سیاستمدارانی که همه از نسل جدید بودند و عمدتا جوانهایی بودند که تا پیش از این تجربه کار سیاسی نداشتند؛ به نقطه عطف

خود رسید. در این دوره، جهان شاهد متلاشی شدن ساختارهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران شد؛ امری که در نوع خود بی سابقه بود. برای این که روند یاد شده به شکلی

تاریخی و ملموس مورد بازبینی واقع شود، ابتدای بحث را با شکل گیری احزاب سیاسی دولتی که عنوان اقلیت و اکثریت داشتند آغاز کرده ایم. این دوره نقطه شروع تلاش های سیاسی کسانی است که ما آنان را نخبگان طرفدار سیاستهای کانون های مشخص در هیئت حاکمه ایالات متحده، نام نهاده ایم. در مباحث بعدی به ترتیب نخستین تجربه جناحی از آمریکایی ها را در روی کار آوردن نخبگان طرفدار خود مورد ارزیابی قرار داده ایم، این دوره مصادف با روی کار آمدن دولت دکتر علی امینی است. موانع پیش روی امینی و مشکلات او در راه اجرای سیاستهای مورد نظر آمریکائیان در این بخش مورد ارزیابی واقع شده است و

در این زمینه عمده ترین حوادث سیاسی و اقتصادی مطرح و در نهایت امر، روند شکل گیری

دولت مورد اطمینان آمریکا در شرایط جنگ سرد موشکافی شده است. همان طور که خواهیم دید، از این دوره بود که نفوذ آمریکا در ایران به بالاترین حد خود رسید و بسیاری از نخبگان سیاسی کشور مصالح و منافع آمریکا را حتی بر مصالح فردی خود ترجیح دادند و به

این ترتیب دوره ای از تاریخ معاصر ایران شکل گرفت که تا سال ۱۳۵۷ به موجودیت خود ادامه داد. همان طور که گفته شد، مبحث روابط سیاسی ایران و آمریکا بسیار مهمتر از آن است که در این مختصر بگنجد، این اثر مقدمه ای است بر فراهم آمدن زمینه های لازم برای تحقیق

در این دوره حساس از حیات سیاسی ایرانیان که منشأ تحولات عدیده ای برای آینده کشور شد، تحولاتی که البته با مقوله صعود نخبگان سیاسی مورد بحث این کتاب پیوندی ناگسستنی دارد.

هم چنین در این کتاب کانون دسیسه ای که حداقل از دوره ناصرالدین شاه قاجار در ایران

شکل گرفت و در تحولات آتی کشور ما نقش بسیار تعیین کننده ای در پی داشت؛ به عنوان نقطه عزیمت بحث در نظر گرفته شده و فراز و فرود آن در ارتباط با تحولات معاصر کشور مورد بازبینی واقع شده است. این شبکه بسیار مهم تر از آن است که در این مختصر مورد قضاوت واقع بینانه قرار گیرد اما این تلاش را هم باید به مثابه مقدمه ای بر شناخت فرایندهای

مخفی ذی نفوذ در ایران دوره معاصر به شمار آورد. ساز و کار این شبکه و تعامل آن با جریانی

که در یکی از حساس ترین سالهای تاریخ معاصر، مقدرات کشور ما را به دست گرفت، انگیزه ای شد تا فصل نخست اثر حاضر را به خود اختصاص دهد و در حد امکانات و الزامات

این تحقیق، مورد بازکاوی واقع گردد. این فصل را باید در ارتباط منظم و منسجم با مباحث

بعدی مورد داوری قرار داد. اگر قرار است که از نقش شبکه های پنهان سیاسی در تاریخ معاصر کشور سخن گفته شود؛ تحت هیچ شرایطی نمی توان رپورتاژها را نادیده انگاشت.

البته منظور این نیست که کلیه تحولات کشور به فعالیت های پشت پرده این شبکه فروکاسته

شود، بلکه مقصود آن است که تلاش های شبکه های مؤثر در تحولات کشور، که تابع قواعد بازی سیاسی نبود اما بر کلیه حوادث و جریانهای کشور تأثیر می نهاد بازبینی شود. برای نیل به این منظور ریشه های این شبکه بازشناسی شده است. هر چند تأمل در این زمینه بدون کاوش مبانی ایدئولوژیک این تلاش ها غیر ممکن است، اما همین مختصر به فهم ساز و کار و

شناخت یکی از مهمترین کلیدهای تحولات معاصر کشور کمکهای زیادی می نماید.

در این کتاب تلاش بر آن بوده است که لایه های پنهان تحولات ایران در سالهای ۱۳۳۷ به بعد ارزیابی گردد و نشان داده شود که چگونه شبکه های پنهان سیاسی در ربط با محافل مافیایی خارج کشور فرایندهای علنی را تحت الشعاع خود قرار می داد و مآلاً هیچ چیز از

چنبره نفوذ آن خارج نمی ماند. این شبکه در هر مقطعی از تاریخ کشور ما؛ حتی سرمایه گذاری اقتصادی را نیز مقوله ای امنیتی به شمار می آورد که غایت آن حفاظت ایران

برای بقا در مدار اقتصاد سرمایه داری جهانی بود. بیهوده نیست که از دوران قاجار سرمایه گذاران بیگانه در ایران، در عین حال مأموران و یا تأثیرگذاران فرایندهای سیاسی نیز به شمار می آمدند، این مهم در دوره پهلوی دوم به اوج خود رسید. در واقع بخش مهمی از

اقتصاد ایران در حیطه مناسبات خارجی عمدتاً توسط کسانی هدایت می شد که در کشورهای متبوع خود در زمره مقامات امنیتی به شمار می آمدند. دو مورد از مهم ترین مواردی که هم با مافیای اقتصادی بین المللی و هم با مافیای سیاسی داخل کشور ارتباط داشتند همانا شاپور ریپورتر و کیم روزولت بودند و از قضای روزگار این افراد با بدنام ترین و یا مرموزترین محافل مافیای ایران مرتبط بودند. هدف غائی این تحقیق نشان دادن حلقه های ارتباطی شبکه های

پنهان و مافیای سیاسی در ایران معاصر و ربط و تعلق آن ها به مافیای اقتصادی است؛ گمان

می رود که این یکی از بهترین راهها برای شناخت ابعاد و اعماق تحولات معاصر کشور است

و نمی توان به قضاوتی در خور در مورد تاریخ ایران معاصر برآمد مگر این که عقبه تحولات،

شناسائی شوند.

اندیشه انجام این پژوهش مربوط به سالهای گذشته است و از آن زمان تا کنون یکی از مشغولیات ذهنی نویسنده بوده است. در این بستر منابع و مأخذ فراوانی مورد استفاده واقع

شده اند که به بخشی از آنها به طور اختصار اشاره می شود. منابع این تحقیق به طور کلی به سه دسته تقسیم می شوند: نخست اسناد بر جای مانده از رژیم قبل که البته حجم زیادی از آنها را اسناد ساواک و یا اسناد شخصی تشکیل می دهد که عمدتاً در مرکز اسناد انقلاب اسلامی و مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران نگهداری می شوند و در اختیار علاقه مندان قرار می گیرند. این اسناد که از نظر اهمیت در یک ردیف نیستند، در هر تحقیق تاریخی مربوط به

دوره پهلوی دوم بسیار راه گشا هستند. بخش مهم این اسناد درباره کسانی است که از جایگاه

بالایی در سلسله مراتب سیاسی رژیم قبل برخوردار بوده اند. البته در این زمینه ساواک

شواهد و قرینه های زیادی را به دست آورده بود که یا پی گیری نمی شد و یا به دلیل این که به

کسانی ارتباط می یافت که از دوستان مسئولین ساواک بودند، بایگانی می شدند و فقط مراحل

اداری خود را طی می کردند. در همین ارتباط باید از دسته دیگر اسناد یاد کرد که عبارتند از اسناد خصوصی. اهمیت این دسته از اسناد در آن است که برای ارائه به دستگاه اداری تهیه

نشده اند و نکات بسیار مهمی در آن ها قید شده است که اهمیت تاریخی زایدالوصفی دارند.

در انجام این پژوهش دو مجموعه نفیس شخصی مورد استفاده واقع شده است: اسناد شخصی شاپور ریپورتر که به دنبال وقوع انقلاب اسلامی به هر دلیلی و با هر انگیزه ای در

ایران جا مانده است و دیگر اسناد و مکاتبات حزب زحمتکشان ملت ایران.

اسناد دولتی دسته دوم مربوط به احزاب، سازمان ها، گروه های سیاسی و افراد است که در

نوع خود بسیار ارزشمند است. اما این دسته از اسناد باید مورد نقد جدی تاریخی واقع شوند،

زیرا بسا اتفاق افتاده است که قضاوت های ساده لوحانه ای در مورد شخص و یا حادثه ای سیاسی انجام شده که ناشی از این توهم بوده است که گویا هر سرشناسی که در برابر دیگران

توان عرض اندام داشته، باید به شکلی سرسپرده انگلستان و یا آمریکا بوده باشد. این قضاوت ها در بسیاری از این دسته از اسناد دیده می شود، که در جای خود مورد نقد و ارزیابی

واقع شده اند.

به این شکل از هزاران برگ سند تا حد امکان و توان نویسنده استفاده شده است. اما مهمترین اسنادی که در این رساله روی آن تأکید شده، مربوط به گردانندگان حزب نوظهور ایران نوین است که از نظر تحلیل و استنتاجات مأموران ضدجاسوسی ساواک بسیار جالب به نظر می رسد. در کنار آن اسناد مربوط به حزب مردم، حزب ملیون، حزب زحمتکشان و سایر احزاب در صحنه، و نیز اسناد دهها شخصیت سیاسی و اقتصادی و فرهنگی که در متن به آنها

اشاره شده است در حد امکان در مقاطع مختلف مورد بازبینی واقع شده اند. در کنار اسناد

دولتی از اسناد شخصی هم استفاده لازم به عمل آمده است که اگر هم به شکل مستقیم به آنها

ارجاعی داده نشده باشد، اما در نوع نگاه نویسنده به تحولات ایران معاصر بسیار تعیین کننده بوده اند.

دسته دوم منابع روزنامه و نشریات و بیانیه های سیاسی احزاب و گروههای سیاسی اند. این دسته از منابع به دلیل نزدیکی به

حادثه مورد استفاده واقع شده اند؛ رجوع به این دسته از

ص: ۲۴

اسناد در کنار منابع دسته سوم یعنی کتابهای منتشر شده به زبانهای فارسی و انگلیسی به این دلیل صورت گرفته است تا ربط منطقی حوادث را که به شکل پراکنده در اسناد آمده به خواننده منتقل نماید و او را بهتر در فضای تحولات رخداده قرار دهد. با این همه همان طور که گفتیم اگر چه اسناد ساواک بسیار ارزشمند هستند، اما متأسفانه در موارد عدیده به هر

دلیلی راجع به رجال و شخصیت‌های در صحنه فاقد گزارش‌های درخور توجهند. بهترین شاهد مثال ما حوادث دوره‌های نخست وزیری دکتر منوچهر اقبال و دکتر علی امینی است، البته منظور این نیست که در این زمینه مطلقاً اسنادی وجود ندارد؛ بر عکس حجم اسناد این

دوران هم بسیار زیاد است اما درباره شخصیت‌های اصلی مورد نظر ما ردپائی در این اسناد

دیده نمی‌شود و این مدارک در جاهای دیگر پراکنده شده‌اند. به همین دلیل ناچار شده‌ایم تا زمان دستیابی و بهره‌برداری از این دسته اسناد، به منابع موجود تکیه کنیم تا ربط حوادث بهتر معلوم شود. همان طور که پیشتر گفته شد، این تحقیق مقدمه‌ای است بر شناخت تحولات ایران در دوره پهلوی دوم؛ بنابراین مثل هر تحقیق دیگری از کم و کاستی‌ها مبرا نیست. با این حال امید است که محققان و جوانان علاقه‌مند، با مطالعه این دفتر انگیزه‌های لازم را برای ادامه و تکمیل مطالعات رویدادهای این دوره مهم تاریخی پیدا نمایند و نقائص این مختصر

را برطرف سازند.

حسین آبادیان

۲۰/۱۱/۱۳۸۲

ص: ۲۵

توطئه، یکی از مهم ترین راه های دست یابی به هدف بدون در نظر گرفتن قواعد بازی در عرصه های سیاسی است. پس آن چه را «پشت پرده های سیاست» می نامیم؛ نقشی بسیار اساسی تر از فرایندهای آشکار سیاسی ایران در تحولات معاصر کشور داشته است. «توطئه گری» با «نظریه توطئه» تفاوت دارد. منظور ما از طرح توطئه های سیاسی این است که، امکان ندارد فضای سیاسی و اجتماعی بدون زد و بندهای پشت پرده - بدون در نظر گرفتن قواعد بازی آشکار سیاسی - فرصتی برای اعمال بروز و ظهور داشته باشد. به عبارت دیگر در

ایران معاصر هر تحول دوران ساز تاریخی، ریشه ای در عملیات نهانی دارد که برای نیل به

اهداف خاص طراحی شده است. در دوره معاصر اهداف این عملیات را شرایط جنگ سرد تعیین می نموده است؛ بنابراین، اهداف مزبور بسیار متنوع و متعدد هستند اما مهمترین

هدف در دوره جنگ سرد، حفاظت از ایران به مثابه کمربند امنیتی دنیای سرمایه داری بوده

است. پیشتر در دوره قاجارها این هدف معطوف به حفظ امنیت هندوستان بود و در دوره پهلوی دوم حفاظت از خاورمیانه. ایران کشوری نبوده و نیست که دنیای سرمایه داری در برابر آن بی تفاوت باشد. زمانی کشور ما صحنه کشاکش روس و انگلیس بود و در دوره ای هم

عرصه جنگ سرد آمریکا و انگلیس و بلوک غرب از یک سو و شوروی و بلوک شرق از سوی دیگر، و ایران صحنه آشکار رقابت قدرت های بزرگ جهانی در این گوشه استراتژیک از عالم

محسوب می شد.

با این ملاحظه نمی توان در مورد تاریخ دوره سلطنت محمدرضا پهلوی تحقیقی انجام داد، بدون این که نامی از یکی از مهمترین بازیگران این عصر یعنی شاپور ریپورتر به میان

نیاید. برخی از بلندپایگان رژیم سابق در مورد نقش اساسی وی در تحولات دوره مزبور چندان اعتقادی ندارند، واقعیت این است که فعالیتهای او در چنان هاله ای از اسرار پوشیده

است که اهمیت آن بر هر کسی مکشوف نیست، اما بلافاصله باید بیفزاییم که هدف ما هم ساختن چهره ای افسانه ای از وی نیست و نقش وی را در تحولات معاصر کشور به اندازه ای

که بوده است بازکاوی می کنیم. شاپور با طیف گسترده ای از رجال ایرانی آن دوره اعم از

سیاستمداران، روزنامه نگاران، امرای ارتش و رجال دربار مثل اسدالله علم و البته شخص شاه ارتباطی عمیق داشت. حوزه فعالیتهای او مخفی کاری را طلب می کرد و همین امر باعث می شد که همیشه ابعاد گوناگون زندگی وی پنهان بماند و فقط عده ای محدود از نزدیکترین

یارانش از آن آگاهی یابند و آنها هم خود همکاران بریتانیایی و ایرانی او بودند که با وی ارتباطی بسیار نزدیک کاری داشتند. بررسی شخصیت شاپور از آن جهت حائز اهمیت است، که او نه تنها سهمی اساسی در تحولات دوره محمدرضا پهلوی داشت، بلکه نقشی بسیار فعال در جهت گیری اقتصادی ایران در دهه های شصت و هفتاد میلادی ایفا کرد و با مهمترین

رجال دوره پهلوی دوم مرتبط بود. شاپور کسی است که در اثر ارزشمند پیتر رایت تحت عنوان شناسائی و شکار جاسوس نامش در ارتباط با لرد ویکتور روچیلد ذکر گردیده و از دخالت مؤثر او در عملیات براندازی مصدق یاد شده است. خانواده ریپورتر را باید مهمترین حلقه از حلقه های مفقوده سیاست در ایران معاصر دانست که شناخت ماهیت عملکرد آن ها راه را بر

تحلیل سرشت تحولات کشور در حداقل یک صد ساله اخیر می گشاید. بنابراین به عنوان مدخلی بر تاریخ نگاری ایران معاصر بهتر است این حلقه را از دوره مشروطه مورد بازکاوی

قرار داد. این مهم در اثری جداگانه که به مشروطه ایران اختصاص دارد تبیین شده است، اما

در اینجا به اقتضای بحث که مربوط به تحولات ایران در دوره سلطنت محمدرضا پهلوی است، لازم است شمه ای از سرگذشت شاپور ارائه گردد.

شاپور جی اردشیر جی ریپورتر به سال ۱۹۲۰ در حول و حوش سال کودتای رضاخان در تهران به دنیا آمد. پدرش از فرستادگان انجمن اکابر پارسیان هند بود و ظاهراً برای تمشیت

امور زرتشتیان وارد ایران شد. وی حدود ۴۰ سال در ایران اقامت داشت و این دوران یکی از مهمترین ادوار تاریخ معاصر ایران به شمار می آید. در کتابی که با نام مستعار چاپ شده است و از مضمون و محتوای آن بر می آید که نویسنده اش شاپور است؛ وی از پدرش چنین یاد می کند :

پدرم به تمام نقاط ایران سفر می کرد. او عامل اطلاعاتی ارشدی بود که حتی زندگی همسر و فرزند خود را نیز به اطلاعات آلوده بود. کسی جز افراد معتمد او نباید از این که من پسر اویم اطلاع می یافت و به همین دلیل در کودکی نمی دانستم پدرم کجاست و چکاره است. نام مرا

از روی نام خانوادگی مادرم انتخاب کرده بود، و به این ترتیب در کودکی نام او را نیز

نمی دانستم. مسئله فقط این نبود، حتی علایق من باید در جهتی تکوین می یافت که الزامات

اطلاعاتی مورد نظر او آن را تعیین می کردند. همچنین اصرار مدامش برای آن که در زمینه

آموزشی به سرعت پیشرفت کنم، امری غیرعادی و هدف دار به شمار می رفت. باید زبان انگلیسی را به عنوان زبان مادری می آموختم. البته پدرم شخصا چنین فشاری نمی آورد، ولی کسانی که آن ها را مأمور تربیت من ساخته بود با اصرار تمام خواهان آن بودند. (۱)

نام اردشیر با حوادث بسیار مهمی مثل مشروطیت و حوادث بعد آن در هم تنیده است، که دو مورد از مهمترین آنها ماجرای کمیته مجازات و کودتای سوم اسفند سال ۱۲۹۹ است. با این وصف حداقل وی در یک حادثه مهم دیگر تاریخی ایران معاصر یعنی جنبش مشروطه نیز، مستقیماً درگیر بود و این امر اهمیت نقش و حضور وی را در تحولات این دوره نشان می دهد. اردشیر با احزابی مثل حزب دمکرات دوره مشروطه سنخیت داشت و با آنها همکاری می کرد. شناخت جریان های سیاسی این دوره اهمیت زایدالوصفی در تحلیل حوادث بعدی می تواند داشته باشد. اردشیر در سال ۱۳۱۱ از دنیا رفت و حضانت از فرزندش

تحت نظارت کسانی قرار گرفت که حس کنجکاوی شاپور را برانگیخته بودند :

در زندگی ما همواره وجود سایه هائی حس می شد که صاحبان آن ها به چشم نمی آمدند. آدمهائی که تأثیر زیادی روی زندگی ما داشتند و به اصطلاح ایرانی ها سایه شان روی سرمان

بود، اما هرگز آنان را نمی دیدیم نمونه آن استخدام و فرستادن دائی ام به تهران بود. در آن هنگام از مرگ پدرم بیش از یک سال می گذشت، ولی دستی ناپیدا دائی را با پیشنهاد شغل و

ص: ۲۹

درآمد خوب به استخدام درآورده بود و او را برای همراهی با من و مادرم که تازه به تهران آمده بودیم، به ایران فرستاده بود. می خواستم از کار این سایه ها سر در بیاورم. می دانستم

زندگی ما در حاشیه جریان وسیعی از رخدادهای سیاسی و مرتبط به هم رقم می خورد و هر چه هست، دنباله زندگی و کار پدرم است، اما نمی دانستم من واقعا دنباله پدرم هستم و باید

راه او را دنبال کنم. این را در دوره دانشگاه فهمیدم.» (۱)

به گفته وی حامیانش فرزند «یکی از بانکداران و صرافان انگلیسی»، هم چنین دایی و شوهر خواهرش بودند که این فرد اخیر «دستور داشت دورادور از من مراقبت کند.» به گفته

شاپور حامیان دیگر هم «بر اساس یک وظیفه برادرانه و فراماسونی» از دور مواظب او بودند.

اما مهم ترین حامی اش فردی بود که شاپور سال ها بعد، در دوران اشغال ایران توسط متفقین

به ملاقاتش نائل آمد، شاپور او را «جانشین پدر و حامی واقعی» می نامید. شاپور مدعی است

که می خواسته با دایی و مادرش به هند بروند ولی ؛

هنوز اندیشه بازگشت به هند درست ارزیابی نشده بود که روزی مردی به در خانه ما آمد و از من دعوت کرد برای دیدن یک شخصیت سیاسی به نام نواب، به دیدار او بروم. در آن هنگام تهران بسیار آشفته بود و همه مردم پس از عوض شدن شاه خود و به خاطر وجود نیروهای متفقین به فعالیت سیاسی پرداخته بودند و به عضویت احزاب در می آمدند، اما ما هیچ گونه

حرکت یا رفتاری که ما را با سیاست و سیاستمداران پیوند دهد نداشتیم. به همین خاطر عذرخواهی کردم و گفتم من ایشان را نمی شناسم و شاید شما را مأمور دعوت از کس دیگری کرده اند. آن مرد رفت، ولی مدتی بعد برگشت و گفت خان دوست پدر شماست و در همین مورد با شما کار دارد.

پیرمردی که به دیدارش رفتم بسیار فرتوت بود. اطلاعاتی درباره پدرم نداد، ولی اشاره کرد که وی برای من برنامه وسیعی تدارک دیده بود تا بتوانم در آینده شخص مهم و عنصر مفیدی برای کشورم باشم. نکته جالب این بود که در آن هنگام به تدریج فهمیده بودم که هم خودم و هم پدرم از جنبه هائی اصلاً ایرانی به حساب نمی آئیم.

پیرمرد در حالی که چشمان خود را تنگ کرده بود و صورت مرا می کاوید گفت : فکر می کنم خانواده شما قصد برگشتن به هند را دارد. در این مدت ما طبق وظیفه خود در برابر پدر شما،

از دور مواظب بودیم که با مشکلی رو به رو نشوید، اما چنانچه به هند بروید از دسترس ما دور خواهید شد. بنابراین بهتر است در هند به سراغ دوستان پدرتان که انتظارتان را می کشند

بروید. (۱)

مادر شاپور در زمره پارسیان هند بود و نامش خانم «شیرین بانو». شاپور در کالج وست مینسترو کینگز وابسته به دانشگاه کمبریج تحصیل کرد، سالهای تحصیلات دانشگاهی او همزمان با شدت فعالیتهای کمونیستی در انگلستان بود. در آن زمان بقایای حلقه ای از طرفداران شوروی در بین دانشجویان بریتانیایی دیده می شد حلقه ای که در سالهای ۱۹۲۹ به

بعد در اوج فعالیت قرار داشت. این گروهها بیشتر تحت تأثیر بحرانهای ناشی از اوضاع اقتصادی غرب نسبت به نظام سرمایه داری معترض بودند و نزدیکی به اتحاد شوروی را تجویز می کردند. از بین همین افراد عده ای جذب سرویس اطلاعاتی شوروی شدند که به پنج کمبریجی مشهور گردیدند و مهمترین آنها عبارت بودند از: گای بورگس، دونالد مک لین، سرآنتونی بلونت و کیم فیلپی. در مورد ماهیت نفر پنجم بین مسئولین سابق سرویس های اطلاعاتی شوروی سابق و انگلستان هنوز اختلاف نظر وجود دارد. (۲)

خلاصه این که در آن سالهای بحرانی، شاپور تحصیلات خود را در رشته های علوم سیاسی، تاریخ و ادبیات فارسی ادامه داد و در سال ۱۹۳۹ فارغ التحصیل شد. او بعداً به استخدام وزارت امور خارجه درآمد، در فرانسه، خاورمیانه و سرحدات هند و برمه خدمت کرد و به پاس خدمات خود نشانهایی دریافت نمود. در اکتبر ۱۹۴۳ با مسئولیتی ویژه به هند

یعنی سرزمین پدری خود رفت، مأموریت شاپور به هند سرآغاز تکاپوهای او در منطقه ای بسیار مهم از دنیای آن روزگار بود که بازتابهای عدیده ای در سراسر منطقه برجای گذاشت.

در هند شاپور بخش فارسی رادیو دهلی را اداره می کرد؛ رادیویی که در تحلیل و ارسال اخبار

ص: ۳۱

۱- به دام افتاده، صص ۱۸-۱۹.

۲- مثلاً بنگرید به: شناسائی و شکار جاسوس اثر پیتر رایت که جاسوس پنجم را سر راجر هالیس می داند که همزمان با تحقیقات درباره نفوذیهای شوروی در سیستم اطلاعاتی انگلیس ریاست ام. ای. ۵ را عهده دار بود، و در برابر این دیدگاه به این منبع مراجعه شود: یوری مودین: پنج دوست کمبریجی من، ترجمه احمد کسائی پور، نشر کارنامه، تهران ۱۳۷۵. وی نفر پنجم را، کایرن کراس می داند که البته به دید رایت فردی مهم به شمار نمی آید. یوری مودین رابط کمبریجیها با سرویس اطلاعاتی شوروی بود و باید اطلاعات او موثق تلقی شوند، اما در عین حال هنوز در ماهیت واقعی این فرد تردید وجود دارد و حتی عده ای در صفحات اینترنت لرد ویکتور روچیلد دوست بسیار نزدیک شاپور را نفر پنجم می دانند.

جنگ بسیار مهم بود. در سال ۱۹۴۵ مصادف با آخرین سال جنگ جهانی دوم به بحرین اعزام شد و سال بعد همزمان با گسترش انقلاب چین به آن کشور (چین) رفت. مأموریت شاپور در چین را باید سرفصل مهمی در زندگی سیاسی او به شمار آورد. انقلاب ن، ۱۸ چین را می توان به مثابه سرآغاز تبلیغات دامنه دار غرب در زمینه آنچه خطر سرخ نامیده می شد ارزیابی کرد. در همین زمان در آمریکا با آموزه های سناتور مک کارتی جنبشی آغاز شد که هدف اصلی آن پی گیری و دستگیری فعالان جنبش چپ در آمریکا شناخته می شد، زیر نام مبارزه با پدیده

کمونیسم سوابق کثیری از مردم مورد بررسی قرار گرفت و ضمن تعقیب و آزار و اذیت هر کسی که احتمال فعالیت او به نفع اردوگاه شرق وجود داشت، جوی از رعب و وحشت حاکم گردید و امنیت فردی چنان رخت بر بست که کثیری از ایالات متحده گریختند و راهی سرزمین های دیگر گردیدند. از همین زمان بود که ایران به دید آمریکایی ها اهمیت زایدالوصفی پیدا کرد و نگرانی در مورد آینده آن کشور به عنوان کمربند امنیتی جهان سرمایه داری در صفحات جراید غرب راه یافت. همزمان در ایران حوادثی در شرف تکوین بود که ضرورت داشت بر آنها نظارتی جدی صورت گیرد، این حوادث منجر به رخدادی بسیار حیاتی، یعنی ملی شدن صنعت نفت شد. به هر حال اهمیت فعالیت های شاپور در چین به اندازه ای بود که وی پس از خاتمه مأموریتش به دلیل آنچه «خدمات مؤثر» خوانده شده

است، به دریافت توصیه نامه خدمات ویژه نایل گردید.

پس از بازگشت از چین در سال ۱۹۴۷ که باز هم همزمان با تحولی دیگر در سرزمینی دیگر یعنی هندوستان، بود او عنوان مقام دوم وزارت امور خارجه هند را داشت. از هندوستان بود که شاپور به عنوان نخستین سفیر اکرودیته هند به سوی ایران رهسپار شد.

شاپور در این زمان بسیار جوان بود، او حدود ۲۷ سال سن داشت که با توجه به مأموریت های

حساس او نشان دهنده نبوغ ویژه اش در انجام مأموریت های ویژه به شمار می آمد. در جریان

ملی شدن صنعت نفت شاپور - همان طور که خواهد آمد - مشاور سیاسی سفارت آمریکا بود و در همین مسئولیت در زمره کسانی بود که عملیات براندازی دولت مصدق را هماهنگ می کرد، در حقیقت او عنوان رسمی مشاور سفیر آمریکا یعنی لویی هندرسون را داشت. اما واقعیت این است که شاپور عضو مهم سفارت بود و با تیم روی ملبورن دبیر اول سفارت آمریکا که با محافل مشخصی در احزاب سیاسی ایران و فرایندهای پنهان در ارتباط بود،

همکاری می کرد. او همچنین با گوئیران رئیس ایستگاه سیا در تهران همکاری داشت و از طرف سرویس امنیتی بریتانیا اقدامات خود را با او هماهنگ می نمود. به نوشته خود شاپور

که خلاصه ای از زندگینامه خویش را برای امریکایی ها تهیه کرده است، مسئولیت عملیات براندازی مصدق را بر عهده داشته است. در همین دوره او در دانشکده افسری تدریس می کرد و از همین راه با برجسته ترین افسران ارتش ایران از نزدیک آشنا شد و همین آشنایی

زمینه های مساعدی برای عملیات براندازی مصدق مهیا کرد. در کنار همه اینها شاپور برای

نشریات مختلفی مثل یواس ریپورت ورلد نیوز(۱) و تایمز(۲) گزارشهای خبری ارسال می نمود. بعد از عملیات کودتا شاپور به پاس خدماتش پست دائمی عضویت در وزارت امور خارجه آمریکا را به دست آورد، و دلیل آن «خدمات شایسته نامبرده در جهت اهداف مشترک» ذکر گردید و به همان دلیل شهروند ایالات متحده شناخته شد. شاپور در دوره کودتا درجه سرهنگی داشت و بعد از کودتا به درجه سرتیپی نائل آمد. او افسر رابط شاه با آمریکا و

انگلستان بود و به گزارش خود امریکایی ها نقش بسیار مؤثری در تحکیم پیوند شاه با ایالات

متحده داشت. طبق همین سند شاپور از افراد بسیار نزدیک به شاه بود و از طرفی مشاور برجسته امریکایی ها در ارتباط با مسائل ایران و شاه به شمار می آمد و در عین حال از

همکاران بسیار نزدیک سازمان سیا محسوب می شد.(۳)

اعزام شاپور به ایران ظاهراً به تقاضای شخص خودش انجام گرفت، اما همان طور که در سطور آتی خواهیم دید واقعیت چیز دیگری است. در ۳۱ ماه مه ۱۹۴۳ مصادف با خردادماه ۱۳۲۲ رئیس آجودانی ارتش بریتانیا در هند از شاپور خواست که عطف به درخواست ۱۹ مه همان سال برای انجام مصاحبه در اسرع وقت به اداره کل آجودانی ارتش در محل ستاد نیروهای انگلیس در هند مراجعه کند.(۴) پیش از این شاپور تقاضا کرده بود که او را در یگان اطلاعاتی هند مأمور نمایند و به رئیس ستاد مشترک اطلاع داده شد که «اگر قرار است آقای

ریپورتر به مأموریت فوری به یگان اطلاعاتی اعزام شود و متصدی شغلی در ایران شود، ما

ص:۳۳

۱- U . SReport . World News

۲- Times

۳- Curriculum Vitae of Brigadier Shapoor A.Reporter,D.S.O اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر،

ش:الف ۱۲۹-۳۲-۱.

۴- آجودانی ارتش انگلیس به شاپور ریپورتر، ۳۱ May ۱۹۴۳ A.G.۲.C، ش، الف : ۱-۱۲۹، ۴۴۵۱۲/۳۲۲.

سه ماه وقت لازم داریم تا او را از خدمت در رادیو سراسری هند رها سازیم. این مدت به منظور یافتن جانشینی برای ایشان است» و خواسته شده بود که موافقت یا عدم موافقت خود را به مقامات مربوطه اطلاع دهند.^(۱) در چهارم اوت ۱۹۴۴ بارنز مسئول ایستگاه رادیو دهلی به کلیه افراد ذی ربط (All Whome It May Concern) اطلاع داد که «شاپور سرپرست واحد ایران در رادیو هند برای انجام کارهای خصوصی خود عازم ایران است» بنابر اهمیت این سفر خواسته شده بود در حداقل زمان ممکن تسهیلات لازم اعم از لشکری یا کشوری در اختیار او قرار گیرد.^(۲)

برخلاف مدلول اسناد غیرقابل انکاری که از شاپور به جای مانده است، در کتاب Whos Who مشاغل شاپور به شکلی دیگر نقل شده است. طبق مندرجات بخش های مربوط به

شاپور، شغل وی در سالهای ۱۹۴۰-۱۹۴۳ کارمند روابط عمومی سفارت بریتانیا در تهران ذکر شده است^(۳) که طبق اسناد موجود که به گوشه ای از آنها مستندا اشاره شد، غلط محض است. شاپور در این سالها در تهران اقامت نداشت بلکه در هندوستان بود و اداره بخش فارسی رادیو دهلی را عهده دار بود. غیر از این شاپور در سالهای حساس یاد شده مأموریت های زیادی به سوی چین و هنگ کنگ انجام داده بود که در سرنوشت سیاسی بعدی او بسیار مهم و تعیین کننده بود. استقرار اولیه شاپور در تهران مربوط به سالهای ۱۳۲۴ یعنی ۱۹۴۵ به بعد است که مأموریت های وی در این تاریخ نیز بسیار مهمتر از آن چیزی بوده

که در کتاب فوق الذکر نقل شده است.

به هر حال این مأموریت - که به دلیل اهمیت زایدالوصف در پرده ای از استتار محض قرار داشت و حتی مأمورین بریتانیایی هم از آن بی خبر نگهداشته شدند - یک مأموریت عادی نبود؛ زیرا اگر چنین بود نیازی به استتار وجود نداشت. در حقیقت این مأموریت به تقاضای

سرویس اطلاعات خارجی ارتش بریتانیا انجام می گرفت و شاپور به این دلیل انتخاب شد که

با توجه به سوابق پدرش و نیز به دلیل اشراف شخص او به اوضاع و احوال ایران، بهتر از هر کس دیگر می توانست منشأ اثر باشد. درخواست تسهیلات اعم از لشکری و کشوری خود

ص: ۳۴

۱- چارلز بارنز مدیر اخبار رادیو سراسری هند به ستاد ارتش انگلیس در هند، ۷۴/۸۰۶۰-۱۵۸/SOME/S؛ ش: الف ۲-
۳۲۲-۲۳۳-۱۲۹/.

۲- اسناد رادیو دهلی، ۱۹۳۲/۴۴ ش: الف -۴-۱۲۹/۳۲۲.

۳- Who's Who; An Annual Biographical Dictionary, A Black, London, ۱۹۹۳, p.۱۵۷۹.

حکایت از اهمیت سفر او داشت. شاپور تنها فرد سرویس امنیتی بریتانیا بود که پیوندهای گسترده‌ای با رجال ایران داشت و او تنها فرد مطمئنی بود که ضمن شناخت عمیق ایران و تاریخ و جغرافیای آن و نیز با توجه به آشنایی‌های پدرش با رجال متنفذ ایرانی؛ می‌توانست

بار دیگر منشأ خدماتی ذی‌قیمت برای منافع امپراتوری باشد. ما با تعدادی از دوستان ایرانی

و غیرایرانی او در همین فصل آشنا خواهیم شد و شبکه ارتباطی او را که در پیشامدهای تحولات معاصر ایران نقشی تعیین‌کننده داشت معرفی خواهیم کرد. همین قدر خاطر نشان می‌کنیم که دوره مأموریت شاپور مصادف با یکی از پیچیده‌ترین ادوار تاریخ ایران بود،

دوره‌ای که حزب توده با فعالیت‌هایش نام خود را برای همیشه به عنوان ستون پنجم ارتش

سرخ در ایران رقم زد و با حمایت‌های آشکار از حضور نیروهای شوروی در کشور و همچنین با تظاهرات به نفع ارتش اشغالگر و انجام راه‌پیمایی برای واگذاری امتیاز نفت

شمال به قدرتی که به هر حال هنوز نیروهایش را از ایران خارج نکرده بود و تهدیدی علیه

امنیت ملی کشور به حساب می‌آمد؛ نام خود را برای همیشه در زمره احزاب وابسته به بیگانه

ثبت کرد. از طرف دیگر در همین زمان یکی از پیچیده‌ترین شبکه‌های اطلاعاتی غرب در ایران سامان یافت. رابین زینر ایرانشناس برجسته و استاد صاحب‌نام بعدی کرسی ایرانشناسی دانشگاه آکسفورد در رأس شبکه‌ای از عوامل اطلاعاتی انگلیس، در شرایطی به

غایت رنج‌آور - که خطر مرگ هر لحظه تهدیدش می‌کرد - در منطقه تحت نفوذ شوروی سرگرم جمع‌آوری اطلاعات نظامی بود. در عین حال عوامل گوناگون قدرتهای درگیر در تحولات ایران، هر کدام مشغول اقدامات خاص خود بودند که پرداختن به آنها از حوصله بحث حاضر خارج است، اما گازیوروسکی در مقالات و کتابهای خود مشروحاً به آنها اشاره کرده است.

شاپور ریپورتر و شبکه ملبورن

بعد از وقوع انقلاب چین و نیز بعد از پیروزی نهضت آزادیبخش مردم هند، وظایف شاپور در ایران اهمیت مضاعف پیدا کرد. در ۱۸ فوریه ۱۹۴۹، یعنی درست بعد از پیروزی کنگره ملی چین در کسب استقلال هند، به توصیه راجا گوپالاجاری و موافقت شاه ایران شاپور شاپور، ۱۸ به عنوان دبیر کل سفارت هند در تهران منصوب شد تا «وظایفی را که مقتضی این شغل

بزرگ است»، انجام دهد.^(۱) شاپور از بدو ورود به ایران یکی از عمده ترین شخصیت های مؤثر در عرصه تحولات ایران شد. در ابتدای دوره زمامداری مصدق به دعوت دانشگاه جنگ - که ریاست آن بر عهده سرلشگر کریم هدایت بود - از وی دعوت شد تا در دوره پنجم آموزش ستاد شرکت کند و ضمن تشکر از حضور او در آموزش دوره چهارم خواسته شد در صورت تمایل و آمادگی، ساعات فراغت بعد از ظهرهای خود را برای برنامه تحصیلی آینده مشخص کند تا از اول مهرماه مشغول تدریس شود.^(۲) همزمان طبق قراردادی که با بخش سیاسی سفارت آمریکا منعقد شد، شاپور به عنوان یکی از همکاران ملبورن دبیر سیاسی سفارت ایالات متحده مشغول کار شد. در آن ایام دکتر مصدق سمت نخست وزیری را بر عهده داشت. در سفارت آمریکا در مورد نوع برخورد با مسائل ایران نوعی اختلاف نظر دیده می شد. از یک طرف ملبورن معتقد بود که حکومت مصدق زمینه های لازم را برای نفوذ کمونیسم فراهم می آورد و از طرف دیگر لوئی هندرسون بر این باور بود که مصدق نه تنها عامل رواج کمونیسم نیست، بلکه او در شرایط آن روز تنها فردی است که می تواند مانع رفتن

ایران به پشت دروازه های آهنین شود. بر خلاف هندرسون که به نوعی مماشات با مصدق باور داشت، ملبورن همگام با برخی گروههای سیاسی داخلی به چیزی کمتر از سقوط او رضایت نمی داد. هندرسون رواج معیارهای لیبرالیسم غربی را در ایران بزرگترین مانع در سر راه کمونیسم می دید، حال آنکه ملبورن در این اندیشه بود که اگر لیبرالیسم برای جوامع غربی نقش پادزهر را در برابر شوروی ایفا می کند، در ایران وضع به گونه ای دیگر است از نظر او در شرایطی از نوع ایران تنها چیزی که بیشترین جاذبه را برای گروههای سیاسی دارد گرایشهای

طرفداری از شوروی است و در این شرایط تجویز آزادی از نوع غربی آن برای ایران چیزی جز سم مهلک برای منافع غرب نخواهد بود. اختلاف دیدگاه این دو تن تا واپسین روزهای دولت مصدق ادامه داشت و در نهایت به نفع ملبورن خاتمه یافت. ملبورن با گوئیران که طبق منابع موجود اهل مماشات بود، روابط کاری داشت اما گوئیران که به براندازی مصدق باور نداشت در واپسین هفته های دولت مصدق جای خود را به فردی دیگر داد که نقش اساسی در عملیات کودتای ۲۸ مرداد ایفا کرد.

ص: ۳۶

۱ - Responsible for the duties that this highly responsible position entails... اسناد ش : ۱-

۳۲۳-۹۲۱-الف

۲- سرلشگر هدایت به شاپور؛ ش : ۱-۳۲۴-۲۹-الف.

شاپور ریپورتر همکار بسیار صمیمی تیم ملبورن بود و در واقع مشاور ارشد او به شمار می رفت، او از این طریق با گوئیران هم مرتبط می شد و در چارچوب مأموریت اطلاعاتی خود کارهایش را با سیا هماهنگ می نمود. در این تاریخ سیا برای مقابله با مسئله کمونیسم، بنا بر گزارشهای مارک گازیوروسکی از سالها پیش سالی یک میلیون دلار هزینه می کرد. این هزینه ها برای انتشار کتاب و مقالاتی در مورد شوروی مصرف می شد. از جمله کاریکاتورهایی در این زمینه منتشر می گردید که هدف کلیه آنها ترسانیدن مردم از خطر سرخ

بود. این طرح آن قدر اهمیت داشت که حتی بعد از کودتای بیست و هشتم مرداد نیز ادامه پیدا

کرد و با سرکوب تمام عیار حزب توده به کمال خود رسید. قرارداد منعقد شده بین شاپور با ملبورن در واقع انجام وظایفی در این راستا یعنی ایجاد عملیات هراس از کمونیسم بود. طبق

این قرارداد که در تاریخ ۲۱/۴/۱۹۵۲ بین او و بخش سیاسی سفارت آمریکا منعقد شد؛ شاپور

موظف بود جراید ایران را هر روز مرور کند و علاوه بر این گزارشهای تحقیقاتی را که از

طرف منابع گوناگون به او می رسید؛ ضمن تجزیه و تحلیل به اطلاع آمریکایی ها برساند. شاپور می بایست نمونه هایی از جراید را انتخاب و به انگلیسی ترجمه می کرد و سپس بعد از تایپ به دبیر سیاسی سفارت تحویل می داد. برای انجام این کار سه تا چهار ماشین نویس او را همراهی می کردند. طبق تعهداتی که شاپور داده بود، او باید گزارشهایی را که از «طریق

افسران بخش سیاسی سفارت آمریکا» به او می رسید ترجمه می کرد و در اختیار مقامات سازمان سیا در ایران قرار می داد، این افسران خود مستقیماً با بخش سیاسی سفارت مرتبط

بودند. (۱) بدیهی است که افسران ایرانی از طریق خود شاپور با سفارت آمریکا ارتباط برقرار

کرده بودند، زیرا این شاپور بود که با این گروه از راه تدریس در دانشگاه جنگ آشنایی و با عالیترین مقامات ارتش پیوند داشت، چرا که این دسته ها یا دوستان پدر او بودند و یا اینکه با اشرافی که اوضاع ایران داشت توسط شخص او و یا شبکه اش شکار شده بودند.

شاپور باید گزارشهای روزمره را بازبینی می کرد و سپس به ماشین نویس تحویل می داد. بخشی از این گزارشها از فرانسه به انگلیسی ترجمه می گردید، برای بخش اقتصادی سفارت هم گزارشهایی تهیه می شد. این که برخی از گزارشها از فرانسه ترجمه می شد، فی نفسه

ص: ۳۷

۱- متن اصلی بخشی از تعهدات شاپور که توسط خود او نوشته شده است به این شرح است : I also transate various other material given to me by the officers of the political section

واجد اهمیت زیادی است و نشان می دهد که برخی از مرتبطین شاپور با زبان انگلیسی آشنایی نداشته اند و زبان آنها فرانسه بوده است، احتمالاً همین افراد با بخش فرهنگی سفارت فرانسه کار می کردند. او در عین حال افسران اطلاعاتی آمریکا را که در بخش سیاسی کار

می کردند، به منظور ملاقات با ایرانیان همراهی می کرد و در مصاحبه های آنها شرکت می جست و بعد از هر ملاقاتی گزارش کاملی از مآووقع را به مسئولین ذی ربط تحویل می داد. (۱) از طرفی او موظف بود که روابط خود را با توده های مردم حفظ کند، به ویژه کسانی که می توانستند اطلاعات مورد نیاز برای تحلیل اوضاع فراهم آورند. (۲) مسئولیت کارهای روزمره بخش سیاسی با ملبورن بود که سمت دبیر اول سفارت را داشت، و جان هاویسون دبیر دوم سفارت عهده دار مسئولیت کلی اقداماتی بود که توسط شاپور انجام می گرفت. (۳) کار اصلی شاپور فراهم آوردن اطلاعاتی در مورد وقایع و تحولات عمومی بود که در سراسر کشور به وقوع می پیوست. او ضمناً می بایست ملاقاتهایی بین عوامل اطلاعاتی ایرانی که می توانستند اخباری درباره جریانات روز در اختیار او قرار دهند و افسران اطلاعاتی سفارت آمریکا برقرار می کرد. (۴) مهمترین بخش روابط شاپور، با روزنامه نگاران، سیاستمداران و رده های بالای مقامات نظامی بود که می توانستند اطلاعاتی در مورد جریانات روز در اختیار او قرار دهند. (۵) شاپور خود خاطر نشان می کرد که ارتباطات گسترده ای با مقامات عالی رتبه ایرانی دارد، این ارتباطات مشتمل بر رهبران احزاب سیاسی، بخشهای مختلف حکومت، سناتورها و نمایندگان مجلس بود. شاپور هشدار می داد که نباید این اشخاص ردپایی از این موضوع به دست آورند که وی از آنها در مورد چیزهایی نظر می خواهد که به واقع مربوط به عملیاتی است که به قابلیتها و اقدامات حرفه ای او مربوط

ص: ۳۸

-
- ۱ - Occasionally I accompany officers of political section on visits to or interviews with
Iranians and later submit a full account of the meeting and the matters discussed
 - ۲ - I must also maintain contact with people who may provide accurate information....
required by us
 - ۳ - Mr. Roy .M.Melborn is responsible for the overall work of the section. Mr. john...
...Howison, second secretary is a general charge of all work done by me
 - ۴ - My work requires an up-to-date knowledge of general development in the country
and cloes observation of seemingly incedents from day to day
 - ۵ - Whenever required I arrange meeting between such person and political officers of
the section

برای هر خواننده معمولی هم واضح است که این مأموریت نمی تواند چیزی جز کارهای اطلاعاتی باشد، امری که رعایت نهایت استتار در آن ضرورت درجه نخست داشت. این سند بسیار مهم نشان دهنده عضویت شاپور در شبکه بدامن است، شبکه ای که برای نخستین بار با اتکا به اسناد سازمان سیا توسط گازیوروسکی معرفی شد و سالها بعد از کودتا مشخص گردید که بودجه ای کلان معادل سالیانه یک میلیون دلار برای آن هزینه می شده است. نقش این شبکه در عملیات براندازی مصدق به حدی بود که چند ماه بعد از انجام موفقیت آمیز کودتا، در پنجم فوریه سال ۱۹۵۴ مصادف با ۱۵ بهمن ۱۳۳۲ ملبورن ضمن ارسال نامه ای برای شاپور، از مهارت وی در ترجمه متون دشوار فارسی قدردانی کرد و خاطرنشان نمود که در او

قریحه ای منحصر به فرد (۲) وجود دارد که او در هیچ فرد دیگری در ایران نمی تواند پیدا کند. ملبورن قضاوتهای شاپور را ستود و او را به عنوان کارشناس ارزشمند بخش سیاسی سفارت آمریکا مورد تقدیر قرار داد. (۳) به پاس این خدمات در ۱۹ اکتبر همان سال گوردون. د. کینگ وابسته نظامی سفارت آمریکا به او اطلاع داد که به عضویت دائمی وزارت امور خارجه آمریکا درآمده است. گوردون ضمن اینکه از کار کردن با شاپور ابراز خوشوقتی کرد، ترقی او را نیز تبریک گفت. (۴) در حقیقت شاپور بر طبق کارت شناسائی اش از سال ۱۹۵۲ به استخدام وزارت امور خارجه آمریکا درآمده بود، شماره کارت او ۱۳۸ و شغل وی «دستیار ویژه» (۵) بخش سیاسی سفارت عنوان شده بود. استخدام کننده او افسر سیاسی سفارت آمریکا بود و در آن زمان سن وی ۳۱ سال قید گردیده بود. (۶)

پیشتر به اقتضای بحث نامی از زینر بردیم، رابین زینر برای اهل تاریخ فردی شناخته شده

ص: ۳۹

I have many friends among high ranking of the various political parties and government departments and senators and deputies and must not give them the impression that I ask for their views in "Professional" capacity
Unique talent - ۲

۳- ملبورن به شاپور، ۵ فوریه ۱۹۵۴، ش: ۲-۳۲۵-۱۲۹-الف.

۴- کینگ به شاپور مشاور سیاسی سفارت آمریکا، ۱۹ اکتبر ۱۹۵۴، ش: ۳-۳۲۵-۱۲۹-الف.

۵- ۳- SPecial Assistant .

۶- اسناد شاپور، ش: ۶-۳۲۵-۱۲۹-الف.

است، وی ایران شناسی برجسته و در فرهنگ و ادبیات ایران پیش از اسلام در زمره معدود محققان توانای این حوزه بود. زینر از همان آغاز جنگ دوم جهانی وارد ایران شد، شغل وی

مأموریتی امنیتی از سوی اینتلجنس سرویس بود. در این راه افرادی مثل میس لمبتون نیز در کنار وی دیده می شدند، زنی با اراده ای عجیب و طاقت فرسا که با سخت کوشی فراوان در زمینه تاریخ ایران به ویژه در دوره های سلجوقیان توانائی های شگرفی از خود نشان داد.

لمبتون نیز یک مأمور اطلاعاتی بود که در پوشش فرهنگی کار خود را انجام می داد و به سرریدر بولارد در تنظیم گزارشهایش کمک های فراوان می کرد. اگر مأموریت لمبتون شناسائی مأموران آلمان نازی در ایران بود، مأموریت زینر خطرناکتر بود؛ وی باید در محدوده نفوذ شوروی در ایران گزارشهایی تهیه می کرد و برای سرویس خود ارسال می نمود. زینر مردی محقق بود، به همین دلیل شغلی که داشت با روحیاتش سازگار نبود و از

همین روی آسیبهای جدی دید به طوری که وقتی مأموریتش در ایران خاتمه یافت و به آکسفورد برای تدریس تاریخ ایران پیش از اسلام بازگشت؛ از نظر روحیه به شدت درهم شکسته بود. تحمل دنیای پر از دسیسه و توطئه جاسوسی برای مردی مثل زینر بسیار دشوار بود. زینر به اقتضای مطالعات خود در تاریخ ایران پیش از اسلام با کسان بسیار که با این حوزه مرتبط بودند رفاقت داشت، یکی از اینان البته شاپور ریپورتر بود که غیر از تبار زرتشتی اش

که می توانست مورد علاقه زینر باشد؛ با او در کارهای اطلاعاتی همکار بود.

کریستوفر مونتگ وودهاوس که هماهنگ کننده عملیات کودتا از سوی MI۶ علیه مصدق بود، مدعی است که زینر شاپور ریپورتر را که در آن زمان فردی مهم نبود و بعدها به دلیل خدماتش به انگلستان لقب سر گرفت؛ به وی معرفی کرده است که در این عملیات به کمک او بشتابد. (۱) این روایت نمی تواند صحیح باشد، زیرا اولاً قبل از عملیات کودتا شاپور به صراحتی که در اسناد او وجود دارد دارای مأموریتهای مهمی در ایران بود و در این زمان نیز شغلهای مهمی در سفارت آمریکا داشت، تازه این همه غیر از کارهایی بود که از سوی سرویس اطلاعاتی بریتانیا به وی محول شده بود. ثانیاً قدرت مانور و شبکه دوستان شاپور به طور قطع از مونتگک بیش تر بود به طوری که طیف وسیعی از سیاستمداران و نظامیان و

ص: ۴۰

۱- کریستوفر مونتگک وودهاوس : عملیات چکمه، ترجمه فرحناز شکوری، تهران، انتشارات نور، ۱۳۶۷، صص ۲۰-۲۱.

روزنامه نگاران حتی قبل از کودتا در قالب شبکه بدامن به او یاریهای فراوانی رسانیدند. این شبکه می توانست به مونتآگ در عملیات خود کمک زایدالوصفی بنماید؛ البته این بدان مفهوم

نیست که شاپور فردی بی اهمیت بوده باشد فردی که فقط توانائی همکاری با موفتآگ را داشته است؛ واقع امر این است که شاپور در این عملیات رل اساسی تری را عهده دار بوده

است. شاید دو دلیل بتوان برای این اظهارنظر مونتآگ در نظر گرفت، نخست، سالی که کتاب

او با عنوان «عملیات چکمه» در انگلیس منتشر شد حسین فردوست هنوز آزادانه در تهران می زیست و در مورد او شایعات زیادی در داخل و خارج کشور شنیده می شد؛ فردوست مهم ترین مأمور عالیرتبه اطلاعاتی ایران و چشم و گوش شاه بود که در عین حال اطلاعات

درجه اولی از شاپور در اختیار داشت. شاید انگیزه مونتآگ این باشد که سرخ اصلی و کلید

تحلیل تحولات تاریخ ایران این مقطع را با دادن اطلاعات غلط و انحرافی گم نماید و اطلاعات احتمالی ارائه شده از سوی فردوست را لاپوشانی کند. دلیل دیگر این است که اسناد

شاپور در ایران به هر دلیلی جا مانده بود، این اسناد می توانست در تحلیل تحولات این زمان نقش مهمی داشته باشد. در این اسناد همانطور که دیدیم شخصیت عجیبی از شاپور ترسیم شده است؛ شاید مونتآگ خواسته است که اهمیت این اسناد را با قضاوتی زود هنگام، حتی قبل از انتشار اسناد شاپور تحت الشعاع قرار دهد و در تحلیلهای آتی برای محققین داخلی و خارجی اطلاعاتی انحرافی ارائه نماید. به هر حال صورت مسئله هر چه می خواهد باشد مهم

این است که شاپور در عملیات براندازی مصدق در زمره افرادی بوده که نقش درجه اول را داشته است.

در تمام این مدت شاپور با رئیس وقت سرویس امنیت خارجی بریتانیا M.I.6 که سردیک گلداسمیدوایت بود ارتباط مستمر داشت و طبق گفته پیتر رایت با هماهنگی او و نیز لرد ویکتور روچیلد عملیات براندازی علیه مصدق را هدایت می کرد. (۱) در اسناد شاپور در نامه ای خطاب به همسرش آسیه مانوکیان از دیک وایت با عنوان صمیمانه دیکی یاد شده است. (۲) آسیه

در تاریخ ۶ آذر ۱۳۳۱، مطابق با ۲۷ نوامبر سال ۱۹۵۲ در تهران با شاپور ازدواج کرد، ازدواج

آنها در کلیسای کوچکی که متعلق به امریکاییان بود انجام شد، از ایرانیها رستم جمشید و میرزا

ص: ۴۱

۱- پیتر رایت: شناسایی و شکار جاسوس، ترجمه محسن اشرفی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۴، ص ۵۳۶.

۲- شاپور ریپورتر به آسیه مانوکیان همسرش، بی تا، ش: ۱۸-۱۲۹/۳۲ الف.

جلال الفت شاهد شاپور بودند.^(۱) آسیه در مرکز اطلاعات سفارت آمریکا در تهران به کار اشتغال داشت و تا زمان شروع زندگی مشترک با شاپور دو سال از تاریخ کار او می گذشت. در

۱۸ جولای سال ۱۹۵۲ از طرف مرکز مربوطه از وی قدردانی به عمل آمد و اعلام شد که کتابخانه کودکان آمریکا از وی دعوت به همکاری کرده است. درحقیقت آسیه به دلیل ازدواج

با شاپور ناچار شد از کارش استعفا دهد.^(۲) حکم کارگزینی آسیه توسط قسمت خدمات کارکنان خارجی وزارت امور خارجه آمریکا صادر می شد.

شاپور ریپورتر و رجال پهلوی

گفتیم که شاپور ارتباطات وسیعی با بسیاری از رجال ایران دوره پهلوی داشت. طیف مرتبین او را هنرمندان، سیاستمداران، ارباب جراید، مقامات اطلاعاتی داخلی و خارجی،

امرای ارتش و بسیاری رجال دیگر تشکیل می دادند. از نظامیان باید از حسن طوفانیان و غلامعلی اویسی نام برد که بعدا به آنها اشاره هایی خواهد شد، برجسته ترین مقامات امنیتی مرتبط با شاپور همانا سردیک وایت و لردویکتور روچیلد بودند، تیمی که در M.I.۶ مسائل

مربوط به ایران را تعقیب می کردند. از دیگر رفقای ایرانی او باید به علی پاشا صالح اشاره کرد،

او در سال ۱۳۴۴ شاپور را برای تدریس در مدرسه عالی ادبیات و زبانهای خارجی به دکتر علی محمد بنکدار مدیر مسئول مدرسه معرفی کرد، گرچه در این ایام او دیگر نیازی به معرفی نداشت.^(۳) از طرفی شاپور با دزموند هارنی از وابستگان اطلاعاتی سفارت بریتانیا در ایران که تا مقطع پیروزی انقلاب در تهران اقامت داشت و بعدا شرح خاطرات خود را با عنوان روحانی و شاه^(۴) در لندن منتشر کرد ارتباطات صمیمانه ای داشت. هارنی در لندن مدتی ریاست «مؤسسه ایران شناسی بریتانیا» را بر عهده داشت که از اعضای اصلی آن باید از سردنيس رایت سفیر اسبق بریتانیا در ایران نام برد، هارنی در آگوست سال ۲۰۰۱ در لندن درگذشت.

شبکه ارتباطی شاپور با رجال دوره پهلوی بسیار گسترده بود و این امر از طبیعت کار او

ص: ۴۲

۱- اسناد شاپور ریپورتر، ش : ۲-۱۲-۱۲۹ الف.

۲- تقدیرنامه مرکز اطلاعات و آموزش سفارت آمریکا، ۲-۱۴۲-۱۲۹ الف.

۳- دکتر علی محمد بنکدار به شاپور ریپورتر، ۱۱/۳/۱۳۴۴، ش : ۱-۳۲۶-۱۲۹ الف.

۴- این کتاب در تهران با این مشخصات ترجمه شده است : دزموند هارنی : روحانی و شاه، ترجمه کاوه باسمنجی و کاووس

باسمنجی، انتشارات کتاب سرا، تهران، ۱۳۷۶.

نشأت می گرفت، یکی از سرشناس ترین این چهره ها اردشیر زاهدی بود. در حقیقت رفاقت شاپور با اردشیر زاهدی از دوستی پایدار او با زاهدی پدر ریشه می گرفت که با یکدیگر در

عملیات کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ همکاری نزدیکی داشتند. البته به هیچ وجه نقش این دو

با یکدیگر همسنگ نبود، به عبارتی شاپور در آن عملیات نقش و موقعیتی تعیین کننده داشت

و فضل الله زاهدی در حقیقت یک عامل اجرائی به شمار می آمد. اردشیر زاهدی که مرد بسیار

هتاک و بی ادبی بود در ارتباط با شاپور هم کلیه آداب و رسوم متعارف در روابط دیپلماتیک را از یاد می برد. طبق اسناد موجود او با هر کسی ظاهراً به استثنای شاه، به همین منوال رفتار می کرد و این دلیلی جز آن نداشت که زاهدی خود را به قدرتهایی متصل می دید که احدی را

یارای تکان دادن او نبود. به عبارتی اعتماد به نفس او ریشه در استحکام موقعیت سیاسی اش

داشت.

زاهدی در نامه ای که سالها بعد از کودتا و در اوج قدرت شاه به شاپور نوشت، گوشه هایی

از خاطرات دوران گذشته را مورد یادآوری قرار داد. در این نامه از محبتهای شاپور در زمانی

که پدر سپهد فضل الله زاهدی در ژنو در بستر بیماری قرار داشت یاد شده بود :

هیچ وقت روزهایی که پدرم مریض بود و تو با من به ژنو آمدی و مخصوصاً صدای توپ(؟)(۱) در اطاق را شنیدی و همین طور در لندن که می آمدی راه می رفتیم و صحبت می کردیم و چه موقعی که جریان بحرین و غیره در کار بود که تو با تمام صمیمیت صحبت هایی کردی که همان وقت به شرف عرض شاهنشاه آریامهر در بابل سر رساند...

در آخر نامه آورده بود که در ضمن :

هر کسی شد ز حال ما پرسان

نوک شستی به مقعدش برسان

این نامه نشان می دهد که شاپور در کلیه مسائل مهم کشور طرف مشورت شاه و اطرافیان قرار می گرفت و روابطش با شاه بسیار صمیمانه بود. این روابط دوستانه تا پایان حکومت

پهلوی ادامه داشت و به احتمال قریب به یقین تا بعدها هم ادامه پیدا کرد.

مهمترین و صمیمی‌ترین یار شاپور، اسدالله علم بود که پست‌ها و مشاغل کلیدی و از آن جمله وزارت دربار شاه را عهده‌دار بود. بنا به قول دکتر مظفر بقایی روابط صمیمانه شاه و علم به اندازه‌ای بود که هر سخن و تصمیمی از سوی علم، در بین رجال و توده‌های مردم نقطه

ص: ۴۳

۱- پراتر و علامت سؤال در متن سند و از خود زاهدی است.

نظر شاه شناخته می شد. بقایی در نامه ای شدیدالحن که بعد از پانزده خرداد به علم نوشت،

توضیح داد که علت مخالفت وی با دولت علم فقط این است که مردم نظریات او را بازتاب

دیدگاههای شاه می دانند و نظر به اینکه با دولت علم مخالفت هایی در جریان است، این مخالفت ها به منزله مقابله با رژیم به شمار می آید که برای آینده رژیم سلطنتی بسیار خطرناک است. روابط بسیار صمیمانه علم با شاپور نیز از این قاعده مستثنی نبود و این مناسبات حسنه در حقیقت بازتاب روابط بسیار نزدیک شخص شاه با شاپور به شمار می رفت، مضافاً اینکه شاه از مناسبات این دو تن با یکدیگر به خوبی آگاهی داشت.

درست چهار روز پس از کودتای ۲۸ مرداد شاپور مقاله ای برای روزنامه تایمز تهیه کرد. این مقاله بازتاب بسیار گسترده ای در روزنامه های بریتانیا و سایر جراید معتبر دنیا و نیز در روزنامه های کشورهای مشترک المنافع یافت. در آن مقاله عنوان شده بود که حکومت سلطنتی با خون و پوست مردم ایران عجین است و این امر بعد از ۲۸ مرداد بیش از پیش جا

افتاده است. در حالی که بعد از کودتا موج دستگیری ها و محاکمات در جریان بود، او خاطر نشان می نمود که نظام پادشاهی در بین ایرانیان کاملاً جا افتاده است. (۱) علم در نامه ای به شاپور ضمن قدردانی از وی، نهایت تشکر خویش را از رپرتاژی که برای مطبوعات غرب فرستاده بود بیان کرد و توضیح داد که متن این گزارش از نظر شاه گذشته و «مورد توجه ذات

مقدس شاهانه قرار گرفته است.» ابراز امیدواری شده بود که به زودی بین این دو تن ملاقاتی

صورت گیرد علم اضافه کرده بود: «امیدوارم به زودی شما را زیارت کنم.» (۲)

شاپور رپورتر در زمره افرادی بود که هم به دلایل سیاسی و هم به دلایل شخصی، نه تنها در تشویق شاه به در پیش گرفتن روش دیکتاتوری و استقرار یک حکومت خشن نظامی نقش بی بدیلی داشت بلکه وی را برای این منظور تحریک هم می کرد. از نظر سیاسی نه تنها

شاپور بلکه بسیاری از شخصیت های حاضر در صحنه ایران بهترین الگو برای اداره ایران را

حکومتی دیکتاتوری می دانستند، حکومتی که شاه در آن نقش تعیین کننده داشته باشد و در

حقیقت وی بر کلیه امور لشکری و کشوری نظارت تام و تمام خود را اعمال کند. از دید اینان

ایده آل ترین حکومت برای ایران همین بود. این امر به دلیل شرایط جغرافیایی ایران تلقی

۲- علم به شاپور، ۲۲/۱/۱۳۳۳، ش ۱-۲۷۲-۱۲۹ الف.

می شد و اینکه هر حرکت انقلابی می توانست کشور را در بستر منافع اتحاد شوروی هدایت کند. از نظر غرب و نیز در تحلیل بسیاری از رجال، کشور ایران همیشه در معرض انقلاب قرار داشت و این انقلاب با هر ماهیتی در تحلیل نهایی به نفع اردوگاه شرق خاتمه می یافت.

بنابراین، راه پیشگیری این بود که به هر طریق ممکن جلو ایجاد وضعیت انقلابی گرفته شود

و از دید آنان تنها نیرویی که می توانست مانع رفتن ایران به پشت دروازه های آهنین شود

شخص شاه بود.

شاپور شخصیتی بود که همیشه تلاش می کرد به افکار عمومی غرب و نیز دولتهای سرمایه داری بقبولاند که برای ایران راهی جز تحکیم قدرت مطلقه شاه وجود ندارد و در چنین صورتی است که منافع دنیای سرمایه داری در ایران حفظ خواهد شد. در نهم ژوئن سال ۱۹۵۴ او نامه ای خطاب به شخصی که از هویت او آگاهی نداریم، ارسال کرد. در این نامه

شاپور خاطر نشان نمود که شاه هماهنگ کننده و قدرت مافوق بین دولت و مجلس است. او در گزارشهای خود برای رویت، بی بی سی و تایمز لندن همیشه متذکر می شد که شاه ایران را نباید تضعیف کرد و توضیح می داد که وی از قانون ملی کردن صنایع نفت ایران حمایت می کند و می خواهد به توافق نفتی شرافتمندانه و منصفانه ای که از نظر سیاسی دارای اهمیت

فراوانی است، دست یابد. این نامه که احیاناً برای یکی از شخصیت های سیاسی ایالات متحده

ارسال شده است خاطر نشان می کند که لندن نقش شاه را در تحولات ایران به عنوان «یک گام

مؤثر»^(۱) ارزیابی می نماید. در ادامه نامه آمده است: «امیدوارم ترتیب ملاقات مختصری رابدهید تا من بتوانم به زودی گزارش کنم که انجام شد.»^(۲) همان طور که پیشتر گفته شد، ایننامه احتمالاً به یکی از مقامات برجسته آمریکایی نوشته شده است، به ویژه اینکه توضیح داده شده است که مقامات بریتانیا با روند تحولات در ایران روی موافق دارند. در آن ایام یکی از مهمترین اختلاف دیدگاههای بریتانیا با آمریکایی ها در مورد مسئله نفوذ کمونیسم در ایران

بود که با قدرت و شدت هنوز در دستور جلسات مقامات دو کشور قرار داشت. علی رغم اینکه به نظر می رسید با موفقیت کودتا تا حدودی از نگرانی های بدون دلیلی که فقط ارزش

تبلیغاتی داشت کاسته شده باشد، لیکن روند حوادث نشان می داد که اینک حتی بین خود

ص: ۴۵

۱- an effective step

۲- "I do hope you will arrange that little meeting room so that I can report" DONE " تأکید

از نویسنده اصلی نامه شاپور است، نیز علامت ! مربوط به متن اصلی است.

رهبران جهان سرمایه داری هم در مورد مسئله ایران و افق آینده آن اختلاف نظر بروز کرده است. آمریکایی ها اجرای مقداری اصلاحات را در ایران ضروری می دیدند و برای حفظ کشور در برابر شوروی پیشنهاد می کردند تا حدی حکومت قانون به اجرا گذاشته شود و شاه

به نفع مجلس و دولت از اختیارات بی حد و اندازه خود صرف نظر نماید. آنها معتقد بودند

شرط بقای ایران در راستای حریم امنیتی غرب چیزی جز این نخواهد بود، از دید آمریکایی ها بهترین شرط مقابله با تهدیدات آتی شوروی استقرار یک دولت مسئول در ایران به شمار می رفت. باید جلو قدرت لجام گسیخته هزار فامیل که ریشه در دوره قاجار

داشت و با هرگونه تحولی مقابله می کرد گرفته می شد. از نظر آمریکایی ها این نسل متعلق به گذشته بود و برای اداره ایران در دوره جدید سخنی برای گفتن نداشت. این نسل می توانست

ایران را در حالت قهقرا و انحطاط مداوم نگه دارد، ضرورت داشت تا این قدرت که به هر حال به گذشته تعلق داشت جای خود را به نسل جدیدی بدهد که استعداد تحول به اقتضای شرایط جدید را داشته باشد. امریکائی ها بر آن بودند که در غیر این صورت شبخ کمونیسم

ایران را مورد تهدیدات مداوم خود قرار خواهد داد و منافع غرب برای همیشه مورد هجوم واقع خواهد شد.

برخلاف این دیدگاه، انگلیسیها به ظهور طبقه جدیدی از رجال سیاسی ایرانی رضایت نمی دادند، آنها تغییر و تحولات در ساختار اجتماعی ایران را بر نمی تابیدند. انگلیسیها بر این باور بودند که بهترین چیزی که توانایی مهار کمونیسم را در ایران دارد تقویت قدرت شاه

است، زیرا در ایران شرایط برای ظهور دمکراسی از نوع مورد نظر امریکایی ها هموار نیست

و هر تحولی در این جهت خطر سیطره عناصری را دربردارد که مآلاً ایران را در بستر منافع

شوروی هدایت خواهند کرد. آنها از استقرار قدرت مطلقه در دست شاه حمایت می کردند و آن را تنها راه حفظ تمامیت ارضی ایران و هدایت آن در مسیر منافع غرب می دیدند. آن کسانی که بیش از همه در ترویج این دیدگاه در غرب تأثیر داشتند، شاپور ریپورتر و دوست

صمیمی او اسدالله علم بودند. در واقع امر هم مسیر حوادث در همان جهتی بود که مورد نظر شاه و مشاوران نزدیکش قرار داشت.

شاپور از ماهیت و سرشت قدرت در ایران آگاهی داشت و می دانست که با پرداخت و یا اخذ رشوه کارها در بستر مناسب هدایت می شوند. مثلاً او شخصی را به نام ابوالقاسم قاضی

در ازای دریافت رشوه برای تصدی پستی به وزیر کشور تحمیل کرد. او برای این کار مبلغ ۵۰ هزار تومان که در آن زمان مبلغ بسیار قابل توجهی بود دریافت کرده بود. این شخص ظاهراً

انسان خوشنامی در محل خود به شمار نمی آمد و در آنجا پرونده سوء داشت. علم در حمایت

از دوست خود به شاه گفت که شخصا به قاضی علاقه دارد به این دلیل که در دوره مصدق به

نفع دربار عمل کرده است. این شخص از چاقوکش هایی به شمار می آمد که در کودتای بیست و هشتم مرداد در خراسان فعالیت می کرد و علم قول داده بود که برای جبران تلاش هایش او

را به مجلس خواهد فرستاد. شاه گمان می برد فردی که وساطت این شخص را کرده شاپور است، اما علم از شاه خواست که معلوم سازد منظور از شاپور کیست؟ حسین علاء که در این

دوره نخست وزیر ایران بود، از وساطت بی جای شاپور بر آشفت و شکایت به شاه برد. علم در صدد حمایت از دوست دیرینه خود برآمد، این مشخصات دقیقاً با رپورتر تطبیق می کرد.

او خواست که شاه اجازه دهد تا معلوم کند که این شاپور چه کسی است. شاه خطاب به علم گفت: «گمان می کنم همان شاهپور خودمان است به جهت اینکه می گفتند گویا خبرنگار تایمز

یا رویتر باشد.» علاء نشانی دیگری هم داده بود و آن اینکه «مخصوصاً ایشان متذکر شده اند

که شاهپور با علی خیلی رفیق است و گویا به وسیله توهم پیش من و علیاحضرت ملکه (ثریا)

آمده است و حتی به علیاحضرت ملکه درس می دهد.» علم به شاه توضیح داد که به هر حال از

خود نخست وزیر تحقیق می کند، اما آنچه مسلم است و می تواند به شاه بگوید این است که

شاپور رپورتر چنین تقاضایی از وی نکرده است و «اصولاً قرار ما بر این بوده و هست که در این موارد با هم صحبتی نکنیم و تمام مسائل بسته به امر و نظر مبارک باشد.» توضیح اینکه

شاپور معلم زبان انگلیسی ملکه ثریا بود و برای همین منظور هر روز به کاخ رفت و آمد داشت.

علم در ادامه حمایت از دوست خود توضیح داد که قطعاً این گزارش از روی غرض به علاء داده شده است و ادامه داد که شاپور یک دوست به نام حسین نمازی دارد که او هم میل داشت وارد مجلس شود و حتی از شاپور کمک خواسته بود. شاپور می خواست در این زمینه با شاه گفتگو کند، اما علم او را نهی کرده بود: «حالا چگونه ممکن است بدون نظر و اجازه

علیاحضرت همایونی از من چنین تقاضایی بکنند.» شاه از علم خواست که کار انتخابات دره

گز باید خاتمه پیدا کند و این شخص که در نزد اهالی به چاقو کشی شهرت دارد، نباید وارد

ص: ۴۷

مجلس گردد. علم توضیح داد که پیشتر، بازرسی را برای نظارت بر امر انتخابات فرستاده است اما آقای رام او را به قوچان گسیل کرده است، با این وصف برای اینکه کارها معطل نشود، بازرس دیگری را هم اعزام نموده است. شاه تکرار کرد که این کار در هر مرحله ای که هست

باید متوقف گردد، زیرا «این شایعه برای ما و شاپور هر دو بسیار بد است.» شاه از سر کنجکاوی بار دیگر سئوالاتی طرح کرد و می خواست بداند که آیا شاپور واقعا چنین تقاضایی

کرده است یا خیر؟ این بار علم در مقام وزیر کشور در حمایت از دوست خود شدیداً قضیه را

تکذیب کرد. او بلافاصله با رام تلفنی گفتگو نمود، معلوم شد چون خود رام هم به این جریان

حسن نظری نداشته است، بازرسی را که برای تعیین صحت و سقم موضوع به محل رفته بود، معطل کرده است. به دستور علم کار انتخابات دره گز متوقف شد، او شرح اقدامات خود را برای شاپور نوشت و یا رغار خود را از کم و کیف ماجرا مطلع ساخت. علم به شاپور توصیه

کرد که اگر در این رابطه از وی سئوالی شد ابراز تعجب کند، «تا این اوهام بی خود و بی جهت (به قول علم) از ذهن شاه خارج شود.» (۱) علم برای حمایت از شاپور که به هر حال تبعه خارجه بود، به شاه آشکارا دروغ گفت و شاه هم به دلیل اعتماد به علم دروغ او را باور کرد.

این نامه غیر از اینکه باطن و ماهیت عزل و نصب های بعد از کودتا را به نمایش می گذارد، نشان می دهد که شاپور به چه میزان در امور داخلی کشور منشأ اثر بوده است. در عین حال

این نامه پرده از ماهیت و ساختار قدرت در نظامی دیکتاتوری بر می دارد و عیان می سازد که چگونه افرادی که خود را جان نثار شاه می دانستند، قدرت او را برای بهره برداری در جهت

منافع فردی خود توجیه و تفسیر می کردند و چگونه برای دفاع از دوستانی که حتی تابعیت

ایران را هم نداشتند، به شخصی که او را سایه خدا بر زمین تلقی می کردند آشکارا دروغ

می گفتند و از اعتماد وی به خویش بهره برداری می نمودند. به نظر ما حتی این مسئله که علم به مخدوم خود دروغ می گفت و به اصطلاح سر او کلاه می گذاشت به خودی خود واجد اهمیتی نیست، زیرا شاه به خوبی از جریانات مطلع بود. نکته در این است که حتی شاه هم به این دلیل با دخالت های نامربوط شاپور که منجر به نادیده گرفتن حقوق مردم می شد مخالف

نبود، بلکه دلیل اصلی این بود که انتخاب فردی با سوء سابقه را با وساطت شاپور «برای خود او» یعنی همان شاپور مناسب نمی دانست. او هم آگاهی داشت که شاپور تبعه ایران نیست و

۱- علم به شاپور، ۴/۲/۱۳۳۵، ش ۱۱-۲۷۲-۱۲۹ الف.

حق دخالت در امور داخلی کشور را ندارد، لیکن حاضر بود برای حفظ آبرو و حیثیت وی به آسانی از کنار موضوع بگذرد. این امر دلیلی جز آن نداشت که شاه بازگشت به تاج و تخت خود را به اندازه ای فراوان مدیون افرادی مثل شاپور می دانست و در حقیقت خود را به وی

بدهکار تلقی می کرد، و این بدهی را هم باید از جیب و حقوق ملت می بخشید. شاپور تا واپسین روزهای حکومت شاه یکی از نزدیکترین مشاوران او بود و در کلیه مسائل مهم کشوری و لشکری طرف مشورت شاه قرار می گرفت. از طرف دیگر این نامه اهمیت دیگری هم دارد و آن اینکه نشان می دهد در اعماق حکومت، بین رجال و مقامات کشوری اختلافات اساسی وجود داشت. یک سر آن اختلافات منافع قدرتها و اتباع خارجی بود، اختلافاتی که سرانجام به استقرار حکومت دیکتاتوری انجامید و کفه ترازو را به نفع قدرت سرکش شاه رقم زد.

بالاخره شاه در قبال سخنان علم و شاپور تسلیم شد، علت آن بود که این دو تن سخنان خویش را با یکدیگر هماهنگ می کردند و در برابر شاه مثل هم سخن می گفتند. شاپور به اشاره علم تلگرافی شکوه آمیز به شاه مخابره کرد که بعد از آن همه خدمت انتظار چنین برخوردی را نداشته است، شاه هم ظاهراً از کنار موضوع گذشت. با این وصف از دید شاپور لازم بود کاری به فردی که از او رشوه گرفته بودند احاله شود زیرا به هر حال او هم در کودتا سهمی داشت. علم خاطر نشان کرد درست است که باید برای این فرد کاری انجام شود، اما به مصلحت نیست که قضیه بیش از این کش داده شود. دلیلش این بود که باید بین شاه و شاپور

اعتماد متقابل برقرار می شد و ابوالقاسم قاضی هر چند عزیز باشد ارزش آن را ندارد که به خاطر او شاه به شاپور بی اعتماد گردد:

... مهمتر این که وقتی مقصود حاصل شد یعنی مطلقاً بر اعلیحضرت شاهنشاهی روشن شد که دیگر این مطلب حقیقت ندارد، ما هم خودمان را لوس نکردیم که بر این اعتراض باقی بمانیم و مخصوصاً تلگراف شما خیلی خیلی حسن تأثیر داشت مخصوصاً وقتی تلگراف را نشان دادم فرمودند معلوم می شود این دوست ما بی نهایت رنجیده خاطر شده بود. خیلی

خوب شد که از دلش درآمد.»

علم در مورد شخص قاضی گفت که به دنبال راه حلی می گردد تا چیزی هم به او داده شود :

«ولی هر چه فکر می کنم اولاً مصلحت شما مطلقاً نیست که در این زمینه جز در همان

گله گذاری از سوء تفاهم کلمه ای به عرض برسانید. حتی یک نامه شما را که اشاره به این موضوع داشت مخصوصاً به عرض نرساندم چرا بی جهت به این کار آلوده بشوید؟ چون به نظر بنده هر قدر هم او را دوست داشته باشیم و هر قدر بخواهیم به او کمک کنیم باز ارزش

اینکه کوچکترین سوء تفاهمی در مرتبه هزارم در ذهن اعلیحضرت همایونی باقی بماند، ندارد و به خصوص به اساس کارهای آینده که پایه آن بر اعتماد صد در صد استوار خواهد بود لطمه غیرقابل جبرانی خواهد زد که به نظر بنده هیچ مصلحت نیست. (۱)

مهمترین وجه از فعالیت های شاپور در این دوره ارتباطهای او با سازمان جدیدالتأسیس ساواک بود که در رأس آن سپهبد تیمور بختیار قرار داشت. علم در نامه ای به شاپور در پاسخ

به درخواست وی که اگر ساواک کاری داشته باشد او انجام خواهد داد نوشت که مصلحت این است که فعلاً سازمان اطلاعاتی بریتانیا در این باره مستقیماً کاری انجام ندهد. باید دانست که در این دوره سرهنگ گراتیان یاتسویچ رئیس پایگاه سیا در تهران برای شکل دادن به طیفی از نخبگان ایرانی در راستای تحلیلهای دولت وقت امریکا مشغول فعالیت بود. او با عده ای از

کسانی که می توانستند در چارچوب استراتژی های آتی ایالات متحده در ایران به منظور ایجاد تحول در ساختار اجتماعی و سیاسی کشور و برای انجام یک رشته اصلاحات در امور داخلی برای بیمه کردن ایران در برابر خطر کمونیسم، فعال بود و توانسته بود با افرادی مثل حسنعلی منصور که بعداً در رأس این نخبگان قرار گرفت، ارتباطات گسترده ای پیدا کند. یاتسویچ مسئول ایستگاه سازمان سیا در ایران بود و مستأجر منصور در دروس شمیران به شمار می رفت و از همین راه با تعدادی از نخبگان طرفدار اصلاحات - از آن نوعی که مورد

نظر آمریکایی ها بود - ارتباط داشت. در آن ایام بین آمریکایی ها و انگلیسی ها در مورد آتیه ایران اختلاف نظر وجود داشت، آمریکایی ها در تلاش بودند تا طیفی جدید از نخبگان ایرانی

را برای انجام اصلاحات در ایران روی کار آورند و در این راستا بین آنها و گروه قدیمی

سیاستمداران ایرانی که به طور سنتی به طرف سیاستهای بریتانیا گرایش داشتند اختلاف نظر

وجود داشت.

علم در نامه ای به شاپور از فردی با عنوان «دوست مشترک» نام برد، این دوست از شاپور به دلیل خدماتی که انجام داده بود تشکر کرد و از وی تمجید نمود. این فرد از حُسن رابطه

۱- علم به شاپور، همان، ش ۱۲-۲۷۲-۱۲۹ الف.

شاپور که «اثرات بزرگ در تجارتخانه داشته است» مدتی تعریف کرد. بدیهی است که منظور از تجارتخانه ساواک بود که در اسفند سال ۱۳۳۵ شکل گرفته بود. خدمات شاپور به ساواک

مبین این نکته است که او از همان ابتدای تشکیل این سازمان با آن ارتباط اطلاعاتی داشته

است. می دانیم که ساواک طبق الگوی مشترک سازمان های اطلاعاتی سیا و اینتلیجنس سرویس طراحی شد، به همین دلیل نقش شاپور در آن اهمیت زایدالوصفی داشت. دوست مشترکی که علم از او یاد می کرد، ارتشبد حسین فردوست بود که به عنوان چشم و گوش اطلاعاتی شاه انجام وظیفه می نمود، و در ساواک نیز مسئولیت های بسیار تعیین کننده داشت.

علم پس از گفتگو با فردوست در مورد نامه ای که شاپور به وی نوشته بود سخن به میان آورد :

یک نکته قابل توجهی که در نامه شما بود این بود که آنچه مورد احتیاج و تقاضای تجارتخانه است گفته شود، من شخصا؛ در این زمینه خیلی فکر کرده ام گو اینکه هنوز با دوستم فرصت

بحث نداشته ایم یعنی آن روز که کاغذ شما را خواندم تمام به تعریف از شما گذشت و بعد هم وقت تمام شد. به هر حال خیال می کنم که کار مهم ما این باشد که شرکاء شما در کارهای

تجارتخانه کمتر دخالت کنند.(۱)

از این سال تا حوادث بعد از ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ روابط علم و شاپور هر چه بیشتر تعمیق یافت، در حوادث ۱۵ خرداد علم نخست وزیر ایران بود؛ بنابراین احتمال رایزنی با وی در

زمینه نحوه برخورد با این حادثه و حوادث مشابه بعید نیست. بعد از ۱۵ خرداد شاپور شرحی

در روزنامه تایمز چاپ کرد و علم از این گزارش تقدیر و تشکر کرد : «شرح تایمز در جریانات اخیر بسیار بسیار خوب بود و ارباب هم کاملاً توجه فرمودند.» مراد از ارباب در این نامه شخص شاه است، علم خاطر نشان کرد که باید در تایمز مطالب دیگری هم چاپ شود، از نظر او مهمترین کار این بود که به افکار عمومی غرب نشان داده شود که:

تر ما حقیقتاً قوی است مردم پشت سر اعلیحضرت هستند و این مرتجعین حقیقتاً خاک بر سر شده اند... و با شکست مواجه هستند که به کلی نیست و نابود شده اند، ضمناً باید بگوییم که واقعا به تمام معنی فتح کرده ایم و دیگر واقعا هیچ قوه معلوم شد نمی تواند با این اصلاحات

مخالف بکند. نمی دانم شما کی برخواهید گشت؟ مثل اینکه لازم است زودتر تشریف

۱- علم به شاپور، ۱۳۳۶/۸/۱۲، ش ۱۵-۱۲۷۲-۱۲۹ الف.

شاه هم از اقدامات شاپور تقدیر و تشکر کرد، علم توضیح داد که «ارباب و سرور من از خدمات شما نهایت رضایت را دارند و من مأمورم که این رضایت را به شما ابلاغ کنم و هم

لازم می دانم از طرف خودم تبریک عرض نمایم.» شاپور توصیه کرده بود که علم برای مذاکره

در امری ضروری فرستاده ای به لندن اعزام کند، علم این کار را انجام داد و ابراز امیدواری کرد مسافری را که اعزام کرده است مفید فایده واقع شود و در خاتمه نوشت که در هفته آینده نامه مفصلی «راجع به همه امور» برای وی ارسال خواهد کرد. (۲)

شاپور غیر از فرد بسیار مهمی مثل اسدالله علم با بسیاری از نخبگان طرفدار اصلاحات هم که

متماایل به طرف سیاستهای ایالات متحده بودند رفاقت داشت و بیش از همه با منصور محشور بود. منصور در عکسی که به شاپور اهدا کرد از او با عنوان استاد و راهنمای خود یاد کرد، این تعبیر را از طرف منصور نمی توان به عنوان تعارفی معمولی قلمداد نمود، منصور از طرف خود دینی نسبت به شاپور احساس می کرد که در این عبارات متجلی می شد و بازتاب خارجی پیدا می کرد. این عکس که در آرشیو مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران نگهداری می شود در حقیقت سندی است که می تواند در باب نقش احتمالی شاپور در تأسیس کانون مترقی راهگشا باشد. در صورتی که این امر به ثبوت برسد، در فلسفه تأسیس این گروه می توان ارزیابی های دقیق تری انجام داد. به عبارت دیگر کانون مترقی را می توان محصول

رویکردی جدید در سیاست های مشترک امریکا و انگلیس درباره اوضاع و احوال ایران تلقی کرد، اینکه امریکایی ها برای اداره امور ایران این گروه را خلق کردند و سیاست های آنها در این مقطع با سیاست رسمی بریتانیا تعارض داشت، چندان خدشه ای به اصل موضوع وارد نخواهد کرد. بنا به روایت دکتر عباس میلانی بعد از قتل منصور یکی از افرادی که در تسکین همسر او فریده امامی بسیار مهم بود، شاپور ریپورتر بود و همین مطلب خود از روابط صمیمانه او و منصور حکایت می کند. (۳)

ص: ۵۲

۱- علم به شاپور، ۲۱/۳/۱۳۴۲، ش ۲۱-۲۷۲-۱۲۹ الف.

۲- علم به شاپور، ۱۹ نوامبر ۱۹۶۳، ش ۲۵-۲۷۲-۱۲۹ الف.

۳- عباس میلانی: معمای هویدا، نشر اختران، تهران، ۱۳۸۰، ص ۲۳۳.

شاپور فقط با محافل بریتانیایی مرتبط نبود، بلکه همان طور که دیدیم وی از بدو ورود به

ایران با مأموران اطلاعاتی و کادر دیپلماتیک امریکا هم حشر و نشر داشت و همان طور که در سطور قبل دیدیم عضو دائمی وزارت امور خارجه امریکا بود. این نکته سرشت اوضاع و احوال ایران را در این مقاطع حساس نیز نشان می دهد و آشکار می سازد که نباید به تفکیک

مطلق سیاستهای دو قدرت بزرگ سرمایه داری از یکدیگر و به تعارضات مقطعی آنها در مورد نحوه برخورد با مسائل جهانی بیش از اندازه لازم، بها داد. شاپور حلقه اتصال سیاستهای بخشی از محافل حاکمه امریکا و انگلیس در ایران بود که در واقع نمایندگان طبقه

سرمایه دار جامعه خود به شمار می رفتند. به عبارتی حداقل در امور کشوری مثل ایران و

مسئله نقش ایران در منطقه خاورمیانه بین محافلی در امریکا و انگلیس تفاوت چندانی دیده

نمی شد، حداکثر این مطلب شاید پذیرفتنی باشد که در سیاست های کوتاه مدت بین دو قدرت اختلاف نظر وجود داشت، اما قطعاً در زمینه سیاست های کلان بین این دو کشور اختلافی اساسی وجود نداشت، علت آن است که، شبکه درهم تنیده سرمایه داری جهانی را نباید از یکدیگر تفکیک کرد و به بخشی از آن بهایی بیش از اندازه داد. از سوئی شاپور با نشریه **Zeitung Neue** که در آلمان منتشر می شد و هزینه انتشار آن با آژانس اطلاعاتی امریکا بود همکاری نزدیک داشت، به عبارتی او همزمان هم با نشریات امریکایی و هم جراید انگلیسی همکاری می کرد.^(۱)

طبق سندی که در دست است، فردی به نام چارلز. د. نیکولسون از کارکنان مؤسسه نمازی در بندر هنگ کنگ در توصیه نامه ای خطاب به فردی دیگر که علی القاعده شاپور طرف مراجعه او بود نوشت؛ از همکاری و جدیت و نیز تسلط شاپور بر زبانهای فارسی و انگلیسی بسیار تمجید می کند. نکته در این است که شاپور ریپورتر به عنوان یک مأمور اطلاعاتی در چین از آن مؤسسه به عنوان پوشش فعالیتهای خود استفاده می نمود. روابط برادران ایرانی نمازی با شرکای تجاری دیگر در هنگ کنگ که در زمره مستعمرات بریتانیا بود از دوره قاجار وجود داشت، منظور ما در این سطور آن نیست تا ارتباط طبیعی و منطقی کاری را که در هر جای دیگری از عالم هم مرسوم است به عنوان امری عجیب و غریب مورد بررسی قرار دهیم، زیرا

ص: ۵۳

بدیهی است که در این زمینه هیچ گونه اعجابی وجود ندارد. شاپور که مسئولیت بخش مکاتبات و ترجمه آن مؤسسه را عهده دار بود و قصد بازگشت مجدد به ایران داشت این توصیه نامه را برای ادامه همکاری خود در ایران دریافت کرده بود.^(۱)

همکاری شاپور با شرکت برادران نمازی تصادفی نیست و این مقوله با مسائل بسیار مهمی ارتباط دارد. برادران نمازی با بسیاری از شرکت های بزرگ امریکایی و انگلیسی ارتباط داشتند و در واقع یکی از حلقه های اتصال سرمایه های شرکت های چند ملیتی بودند.

به روایت حسین رکن زاده این برادران که ابتدا در شیراز ساکن بودند به هنگ کنگ رفتند و در آنجا به تجارت مشغول شدند و کارشان به اندازه ای رونق یافت که توانستند چند کشتی تجاری خریداری کنند. این کشتی ها بین هنگ کنگ و جزایر جنوبی ایران و بصره رفت و آمد می کردند. از سوی دیگر برادران نمازی با بمبئی نیز روابط تجاری و اقتصادی داشتند، نکته

مهم این بود که نمازیها تریاک ایران را به چین صادر می کردند و در هنگ کنگ نیز در امر

معادن طلا فعالیت می نمودند.^(۲)

این مناسبات تا دوره پیروزیهای انقلابیون چین در نبرد علیه نیروهای مورد حمایت غرب در آن کشور که تحت رهبری چیانگ کای چک قرار داشتند برقرار بود. اینک ایستگاههای جاسوسی غرب در منطقه، چین را از دست رفته تلقی می کردند به همین دلیل در اضطراب از گسترش دامنه انقلاب به مناطق دیگر آسیا، در صدد برآمدند که به هر نحو ممکن مانع گسترش امواج آن انقلاب گردند. مأموریت مجدد شاپور در ایران مصادف با این ماجرا بود که بنا به قول گازیوروسکی منجر به تأسیس ایستگاه سازمان سیا در ایران شد. به عبارت بهتر بعد از این جریانات ایستگاه سازمان سیا در ایران ایجاد شد و برای مقابله با تهدیدات احتمالی شوروی؛ با کمک نیروهای داخلی ایرانی و نیز با حمایت سایر قدرتهای غربی مثل بریتانیا هسته های مقاومت سازماندهی گردید. این دوران را باید یکی از مهمترین

و اساسی ترین دوره های فعالیت شاپور در ایران به حساب آورد. از این دوره تا پایان سلطنت

پهلوی، شاپور جایگاهی ویژه در تحولات ایران داشت و در کنار فعالیت روزمره خود که همانا فعالیت های اطلاعاتی بود؛ از طریق ارتباط وسیع با شرکت های فراملیتی ضمن

ص: ۵۴

۱- نیکولسون به گمنام، هنگ کنگ، ۲۵ جون ۱۹۴۶، اسناد شاپور ریپورتر.

۲- محمد حسین رکن زاده آدمیت: دانشمندان و سخنسرایان فارس، ج ۲، انتشارات اسلامیه - خیام، تهران، ۱۳۳۷، صص ۴۰۶-۴۰۷.

بازاریابی برای کالاهای آنها، در تعمیق نفوذ این شرکتها در ایران نقش بسیار اساسی بر عهده گرفت.

از جمله شرکت هایی که شاپور با آنها ارتباط کاری داشت باید از شرکت برادران مارکس و اسپنسر نام برد. این شرکت به تولید و صدور مواد غذایی اشتغال داشت و به دلیل اینکه سهامداران عمده آن در زمینه حمایت از دولت اسرائیل بسیار فعال بودند، کار آن در کشورهای عربی ممنوع بود. ظاهراً شاپور قصد داشت شعبه ای از شرکت را در ایران تأسیس کند، مارکوس سیف رئیس هیئت مدیره این شرکت در نامه ای خطاب به شاپور یادآوری کرد که اگر قصد دارد در زمینه تأسیس شرکت او در ایران فعالیت نماید، فروشگاه مرکزی در لندن

این آمادگی را دارد که دو یا سه تن راپس از معرفی او به مدت سه تا شش ماه آموزش دهد.

بلافاصله فردی را به نام مستر گلدنبرگ که از اعضای هیئت مدیره بود به ایران اعزام کردند. مارکوس سیف بسیار امیدوار بود که شعبه ایرانی شرکت او شکل گیرد، زیرا اعتقاد داشت که

«سیاستهای جاری ایران در زمینه مسائل جهانی و منطقه ای می توانست به نفع دولت اسرائیل

امتداد داشته باشد» امری که بیش از هر چیزی در صلح و ثبات خاورمیانه تأثیرات فراوان داشت. این نامه که به شکل دستی در لندن به شاپور داده شد از جهت های مختلف حائز اهمیت است: نخست اینکه این نامه نشان می دهد بیشتر شرکای تجاری شاپور در زمره یهودیان بودند که البته این امر تصادفی نیست و از دوران قاجار به بعد حلقه ها و علقه های

مختلف اقتصادی یهودیان اروپا را با شبکه های گوناگون اطلاعاتی غرب مرتبط می ساخت. اهمیت قضیه در این بود که علایق تجاری و مقولات امنیتی در حوزه های گوناگون به یکدیگر مرتبط بودند و تفکیک و تمایز بین آنها غیرممکن به نظر می آمد. این مناسبات در

دوران بعد از تشکیل دولت اسرائیل حول محور امنیت این کشور دور می زد، یعنی اینکه هر

فعالیت تجاری و بازرگانی در غایت امر باید در چارچوب منافع استراتژیک صهیونیسم بین الملل که نماینده صوری آن در منطقه خاورمیانه دولت اسرائیل بود، تعریف می شد. اهمیت ایران از منظر منافع غرب در این رابطه معنا و مفهوم پیدا می کرد. بنابراین در تحلیل حوادث ایران دوره پهلوی نمی توان این عنصر تعیین کننده را نادیده گرفت. کلیه شرکای مهم

تجاری ایران در مقطع یاد شده، همه و همه به نحوی با منافع دولت اسرائیل پیوند داشتند و همه آنها به گونه ای در مسائل امنیتی ایران درگیر بودند. شاپور در حقیقت محور ارتباطی این

شبکه گسترده در ایران بود و علاوه بر اینکه در امور تجاری و اقتصادی درگیر بود، از طرق گوناگون و به ویژه از طریق کسانی مثل فردوست و علم با شبکه درهم تنیده مسائل ایران پیوند برقرار می کرد. با این وصف شاپور تنها یک فرد نبود بلکه وی در بین جریانی قرار

داشت که باید ایران را در مسیر نفوذ اقتصادی غرب در ایران هدایت می کرد. اندیشه هدایت

ایران در مسیر یاد شده به شکلی که گفته شد تازه نبود و حداقل از دوره قاجارها سابقه داشت. در آن زمان نیز شبکه ای متنفذ از سرمایه های جهان وطنی که از قضای روزگار تا واپسین

دوران حیات رژیم گذشته در ایران به ادامه فعالیت پرداختند، بر این باور بودند که برای حفظ ایران در مسیر علائق غرب چاره ای جز این وجود ندارد که برای سرمایه داران غربی در این

منطقه حساس جهان علائق تجاری به وجود آید، زیرا در چنین صورتی است که می توان در این کشور حامیان نیرومندی یافت که از طریق علقه های مالی سرنوشت خود را در ارتباط با

سرمایه های جهان وطنی گره می زنند و بود و نبود خود را در گرو ارتباط با این شبکه ها

می بینند. از این راه بود که سرمایه داران جهان وطنی در ایران دوستانی وفادار پیدا کردند،

دوستانی که موجودیت خود را در گرو این مناسبات دیدند و تا حد امکان برای بقای خود تلاش کردند.

در بین رجال دوره پهلوی دوم کسانی که در اطراف اسدالله علم بودند بیش از همه در فرایندهای این ایام سهم بودند. نخبه ای از تحصیل کردگان شبکه ارتباطی علم را با محافل ذی نفوذ در کشورهای غربی پیوند می دادند. برجسته ترین این افراد دکتر علینقی عالیخانی بود. این فرد که بعدها در مناصب مهم و کلیدی کشور قرار گرفت، از توده ایهای زمان مصدق و از برکشیدگان علم بود. غیر از او عده ای دیگر هم که در اطراف علم بودند - همانطور که خواهیم دید - سابقه توده ای داشتند. شاید این افراد در زمره همان شبکه ای باشند که مارک

گازبوروسکی از آنها به عنوان «عوامل سرویسهای اطلاعاتی غرب» به منظور ترسانیدن مردم از کمونیسم نام می برد. این افراد به هر حال در مأموریت خویش بسیار موفق شدند، و

البته همه آنها هم پاداش خود را دریافت کردند. بنا به نامه ای از سردونالد استوکس نماینده شرکت «لیلاند موتورز» خطاب به شاه، که رونوشتی از آن برای شاپور ریپورتر ارسال شده است؛ دکتر عالیخانی در برقراری توافقات اقتصادی بین ایران و انگلیس بسیار مؤثر بود.

استوکس در این نامه از وجود چنین افرادی که عامل اتصال و ارتباط ایران و بریتانیا هستند به

شاه تبریک گفت. سفر استوکس به ایران در سال ۱۳۴۶ اتفاق افتاد و در بازگشت به انگلستان دولت وقت بریتانیا اعتقاد داشت که موقعیت خوبی برای صنایع آن کشور در ایران گشوده شده است. در آن مسافرت ضمن ملاقات استوکس با شاه، محور مذاکرات تأسیس شعبه ای از کارخانه لیلاند موتورز در ایران بود که با موافقت شاه روبرو شد و در این موفقیت دکتر

عالیخانی نقش موثری داشت. (۱)

نمی توان به درستی بین شرکتهای طرف قرارداد با ایران تفکیک و تمایزی قائل شد، منافع آنها با یکدیگر در هم تنیده بود و آنها در صحنه اقتصادی ایران عملیات خود را با یکدیگر

هماهنگ می کردند. این مهم نشان دهنده این معنا بود که این شرکتها آن دیگری را در سود و زیان خود شریک می دانستند و موفقیت دیگری را موفقیت خود هم تلقی می کردند. این امر دلیلی نداشت جز آن که سرمایه های جهانی در یک چیز با هم اشتراک داشتند و آن هم سود بود در مورد ایران با مثالی می توان موضوع را بیشتر دریافت. در سال ۱۳۴۷ مارکوس سیف در نامه ای خطاب به شاپور خاطر نشان کرد که با شرکت های I.G.I و شل مذاکراتی را انجام داده است. این مذاکرات در سطح بالا- دانسته شد. موضوع مذاکرات این بود که چگونه می توان کشاورزی خوزستان را توسعه داد. می دانیم که شل یک کمپانی نفتی است، به همین دلیل تعلق خاطر آن در زمینه هایی مثل کشاورزی شاید تا حدی عجیب بنماید. در آن دوره در رأس کمیته تحقیقاتی شرکت شل لردویکتور روچیلد دوست نزدیک شاپور قرار داشت، مردی که در نوع خود بی نظیر بود و در عملیات براندازی مصدق در سال ۱۳۳۲ در کنار شاپور

و علم نقش بسیار اساسی بر عهده داشت و شاه نسبت به او در خود دینی انکارناپذیر احساس

می کرد. در عین حال وی با سردیک گلداسمیدوایت رئیس وقت M.I.۶ همکاری نزدیک داشت و در حقیقت از معاشرین همیشگی او به حساب می آمد. ویکتور در سرویس امنیتی بریتانیا در رأس مجمع اندیشمندان قرار داشت، تشکیلاتی که خود راه اندازی کرده بود. در

همین حال او در رأس برنامه های تحقیقاتی شرکت شل قرار داشت، شرکتی که سهامداران عمده آن در زمره خاندانهای سرشناس صهیونیستی بودند.

ریاست بر دو برنامه مهم عملیات تحقیقاتی در شل و سرویس امنیتی انگلستان به خودی خود اهمیت لرد روچیلد را نشان می دهد. این مرد از یاران نزدیک علم و شاپور بود و همان

ص: ۵۷

طور که گفتیم این دوستی به سالهای دهه بیست باز می گشت. مارکوس سیف به امر تولید و صدور مواد غذایی اشتغال داشت، اگر چه کار او با امر کشاورزی نمی توانست بی ارتباط باشد، لیکن تیم روچیلد، مارکوس و شاپور، قطعا در کنار مسائل کشاورزی اهمیت امنیتی خوزستان را در آتیه ایران و خاورمیانه نادیده نمی گرفتند و اساسا از نظر آنها هر کار اقتصادی علی القاعده باید نفع سیاسی هم در پی داشته باشد. به هر حال این مذاکرات بر آن بود تا نظر شاه و دولت ایران را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهد و آن گاه در راستای منافع

شرکت های ذی ربط در جهت خاصی که مورد نظر طراحان این پروژه بود هدایت شود. شرکت های طرف قرارداد به انجام این طرح علاقه مند بودند، اینک نوبت ریپورتر بود که اگر

می توانست باید در مذاکرات خود با ایرانیان آنان را به تسریع در اجرای این پروژه تشویق

می نمود. او باید از طریق بیان نظرات خود طرفهای ایرانی را به اجرای هر چه سریعتر برنامه

مزبور هدایت می کرد. شاپور با عباس آرام وزیر امور خارجه وقت ایران در ارتباط بود و او را در جریان آنچه اتفاق می افتاد قرار می داد. شخص مارکوس سیف هم همین مناسبات را با آرام داشت و امیدوار بود که از این راه کمکی به انجام پروژه مورد علاقه او بشود. این

مناسبات و طرح به اندازه ای مهم بود که مارکوس در نامه اش خطاب به شاپور از او پرسید کی به لندن می آید، زیرا ضروری است در زمینه امر مهمی با او مشورت کند. (۱)

شاپور بلافاصله دست به کار شد، او با اسدالله علم به مشورت و رایزنی پرداخت و علم نیز قضیه را با شاه طرح کرد. علم در نامه ای خطاب به لردروچیلد با کمال احترامات لازمه که در خور مردی مثل ویکتور بود، به اطلاع رسانید که پیشنهادات او که برای شاپور ریپورتر

ارسال شده و موضوع آن در مورد روشهای پیشرفته دفت آفات است، به اطلاع شاه رسیده است. شاه دستور داده بود که وزارت آب و برق با ویکتور در زمینه پیشنهاداتش در این خصوص و به ویژه پروژه آبیاری سد دز همکاری لازم را انجام دهند. (۲) نسخه ای از این نامه و نیز نامه ای که برای وزارت آب و برق فرستاده شده بود برای شاپور ارسال شد، درجه بندی

این نامه ها محرمانه بود. پیش از این روچیلد در اندونزی پروژه مشابهی را انجام داده بود که ظاهرا در آن کشور مقرون به صرفه نبود، شاه علیرغم این واقعیت خاطر نشان کرد که شاید

ص: ۵۸

۱- سیف به شاپور، لندن، ۱۷ ژوئن سال ۱۹۶۸، ش ۲-۶۲۷-۱۲۹ الف.

۲- علم به روچیلد، تهران، ۱۴ ژانویه ۱۹۷۰، ش ۱-۱۱-۶۲-۱۲۹ الف.

این طرح در ایران مفید و مؤثر باشد، و نوشت که به هر حال اقدامات لازم انجام گیرد. از وزارت دربار به شرکت شل اطلاع داده شد که وزارت آب و برق آمادگی دارد که زیر نظر شاه

آزمایش های این شرکت در مورد پروژه های مورد نظر انجام گیرد و از شل و گروه مارکس و

اسپنسر خواسته شد که در مورد طرح های خود اقدامات لازم را انجام دهند. علم در نامه خود

به وزارت آب و برق از شرکتی به نام C.I.B.A یاد کرد که قرار بود در این پروژه فعال باشد،

شرکتی که در اندونزی به قول او «کارهایی می کردند». نامه علم به روحانی وزیر آب و برق هم درجه بندی محرمانه داشت.

این موضوع هم شاید تا حدودی غریب بنماید، زیرا ظاهراً انجام

پروژه هایی از این دست نیازی به محرمانه بودن نداشت. این نامه از سوئی حقیقت دیگری را

هم روشن می کند و آن این است که چگونه شاه و وزارت دربار درباره مسائلی از این دست هم؛ به وزارتخانه های ذی ربط

آزادی عمل نمی دادند و در جزئی ترین امور دخالت می کردند.

این روند از دوره نخست وزیری هویدا شکل جدی تری پیدا کرده بود به گونه ای که طبق نامه هایی از این دست، هویدا که

نخست وزیر کشور بود در جریان امور قرار نمی گرفت و علم با موافقت شاه پروژه های کلان اقتصادی را هدایت می کرد و

در این زمینه یکی از مریدان

وی یعنی دکتر عالیخانی در مقام وزیر اقتصاد تسهیلات لازم را فراهم می نمود. این امر به خودی خود پرده از اسرار رقابتهای

پشت پرده ای بر می داشت که طبق آن هویدا در اداره امور

کشور نقشی جز نخست وزیری تشریفاتی نداشت، امری که شاه از آن کاملاً راضی بود.

در سراسر این سالها شاپور ریپورتر در کنار علم در زمره گردانندگان اصلی امور بودند، قراردادهای مهم به ویژه در امور

دفاعی و نظامی مطلقاً زیر نظر شخص شاه و مشاور اصلی وی علم انجام می گرفت و در کلیه این قراردادها شاپور حلقه اصلی

ماجرا بود. از جمله زمانی

که وی در لندن در هتل نرماندی اقامت داشت، نامه ای از جی. آر. جفرسون دریافت کرد، این فرد مدیرعامل شرکت

هواپیماسازی انگلیس بود. این نامه در اواخر سال ۱۳۴۸ نوشته شده بود و از شاپور در مورد گزارش وضعیت استقرار

موشکهای راپیر در ایران تشکر و قدردانی شده بود. جالب اینکه این اطلاعات به دستور شخص شاه در اختیار مقامات نظامی

بریتانیا

قرار گرفت. به همین دلیل از شاه تشکر به عمل آمد، نامه ای تشکرآمیز خطاب به شاه نوشته

شد و از شاپور خواسته شد که کپی آن را که به شاه تقدیم کند و البته باید تحقیق می کرد که اگر نامه پیش از این به دست شاه نرسیده بود، اقدام به برای ارسال کپی آن می کرد. برای فروش این

ص: ۵۹

موشکها به ایران شاپور ۴٪ پورسانت دریافت کرد که با توجه به میزان هنگفت فروش این جنگ افزار مبلغ بسیار گزافی بود.^(۱) در مورد سیاست خارجی و نیز مسائل تسلیحاتی هویدا کاره ای نبود و تیم مورد اعتماد شاه - که همانا علم، شاپور و طوفانیان بودند - در جریان امور قرار داشتند.

در عین حال لرد روچیلد همچنان پروژه خود را با هماهنگی شاپور و علم پیش می برد. در سال ۱۳۴۹ او که اینک در رأس امور تحقیقاتی شرکت شل قرار داشت، ضمن ارسال نامه ای برای شاپور بر این باور خود مصر بود که طرح وی منافع دو جانبه ایران و خودمان را در بر دارد، او امیدوار بود که شاه با وی ملاقاتی ترتیب دهد تا اهمیت این طرح به بحث

گذاشته شود. این طرح که چیزی از آن در اسناد موجود دیده نمی شود با طرح سابق الذکر تفاوت داشت، زیرا روچیلد خاطرنشان کرده بود که طرح کشاورزی خوزستان و نیز طرح دفع آفات نباتی که با وزارت کشاورزی در حال انجام است، مساحتی به وسعت ۱۵۱۰۰ هکتار را در بر می گیرد و این مناطقی است «که ما بدان علاقه مند هستیم».^(۲)

مهمترین اقدام شاپور خرید تجهیزات نظامی بود و او در این کار یکی از نزدیکترین شرکای تجاری ایران - بریتانیا محسوب می شد. با این وصف دو نامه که ظاهرا با یکدیگر متناقض هستند، در اسناد شاپور به چشم می خورد: نخست نامه ای از A.H.C.Greenwood است که در دسامبر ۱۹۷۰ فرستاده شده است و دیگری نامه ای از لرد کرینگتون وزیر دفاع

بریتانیاست که در همین تاریخ ارسال شده ولی از نظر محتوی با اولی تناقض دارد. در نامه

گرین وود آمده که شاه تقاضا کرده است در موضوع فروش هواپیمای جاگوار به ایران نباید

واسطه ای وجود داشته باشد که علی القاعده این واسطه کسی جز شاپور نمی توانست باشد. این هواپیما باید در اختیار ناوگان هوایی ایران قرار می گرفت و در نیروی هوایی ارتش به کار گرفته می شد.^(۳) بر طبق اسناد حتی در اواخر سال ۱۳۵۰ بار دیگر شاه خواست که در فروش هواپیماهای کنکورد برای شرکت ایران ایر و انجام مذاکرات در این زمینه، ضرورتی به واسطه نیست که با این تقاضا موافقت شد.^(۴)

ص: ۶۰

-
- ۱- جفرسون به شاپور، لندن، ۲ ژانویه ۱۹۷۰، ش ۳-۶۲۹-۱۲۹ الف.
 - ۲- ویکتور به شاپور، لندن، ۲۲ جولای ۱۹۷۰، ش ۲-۶۲۱۱-۱۲۹ الف.
 - ۳- گرین وود به شاپور، لندن، ۴ دسامبر ۱۹۷۰، ش ۵-۶۲۹-۱۲۹ الف.
 - ۴- هواپیماسازی انگلیس به شاپور، لندن، ۲ فوریه ۱۹۷۲، ش ۵-۶۲۹-۱۲۹ الف.

نامه متناقض با این روند متعلق به لرد کرینگتون وزیر دفاع بریتانیاست که حدود سیزده ماه قبل نوشته شده بود. در این نامه وزارت دفاع انگلیس از اقدام شاه در تعیین شاپور دارنده

مدال امپراتوری بریتانیا O.B.E برای انجام مذاکرات درباره خرید تجهیزات نظامی قدردانی کرده بود. در همین نامه وعده داده شد که دولت بریتانیا در تجهیز مجدد ارتش ایران حداقل

قیمت ها را دریافت خواهد کرد. (۱) دلیل این که شاه از مقامات انگلیسی خواسته بود در قراردادهای تسلیحاتی واسطه نتراشند می تواند سوء شهرت شاپور در این زمینه ها باشد، به

گونه ای که در مطبوعات آن زمان انگلیس جنجالی بر سر این موضوع برپا شد. اینکه شاه علیرغم دستورهای خود بار دیگر از شاپور در انجام خریدهای تسلیحاتی بهره برداری کرد،

شاید ریشه در این ماجرا داشته باشد که همزمان از طرف شاپور و لرد آیرونساید دوم نامه هایی خطاب به علم نوشته شد و در آن نامه ها از علم خواسته شد که وصیت نامه اردشیر جی پدر

شاپور را که نشان می داد رضاخان را او کشف کرده و برای انجام کودتا به آیرونساید معرفی

کرده است به شاه ارائه کند و تحقیق نماید که آیا وی راضی است که این وصیت نامه چاپ شود

یا خیر؟! مطلب دیگر متعلق به لرد آیرونساید دوم فرزند ژنرال آیرونساید مشهور است که

وی هم گوشه هایی از خاطرات پدرش را تحت عنوان شاهراه فرماندهی در اختیار علم قرار داد. این خاطرات هم اگر در آن زمان چاپ می شد آبرویی برای شاه باقی نمی گذاشت، زیرا

نشان می داد که چگونه پدر شاه و اصل سلسله پهلوی مدیون قدرت محافل مافیائی انگلستان

بوده اند. به هر حال در هر دو مورد با وساطت علم کارها رفع و رجوع شد و تنها بعد از پیروزی انقلاب بود که این اسناد منتشر گردیدند.

ماجرا هر چه بود شاپور با کمال قدرت در عرصه خریدهای نظامی ایران همچنان فعال مایشاء بود و این روند تا واپسین روزهای عمر رژیم گذشته ادامه یافت. او همچنان پای ثابت

خریدهای تسلیحاتی بود. در کلیه این خریدها، بلااستثنا سهمی مهم از پورسانت ها در اختیار

شاپور قرار می گرفت، به طور مثال در همان سال ۱۳۵۰ که مصادف با آغاز جنون تسلیحاتی شاه بود فردی به نام دیوید در نامه ای که برای شاپور ارسال کرد، از قرارداد جدید تسلیحاتی

که با ایران منعقد شده بود ابراز رضایت نمود. در این نامه ضمن تشکر از خدمات شاپور در انعقاد قرارداد مزبور یادآوری شده بود که ۲٪ از کل مبلغ قرارداد به عنوان پورسانت به وی

ص: ۶۱

۱- لرد کرینگتون به شاه، لندن، ۴ دسامبر ۱۹۷۰، ش ۱-۶۲۱۲-۱۲۹ الف.

تعلق خواهد گرفت. نویسنده نامه تصریح کرده بود که این تسلیحات در دنیا بی نظیر است.^(۱) در قراردادهایی از این دست این احتمال وجود دارد که شاپور شروط فروش را به گونه ای مهیا می کرد که میزان مبلغ دریافتی برای این سلاحها همیشه بیش از حد متعارف در می آمد.

به همین دلیل پورسانتی که وی دریافت می نمود، در حقیقت از جیب خریدار یعنی طرف ایرانی پرداخت می شد. به عبارت دیگر فروشنده قیمت کالا- را به نحوی تعیین می کرد که هزینه پورسانت هم در آن لحاظ شده بود؛ با این وصف شاپور از طرف ایرانی هم حق دلالتی خود را اخذ می کرد.

شاپور نه تنها به طور خصوصی و کاملاً- از طرف لرد کرینگتون مورد حمایت بود، بلکه در ضیافت هایی که به افتخار شاه برگزار می گردید از او دعوت می شد. روز جمعه ۲۲ ژوئن ۱۹۷۲ در آدمیرال هاوس واقع در وایت هال ضیافتی برای شاه برگزار گردید، در این جلسه که ریاست آن بر عهده کرینگتون بود از شاپور هم دعوت به عمل آمده بود.^(۲) در همین روز، نامه ای از طرف کرینگتون به شاه نوشته شد که توسط شاپور به او تقدیم شد. احتمالاً این نامه توصیه نامه ای بود که در آن از شاه خواسته شده بود خریدهای تسلیحاتی خود را «باید» از

طریق شاپور انجام دهد. نکته در اینجاست که نامه در روزی نوشته شد که هم شاپور و هم شاه

در ضیافت ناهار او شرکت داشتند، یعنی این که می شد همین مضمون را به شکل حضوری هم مورد مذاکره قرار داد. اینکه چرا کرینگتون به جای این کار ترجیح داد نامه بنویسد معلوم نیست، شاید او به این طریق می خواست به شاه بفهماند که از نظر دولت بریتانیا نماینده

رسمی آنها در امر فروش جنگ افزار برای ایران کسی جز شاپور نیست. این رفتار تحقیرآمیز

که درست خلاف دستورهای پیشین شاه بود نه تنها او را آزرده نساخت بلکه با ابراز خرسندی اعلام کرد همه امور مربوط به تسلیحات که مورد نیاز نیروهای مسلح ایران است و

باید توسط بریتانیا تأمین شود، از این به بعد تحت نظارت و سرپرستی شاپور خواهد بود.^(۳) شاه در برابر تهدیدات شاپور و توهینهای کرینگتون سپر انداخت. این نامه توسط علم برای

کرینگتون فرستاده شد و نسخه ای از آن هم برای شاپور ارسال گردید. این ایام مقارن با سفر دیگر شاه به لندن بود، در این سفر شاه از وزارت دفاع بریتانیا بازدید کرد. شاپور به کرینگتون

ص: ۶۲

۱- دیوید به شاپور، لندن ۱۰ دسامبر ۱۹۷۱، ش ۴-۶۲۱-۱۲۹ الف.

۲- اسناد شاپور ریپورتر، ش ۳۲-۶۲۱-۱۲۹ الف.

۳- علم به کرینگتون، تهران، وزارت دربار، ش ۴-۶۲۱۲-۱۲۹ الف.

یادآوری نمود که شاه از مذاکرات فیما بین خوشنود است. به شاه اطمینان داده شد که بر آوردن احتیاجات ارتش ایران تحت نظارت شخص وزیر دفاع است و مستر سافیلد Suffield و اعضای ستاد او نهایت تلاش خود را به کار می برند تا اطمینان حاصل شود که این احتیاجات

به بهترین نحو و شرایط ممکن در بریتانیا تهیه شوند. (۱)

در دهه هفتاد با وساطت شاپور میزان سفارش تسلیحاتی ایران از بریتانیا به شکل بی سابقه ای سیر صعودی پیدا کرد، در این جریانات غیر از شاپور ارتشبد طوفانیان نقش درجه اول ایفا می کرد، واقعیت این است که طوفانیان هم به دستور شخص شاه در این معاملات وارد می شد؛ به عبارتی شاه در این زمینه سخن اول و آخر را می گفت و احدی از

نزدیکان وی جرأت ابراز مخالفت با تصمیمهایش را نداشتند. طوفانیان به دستور شاه - و البته

به دلالی شاپور - در نامه ای خطاب به سافیلد مسئول فروش تسلیحات بریتانیا در وزارت دفاع، از او خواست که به دستور شاه سلاح های موشکی اسکورپیون را به میزان ۲۵۰ عدد و نیز سلاحهای شناسایی و سیستم کنترل آتش و رادار را برای ایران تهیه کند. (۲) در همین ایام شاپور هم به کار خود مشغول بود و با شرکتها و مؤسسات مختلف بریتانیایی سرگرم فروش جنگ افزار و یا ماشین آلات، به مقصد ایران بود. آنچه در این زمینه اهمیت دارد این است که بر اساس اسناد و مدارک موجود هیچ کدام از این قراردادها در زمینه کالاهای استراتژیک و یا سرمایه ای نبود، بلکه کلیه این خریدها صرفاً خدماتی، مصرفی و یا بازرگانی بود. بریتانیا

هرگز در زمینه صنایع و سرمایه گذاریهای بلندمدت اقتصادی که می توانست برای آینده ایران

و اشتغال و توسعه اقتصادی کشور مفید باشد سرمایه گذاری نکرد. به عبارتی با اینکه این

کشور با شاه روابط بسیار صمیمانه ای داشت، لیکن هرگز ریسک سرمایه گذاری بلند مدت را نمی توانست بپذیرد. عمده ترین سرمایه گذاری انگلیسی ها در زمینه نفت بود و بعد از آن با استفاده از جنون تسلیحاتی شاه و به دلیل ترسی که خودشان از شوروی در دل او انداخته بودند انواع و اقسام جنگ افزارها را به فروش می رسانیدند. در این زمینه شاپور حق دلالی

فراوانی به جیب می زد، مثلاً در نامه ای که با عنوان خصوصی - محرمانه (Private-Confidential) برای شاپور ارسال شد تأیید گردید که بر اساس قراردادی که طبق

ص: ۶۳

۱- اسناد شاپور ریپورتر، وزارت دفاع انگلیس، ۲۷ ژوئن ۱۹۷۲، ش ۳-۶۲۱۲-۱۲۹ الف.

۲- طوفانیان به سافیلد، ۲۱ جولای سال ۱۹۷۲، ش ۵-۶۲۱۲-۱۲۹ الف.

آن مذاکرات در مورد فروش بی سیم برای نصب در اسکورپیون های مورد درخواست ایران در حال انجام است، ۳٪ از مبلغ کل این قرارداد بابت حق دلالی به وی پرداخت خواهد شد.^(۱) این مبلغی بسیار کلان بود، زیرا همان طور که پیشتر هم خاطر نشان کردیم معمولاً خریدهای

تسلیماتی در مقیاس بسیار بالا سفارش داده می شد و سه درصد کل مبلغ سفارش بسیار هنگفت بود.

به این ترتیب پولهای کلانی از این راه به جیب دلالان بریتانیایی و در رأس همه شاپور

ریپورتر سرازیر می شد و هیچ معامله کلانی نبود که شاپور از آن بهره ای نبرد. در نامه ای دیگر که مدیر فروش شرکت لیلاند موتورز به شاپور نوشت مبلغ نیم درصد از فروش این شرکت به ایران - که با وساطت او انجام شده بود - به شاپور تعلق گرفت و البته این حق دلالی وی به شمار می آمد.^(۲)

در سندی دیگر از دلالی شاپور برای شرکت جنرال الکتریک آگاه می شویم :

از دیدار مجدد شما در لندن و نیز از اینکه فرصتی پیش آمد تا مروری بر فعالیت ها و عملکردهای شرکت جنرال الکتریک در ایران داشته باشم، خوشحال شدم. مطمئن باشید به راهنمایی و نصایح شما توجه دقیق خواهیم نمود بازتاب آن را در مطالبی که بلافاصله متعاقب دیدار اخیر رئیس بخش تجاری از تهران منتشر گردید خواهید یافت. همان گونه که به شما تأکید نموده ام کمپانی ما مایل است در کنترل پروژه راه آهن تهران - تبریز برنده گردد و ما برای شنیدن و پذیرفتن کلیه پیشنهادات در مورد این که چه کارهایی باید صورت داد تا

بتوان بهترین موفقیت نصیب شرکتمان گردد حاضریم.^(۳)

منظور از شرکتمان در این سند چیست؟ آیا شاپور در سهام این شرکت مشارکت داشته و به عبارتی از سهامداران آن بوده است؟ چیزی غیر از این مستفاد نمی شود. می توان نتیجه

گرفت که شاپور که در ابتدای سال ۱۳۲۴ به عنوان یک کارمند معمولی وارد ایران شد، در طی

این سالیان چه سود هنگفتی را عاید خود کرد و از قبل دلالی و درآمدهای کلان نفتی ایران، به چه موقعیت بزرگ اقتصادی دست یافت. شاپور اینک به بزرگترین دلال شرکت های بریتانیا در ایران تبدیل شده بود و از این راه در زمره ثروتمندان بزرگ انگلستان درآمده بود.

ص: ۶۴

۱- اف. پی. نجرادسون مدیر شرکت مخابراتی بریتانیا به شاپور، ۲۰ اکتبر ۱۹۷۲، ش ۵-۶۲۱-۱۲۹ الف.

۲- وبستر (A.T.Webster) به شاپور، ۱۲ اکتبر ۱، ۱۹۷۲-۴۹۹-۶۰۵، ش ۲-۶۲۸-۱۲۹ الف.

۳- Shapoor to A.Weinstock, General Electric Documents, No.. ۱۳-۳۱۲۶-۹۲۱ الف.

در اواخر سال ۱۳۵۲ شرکت بریتیش پترولیوم قراردادی با شاپور منعقد کرد که طبق آن او به عنوان مشاور ویژه شرکت در امور ایران تعیین شد. تاریخ این قرارداد از اول آوریل سال

۱۹۷۳ آغاز می شد و تا پنج سال بعد ادامه می یافت. این هنگام حقوق ماهیانه شاپور ده هزار

پوند بود و شرکت مخارج و هزینه های مسافرتی او را هم تقبل می کرد. طبق قرارداد شاپور

مشاور ویژه (Special Adviser) بود و می بایست در جهت مصالح و منافع شرکت در ایران تلاش می کرد. (۱) شاپور در نخستین گام نشان داد تا چه اندازه در مأموریتی که به وی احاله شده است مهارت دارد. در مارس ۱۹۷۳ او با شاه در جزیره سن موریتس دیدار کرد و در این دیدار توانست امتیاز بسیار مهمی برای شرکت بریتیش پترولیوم به دست آورد. ماهیت این مذاکرات روشن نیست، اما استیل از مدیران ارشد شرکت در یک نامه بسیار شعف انگیز از نقش خطیر شاپور در مذاکرات سن موریتس یاد کرد و از این نقش بی اندازه ابراز امتنان شد.

یک پاکت محتوی نامه رسمی برای شاپور ارسال گردید و ابراز امیدواری شد که همان تفاهم

و همکاری که باعث موفقیت در سن موریتس شد بار دیگر صورت تحقق به خود گیرد. (۲)

در اواخر سال ۱۳۵۲ روابط نفتی ایران با بی. پی، وسعت زیادی پیدا کرد. حوزه های همکاری این شرکت با ایران بسیار گسترده تر از آن چیزی بود که در بادی امر به نظر می آمد.

در همین ایام نامه ای از دیوید استیل برای شاپور به صورت شخصی ارسال شد. در این نامه از مذاکراتی که همان ایام انجام شده بود یاد گردید، طبق این سند شرکت نفتی مزبور از طریق

شعبه خود در آلمان برنامه های مفصل و بلندمدت فراوانی برای ایران داشت و در همین زمینه با شرکت بایر در آلمان وارد مذاکرات تجاری و اقتصادی مهمی در ارتباط با ایران شده بود که در نوع خود بی نظیر بود. اعلام شد که بریتیش پترولیوم در ارتباط با این مسائل مشغول فعالیت است :

۱- پروتئین، ۲- تحقیقات، ۳- خدمات کامپیوتری که ریاست آن با لرد الورثی بود، ۴- طرح گسترش پالایشگاه تهران، ۵- بررسی و تحقیق پیرامون تأسیسات جدید نفتی، ۶- حمل و نقل مواد سوختی با مشارکت شرکت کشتیرانی آریا، ۷- اقدامات اکتشافی در مناطق جدید نفتی در ایران؛ و ۸- بازاریابی برای محصولات متنوع در شرق آفریقا.

ص: ۶۵

در پیوند با علایق تجاری آلمانی ها در ایران دو موضوع جدید مورد توجه بود: الف. از بی. پی، شعبه آلمان خواسته شد که در مذاکره با شرکت ملی نفت ایران پیرامون یک پروژه در مورد احداث پالایشگاه جدید در بندر بوشهر به ظرفیت ۲۵ میلیون تن وارد گفتگو شود و در

برابر آن ۲۰٪ از سود کنسرسیوم نفتی آلمان را بگیرد. یکی از شرکای بریتیش پترولیوم در

شرکت عظیم پتروشیمی آلمان به نام Erdolchemie یعنی کمپانی بایر تشویق شده بود که می تواند به اتفاق شرکت ملی نفت ایران با تأسیس کارخانه بنزن که بخشی از پروژه پتروشیمی بندر شاهپور است، منافع مشترکی را تعقیب نماید. البته علاوه بر این موضوع با

شرکت ملی نفت ایران در زمینه استخراج نفت دریای شمال مذاکراتی به عمل آمده بود و همکاری های مشترکی در جریان بود که امیدهای فراوانی نسبت به آینده آن وجود داشت. (۱)

این پیوندها تا واپسین روزهای حکومت شاه روز به روز مستحکم تر شد. علایق تجاری و امنیتی فراوانی شاپور را به موجودیت رژیم سابق پیوندی داد، به همین دلیل او هرگز نتوانست عمق غرقابی که حکومت شاه را هر لحظه در کام خود فرو می برد دریابد. شاپور حتی در واپسین ماههای حکومت شاه، مقامات دولت کارگری وقت بریتانیا را به حمایت اکیدا از او فرا خواند و بعد از سقوط رژیم هم تلاش هایی چند برای باز گردانیدن آب رفته به جوی انجام داد، اما این تلاش ها منتج به نتیجه اصلی مورد نظر او نشد.

ص: ۶۶

۱- دیوید استیل به شاپور، شخصی، ۲۳/۱/۱۹۷۳، اسناد بی. پی، ش ۴-۶۲۱۵-۱۲۹ الف.

پیش از پرداختن به مقوله سیاستهای دولت های ایالات متحده امریکا در ایران در مقطع زمانی سالهای اواخر دهه سی تا نیمه های دهه چهل شمسی، ضروری است مقدمات آن سیاست ها مورد ارزیابی واقع شود. در واقع بسیاری از تحولات ایران در اواخر دهه سی و

پیش از اینکه گروه طرفداران سیاستهای امریکا از انسجامی برخوردار شوند؛ پاسخی به استراتژیهای منطقه ای ایالات متحده بود، هر چند این پاسخ ها از نظر مقامات آمریکایی

ناقص بودند. مهم ترین واقعه در این ایام تشکیل احزاب سیاسی دولتی به دستور شاه بود تا به اصطلاح مثل خود امریکا و انگلستان نقش اقلیت و اکثریت را ایفا نمایند. در این دوره به

شکلی آشکار کاریکاتوری در عرصه سیاست ایران ارائه می شد که از دید هر فرد ذی شعوری نمی توانست به چیزی جز بازی کودکانه تعبیر شود. شاه زیر فشار خردکننده افکار عمومی داخلی و بین المللی ناچار بود به گونه ای حکومت کند که توهم وجود نوعی دموکراسی را در ایران تداعی نماید. اما این بازی آن قدر کودکانه آراسته شده بود، که نتوانست

دل هیچ کسی را برآید. هیچ فرد مستقلی این بازی را جدی نگرفت و سرنوشت محتوم آن نیز

چیزی جز شکست نبود. مشکل اینجا بود که شاه فکر می کرد دموکراسی یعنی این که دو حزب فرمایشی به صورت صوری با یکدیگر رقابت نمایند و در مواقع لزوم یکی از آنها برای اجرای منویات ملوکانه وارد میدان شود و دیگری نقش مخالف را ایفا کند. طرفه اینکه،

بازیگران اصلی این ماجرا نیز از کسانی انتخاب شدند، که همه می دانستند آن قدر به شاه نزدیک هستند که به واقع نقش آجودان سیاسی وی را ایفا می کنند. به هر حال نقش صحنه گردان اصلی این ماجراها یعنی اسدالله علم - در بسیاری از تحولات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دوره پهلوی مورد انکار هیچ کس نیست. علم محرم اسرار شاه و مشاور همیشگی او به حساب می آمد، به گونه ای که کمتر تصمیم مهمی بود که با علم طرح نشود. علم

آن قدر به شاه نزدیک بود که حتی توده های مردم نیز این را می دانستند. به عبارتی این دوستی و رفاقت بسیار بیش از موضوع تصمیم گیری های سیاسی از اهمیت برخوردار بود. علم یار گرمابه و گلستان شاه به حدی به وی وابسته و نزدیک بود که برای آن مثالی نمی توان آورد.

علم در تحولات دوره های بعد از جنگ جهانی دوم در ایران با وجود کمی سن و سال، جوانی سیاستمدار به حساب می آمد، اما کمتر نام او بر سر زبانها جاری بود. وی در حوادث عدیده

دوره پهلوی دوم نقش فراوان داشت لیکن چیزی که باعث شد علم بیش از پیش مورد توجه مردم عادی قرار گیرد، تشکیل حزب مردم به دستور شاه بود. حزب مردم که در ۲۶ اردیبهشت سال ۱۳۳۶ تأسیس شد، واکنشی در برابر تبلیغات روزافزون برخی محافل امریکایی بود که دائماً در مطالب و اظهارات خود از سیطره هزار فامیل و فساد سیاسی تهدید کننده در ایران

سخن بر زبان می آوردند. در امریکا کم نبودند محافل و جریانهایی که روند اوضاع بعد از

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را با تردید و نگرانی تعقیب می کردند. این نگرانی نه برای منافع ملی و مردم ایران، بلکه برای منافع غرب سرمایه داری بود. در توضیح این مطالب باید یادآور شد که در امریکا هنوز تب و تاب مک کارتیسم به چشم می خورد، هنوز هم کم نبودند افراد و جریانهایی که خطر شوروی را برای رژیمهایی که هنوز به شکل قرون وسطایی اداره می شدند و در عین حال در کانون منافع غرب قرار داشتند، جدی می انگاشتند و بر ضرورت تغییر و تحول اساسی در این کشورها - که البته ایران هم یکی از آنها بود - پای می فشردند. (۱) از

دید ایالات متحده مهم ترین متحد شوروی در ایران، یعنی حزب توده تهدید کننده منافع کشورهای سرمایه داری بود. مهم ترین روابط اطلاعاتی ایران و امریکا حول این محور دور

می زد و شعبه سیا در ایران برای دفاع و حمایت از دولت های کودتا از هیچ تلاشی فروگذار

ص: ۶۸

۱- برای تحلیلی در این زمینه نگاه کنید: مارک ج گازیوروسکی: سیاست خارجی امریکا و شاه، ترجمه فریدون فاطمی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۱ ص ۱۵۲ به بعد.

نمی کرد. کمک های اطلاعاتی زیادی برای مقابله با حزب توده در اختیار دولت های بعد از کودتا قرار گرفت، تا این که در سالهای ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ با لو رفتن شاخه نظامی حزب، تومار

فعالیت های گسترده آن در هم پیچیده شد و به دنبال آن فضای رعب و وحشت در سراسر کشور ایجاد گردید. در این هنگام شبکه بدامن همچنان فعال بود و سیا به پخش جزوات و عملیات فریب کارانه خود برای تولید وحشت در میان مردم عادی ادامه می داد. در این زمینه

اسفندیار بزرگمهر وزیر اطلاعات زاهدی نقش بسیار اساسی ایفا کرد، مردی که بعدها نیز با حمایت امریکاییها در کودتای نافرجام سالهای منتهی به اواخر دهه سی فعال بود.

در همین ایام روابط اطلاعاتی ایران و امریکا به بهترین سطح خود در تاریخ دو کشور رسید، مأموران زبده امریکائی، نیروهای اطلاعاتی ایران را تعلیم می دادند و تیمی را سازماندهی کردند که زیر نظر فرمانداری نظامی تهران به فرماندهی سرلشگر تیمور بختیار وظیفه مقابله با گروههای مخالف ایرانی را به عهده داشت. همین شبکه اطلاعاتی بود که هسته های اولیه سازمان امنیت ایران را تشکیل داد و توانست در شهریورماه سال ۱۳۳۳ شبکه

نظامی افسران حزب توده را شکار کند، رویدادی که به قول گازیوروسکی در تحکیم پایه های

رژیم شاه در سال های بعد از کودتا نقش بسیار اساسی ایفا کرد.^(۱) از این سال تا روزهای منتهی به رقابت انتخاباتی دمکراتها و جمهوریخواهان که منجر به روی کار آمدن کندی شد، این روابط متقابل با شدت و ضعف ادامه یافت، اما مشکل این بود که امریکاییها این اقدامات را برای تضمین جلوگیری از نفوذ کمونیسم در ایران کافی نمی دانستند و بر این باور بودند که تا اصلاحات اساسی در کشور صورت نگیرد و نخبگان جدید جای نسل قبلی رجال ایرانی را نگیرند؛ امکان هیچ تحول اساسی در کشور وجود ندارد.

شاه از طرف امریکایی ها تحت فشار بود تا اصلاحاتی انجام دهد^(۲) که طبق آن شکل حکومت دچار تحولاتی شود که بتواند ضمن جلب اعتماد عمومی و جریانهای سیاسی ؛

ص: ۶۹

۱- برای تحلیلی در این زمینه نگاه کنید: مارک ج گازیوروسکی: سیاست خارجی امریکا و شاه، ترجمه فریدون فاطمی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۱ ص ۱۶۳.

۲- روایت دکتر علینقی عالیخانی از تشکیل احزاب در این دوره - که خود از اعضای اولیه حزب مردم بود - به این شکل است: «هنگامی که شاه برای تظاهر به دمکراسی و کاهش انتقادهای متفقان غربی به ویژه امریکاییان تصمیم گرفت سیستم دو حزبی در ایران راه بیندازند، دکتر اقبال رهبری حزب ملیون و علم رهبری حزب مردم را بر عهده گرفتند. با آن که الهام بخش هر دو حزب شاه بود و هیچ یک از این دو ریشه مردمی نداشتند، باز میان آنان رقابت سختی در گرفت.» مقدمه دکتر عالیخانی

بر یادداشتهای علم، ج ۱، انتشارات کتابسرا، تهران، ۱۳۷۷، ص ۴۱.

نهادهایی را به وجود آورد که کشور را در برابر شیخ سرخ بیمه کند. شاه برای این که خاطر خود را از این همه انتقاد آسوده سازد، بهترین راه حل را در این دید که بر اساس الگوی

کشورهای امریکا و انگلستان و با تقلیدی ناقص کاری انجام دهد که احزاب اکثریت و اقلیت

تشکیل دهد. در اواخر سال ۱۳۳۵ ساواک با حمایت مادی و معنوی سیا برای کنترل فعالیتهای

سیاسی گروههای ناراضی سیاسی و اجتماعی، به ویژه حزب توده و نهضت مقاومت ملی تشکیل شده بود، اما این اقدام به خودی خود نمی توانست امنیت مورد انتظار را برآورده کند. باید راه حل های دیگری هم آزموده می شد تا بلکه بتواند حساسیت سیاسی جامعه را تحت کنترل دقیق درآورد. در این راستا بود که تشکیل احزاب دولتی در دستور کار قرار گرفت. شاه در ملاقات با دکتر نصرت الله کاسمی، تلاش کرد این گونه وانمود کند که گویا خود وی به این نتیجه رسیده است که تشکیل احزاب سیاسی برای کشور و آتیه آن ضرورت دارد. او از کاسمی خواست تا حزبی را تشکیل دهد که نماینده و سخنگوی اکثریت پارلمانی و دولت وقت یعنی دکتر منوچهر اقبال باشد. حزب ملیون این گونه شکل گرفت و دکتر کاسمی به عنوان دبیرکل حزب تعیین شد. حزب ملیون بعد از تشکیل حزب مردم توسط علم تأسیس شد، هدف از تشکیل این احزاب چه بود؟ تا آن روز هر اتفاقی در کشور می افتاد، مردم آن را به

حساب دربار می نوشتند؛ لازم بود که در این طرز تلقی تا حدودی تغییراتی داده شود تا ضمن

تصدی قدرت بالفعل توسط شاه نارضایتی ها از وی به طرف دولت ها هدایت شود. اگر دولتی در برنامه های خود موفق می شد که این موفقیت به حساب حسن اداره کشور توسط شاه نوشته می شد؛ اما اگر افکار عمومی از روند اوضاع ابراز نارضایتی می کردند و یا اینکه بحرانی نظام سلطنتی را مورد تهدید قرار می داد دلیل ناکامی ها به حساب عملکرد غلط دولت ها گذاشته می شد و شاه در مرحله ای دیگر می توانست با اعلام اصلاحات، بار دیگر اوضاع را در مسیر تعیین شده هدایت نماید. شاه مدعی بود که سالها در این راز تأمل می کرده است که علت این که در آغاز جنگ جهانی دوم ارتش ایران در مدت ۴۸ ساعت متلاشی شد و سربازهای ایرانی با لباسهای مندرس و پای برهنه در خیابانهای تهران عاجزانه از مردم تقاضای کمک

می کردند چه بوده است؟ وی مدعی شد در نهایت به این نتیجه رسیده که علت امر، فقدان تشکل هایی بوده است که در موارد ضروری بتواند تمامیت ارضی کشور را حفظ کنند و مانع از فروپاشی ساختارهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی کشور گردند. شاه در سال ۱۳۳۶

خطاب به سناتورهای گفته بود که مفهوم دموکراسی، آزادی مردم در اظهار عقیده و تشکیل احزاب است و حال که این احزاب به دستور او تشکیل شده اند پس دموکراسی هم در کشور شکل گرفته است! این بود بازی مضحکی که دموکراسی نام گرفته بود. شاه یا واقعا از تحولات کشور بی اطلاع بود که چنین چیزی محال است و یا این که نفع خود را در این می دید

که خویشان را به بی اطلاعی بزند. البته در هر حال نتیجه یکسان و سرنوشتی محتوم در انتظار

وی بود، سرنوشتی که سبب آن در تصمیمات خودسرانه اش نهفته بود. کاریکاتور دموکراسی شاهانه فقط ایرانیان را به خنده وا نمی داشت، بلکه متحدین اروپائی و امریکایی وی را هم برآشفته می کرد.

شطرنج کودکانه

در واقع شکل گیری احزاب سیاسی در اواخر دهه سی شمسی نه در پاسخ به ضرورتی سیاسی، بلکه برای این منظور بود که نشان داده شود حکومتهای ایران و شخص شاه برای مهار بحران ها تدابیری اندیشیده اند و این تدابیر البته نه در راستای ضرورتی تاریخی و سیاسی، بلکه به واقع پاسخ به ایراداتی بود که بیشتر از طرف محافظی در ایالات متحده امریکا

طرح می شد. در این بستر بود که حزب ملیون و حزب مردم به وجود آمد. حزب ملیون به منظور ایفای نقش اکثریت در دی ماه سال ۱۳۳۶ تشکیل شد و به دنبال آن به ناگاه مباحثی

درباره ضرورت دموکراسی از سوی رجال وابسته به دربار مطرح شد.^(۱) ریاست حزب ملیون به دکتر منوچهر اقبال نخست وزیر سپرده شد که در دوره سه ساله فعالیت خود دولت و اکثریت مجلس شورای ملی را در اختیار داشت. برای تشکیل حزب مردم حتی پیش از شکل گیری حزب ملیون، یعنی از بیستم فروردین ماه سال ۱۳۳۶ مطالعات مقدماتی آغاز شد. ابتدا فهرستی از افراد تحصیل کرده تهیه گردید؛ افرادی که دارای افکار و عملکرد واضحی

بودند و در مورد گذشته آن ها کمترین خدشه ای وجود نداشت گزینش شدند تا نقش اقلیت را

ایفا نمایند. معیار گزینش افراد، شاه پرستی بود، «با سرلشکر بختیار رئیس ساواک هم در مورد سوابق سیاسی افراد بررسی های لازم انجام شد و چند مرتبه هم مراتب به عرض جناب آقای

ص: ۷۱

۱- برای آگاهی از دیدگاهی در مورد احزاب سیاسی و نقش آنها در نظام سلطنتی ر. ک: منوچهر اقبال: حزب در حکومت مشروطه، سالنامه دنیا، سال چهاردهم، صص ۲۱۲-۲۱۳.

نخست وزیر رسید که نسبت به اشخاص نظر خود را بدهند و برای دستیابی به نظرات متفاوت درباره تشکیل این حزب با بعضی ها تماس گرفته شد. سرانجام مشاهده گردید که اگر

این حزب از افراد خوشنام و وطن دوست و شاه پرست و بی غرض تشکیل شود مورد استقبال قرار خواهد گرفت. پس از این بررسیها و مطالعات کافی این اشخاص برای تشکیل حزب مناسب به نظر رسیدند: آقای دکتر هدایتی، آقای دکتر سرداری، آقای دکتر پورهمایون، آقای دکتر صورتگر، آقای صارمی، آقای دکتر فرهاد، آقای سردار فاخر حکمت، آقای دکتر کیهان، آقای دکتر راد، آقای دکتر خانابا بیانی، آقای دکتر کاسمی، آقای عرب شیانی، آقای دکتر پیرنیا، آقای مهندس فروغی، آقای دکتر عسکری، آقای دکتر بوالضیاء، آقای دکتر ستوده.^(۱)

برای تدوین مرامنامه حزب، مرامنامه های احزاب مختلف سیاسی در کشورهایی اروپایی بررسی شد و بعد از آن حزب اعلام موجودیت کرد. به این ترتیب ایفای نقش اکثریت به اقبال و ایفای نقش اقلیت به اسدالله علم تعلق گرفت تا این بازی بی نتیجه را به سرانجامی برسانند.

با اینکه اعضای تشکیل دهنده اولیه حزب مردم افرادی بودند، که در سوابق سیاسی آنها تردیدی وجود نداشت، اما به مرور ایام به ابتکار شخص علم کسانی که سابقه عضویت در حزب توده داشتند و اینک پیوندشان را با آن حزب بریده بودند، برای عضویت و حتی گرداندگی امور حزب برگزیده شدند. این افراد دارای سوابق تشکیلاتی بودند و بسیاری از

آنها می توانستند در شکل گیری نهایی این تشکیلات جدید نقش مؤثری برعهده گیرند. در سوابق این افراد از حیث ایمان به حزب توده و راه و روش آن حزب البته تردیدهایی وجود

داشت و از طرف بسیاری از محافل سیاسی ایران این عده در زمره کسانی تلقی می شدند که در شکل دادن به بحران های سیاسی دوره مصدق ایفای نقش کرده بودند و به اصطلاح آن زمان توده - نفتی بودند. یعنی کسانی که ضمن ادعای پیروی از حزب توده این گمان را به

وجود آورده بودند که از نفوذیهای شرکت نفت انگلیس و ایران بوده اند تا در موارد ضروری

به بحران های سیاسی و تنش های اجتماعی دامن بزنند. از این عده که طیف بسیار گسترده ای

را تشکیل می دادند، تیمی که در شعبه ایالتی حزب در شیراز فعالیت کرده بودند بیش از همه

جلب توجه می نمودند. دو تن از مهمترین آنان رسول پرویزی نویسنده بعدی دوره پهلوی که

ص: ۷۲

شلواریهای وصله دار وی مشهور است و نیز دکتر محمد معتضد باهری بودند. از دیگر کسانی که در مظان اتهام سابقه توده ای بودند می توان از دکتر هوشنگ نهاوندی، دکتر علینقی عالیخانی و کثیری دیگر نام برد که در تحولات دوره پهلوی دوم نقشهای زیادی را عهده دار بودند و در

زمره نخبگان سیاسی این دوره به شمار می آمدند و گرایشهای مشخص سیاسی داشتند.

دکتر محمد معتضد باهری فرزند یک روحانی به نام معتضد الشریعه بود، وی از همان دوره فعالیت در شعبه ایالتی حزب توده با رسول پرویزی دوست بود و به قولی با همه معلوماتی که داشت فاقد اعتماد به نفس بود و به پرویزی تکیه می کرد، کما اینکه عضویت خود را در کمیته

مرکزی حزب مردم هم مرهون پرویزی بود. او در سال ۱۳۲۰ در جمعیتی به نام آزادگان که به

رهبری بهاءالدین بازارگاد شکل گرفته بود و در شیراز فعال بود عضویت داشت؛ بعدها همراه با جناح چپ جمعیت مزبور وارد حزب توده شد و در سال ۱۳۲۵ عضو کمیته ایالتی فارس و مسئول مالی حزب توده در شیراز شد. در همین زمان مبلغی از پول حزب را برداشت و برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت. در آنجا با حزب کمونیست فرانسه تماس گرفت و ظاهراً با آنان

نیز همکاری کرد، تا اینکه در سال ۱۳۳۶ وقتی حزب مردم تشکیل شد عده ای از دوستانش - که به علم نزدیک بودند - او را از فرانسه به ایران آوردند و وارد حزب کردند. (۱) باهری در این

دوره دکترای حقوق از دانشگاه دولتی پاریس گرفته و به زبانهای فرانسه و انگلیسی هم مسلط

بود.

بعدها در دوره نخست وزیری اسدالله علم به سال ۱۳۴۱، ساواک درباره باهری این گونه اظهار نظر کرد که او نسبت به شاه وفاداری متوسط دارد، به مقام، قدرت، پول، زن و قمار

علاقه مند است، و با توجه به سابقه توده ای و تندروی هایش به طور کلی از نظر شاه دوستی

چندان قابل اعتماد نیست. باهری در دوره نخست وزیری علم معاون نخست وزیر و بعد وزیر دادگستری شد. باهری در سال ۱۳۵۷ در اوج انقلاب در مورد شاه چنین قضاوت کرد:

دیکتاتوری عجیب آورد و هیچ کس را قبول نداشت. همه کارها را می خواست خودش انجام دهد. می گفت به تمام دنیا نفت می فروشم. با همه قرارداد بست و یک عده بادمجان

۱- آقای دکتر محمد معتضد باهری فرزند علی، مورخه ۲/۷/۱۳۴۶؛ این سند متعلق به زمانی است که علم وزارت دربار را بر عهده داشت و باهری معاون اجتماعی و بعد معاون کل وی بود، در این سند گزارش شده است که ادامه خدمت وی در وزارت دربار به مصلحت نیست، اما نصیری رئیس وقت ساواک صریحا نوشت که در این زمینه دخالتی نشود.

دور قاب چین هم جمع شدند هیچ پادشاهی به این عاقبت به شری نشده، شاه سلطان حسین را گرفتند و کشتند ولی فحش به ملت نداد چون با دشمن طرف بود ولی، این با دولت طرف است...

وقتی یکی از دوستان وی اظهار کرد که فقط نظامیان با شاه موافق اند وی گفت :

البته رؤسایشان و تنها کسانی که مخالفتی نداشتند بهائیهها بودند آنان را هم به حساب نمی آوردند. بهائیان می گفتند روی اصل مذهب کاری به سیاست نداریم... (۱)

حزب مردم به طور کلی در طول موجودیت خود ۱۸ سال فعالیت کرد. در طی این مدت کشور دارای فراز و نشیب های متعدد بود و شخص علم برای مهار این بحرانها بیش از همه اقدامات لازم را انجام داد. حزب مردم حزبی بود متشکل از برخی نخبگان ایرانی که ظاهرا در وفاداری آنها به نظام سلطنتی تردیدی وجود نداشت و هر کدام از آنها در کاری سرآمد بودند.

برای علم سوابق افراد دلیلی برای محرومیت از فعالیت سیاسی به شمار نمی آمد؛ او به وضعیت کنونی افراد توجه می کرد به همین دلیل برای راه اندازی حزب همان طور که توضیح

دادیم از نیروهای آموزش دیده و مجربی که زمانی عضو حزب توده بودند و اینک از آرمانهای این حزب فاصله گرفته بودند، استفاده های فراوانی کرد. این ظاهر قضیه بود، در

واقع علم تیمی را به همکاری دعوت کرد که به خوبی می شناخت و با آنان از همان ایام در

ارتباط بود. از سوی دیگر سیا از همان بدو تأسیس، در گروههای سیاسی ایران و به ویژه حزب توده و جبهه ملی نفوذی هایی داشت که وظیفه داشتند گزارش های درون سازمانی را به مأموران ذی ربط برسانند. بالاتر اینکه از همان ایامی که جبهه متحد ضد فاشیستی تأسیس

شد تنی چند از افراد مشکوک به روابط جاسوسی با انگلستان و ایالات متحده در این تشکیلات نفوذ کرده بودند. بسیاری از این افراد مثل مصطفی خان فاتح انسانهایی شناخته

شده بودند و کمتر کسی در سابقه وابستگی آنان تردیدی داشت. اما عده ای انسان گمنام هم در حزب توده عضو بودند که نقش بسیار مخربی در سمت و سوی تحولات این حزب برعهده داشتند و در بحران سازیهای دوران مصدق فعال بودند.

به هر حال گر چه قضاوت در اینکه آیا این افراد از گذشته عوامل مشخص علم در احزاب

ص: ۷۴

۱- مذاکره دکتر باهری با شخصی به نام جمالی، شماره ۷۶۵۸۶/۲۰ هه ۳۴، مورخه ۶/۹/۱۳۵۷. این گزارش به شاه هم رسید که آن را مطالعه کرد، این که شاه بعد از آنهمه اعتماد در مورد معاون وزارت دربارش در دوره علم چه احساسی می توانست

داشته باشد، نکته ای است که می توان آن را حدس زد.

گونگون - به ویژه حزب توده - بودند یا نه کار آسانی نیست، زیرا این امر مستلزم تحقیق در اسناد و مدارک فراوانی است که راه را بر هر گونه ظن و گمان مسدود نماید؛ لیکن آن چه مسلم است علم هم مانند برخی دیگر از سیاستمداران مثل دکتر مظفر بقایی در زمانی که می خواست حزب زحمتکشان ملت ایران را تشکیل دهد؛ از نیروهای سابق حزب توده استفاده کرد. به هر

حال حزب بازی شاه بسیاری از جریانهای سیاسی و افرادی را که به نظام سلطنتی وفادار بودند به این اندیشه انداخت که فارغ از اختلافات مقطعی و گروهی برای این که دهان امریکائی ها را ببندند - و نیز برای تضمین ادامه حکومت شاه که با بحرانهای فزاینده ای در داخل و خارج مواجه بود - از نیروهای خود دعوت به عمل آورند که به اقتضای شرایط وارد

این احزاب شوند. به این ترتیب افراد و جریان ها در راستای تقویت ایده شاه برای تشکیل

احزاب اقلیت و اکثریت حاضر شدند نیروهای خود را در این احزاب به کار گیرند. برای آنها

تنها مسئله این بود که بنگرند در مناطق فعالیت آنها کدام حزب از مقبولیت بیشتری برخوردار است و همین که این امر احراز شد وارد یکی از این دو حزب شوند. حزب مردم در

طول فعالیت خود ادوار مختلفی را تجربه کرد. در دوره ای که علم شخصا اداره حزب را در

دست داشت این حزب از نظر تشکیلاتی و کادر سازی متشکل گردید. این دوره از سال ۱۳۳۶ تا شهریور ۱۳۳۹ طول کشید و حزب نقش اقلیت را در برابر حزب ملیون اقبال - که به دستور

شاه بعد از حزب مردم تشکیل شد و قدرت بالفعل را به دست داشت ولی در واقع امر مروج اوامر شاه بود - ایفا کرد. این سالها مهم ترین سالهای بحران سیاسی در ایران به شمار می آیند. در این سالها بود که حزب محافظه کار انگلیس برای یک دوره دیگر قدرت را در دست گرفت و انتخابات ریاست جمهوری امریکا برگزار شد و در نهایت کندی قدرت را قبضه کرد. از سوی دیگر در این سالها شاهد حضور کسانی هستیم که در اصطلاح از آنها به عنوان نخبگان

سیاسی طرفدار امریکا یاد می شود و موضوع اصلی این کتاب در مورد آنهاست. از سوی دیگر در این سالها گراتیان یاتسویچ^(۱) به عنوان نماینده سیا در تهران فعال بود و گامهای مؤثری برای متشکل کردن گروه نخبگان طرفدار سیاستهای محافظی خاص در امریکا برداشت. در این هنگام بود که در خود امریکا تلاشهایی برای روی کار آوردن دکتر علی امینی به عنوان

ص: ۷۵

۱- برای آشنائی مختصری با زندگی یاتسویچ ر. ک: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۱، صص ۲۲۴-۲۲۹.

مطلوب ترین آلترناتیو اقبال انجام می شد. در این سالهای حساس علم نمی توانست از تحولات بی اطلاع باشد. او مردی بود که در زیر و بم تحولات این دوره نقش فعال داشت؛ او

محرم اسرار شاه بود و بر بسیاری از اسرار واقف. علم در واپسین روزهای دولت اقبال از

دبیرکلی حزب کناره گرفت و آن را به یحیی عدل سپرد.

پیشتر گفتیم که فعالیت کسانی که سابقه توده ای داشتند در ساواک با حساسیت زیادی پی گیری می شد، مثلاً در اواخر سال ۱۳۳۸ گزارش شد که افراد راست حزب از این که روزنامه اندیشه مردم ارگان رسمی حزب در اختیار کسانی قرار دارد که سابقه توده ای دارند، بسیار آزرده خاطر هستند. جناح راست حزب، روش روزنامه ارگان حزب را مورد انتقاد قرار می داد و تهدید می کرد که اگر این رویه ادامه یابد آنان نیز روزنامه ای جداگانه منتشر خواهند کرد. علم نیز دستور داد که از این به بعد مقالات پرویزی و باهری را قبل از چاپ باید بخواند و در غیاب او دکتر خانلری باید بر مقالات این دو نظارت کند. افرادی که سابقه توده ای داشتند در برابر این دستور تسلیم و از نظر ساواک ساکت شدند، تا بی سر و صدا در انتخابات

مجلس بیستم شرکت نمایند و بالاتر این که گفته شد:

از وقتی که آقایان پروفیسور جمشید اعلم و دکتر بینا از حزب مردم استعفا نموده اند باند توده ای خیلی قوی شده و تمام افراد زبده حزب را توانسته است با خود موافق سازد و کوشش فراوان دارد تا بتواند اکثریت شورای مرکزی را با خود موافق نماید. (۱)

این تحلیل ساواک از موازنه نیروها در حزب مردم بود، اما سیر حوادث نشان داد که این تحلیل تا چه پایه بی اساس است.

حزب مردم بعد از دبیرکلی علم

از شهریور ۱۳۳۹ تا اردیبهشت ۱۳۵۰ پروفیسور یحیی عدل دبیرکلی حزب مردم را بر عهده گرفت. در بخشی از این دوره اسدالله علم پستهای مهم نخست وزیری و وزارت دربار

شاه را عهده دار بود. در این دوره دوستان علم در بسیاری از مراکز تصمیم گیری، به ویژه در مجالس سنا و شورای ملی نفوذ گذشته خود را حفظ کردند و اگر چه نقش اقلیت را ایفا می نمودند لیکن توانستند بحرانهای مهمی را پشت سر گذارند که مهمترین آنها حوادث قبل

ص: ۷۶

و بعد از پانزده خرداد ۱۳۴۲ بود. در همین دوره چنان که خواهیم دید اعضای این حزب برای

به زیر کشیدن منصور از پست نخست وزیری تلاشهای فراوانی انجام دادند و به پیروزیهایی

هم دست پیدا کردند. از اردیبهشت سال ۱۳۵۰ تا اواخر سال ۱۳۵۳ به ترتیب دکتر علینقی کنی (۲۸/۲/۱۳۵۰-۸/۱۰/۱۳۵۱)، پروفیسور یحیی عدل (۴/۵/۱۳۵۱-۴/۴/۱۳۵۲)، ناصر عامری

(۶/۴/۱۳۵۲-۸/۱۰/۱۳۵۲) و محمد فضاییلی (۲۲/۱۰/۱۳۵۳- اوایل اسفند ۱۳۵۳) سمت دبیر کلی حزب را عهده دار بودند. آنچه باعث انحلال حزب مردم شد تشکیل حزب واحد رستاخیز بود که به دمکراسی ادعایی مورد نظر شاه در ایران خاتمه داد و کلیه احزاب وفادار به شاه در این تشکیلات - که فرمایشی بودنش حتی در بین توده های مردم هم زبانزد عام و خاص بود - ادغام گردیدند و طبق اسناد موجود هیچ کدام از این احزاب که تا دیروز ظاهرا

مستقل بودند و در مواضع خود در برخی موارد اختلاف سلیقه هایی داشتند اعتراضی نمودند؛ فقط بقایبی بود که از موضع آسیب شناسی آینده نظام سلطنتی به این امر اعتراض کرد و نامه ای هم در این ارتباط خطاب به شاه نوشت. (۱)

حزب مردم عمده کادرهای خود را از بین دو گروه انتخاب می کرد: روشنفکرانی که بعضا سوابق توده ای داشتند مثل رسول پرویزی، دکتر هوشنگ نهاوندی، دکتر محمد معتضد باهری و دکتر علینقی عالیخانی و سیاستمدارانی که مشهور به دفاع از سیاست های بریتانیا در ایران بودند و پایگاه آنها هم عمدتا در بین ملا-کین و خوانین بود. مالکیت ارضی و دفاع از آن مهمترین پایگاه اقتصادی برخی از اعضای این حزب را در دوره های اولیه فعالیت آن تشکیل

می داد. در بین این دسته هم افراد زیادی دیده می شدند که مهمترین آنها خود علم بود. اسدالله علم از ملاکین شرق ایران بود که عمده ترین پایگاه او در بیرجند و قائنات قرار داشت. از نظر تحصیلی علم شخص برجسته ای نبود، او در مدرسه عالی کشاورزی کرج تحصیل کرد و در ابتدا در بیرجند سرپرستی املاک موروثی خانوادگی را بر عهده گرفت. در کابینه دوم قوام السلطنه در دوره محمد رضا شاه (۱۳۲۶-۱۳۲۴) علم فرماندار کل سیستان و بلوچستان بود و در سال ۱۳۲۸ به توصیه شخص شاه در کابینه محمد ساعد مراغه ای (۱۳۲۹-۱۳۲۷) به عنوان وزیر کشاورزی انتخاب گردید، البته این دوره از وزارت او از سال ۱۳۲۸ آغاز شد. از

ص: ۷۷

۱- در مورد این نامه ر. ک: حسین آبادیان: زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، تهران ۱۳۷۷، صص ۳۰۷-۳۰۹.

این زمان تا پایان عمر علم در مناصب و مصادر مهم حکومتی شاه نقشی بسیار اساسی در تحولات ایران معاصر بازی کرد و به استثنای دوره کوتاهی در زمان مصدق (۱۳۳۲-۱۳۳۱) -

که از مناصب دولتی برکنار بود - در بقیه عمر در پستهای مختلف به فعالیتهای فراوان پرداخت و در تحکیم پایه های رژیم بیش از هر کس دیگری مؤثر بود. او در مقطع زمانی سال

۱۳۳۱ سرپرست املاک شاه در بنیاد پهلوی بود و در این سمت بود که مورد سوءظن مصدق قرار گرفت، ولی بعد از کودتا بار دیگر از سوی شاه به این پست منصوب شد.

علم در کابینه حسین علاء (۱۷/۱/۱۳۳۴ - ۱۵/۱/۱۳۳۶) وزارت کشور را عهده دار بود، در این دوره بود که وی به صورت یکی از وفادارترین افراد مورد اعتماد شاه درآمد. پیوندهای

وی با دربار پهلوی از علم مردی را به نمایش گذاشت که بنا بود در کلیه تحولات مهم و حیاتی

ایران به ایفای وظایفی بپردازد که از عهده هر کسی بر نمی آمد. در حقیقت بعد از پایان دوره

نخست وزیری علاء بود که شاه وی را مأمور تشکیل حزب مردم کرد. (۱) علم از همان بدو تأسیس حزب در صدد برآمد تا نخبگان سیاسی ایران را در حزب خود جمع آورد، او بسیاری از رجال سیاسی حتی دکتر مظفر بقایی کرمانی را برای عضویت در حزب جدیدالتأسیس دعوت کرد. طبق گزارش ساواک وی با دسته های مختلف سیاسی و اهل مطبوعات برای ورود به حزب ارتباط برقرار نمود و در این میان با جهانگیر تفضلی و برادرش محمود که وکیل دادگستری بود وارد مذاکره شد و در عین حال با رسول پرویزی هم گفتگو کرد. رسول پرویزی در این زمان عضو هیئت مدیره شرکت تلفن بود، هدف علم این بود که از روزنامه ایران ما که در اختیار برادران تفضلی قرار داشت برای تبلیغات حزب خود استفاده کند و در حقیقت این روزنامه را ارگان حزب مردم قرار دهد. گفتیم که این ایام مقارن با روی کار آمدن اقبال به عنوان نخست وزیر بود. علم از مخالفین سرشناس اقبال به شمار می آمد، به همین

دلیل افراد یاد شده حاضر نشدند برای او و علیه اقبال وارد کار شوند. آنان گفتند که چون

تکلیف نمایندگی علم روشن نیست و از طرف دیگر ابتدای دولت اقبال است صلاح نیست که مخالفت ها با نخست وزیر علنی گردد و صلاح ندیدند که در روزنامه علیه اقبال مطلبی

نوشته شود. در همین سند ذکر شده است که علم با بقایی هم وارد گفتگو شد و تلاش کرد او را

ص: ۷۸

۱- برای دو گزارش در مورد زندگی اسدالله علم نگا. ک: مظفر شاهی: زندگینامه سیاسی خاندان علم، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۷؛ و: همو؛ مردی برای تمام فصول، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۹.

به حزب خود جلب نماید و زمینه همکاری حزب زحمتکشان را با حزب مردم فراهم آورد، اما یکی از نزدیکان بقایی گفت که وی در این مورد صلاح ندیده است که در آغاز کار با فردی،

همکاری کند که هنوز میزان قدرت او معلوم نیست و معلوم نیست که تا چه اندازه موفق خواهد شد. این سند چندان مورد اعتماد نیست؛ بنا به اسناد فراوان و غیرقابل تردیدی که از این دوران به جای مانده است و به آنها اشاره خواهیم کرد، دکتر بقایی از توده های طرفدار

خود دعوت می کرد نه تنها با حزب مردم بلکه با حزب ملیون نیز همکاری نمایند. در این دوره حزب زحمتکشان چندان فعالیتی نداشت، بنابراین ورود اعضا و توده های حزبی به این

احزاب جدیدالولاده توصیه می شد و مورد تأکید هم قرار می گرفت. سوابق دوستی علم و بقایی زیاد بود و حداقل از دوره نخست وزیری مصدق این دو تن یکدیگر را شناخته بودند و

همگام با هم در سقوط وی تأثیری غیرقابل انکار داشتند.

علم در این دوره از فعالیتهای خود تلاش می کرد به گونه ای عمل نماید که علیرغم شهرتش در حمایت از سیاستهای انگلیس در ایران مورد اعتماد امریکائیان قرار گیرد؛ او به

خوبی به سوءظن محافل امریکائی در زمینه تحولات ایران واقف بود و از نقش امریکا در تحولات دوران بعد از جنگ دوم جهانی و به ویژه دوران موسوم به جنگ سرد آگاهی عمیقی داشت. در این دوران تاریخی امریکا به مثابه رهبر دنیای سرمایه داری به جای انگلستان وارد صحنه شده بود و به همین دلیل علم مردی نبود که نداند این کشور برای آینده سیاسی ایران

طرح ها و برنامه هایی را تدارک دیده است. وی به عنوان بهترین محرم اسرار شاه اگر اعتماد

امریکایی ها را جلب می کرد می توانست بهترین جایگزین اقبال باشد؛ یعنی مردی که شدیداً

مورد سوءظن برخی محافل امریکا به ویژه از حزب دمکرات قرار داشت.

برای این منظور بود که علم تلاش کرد خود را مردی نشان دهد که در راستای اصلاحات مورد نظر امریکایی ها گام برمی دارد. علم در سخنرانیهای خود گفته بود که تا وقتی ثروتمندان دارای مکننت بیکران هستند و قراء و قصبات زیاد را در تیول خود دارند، کاری از پیش نمی رود. ساواک در زمینه این سخنرانی نظری کوتاه بینانه ارائه کرد و گزارش دارد که

علم با این سخنان قصد داشته است نظر موافق گروههای سیاسی داخلی را جلب نماید و به همین دلیل تا اندازه ای توانسته است نظر دار و دسته بقایی و حتی خلیل ملکی را به طرف

خود جلب نماید. (۱) البته استراتژی بقایی در مورد این حزب و حزب ملیون که بعداً تشکیل شد، بسیار پیچیده تر از دیگران بود و گرایش وی به طرف این سخنان در ابتدای تشکیل حزب مردم ماهیتی به غایت عمیق تر از این داشت که مثلاً گول سخنان افرادی مثل علم را خورده باشد.

با این وصف علم مردی مهم بود و در برابر وی شخص بی شخصیتی مثل اقبال قرار داشت که ابائی نداشت خویشتن را غلام خانه زاد شاه معرفی کند و از این طریق موج نفرت از خود را بین افراد و دسته های زیادی از مردم و رجال سیاسی پراکند. علم به شاه بسیار نزدیک بود و شاه نیز همانطور که در فصل نخست دیدیم، از مناسبات وی با محافل بریتانیا در لندن و مرد قدرتمندی مثل شاپور ریپورتر آگاه بود. علم قادر بود مجالس گوناگونی را با شخصیت های سیاسی و فرهنگی تشکیل دهد و آنها را با یکدیگر متشکل و همدل و هم‌رأی گرداند. در این

محافل دکتر پرویز ناتل خانلری، علینقی کنی، مهندس مهدی شیبانی، جهانگیر تفضلی، محمد معتضد باهری، رسول پرویزی، مصطفی صاحب‌دیوانی، دکتر احمد فرهاد، پروفیسور یحیی عدل، جمشید اعلم، محسن مظاهر، علی معارفی، دکتر حسن افشار، محمد الهی، دکتر امیر بیرجندی، دکتر علی اکبر بینا، دکتر حسین ستوده تهرانی، مهندس قباد ظفر و دکتر موسی عمید به عنوان اعضای مؤسس حزب مردم شرکت می کردند. نکته مهمی که نشان دهنده پیچیدگی علم بود، کنار هم نشان دادن افرادی مثل پرویزی و باهری که سابقه توده ای داشتند با افرادی مثل عمید

است که در زمره یهودیان ایران بود و نیز جمع آمدن این افراد با شخصیت های سیاسی و فرهنگی مثل خانلری از هنرهای علم بود. انسجام بخشیدن به طیف در هم جوشی از اعضای خاندان های محتشم جنوب ایران مثل قباد ظفر از خاندان بختیاری و مصطفی صاحب دیوانی از شیراز تا کسانی مثل امیر بیرجندی که همشهری علم بود و نیز افرادی مثل دکتر بینا و برادران تفضلی؛ نشان از پیچیدگی کار علم داشت، زیرا به هر حال هر کسی را بهر کاری ساخته اند و علم از هر نیرویی که می توانست به اهداف او کمک کند استفاده می کرد و در این

میان سابقه ایلی و ایدئولوژیک برایش مهم نبود. اما وجود کسانی که سابقه توده ای داشتند حساسیت زیادی در ساواک به وجود آورده بود.

این افراد همگی در دوره خود و ادوار بعد، شخصیت های کلیدی در عرصه های فرهنگی

ص: ۸۰

و سیاسی بودند و هیچ کدام آنها انسان هایی مهمل و بیهوده نبودند. به عبارت دیگر طیف

نخبگان اطراف علم همه افرادی شناخته شده و استخوان دار به حساب می آمدند، این طیف در زمره کسانی به حساب نمی آمدند که قدرت سیاسی به طور معمول و به شکل سنتی در بین آنها تداول پیدا می کرد و مانع از ظهور گروه جدیدی از نخبگان سیاسی می شد؛ در عین حال

ظاهرا در وفاداری آنها به نظام سلطنتی کوچکترین تردیدی وجود نداشت. افرادی که از آنها

ذکری به میان آمد در صحنه سیاسی آن روز ایران چندان شناخته شده نبودند و به عبارتی توده های مردم از آنها شناختی نداشتند؛ ولی یک چیز مسلم بود: این افراد در زمره انسان هایی

نبودند که مانع و عایق تحول کشور به سوی اصلاحات معرفی شده باشند. در عین حال این عده به اقدامی خارج از مرزهای قدرت شاه باور نداشتند و در ضمن بسیاری از آنها از مدافعین سیاست های بریتانیا در ایران به شمار می آمدند. اینکه این روشنفکران به توصیه

کسی مورد توجه علم قرار گرفته بودند و یا اینکه خود علم آن ها را شناسائی کرده بود چیزی

از اهمیت موضوع نمی کاست. برای نخستین بار وی کسانی را به عنوان نخبگان سیاسی و فرهنگی دور خود جمع آورده بود که در عرصه های عمومی کشور چندان شناخته شده نبودند، ولی در عین حال افرادی بسیار مؤثر و ذی نفوذ در حوزه های مورد علاقه خود به

شمار می آمدند. در همین جلسات بود که اساسنامه و مرامنامه حزب مردم نوشته و مورد بحث و بررسی های فراوان قرار گرفت.

برگزاری کنگره حزب در دوره ریاست علم انجام گرفت. از تاریخ بیست و ششم تا بیست و نهم دیماه سال ۱۳۳۸ این کنگره در تهران برگزار گردید. زمان برگزاری نخستین کنگره درست همزمان بود با ورود کندی به کاخ سفید. کنگره های دیگر به ترتیب در اسفندماه ۱۳۴۰

که همزمان با نخست وزیری علی امینی بود، اسفند ۱۳۴۳ یعنی چند هفته بعد از ترور منصور

و آغاز نخست وزیری هویدا، و اسفند ۱۳۵۳ یعنی درست در روزهای آغاز فعالیت حزب رستاخیز به دستور شاه، تشکیل شد. نکته قابل توجه در کلیه کنگره ها این بود که این جلسات

در لحظاتی بحرانی شکل می گرفت، یعنی نیازی مبرم برای برگزاری این جلسات دیده می شد. در کلیه کنگره های حزبی روی دفاع از نظام مشروطه سلطنتی، اجرای اصول قانون اساسی، تأکید بر بهبود زندگی مردم، اصلاحات ارضی، رشد و توسعه اقتصادی کشور، اجرای اصول شاه و ملت و بهبود وضعیت کارگران تأکید می شد. مهم ترین اقدام علم را باید

تلاش برای جلب ناراضیان در این حزب و وارد کردن آنها در فاز فعالیت سیاسی قانونی به شمار آورد. علم در راه مقابله با مخالفت های گسترده در دوره اقبال، تلاش بسیار مهمی در راستای هدایت این مخالفت ها در بستری قانونمند ایفا کرد و به سهم خود مانع گسترش حرکت های افراطی در جامعه شد. تصمیم او در جذب عناصر سابق حزب توده در همین راستا قابل تأمل است. نکته مهم این است که برخی از این افراد از زندانیان سیاسی بودند که بعداً مورد عفو قرار گرفتند و یا دوره محکومیت خود را به پایان رسانیده بودند. مهمترین

موفقیت علم این بود که ناراضیان گذشته را در چارچوب قانون با یکدیگر متحد کرد و مانع از پیوستن دوباره آنها به حزب توده شد البته اگر در صداقت این افراد به عنوان توده ای تردیدی

به خود راه ندهیم. به عبارتی علم در تبدیل مخالفان سیاسی به موافقین سلطنت نقش بسیار

تعین کننده ای ایفا کرد. تا آنجا که برخی از زندانیان تازه از بند رسته، تقاضای عضویت در حزب مردم کردند و البته تقاضای آنان مورد استقبال علم قرار گرفت. با تمام این اوصاف علم در زمانی که خود قدرت سیاسی را به عنوان نخست وزیر بر عهده داشت، از مهار بحراناها ناکام بیرون آمد. در این دوره بود که تحولات بنیادی سیاسی در کشور به رغم میل علم به

تحقق پیوست و معلوم کرد که علم در لحظات تاریخی قادر نیست بر بحراناها سیاسی و اجتماعی غلبه کند و این گونه نیست که کلیه امور در قبضه اختیار او باشد. علم در یکی از سخنرانی های خود در جریان میتینگ حزب مردم در شیراز در ارتباط با جلب ناراضیان سیاسی دیروزی و تبدیل آنها به مخالف قانونی و حتی طرفداران پر و پاقرص نظام سلطنتی گفت:

جوانهای روشنفکر و تحصیل کرده ما اگر در گذشته ندانسته با پذیرفتن مرام حزب توده و عضویت در آن حزب مرتکب اشتباهی شده اند اینک می توانند به جبران مافات با پذیرفتن عضویت حزب مردم برای فعالیتهای سیاسی و اجتماعی، خود را آماده سازند. (۱)

با این فراخوان تعدادی از اعضای سابق حزب توده به این تشکیلات پیوستند. فردی به نام اصغر فرخی اطمینان داده بود که بسیاری از توده ای های سابق به طور مصلحتی وارد حزب مردم شده اند و در شعبه شهر ری این حزب ثبت نام نموده اند، اما در باطن مرام گذشته خود را دنبال می کنند. از جمله اقدامات آنها این بود که اضافه کار حقوق کارگران را که مدت شش

ص: ۸۲

سال پرداخت نشده بود از طریق اسدالله علم به دست آوردند.^(۱) این که چرا علم برای جذب نخبگان جدید سیاسی به توده ای های سابق روی می آورد، ریشه در حقیقتی داشت: در آن زمان این حزب توده بود که توانسته بود بسیاری از روشنفکران را با یکدیگر متحد ساخته و آنها را به گرد یکدیگر جمع آورد؛ روشنفکرانی که برای آینده کشور برنامه داشتند و خود

می دانستند که در آتیه چه کاری را باید انجام داد. علم می خواست انگیزه های این افراد را در چارچوب قانونی و در مسیر دفاع از وضع موجود هدایت کند و برای این منظور امکانات فراوانی را در اختیار این گروه قرار داد. این خوشبینانه ترین تحلیل در زمینه تلاش های اسدالله علم است و گر نه باید از این افراد به عنوان نفوذیهای علم در حزب توده یاد کرد،

کسانی که عمدتاً در قالب تشکیلاتی به نام سازمان جوانان حزب، آن هم به دست افراد مرموزی مثل نادر شرمینی سازماندهی می شدند.^(۲)

توده ای های انگلیسی!

ورود عناصر توده ای به حزب مردم باعث تحولات زیادی در این تشکیلات گردید، حوزه های کارگری این حزب بسیار فعال شدند و مرتباً در منازل اعضاء تشکیل جلسه می دادند. ساواک این مهم را ناشی از تجربیات فراوان اعضاء توده ای حزب به شمار می آورد

که دیسیپلین خاصی داشتند و به میزان قابل ملاحظه ای باعث رونق کارهای این حزب شده بودند. این تکاپو در حزب ملیون دیده نمی شد، به همین دلیل بعد از تشکیل آن حتی یک جلسه حزبی در حوزه های کارگری تشکیل نشد. ساواک معتقد بود که حتی اعضاء بالای حزب ملیون که در زمره هیئت مؤسس می باشند از سیاست های روز این حزب بی اطلاع هستند، زیرا نبود تشکیلات خاص حزبی در حزب ملیون باعث شده بود که غیر از کارمندان دولت و کارگران - که به دستور مقامات مسئول خود آنکت حزبی پر کرده بودند - طبقات تحصیل کرده و اصناف تهران و افراد دارای شغل آزاد از حزب اقبال استقبالی به عمل

ص: ۸۳

۱- پرونده حزب مردم در ساواک، همان.

۲- شرمینی بعدها در زندان تنفرنامه نوشت و کلیه اطلاعات خود را در اختیار مقامات امنیتی گذاشت، در سال ۱۳۳۹ مورد عفو ملوکانه قرار گرفت و آزاد شد؛ در این زمینه بنگرید به: سرهنگ علی زیبایی: سیر کمونیزم در ایران، ص ۷۳۱، برای قضاوتی در مورد شرمینی بنگرید به: خاطرات نورالدین کیانوری؛ مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، تهران، ۱۳۷۲، صص ۳۴۹-۳۵۰.

مهمترین اعضای حزب مردم را جناح چپ این تشکیلات به وجود آوردند که در ظرف مدت کوتاهی مناصب حزبی را دست گرفتند. رهبری این گروه بر عهده دکتر محمد معتضد باهری بود، مردی مرموز که تا مقام معاونت کل دربار در دوره وزارت دربار اسدالله علم نیز ارتقاء پیدا کرد. با سیمای باهری در این دوره به شکلی مجمل در صفحات آتی آشنا خواهیم

شد. رهبری جناح راست حزب با پروفیسور جمشید اعلم و امیر متقی بود، در گزارشهای ساواک آمده بود که توده های حزبی بیشتر متمایل به باهری و پرویزی بودند زیرا آنها را

روشنفکرانی می دانستند که بیشتر برای حزب مفید واقع خواهند شد، حال آن که جناح دیگر

«صد در صد انگلیسی می باشند و این دسته خائن هستند، نباید به آنها اجازه داد که قدرت پیدا نمایند.» سناتور دکتر دفتری در زمره اعضای جناح راست حزب مردم به شمار می آمد. جناح راست در حزب به دستور شخص اسدالله علم شکل گرفته بود و هدف ظاهری این بود که تعادل و توازن را در صفوف حزبی از حیث گرایشهای سیاسی برقرار نمایند. این گروه تلاش

می کردند که کارگران راه آهن و سایر کارگران را به صفوف حزب جلب نمایند و هر هفته گزارشهایی در مورد فعالیت های انجام شده را در خانه علم واقع دزاشیب به اطلاع او برسانند. (۲) از بین رجال پیرامون شاه ابوالحسن ابتهاج رئیس مقتدر سازمان برنامه و بودجه بیش از هر فرد دیگری به فعالیت های عناصر توده ای حزب مردم با دیده شک و تردید می نگریست، به همین دلیل دستور داد آن ها را از سازمان برنامه اخراج نمایند. دکتر خشایار

که عضو هیئت نظارت سازمان برنامه بود مراتب را به علم گزارش داد، علم با استفاده از

قدرت خود مانع از اجرای تصمیم ابتهاج گردید، در نتیجه اعزام فردی از سازمان برنامه به

کارخانه ها برای تهیه لیست افراد توده ای کان لم یکن شد :

به طور کلی رؤسا کارخانجات به علت آن که اعضاء حزب مردم مورد حمایت آقای علم رهبر حزب می باشند از اجراء دستور صادره [از طرف ابتهاج] و جلوگیری از فعالیت کارگران در داخل کارخانه و اخراج آن ها بیم دارند. (۳)

این گزارش به خودی خود از میزان قدرت علم در ایران آن روز پرده بر می دارد و نشان

۱- گزارش ساواک، ش ۲-۳-۲۳۷۶ مورخه ۱۶/۶/۱۳۳۷.

۲- گزارش ساواک، ش ۲-۳-۲۳۷۶ مورخه ۱۶/۶/۱۳۳۷.

۳- گزارش در مورد سازمان برنامه، ش ۲-۳-۴۰۱۵ مورخه ۱۴/۱۰/۱۳۳۶.

می دهد که مردی مثل ابتهاج که از نظر سرسختی و لجاجت زیانزد خاص و عام بود؛ در برابر علم سپر می انداخت، سهل است که حتی مخالفین علم هم در جاهای مختلف از اجرای آن چیزی که می توانست خشم وی را تحریک کند جلوگیری به عمل می آوردند.

عضویت افراد توده ای در حزب مردم را می توان به گونه ای دیگر هم تعبیر کرد: از نظر بسیاری از رجال ایران در آن ایام، مهمترین خطری که کشور را مورد تهدید قرار می داد خطر

شوروی بود و مهمترین پایگاه شوروی در ایران علی القاعده حزب توده بود. به همین دلیل

تلاش می شد که از فعالیت افرادی که با سوابق توده ای زندان رفته بودند جلوگیری شود و با انواع و اقسام راه حل ها از پیوستن مجدد آنها به حزب جلوگیری به عمل آید. در این راستا بود که علم به رغم افرادی مثل بقایی، این افراد را زیر بال و پر گرفت و برای ارتقای موقعیت آنها از هیچ تلاشی فروگذار نکرد. تقریباً همه افرادی که با علم کار می کردند در آینده ای نه چندان دور به مناصب مهم اداری و دانشگاهی و سیاسی نائل آمدند؛ رسول پرویزی سناتور شد، عالیخانی به پست وزارت نائل آمد و نهاوندی به ریاست دانشگاه تهران رسید، باهری به پست بسیار مهم معاونت وزارت دربار نائل آمد و افراد دیگر توده ای سابق هم هر کدام به

تفاریق صاحب موقعیت های برجسته ای در سلسله مراتب اداری زمان شاه شدند.

مهمترین موفقیت حزب مردم را باید در متشکل کردن و سازماندهی اتحادیه های کارگری و تولیدی به شمار آورد. این امر یکی از بزرگترین موفقیت های حزب مردم محسوب می شود، از آن حیث که تنها حزب راستگرایی بود که توانست اعتماد کثیری از کارگران را به خود جلب نماید. تا پیش از این حزب توده در قالب شورای متحده مرکزی کارگران و دهقانان ایران بر اساس برخی منابع، بیش از چهارصد هزار نیروی کارگری را تحت پوشش خود قرار داده بود و تازه این غیر از انبوه کارگرانی بود که توسط سازمانهای دیگر

حزب متشکل می شدند. موفقیت حزب مردم در جلب آرای کارگران بیش از همه مدیون سازماندهی تشکیلاتی عناصر سابق توده ای بود، یعنی سابقه تشکیلاتی این عده سهم به سزایی در گسترش فعالیت حزب مردم در بین کارگران داشت. شاید برای نخستین بار بود که تشکلهای کارگری در قالب فعالیتهای قانونی تقاضاهای خود را مطرح می ساختند و با نفوذی

که علم در دواير مختلف اداری و اجتماعی کشور داشت، گامهای بلندی در جهت انجام تقاضاهای کارگران انجام گرفت. در این دوره از گرایشهای سوسیالیستی در بین توده های

کارگران دیگر خبر چندانی شنیده نمی شد، این گروهها بیشتر به دنبال منافع صنفی خود بودند تا دامن زدن به بحران ها و ناآرامی هایی که طبیعت جامعه کارگری آن روز ایران بود.

تحت تأثیر این فعالیت ها بود که شورای همکاریهای سندیکای کارگری به این حزب ملحق شد و کار به جایی رسید که سخن از تغییر نام حزب مردم به حزب کارگر به میان آمد.^(۱) شاید این تصمیم هم به تقلید از حزب محافظه کار و حزب کارگر انگلیس انجام می شد تا نشان داده شود که دمکراسی ادعائی شاه به چه میزان واقعی است!! اما نکته مهم این بود که ظاهراً برای

نخستین بار در تاریخ ایران با تلاشهای فراکسیون پارلمانی حزب مردم بود که قانون کار

تصویب شد.^(۲)

سندیکاهایی که به حزب مردم گرایش داشتند طیف وسیعی از اتحادیه ها و اصناف را در بر می گرفت: از سندیکاهای کارگران کارخانه سیمان شهر ری تا رانندگان و کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، اتحادیه های فروشندگان جراید، سندیکای کارگران چاپخانه ها، سندیکای رانندگان و کمک رانندگان، کارگران میدان بارفروشها، کارگران کوره

پزخانه ها، سندیکای گرمابه داران و صنف نانویان و امثالهم؛ گروههای مختلفی بودند که در دوره فعالیت حزب مردم متشکل گردیدند و در راستای اهداف این حزب به حرکت درآمدند. آیا این تشکل ها همه با انگیزه های سیاسی وارد گود شده بودند و اساساً تلقی

روشنی از افق سیاسی کشور داشتند یا خیر؟ بدیهی است که جواب منفی است، اسدالله علم

مرد بسیار زیرکی بود که از قدرت گروههای حاشیه ای در به انزوا کشاندن حریف سیاسی آگاه بود؛ علم مردی بود که کودتای ۲۸ مرداد و نقش گروههای حاشیه ای و بیکاران پنهان را در آن ماجرا به چشم دیده و اصلاً خود یکی از سازمان دهندگان آنها بود. او به خوبی می دانست که گاهی اوقات سیاستمداران دچار بن بستهایی می شوند که راه گشودن آن مذاکرات دیپلماتیک نیست، بلکه در آن شرایط باید سپاه اقشار حاشیه ای جامعه را وارد گود

کرد، کسانی که با اندکی سرمایه می توان به تحرک وادارشان کرد و هزینه به میدان آمدن آن ها بسیار اندک است و سود مرتب بر آن بسیار زیاد. از طرف دیگر این گروهها هیچ گونه آموزش سیاسی و اجتماعی نمی دیدند، نسبت به آن چه در اطرافشان می گذشت بسیار جاهل

ص: ۸۶

۱- اسناد حزب مردم، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پ ۱۵۱، ش ۱۵۹.

۲- اسناد حزب مردم، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پ ۱۵۶، ش ۱۶.

بودند، بنابراین سیاهی لشکر مزبور در روز مبادا می توانست کمک زایدالوصفی به پیشبرد اهداف سیاسی او بنماید.

اگر چه ساواک دائماً در مورد نفوذ افراد حزب توده در تشکیلات اسدالله علم گزارش می داد، لیکن باید خاطر نشان ساخت که علم می دانست این افراد اصلاً تهدیدی جدی علیه نظام سلطنتی به شمار نمی آمدند. علم می دانست بسیاری از کسانی که تحت عنوان توده ای

مشهور هستند در حقیقت از حزب توده و ایدئولوژی آن چیزی نمی دانند و این گروهها به علاوه اقشار حاشیه ای اجتماع به هر کسی که کوچکترین کمکی به آنها نماید روی اقبال نشان

خواهند داد و از جان برایش مایه خواهند گذاشت. علم مردی نبود که این امر را دریافته

باشد، توده ای های مهم اطراف او از نظر عددی انگشت شمار بودند، هر چند از نظر کیفی بسیار مهم و راهگشا به حساب می آمدند، این افراد همان طور که پیشتر خاطر نشان کردیم بعید نیست شبکه ای مرموز را که در دوران ملی شدن صنعت نفت، توده - نفتی نام گرفته بودند هدایت کرده باشند؛ یعنی کسانی که شعارهای حزب توده را می دادند اما از طرف شرکت نفت انگلیس و ایران سازماندهی می شدند تا با اقدامات خود مردم را از شبح کمونیسم بترسانند.

طبق اسناد موجود بر خلاف کارگران عادی و اقشار حاشیه ای اجتماع، کارگران مراکز صنعتی به علم و حزب او اعتمادی نداشتند و از نزدیکی به تشکیلات وی اجتناب می کردند.

تشکلهایی مثل کارگران کارخانجات تهران که دارای قریب هزار عضو بود و از شعور سیاسی بالایی برخوردار بود، در ظاهر عنوان کرده بود که از نظر سیاسی از حزب مردم تبعیت می کند

لیکن افراد این گروه هیچ گاه رسماً عضویت این حزب را نپذیرفتند. (۱) عمده فعالیت‌های تشکل کارگری حزب به رهبری محمد باهری انجام می شد و رسیدگی به اموری مثل اخراج کارگران، حقوق و مزایا، بیمه های کارگری و امثالهم از جمله فعالیت‌های وی بود، یعنی اینکه

تشکیلات زیر نظر باهری ظاهراً کاملاً صنفی بود و از ورود به مسائل سیاسی پرهیز می کرد.

جلسات سندیکا‌های کارگری تهران در محل خانه کارگر - که به ابتکار علم تشکیل شده بود -

و با حضور باهری و دبیران سندیکا‌های کارگری تشکیل می شد. (۲)

ص: ۸۷

۱- اسناد حزب مردم، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پ ۱۳۵، ش ۳۴.

۲- اسناد حزب مردم، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پ ۱۵۶، ش ۱۲۶.

گفتیم باهری از نزدیک ترین یاران علم بود به گونه ای که در دوره وزارت دربار علم، وی معاونت او را برعهده داشت. طبق اسناد ساواک باهری بیش و پیش از این که توده ای باشد به فرقه بهائی تعلق داشت. در اواخر عمر سلطنت پهلوی وی فاش ساخت که یکی دیگر از بهائیان صاحب نام یعنی دکتر عبدالکریم ایادی پزشک مخصوص شاه مبلغ ۲۷۰ میلیون تومان پول از کشور خارج کرده است، اما در عین حال خاطرنشان کرد که ایادی اموال خود را به رضا پهلوی بخشیده است. او توضیح داد که ایادی به «محفل» نیز کمک زیادی کرده است و در یک مورد که مربوط به سه چهار سال قبل می شد مبلغ ۱۱ میلیون تومان به محفل ملی بهائیان ایران

کمک نموده است. خواهر باهری مادر همسر مردی به نام سپید دشتی بود که به فرقه بهائیت تعلق داشت. باهری برای تهیه کتاب اقدس برای دشتی به جاهای مختلفی تلفن کرد و خاطرنشان کرد که «در حال حاضر کتابخانه ما» هم تحت نظر است. وی گفت که به دشتی خاطرنشان کرده است که «تقصیر با من نیست که دولت ایران بهائی ها را از همه چیز محروم

می کند. حتی حق چاپ کتاب نداریم و کتاب هایی که در خارج چاپ می شود ما حق نداریم به

ایران وارد کنیم خوب در عین این که بهائی هستیم مطیع قوانین دولت ایران هستیم، به ایشان

[دشتی] گفتم که به هیچ چیز ما ترحم نمی کنند، این ملت و دولتش هم همین طور از ترس آخوندها و شیعه های پدرسوخته... (۱) همه این حرف ها را گفتم قبول نمی کند، حالا چهار تا ردیه خوانده این طور شده که کتاب ها را می خواند ممکن است بعضیها را داشته باشیم ولی

می گوید من باید خودم داشته باشم و نمی توانم بعد از مطالعه پس بدهم.» (۲)

این سپید دشتی ظاهرا به دلیل اوضاع و احوال حاکم بر انقلاب دچار تردیدهایی در حقانیت بهائیت شده بود به همین دلیل گفته می شد باید مواظب باشند که بیش از این به وی

انگیزه لازم را ندهند؛ باهری هم قول می داد که طبق همین روال عمل کند. در یک مورد دشتی

گفته بود که چرا مأموران رژیم مسجد و قرآن را به آتش می کشند؟ باهری پاسخ داد :

خوب من که این کار را نکرده ام الآن هر کاری انجام می شود می گویند بهائیها کرده یا سازمان امنیت، من می گویم بهائیها اگر بتوانند خودشان را نگهدارند آن هم با دعا نه اسلحه خیلی

ص: ۸۸

۱- قبل و بعد سند به همین شکل است، از آنجایی که احتمال داده شد بین این لغات افتادگی وجود داشته باشد بین آن ها نقطه چین گذاشته شد.

۲- مذاکره دکتر باهری با خانمی به نام کوکب، شماره ۷۶۵۹۸/۲۰ هه ۴ م، مورخه ۷/۹/۱۳۵۷.

این باهری در سال ۱۳۵۶ بعد از انتصاب آموزگار به نخست وزیری و بعد از این که علم از وزارت دربار به دلیل بیماری اش استعفا داد؛ به جای آموزگار به دبیرکلی حزب رستاخیز رسید و در کابینه شریف امامی در سال ۱۳۵۷ به عنوان وزیر دادگستری معرفی شد. وی طبق اسناد ساواک در آذرماه آن سال تقاضای مهاجرت به کانادا کرد که پذیرفته شد. پیش از همه

اینها در سال ۱۳۴۲ سید حسن آیت در سازمان نگهبانان آزادی حزب زحمتکشان گفته بود که در حال حاضر بهائیان و یهودیان و توده ای ها با هم همکاری دارند، شاهد مثال را نیز باهری و خسروانی دانسته بود که «بهائی بودنشان محرز است». وی یادآوری کرده بود که در دربار نیز

عده ای بهائی به کار مشغول اند و در امور مالی و تجاری نیز یهودیان کاملاً نفوذ دارند و تجارت کشور را قبضه کرده اند:

نامبرده در پایان اضافه کرد در این موقعیت از حزب ما چه کاری ساخته است؟ (۲)

فراز و فرود حزب مردم

به هر حال باهری این گروههای حاشیه ای را به خوبی سازماندهی می کرد، حزب مردم برای به زانو درآوردن اقبال از این گروهها به حد مطلوب استفاده می کرد: صنف نانوایان که در رأس آنها ارباب جلیل خانلو قرار داشت، با بیش از هزار تن از اعضای صنف خود به حزب مردم گروید، در عوض از دست اندرکاران این حزب خواستند که مانع رواج کارگاههای تولید نان ماشینی که توسط دولت اقبال در شرف راه اندازی بود بشوند و گفته بودند در غیر

این صورت نانوایان به روز سیاه خواهند نشست. در موردی دیگر حزب مردم از اعتصاب چند روزه رانندگان تاکسی حمایت کرد، این اعتصاب در اوایل سال ۱۳۳۷ شکل گرفته بود. حزب در برابر حمایت از اعتصاب، از رانندگان خواست که به حزب مردم بپیوندند. دولت اقبال حزب مردم را متهم کرد که به اغتشاش علیه دولت قانونی مبادرت ورزیده است و در

امور دولت کارشکنی می کند. بالاخره حزب مردم به این نتیجه رسید که در آن مقطع حمایت از این دسته اقدامات سود عاجلی برای آنها نخواهد داشت و در نتیجه حاضر نشد بیش از این

ص: ۸۹

۱- مذاکره دکتر باهری با خانمی به نام کوکب، شماره ۷۶۵۹۸/۲۰ هه ۴ م، مورخه ۷/۹/۱۳۵۷.

۲- اظهارات حسن آیت عضو حزب زحمتکشان، شماره ۲۰۱۹۵/س ت، مورخه ۲۶/۸/۱۳۴۲.

با دولت شاخ و شانه بکشد. اما نکته این جاست که گروههای زیادی از تشکل های آن روز ایران به حزب مردم پیوستند: جمعیت آزادی به دبیرکلی حسن ارسنجان، گروهی به نام رامما، جمعیت هایی تحت عناوین جمعیت برادران متفق و جمعیت گاوآرها، و نیز انجمن های

محلی جنوب شهر به ویژه مناطق محروم افسریه و جوادیه به حزب مردم پیوستند. در کردستان نیز گروهی به دفاع از برنامه های حزب مردم برخاستند و برای اینکه اعتماد عمومی

را هم جلب نمایند از دادن شعارهای تند نیز خودداری نمی کردند.^(۱)

در این بین کسانی که با سید جعفر بهبهانی و پدرش آیت الله سید محمد بهبهانی رابطه داشتند نسبت به فعالیت های علم و حزبش با دیده تردید می نگریستند. جعفر بهبهانی صریحا خاطرنشان می کرد علم می خواهد از طریق تشکیل حزب سرنوشت ایران را به دست گیرد، او این فعالیتها را برای آینده علم و دوستانش زیانبخش می دانست و معتقد بود نباید گذاشت که وی و دوستانش در بین مردم نفوذی پیدا کنند. بهبهانی می گفت که پدرش و سایر روحانیان

نیز با فعالیت های علم میانه ای ندارند. از سوی دیگر جمال امامی به دوستان خود توصیه کرده بود که نباید گذاشت این جوان یعنی علم، سرنوشت سیاسی کشور را در دست گیرد:

در حال حاضر طرفداران مقامات مذهبی و دوستان جمال امامی از جمله کسانی هستند که علیه آقای علم و تشکیلات او بین طبقه روشنفکر تبلیغ می کنند و تبلیغات آنها تا درجه

محسوسی هم افکار این طبقه را نسبت به حزب مردم بدبین ساخته و اقدامات حزب مردم را پایه ای برای فعالیت به نفع سیاست انگلستان قلمداد نموده اند.^(۲)

مأمور ساواک به گونه ای گزارش کرده بود که گویا خود جمال امامی از شائبه مزبور مبرا است در حالی که همه می دانستند وی خود در زمره عوامل بومی و کلیدی انگلستان در کشور است. گفتیم دوره دبیرکلی اسدالله علم در سال ۱۳۳۹ به پایان رسید، در این دوره که مقارن با انتخابات پارلمانی مجلس بیستم بود بالاخره اقبال دبیرکل حزب ملیون نیز از قدرت

فروافتاد و دور جدیدی در تحولات ایران آغاز گردید. با سقوط اقبال نخست وزیری به جعفر شریف امامی و سپس دکتر علی امینی رسید، امینی مهم ترین نخست وزیر ایران در دوره بعد از کودتای ۲۸ مرداد بود که در همین کتاب در مورد تحولات دوره او به تفصیل بحث خواهیم

ص: ۹۰

۱- اسناد حزب مردم، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پ ۱۵، ش ۱۹.

۲- گزارش ساواک، ش ۲-۳-۲۸۹۰، مورخه ۶/۸/۱۳۳۶، همان پرونده.

کرد. او با حمایت آشکار دولت دمکرات ایالات متحده امریکا به این پست دست یافت. امینی در راستای اجرای سناریوی دولت کندی به منظور انجام اصلاحاتی در ایران برای جلوگیری از بروز انقلاب اجتماعی اقداماتی انجام داد، لیکن مسئله این بود که وی مورد اعتماد شخص

شاه قرار نداشت. شاه در سفری به امریکا به جناحی که از امینی دفاع می کردند و بیشتر در زمره نزدیکان شخص کندی بودند، قول داد که اصلاحات را خود ادامه خواهد داد به شرط این که آنها دیگر از امینی حمایت ننمایند. این امر انجام شد و بلافاصله اسدالله علم به عنوان نزدیک ترین یار شاه منصب نخست وزیری را عهده دار شد. در این دوره علم با اتکای به اقداماتی که از قبل در راستای جلب حمایت محافل امریکایی انجام داده بود وارد گود شد،

این حقیقت که افرادی مثل ارسنجانی پیش از همه به طرف علم گرایش نشان می دادند حکایتگر این واقعیت بود که وی توانسته است حمایت بخشی از نخبگان طرفدار سیاستهای ایالات متحده را در ایران به طرف خود جلب نماید، با تمام این اوصاف علم در این دوره با

بحرانهای فراوانی مواجه بود لیکن به هر حال به کمک قدرتهای بزرگ سرمایه داری امریکا و بریتانیا توانست اقداماتی را انجام دهد که مهم ترین آنها فراندوم موسوم به انقلاب شاه و ملت بود که در ششم بهمن سال ۱۳۴۱ انجام شد.

در این ایام پروفیسور یحیی عدل دبیر کلی حزب را عهده دار بود. عدل ظاهراً مرد سیاسی نبود و دبیر کلی او هم از این جهت بود که شاه وی را بهترین فرد برای تصدی این مهم می دانست. حزب مردم باید هم چنان نقش اقلیت را ایفا می کرد و این نقش را هم عدل بدون

سر و صدا به خوبی اجرا می نمود. نه تنها در دوره امینی بلکه در دوره نخست وزیری منصور

هم این رسالت به خوبی انجام شد. ساواک هم بر این اعتقاد بود که منصور اگر چه رل یک اصلاح طلب امریکایی را ایفا می کند لیکن در واقع به سیاست های بریتانیا متمایل است، نظیر این تحلیل های سخیف در بسیاری از گزارشهای ساواک دیده می شود؛ ساواک در بسیاری موارد از کهنه مسائل سیاسی که در ایران ساری و جاری بود عجز داشت. نیز از وضعیت سیاسی که در بین نخبگان ایرانی تداول داشت تحلیل هایی ارائه می کرد که در کوچه و بازارهای ایران نیز از آن دست سخنان زیاد شنیده می شد و آن هم تقسیم بندی رجال ایران به امریکائی و انگلیسی بود. به هر حال به قول احمدعلی مسعود انصاری «پروفیسور عدل از تنها چیزی که سررشته نداشت سیاست بود... شاه پروفیسور عدل را برای خالی نبودن عریضه به

دبیرکلی حزب مردم انتخاب کرد تا ظاهراً حزب بازی در قالب اقلیت و اکثریت حفظ شود.»^(۱) عدل پزشکی جراح بود که از سال ۱۳۱۸ منصب استادی در دانشکده پزشکی دانشگاه تهران داشت، او بعداً به ریاست بیمارستان سینا رسید و در عین حال پزشک مخصوص شاه و بعداً سناتور انتصابی شد. اگر چه انصاری او را مردی غیرسیاسی می‌داند ولی حقیقت این است که

عدل در پشت پرده سیاست نقشی غیرقابل انکار داشت، به عبارت دیگر عدل تلاش می‌کرد از مرشد خود تقلید نماید، او نیز مثل علم بیش از اینکه در اندیشه هیاوو و جلب طرفدار از بین توده‌های مردم باشد ترجیح می‌داد که از دور سکان هدایت اوضاع را در دست گیرد و در

بین بزرگان و نخبگان کشور رسوخ و نفوذ نماید. او نیز به سرشت مسائل سیاسی ایران آگاهی

داشت و می‌دانست که برای پیروزی در این شطرنج باید قاعده بازی را طبق عرف ایران انجام

داد. عدل یکی از نزدیکترین محارم شاه به شمار می‌آمد و در بسیاری از محافل خصوصی او

شرکت می‌کرد.

در دهه چهل دو تن از گردانندگان این حزب در بسیاری از مسائل نقش غیرقابل انکاری بازی کردند، این دو تن یکی هولاء-گو رامبد رهبر فراکسیون پارلمانی حزب مردم در مجلس شورای ملی بود و دیگری کاظم جفروودی لیدر فراکسیون پارلمانی حزب در مجلس سنا. این جفروودی آن قدر در تحولات سیاسی این دوره نقش اساسی ایفا کرده بود که حتی می‌گفتند وی بوده است که منصور را مناسب‌ترین فرد برای تصدی پست نخست‌وزیری دانسته و به گراتیان یا تسویچ معرفی کرده است. بالاخره این حزب هم مانند بسیاری از دیگر احزاب دوره شاه نتوانست در بین مردم اقبالی پیدا کند، دلیل این بود که اساساً احزابی مثل مردم برای آن به وجود آمده بودند که نقش اقلیت را در مجلس و نقش منتقد را در برابر دولتها ایفا نمایند تا این گونه القا شود که در ایران دموکراسی پارلمانی و یا تعدد احزاب سیاسی وجود دارد.

بدیهی است که حتی بسیاری از اعضای این حزب از بازی به اصطلاح دموکراتیک مزبور آگاه بودند و می‌دانستند احزابی که برای ایفای نقش اقلیت و اکثریت به وجود آمده‌اند، دوره

تاریخی خاص خود را گذرانیده‌اند و به همین دلیل کارکرد گذشته خود را از دست داده‌اند. به گزارش ساواک حزب مردم نتوانسته بود حمایت اقشار تحصیل کرده و روشنفکر را به دست آورد و از طرف دیگر در واقع امر کسی به این گونه فعالیتها با چشم خوش بینی نگاه نمی‌کرد،

ص: ۹۲

به همین دلیل هم این احزاب نمی توانستند به رغم فلسفه وجودی خود حرکت مؤثری بنمایند.

گفتیم هولاکو رامبد یکی از مهم ترین چهره های حزب مردم در این دوره تاریخی بود. نظر به اینکه او در تحولات آتی بسیار مؤثر بود، بی مناسبت نیست گزارشی کوتاه از زندگی

وی عرضه نمائیم. هولاکو رامبد فرزند محمد حسن در سال ۱۲۹۸ ش در هشتر طوالش به دنیا آمد، تحصیلات او در مدرسه منطقه خودش بود. وی بعدها رئیس دفتر آل ایتالیا در تهران

شد و بعدا به نمایندگی مجلس شورای ملی نائل آمد. رامبد در منطقه خود از سوء شهرت برخوردار بود و ظاهرا در زمینهای او به مردم عادی و به عبارتی به کشاورزان تعدی های

زیادی صورت می گرفت که این امر منجر به شکایاتی می شد که از طرف اهالی محل به تهران

ارسال می شد و البته به آن ترتیب اثری نیز داده نمی شد.

وقتی دولت علم سقوط کرد، نوبت به کابینه منصور رسید که بخش اصلی تحقیق ما را در این کتاب تشکیل می دهد. اما در این جا مقدماتا باید یادآوری کرد که باز هم احزاب در صحنه

دوره منصور به بعد که همان حزب ایران نوین و حزب مردم بودند، به واقع آلت اجرایی مقاصد شخص شاه تلقی می شدند. این سالها دوران تکمیل ادعای دمکراسی شاهانه بود، شاه همان طور که در سطور آتی خواهیم دید به اطرافیان ذی نفوذ خود دستور می داد که برای فعالیت حزبی وارد کدامین تشکیلات رسمی شوند؛ مهم تر این که وی از احزاب فرمایشی موجود گزارش هم می طلبید و بالاتر اینکه به دستور او سازمان احزاب تغییر و تحول پیدا

می کرد. مثلاً طبق گزارش های ساواک به دستور شاه در حزب مردم دفتر سیاسی تشکیل دادند

و وقتی یکی از اعضا از عدل خواست که در این زمینه توضیح دهد جواب شنید که «راجع به دفتر سیاسی نایستی صحبت شود چون شخص شاهنشاه آریامهر خواسته اند که دفتر سیاسی در حزب مردم به وجود آید.»^(۱) در دهه پنجاه بودجه این حزب هم مثل حزب ایران نوین از طریق یارانه های دولتی پرداخت می شد، ماهیانه پانزده میلیون ریال از بودجه های

جاری دولت صرف کمک به حزب مردم می شد و این علاوه بر کمک هایی بود که از طرق دیگر انجام می گرفت.^(۲) دانستیم که این حزب مجری منویات ملوکانه بود، حتی عزل و نصب

ص: ۹۳

۱- اسناد حزب مردم، پ ۱۶۶، ص ۸۶.

۲- اسناد حزب مردم، پ ۱۶۳، صص ۳۱۲-۳۱۱.

دبیرکل حزب به دستور شاه انجام می شد. به طور مثال عدل چندین بار از شاه تقاضای استعفا از سمت دبیرکلی حزب را داشت که بالاخره وی در اواخر سال ۱۳۵۰ با این تقاضا موافقت کرد. در دوره دبیرکلی علینقی کنی که بعد از عدل منصوب شد فعالیت ها و جنب و جوش هایی در نواحی مختلف ایجاد شد، لیکن شاه صراحت لهجه کنی را نمی پسندید، پس او هم ناچار از استعفا شد. در دوره کوتاه دبیرکلی کنی انتقادات و اظهاراتی علیه دولت هویدا انجام شد که دلیل واقعی آن معلوم نیست، زیرا در این دوره اگر هویدا پست نه چندان مهم

نخست وزیری را در دست داشت، علم به عنوان محرم اسرار شاه متصدی پست بسیار مهم وزارت دربار بود و نمی توان گفت که حزب در این دوره رقیب جدی برای هویدا به شمار می آمد و یا اینکه در برابر اقدامات دولت نقش اپوزیسیون را ایفا می کرد. می توان این گونه گفت که شاید حزب در اثر بحرانهای فراگیری که در کشور ایجاد شده بود می خواست بنا به

عرف و سنت احزاب فرمایشی گناه ناکامی ها را به گردن هویدا و ترکیب دولت اندازد و برای

روز مبادا هم که شده شاه را از هرگونه اتهامی تبرئه نماید.

کنی در سخنرانی های خود از فساد اداری، فضای خفقان، نارضایتی عمومی و امثالهم صحبت می کرد و جالب این که از سرسپردگی دولت هویدا در برابر منافع ایالات متحده در ایران انتقاد می نمود.^(۱) طبق شواهد موجود بین هویدا و کنی واقعا اختلافات نظر جدی وجود داشت، نمونه هایی از این اختلافات جدی را علم در خاطرات روزانه اش نقل کرده است و حتی جلال عبده در خاطرات خود آورده است که افرادی مثل کنی در حقیقت از حد مجاز خود عدول کرده بودند و به همین دلیل از حزب کنار گذاشته شدند.^(۲) آن چه که این روند را سرعت بخشید این بود که کنی در سفری به اصفهان برای ترغیب اعضای حزب مردم به شرکت در انتخابات انجمن های شهر و شهرستان به دولت هویدا شدیداً حمله برد و در باغ همایون اصفهان از حزب ایران نوین به محیطی کثیف یاد کرد. هویدا از این سخنان بسیار ناراحت شد و مراتب را به شاه اطلاع داد، شاه هم گفت که باید ترتیبی اتخاذ گردد تا کنی از منصب دبیرکلی حزب مردم عزل شود.^(۳) یکی از دلایل انتقاد کنی از دولت این بود که هر کس به حزب مردم می پیوست از مقام دولتی خود برکنار می شد، علم برخی از این شکایات را به

ص: ۹۴

۱- اسناد حزب مردم، پ ۱۶۳، صص ۶۵-۶۸.

۲- جلال عبده: چهل سال در صحنه، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۷۶، ص ۵۷۴.

۳- اسناد حزب مردم، پ ۶۴، ص ۱۹۸.

شاه اطلاع می‌رسانید و البته گاهی اوقات شاه حق را به کنی می‌داد. (۱) اما بالاخره هویدا موفق شد زمینه‌های برکناری او را از دبیرکلی حزب مردم فراهم سازد.

به دنبال برکناری کنی از منصب خود حزب مردم با بزرگترین مشکل تشکیلاتی خود از بدو تأسیس مواجه شد. بسیاری از شعب حزب در شهرستانها تعطیل گردید و تعداد زیادی از اعضا به حزب ایران نوین پیوستند. اگر چه بار دیگر یحیی عدل توانست به رهبری حزب دست یابد لیکن در این ایام کاظم جفرودی بود که همه کاره حزب به شمار می‌رفت، یعنی مردی که در مورد او این شایعه وجود داشت که در پشت تشکیل حزب ایران نوین و صعود نخبگان طرفدار امریکا قرار دارد. این دوره از ایام رکود فعالیت‌های حزبی حزب مردم به شمار می‌رود، این وضعیت با فلسفه وجودی احزاب فرمایشی تعارض داشت، پس شاه بار دیگر در صدد برآمد که دمکراسی تراز حکومت خود را به بوته آزمون گذارد. شاه طی ملاقاتی با

دست اندرکاران حزب مردم از آنها خواست که نقش خود را به عنوان اقلیت در انتقاد از سیاستهای دولت هویدا علنی سازند!! بعد از این دستور بار دیگر تکاپوهایی آغاز گردید، در این دوره بود که عدل، ناصر عامری را که از تحصیل کردگان امریکا و از کارکنان اصل چهار ترومن در دهه سی بود به عنوان دبیرکل حزب معرفی کرد. عامری اگر چه از اعضای قدیمی حزب مردم بود لیکن یک بار در مقطع دهه چهل در سال ۱۳۴۸ با وصف اینکه منصب قائم مقام دبیرکل حزب مردم را بر عهده داشت از این حزب استعفا داد و وارد حزب ایران نوین

گردید. انتصاب عامری موجهی از اعتراض را در صفوف حزب مردم به دنبال داشت، هولاهو رامبد لیدر فراکسیون پارلمانی حزب در برابر این انتصاب سکوت کرد، اما کاظم جفرودی با

این انتصاب مخالفت نمود و از همان ابتدا علیه عامری صف آرائی کرد. عامری هم در تلافی،

دادگاه حزبی تشکیل داد و جفرودی و دوستانش را از حزب اخراج کرد. این عمل مخالفت‌ها و جنجالهای زیادی را در این حزب باعث شد. (۲) جفرودی از اعضای با سابقه حزب مردم و از سناتورهای سابق بود، پس خود را صالح‌ترین فرد برای تصدی پست دبیرکلی حزب مردم می‌دانست. وقتی وی و یارانش از حزب اخراج شدند این افراد در منازل یکدیگر جلسات حزبی را تحت عنوان «اصلاح طلبان حزب مردم» اداره می‌کردند، در این جلسات به افشاگری

ص: ۹۵

۱- مثلاً بنگرید به: اسدالله علم: گفتگوهای من با شاه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، طرح نو، تهران، ۱۳۷۱، ص ۳۵۲.

۲- اسناد حزب مردم، پ ۱۶۶، صص ۲۳۴-۲۳۵.

علیه عامری دست زدند و انتخاب عامری را اقدامی تحمیلی از طرف دولت هویدا دانستند و وی را متهم به جاسوسی به نفع سیا کردند،^(۱) و افزودند که اخبار حزب مردم را برای حزب ایران نوین می برد. در مطبوعات تبلیغات وسیعی علیه عامری به راه انداختند و عنوان می کردند که دبیرکل حزب مردم از اعضای حزب رقیب یعنی حزب ایران نوین است. توده های حزبی بازی اقلیت و اکثریت را به باد تمسخر می گرفتند و اعلام می کردند که اقلیت

از اکثریت دستور می گیرد، یعنی مشی حزب مردم چیزی است که حزب ایران نوین از طریق عامری که هم عضو هیئت رئیسه آن حزب بود و هم رهبر حزب مردم؛ بر آینده حزب تحمیل می شد. از نظام تک حزبی که ایران در مسیر آن قرار گرفته است یاد می شد و می گفتند که

حزب مردم با این وضع در واقع شعبه ای از حزب ایران نوین است. با این وصف این بخشی از

حقیقت بود؛ عامری در سخنانش بسیاری از انتقادات جدی را متوجه دولت هویدا کرد. در بعضی از این انتقادات مطالبی گفته می شد که به شاه بر می خورد، زیرا مسائلی که مورد انتقاد واقع می شد بعضا از طرف شاه به دولت دیکته شده بود. او از اخذ شهریه مدارس انتقاد کرد و از ضرورت انقلاب اداری و اصلاح سیستم دادگستری سخن به میان آورد. عامری در هشتم دی ماه سال ۱۳۵۳ از دبیرکلی حزب برکنار گردید و اندکی بعد در حادثه رانندگی در گیلان

کشته شد. در آن زمان این شایعه بین مردم راه یافت که عامری به دستور دولت و به انتقام انتقاد از شاه کشته شده است.^(۲) جلال عبده نیز مرگ عامری را مرموز می دانست زیرا به نظر وی او از حد مجاز حزب مردم تخطی کرده بود.^(۳) آخرین دبیرکل حزب مردم محمد فضالی بود، وی

نیز دو بار از طرف حزب ایران نوین به عنوان نماینده وارد مجلس شورای ملی شده بود.^(۴) از طرف دیگر مشهور بود که وی مثل هوللا-گو رامبد از اعضای سازمان فراماسونری می باشد،^(۵) که البته این مطالب واقعیت داشت. اما عضویت در لژهای فراماسونری چیزی نبود که منحصر به این دو تن باشد، بسیاری از نخبگان سیاسی ایران در دوره پهلوی موقعیت بالا و جاهت سیاسی و اجتماعی خود را از این طریق به دست آورده بودند.

ص: ۹۶

۱- اسناد حزب مردم، پ ۱۶۴، صص ۲۲۱-۲۲۲.

۲- ریچارد کاتم: ناسیونالیسم در ایران، ترجمه فرشته سرلک، نشر گفتار، تهران، ۱۳۷۱، صص ۴۸۵-۴۸۶.

۳- جلال عبده: چهل سال در صحنه: مؤسسات خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۶۸، ص ۵۷۴.

۴- پرونده حزب مردم، ش ۱۶۴، صص ۲۳۴-۲۳۵.

۵- پرونده حزب مردم، ش ۱۶۳، صص ۷-۸.

فضائلی در ارتباط حزب مردم با هویدا تعریف جدیدی را شکل داد که محور تلاشهای او به شمار می آمد. او خاطر نشان کرد :

چون هویدا نخست وزیر ۱۲ ساله مملکت است و نسبت به انتقاد شدید حساسیت دارد چه بهتر که با وی از طرف حزب مردم ایجاد حسن تفاهم نماید... چرا در روزنامه ها مطالب حاد

عنوان گردد که هم به امر تحزب لطمه بزند[!] و هم موجب کدورت نخست وزیر شود که به هر حال برای حزب اقلیت نتیجه مطلوبی ندارد و دلیل آن هم رویه دولت با دبیر کل های سابق (کنی و عامری) است.(۱)

بالاخره زمینه های لازم برای شکل گیری حزب واحد و فراگیر مهیا شده بود، فضائلی تلاش کرد کنگره چهارم حزب را تشکیل دهد؛ این کار را هم کرد لیکن شاه از ملاقات با گردانندگان این کنگره خودداری نمود. در این دوره باز هم کاظم جفرودی به انتقاد از فضائلی

پرداخت و مدعی شد که وی در زمان کودتای ۲۸ مرداد در شیراز فرماندار بوده و از مصدق طرفداری می کرده است پس در صداقت او نسبت به شاه تردید وجود دارد. سرانجام این حزب به همراه احزابی مثل ایران نوین، پان ایرانیست و حزب ایرانیان به دبیر کلی فضل الله

صدر منحل گردید و حزب واحد رستاخیز به دستور شاه ایجاد شد.

حزب مردم در سراسر دوره فعالیت خود به دستور شاه فقط باید نقش اقلیت را ایفا می کرد و این امر تا واپسین دوره حیات این حزب وجود داشت. در اسناد حزب مردم با شواهد فراوانی از این دست مواجهیم که در دوره نخست وزیری اقبال برخی از اعضای منفرد مجلس تقاضای عضویت در فراکسیون مردم می کردند، لیکن علم این تقاضا را منوط به قبول شاه می دانست، حتی در مرحله ای صراحتاً گفت که شاه با این امر مخالف است زیرا در این

صورت حزب اقلیت به شکل اکثریت در خواهد آمد و دولت اقبال را با مشکل مواجه خواهد کرد!(۲) شخص شاه گفته بود که منظورش از تأسیس حزب مردم آن است که در مواردی فقط سر و صدا راه اندازد.(۳) شاه این حزب را برای آن راه اندازی کرده بود تا شاهدی بر دموکراسی ادعایی خود داشته باشد، در موردی او این سخن را که گویا رژیم از انتقاد رویگردان است رد کرد و گفت که به صف مخالف نیازمند است:

ص: ۹۷

۱- پرونده حزب مردم، ش ۱۶۶، صص ۱۲۱-۱۲۲.

۲- پرونده حزب مردم، ش ۱۳۹، ص ۳۹.

۳- پرونده حزب مردم، ش ۱۶۷، ص ۵۱.

خودم مخالفینی را که نیت سازندگی دارند تشویق می‌کنم. در صف مخالف احزابی مثل مردم داریم اما نکته جالب این است که در کشور ما امری برای مخالفت وجود ندارد. [۱]!

او صراحتاً تشکیل احزاب اقلیت و اکثریت را از ابتکارات خود می‌دانست. مهمترین ایرادی که بر حزب مردم وارد می‌کردند این بود که این حزب در بین مردم طرفداری ندارد و در برابر افزایش موج نارضایتی نتوانسته است برای مردم پناهگاهی باشد. [۲] خلاصه اینکه

احزاب دولتی ایران جز وفاداری به شخص شاه ایدئولوژی دیگری نداشتند، مرامنامه و اساسنامه آنها با یکدیگر تفاوتی نداشت و از طرف دیگر این احزاب در وفاداری به اصول انقلاب سفید تردیدی به خود راه نمی‌دادند؛ تنها مسئله این بود که عده‌ای معتقد بودند حزب آنها بهتر می‌تواند منویات شاه را اجرا نماید و گرنه غیر از این در اساس بین احزاب موجود

اختلاف بنیادی دیده نمی‌شد. علم در گوشه‌ای از خاطرات خود از قول مطبوعات بریتانیا نقل

می‌کرد که در ایران دو حزب وجود دارد حزب بله قربان و حزب البته قربان! [۳] حزب مردم نیز

مثل احزاب دیگر دولتی در بافتهای سیاسی و اجتماعی ایران هیچ‌گونه تأثیر مفیدی نداشت،

مردم به این حزب بدبین تر از آن بودند که بتوان تصور کرد. احزاب ملیون و مردم و نیز حزب ایران نوین و بعداً حزب فراگیر رستخیز در واقع تجلی خواست و اراده شخص شاه بودند، این احزاب نه برآمده از شرایط سیاسی ایران بودند و نه این که در نفس امر وجود یا عدم آنها می‌توانست خلأئی را پر کنند و یا اینکه جلو بحرانی را بگیرد. بر عکس این احزاب خود سرچشمه نارضایتی و بحرانهای فراگیر اجتماعی بودند؛ شاه گرچه تلاش می‌کرد گناه بسیاری از مشکلات را به گردن این احزاب بیاندازد، لیکن مردم در حقیقت به خوبی آگاه بودند که گرفتاری‌ها و نیز بحران‌ها ریشه در ساختاری معیوب دارد که شاه در رأس آن قرار

گرفته است. باری، بازی احزاب و یا به عبارتی دمکراسی شاهانه نتوانست کوچکترین گرهی از مشکلات ایران بگشاید و با هر عملی این بحران‌ها افزایش پیدا می‌کرد، بحرانهائی که شاه تا واپسین روزهای حکومت خود نتوانست و یا نخواست ماهیت و ابعاد آنها را درک نماید.

ص: ۹۸

۱- پرونده حزب مردم، ش ۱۶۷، ص ۵۰.

۲- پرونده حزب مردم، ش ۱۵۵، ص ۳۹.

۳- گفتگوهای من با شاه، جلد ۱، ص ۳۵۲.

احزاب مردم و ملیون در واقع روی آشکار تحولات سیاسی ایران در مقاطع گوناگون سالهای حساس اواخر دهه سی به شمار می رفتند. این احزاب گرچه در سامان سیاسی این دوره بسیار مؤثر بودند، لیکن در کنار آنها دسته های سیاسی زیادی وجود داشتند که در سمت

و سوی حوادث بسیار تأثیرگذار بودند. احزاب مردم و ملیون دارای مرامنامه و اساسنامه بودند، لیکن جناح های پشت پرده با اوضاع و احوال ایران قرابت بیشتری داشتند و می توان

گفت که بسیاری از آنها نمادی از فعالیت نهانی این احزاب بودند. این گروهها از طرق مختلف به ویژه حمایت از شخصیت های سیاسی مؤثر بر اوضاع تأثیر می گذاشتند، به عبارت دیگر این گروهها به قواعد و ضوابط مرسوم در فعالیتهای سیاسی چندان پایبند نبودند و به

شکلی کاملاً سنتی و از راه لابی کردن با نیروهای همسوی با خود در مجلس و سایر نهادهای

اجتماعی در بدنه سیاسی کشور اعمال نفوذ می کردند. از دید این گروههای کوچک - اما بسیار

مهم - ایران از نظر شرایط جغرافیایی در موقعیتی نبود که دمکراسی های غربی بتواند در آن منتج به نتایجی قابل توجه باشد، این ها بر این باور بودند که با شرایط خاص ایران، این نوع از نظامهای سیاسی نمی توانند قابل اتکا باشند؛ بر این منوال هر حرکت سیاسی که در آن قاعده

بازی رعایت شود در نهایت به نفع اردوگاه شرق تمام خواهد شد و از این رهگذار چیزی جز

رفتن ایران به پشت دروازه های آهنین نمی تواند قابل انتظار باشد.

نخستین دسته از این گروهها جمعیت برادران بود که در رأس آن دکتر سید حسن امامی قرار داشت. امامی، امام جمعه تهران بود و پیش از این در مقاطع مهم و حساسی مثل کودتای بیست

و هشتم مرداد توانسته بود در شطرنج سیاست ایران به نفع دربار گامهای مؤثری بردارد. در

واقع هسته اولیه این جمعیت از سالها پیش شکل گرفته بود. در آن سالها این جمعیت سعی داشت از طریق نزدیک شدن به چند تن از افسران عالی رتبه ارتش موقعیت خویش را در جامعه تحکیم و تسجیل نماید. در ماجرای کودتای بیست و هشتم مرداد نیز این تجربه آموخته شده بود، در آن دوره افسران نزدیک به امامی توانسته بودند در عملیات براندازی

مصدق نقش مهمی ایفا نمایند. هدف ظاهری این گروه تحکیم اصول برادری و برقراری وفاق اجتماعی در بین مردم و رجال سیاسی کشور بود، یعنی این که امامی تشکیلات خود را

گروهی سیاسی نمی دانست و در عوض مدعی بود که این جمعیت را برای تحکیم مودت و حسن ارتباط با رجال کشوری و لشکری به وجود آورده است. لیکن در واقع امر این گروه اهدافی سیاسی را در سر می پروراند و عمده ترین هدف آن جلوگیری از به قدرت رسیدن گروهی نوحاسته بود که آشکارا با حمایت های امریکا درصدد آن بود که قدرت سیاسی را در کشور به دست آورد و راهی جدید در شکل گیری مناسبات ایران با ایالات متحده بگشاید. جمعیت برادران در دوره نخست وزیری دکتر اقبال بیش از پیش بر تلاشهای خود افزود، این

جمعیت که در ظاهر امر با برخی دیگر از گروههای سنتی طرفدار سیاست های بریتانیا تفاوت داشت؛ در این دوره تشکیلات قدرتمندی را سازماندهی کرده بود و از طریق شخص امام جمعه با اقبال روابط بسیار خوبی به هم زده بود. بر خلاف عده ای که شعارهای اقبال مبنی بر اینکه وی چیزی بیش از غلام خانه زاد شاه نیست - امری که خود اقبال بر آن تأکید می کرد - را حمل بر این می کردند که اقبال در واقع مجری منویات شخص شاه است و البته امامی در

این گروه جای داشت؛ عده ای دیگر این شعار را برای آینده سلطنت ایران مضر تشخیص می دادند، زیرا معتقد بودند که مردم عملکردهای دولت را به حساب شاه می گذارند و این

بدان معنی است که شاه با کلیه کارهای نخست وزیر روی موافق دارد. تحلیل عده ای این بود

که اگر این تلقی در بین توده های مردم و گروههای سیاسی جا افتد، هر بحرانی که دولت اقبال

را تهدید کند به حساب شاه نوشته می شود و در آن صورت نقاط ضعف اقبال به حساب دربار گذاشته خواهد شد، امری که مخاطرات فراوانی را در پیش روی خواهد داشت. امامی این

گونه نبود، وی دولت اقبال را نه تنها مورد حمایت بی چون و چرا قرار می داد بلکه این گونه به ذهن متبادر می شد که گویا وی با رئیس دولت روابطی بیش از دوستی های متعارف دارد.

امامی مردی زیرک بود و از ماهیت بازی کودکانه شاه آگاه؛ به همین دلیل در کنار روابط

صمیمانه با اقبال، با علم رهبر حزب مردم و رقیب حزب ملیون نیز روابطی حسنه داشت. اگر

چه بیشترین تلاش جمعیت برادران مصروف حمایت از نخست وزیر می شد، اما این امر دلیل بر آن نبود که وی روابط خود را با مرد قدرتمندی مثل علم به هم بزنند. از نظر امامی بین اقبال و علم چندان تفاوت محسوسی دیده نمی شد؛ زیرا هر دو تن صیانت از قدرت مطلقه شاه را سرلوحه کار خود قرار داده بودند و اصلاً هر دو گروه به اشاره شخص شاه فعالیت

سیاسی را آغاز کرده بودند. جمعیت برادران به وسیله یک کمیته چندنفری اداره می شد، این

کمیته طرفداران امامی را مخیر کرده بود که در هر کدام از احزاب دولتی که خود تشخیص می دهند وارد شوند و کار سیاسی نمایند، هدف این گروه کوچک مافیایی نفوذ در ارکان تصمیم گیری های سیاسی بود و از همین طریق توانسته بود برخی از پست های دولتی را در اختیار طرفداران خود قرار دهد. افرادی مثل امامی به اصالت تلاش و تکاپوی آشکار سیاسی

چندان اعتقادی نداشتند، این افراد زیر و بم اوضاع را در جوامعی مثل ایران زیر نظر داشتند و تصمیم گیری و تأثیرگذاری بر فرایندهای سیاسی و اجتماعی را سرلوحه کار خود قرار داده

بودند. در مقام عمل این گروهها از احزاب سیاسی که آشکارا در صحنه سیاسی کشور حضور داشتند، مؤثرتر بودند، زیرا می دانستند پاشنه آشیل گروههای سیاسی در کجاست و از چه طریقی می توان این احزاب را در موقعیت مناسب بر سر جای خود نشانده؛ مهم ترین فردی که

صاحب چنین دیدگاهی بود سید ضیاءالدین طباطبایی بود که حلقه ای کوچک اما بسیار تأثیرگذار را اداره می کرد.

حلقه سید ضیاء

تشکیلات مخفی و محفل سید ضیاء از مهمترین ارکان تصمیم گیری سیاسی در این دوره تاریخی بود. افرادی که در اطراف او بودند از فرمانهایش مطلقاً اطاعت می کردند، اجرای

دستورات سید ضیاء به عنوان یک دکترین سیاسی به شمار می آمد، یعنی اینکه در حلقه سید

ضیاء بحث و چون و چرا حتی به شکل صوری هیچ محلی از اعراب نداشت. طباطبائی به

اموری مثل دمکراسی اصلاً اعتقادی نداشت، بالاتر اینکه وی دمکراسی را برای کشوری مثل ایران بسیار مضر تشخیص می داد و بر این باور بود که این مقوله در نهایت به نفع رواج

اندیشه های مربوط به بلوک شرق تمام خواهد شد. این تز در بین طرفداران او بیش از هر گروه دیگر جدی گرفته می شد تا جایی که رابطه ای از نوع مرید و مرادی بین او و اطرافیانش

وجود داشت. طرفداران سید ضیاء از او حرف شنوی مطلق داشتند و وی هم در برابر برای رسیدن آنها به پستها و مناصب و مشاغل تلاش می کرد و یک توصیه وی کافی بود تا نیروهای

وفادار به تشکیلاتش در جاهای مورد دلخواه جای گیرند. گروه سید ضیاء اندک لیکن حتی در مقایسه با احزاب سیاسی آن دوره از وزن و اهمیت سیاسی فراوانی برخوردار بود، این گروه اندک با استظهار به حمایت های رهبر خود که مشاور شاه به شمار می آمد، حتی از خارج

گود بر فرایندهای سیاسی و اجتماعی تأثیر بسیار اساسی می گذاشتند. یکی از مهم ترین رجال

این گروه در عرصه آشکار سیاسی رحیم زهتاب فرد بود که اداره روزنامه اراده آذربایجان را عهده دار بود و در عین حال از حوزه انتخابیه تبریز در چند دوره به مجلس راه یافته بود. او از کسانی بود که تزه های سید ضیاء را عملی می کرد. زهتاب فرد غیر از سید ضیاء با تعداد دیگری

از رجال مشهور و تشکیلات مهم ایران در ارتباط بود. یکی از این تشکیلات جمعیت یاران

بود که طرفداران اقبال از جمله دکتر نصرت الله کاسمی، دکتر شفیع امین، دکتر مصطفی الموتی، سرلشگر علوی مقدم و عباس شاهنده در آن شرکت می کردند. جمعیت یاران را باید شبکه مخفی حزب ملیون نام نهاد که بعد از ناکامی تاریخی آن، در فرایندهای کشور مداخله می کرد

ولی شکل این مداخله بیشتر مخفی و مافیائی بود تا حزبی و علنی. در یکی از این جلسات که

بعد از قتل منصور تشکیل شده بود، زهتاب فرد هشدار می داد که خطراتی رژیم را تهدید می کند بنابراین باید همه آماده هر گونه فداکاری باشند. (۱) سید ضیاء مردی عادی نبود، سیاسیون و مردم عادی وی را نمادی از دیپلماسی جناحی خاص از محافل رسمی بریتانیا در برابر تحولات ایران به شمار می آوردند.

سید ضیاءالدین طباطبایی فرزند سید علی آقا یزدی در سال ۱۲۷۸ شمسی مصادف با سال ۱۲۱۰ قمری در یزد به دنیا آمد. مادرش سکینه نام داشت؛ تحصیلات مقدماتی و ابتدایی را

ابتدا در تبریز و یزد و سپس در شیراز و تهران سپری کرد. در حالی که شانزده سال بیشتر

۱- جلسه جمعیت یاران، ش ۲۹۵/۳۲۲، مورخه ۱۲/۲/۱۳۴۲.

نداشت در دوره اول مجلس شورای ملی روزنامه ای با عنوان ندای اسلام منتشر می کرد که با مرکب سبز منتشر می شد. در پشت این روزنامه مؤیدالشعرا شیرازی قرار داشت که از سید ضیاء و روزنامه اش حمایت می کرد. این روزنامه به حمایت از محمدعلیشاه و علیه مشروطه

خواهان نوشته می شد.

در همین ایام مؤیدالشعرا شعری هم در مورد سید ضیاء به این مضمون سرود :

در دولت و دین من که چنین گمراهم

سید پسری فکنده اندر چاهم

در روز قیامت به خدا می گویم

اولاد پیمبر تو برد از راهم

دوران روزنامه نویسی او مصادف با ایامی بود که پدرش علیه مشروطه طلبان اقدام می کرد. در همین ایام با خانواده نمازی در شیراز آشنا شد و بالاخره خواهر حاجی حسین نمازی را به عقد ازدواج خود درآورد، به این ترتیب سید ضیاء با یکی از محتشم ترین خاندان های ایرانی فامیل شد؛ خاندانی که همان طور که در فصل نخست دیدیم تجارتخانه ای

معتبر در هنگ کنگ داشتند و از آن طریق با تمام دنیای آن روز در ارتباط بودند، تجارت عمده آنان تریاک بود. دیدیم که رپورتری یکی از کارکنان مؤسسه برادران نمازی در هنگ کنگ بود و از روابط او و علم نیز آگاه شدیم. این خانواده تا واپسین روزهای حکومت پهلوی حضوری فعال در صحنه های سیاسی کشور داشتند و در دوره بیل کلینتون حسن نمازی یکی از اعضای این خاندان سفیرایالات متحده در آرژانتین شد. به هر حال وقتی مجلس شورای ملی به دستور محمدعلیشاه تعطیل گردید سید ضیاء به تهران آمد تا علیه مشروطه طلبان فعالیت نماید. در این دوره شبنامه ها و اعلامیه هائی به این منظور منتشر کرد. بعد از فتح تهران روزنامه شرق را منتشر می کرد و سپس روزنامه برق را منتشر نمود، و بعد از توقیف این روزنامه شروع

به انتشار رعد کرد. وزن و آهنگ تمام این روزنامه یکی بود و به اصطلاح همه یک بخش بودند. وقتی جنگ اول جهانی شروع شد وی از متفقین حمایت می کرد، در همین اوان در سال ۱۳۳۶ قمری به روسیه رفت اما در این کشور انقلاب بلشویکی روی داد، پس به تهران بازگشت. در این سفر مردی به نام شعبانی او را همراهی می کرد، این مرد در دوره نخست وزیری سید ضیاء بعد از کودتای سیاه شهردار تهران بود و از دوستان بسیار نزدیک و محارم

سید ضیاء به شمار می آمد. گفته می شد که در جریان کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ همین شعبانی

در زمره کسانی بود که از پشت پرده اوضاع را اداره می کرد. شعبانی سال ها منشی سفارت

روسیه در تهران بود و در سفر سید ضیاء به روسیه وی را همراهی می کرد و وقتی که به ایران بازگشت بار دیگر رعد را منتشر نمود و در این نشریه همراه با سید ضیاء از سیاستهای انگلستان طرفداری کرد. وی از مدافعان قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق الدوله بود. می دانیم که در جریان کودتای رضاخان، سید ضیاء اولین نخست وزیر دولت کودتا بود و بعد از سه ماه سرنگون شد و به فلسطین رفت.

سید ضیاء قبل از رفتن به فلسطین ابتدا به مونتر و سوئیس رفت. در سال ۱۹۳۳ در شهرهای اویان، مونتر و ژنو به امر تجارت قالی اشتغال داشت و به او مسیو روحانی می گفتند. در همین ایام به پیشنهاد دولت انگلیس به فلسطین رفت، این اتفاق در سال ۱۹۳۵

صورت گرفت. وی در فلسطین با دبیر خانه اخوان المسلمین همکاری می کرد. بعد از شهریور بیست بار دیگر به ایران آمد، در این دوره مستر آلن چارلز ترات کنسول انگلیس در اهواز از طرف سفارت انگلستان در تهران مأموریت یافت به فلسطین برود، سید ضیاء را ملاقات نماید و وی را به مراجعت به ایران تشویق نماید. ترات به این مسافرت رفت و بعد از وی نیز مظفر فیروز به دستور سفارت انگلستان به فلسطین رفت و سید را به ایران آورد. این مظفر فیروز برادر نصرت الدوله فیروز و از فرزندان عبدالحسین میرزا فرمانفرما بود که در دوره تشکیل حزب دمکرات و نخست وزیری احمد قوام در بعد از شهریور بیست معاون سیاسی او بود. طباطبائی وقتی وارد ایران شد حزب اراده ملی را تشکیل داد و در دوره چهاردهم از یزد کاندیدای مجلس شد و به مجلس راه یافت. دکتر مصدق روز ۱۶/۱۲/۱۳۲۲ هنگام طرح اعتبارنامه او نطقی ایراد کرد و گفت چطور مردم بعد از بیست و دو سال آقا(۱) را

انتخاب کردند و دو میلیون تومان برای تشکیلات حزبی اش پول دادند. (۲) از اوایل سال ۱۳۲۴ حزب اراده ملی با دربار نزدیک تر شد و علیه شوروی شروع به تبلیغات کرد. در این دوره

سید چند اعلامیه مشهور به امضای خود منتشر کرد، و با این اقدام دشنام گویی شوروی و حزب توده را به جان خرید. در اواخر اسفند سال ۱۳۲۴ احمد قوام نخست وزیر وقت او را دستگیر و به مدت سه ماه زندانی نمود و حزب اراده ملی نیز تعطیل شد. پیش از این در دوره

کابینه سیاه، سید ضیاء دستور دستگیری قوام را که در آن زمان والی خراسان بود صادر کرده

ص: ۱۰۴

۱- توضیح این که مصدق این واژه را به طعن بر زبان آورد زیرا مریدان سید او را آقا خطاب می کردند.

۲- منظور این است که این پول از جایی دیگر به سید ضیاء داده شده است و مردم این کار را نکرده اند.

بود. تا زمانی که سید ضیاء نخست وزیر بود، قوام هم در زندان به سر برد. در سالهای جنگ دوم جهانی سید ضیاء از یک طرف و حزب توده از سوی دیگر مطالبی علیه یکدیگر منتشر می شد، در همین دوره ظاهراً چند بار به جان وی سوء قصد شد اما وی همیشه قبل از این که

عملیاتی انجام شود از «ماوقع مطلع می شد.» همین امر خود میزان نفوذ سید ضیاء را در جامعه

آن روز ایران نشان می دهد. علت این بود که وی همیشه یک اکیب ویژه در اختیار داشت که در مجالس رسمی همراهش بودند و از جانش حفاظت می کردند. وی حقوق ماهیانه مأمورانش را که اطلاعات سری را در اختیارش قرار می دادند، شخصاً پرداخت می کرد. سید ضیاء در مجالس پانزدهم و هفدهم نتوانست وارد مجلس شود با این که کاندیدا هم شده بود.

از سال ۱۳۳۰ وی بار دیگر بر فعالیتهای خود افزود، یکی از تلاشها همکاری صمیمانه بین او و احمد قوام بود. به نظر می رسد که اتحادیه جدید ضرورت چشم پوشی از گذشته ها

را ناگزیرتر ساخته بود، در عین حال در همین ایام بین قوام، جمال امامی و سید ضیاء ارتباطی

نه چندان پایدار شکل گرفت. روابط مزبور از روزی شروع شد که قوام حزب اراده ملی را به وسیله فرمانداری نظامی تعطیل کرد و سید ضیاء با حزب عدالت که علی دشتی و جمال امامی دو تن از برجسته ترین اداره کنندگان آن بودند پیوند برقرار کرد. این روابط به ویژه بعد از سقوط دولت قوام در ۳۱ تیر سال ۱۳۳۱ شدت بیشتری یافت. با این وصف بعضی از دوستان قوام مثل عباس اسکندری او را از نزدیکی با سید ضیاء بر حذر می داشتند.^(۱) در این ایام مکرراً به کشورهای عربی و اروپایی رفت و آمد می کرد و در عین حال در ملک شخصی خود واقع در سعادت آباد تهران مشغول کشاورزی شد. در مجالس ۱۸ و ۱۹ طرفداران او حضور داشتند، مهم ترین اینان افرادی مثل صراف زاده یزدی و نیز فتح الله فرود بودند و در کنار آنان باید از سالار سعید سنندجی نام برد. اینان از اوایل سال ۱۳۳۶ دور هم جمع می آمدند تا حزب اراده ملی را تجدید سازمان نمایند و یا این که حزبی جدید تشکیل دهند. به قول تهمورس آدمیت، سالار سعید سنندجی دوست گرمابه و گلستان فلیچر مأمور سیاسی ارتش انگلیس بود، فلیچر در کردستان ایران و عراق در ایام جنگ اول جهانی به «شیطان سیاه» مشهور بود،

مقر وی خانه سالار سعید بود، «سالار سعید جزو خانواده جدیدالاسلامی بود که از بغداد به

ص: ۱۰۵

ایران آمده بودند.» (۱) از سوی دیگر روابط سید ضیاء و شوروی ظاهراً حسنه بود، این امر بر خلاف دیدگاههای انگلوفیل سید ضیاء ریشه در باوری سیاسی داشت که مقرر می داشت باید برای حفظ ایران در برابر خطر شوروی بین انگلیس و این کشور تعادلی پایدار ایجاد کرد. این روابط از سوی پگوف سفیر وقت شوروی در تهران برقرار می شد و منظور پگوف نیز از تلاش هایش این بود که به جای قرارداد ۱۹۲۱، قرارداد دیگری با ایران منعقد شود. افرادی به ظاهر غیر مسئول در این زمینه با وی وارد گفتگو شده بودند، سید ضیاء سلسله جنبان اصلی

بود و به اتفاق حکمت وزیر امور خارجه و هوشنگ انصاری در منزل سالار سعید جمع می شدند و در این زمینه تصمیم گیری می کردند و برای این که به این جلسات رسمیتی داده

شود انصاری را سفیر ایران در شوروی کردند. (۲) نفس فعالیت این محفل و نیز موفقیت آن در تحمیل اراده خود بر دولت وقت برای اعزام انصاری به سفارت شوروی که پست بسیار مهمی به شمار می آمد، نشان از قدرت نامرئی و مرموز این تشکیلات در این دوره از تاریخ معاصر کشور داشت.

از اوایل سال ۱۳۳۷ که سر و صدای آزادی زنان در ایران شنیده می شد و موافقت و مخالفت با آن معیار و میزان التزام به آزادی شناخته می شد، سید ضیاء آشکارا با این جریان

مخالفت کرد. سید بر این باور بود که در سوئیس نیز با آن همه آزادی تاکنون به زنان اجازه

ورود به مجلس داده نشده است و در این حال زن های ایرانی که به قول او حتی نمی توانستند

شوهران خود را اداره نمایند، چگونه می خواستند کشور را اداره کنند؟ او این کار را غیر

ممکن می دانست. او حتی با این دیدگاه که منظور از آزادی زنان فقط حق اظهار نظر دادن به این گروه اجتماعی است نیز مخالف بود و می گفت ظرف این مدتی که آزادی را برای ایرانیان

به ارمغان آورده اند هیچ دستاورد مثبتی نصیب نشده است، زیرا در کشوری که رشد فکری وجود نداشته باشد آزادی زائد است. او حتی می گفت فرانسه با این همه آزادی چه تاجی بر

سر مردم زده است که ایرانیان بخواهند آن راه را در پیش گیرند. (۳) از نظر سیاسی سید ضیاء

طرفدار برقراری توازن بین قدرتهای بزرگ شوروی و انگلیس در ایران بود. از این رو وقتی که زمزمه دادن پایگاه نظامی به امریکائیان در ایران بلند شد و رادیو مسکو حملات

- ۱- تهمورث آدمیت : گشتی بر گذشته، ص ۱۴۲.
- ۲- تهمورث آدمیت : گشتی بر گذشته، ص ۱۴۲.
- ۳- گزارش ساواک، مورخه ۳/۲/۱۳۳۷، ش ۲-۳-۲۶۵.

شدیدالضحی علیه ایران آغاز کرد، سید ضیاء با اتکاء بر اینکه ایران دارای فرسنگها کیلومتر

مرز مشترک با شوروی است، بر این باور بود که نباید به امریکا اجازه تأسیس پایگاه نظامی

بدهند و «صدای این سگها»، یعنی شوروی ها را درآورند. او از این امر شکایت داشت که دولت اقبال خود را از همه چیز کنار می کشد و گناهان را به گردن شاه می اندازد. سید بر این باور بود که به جای جنجال های بیهوده باید عاقلانه بررسی کرد که چگونه می توان صدای

شوروی ها را خاموش نمود؟ سید ضیاء معتقد بود که برای مقابله با حملات شوروی به ایران

نیازی به تبلیغات نیست، زیرا مردم خاطره خوشی از دوره حضور شورویها در ایران ندارند

و از آنان طرفداری نمی کنند، پس بهتر است دولت به جای تبلیغات، برای مردم کار و معاش

فراهم نماید و این بهترین راه مقابله با شوروی است. (۱) وی تقریباً در کلیه دوایر دولتی نفوذ داشت و نیز از سوی دیگر اطلاعات درجه اولی از ادارات و وزارتخانه ها در اختیارش بود که باعث حیرت حتی نخست وزیر می شد. در واقع طباطبائی با مأموران اطلاعاتی و امنیتی رژیم

ارتباطی صمیمانه داشت و از طریق آنان اطلاعات محرمانه را به دست می آورد. او در این

مراکز نفوذی غیرقابل انکار داشت و اگر دستوری می داد فوری اجرا می شد. (۲)

سید ضیاء در سال ۱۹۵۸ در جشن انقلاب اکتبر شوروی در سفارت این کشور در تهران شرکت کرد و به دنبال آن چند روز بعد پگوف سفیر شوروی در تهران به دیدارش رفت و همین امر مقدمه مذاکرات ایران و شوروی شد و به دنبال آن هیئتی به ریاست پاولوف از شوروی به ایران آمد که البته مذاکرات آنها با ایران بی نتیجه بود و به شکست منجر شد.

سید ضیاء حتی سال های بعد نیز خاطرنشان می کرد در زمانی که شاه سیاست های ایران را به سوی امریکا سوق می داد او کرازا در ملاقاتهایش گفته بود که این سیاست منجر به فاجعه ای در کشور خواهد شد و به همین دلیل مقدمات رفع اختلاف را با شوروی ها فراهم کرده بود. سید ضیاء با اشاره به این دوره، در برابر نطق های شاه در مورد اصلاحات ارضی

می گفت این ها سخنانی است که کمونیست ها بعد از اینکه سالها بر کشوری تسلط یافتند بر

زبان جاری می کنند و در ایران نیز تا زمانی که طبقه شهرنشین از عدالت اجتماعی محرومند و روشنفکران که پایه گذار جنبش های اجتماعی در کشورهای خاورمیانه هستند ناراضی اند،

۱- جلسه هفتگی منزل سید ضیاءالدین طباطبائی، مورخه ۱۷/۶/۱۳۳۸، ش ۲-۳-۲۴۹۷.

۲- جلسات منزل سید ضیاءالدین طباطبائی، مورخه ۳۱/۶/۱۳۳۸، ش ۲-۳-۲۶۴۳.

صلاح بر این است که ابتدا مقدمات رضایت مردم را در شهرها فراهم کرد و در این شرایط صلاح نیست که موجبات تحریک و تجری طبقه کشاورز در کشور فراهم شود و مالکین به مخالفت با رژیم کشور کشانیده شوند.^(۱)

سید ضیاءالدین طباطبائی شخصیتی استثنائی در حیات سیاسی این دوره است و نام او با تحولات زیادی از دوره مشروطه تا واپسین روزهای حیاتش در نیمه دوم دهه چهل در هم آمیخته است. سید ضیاء در زمره آن دسته از رجال سیاسی تاریخ معاصر ایران است که همیشه در پشت پرده بر روی فرایندهای آشکار سیاسی کشور تأثیر می نهاد. وی مورد اعتماد

شخص شاه بود و در موارد زیادی نظرات مشورتی خود را با وی مطرح می ساخت. سرلشگر کامبیز آتابای که از محارم دربار سلطنتی بود و خانه اش دیوار به دیوار کاخ های سلطنتی قرار داشت می گفت برخلاف تصور عمومی، رجال سیاسی کهنسال از گود تصمیم گیری و دخالت در امور سیاسی برکنار نیستند و در واقع همان رجال هستند که در خفا کشور را اداره می نمایند، یکی از این افراد سید ضیاء است. او می گفت عموماً بر این باور هستند که طباطبایی از گود سیاست خارج است درحالی که وی نه گوشه نشینی اختیار کرده و نه از دخالت در اوضاع سیاسی برکنار است، بر عکس او از مشاوران شاه به شمار می رود و «در کلیه تحولاتی که در کشور وقوع می یابد نظرش مورد استناد قرار می گیرد.» سید ضیاء هفته ای لااقل دو بار با شاه ملاقات می کرد و مدت‌های طولانی با او جلسه تشکیل می داد.

در گزارش های ساواک به طور مکرر این مطلب گوشزد شده است که سید ضیاء «به طور غیرمستقیم» و به وسیله افراد معین دسته هایی را اداره و راهنمایی می کند و در مسائل مختلف سیاسی داخلی و خارجی به آنان دایرکتیو یعنی دستورالعمل می دهد. در عین حال این نظریات در روزنامه های معینی منتشر می شد، از سوی دیگر وی با جریانات سیاسی عمده این دوره مثل گروه ترقیخواهان به رهبری احمد آرامش ارتباط داشت. اظهارنظرهای آرامش به طور مشخص مشابه دیدگاههای سید ضیاء بود. دیدگاههای سید ضیاء به طور عمده توسط رحیم زهتاب فرد در روزنامه اراده آذربایجان منتشر می شد و می دانیم که وی ارتباط بسیار

صمیمانه ای با سید داشت. به هر حال دیدگاههای آرامش در مورد ضرورت برقراری توازن بین انگلیس و شوروی در مسائل مختلف کشور در واقع همان نظریات سید ضیاء بود.

ص: ۱۰۸

۱- سید ضیاءالدین طباطبائی، مورخه ۲۲/۷/۱۳۴۱، ش ۲۸۶۶/۳۱۲.

می توان گفت نظریه اصلی سیاست خارجی سید این بود که باید با دولت های پشت پرده آهنین ارتباط حسنه برقرار کرد و روابط اقتصادی را گسترش داد. در این بین وی اعتقاد داشت باید مانع نفوذ امریکا در ایران شد و در تضعیف نفوذ این قدرت کوشید. او بر این باور بود که باید روابط با شوروی و امریکا به گونه ای باشد که مانع از برتری یکی بر دیگری شود و به عبارتی باید توازن این دو قدرت در ایران و کل آسیا حفظ گردد. از دید وی صلاح ایران به لحاظ سیاسی طرفداری از غرب، اما از نظر نظامی در بی طرفی است. زیرا شوروی با کشورهایی دشمنی می کند که با دشمنان این کشور پیوندهای نظامی داشته باشند و اگر دولت

بتواند مانع از تحریک شوروی علیه ایران شود، بزرگترین کمک را به حفظ رژیم سلطنتی کرده است. او از فسادى که از ناحیه مستشاران نظامی امریکا و تحصیل کرده های این کشور

ایران را مورد تهدید قرار داده بود یاد می کرد و نیز خاطرنشان می ساخت که این افراد به ملیت، آداب و رسوم ایران ضربه خواهند زد و ضربات آنان به مراتب از فعالیت عناصر کمونیست مخرب تر است. از نظر سید ضیاء اصولاً امریکاییان نظم زندگی خانواده های ایرانی را به هم زده بودند و اعتقاد داشت اگر این مطالب در مناسبات بین المللی نادیده گرفته شود به زیان استقلال ایران تمام می شود. (۱)

منزل سید ضیاء محیط مساعدی را برای فعالیت های مخفی و ارتباط های پشت پرده فراهم می آورد. به این شکل که اطراف منزل وی در سعادت آباد خالی بود و ساختمان دیگری

در آن اطراف دیده نمی شد. به همین دلیل محل زندگی او خلوت و امکان آمد و رفت شبانه روزی به آنجا بسیار مشکل بود و نمی شد به طور دائم فرد یا افرادی را در اطراف منزل وی به کار گماشت تا مراقبش باشند، به همین دلیل کنترل رفت و آمد افراد به منزلش بسیار دشوار

بود و اگر چنین کاری صورت می گرفت مأموران به سرعت شناخته می شدند. مضافاً اینکه تماس های مهم سید ضیاء معمولاً شب ها برگزار می شد و امکان انجام عملیات مراقبت وجود نداشت. شخص سید ضیاء اگر می خواست جایی برود بیشتر شب ها می رفت، از سوی دیگر خدمه او روستاییان ساده دلی بودند که نمی دانستند در اطرافشان چه می گذرد و این

اشخاص را خود سید ضیاء انتخاب می کرد. به گزارش ساواک به محض این که این اشخاص اندکی از دور و بر خود آگاه می گردیدند به روستا بازگردانیده می شدند. او حتی در منزلش

ص: ۱۰۹

تلفنی نداشت تا مبادا مذاکراتش تحت کنترل قرار گیرد، از سوی دیگر در آن زمان اطراف منطقه سعادت آباد تاریک بود و روشنائی نداشت، به همین دلیل کنترل سید و ملاقات کنندگان شبانه اش دشوارتر می شد. (۱)

سید ضیاء با سران کشورهای عربی به ویژه عربستان سعودی، کویت، سوریه و الجزایر روابط حسنه داشت و در عین حال روابط خود را با اسرائیل حفظ می کرد و مقامات اسرائیلی

از وی برای گسترش روابط ایران و کشورشان استفاده می کردند. سید ضیاء نیز در این زمینه

مساعدتهای لازم را انجام می داد و از اسرائیلیها می خواست که این تلاش ها را مکتوم نگه

دارند. هدف سید این بود که دوستان عرب او از این تحرکات اطلاعی نداشته باشند و باعث

رنجش آنان نیز نشود. (۲) از دوستان نزدیک وی دو تن را باید نام برد: رحیم زهتاب فرد و مورخ الدوله سپهر.

نام اصلی زهتاب فرد، بیوک بود و نام پدرش اسدالله، او در سال ۱۳۰۵ در تبریز به دنیا آمد.

از سال ۱۳۲۸ تا ۱۳۵۴ هفته نامه اراده آذربایجان را منتشر می کرد. زهتاب فرد از مخالفین

پابرجای مصدق بود و یکی از دوستان صمیمی بقایی به شمار می آمد، به همین دلیل در تاریخ

۱۴ مرداد تا ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ به علت فعالیت علیه دولت مصدق زندانی شد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ کتاب غوغای نفت را منتشر کرد، در دوره های ۲۱ و ۲۳ نماینده مجلس شورای ملی بود. پیش از این در سال ۱۳۳۹ از اسرائیل بازدید کرد و از همان ایام گزارشهایی در مورد حزب زحمتکشان به ساواک ارائه می داد. زهتاب فرد از سویی با بقایی و از سوی دیگر با سید ضیاء و در عین حال با جبهه یاران دکتر منوچهر اقبال همکاری می کرد،

بعدها از اقبال فاصله گرفت و به حزب مردم پیوست و سردبیر روزنامه مردم و نیز عضو کمیته مرکزی حزب مردم شد و در عین حال عضو شورای نویسندگان این حزب بود. وقتی حزب واحد رستاخیز تشکیل شد، زهتاب فرد عضو هیئت اجرائی این حزب و نیز دبیر حزب مزبور در آذربایجان شرقی شد و در عین حال در لژ ماسونی شمس تبریزی عضویت داشت. به دنبال ماجرای اصلاحات ارضی، برخی از دوستان سید ضیاء مثل اسدالله رشیدیان

سعی کردند تا برخی از خرده مالکان را از تهران و اطراف به دور خود گرد آورند و وعده های

ص: ۱۱۰

۱- آقای سید ضیاءالدین طباطبائی و موقعیت باغ ایشان، مورخه ۱۶/۸/۱۳۴۱، ش: س. ت.

۲- گزارش ساواک، مورخه ۱۰/۹/۱۳۳۹.

مساعدی برای تأمین و حفظ حقوق آنان می دادند، مرکز این فعالیت ها دفتر روزنامه اراده آذربایجان رحیم زهتاب فرد بود. زهتاب فرد از عوامل بسیار نزدیک به سید ضیاءالدین طباطبایی به شمار می آمد. (۱) میزان دل بستگی زهتاب فرد به سید ضیاء تا اندازه ای بود که به مناسبت عید سال ۱۳۴۸ کارت تبریکی چاپ کرد که پشت آن عکس سید ضیاء بود و روی دیگر آن تبریک عید نوشته شده بود. این رویه در سال گذشته نیز انجام شده بود (۲) و بالاخره این که در همان سال روزنامه کیهان آگهی های تسلیت به مناسبت فوت سید ضیاء را چاپ کرد. در ضمن این آگهی ها شرحی به قلم زهتاب فرد نوشته شد که در آن سید ضیاء را «تنها

رجل و رهبر میهن پرستان آذربایجان» معرفی کرد. (۳) این آگهی البته باعث کدورت برخی از رجالی شد که در ماجرای آذربایجان در دوره پیشه وری سهمی داشتند و این افراد هم این گونه استدلال می کردند که آزادی آذربایجان فقط یک رهبر داشته است و آن هم شاه بوده است! (۴) زهتاب فرد که هم با ساواک و دربار مرتبط بود و هم با رجال ذی نفوذ ایرانی مثل بقایی و سید ضیاء، بعدها در ماجرای کاپیتولاسیون نکاتی را افشا کرد که در نوع خود بسیار جالب توجه بود، به این نکات در مباحث مربوطه اشاره خواهیم کرد.

به هر حال در ماجرای اصلاحات ارضی سید ضیاء با این روند مخالف بود، گرچه با اصل موضوع مخالفتی نداشت. سید بر این باور بود که طبق احادیث دینی زمین متعلق به کسی است که روی آن کار می کند. (۵) بنا بر این اگر زمینی بلااستفاده واقع شود قانوناً باید به کسی داده شود که آن را آباد می کند. او بر این باور بود که برای پیشرفت کشور باید مجموعه عوامل را در نظر گرفت و فقط تقسیم اراضی کافی نیست. طباطبائی بر این باور بود که برای شرایط ایران

کشاورزی اشتراکی و کلخوزی بهتر از نظام سرمایه داری می تواند مفید فایده واقع شود، زیرا

این امر باعث می شود که دهقانان وقت بیشتری را برای کار کردن صرف نمایند و بر خلاف عرف آن روز این گونه نخواهد بود که کشاورزان دو و یا چهار ماه را کار کنند و بقیه سال را به بیکاری بگذرانند.

ص: ۱۱۱

۱- رشیدیان، مورخه ۱/۱۲/۱۳۴۱، ش ۴۶۲- ر ۱- بخش ۳۱۱.

۲- رحیم زهتاب فرد، مورخه ۱۰/۱/۱۳۴۸، ش ۳۸۰۰۹/۲۰، ه ۴.

۳- کیهان، مورخه ۹/۶/۱۳۴۸، ش ۷۸۳۳.

۴- سید ضیاءالدین طباطبائی، مورخه ۱۳/۶/۱۳۴۸، ش ۳۶۲۹۷/۲۰، ه ۵.

۵- به استناد: الزرع للزارع و لو کان غاصباً.

به دنبال قتل منصور سرلشگر ارفع اظهار داشت که سید ضیاء مخالف اخذ وام و دخالت مستشاران نظامی امریکائی در ارتش ایران است، زیرا در بیست سال اخیر که مستشاران نظامی امریکایی در ارتش ایران دخالت داشته اند کوچک ترین پیشرفتی عاید کشور نشده است و ارتش از نظر انضباط حتی نسبت به سابق عقب گرد نیز کرده است. وی توضیح می داد که اگر دارای اختیاری بود ضمن تشکر از کمکهای امریکا و برای حفظ دوستی ایران و امریکا

مستشاران نظامی را از کشور بیرون می کرد. سرلشکر ارفع درباره دولت بعد از منصور اظهار

کرده بود که فعلاً کاندیدای درجه اول سید ضیاء، که سناتورهای نیز وی را مورد حمایت قرار

می دهند و اعیان و اشراف هم با وی موافق هستند و حتی روحانیون او را قبول دارند و آنهایی

که اطراف سفارت انگلیس هستند به او کمک می کنند، سید جلال الدین تهرانی است که احتمال می دادند بعد از منصور نخست وزیر شود. (۱)

یادگاران دوران سپری شده

به جز محفل سید ضیاء گروههای دیگری نیز وجود داشتند که بر گود سیاست اعمال نفوذ و نظر می کردند، اما البته از خارج گود و به شکلی کاملاً نامرئی کارهای خود را پیش می بردند.

اینان را در آن زمان، یادگاران دوران سپری شده به شمار می آوردند. اما واقعیت این است که این محافل نیز قدرتی در خور در جامعه ایران آن روز داشتند. گروهی دیگر از رجال سیاسی

که در اطراف سید حسن تقی زاده جمع آمده بودند از گروههای تأثیرگذار بر جریانات سیاسی ایران در اواخر دهه سی به شمار می رفتند. تقی زاده مردی شناخته شده بود و نام او از دوره مشروطه بر سر زبانها افتاده بود. وی نخستین رئیس مجلس سنا در همان ابتدای تأسیس آن در سال ۱۳۲۷ به شمار می رفت. در اطراف او عده ای از کهنسالان سیاسی ایران و بازماندگان

دوره مشروطه دیده می شدند که اینک بیشتر در مجلس سنا به دور هم گرد می آمدند. اگر سید

ضیاء سمبل روی کار آمدن سلسله پهلوی به شمار می آمد - و در واقع مردم عادی نیز شاه را

وامدار او می دانستند - تقی زاده سمبل نسلی از سیاستمداران ایران بود که از دمکراسی

پارلمانی و دفاع از آن آغاز کرده و در نهایت به تمکین در برابر حکومت پهلوی رسیده بود؛

یعنی مردی شناخته می شد که با آرمانهای مورد قبول خود در گذشته ای نه چندان دور کاملاً

۱- سرلشگر ارفع، مورخه ۱۳۴۳/۱۰/۶، ش ۶۰۷۴/۳۲۶.

وداع کرده است. از این حیث شاید بتوان تقی زاده را یادگار دوره سپری شده مشروطه به شمار آورد. در بین رجال سیاسی و نخبگان دوره پهلوی، تقی زاده مردی شناخته می شد که در

طرفداری از دیپلماسی بریتانیا در برابر ایران آزمونهای زیادی داده بود و به عبارت دیگر وی در زمره افرادی تلقی می شد که به طور سنتی گسترش روابط با انگلستان را سرلوحه کار خود

قرار می داد. در اطراف تقی زاده چهره های سیاسی قدیمی ایران که از بازماندگان دوره مشروطه بودند دیده می شدند؛ دو تن از این افراد ابوالقاسم نجم (نجم الملک) و ابراهیم حکیمی (حکیم الملک) بودند. این دو تن که اینک سناتور بودند از دوره مشروطه در کنار تقی زاده در تحولات سیاسی ایران شرکت داشتند. حکیمی را در زمره افرادی می دانستند که گامهای نخست را برای تأسیس لژهای فراماسونری در ایران برداشت. این سه تن از دوره مشروطه در حزب دمکرات جمع آمده بودند، حزبی که در فرایندهای سیاسی ایران از آن ایام تا شکل گیری حکومت پهلوی حضور جدی و پررنگ در حوادث گوناگون کشور داشت. گروه تقی زاده به جمعیت عامیون شهرت داشت، رجال متنفذ از این تشکیلات حمایت می کردند و در جلساتی که حول محور تقی زاده شکل می گرفت شرکت می نمودند. در اواخر دهه سی و اوایل دهه چهل محمد درخشش رئیس باشگاه مهرگان وی را برای انجام سخنرانی به این کلوپ دعوت می کرد، به عبارتی بین وی و تقی زاده نوعی رابطه دوستانه وجود داشت.

رجال کهنسالی که در اطراف تقی زاده گردآمده بودند شعار خود را این قرار داده بودند که

باید اعضای گروه احترام یکدیگر را پاس دارند و در مجامع و جاهای مختلف این امر را بر هر چیز دیگری ترجیح دهند. آنان از بدو تشکیل مجلس سنا در زمره تصمیم گیرندگان اصلی در برهه های مختلف تاریخی بودند. مهارت آنان منحصر در ورود به گود سیاست نبود، بلکه می دانستند چگونه در مقاطعی دیگر از ورود به این عرصه خودداری کنند، یعنی اینکه چگونه در موارد مقتضی سکوت نمایند و در لاک مخفی کاری شناخته شده خود فرو روند. مثلاً در دوره اقبال این افراد از حضور چشمگیر در مسائل سیاسی خودداری نمودند و طرفداران آنها سعی می کردند از اظهارنظر در مورد مسائل مهم پرهیز نمایند و در عوض در

امور درجه دوم ابراز عقیده می کردند.

در کنار این گروه ها باید از گروه جمال امامی نام برد که در این دوره اگر چه از گود سیاست برکنار بود، لیکن از حاشیه بر امور نظارت می کرد و البته دیدگاههای خود را هم پیش می برد.

امامی از حوادث شهریور سال ۱۳۲۰ مشهور شد، در آن دوره که ایران در اشغال ارتش های شوروی و انگلستان بود امامی سرلوحه کار خود را ضدیت با شوروی قرار داد و در بین رجال همان ایام در زمره افرادی تلقی شد که از سیاست های انگلستان در مورد ایران جانبداری می کرد.

دوستان جمال امامی افرادی بودند که از همان زمان به دورش گرد آمدند و روابط خود را با یکدیگر حفظ کردند. همین جا لازم به یادآوری است که بر خلاف افراد وابسته به گروهها و احزاب سیاسی آشکار در حوادث ایران که هر زمان به اقتضای موقعیت رنگ عوض می کردند و در هر مقطعی به گونه ای رفتار می کردند که با دوره گذشته آنها متفاوت و متمایز

بود؛ ویژگی گروههایی از این دست که یاد کردیم این بود که در وفاداری آنها به رهبرشان

تردیدی وجود نداشت. به عبارت دیگر گویی سوگندنامه ای نانبسته وجود داشت که طبق آن اعضا موظف بودند اسرار گروه را پاس دارند و برای پیشبرد اهداف آن تلاش و کوشش نمایند. این افراد در مقاطع مختلف از سردسته خود حرف شنوی داشتند و این گونه نبود که

روزی در اطراف فردی خاص گرد آیند و روزی دیگر از او دوری کنند. این ویژگی نه تنها در

بین یاران جمال امامی دیده می شد، بلکه در بین گروههای دیگری که تاکنون از آنها یاد

کرده ایم وجود داشت. تقی زاده، سید ضیاء، دکتر حسن امامی و جمال امامی افرادی عادی در

بین طرفدارانشان به شمار نمی رفتند، آنها در حقیقت در ذهن و ضمیر اطرافیان افرادی دارای

سجایا و سرشت رهبری شناخته می شدند. سخنان این رهبران امری نبود که بتوان از کنار آن

به سادگی گذشت؛ بلکه بر عکس فرامین و دستورالعمل های آنها به مثابه برنامه کار تلقی

می شد. در بین این افراد، جمال امامی برای رسیدن به اهداف سیاسی خود از هیچ ابزاری چشم نمی پوشید. او بلااستثناء در دولتهای بعد از شهریور بیست نفوذ داشت و در بین محافل

سیاسی ایران در این مقاطع تاریخی دارای پشتوانه های محکمی بود. او برای اینکه یارانش را در جاهای مختلف تصمیم گیری جاسازی کند، از هیچ کاری فروگذار نمی کرد و همیشه تدبیری می اندیشید تا این یاران در نقاط کلیدی ادارات دولتی به تلاش و فعالیت اشتغال

داشته باشند. با این وصف در دوره نخست وزیری اقبال از تلاشهای سابق کاسته شده بود، گویی خود امامی هم می دانست که کشور در آستانه تحولاتی قرار گرفته است که نیازمند افرادی دیگر است و به عبارت دیگر تحت تأثیر شرایط بین المللی، ایران در وضعیتی قرار

داده شده که روش های افرادی از نوع امامی منتج به نتیجه ای مهم نخواهد بود.

در کنار این گروهها، از گروهی مرموز هم باید نام برد که نام خود را با حوادث ۲۸ مرداد جاودانه کرد. این گروه، گروه رشیدیانها بود. برادران رشیدیان که در کودتای ۲۸ مرداد سهم بسیار مهمی داشتند^(۱) در این دوره کماکان به تلاش های خود ادامه می دادند، گرچه اینک به اقتضای موقعیت و شرایط وضعیتی پیش آمده بود که این افراد کمتر می توانستند مثل گذشته در صحنه علنی سیاسی نقش اساسی در تحولات بر عهده گیرند. برادران رشیدیان به دید برخی روزنامه نگاران از نظر سیاسی یادگاران دوران سپری شده بودند؛ اینها از نظر

سیاسی، حقی بی چون و چرا برگردن شاه داشتند اما در دوره اقبال دیگر نیازی به روش های

آنها، که ملغمه ای از دسایس سیاسی و دست یازیدن به عملیات سیاه بود؛ وجود نداشت و باید

صبر می کردند تا بار دیگر به وجود اینان نیازی احساس شود. برادران رشیدیان با فراز و

نشیب های تاریخی ایران در دوره بعد از مشروطه به خوبی آگاه بودند، کسانی که با این دوره

آشنایی داشتند می دانستند که خانه اسدالله رشیدیان محل تجمع اصناف و جمعیت ها و انجمن های مختلف شهر تهران است و برادران رشیدیان در این گروهها نفوذی غیرقابل انکار داشتند. گروه های حاشیه ای اجتماع در مواقع مختلف تاریخی در حوادث عدیده ای تأثیر گذار بودند و به همین جهت سبک فعالیت آنها بنابه سرشت کارشان نمی توانست در آینده نیز مورد توجه قرار نگیرد. برادران رشیدیان تنها افرادی نبودند که در این گروه ها نفوذ داشتند، اما بدون تردید دامنه نفوذ هیچ گروهی به اندازه برادران رشیدیان نبود. علت امر آن بود که افراد سرشناس محلات تهران و نیز رؤسای اصناف و مأموران انتظامی از رشیدیانها

حرف شنوی داشتند. اینها اگر حقوق خود را پایمال شده می دیدند، یکسره راه منزل اسدالله

رشیدیان را در پیش می گرفتند و امکان نداشت که به مقصود خود نائل نشوند. به همین دلیل

بود که در برابر این امکانات عوامل تحت امرش نیز از فرامین و دستورهای او تبعیت می کردند و هرگاه رشیدیان نیاز داشت نیروهای خود را در اختیارش قرار می دادند. اصنافی

که در ارتباط با این شبکه قرار داشتند طیفی گسترده را تشکیل می دادند، این طیف حقوق

خود را از طریق رشیدیان ها باز پس می گرفتند و در مقابل در شرایط بحرانی به کمک او

۱- در مورد ارتباط شبکه رشیدیان با انگلیسیها نکات: جیمز بیل؛ مصدق، نفت و ناسیونالیسم ایرانی، ترجمه کاوه بیات و عبدالرضا هوشنگ مهدوی، طرح نو، تهران، ۱۳۷۱، صص ۴۶۱-۴۶۲؛ ونیز، مارک گازپوروسکی: سیاست خارجی امریکا و شاه، ترجمه جمشید زنگنه، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ص ۱۹.

می شتافتند. تعداد زیادی از باجگیران و لاتهای محلات با این شبکه ارتباطی تنگاتنگ داشتند، بر اینها باید تعدادی از پاسبانان را افزود که از راه زورگیری و گرفتن حق و حساب به نوایی می رسیدند و در مواقع ضروری نیز نیروی خود را در کنار باندهای سیاه برای بحرانی

نشان دادن اوضاع سیاسی ایران به کار می گرفتند و در خدمت گروه های سیاسی که به دنبال

تصفیه حساب با رقبای خود بودند قرار می گرفتند.

نفوذ خانواده رشیدیان بیشتر تا قبل از تشکیل احزاب ملیون و مردم بود، از بدو تشکیل دولت اقبال ظاهرا از گرمی بازار این خانواده به میزان زیادی کاسته شد. اما واقعیت غیر از این بود؛ شبکه رشیدیان با کرمیت روزولت که در عملیات بر اندازی مصدق رُل اساسی داشت دوستی خانوادگی داشتند و این نشان دهنده اهمیت آنها در این مقاطع تاریخی بود. روزولت

هرگاه به تهران می آمد حتما با رشیدینها تماس می گرفت و اصلاً در خانه آنها سکنی داشت. با این وصف رشیدیان ها تماس خود را با علم و اقبال حفظ کرده بودند، اما برخلاف دکتر امامی

؛ اسدالله رشیدیان از طرفداران خود می خواست حتی الامکان از ورود به احزاب سیاسی خودداری نمایند. علت امر در تجربه این خانواده نهفته بود، آنها به خوبی می دانستند که این احزاب دوره تاریخی مشخص خود را دارند و به محض این که در اوضاع و احوال کشور تغییری رخ دهد؛ که البته این تغییرات نیز به شرایط جهانی مربوط می شد، از گرمی بازار

تشکیلات آنان کاسته خواهد شد. آنها ترجیح می دادند که از پشت پرده بر اوضاع تأثیر بگذارند تا اینکه مستقیماً وارد گود شوند زیرا به هر حال در این صورت بهتر می شد از زیر بار مسئولیت شانه خالی کرد. رشیدیان ها که دارای تجربه فراوانی در عرصه های سیاسی ایران

بودند می دانستند که تشکیل احزاب سیاسی در ایران بیشتر به خواسته امریکا و دستور شخص شاه بوده است، یعنی وی نیز در حقیقت خواسته است تقاضاهای دولت ایالات متحده را برآورده کند و در سامان سیاسی ایران تغییراتی را به نمایش گذارد که مبین نوعی

دمکراسی باشد؛ لیکن رشیدیان ها بهتر از هر کسی می دانستند که این دمکراسی هیچ جایگاه

منطقی در شطرنج بازی های ایران دارا نیست. رشیدیان ها بدون این که دچار مخاطرات ناشی

از پذیرش مسئولیت در امور جاری کشور باشند، توانسته بودند در ارگانهای تصمیم گیری سیاسی دخالت کنند و طرفداران آنها در بسیاری موارد بیش از رئیس دولت و حتی در برخی موارد بیش از علم - که رسماً مشاور شاه در همه امور بود - در تحولات جاری دخالت نمایند

و تأثیرگذار باشند. اینها مترصد فرصتی بودند تا بار دیگر آزمون های تاریخی خود را به نمایش گذارند و به بسیاری از رجال ایرانی از آن جمله امینی اثبات نمایند که بازی دموکراسی

در ایران منتج به هیچ نتیجه ای نخواهد بود. این گروه ها که از مقوله دموکراسی در وحشتی وصف ناپذیر به سر می بردند از این هراس داشتند که اگر روزی قرار باشد اسرار برملا شود، شبکه ارتباطی آنها که در طول سالیان دراز از نظم و انسجامی بی نظیر برخوردار بود دستخوش بحران شود.

خانواده رشیدیان ها در دربار پهلوی نفوذی غیرقابل انکار داشتند، در عین حال این گروه

بعد از حوادث عدیده و فراز و نشیبهای فراوان با سیا ارتباطی سازمان یافته پیدا کرده بودند و از بین مقامات این سازمان، کیم روزولت با این خانواده دوستی عمیقی داشت :

نقش کلیدی که گروه مأموران اطلاعاتی امریکا در کودتا [ی ۲۸ مرداد] ایفا کرده بودند یکی از عوامل عمده روابط نزدیک پهلوی و ایالات متحده بود. نقطه اتصال این روابط، اتحاد اقتصادی و سیاسی روزولت - رشیدیان بود که در حمایت از محمدرضا پهلوی عمل می کرد. برادران رشیدیان به مقاطعه کاران و دلالان ثروتمندی مبدل شدند که معاملات شان

جنبه بین المللی پیدا کرد. مؤسسه روابط عمومی روزولت از منافع شاه در ایالات متحده دفاع می کرد. برادران رشیدیان اغلب از دوستشان کیم [روزولت] یاد می کردند که در سفرهای متعددش به ایران در خانه آنان اقامت می کرد. این سفرها در خلال دهه ۱۹۶۰ به طور

متوسط به سالی ۵ - ۶ بار بالغ می شد. در طول این دوره روزولت راه موازی خود را با شاه

حفظ کرده بود و شاه با او بیش از هر دیپلمات یا سفیر مقیم ایران ارتباط داشت. هر چند این موضوع اعضای بلند پایه هیئت نمایندگی سیاسی امریکا در ایران را خشمگین و ناراحت می کرد، ولی در این مورد کاری از دستشان ساخته نبود. خط ارتباطی روزولت از طریق برادران رشیدیان و سپهبد محسن هاشمی نژاد فرمانده گارد شاهنشاهی به شخص شاه می رسید. در واشنگتن نیز روزولت ارتباطات شخصی خود را داشت که به کاخ سفید منتهی می شد. بدین سان پاره ای از مأمورین امریکائی که در کودتا شرکت داشتند مدتها پس از ۱۹۵۳ همچنان به اعمال نفوذ خود بر سیاست امریکا در ایران می پرداختند. خانه مجلل رشیدیان در شمال تهران و بانک اختصاصی آنان نزدیک میدان فردوسی مراکز همکاری مداوم روزولت - رشیدیان بود. این تنها یکی از مهمترین ارتباطات شخصی - سیاسی بود که

تا زمان انقلاب [اسلامی] ایالات متحده را محکم با انگلیسیها و شاه مربوط می ساخت. (۱)

ارتباط شخصی برادران رشیدیان با شاه و سازمان جاسوسی امریکا در تحلیل حوادث ایران از کودتای بیست و هشتم مرداد سی و دو تا پیروزی انقلاب واجد اهمیت بسیار است؛

این امر نشان دهنده این است که به موازات سیاست رسمی ایالات متحده در ایران از طریق

سیا روابط بیشتری نیز با دربار ایران وجود داشته است که بی اعتنا به سیاست رسمی کار خود را از راههایی دیگر پیش می برده است. پدیده فوق از این جهت واجد اهمیت است که مبین دخالت های رسمی سیا در امور داخلی ایران است و نیز نشان دهنده این مطلب است که تنظیم

کننده روابط بین ایران و ایالات متحده تا حدود زیادی سیا بوده است و این موضوع در تحلیل

حوادث آتی ایران که منجر به روی کار آمدن دولت منصور گردید و نیز در تبیین حوادثی که

در دهه های چهل و پنجاه شمسی در ایران روی داد واجد اهمیت زیادی است.

پنج محفلی که از آنها یاد شد در بین مردم و رجال سیاسی ایران به گروه هایی که از منافع

امپراتوری بریتانیا طرفداری می کردند شهرت داشتند؛ اگر بخواهیم بهتر در این زمینه قضاوت نمائیم این جریان ها گروهایی شناخته می شدند که نفع ایران را در گسترش بیشتر مناسبات با بریتانیا می دانستند تا ایالات متحده امریکا. بر خلاف انگلستان که سیاست

مشخصی را در برابر ایران تعقیب می کرد، سیاست های امریکا در برابر ایران قابل بیش بینی

نبود، به عبارت دیگر بین رجال سیاسی ایران و امریکا نوعی بی اعتمادی وجود داشت که ریشه این بی اعتمادی به حمایت امریکا از گروههای جدیدالولاده ای بر می گشت که درصدد

بودند تا ریشه های هزار فامیلی را که در طول سالیان اخیر بیش از پیش بر اوضاع و احوال

کشور مسلط بودند و به گمان امریکایی ها با مقاومت خود در برابر انجام هرگونه اصلاحاتی

راه را برای نفوذ کمونیسم در کشور هموار می کردند؛ بخشکانند. این محافل با تمام اختلافات جزئی که با یکدیگر داشتند در این مقوله مشترک بودند که اصلاحات از نوع امریکایی راه را برای نفوذ گروههایی هموار می کند که مآلاً هدف نهایی آنها برکندن ریشه

گروههای سنتی قدرتمند در ایران است.

۱- مصدق، نفت و ناسیونالیسم ایرانی، صص ۴۶۸-۴۶۹. در پاورقی مربوط به این مطالب جیمزبیل آورده است که در سال ۱۳۵۵ مطابق با ۱۹۷۶ مجلس سنای امریکا ضمن تحقیقاتی درباره فروش هواپیماهای اف ۱۴ از جانب کمپانی گرومن به ایران که برادران لاهی دلان آن بودند؛ گرومن اعتراف کرد که مبلغ ۰۰۰/۴۸۰/۲ دلار به مؤسسه خدمات بین المللی که برادران رشیدیان شرکای عمده آن بودند پرداخته اند.

بین دیپلماسی رسمی بریتانیا و ایالات متحده در یک موضوع اشتراک نظر وجود داشت و آن این بود که به هر نحو شده باید مانع رواج و گسترش اندیشه‌هایی شد که ایران را پشت

دروازه‌های آه‌نین هدایت می‌کند. با این وصف امریکایی‌ها سیاست‌های بریتانیا در برابر

ایران را چندان مثمر ثمر نمی‌دیدند زیرا گروه‌هایی که مورد حمایت آنها بودند، در طول

تاریخ معاصر ایران آزمون خود را داده و نشان داده بودند که خواستار هیچ‌گونه تحولی در

اوضاع جاری کشور نیستند و به همین دلیل اگر توده‌های مردم از هر گونه تحولی ناامید می‌شدند، امکان هر حادثه‌ای وجود داشت. انگلیسی‌ها که با ایران و محافل سیاسی آن بیشتر

آشنا بودند دموکراسی را برای این کشور شوخی بی‌جایی می‌دانستند که راه به جایی نخواهد

برد. برعکس امریکایی‌ها به دنبال اجرای الگویی در ایران بودند که در حال آزمایش در کشورهای امریکای لاتین بود.

امریکایی‌ها در این دوره بنا به شهادت اسناد و خاطراتی که در سالهای اخیر منتشر شده است، در رفتار خود نشان می‌دادند

که به مقامات بریتانیا چندان

اعتمادی ندارند، این بی‌اعتمادی از آنجا ناشی می‌شد که معلوم شده بود سرویس امنیتی شوروی در ساختار اینتلیجنس

سرویس به اندازه‌ای نفوذ کرده است که کسان بسیاری را در مظان اتهام جاسوسی به نفع بلوک شرق قرار داده است.

جیمز انگلتون رئیس ضد جاسوسی

سیا در ملاقاتهای خود با مقامات اطلاعاتی بریتانیا همیشه نفوذ شوروی را در کشورشان به

رخ آنها می‌کشید. احتمال این که این شبکه در کشورهای اقماری وابسته به محافل سیاسی بریتانیا و از آن جمله ایران نیز

حضور داشته باشند، بی‌اعتمادی را به اوج خود می‌رسانید.

سیا درصدد آن بود تا در ایران گروه‌هایی نوخاسته را به قدرت برساند که در وفاداری آن‌ها به نظام سرمایه‌داری جهانی

تردیدی وجود نداشته باشد، به عبارت بهتر از وقتی که

اهمیت استراتژیک ایران بعد از جنگ جهانی دوم برای منافع کلیه کشورهای سرمایه‌داری غرب روشن شد؛ ایالات متحده

درصدد برآمد تا برای صیانت از این کمر بند مهم امنیتی تمهیداتی بیندیشد. تا پیش از دهه سی شمسی نوعی همسویی صوری

و ظاهری بین این دو کشور دیده می‌شد، لیکن از نیمه‌های این دهه سیاست‌های امریکا در برابر ایران روشن تر

شد. در بدو امر شاه برای اینکه نشان دهد در کشور تحولاتی مثبت صورت خواهد گرفت دست به تشکیل احزاب فرمایشی

ملیون و مردم زده بود و صریحا گفته بود که می‌خواهد به تقلید از امریکا و یا انگلستان نظام دو حزبی را به وجود آورد تا در

صورت سقوط يك كابينه،

ص: ۱۱۹

حزبی دیگر قدرت را به دست گیرد. البته این احزاب باید کاملاً مورد اطمینان و اعتماد می بودند تا از نظام موجود و موازین آن عدول ننمایند. این طرح هم در امریکا و هم در

بریتانیا مورد تمسخر واقع شد؛ معلوم بود که احزاب بدون اشاره شاه دارای هیچ گونه ابتکار

عملی نیستند و واضح بود که شاه نیز به مقوله اصلاحات و تحول در سامان اداری و سیاسی

کشور به اندازه ای اعتنا خواهد کرد که به قدرت مطلقه او آسیبی نرساند.

بازی احزاب به گونه ای بود که کمتر کسی از رجال آگاه سیاسی آن را جدی می گرفت، انواع و اقسام بیانیه های حزبی کمتر در جامعه بازتاب مطلوبی پیدا می کرد مردم به درستی این احزاب را پشت و روی یک سکه می دانستند و به آنها کمترین توجهی نمی نمودند. در برابر

این احزاب گروه های پشت پرده سیاسی بیش از پیش بر اوضاع و احوال مسلط بودند؛ این گروه ها که به شکل مافیایی در تصمیم گیریهای کلان سیاسی مداخله می کردند، توسط کسانی

اداره می شدند که بالاتر به آنها اشاره شد، اما وزن و اهمیت سیاسی آنها بیش از آن چیزی بود که در این مختصر مورد اشاره قرار گرفته است. در کنار این چهره ها سیاستمداران مشهوری

هم وجود داشتند که البته مورد اعتماد مطلق احزاب سیاسی و یا شاه قرار نداشتند. از جمله

این افراد می توان به دکتر مظفر بقایی اشاره کرد که در این ایام چندان تکاپویی نداشت و مترصد فرصتی بود تا بار دیگر فعالیتهای خود را از سر گیرد.

هزارستان

بدون تردید بقایی چهره ای ماندگار در عرصه تأثیر گذاری بر فرآیندهای سیاسی کشور ایران است و نمی توان در مورد تاریخ معاصر کشور سخنی گفت بدون اینکه از وی یاد کرد.

بقایی حداقل در یک مورد با جریان های پیشگفته اشتراک نظر داشت و آن هم این مسئله بود

که ایران در منطقه ای حساس از جغرافیای سیاسی جهان قرار دارد که شرق و غرب نمی توانند آن را نادیده گیرند. اهمیت ایران نه تنها به دلیل معادن غنی نفت، بلکه بیش از آن به دلیل موقعیت سوق الجیشی اش بود که آن را در کانون توجه دنیای آن روز اعم از شرق و یا

غرب قرار می داد. او هشدار می داد که باید کاری کرد تا مانع از سمت گیری تحولات داخلی به سوی شوروی شد، بقایی آنقدر در مورد این موضوع حساسیت نشان می داد که به هیچ کدام از جریانهای سیاسی موجود اعتمادی نداشت. او دشمن

اقبال بود و بارها می گفت که اقبال با

ص: ۱۲۰

عنوان این که غلام‌خانه زاد شاه است، عملاً مسئولیت‌ها را متوجه شاه می‌کند و این امر در آینده مخاطرات فراوانی در پی خواهد داشت، زیرا مردم عملکرد اقبال را به حساب شاه خواهند گذاشت که البته عملاً هم همینطور بود. اما از نظر بقایی باید این ذهنیت را علیرغم

حقیقت آن از مردم زدود زیرا ناکامی اقبال مردم را به اصل نظام سلطنتی بدبین خواهد ساخت.

یکی از مهم‌ترین ادوار زندگی سیاسی بقایی مقابله عجیب او با دکتر منوچهر اقبال بود،

بقایی در این مسیر تا بدان جا پیش رفت که از رسوا کردن نخست‌وزیر نیز ابائی نداشت. همانطور که پیشتر هم بارها گفته ایم، در این دوره دو حزب در صحنه سیاسی کشور فعال بودند یکی حزب ملیون دکتر منوچهر اقبال و دیگری حزب مردم به رهبری اسدالله علم. توضیح دادیم که این دو حزب به دستور شاه تشکیل شده بودند تا این گونه القاء نمایند که در ایران آن روز آزادی سیاسی و اجتماعی وجود دارد و تعدد احزاب و مشارکت سیاسی در کشور دیده می‌شود. منوچهر اقبال خود را غلام‌خانه زاد شاه می‌دانست و در حقیقت هر اتفاقی روی می‌داد آن را ناشی از منویات شخص شاه تلقی می‌کرد. وی به شدت مورد تنفر بقایی بود و در این زمینه حزب زحمتکشان از انواع و اقسام توطئه‌ها علیه وی دریغ نکرد.

آشوبهایی که در پس آن چهره‌هایی مرموزتر از بقایی دیده می‌شدند. بقایی علیه اقبال نطق‌های

شدیدالحنی ایراد می‌کرد؛ در واقع در این زمان حزب او فعالیت چندانی نداشت و درست وقتی که تشکیلات فراماسونری ایران قصد آن کرد تا اقبال را واژگون سازد و از وی انتقام

ستاند؛ همانطور که خواهیم دید بقایی وارد میدان شد. اما قبل از آن استراتژی عجیب دیگری

از سوی وی به کار گرفته شد؛ امری که البته با تحركات شخصیهایی مثل بقایی که نفوذ در هر تشکیلات سیاسی با هر مرامی را سرلوحه فعالیت پنهان سیاسی خود قرار داده بود، سنخیت و قرابت داشت.

در این سالها با این که کلپ حزب بازبود اما تحرك چندانی از سوی آن دیده نمی‌شد. روزنامه شاهد نیز که توسط بقایی و علی زهری منتشر می‌شد از همان دوره زاهدی تعطیل شده بود و دیگر منتشر نمی‌شد. در واقع شرکت حزب در کودتای بیست و هشتم مرداد سال ۱۳۳۲ توده‌های حزبی و اعضای رده‌های پایین را به شدت افسرده کرده بود و آنان امید خود

را به این تشکیلات از دست داده بودند. در سال‌های خونبار ۱۳۳۳-۱۳۳۴ که منجر به

دستگیری های زیادی از مخالفین شاه، به ویژه فدائیان اسلام و حزب توده شد، بقایای کوچک ترین اعتراضی نکرد و تحرکی در خور از خود نشان نداد. برگزاری سالانه مراسم بیست و هشتم مرداد در کلوپ حزب، توده های حزبی را بیش از پیش منزجر می کرد. در این شرایط کسانی که به حزب وفادار بودند امیدی به در دست گرفتن قدرت توسط این تشکیلات نداشتند، توده های حزبی تحرک خود را از دست داده بودند و این امری بود که باید

به نحوی حل می شد، درست در چنین شرایطی بود که احزاب ملیون و مردم اعلام موجودیت کردند. در این زمان به دستور شخص بقایای استراتژی جدیدی در دستور کار قرار گرفت و آن این بود که توده های حزبی وارد یکی از دو حزب رسمی کشور شوند. شاید این دستور برای آن صادر شده بود که از تحركات درونی این حزب اطلاعی به دست آورده شود و شاید نیز علت این بود که توده های حزبی به این امید که از قبل یکی از این دو تشکیلات که به هر حال هر دو مورد حمایت اکید شاه بودند روزی به قدرت برسند، به این اقدام مبادرت کرده بودند.

بهرحال نقشه هر چه بود این دستور مورد شگفتی بسیاری از نزدیک ترین یاران بقایای واقع شد. حسین خطیبی از چهره های مرموز تاریخ معاصر ایران و یار غار بقایای که در بسیاری از عملیات سیاه او مشارکت فعال داشت،^(۱) یکی از افرادی بود که از انتشار این خبر حیرت کرد. او به کنایه از ملاقات اسدالله علم با بقایای یاد کرد و «این که این دو تن تصمیم گرفته اند یا عنوان واحدی برای فعالیت حزبی خود نمایند و یا این که با حفظ احزاب خود

اقدامات مشترکی را انجام دهند.»^(۲) عده ای این خبر را تکذیب کردند اما استراتژی حزب زحمتکشان حقیقت داشت. در آبان سال ۱۳۳۷ علم وارد کرمان شد و مستقیماً به منزل محمد آگاه کرمانی از یاران نزدیک بقایای رفت، آگاه در این زمان از گردانندگان حزب زحمتکشان ملت ایران شعبه کرمان بود. علم، آگاه را با خود به دفتر حزب مردم برد و او را به عنوان عضو شورای حزب شعبه کرمان به مردم معرفی کرد: «با این پیشامد که انتظار آن را داشتیم هر دو

ص: ۱۲۲

۱- یکی از این عملیات ربودن و قتل افشار طوس و دیگری تلاش برای انحراف مبارزات دانشجویان دانشگاه تهران به هنگام ورود ریچارد نیکسون معاون رئیس جمهوری امریکا به ایران در آذر سال ۱۳۳۲ بود، در عین حال او سالیانی چند بقایای را به امید به دست گرفتن نخست وزیری بازی داد؛ بنگرید به: زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایای، ص ۱۵۰ به بعد.

۲- احسان [خطیبی] به بقایای، مورخه ۲۰/۷/۱۳۳۷، ش ۱۰/۷۵۸.

سنگر [حزب مردم و حزب ملیون] تقریباً به دست خودمان افتاد و بایستی با کمال متانت طوری کنیم که رقبا [از طرفین مستهلک شوند و همین طور هم انشاءالله خواهد شد.] (۱)

افق کار کاملاً روشن بود، باید در احزاب ملیون و مردم رخنه می شد و این دو حزب به جان یکدیگر افکنده می شدند و هر دو تضعیف می گردیدند. اما نویسنده توجه بقایای را به

یک نکته جلب کرده بود: «فقط نکته ای که هست جبهه ما از جهت عده افراد خوب می شود ولی از نظر حلال زادگی ما ضعیف تر هستیم و کسی را نداریم.» (۲) یعنی این که این نیروها عاریه ای هستند و عمدتاً طرفداران علم به شمار می آیند و نه بقایای به همین دلیل خیلی هم نمی شود روی آنان حساب کرد و به اصالت کار آنان ایمان داشت.

نامه فوق توسط هرندی از تجار معتبر کرمان نوشته شد. آگاه نیز که مردی سرشناس بود به حزب علم پیوسته بود، اما هرندی به تشکیلات حزب ملیون اقبال روی آورده بود؛ هر دو آنان به اشاره بقایای به این کار دست زدند. از سوی دیگر منظور هرندی از این که ما از نظر حلال زادگی ضعیف تر هستیم اشاره ای بود به ورود آگاه به حزب مردم، منظور این بود که با رفتن آگاه به این حزب کفه ترازو در کرمان به نفع علم سنگینی می کند، زیرا هواداران بقایای

بیش تر همراه با آگاه به این حزب می روند. هدف این نبود که یکی از دو حزب قویتر شود

منظور اصلی کنترل این دو تشکیلات از راه نفوذ به درون آن ها بود. به همین دلیل هرندی

پیشنهاد کرد که محمدعلی یاسائی که مردی معمر و مورد احترام مردم کرمان بود و اینک سنی از وی گذشته بود، وارد حزب ملیون شود تا نوعی موازنه برقرار شود: «بنده عقیده دارم آقای محمدعلی یاسائی به طرف ما بیاید تا از این حیث هم تعادل برقرار شود.» ورود یاسائی به

حزب اقبال باعث می شد تا از حیث حضور نیروهای وفادار به بقایای و نیز نفوذ اشخاص معتبر در دو حزب تعادلی به وجود آید که بهر حال در آینده به نفع بقایای بود. وجود یاسائی در حزب مردم بسیار واجب بود: «زیرا استاد و شاگرد یک طرف باشند خوب نیست خود آقای یاسائی هم عقیده دارد به این طرف بیاید زیرا رقبا حزبی ما زیادتر هستند، استدعا دارم در این باب قدری غور فرموده و هر طور که مصلحت می دانید فوری مرقوم نمائید...» (۳)

شخص یاسائی دیدگاه دیگری داشت، وی با این که از نظر سنی سال ها از بقایای بزرگ تر

ص: ۱۲۳

۱- منظور حزب مردم و حزب ملیون است که رقبا [حزب زحمتکشان به شمار می آمدند].

۲- هرندی به بقایای، مورخه ۲۳/۸/۱۳۳۷، شماره ۱۰/۷۵۸.

۳- هرندی به بقایای، مورخه ۲۳/۸/۱۳۳۷، شماره ۱۰/۷۵۸.

بود نامه ای به رهبر خود نوشت و دیدگاههای خود را عرضه داشت و از بقایای کسب تکلیف کرد. یاسائی اطلاع داد که فریدون جم وعده ای دیگر در کرمان شعبه حزب ملیون را در این شهر تشکیل داده اند و هرنندی، ارجمند - از دیگر تجار بزرگ کرمان - همراه با عده ای دیگر در آن نام نویسی کرده اند. وی خاطر نشان کرد که دوستانش در احزاب ملیون و مردم از او می خواهند وارد یکی از دو حزب رقیب شود اما نظر خودش این است که «جزء هر دو تا باشم» یعنی این که رسماً وارد هیچ حزبی نشود و از خارج گود بر هر دو حزب تأثیر گذار باشد و اعمال نفوذ نماید؛ تصمیم نهائی به عهده بقایای گذاشته شد. (۱) این موضوع باعث شد که واکنش های متعددی از سوی برخی از اعضای حزب صورت گیرد؛ سازمان جوانان حزب زحمتکشان شعبه ایالتی کرمان، نامه ای برای بقایای ارسال کرد و نوشت که اخیراً عده ای از طرفداران بقایای و نه اعضای سازمان که در حزب مردم ثبت نام کرده اند، شایع نموده اند که رهبر حزب دستور داده است توده های حزبی در این حزب ثبت نام نمایند «چون مرام ما و حزب [مردم] یکی است بنا بر این رفقا در حزب مردم ثبت نام نمایند.» از طرفی کسانی که در حزب ملیون ثبت نام کرده اند شایع نموده اند که دستور رهبری این است که در حزب ملیون

ثبت نام شود. اطلاع داده شد که عده ای از معمرین کرمان که در زمره طرفداران بقایای هستند

در هر دو حزب ثبت نام کرده اند و حتی اسدالله علم و عده ای دیگر برای صرف ناهار در منازل آنان دعوت شده اند. در این ایام از دو خانواده سرشناس کرمانی یعنی خانواده های اسفندیاری و ابراهیمی اولی با حزب ملیون و دومی با حزب مردم همکاری می کرد. این دو خانواده ریشه ای تاریخی در کرمان داشتند و در تحولات آن دیار بسیار مؤثر بودند. جالب آن که آنگاه

در حزب مردم ثبت نام کرده بود، اما پسر بزرگش در حزب رقیب فعالیت داشت. سایر فرزندان و داماد او هر کدام در یکی از احزاب ملیون و یا مردم ثبت نام کرده بودند؛ ارجمند نیز خودش در حزب ملیون ثبت نام کرد، اما پسرش عضو حزب مردم شد. به تبعیت از اینان بود که عده ای از اعضای سازمان جوانان در یکی از این دو حزب ثبت نام کردند، (۲) اما این مهم نبود زیرا بزرگان قوم که توانستند در تحولات نقش اساسی داشته باشند وارد یکی از این دو حزب

شده بودند.

ص: ۱۲۴

۱- یاسائی به بقایای، مورخه ۲۳/۸/۱۳۳۷، ش ۱۰/۷۵۸.

۲- سازمان جوانان حزب زحمتکشان کرمان به بقایای، ش ۳۴/۷۵۸.

طبق نامه ای که دکتر علی اکبر بینا از عناصر تشکیل دهنده حزب مردم اسدالله علم در دست است، این امر به دستور شخص بقایی صورت گرفته بود و او نیز این استراتژی را بعد از مشورت با همکارانش اعلام کرده بود. بنا به اظهار نظر طرفداران حزب در کرمان قرار بود

همگی به حزب مردم پیوندند، اما چون سفر علم به کرمان به تأخیر افتاد عده ای به حزب

ملیون روی آوردند. این امر باعث شگفتی بسیاری از مردم کرمان شد: «آقایان رفقا برخلاف

مذاکرات و قراردادهای خصوصی آن قدر خوش رقصی فرموده و میفرمایند که مردم را گرفتار حالت استعجاب نموده و از خود و گاهی از بنده و امثال [بنده] سؤال می نمایند خوب آقایان مگر شما نبودید که می گفتید با دسته و طایفه ضاله و مضله رفت و آمد و معاشرت حرام است چه و چه و چه، حال چطور شده که یک مرتبه از سرچشمه حزب ملیون تعمیر یافتند.» در ادامه یادآوری شد که: «ناچارم به استحضار رسانده فریادتان آورم آنچه آن قدرت متراکم

یعنی جبهه ملی را که واقعا ممکن بود کشور را به سرمزمل سعادت برساند [نابود کرد] در نتیجه اشتباهات خیلی کوچک [روی داد و این جبهه] موقعیت خود را متزلزل نمود و شد آن چه نمی بایست بشود.» (۱) دکتر بینا سیاست پیوستن به احزاب دیگر را بدون این که سنخیتی بین اینان وجود داشته باشد سیاستی اشتباه می دانست که البته تبعات ناگوار زیادی می توانست داشته باشد. بدیهی است که وی بقایی را از پیوستن به حزب اقبال برحذر می داشت و البته ادغام در حزب مردم را توصیه هم می کرد. روابط و پیوستن اعضای حزب زحمتکش به حزب مردم منحصر به تهران و کرمان نبود و حتی در شهرهایی مثل دزفول هم توصیه می شد این کار انجام شود. (۲) این مناسبات منجر به حوادث مرموز عدیده ای در کشور شد که یکی از آن ها کنار گذاشتن فصاحت بار اقبال از نخست وزیری بود، مهم این است یادآوری کنیم که توطئه علیه اقبال با همکاری تشکیلات فراماسونری ایران و نیز همیاری های بقایی و علم با آنان ممکن و میسر شد؛ کار به جایی رسید که مردی که خود را

غلام خانه زاده می دانست آن قدر سقوط کرد که توسط دانشجویان دانشگاه تهران علنا و

عملاً مورد هتاک و بی احترامی واقع شد، رفتاری که با هیچ یک از نخست وزیران دوره های

گذشته انجام نشده بود.

ص: ۱۲۵

۱- دکتر علی اکبر بینا به بقایی، مورخه ۶/۱۰/۱۳۳۷، ش ۱۰/۷۵۸.

۲- دکتر موسی گوشه گیر [مسئول شعبه حزب زحمتکش در دزفول] به بقایی، مورخه ۱۰/۱/۱۳۳۹، ش ۹/۷۵۸.

بدون تردید در ماجرای سقوط اقبال نقش برخی لژهای فراماسونی بسیار جدی بود، در واقع یکی از توطئه های تشکیلات فراماسونری ایران در دوره اقبال به وقوع پیوست. در ایامی که وی نخست وزیری ایران را در دست داشت فراماسونها و رؤسای لژها به وی که خود فراماسون بود مراجعه کردند و توصیه نمودند که چند وزیر فراماسون وارد کابینه اش

شوند. در کابینه اقبال دکتر کیان، مهندس اشراقی، دکتر هادی هدایتی، اشرف احمدی و دکتر جلالی فراماسون بودند. فراماسونها تقاضا داشتند که در واقع کابینه کاملاً در اختیار آنان باشد. در انتخابات مجلس بیستم نیز تلاش کردند تا تعداد زیادی از نمایندگان خود را وارد مجلس

نمایند. دکتر اقبال در پاسخ گفت که چون شاه وی را به نخست وزیری تعیین کرده و لژهای

ماسونی در این کار تأثیری نداشته اند، او هم تعهدی در برابر برادران ماسون ندارد. از آن پس اختلافات شدیدی شروع شد و در لژها علیه اقبال فعالیت‌های زیادی آغاز گردید تا جایی که

وی مورد شدیدترین حملات قرار گرفت. در برخی از این جلسات اقبال به دفاع از خود پرداخت و از فعالیت مخالفین گله کرد، آنان نیز در جواب گفتند که تعهدی در حمایت از او

ندارند. بعد از اینکه اقبال از نخست وزیری سقوط کرد به پاریس رفت و به سمت استاد اعظم

لژی در پاریس منصوب شد و وقتی به ایران بازگشت اکثر اعضای لژهای ماسونی به حمایت از او پرداختند، وی نیز متقابلاً برای اینکه کارهای آنان انجام شود فرزند لقمان الملک را رئیس دفتر خود در شرکت ملی نفت ایران کرد. کسانی که علیه اقبال وارد دسیسه ای حساب شده بودند عمدتاً بقایای لژ فراماسونی روشنائی بودند، اعضای لژ روشنائی در دوره مصدق نقش مهمی در سرنگونی او داشتند. به گزارش ساواک در دوره مصدق این لژ علیه نخست وزیر وقت فعالیت می کرد و به قول گزارشگر «می توان گفت که در راه سقوط مصدق حقا مؤثر بوده است.» بعد از سقوط دکتر مصدق لژ مذکور در صدد برآمد که به گراندلژ ناسیونال فرانسه بپیوندد و در نتیجه هفت نفر از اعضای خود از جمله ارنست پرون، دکتر محمود هومن، محمد ساعد، مصطفی تجدد، سالار سعید سنندجی، دکتر خلعتبری و دریادار ظلی را به پاریس فرستاد و همه آنها هم به مقام استادی رسیدند و مأمور تشکیل لژی به نام مولوی شدند. مبارزه بین دو جناح طرفداران انگلستان و فراماسون‌هایی که می خواستند بی طرف بمانند و یا لاقلاً وابستگی به گراندلژ ناسیونال فرانسوی داشته باشند، سرانجام منجر به شکست محمدخلیل

جواهری که از سوی گراندلث اسکاتلند مأمور تجدید سازمان تشکیلات فراماسونری ایران شده بود، گردید و باعث توفیق دسته اول شد و متعاقب آن لژ مولوی نیز در تهران تشکیل شد.^(۱)

در این زمینه اعضا و بقایای لژ روشنائی نقش بسیار تعیین کننده ای در سرنوشت سیاسی اقبال داشتند: لژ روشنائی در سال ۱۹۱۹ توسط افسران S.P.R تشکیل شد که در آن یک ایرانی یهودی به نام ارفع السلطنه دکتر امیرخان ظفر معروف به خان فرخ از اعضای سازمان اس پی آر در

آن عضویت داشت. بنیادگذار این لژ سرپرسی سایکس بود که فرماندهی قشون اس پی آر را عهده دار بود. این لژ در شیراز و در خانه فتح الملک شیرازی تشکیل شد و عمده اعضای آن افسران عالی رتبه انگلیسی تشکیلات پلیس جنوب بودند. تنها عضو ایرانی این لژ همان یهودی شیرازی بود که فرخ خان است. از دیگر اعضای غیر انگلیسی این لژ مردی بود به نام

سرکیس که ارمنی الاصل ولی تبعه انگلستان بود. در ۲۹ آبان ماه سال ۱۳۰۱ این لژ به تهران منتقل شد و با همان نام شروع به کار کرد و محل آن نیز در کلیسائی در خیابان قوام السلطنه

(سی تیر امروزی) قرار داشت. دوره شدت فعالیت لژ در دوره جنگ دوم جهانی بود، و بالاخره بعد از سقوط مصدق که این لژ در آن نقش اساسی ایفا کرد، مشخصاً از چهارم تیرماه

سال ۱۳۳۵ با صدور بخشنامه ای از طرف فیروز دارابی بار دیگر فعالیت خود را با شدت شروع نمود. در این بخشنامه دارابی متذکر شده بود که تماس اعضای لژ به دلایل زیاد و از جمله گذشت سال های متمادی قطع شده است و به همین دلیل نشانی بسیاری از اعضا دیگر در دسترس نیست، به همین دلیل خواسته شده بود که فرم ذیل نامه که مشتمل بر مشخصات و آدرس اعضا بود، تکمیل شده و به آدرس وی ارسال شود تا بار دیگر نسبت به تجدید عضویت کسانی که رابطه آنان قطع شده است اقدامات لازم صورت گیرد. بیست درصد اعضای لژ از سال ۱۳۳۵ به بعد ایرانیان بودند و آمار اعضا به این شکل بود که لژ سالی نه بار برای گرفتن نه عضو جدید تشکیل جلسه می داد و از این نه تن، دو تن می توانستند ایرانی

باشند که البته باید زبان انگلیسی را در حد بسیار عالی می دانستند. به همین دلیل غیر از خان فرخ که از اعضای قدیمی بود دو عضو جدید نیز به لژ پیوستند: دکتر محمود حسابی استاد دانشگاه تهران در رشته فیزیک که بعدها به سناتوری منصوب شد و دیگر دکتر سید محمد سجادی که مدتی ریاست مجلس را در این دوره عهده دار بود و در نامه های خطیبی به بقایی

ص: ۱۲۷

آمده است که وی کاندیدای نخست وزیری بعد از حسین علاء است، که البته می دانیم چنین نشد و اقبال به این سمت منصوب گردید.

در گزارش ساواک شرحی از فعالیتهای فرخ خان ارائه شده است. دکتر امیر مظفرالدین خان فرخ فرزند علینقی میرزا در دوازده سالگی به مصر رفت و چهار سال در این شهر به تحصیل مشغول بود. وقتی مادرش او را پنج ماهه باردار بود پدرش از دنیا رفت به همین دلیل

در دوران اقامت در مصر سرپرستی نداشت، پس یکی از اتباع آمریکا او را با خود به شیکاگو

برد. او در همین شهر تحصیلات خود را به پایان رسانید و وارد مدرسه نظامی کلمبیا شد و

هنگامی که به سن بیست سالگی رسید، پدرخوانده اش به وی اجازه داد که به ایران مراجعت نماید. وی ابتدا در خدمت مالیه ایران در بلوچستان و کرمان به فعالیت مشغول بود. به هنگام

وقوع جنگ اول جهانی، وقتی که ملیون کرمان و فارس علیه انگلیسی ها شورش کردند، وی آنان را دستگیر می کرد و این کار را با کمک سواران بختیاری انجام می داد. در این ایام

سرپرستی سایکس کنسول انگلستان در کرمان بود و حوزه مأموریت او کرمان و سیستان و بلوچستان را در بر می گرفت. اندکی بعد از این ایام پلیس جنوب به فرماندهی سایکس تشکیل شد و فرخ خان نیز وارد تشکیلات آنها گردید. بعد از انحلال پلیس جنوب به استخدام شرکت نفت انگلیس و ایران در آمد و در سال ۱۳۰۶ وارد تشکیلاتی شد که ساواک از آن به عنوان سازمان جاسوسی شرکت نفت یاد می کند. وی با خواهر علی اصغر حکمت

ازدواج کرد و صاحب پسری شد که در سن سه سالگی کشته شد. ظاهراً این حادثه زمانی روی داد که وی بین راه شیراز و بوشهر تردد می کرد و اشرار به سویش تیراندازی کردند و

فرزندش کشته شد. اما از وی دختری هم به یادگار ماند که بعدها به تحصیل در آمریکا مشغول شد. خود وی نیز از سال ۱۳۲۰ در دانشگاه تهران به تدریس زبان انگلیسی مشغول گردید.

ماریتروس سرکیس از ارامنه ایران تبعه انگلستان هم در شیراز به دنیا آمد. نه ساله بود که به هند رفت و در مدرسه مسیحیان دارجلینگ تحصیلات خود را خاتمه داد و در کمبریج تحصیلات خود را تداوم بخشید. در ایامی که کودتای رضاخان به وقوع پیوست او در لندن اقامت داشت و در همانجا به عضویت لژ یونایتد گراندلژ در آمد و تا درجه استادی نیز پیشرفت کرد. در همان ابتدای انحلال قاجاریه به شیراز بازگشت و در همانجا متوطن شد، وی متهم

بود که با سازمان امنیت خارجی انگلیس موسوم به M.I.6 ارتباط دارد و از سال ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۳ به گزارش سرلشگر همت فرمانده نظامی ناحیه فارس در منزلش بی سیم کار گذاشته بود. وی مردی آرام و ساکت بود و کمتر در اجتماعات ظاهر می شد و سالی یک بار آن هم هنگام افتتاح

جلسات لژ روشنائی به تهران می آمد و در عین حال در حزب داشناک نیز عضویت داشت. گفتیم که شایع بود وی از اعضا فعال اینتلیجنس سرویس است و در زمان مورد بحث در این رساله با این که بازنشسته شده بود، اما اعمال و رفتار او قویا مورد سوءظن قرار داشت. از دیگر اعضای پلیس جنوب که سر و سری با لژ روشنائی هم داشت باید از سرهنگ بازنشسته حسین نامجو که از افسران اس پی آر بود و پیش تر خدمت خود را در فارس انجام داده بود و در آن زمان باز نشسته شده بود یاد کرد. در اطراف این سه نفر هاله ای از ابهام وجود داشت و وضعیت این اشخاص از دید مأموران اطلاعاتی رژیم قبل بسیار مرموز به نظر می رسید. طبق

گزارش ساواک معلوم نبود غیر از این افراد اعضای ایرانی لژ چه کسانی بوده اند و باید

تحقیقاتی انجام می شد تا جزئیات امر روشن می گردید. (۱)

یکی از مهمترین ادوار فعالیت لژ روشنائی مصادف با دوره نخست وزیری دکتر منوچهر اقبال بود. از سال ۱۳۳۷ این لژ فعالیت خود را شدت بخشید و در چاپخانه تهران مصور

نشریه ای در بیست صفحه به زبان های انگلیسی و فارسی منتشر کرد و عکسهائی از رئیس گراندلژ اسکاتلند واقع در ادینبورو همواره با استراکر رئیس شرکت انگلیسی لینچ در تهران و نیز مهندس حسین شقاقی منتشر نمود. در سال دوم نخست وزیری اقبال که مصادف با سال ۱۳۳۸ بود گردانندگان لژ پیامی خطاب به اقبال ارسال کردند و از او خواستند که در واقع کابینه ای

ماسونی تشکیل دهد. اقبال که خود جزو فراماسون های وابسته به گراندلژ ناسیونال دوفرانس بود پاسخ داد که وی در مقام نخست وزیری هیچ گونه تعهدی نسبت به فراماسونری ندارد و چون توسط لژهای ماسونی به نخست وزیری دست پیدا نکرده است به همین دلیل خود را موظف نمی بیند که در برابر ماسون ها کاری انجام دهد. این پیام تیر خلاصی بود به عمر دولت اقبال؛ از اواخر اردیبهشت سال ۱۳۳۹ بود که فعالیت لژ علیه اقبال آغاز شد که در رأس توطئه گران حسین علاء قرار داشت. اقبال مستأصل از این مسئله توسط دکتر کیان پیامی به لژ

ص: ۱۲۹

روشنائی فرستاد و از آنان پرسید که چرا علیه او فعالیت می کنند؟ پاسخ این بود که فراماسون ها درباره ادامه نخست وزیری وی هیچ گونه تعهدی ندارند. در همین ایام بود که

اعلامیه انتخابات مجلس بیستم منتشر شد، وقتی این امر صورت گرفت مهندس شقاقی از سوی لژ روشنائی مأمور شد که علیه اقبال وارد میدان شود: «در نتیجه موافقتی که اکثریت

اعضا کردند قرار بر این شد که دکتر مظفر بقایی از سوی مهندس شقاقی کمک شود تا علیه اقبال مبارزه نماید، نخستین اقدام شقاقی این بود که یکی از خانه های خود را در خیابان

کوشک به وی [بقایی] واگذار کرد.»

از این به بعد بقایی محل سکونت و کار خود را به این مرکز منتقل کرد و در همین محل بود که سازمان نگهبانان آزادی را به وجود آورد که به غلط در اسناد ساواک سازمان نظارت بر

آزادی انتخابات عنوان شده است (۱) و پس از چندی محل دیگری در خیابان شیخ هادی به او

داده شد، این خانه توسط احمدعلی خرم مقاطعه کار مشهور و صاحب املاک فراوان در شهریار و کرج و نیز صاحب پارک مشهور خرم؛ به بقایی داده شد. خرم نیز از دوستان صمیمی مهندس شقاقی بود. کلیه هزینه های سازمان نگهبانان آزادی مشتمل بر چاپ جزوات، هزینه های ایاب و ذهاب، روشنائی و خرید لوازم شخصا توسط شقاقی پرداخت می شد: «برای این که کمک های نقدی مخفی بماند قبوض مختلفی بین دوستان بقایی پخش شد و در واقع کمک های نقدی به نام اطرافیان وی نوشته شد تا راز تلاش های لژ روشنائی

مکتوم بماند.» گفته می شد که کمک به بقایی برای دست یابی به آزادی است که از اهداف اولیه

لژ به شمار می آید و همانطور که لژ بیداری ایران در دوره مشروطه در این زمینه پیشگام بود، لژ روشنائی نیز در این راستا گام های مهمی بر می داشت. استاد اعظم لژ روشنائی مستراستراکر رئیس شرکت انگلیسی لینچ بود و وقتی که وی عازم خروج از ایران بود کریستوفر آیزاک فری شوهر خواهر یوسف مازندی که ریاست شعبه خبرگزاری یونایتدپرس را در ایران عهده دار بود ضیافتی در باغ خود برگزار کرد. فری با مازندی شرکتی به نام پارکر تشکیل داده بود و با هم فعالیت اقتصادی می کردند، خواهر مازندی بعدها با مصرف قرص خواب آور خودکشی کرد. بهر حال بعد از این ماجرا بین فری و مازندی بر سر میراث در گذشته اختلاف بروز کرد،

ص: ۱۳۰

۱- سازمان نظارت بر آزادی انتخابات در جریان انتخابات مجلس شانزدهم تشکیل شد و از گروه های تشکیل دهنده جبهه ملی بود که بعدا به حزب زحمتکشان ملت ایران تغییر نام داد.

فری طبق دادخواستی که به یکی از دادگاههای تهران داده بود مازندی را متهم کرد که اموال همسرش را تصاحب کرده است، بالاخره با وساطت افرادی مثل دکتر باقر عاملی و شریف امامی دعوا خاتمه یافت و سهم فری از اموال همسرش معین شد. (۱) بهرحال مهمانی

جلسه ای که برای تودیع استراکر تشکیل شده بود بعد از این جریان روی داد و میهمانان توسط فری، مازندی و شقاقی دعوت شده بودند. (۲)

لازم به یادآوری است که منزل شقاقی در محلی واقع در شمیران بود که باغ دختر نظام السلطنه مافی همسر شیخ خزعل بود. مردی عرب به نام میر عبدالباقی که متهم به همکاری با سازمان جاسوسی انگلستان بود و می گفتند در کلیه سرزمین های خاورمیانه فعال است، در

این منزل سکونت داشت و جلسات شعبه گراندلژ فیحا واقع در بصره را در این محل تشکیل می داد. این لژ هم وابسته به گراندلژ اسکاتلند بود و اعضای آن عرب بودند. به نظر ساواک

مهندس حسین شقاقی از عناصر مورد اطمینان دستگاه فراماسونری انگلستان بود و منزل اصلی وی در خیابان فردوسی، خیابان کوشک شماره ۱۳۵ جهت نگه داری اسناد و مدارک مهم تشکیلات فراماسونری مورد استفاده واقع می شد. به همین دلیل درخواست شد با در نظر گرفتن جمیع اوضاع و احوال نسبت به ورود به منزل شقاقی به منظور بهره برداری از اسناد اطلاعاتی تمهیدات لازم صورت گیرد. (۳) بعدها در جریان جشن های تاجگذاری شاه بقایای این لژ که در لژ رازی جمع شده بودند آشکارا این اقدام را نکوهش می کردند و آن را به باد تمسخر می گرفتند: به مناسبت تاجگذاری شاه و فرح پهلوی در لژ ماسونی وابسته به گراند ناسیونال دوفرانس که محل تشکیل لژهای فارسی زبان و یک لژ انگلیسی یعنی ابن سینا بود مجلس ضیافتی برگزار شد. در این جلسه سناتور سعید مالک (لقمان الملک) نطقی ایراد کرد و وجود تشریفات را امری ضروری دانست و جشن تاجگذاری را به همه حضار تبریک گفت. ولی بعد از او دکتر احمد هومن کفیل سابق وزارت دربار انجام این گونه تشریفات را تزیین اموال دانست و از فراماسون ها خواست که تزیین این همه اموال دولت و ملت ایران و درآمد

نفت را مانع شوند. بعد از وی عباسقلی گلشائیان که سابقا پست وزارت دارائی داشت و عامل انعقاد قرارداد گس - گلشائیان بود، انتقاداتی به همین شکل بیان کرد. این لژ در خیابان شاهرضا

ص: ۱۳۱

۱- گزارش ساواک، شماره ۳۴۲۶۷/۲۰ هه ۵، مورخه ۱/۲/۱۳۴۸.

۲- گزارش ساواک در مورد لژ روشنائی ایران، شماره ۱۷- ۱۴/۴۱۷۰۲۰

۳- از اداره کل سوم ساواک به ساواک تهران، سری، ش ۴۰۲۷۸/۳۲۱؛ مورخه ۱۵/۴/۱۳۴۷.

پشت دبیرستان انوشیروان دادگر تشکیل می شد و نام باشگاه آنان رازی بود و کارگردان اصلی آن هم مهندس حسین شقاقی بود و همراه با وی نام کریستوفر آیزاک فری نیز به چشم می خورد. (۱) این تشکیلات همیشه مورد توجه ساواک بود زیرا به قول کارشناسان ساواک اعضای تشکیلات فراماسونری اکثرا از طبقه مرفه، مؤثر، رجال و سیاستمداران مملکت بودند و «در مواقع خاص و حساس غالبا این امکانات را دارند که منشاء حوادث و دگرگونیهای سیاسی در کشور شوند، در حالی که علی الظاهر هیچ نوع رد پائی از دخالت آنان

در اینگونه حوادث به جای نمی ماند.» (۲)

به هر تقدیر همانگونه که گفتیم ماسون ها از قدرت بیان و نفوذ بقایای حداکثر استفاده را کردند و توطئه ای را سازمان دادند که اقبال قربانی آن بود. اما با روی کار آمدن شریف امامی به جای اقبال فعالیتهای سازمان نگهبانان آزادی نیز افزایش پیدا کرد. سازمان با همان شعار

حزب زحمتکشان یعنی «ما برای راستی و آزادی قیام کرده ایم» از ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۹ یعنی آخرین روزهای دولت اقبال فعالیت خود را شروع کرد. هدف این سازمان در حقیقت همان اهداف حزب اما با عنوانی دیگر بود، سازمان تضمین انتخابات آزاد مجلس بیستم را سرلوحه

کار خود قرار داد. انتخابات این مجلس در دوره اقبال انجام شده بود اما به دلیل تقلبات

گسترده انتخاباتی به دستور شخص شاه آن انتخابات ملغی اعلام شد که نتیجه آن سقوط اقبال

بود. در این انتخابات تقلبات آشکاری روی داد که در نوع خود بی سابقه بود، این سند به

خودی خود در این باره بسیار گویاست :

شمس زاده پیشکار سابق والا حضرت فقید شاهپور علیرضا می گفت آقای دکتر اقبال و دکتر کاسمی [دبیر کل حزب ملیون] به وی قول قطعی داده اند که از شهرستان لار که دچار زلزله و خرابی شده به سمت نماینده دوره بیستم انتخابات شود ولی هنوز تصمیم مقام شامخ سلطنت در این خصوص اعلام نشده است. علاوه بر شمس زاده افراد دیگری که در حزب ملیون دکتر کاسمی به آن ها قول قطعی نمایندگی دوره آینده داد، عبارتند از عباس شاهنده،

مرتضی سرمد، کاسمی مدیر کل وزارت دادگستری، دکتر سنگ برادر زن دکتر کاسمی، هوشنگ عامری، دکتر فریدون معتمد وزیری، دکتر مصطفی الموتی، نصرت الله مشکوتی،

ص: ۱۳۲

۱- جشن مراسم تاجگذاری اعلیحضرتین، سری، شماره ۸۷۲۲/۳۲۴، مورخه ۲۱/۸/۱۳۴۶.

۲- طرح نیازمندیهای اطلاعات در مورد جمعیت فراماسونری، شماره ۱۲/۷/۴۱۷۰۱۵، مورخه ۸/۱۱/۱۳۴۳.

علی اکبر کوثری، خان اکبر، حسین؟، دولو مدیر روزنامه کاریکاتور، کاظم مسعودی، سید احمد یزدانبخش مدیر روزنامه پیک ایران، محمد یزدانفر معاون فرهنگ، [اسماعیل]پوروالی (۱)، صفی پور مدیر مجله امید ایران و منصوری نراقی مدیر روزنامه ملیون (۲).

اما در دوره شریف امامی نیز فعالیتهای بقایی ادامه یافت. شریف امامی وعده داده بود که آزادی انتخابات را تأمین نماید و همین امر منجر به صدور بیانیه ای از سوی بقایی شد که در آن وعده های شریف امامی را غیر قابل تحقق خوانده بود (۳). در واقع همین طور هم شد، انتخابات نه تنها در این دوره برگزار نگردید بلکه در دوره نخست وزیری دکتر علی امینی نیز انجام نشد و در دوره نخست وزیری علم که بحران ها از هر سو کشور را در کام خود فرو برده

بود این مجلس شکل گرفت.

در دوره شریف امامی بقایی دستگیر و بازداشت شد؛ در این ایام کمیته های حزبی طرفدار بقایی در دانشگاه تهران فعال بودند و در حمایت از وی اعلامیه های شداد و غلاظی صادر

می کردند (۴). مهم ترین چهره حزب در این دوره منصور رفیع زاده بود که از سال ۱۳۳۷ برای ادامه تحصیل به آمریکا رفته بود. رفیع زاده بدون هیچ مانعی حتی خصوصی ترین رفتارهای

خود را با بقایی که رفیع زاده وی را پدر خود می نامید؛ مطرح می کرد. وی در نامه های مفصل و مشروح خود گزارش های زیادی از عملکردها و اقداماتش را برای رهبرش تشریح می کرد و حتی در قالب شوخی خصوصی ترین روابط خود را، با بقایی در میان می گذاشت (۵). رفیع زاده در فعالیتهای برون مرزی حزب به ویژه در آمریکا نقش بسیار مؤثری داشت و در واقع او بود

که هسته های طرفداران حزب را در آمریکا هدایت می کرد.

همانطور که گفته شد بقایی در دوره شریف امامی بازداشت شد، در همین دوره نتیجه تحقیقات دادستانی ارتش - که به شدت سیاسی بود - و دلایل اتهام بقایی، توسط طرفداران

وی همراه با یک اعلامیه بین مردم توزیع شد:

ص: ۱۳۳

۱- پوروالی مدیر مجله فردوسی بود.

۲- انتخابات دوره بیستم، ش ۲-۳-۹-۵، مورخه ۵/۲/۱۳۳۹.

۳- نامه بقایی به شریف امامی، مورخه ۸/۱۰/۱۳۳۹، ش ۳۱/۷۵۸.

۴- مثلاً: اعلامیه کمیته دانشجویان سازمان نگهبانان آزادی، بی تا، ش ۵۲/۷۵۸.

۵- مثلاً: نامه مورخه یک آوریل سال ۱۹۶۰، ش ۳۲/۷۵۸ و نیز ش ۴۱/۷۵۸.

متهم که در ظاهر دانشیار دانشگاه تهران است از جمله افراد آشوب طلب و مفسده جوئی است که از سالیان متمادی از هر موقعیتی برای تحریک و تحریض مردم به فتنه و آشوب استفاده نموده و در هر زمان بنا به وضع روز، مردم را اغوا و اغفال کرده روزی تحت عنوان

این که سربازان و پاسبانان اطاعت امر مافوق خود را می نمایند آنانرا مرعوب و مردم را

ترغیب به قتل عام افسران و خانواده آنان نموده و صمیمیت قوای انتظامی را نسبت به کشور

متزلزل ساخته و زمانی دیگر به دستاویز انتخابات و غصب عنوان آزادی گستاخانه و با وقاحت هر چه تمام تر به جهانیان اعلام داشته است که در کشور ایران آزادی وجود ندارد و با یاوه گوئی هائی از این قبیل که قوای انتظامی وضع قابل انفجاری به وجود آورده، یا این که کشور در آستانه سقوط و انقلاب قرار گرفته، یا این که اعمال مأمورین نظم و امنیت کشور نه تنها صلح و آرامش داخلی ایران بلکه صلح و آرامش منطقه خاورمیانه و دنیا را تهدید می کند، سعی و تلاش نموده که با تزلزل صمیمیت قوای انتظامی نسبت به مملکت اوضاعی نظیر وضع سال های پس از سال ۱۳۲۰ تا قیام ملی ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲ به وجود آورد. متهم که

وانمود می سازد رهبر سازمانی است با عنوان سازمان نگهبانان آزادی، هدف و مقصود او از

آزادی همان مقصود چاقوکشان و رجاله ها و خیانتکاران است. متهم به موجب مدارک پیوست پرونده برخلاف اصل نهم قانون اساسی برای شرف هیچ کس مسئولیتی قائل نیست و از جمله افرادی است که هرگاه آزادی عمل داشته باشند هر روز در شوارع و معابر عمومی

معرکه ای برپا می کنند. (۱)

این متن همراه با اعلامیه ای توسط سازمان دانشجویان حزب زحمتکشان در اروپا توزیع شد. با این که در اعلامیه مزبور آمده بود که برای بقایی حکم اعدام صادر شده است، اما

اعلامیه هیئت اجرائیه حزب زحمتکشان ملت ایران خاطر نشان ساخت که مجازاتی که برای بقایی در نظر گرفته شده است دو سال زندان است. در اعلامیه حزب، محکومیت بقایی در اثر

ائتلاف توده ای ها و نفتی ها و یا ائتلاف استعمار سرخ و سیاه دانسته شد. طبق این اعلامیه

هدف این بود که مانع ورود بقایی به مجلس شوند و می خواستند با روی کار آوردن دولت های دیکتاتوری مقاصد استعماری خود را برآورده سازند. در اعلامیه آمده بود که مبادا

محکومیت بقایی به پای ارتش نوشته شود؛ در حقیقت باید بین ارتش و طبقه حاکمه تفکیک

۱- ادعای نامہ دادستانی ارتش علیہ بقایی، ش ۳۳/۷۵۸.

و تمایز قائل شد و نباید گذاشت مردم نسبت به ارتش بی اعتماد شوند. از طرفداران بقایی خواسته شد تحت تأثیر احساسات قرار نگیرند، از چپ نمائی پرهیزند و بدانند که اعمال مبتنی بر احساسات وسیله پیشرفت مقاصد نخواهد بود: «شعار ما سکوت و حفظ نظم و آرامش است.» (۱) از سوی دیگر کمیته اجرائیه گروه ملی دانشجویان ایرانی در آمریکا، یا همان شعبه حزب زحمتکشان در این کشور ضمن ارسال نامه ای برای دکتر علی امینی که اینک نخست وزیری را بر عهده گرفته بود از وی خواستند که قانون و عدالت را در مورد بقایی اجرا

نماید. (۲) در همین دوره امینی بود که بقایی از اتهامات وارده تبرئه و آزاد شد. بعد از امینی وقتی که اسدالله علم نخست وزیری را عهده دار گردید، بقایی برخلاف دوره امینی که موقتا دست از هیاهو برداشته بود بار دیگر وارد میدان شد.

ص: ۱۳۵

۱- اعلامیه هیئت اجرائیه حزب زحمتکشان ملت ایران، مورخه ۷/۴/۱۳۴۰.

۲- کمیته اجرائی گروه ملی به دکتر علی امینی، چهارم مرداد سال ۱۳۴۰.

محافل که در فصل گذشته از آنان یاد شد و دارای تجربه فراوانی در عرصه سیاسی ایران بودند عمدتاً مستظهر به حمایت بخشهایی از دولتمردان بریتانیا بودند و قدرت زایدالوصفی

داشتند؛ با این اوضاع و احوال سمت و سوی حوادث در آینده ای نزدیک نمی توانست به نفع محافل ایرانی طرفدار امریکا باشد. بعد از کودتای بیست و هشتم مرداد اعتماد بین نیروهای

سیاسی مستقل و امریکا از بین رفته بود، به همین دلیل ضرورت داشت دوره ای انتقالی طی

می شد تا طی آن گروه های جدیدی از رجال تازه کار سیاسی ایران شکل گیرند و به این طریق

راه برای اعمال نفوذ بیشتر هموار گردد. امینی بهترین گزینه از نظر برخی از رهبران حزب

دمکرات امریکا برای تصدی نخست وزیری ایران بود، وی که پیشتر در مقام وزارت دارایی کابینه زاهدی قرارداد با کنسرسیوم نفتی، موسوم به قرارداد امینی - پیچ را امضا کرده بود بهترین و مورد اعتمادترین فرد از دید مقامات امریکایی شناخته می شد؛ لیکن در درجه اول حزب دمکرات باید ریاست جمهوری را از آن خود می کرد و آنگاه استراتژی منطقه ای خود را اعمال می نمود. در این دوره هیچ نیروی عمده ای که به شکل منسجم و تشکیلاتی از مواضع امریکایی ها حمایت کند، در ایران وجود نداشت. امینی در این دوره تاریخی سفیر کبیر ایران در واشنگتن بود، از همان ایام امریکایی ها با وی وارد مذاکره شدند و وی را به وعده هایی دلخوش کردند و به او امید دادند که از نخست وزیری اش در آینده ای نه چندان

دور حمایت خواهند کرد. امینی گرچه به دلیل مشارکتش در قرارداد کنسرسیوم مورد اعتماد رجال و محافل مستقل سیاسی ایران نبود، اما در برابر از حمایت محافل امریکایی برخوردار بود. این نکته در بسیاری از اسناد و مدارک به جا مانده از دوره پیش از انقلاب مورد تأکید قرار گرفته و کمتر مورد واقع شده است.

شاه و تیم کندی

امینی در زمره نخبگانی بود که به شدت مورد نفرت شاه قرار داشت، شاه از میزان حمایت محافل خاصی در امریکا از وی آگاه بود (۱) به همین دلیل تا آنجایی که ممکن بود، تلاش می کرد تا نشان دهد که از اصلاحات مورد نظر آنها حمایت می کند، مشروط بر اینکه سلطنت مطلقه او را به رسمیت شناسند. حوادث داخلی و خارجی فراوانی در ایران و اطراف کشور روی می داد که باعث شد شاه تا اندازه زیادی برخلاف گذشته به نوعی تغییرات در چارچوب نظام سلطنتی رضایت دهد.

این تحول با مقدماتی آغاز شد: در اوایل سال ۱۳۳۸ روابط ایران و شوروی تا اندازه ای تیره شد، این امر به دلیل حمایت شوروی از کودتای ژنرال عبدالکریم قاسم بود که باعث سرنگونی نظام سلطنتی در عراق شد. کودتای قاسم نه تنها با مخالفت ایران، بلکه با ضدیت

کلیه کشورهای سرمایه داری مواجه گردید، غرب نمی توانست بپذیرد که ذخایر نفتی عراق در اختیار رژیم قرار گیرد که با منافع سرمایه داری جهانی رابطه ای ستیزه جویانه دارد. این کودتا می توانست ایران را نیز مورد تهدید قرار دهد و برای ناراضیان ایرانی الگویی برای

آینده کشور ترسیم نماید. کودتای عراق بار دیگر ضرورت اصلاحاتی ناگزیر در چارچوب

ص: ۱۳۸

۱- شاه بعدها در خاطرات خود از این دوره به تلخی یاد کرد، او از قول شریف امامی نقل کرد که در پشت تحریکات دانشجویی دست امریکایی ها دیده می شود، اما وی این حرف را باور نکرده بود: «در آن زمان شریف امامی به مقتضای مسئولیت قانونی اش ضربت سخت این دشمنی را خورد. ایالات متحدخواهان عزل او و انتصاب هوادار خودش به نخست وزیری شد. این شخص علی امینی بود در آن زمان به خصوص از وقتی که جان اف کندی رئیس جمهوری شد زیر چنان فشار سختی قرار گرفتم که نمی توانستم تاب بیاورم. نخستین دیدارمان با خانواده کندی در کاخ سفیدرا خوب به یاد می آورم؛ ژاکلین کندی از برق شگفت انگیز چشمان امینی سخن گفت و اظهار امیدواری کرد که من او را نامزد نخست وزیری بکنم. سرانجام این سمت را به امینی سپرد.» محمدرضا پهلوی: پاسخ به تاریخ، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، ۱۳۷۱، صص ۴۳۲ - ۴۳۳. نقل این مطالب نشان دهنده عمق کینه شاه از امینی بود، زیرا در دوره ای که شاه از آن سخن می گوید امینی عملاً نخست وزیر ایران بود و شاه برای این به امریکا رفته بود تا خود را از شر وی آسوده کند نه اینکه وی را به نخست وزیری بگمارد.

قانون اساسی مشروطه در ایران را بر سر زبان ها انداخت ؛ از نظر امریکا در خاورمیانه ایران بیش از هر کشور دیگری در معرض خطر کمونیسم قرار داشت و اگر در ساختارهای سیاسی و اجتماعی کشور تغییری رخ نمی داد، احتمال بسیاری تحولات به نفع اردوگاه شرق بعید نبود.

شاه به موازات کاهش روابط خود با شوروی در این دوره بار دیگر مسئله نفوذ کمونیسم در ایران را مورد تأکید قرار داد. روند مذاکراتی که در طی سال های اخیر بین طرفین جاری و محور آن ذوب آهن اصفهان بود، برای مدتی با رکود مواجه شد. اما علت اصلی تیرگی روابط

در چیز دیگری نهفته بود، شوروی حاضر نبود قرارداد دو جانبه نظامی ایران و ایالات متحده

را به رسمیت شناسد و در موارد متعدد نسبت به این موضوع ابراز نارضایتی می کرد. شوروی ها نسبت به تأسیس پایگاه نظامی امریکائی ها در ایران آنهم در نزدیکی مرزهایشان حساسیت زیادی نشان می دادند. شوروی ها قراردادهایی از این دست را برای منافع ملی خود زیان بار تشخیص می دادند، و از نزدیک تحرکات سیاسی امریکا برای یافتن

جای پایی در بین نخبگان ایران را زیر نظر داشتند و می دانستند که امریکا قرار است در ایران همان نقشی را بپذیرد که انگلستان در سده های نوزدهم و اوایل بیستم آن را ایفا کرده بود.

یعنی امریکا برای صیانت از منافع غرب در ایران و خاورمیانه قصد داشت در ایران نوعی حکومت تحت الحمایه تشکیل دهد تا این کشور را از نفوذ شوروی در امان نگه دارد. شوروی گسترش روابط خود با ایران را موکول به تعطیلی پایگاههای نظامی امریکا کرد.

شاه اعلام کرد که شرط شوروی را نمی پذیرد زیرا ایران در زمره کشورهای عضو پیمان بغداد است و موافقت ایران با تأسیس پایگاه های نظامی امریکا در ایران در واقع جزئی از آن پیمان به شمار می رود. شاه می گفت که آن پیمان نه تنها توسط ایران، بلکه توسط سایر کشورهای عضو هم پذیرفته شده است و در واقع جنبه دفاعی دارد و تا موقعی که ایران مورد

تجاوز قرار نگیرد، مورد اجرا واقع نخواهد شد. ایران از سال ۱۳۳۴ و در دوره نخست وزیری حسین علاء به پیمان بغداد ملحق شد، پیمانی که بعد از خروج یک جانبه عراق به دنبال کودتای قاسم پیمان سنتو نام گرفت. در مورد اجازه تأسیس پایگاه نظامی امریکایی ها در ایران، شاه مدعی شد که به هیچ کشور خارجی اجازه نخواهد داد در ایران تأسیسات نظامی دایر کند. او در این مورد اعلام کرد که در عین حال نمی تواند زیر بار شوروی هم برود و پیشنهاد دولت این کشور را نیز نمی تواند بپذیرد. شاه می گفت منظور شوروی از پایگاه نظامی

را درک نمی کند و جزئیات معنی و مفهوم ادعای رهبران شوروی برای او روشن نیست. تلقی

شاه از در اختیار نهادن پایگاه نظامی برای بیگانه این بود که موضوع یاد شده در شرایطی محقق می شود که این پایگاه ها در کشور، توسط خارجی اداره شود در حالیکه به زعم او در ایران

چنین چیزی وجود نداشت. شاه می گفت مفهوم اداره پایگاه نظامی توسط بیگانه این است که

این پایگاه ها توسط خارجی و به شکل مستقیم اداره شوند، و این سخن در واقع تجاهل آشکار بود. بدیهی است که چنین موضوعی در کشوری مثل ایران که به هر حال مستعمره نبود، نمی توانست وجود خارجی پیدا کند و منظور شوروی ها هم این نبود که در ایران پایگاه هایی وجود دارد که مستقیماً توسط امریکایی ها اداره می شود، منظور این بود که طبق قراردادهای

طرفینی، ایران متعهد شده است در کشور خود پایگاه هایی را در اختیار امریکا قرار دهد که البته برای منافع شوروی در دراز مدت زیان بار خواهد بود.

این پایگاه ها که قرار بود در اختیار امریکا قرار گیرند فقط ارزش صرف نظامی نداشت، بلکه بیشترین اهمیت آنها در این بود که می شد از راه آنها استراق سمع کرد و اطلاعات ارزشمندی از تحرکات شوروی از داخل آن کشور به دست آورد. این پایگاه ها در آینده می توانست نقش کلیدی در مهار شوروی در منطقه ایفا کند و ناگفته پیداست که این تحرکات

به عنوان مقابله با تهدیدات کمونیسم انجام می گرفت (۱). در عین حال کلیه واکنش های شاه در برابر امریکا صرفاً از روی ترس بود، شاه از تحرکات محافل امریکایی برای بسط نفوذ در ایران آگاهی داشت و از این تحرکات در بیم و هراس بود و آینده آن را نمی توانست پیش بینی

کند. در واقع برای امریکا و یا هر کشور سرمایه داری دیگری هدف اصلی صیانت از امنیت منطقه بود، شاه باید از راه های گوناگون اثبات می کرد که قادر است این مهم را برآورده کند. از آن طرف امریکایی ها برای این که راه حل عملی برای طرح های خود در ایران پیدا کنند، از

نسلی از سیاستمداران کشور پشتیبانی می کردند. در این راستا تلاش های بی وقفه ای انجام

شد که در نهایت به چیزی منجر شد که مورد نظر مقامات ایالات متحده بود.

شاه در فرازهای متعدد یادآوری می کرد که خواستار گسترش مناسبات با امریکاست و بر این نکته تأکید داشت که قادر بوده است روح همبستگی بین ایران و امریکا را برقرار نماید.

ص: ۱۴۰

۱- بعدها در آستانه فروپاشی رژیم شاه یکی از مأموریت های هایزر در ایران برچیدن پایگاههایی بود که عمدتاً در شمال

ایران قرارداداشت و وظیفه آن استراق سمع از درون شوروی بود: بنگرید به: رابرت هایزر؛ مأموریت در ایران، ترجمه ع. رشیدی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۶۵.

شاه روزی در مصاحبه ای مطبوعاتی از اینکه توانسته است منافع ملی ایران را با سیاست های روز امریکا گره بزند به خود تبریک گفت! او می گفت که از گذشته های دور بین ایران و امریکا

روابط توأم با آزادی و احترام متقابل وجود داشته است و در مصاحبه ای با مجله مشهور امریکایی موسوم به اخبار امریکا و گزارش جهان (۱) اعلام داشت که رفتار امریکاییها مبتنی بر دوستی و نفع ایران است و ایالات متحده هیچ گاه در ایران اعمال خود را از طریق زور انجام نداده است. او اظهار داشت که در رفتار امریکایی ها نوعی آزادمنشی وجود دارد و اینکه این کشور در مورد اهداف خود در ایران از اقدامات که قهرآمیز سود نجسته است. این سخنان شاه کذب محض بود، زیرا تا قبل از جنگ دوم جهانی این دولت در ایران برای خود منفعی نمی دید که برای حفاظت از آن از روش های توسل به زور استفاده کند. این موضوع دلیلی بر

این نبود که امریکا در جاهای دیگر دنیا نیز همین رویه را انجام می دهد؛ وضعیت ایران به گونه ای بود که حتی تا سالهای بعد از جنگ تا مرحله وقوع انقلاب چین برخی سیاستمداران

امریکایی بارها و بارها خاطر نشان کرده بودند که در ایران برای خود منفعی نمی بینند و این کشور را در زمره کمربند امنیتی خویش تلقی نمی کنند، به همین دلیل برای آنها مهم نبود که در ایران چه حوادثی در شرف تکوین است و یا اینکه این کشور در چه سمت و سوی سیر می نماید. تنها بعد از انقلاب چین و متعاقب آن جنگ کره بود که توجهات یکسره متوجه ایران شد. در این دوره بود که پایگاه های سیا در ایران فعال شدند و برای اینکه کشور در راستای منافع غرب حرکت نماید تلاش های عدیده ای انجام گرفت که در گزارش های مقامات امریکایی بعد از گذشت حدود نیم قرن بازتاب پیدا کرده است. امروز مشخص شده است که اگر امریکا در مقاطع قبل و حدود دو سالی بعد از پایان جنگ دوم جهانی در ایران

مسئولیت عمده ای برعهده نگرفت، فقط و فقط به این دلیل بود که این کشور را در زمره حریم

امنیتی خود به شمار نمی آورد، بلکه طبق ضوابط حاکم بر دوران استعمار کهن اداره امور آن را به انگلستان واگذار کرده بود.

این تقسیم و موازنه نیروها دیری نپایید، به ویژه وقتی در دوران جنگ کره معلوم شد که سرویس امنیتی شوروی تا چه میزان در اینتلجنس سرویس پیشروی و نفوذ کرده است، اعتماد امریکایی ها به نحوه انجام امور توسط بریتانیا دستخوش تغییراتی شد. در این ایام

ص: ۱۴۱

برخلاف آن چیزی که شاه می گفت، امریکا برای حفاظت از منافع غرب در ایران از هر راه حلی استفاده کرد: از دست یازیدن به کودتا گرفته تا احداث پایگاه های نظامی و حتی طرح و برنامه ریزی کودتایی در نیمه دوم دهه سی، و مهم تر از همه تلاش برای روی کار آوردن

دولت های دست نشانده که این ها همه و همه در زمره نخستین گام های امریکا برای سیطره

تمام عیار بر ایران به شمار می آمدند. امریکایی ها منافع ایران را در گرو پیوند گسترده تر با دنیای غرب می دیدند و البته در این زمینه پیش از همه منافع خود را بر هر چیز دیگری ترجیح

می دادند. به همین جهت، این که به قول شاه ایران منافع ملی خود را در پیوند با امریکا تعریف کرده بود، از نظر هر عقل سلیمی غریب به نظر می رسید. شاه می گفت که امریکایی ها در ایران

برای پیشرفت کار خود از طریق خشونت آمیز کاری نکرده اند. بلی! در ارتباط با شاه و حفظ

موجودیت سلطنت او این کار صورت نمی گرفت، زیرا در آن دوره دلیلی برای این کار وجود نداشت؛ لیکن طبق اسنادی که در امریکا و اروپا و ایران منتشر شده است امریکاییها این رفتار تحقیرآمیز را در برابر گروه های مستقل و برخی دولت های قانونی ایران اعمال می کردند. بالاترین و بهترین شاهد مدعا مشارکت گسترده آنها در کودتای ۲۸ مرداد بود که در گزارش دونالد دویلبر جزئیاتی از آن مورد توجه قرار گرفته است. در این کتاب هم خواهیم دید که محافل امریکایی به ویژه گردانندگان وقت سیا، برای تسلط بر امور ایران چگونه حتی دست

به تشکیل گروه های سیاسی زدند تا در آینده بتوانند حضور خود را در ایران مستحکم تر نمایند. به عبارتی بر خلاف آن چیزی که شاه می گفت امریکا برای دفاع از منافع خود در دوره بعد از جنگ دوم جهانی، از هر ابزاری برای پیشرفت کار خود استفاده می کرد. شاه اگر در این جهت حقایقی را کتمان نمود در درجه اول می خواست اعتماد دولت های امریکا را به خود جلب نماید و دیگر اینکه نشان دهد با اهداف و تمایلات آنها در ایران و منطقه مخالفتی ندارد

به شرط اینکه آنها نیز خواستار تغییرات مبنایی در ساختار قدرت او نباشند.

شاه برای این که مراتب دوستی خود را با امریکا اعلام کرده باشد از این هم فراتر رفت ؛ وی

خطاب به خبرنگاری امریکایی با لحنی که به هیچ وجه در شأن رئیس یک حکومت مستقل نیست گفت:

شما این چنین رفتاری تنها در ایران نداشته اید بلکه در همه جای دنیا رفتار شما چنین بود، زیرا این کارا کتر شماست. تا آنجائی که من دیده ام اصول حکومت شما سیاست دوستی و

محبت و کمک به همه ملت‌هایی است که به کمک شما احتیاج داشته و انتظار آن را می‌کشیده‌اند؛ حکومت شما باید تشخیص دهد چه چیزی کی و چه موقع بایستی انجام گیرد!^[۱]

اظهار این که امریکاست که باید تشخیص دهد کی و چه زمانی کدام اقدام انجام گیرد؛ نشان می‌داد که شاه تا چه میزان مرعوب تبلیغات انتخاباتی ایالات متحده است و اینکه وی تا چه میزان فاقد اعتماد به نفس است و به چه میزان از شعارهایی که در آستانه انتخابات ریاست

جمهوری امریکا در مورد ضرورت اصلاحات در کشورهایی که با روشهای کهن اداره می‌شوند، ترسیده است. شاه در این مصاحبه اعلام کرد که خواستار تقویت نیروی نظامی ایران است و برای این منظور به کمک‌های امریکا چشم دوخته است و به آن احتیاج دارد. شاه

گفت که شاید عده‌ای این شبهه را طرح نمایند که مگر طبق پیمان بغداد، امریکا متعهد نشده است که اگر یکی از کشورهای عضو مورد تجاوز واقع شد از آن دولت حمایت به عمل آورد؟ در این شرایط چه نیازی به تقویت نیروهای نظامی است؟ ایران در این شرایط به ارتش بزرگ

چه نیازی دارد؟ به نظر شاه بنابراین دیدگاه‌ها در دنیا فقط باید دو قدرت برتر نظامی وجود داشته باشند: امریکا و شوروی. او استدلال کرد تا زمانی که یک نیروی نظامی بزرگ و بین‌المللی به وجود نیامده است، هر کشوری ناگزیر است که ارتش ملی خود را داشته باشد. شاه در عین حال در راستای تقاضاهای مقامات امریکایی اعلام داشت که برنامه اصلاحات ارضی را سرلوحه کار خود قرار می‌دهد، همان گونه که مذاکراتی را با صندوق جهانی و کمپانی‌های خصوصی بین‌المللی آغاز کرده است تا آنها سرمایه‌های خود را در ایران به کار اندازند.

شاه اگرچه در برابر تبلیغات امریکایی‌ها نرمش نشان می‌داد، لیکن در عین حال ضرورت داشت بسیاری از اقدامات خود را با انگلیسی‌ها هماهنگ نماید. در نیمه‌های اردیبهشت ماه

سال ۱۳۳۸ او مسافرت خود را به لندن آغاز کرد. این سفر یک ماه زودتر از اجلاس وزیران

امور خارجه کشورهای غربی و شوروی انجام می‌گرفت، محافل لندن عقیده داشتند که در مذاکرات مزبور مسئله روابط اقتصادی ایران و انگلیس مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت. روزنامه فرمان به مدیریت عباس شاهنده اعلام کرد که به زودی از طرف دولت اقبال سه طرح

ص: ۱۴۳

انقلابی تقدیم مجلس خواهد شد، این سه طرح عبارت بودند از: لایحه تقسیم اراضی بزرگ بین کشاورزان، قانون ملی شدن صنایع بزرگ و تأمین بهداشت عمومی در سراسر کشور. در محافل سیاسی تهران شایعاتی وجود داشت که به زودی دولت اقبال تغییر خواهد کرد و حتی در مورد جانشین او نیز شایعاتی بر سر زبانها بود؛ سردار فاخر حکمت جانشین اقبال معرفی می شد، لیکن معلوم نبود این خبر تا چه اندازه ای صحت دارد. این اخبار درهم و برهم نشان از یک تکان در عرصه های سیاسی و اجتماعی کشور داشت؛ معلوم بود که شاه از طرف محافلی تحت فشار است تا موضوعاتی را به عنوان اصلاحات سرلوحه کار خود قرار دهد، همه می دانستند که در رأس این محافل برادران کندی و تیم آنها قرار داشتند. آگاهان سیاسی می دانستند که این فشارها عمدتاً از طرف گروهی خاص در امریکا اعمال می شود و سفر شاه به لندن این گونه ارزیابی می شد که وی قصد دارد در این زمینه نظرات مقامات بریتانیایی را نیز جویا شود. شاه در برابر امریکایی ها به شدت جا خورده و مثل همیشه اعتماد به نفس خود را در چنین شرایطی از دست داده بود.

سفر شاه به لندن همراه با کودتای عراق در صدر اخبار مطبوعات انگلستان قرار گرفته بود، در عین حال سایر روزنامه های اروپا در این زمینه تفاسیری را منتشر کردند. روزنامه لوموند با اشاره به حجم گسترده تبلیغات مسکو علیه تهران نوشت که ایران هنوز خونسردی خود را از دست نداده است. در اخباری که در این زمینه منتشر می گردید گفته می شد که دو

هزار و پانصد کیلومتر مرزهای ایران با شوروی همیشه باعث نگرانی تهران بوده است. به زعم آنان نفوذ شوروی در حکومت افغانستان برای ایران نگران کننده بود؛ لازم به یادآوری است که در این زمان رژیم سلطنتی محمدظاهر شاه در کشور افغانستان حکومت می کرد. در عین حال اعلام می شد که تحولات عراق همه سمت و سوئی مخالف منافع ایران دارند، از دید لوموند در این شرایط شاه چاره ای نداشت جز اینکه حمایت مستقیم امریکا را طلب کند.

پیمان نظامی با امریکا در این راستا مورد تجزیه و تحلیل قرار می گرفت و رسماً اعلام می شد

که ایران عملاً بیش از گذشته در ردیف مسئولیت های ستاد ارتش امریکا قرار گرفته است. این تحلیل ها عملاً موجودیت ایران را در راستای منافع ایالات متحده ارزیابی می کرد و این گونه

به ذهن متبادر می شد که گویا امریکا به دلیل خطراتی که ایران از ناحیه شوروی متحمل خواهد شد، در این کشور مسئولیت های بیشتری را برعهده گرفته است.

اخبار مطبوعات غرب کاملاً یک سویه بود و برای ایران راهی جز ادغام بیشتر در نظام مسلط سرمایه داری جهانی قائل نبودند. آنها در واقع در ذهن شاه ایران تأثیر می گذاشتند، به این ترتیب که از زبان او این گونه منتشر می کردند که تنها وسیله ای که مانع دخالت شوروی

در ایران است؛ این است که سرنوشت کشور را به دخالت های مسلحانه ارتش امریکا مربوط سازد. یعنی این که اگر شوروی در ایران دخالت نظامی کرد، احتمال وقوع یک جنگ جهانی وجود داشته باشد. این اخبار یکسره کذب محض بود؛ شوروی در این دوره دچار آن چنان بحران ها و مسئولیت هایی در اروپای شرقی و سایر نقاط دنیا بود که نمی توانست در ایران

مسئولیت جدیدی بپذیرد، مضافاً این که در این دوره شوروی در ایران هیچ پایگاه قابل اعتنائی نداشت که با اتکا به آن بتواند اعمال نفوذ کند. تنها گروهی که رسماً از مواضع شوروی در مورد ایران دفاع می کرد، حزب توده بود که در داخل کشور فعالیت نداشت؛ رهبران و

اعضای حزب در آلمان شرقی و یا شوروی زندگی می کردند. بالاتر اینکه در ایران ارتش هیچ

تمایلی به شوروی نداشت؛ تا با اتکا به آن بتواند اعمال نفوذ کند. با این اوصاف چگونه ممکن بود شوروی بتواند در ایران اعمال قدرت نماید؟ کلیه گروه های سیاسی که در این ایام در

ایران فعالیت می کردند، یا به طور سنتی تحت حمایت انگلستان بودند و یا اصولاً از ایالات

متحده حمایت می کردند و به عبارت صحیح تر مستظهر به حمایت امریکا بودند. اگرچه خروشچف همانطور که رویه وی بود در چنین مواردی برای کیش کردن حریف از حربه بلوف سیاسی استفاده می کرد و این گونه وانمود می نمود که به دلیل گسترش فساد و شیوع

فقر؛ ایران خواهی نخواهی در مسیر اهداف این کشور به حرکت درخواهد آمد؛ اما نحوه این دگردیسی را به درستی معلوم نمی ساخت. واقعیت این است که شوروی در آن دوره و حتی ادوار بعد به دلایل تاریخی عدیده نمی توانست غرب را در ایران مات نماید.

برخلاف تبلیغات مطبوعات غرب، در این دوره سیاست انگلستان در مورد شوروی و بسیاری از مسائل جهانی مبتنی بر تخفیف تشنجات بود و می خواستند در عرصه های بین المللی از موضوعاتی که باعث برهم خوردن موازنه قوا در دنیا می شد، تشنج زدایی کنند. ارزش این تبلیغات فقط در حدی بود که بار دیگر مثل گذشته شاه را از شوروی بترسانند و

اینگونه وانمود نمایند که شاه برای حفظ قدرت خود راهی جز این ندارد که وارد اتحادیه های

نظامی با غرب و در رأس همه امریکا شود. مذاکرات لندن طبق پیش بینی هایی که به عمل

می آمد می توانست روابط آتی ایران و شوروی را هم شکل دهد. به عبارت بهتر سفر شاه به انگلستان برای این بود که دیدگاه های این کشور را در برابر تهدیدات فرضی شوروی معلوم

سازد. ترس انگلیس از شوروی در این دوره البته قابل توجه بود، هنوز پرونده نفوذیهای کا.گ.ب در سرویس امنیتی انگلیس مفتوح بود و انگلیسیها ابعاد این فاجعه را هنوز در نیافته بودند؛ اصلاً همین امر بود که باعث بی اعتنایی و بی اعتمادی بسیاری از مقامات امریکا به بریتانیایی ها شده بود.

تایمز در راستای جنگ روانی خود در گزارشی یادآوری کرد که جنگ مطبوعاتی بین ایران و شوروی تا سرحد قطع روابط نیز پیش رفته است، حال آن که ناظران سیاسی در ایران چنین

تحلیلی نداشتند و دلیلی برای قطع ارتباط نمی دیدند. البته در این امر تردیدی وجود نداشت

که این جنگ تبلیغاتی بیشتر مربوط به قرارداد نظامی ایران و امریکا بود که شوروی به شدت

در مورد آن واکنش نشان می داد. (۱) مطبوعات امریکا در این زمینه مواضع جالب توجهی داشتند، آنها ضمن این که مواضع شاه را در برابر شوروی می ستودند، در برابر سفر شاه به

لندن موضعی احتیاط آمیز داشتند. آنها به درستی نمی دانستند که دستاورد این سفر چه خواهد بود؛ آیا با مواضع و تبلیغات امریکا در مورد ضرورت یک رشته اصلاحات در ایران

می توانست قرابت داشته باشد و یا خیر؟ بالاتر اینکه آیا بریتانیا حاضر می شد از مواضع

ایالات متحده در این زمینه جانبداری نماید و یا اینکه در این زمینه روشی دیگر در پیش

می گرفت؟ به هر حال انگلستان از دیر باز ایران را کمربند امنیتی و اقتصادی خود در منطقه

خاورمیانه می دانست و مهم تر اینکه بیش از امریکاییها از حمایت محافل سیاسی داخلی برخوردار بود، بنابراین سفر یادشده می توانست از بسیاری جهات حائز اهمیت باشد.

در این ایام مطبوعات امریکا بیشترین توجه خود را به اوضاع عراق معطوف داشته بودند و آیزنهاور رئیس جمهور امریکا از حزب جمهوری خواه بیشترین نگرانی را ابراز می کرد و به تبعیت از او، مطبوعات امریکا نیز در زمینه کودتای عبدالکریم قاسم قلمفرسائی می نمودند. روزنامه نیویورک تایمز خاطرنشان می کرد که عراق با گذشت هر روز گامی از غرب فاصله می گیرد و به بلوک کمونیست نزدیک تر می شود. نیویورک تایمز برخلاف دوره بعد از جنگ

۱- اسناد این قرارداد و واکنشهای شوروی در: برابر آن در تاریخ معاصر ایران، سال دوم، شماره ششم، تابستان ۱۳۷۷، صص

۱۳۱ - ۲۰۶.

جهانی دوم که برای ایران اهمیتی در نظر نمی گرفت بر روی اهمیت استراتژیک این کشور تأکیدات زیادی روا می داشت. طبق تحلیل های این روزنامه که مبتنی بر جنگی روانی بود، خطر کمونیسیم بار دیگر ایران را مورد تهدید قرار می داد و خاطرنشان می شد که اگر برای مهار

رژیم قاسم راهی وجود نداشته باشد، بهترین کار این است که از دامنه نفوذ آن کاسته شود و باید مانع از سرایت شعارهای ضد غربی آن به خارج از مرزهای عراق شد. این روزنامه خاطرنشان می کرد که در برابر عراق و مصر راهی جز سیاست مشت آهنین وجود ندارد و باید به هر شکل شده این دو کشور را سر جای خود نشانند. سیاست پیروزمندانه غرب در برابر عراق و مصر عنوانی بود که این روزنامه بر روی سیاست های آتی غرب در مورد این دو

کشور نهاده بود. نیویورک تایمز خاطرنشان می کرد که در برابر تهدیدات عراق و مصر؛ امریکا باید به دوستان خاورمیانه ای خود به ویژه ایران، ترکیه، لبنان، اردن و اسرائیل متکی باشد: « باید این دوستان را بیش از پیش تقویت کرد و با هر حادثه ای که در عراق روی می دهد

با جسارت روبرو گردید.»^(۱)

به هر حال سفر شاه به لندن از اهمیت زیادی برخوردار بود، به دنبال آن عبدالرضانصاری سفیر کبیر ایران در شوروی فرا خوانده شد. از سوی دیگر عبدالله انتظام مدیرعامل شرکت

ملی نفت ایران، برای مذاکره با رؤسای کنسرسیوم که در رأس شرکت های هفت گانه طرف قرارداد با ایران قرارداداشتند؛ رهسپار اروپا شد. این مذاکرات در ادامه توافقهائی انجام می شد که در تهران باگس عاقد قرارداد گس - گلشایان در تهران صورت پذیرفته بود. این جریانات

که نشان از روابط بحرانی بین ایران و شوروی می داد مانع از آن نشد که بریتانیا سیاست

معقولانه ای در برابر حوادث در پیش گیرد.

دولت کارگری انگلستان به رهبری هارولد مک میلان ضمن تأیید مواضع ایران در برابر شوروی، پیشنهاد کرد که بین دو کشور میانجیگری کند. ظاهراً این سفر به نفع شاه تمام شده

بود و آن چیزی که از درون مذاکرات به بیرون درز کرد، حاکی از این بود که از نظر مقامات

بریتانیا از جانب شوروی خطری ایران را تهدید نمی کند و سوء تفاهمات را می توان به شکل

مسالمت آمیز حل و فصل کرد.

در پانزدهم اردیبهشت سال ۱۳۳۸ شاه در ضیافت رسمی کاخ باکینگهام شرکت کرد، در

۱- خواندنیها، ش ۶۱، سه شنبه ۱۴ اردیبهشت سال ۱۳۳۸، صص ۶-۷.

این ضیافت شاه نطقی ایراد کرد که از نظر تاریخی واجد اهمیت زیادی بود. در این نطق شاه آشکارا حقایق تاریخی را که حداقل خود وی در ایران شاهد و ناظر آن بود، وارونه ساخت.

این نطق مثل سخنرانی او در مراسم مصاحبه مطبوعاتی با جراید بود که در آن از ایالات متحده

و سیاست های آن در برابر ایران تمجید شده بود. این بار هم شاه در لندن گفت که در دوره

جنگ جهانی دوم «انگلستان تنها کشوری بود که یکه و تنها مشعل آزادی را در برابر تجاوزگران فروزان نگه داشته بود.» معلوم بود که منظور وی از تجاوزگران نیروهای شوروی است، لیکن ظاهراً او فراموش کرده بود که قوای انگلیس هم دست در دست قوای اشغالگر شوروی به بهانه مبارزه با ستون پنجم آلمان نازی در ارتش ایران، و در واقع برای حفاظت از چاههای خوزستان که برای اقتصاد آنان حیاتی بود، از زمین و هوا و دریا تمامیت ارضی کشور را نادیده گرفتند و در سراسر دوره جنگ قوای خود را در ایران حفظ کردند. شاه خاطرنشان کرد که رشته های پیوند بین ایران و انگلستان تازگی ندارد و از «روزهای پرافتخار

زامانداری ملکه معروف و برجسته ای که همانام ملکه وقت انگلیس در دوره او یعنی ملکه الیزابت بود» یاد کرد.^(۱)

در همین سفر شاه از پیمان سه جانبه ایران و ترکیه و پاکستان موسوم به پیمان سنتو دفاع کرد و اعلام داشت که این پیمان مظهر اتفاق و همکاری متقابل شرق و غرب است. او قول داد

که ایران هرگز پایگاه نظامی در اختیار هیچ کشوری قرار نخواهد داد و «سوء تعبیراتی که

نسبت به الحاق به پیمان بغداد و انعقاد موافقت نامه دو جانبه با امریکا می شود هیچ اساسی

ندارد.» در ادامه این مصاحبه شاه گفت که برای تحکیم اعتماد متقابل کشورهای متحد ایران، ترکیه و پاکستان؛ حمایت غرب از این کشورها باید فوق سایر ملاحظات قرار گیرد تا وحدت و اتحاد آنها مفهوم داشته باشد: «این مردم که با وجود مشکلات و اختلافات خود در کمال

استقامت دوش به دوش غرب ایستاده اند باید از هر جهت از لحاظ معنوی و مادی تقویت شوند.»^(۲)

در بیست و پنجم اردیبهشت ماه همان سال شاه در مصاحبه ای دیگر عنوان کرد که روابط استواری مبنی بر تساوی حقوق و احترام و تفاهم متقابل بین دو کشور ایران و انگلیس وجود

ص: ۱۴۸

۱- مجموعه تألیفات، نطقها، پیامها، مصاحبه ها و بیانات اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر، ج ۳، بی نا، بی جا، بی تا، صص

٢- مجموعه تالیفات... ج ٣، صص ٢١٢١ - ٢١٢٣.

دارد و «اینکه ما در پیمان بغداد شرکت کرده ایم خودنشانه ای دیگری از نیروی دول غربی است در آن قسمت از جهان»،^(۱) شاه صریحا عنوان کرده بود، ایران به واقع در زمره کشورهای است که غرب به عنوان متحد خود می تواند روی آن حساب باز کند و ایران به زعم او ادامه

قدرت غرب در منطقه خاورمیانه است. شاه متحد استراتژیک غرب در این منطقه حساس از جهان بود و در این امر کسی تردیدی نداشت، لیکن این مقوله که وی با لحن یک موجود در مانده با غرب سخن گوید موضوعی نبود که به راحتی بتوان از کنار آن گذشت. شاه برای این که اعتماد انگلیسی ها را که به شدت از آنها واهمه داشت جلب نماید، حاضر شده بود با لحنی

سخن گوید که به گوشه ای از آن اشاره کردیم. انگلیسی ها که ایران را به طور تاریخی حریم

امنیتی خود تلقی می کردند، حاضر نبودند بدون گرفتن امتیازی از شاه این منطقه حساس را به امریکایی ها واگذار نمایند یا با آنان شریک شوند. شاه در این سفر خود اطمینان می داد که گسترش روابط با امریکا به مفهوم نادیده گرفتن منافع بریتانیا در ایران نیست و با واضح ترین

شکلی این مطلب را به انگلیسی ها منتقل کرد.

سفر شاه به انگلستان با دعوت رسمی از ملکه آن کشور برای مسافرت به ایران در اردیبهشت سال ۱۳۳۹ به پایان رسید. در ادامه سفر، وی عازم فرانسه شد. در سفر به فرانسه

شاه با ژنرال دوگل ملاقات کرد و مهمترین مسائل روز را با وی در میان گذاشت. یکی از مجلات فرانسوی ضمن تحلیلی در مورد این مسافرت نوشت شاه ایران با اینکه بسیار جوان است؛ لیکن در سالهای اخیر با مهارت سیاسی کم نظیری امنیت و آرامش را در کشور خود برقرار کرده است. از نظر نویسنده هیچ گونه خطری در داخل، نظام سلطنتی ایران را تهدید

نمی کرد و هر خطری وجود داشت در خارج از ایران یعنی شوروی بود. مفسرین امریکایی که نسبت به سمت و سوی تحولات در خاورمیانه حساسیت نشان می دادند، می گفتند که در تابستان سال آینده حوادث مهمی اتفاق خواهد افتاد. این حوادث تکان دهنده تلقی می شد

لیکن ابراز عقیده می گردید که ایران از این حوادث ضرر و زیانی نخواهد دید. وضع داخلی

ایران بسیار استوار دانسته می شد و این بار به شکلی صریح خاطر نشان شد که مسئله خطر کمونیسم در ایران به دلیل ترس شوروی از وقوع جنگ جهانی سوم منتفی است.

در عین حال شاه در مصاحبه های مطبوعاتی، در کنار وعده دادن به کشورهای غربی اعلام

۱- منتخب آثار شاه، ج ۱، بی تا، بی نا، بی جا، ص ۷۸۰، توضیح این که مصاحبه از مجموعه آثار شاه حذف شده است.

می کرد که اصل همزیستی مسالمت آمیز شوروی ها ادعایی بیش نیست و شخص وی به آن اعتقادی ندارد، زیرا اگر در ایران حادثه ای رخ دهد این حادثه در نهایت به نفع بلوک شرق تمام خواهد شد و هدف شوروی از طرح مقوله همزیستی مسالمت آمیز روی کار آوردن حکومت های دست نشانده در منطقه است. شاه اعلام کرد که علیرغم وعده و وعید شوروی ها عزم خود را جزم کرده است که سیاست نزدیکی هر چه بیشتر به اردوگاه غرب را ادامه دهد و آن را بیش از پیش استحکام بخشد.^(۱) درست در چنین زمانی بود که روزنامه فرمان نوشت مهندس علی علوی عضو کمیته مرکزی حزب توده در ۲۵ خرداد همان سال تیرباران شده است.^(۲) روزنامه های خارجی این خبر را پوشش دادند و ضمن مخابره اعلامیه دادستانی ارتش، خبر فوق را به گوش جهانیان رسانیدند. در تحلیل های روزنامه های خارجی این گونه عنوان می شد که دولت ایران عزم خود را برای مبارزه با کمونیسم جزمتر کرده است و این

سیاست را با شدت و حدت بیشتری ادامه می دهد. اعدام علوی واکنش دولت ایران در برابر

تهدیدات شوروی ارزیابی شد. همانطور که گفته شد در این تاریخ حزب توده چندان تشکیلات منسجمی در درون ایران نداشت و کلیه کادرهای آن در خارج کشور به سر می بردند، مضافاً این که حزب در درون کشور پایگاه چندانی نداشت^(۳) و روزنامه هایی مثل فرمان در راستای جنگ روانی غرب از آن روی این اخبار را با آب و تاب منعکس می کردند تا نشان دهند که اگر غرب به شاه کمکی نکند، این احتمال وجود دارد که ایران به پشت دروازه های آهنین برود. از طرف دیگر این اخبار برای آن پوشش وسیع داده می شد تا غرب را نسبت به آینده ایران خوش بین سازند و اینگونه وانمود نمایند که اگر در مسیر تحولات کشور در رهبری شخص شاه فتوری روی دهد غول کمونیسم ایران را خواهد بلعید.

مسافرت اروپایی شاه با وعده دادن به دولت های غرب و به ویژه انگلستان خاتمه پیدا کرد و وی به ایران مراجعت نمود. شاه در بین چکش و سندان گیر کرده بود، از سویی باید به

ص: ۱۵۰

۱- خواندنیها، ش ۶۹، سه شنبه ۱۱ خرداد ۱۳۳۸، ص ۵.

۲- علوی در سال ۱۳۳۴ دستگیر شد و بعد از چند سالی در ۲۵ خرداد ۱۳۳۹ تیرباران شد. وی از مهاجران ایرانی ساکن در روسیه بود، در آلمان تحصیل کرده بود و در جوانی در سازمان جوانان کمونیست شوروی کامسومول فعالیت کرده بود. وی از نخستین اعضای حزب توده بود، در مورد او؛ ر. ک: خاطرات نورالدین کیانوری، مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، تهران، انتشارات اطلاعات، صص ۳۴۷-۳۴۶.

۳- برای اطلاع بیشتر به منبع پیشین ص ۳۵۰ به بعد مراجعه کنید.

نظرات امریکایی‌ها که بعد از جنگ دوم جهانی رهبری اردوگاه سرمایه‌داری را بر عهده گرفته بودند پاسخی مساعد می‌داد و از سوی دیگر می‌دانست که انگلیسی‌ها از وی توقعاتی دارند که حتی بعد از بسط مناسبات با ایالات متحده به قوت خود باقی می‌ماند. شاه بارها و بارها به دو قدرت بزرگ سرمایه‌داری نشان داد که تابع فرامین آنهاست (۱) و از قبول اصول نظام سرمایه‌سالاری در ایران رویگردان نخواهد بود و متحدی صمیمی برای اردوگاه غرب باقی خواهد ماند. اما برای اینکه این وعده را در نزد امریکایی‌ها اثبات نماید راهی در پیش روی نداشت، زیرا سکان سیاست ایران کماکان به دست گروه‌های مافیایی و احزابی اداره می‌شد که به طور سنتی با محافل انگلیسی ارتباطی به هم تافته داشتند. اگر چه فرمانروایان واقعی عرصه سیاست ایران بسیار محدود و معدود بودند، اما امریکا این افراد و جریانات را در زمره هزار فامیلی می‌دانست که باعث می‌شدند ضریب آسیب‌پذیری ایران در شطرنج سیاست جهانی را بالا ببرند. به عبارت دیگر از نظر مقامات امریکایی این افراد و جریانات در طول تاریخ معاصر کشور حساب خود را پس داده بودند و هیچ اعتمادی به آنها نمی‌دانست وجود داشته باشد. انگلیسی‌ها در ایران به سپاهی از روزنامه‌نگاران و سیاست‌مداران و بازیگران

سیاسی حرفه‌ای متکی بودند که در التزام آن‌ها به تبعیت از سیاستهای بریتانیا تردیدی وجود نداشت، حال آن‌که امریکایی‌ها گرچه در حوادثی مثل کودتای ۲۸ مرداد شاه را یاری داده

بودند، لیکن در بدنه نظام سیاسی ایران نفوذی نداشتند. رأس حکومت کلاً متعلق به بریتانیا

بود و این مقوله با تعارفاتی از آن نوع که شاه در امریکا کرده بود قابل حل و فصل نبود.

بالاخره انتخابات امریکا برگزار شد و شاه با اندوه خبر پیروزی کندی را دریافت کرد. شاه در

ششم آذر ماه سال ۱۳۳۸ مصاحبه‌ای با ارباب جراید در تهران تشکیل داد تا بار دیگر اعتماد

امریکایی‌ها را به طرف خود جلب نماید، در آبان ماه این سال رابرت فیتزجرالد کندی به عنوان رئیس جمهوری امریکا رسماً انتخاب شده بود و در ژانویه سال ۱۹۶۰ به کاخ سفید راه پیدا

ص: ۱۵۱

۱- حتی در واپسین روزهای حکومت خود، شاه از ویلیام سولیوان و آنتی پارسونز باشگفتی می‌پرسید وی که این همه برای منافع غرب در ایران تلاش کرده است چرا مورد غضب این دو کشور سرمایه‌داری قرار گرفته است. البته کوشش‌های پارسونز و سولیوان برای این که به او نشان دهند، آن چه در ایران روی می‌دهد ربطی به سیاست‌های انگلیس و امریکا ندارد بیهوده بود؛ شاه که به کلی از عمق انقلاب ایران بی‌خبر بود، از سولیوان و پارسونز می‌خواست به او نشان دهند که برای مهار بحران چه باید بکند و برای استمرار حکومت خود از امریکا و انگلیس طلب یاری می‌کرد. برای گزارش‌هایی مستند در این زمینه ر.ک: آنتونی پارسونز، غرور و سقوط، ترجمه دکتر منوچهر راستین، تهران، انتشارات هفته، ۱۳۶۳؛ و ویلیام سولیوان: مأموریت در ایران، ترجمه محمود مشرقی، تهران، انتشارات هفته، ۱۳۶۱.

می کرد. مدیران و سردبیران جراید از تهران و شهرستانها در تهران جمع شدند تا نقطه نظرات سیاسی شاه در ارتباط با مسائل روز و از آن جمله مقوله رابطه با امریکا را استماع نمایند. در این دوره تب تبلیغات انتخاباتی امریکا فروکش کرده بود، اما موج شعارهای تیم کندی در

مورد ضرورت اصلاحات در کشورهای جهان سوم که در مدار غرب قرار داشتند، هم چنان شنیده می شد. در جریان انتخابات دمکرات ها آشکارا از برنامه هایی سخن به میان می آوردند که باید در کشورهایی مثل ایران اجرا می شد؛ از مهمترین این اصول اجرای اصلاحات به نحوی بود که دست هزار فامیل - به قول آنها - را از مقدرات امور کوتاه کرده و نسل جدیدی از نخبگان

سیاسی را بر کشد. شاه نگران این شعارهای تبلیغاتی بود، از طرفی در گوشه و کنار و در

محافل سیاسی این شایعات به گوش می رسید که گویا ایالات متحده در صدد است به هر نحوی که شده؛ حتی با سرنگونی حکومت پهلوی تدابیری را برای صیانت ایران در برابر خطر کمونیسم بیندیشد. این شایعات آنقدر داغ بود که شاه چاره ای ندید جز اینکه مصاحبه ای

مطبوعاتی تشکیل دهد و این تلقیات را مورد انکار قرار دهد؛ معلوم بود که وی مرعوب فضای انتخاباتی امریکا شده است و ابتکار عمل را مثل همیشه در چنین مواقعی از دست داده

است. شاه در این مصاحبه از حمایت بی چون و چرای امریکا از خود سخن به میان آورد. متن

گزیده ای از این مصاحبه که برای فهم تاریخ این دوره اهمیت زایدالوصفی دارد بدون کم و

کاست در زیر می آید:

چیزی که در این مورد کاملاً روشن است و در اطراف آن تعبیری هم نمی شود کرد اعلامیه ای است که بعد از تشکیل کنفرانس سنتو در واشنگتن صادر شد. لابد همه آقایان کم و بیش آشنا

هستند که چطور اعضای پیمان سنتو و همچنین دولت امریکا باز هم به عنوان ناظر در آن شرکت کرده بود؛ نسبت به رویه ما و رشد مردم ایران و مقامات ملی ایرانیان برای حفظ استقلال خودشان اظهار کمال همدردی کردند و با کلمات تشویق کننده ای این نقش را مورد

ستایش قرار دادند. اعلامیه دیگری نیز بعد از ملاقات نخست وزیر ایران با رئیس جمهوری

امریکا از طرف کاخ سفید در این مورد منتشر شد. این ها چیزهایی است که رسمی است و مورد تعبیر هم قرار نمی تواند بگیرد، برای این که هر کلمه اش روشن و صریح است. روابط ما با امریکا شاید هیچ وقت به خوبی حالا نبوده است، و صحبت هایی که در تهران با رئیس جمهوری امریکا خواهیم داشت دنباله همان صحبت های گذشته و همیشگی خواهد بود.

میل اصلی ما این است که در دنیا صلح برقرار باشد تا ما هم از وجود صلح برای آبادانی و پیشرفت مملکتمان استفاده کنیم، و به جز این چیزی نمی خواهیم. از طرف دیگر وظیفه ما مثل هر ملت مستقل دیگر این است که منافع مملکت خودمان را در مقابل هر پیشامدی به هر قیمتی که باشد حفظ کنیم، و مسلماً منفعت امریکا نیز در این است که دولت ایران همیشه

در این امر موفق باشد. تا به حال امریکا هیچ وقت ما را از کمکهای کاملاً بی نظرانه خود

محروم نکرده است. البته ما توقع کمک بیشتری داشته ایم ولی هر چه تاکنون از طرف این کشور به ما کمک شده بی غرضانه و بدون کوچک ترین نظری بوده است. اما درباره اشاره به

بعضی تغییراتی که ممکن است در سیاست امریکا روی دهد، اگر این تغییرات که من نمی دانم تا چه اندازه مهم باشد نتیجه اش این باشد که در دنیا صلح شرافتمندانه ای برقرار

شود و عموم مردم جهان بدون دغدغه خاطر و نگرانی بتوانند به کار خلاقه و بهبود زندگانی

خویش پردازند، که از این بهتر چیزی نیست، اما اگر تصور کنید دولت امریکا از بالای سر

ممالک دیگر یعنی ممالک کوچکتری که به ضرر آنها برای کارهای دیگری سازش کند من به هیچ وجه نمی توانم چنین تصویری را بکنم، و اصولاً چنین موضوعی حتی قابل تصور هم نیست. ما در این مورد اطمینان کامل داریم، برای این که یک چنین کاری به قدری خطرناک

است که آن را محدود به یک اندازه معین نمی شود کرد، و اگر در یک جا همچو اتفاقی بیفتد

تمام نظم موجود دنیا به هم می خورد. (۱)

هنگامی که آیزنهاور رئیس جمهوری امریکا در واپسین ماههای زمامداریش در سال ۱۳۳۸ از ایران بازدید می کرد، بار دیگر شاه از روابط نیکوی ایران و امریکا سخن بر زبان آورد و اعلام کرد که در اثر این حسن روابط، امریکا به کرات تمایل خود را برای کمک به پیشرفت

فرهنگ و بهداشت و توسعه وضع اجتماعی و اقتصادی ایران ابراز داشته است. او گفت که امریکا این کمک ها را بدون کوچک ترین انتظاری از ایران انجام می دهد و هدف این کشور

توسعه نفوذ سیاسی در ایران نیست:

بر اثر این حسن روابط کشور امریکا به کرات تمایل خویش را به کمک به پیشرفت فرهنگ و بهداشت و توسعه وضع اجتماعی و اقتصادی کشور ما بدون این که کمترین نظر اعمال نفوذ سیاسی داشته باشد ابراز داشته است. بدیهی است برای ملت و دولت ایران، امریکا همواره

١- مجموعه تالیفات، نطقها،..... صص ٢٢٤١-٢٢٤٣.

قهرمان حقوق بشر و مدافع عدالت و آزادی بوده است، ولی به خصوص این هیجده ساله اخیر که کشور ما در معرض فشارها و تهدیدهای ناروایی قرار داشته ما پیوسته کشورهای متحده را در کنار خود یعنی در کنار حق و عدالت یافته ایم... کشور بزرگ شما چه از لحاظ

معنوی و چه از لحاظ مادی در بحرانهایی که منافع حیاتی ایران را در معرض خطر قرار داده

همواره دست ما را با گرمی فشرده و این روش نیکو در طول مدتی که شما ریاست جمهوری این کشور را عهده دارید و خردمندان سرنوشته آمریکا را به عنوان کشوری که رهبر ملل آزاد

جهان است اداره می کنید به صورتی بارز جلوه کرده بود. (۱)

واقعیت این است که شاه این سخنان را نه با طیب خاطر، بلکه به دلیل نگرانی هایی که از تحرکات محافل دمکرات آمریکا داشت ابراز می کرد. به عبارت دیگر او سعی می کرد نشان دهد که با امریکاییها و اصلاحات مورد نظر آنها در ایران مخالفتی ندارد و البته این سخنان را نیز به این دلیل ابراز می داشت که از نفوذ آمریکا در بخشی از نخبگان سیاسی ایران آگاه بود. شاه عین همین مطالب را در جریان مسافرت اروپائی خود در لندن ابراز داشته بود، دلیل این بود که وی خود نیز نمی دانست چه باید کند. شاه به شدت از اینکه در ایران اتفاقی روی دهد که قدرت مطلقه او را به چالش گیرد، واهمه داشت از همین روی تلاش می کرد موافقت مقامات امریکایی و یا انگلیسی را با برنامه های خود جلب نماید. این که کابینه مورد وثوق

شاه یعنی کابینه اقبال سرنگون خواهد شد چیزی نبود که مورد تردید باشد، مهم این بود که در آینده جامعه آبستن چه تحولاتی است. شاه می خواست این گونه وانمود کند که وی تنها فردی است که غرب می تواند در مورد وفاداری اش به حفظ منافع دنیای سرمایه داری در ایران حساب ویژه ای باز کند؛ سعی شاه این بود که نشان دهد ضرورتی به تحولات بنیادین در ایران نیست زیرا وی به خودی خود و با اتکا به قدرت ارتش قادر خواهد بود ثبات و امنیت را در کشور برقرار نماید، امنیتی که شرط ضروری سرمایه گذاری بلندمدت دنیای غرب در ایران و تمام خاورمیانه بود.

در اوایل نیمه دوم سال ۱۳۳۸ به دنبال سفر آیزنهاور به ایران بار دیگر شایعه تغییر کابینه اقبال بر سر زبانها افتاد. اقبال به توصیه شاه برای این که موافقت محافل امریکایی و انگلیسی را با ادامه حیات کابینه خود جلب نماید، راهی سفر به آمریکا و اروپا شد. این سفر بیش از آن

ص: ۱۵۴

چیزی که انتظار می رفت به طول انجامید و همین به شایعات بیش از پیش دامن زد. دولت اقبال فقط با مخالفت محافل امریکایی مواجه نبود، بلکه بسیاری از رجال کهنسال کشور و نیز کسانی که به طور سنتی به طرفداری از سیاست های بریتانیا در ایران مشهور بودند با دولت او مخالف می کردند. مخالفت ها به هر دلیلی که بود، در نهایت امر تحت تأثیر شرایط و اوضاع و احوال بین المللی قرار داشت. قدرتهای بزرگ جهانی با روی کار آمدن دولتی جدید موافق بودند و البته کاندیداهای این کابینه با یکدیگر تفاوت داشت. دولت اقبال از نظر امریکاییها

دولتی مطیع شاه و وابسته به انگلستان شناخته می شد، بدیهی بود که مقامات امریکایی به

سرعت نارضایتی خود را از وی و عملکرد تقریباً سه ساله اش اعلام دارند. در حقیقت امریکاییها از همان آغاز کار با این دولت مخالف بودند، لیکن در سالهای اولیه بعد از کودتای بیست و هشتم مرداد برای پست نخست وزیری ایران مهره قابل توجهی نداشتند. از همان ایام بود که امریکاییها برای این که در ایران دایره نفوذ خود را گسترش دهند، به فکر افتادند تا عده ای از نخبگان جدیدی را که در انظار عمومی چندان بدنام نبودند روی کار آوردند و برای

این منظور برنامه های گسترده ای را سازمان دادند. نفوذ در محافل دانشجویی ایرانیان مقیم

ایالات متحده در زمره این اقدامات بود، همچنین برقراری ارتباط نزدیکتر با نخبگان سیاسی ایران اقدام مهم دیگر امریکائی ها بود، یکی از این افراد دکتر علی امینی بود.

در عین حال در خارج از ایران نیز حوادثی اتفاق می افتاد که در سرنوشت ایران می توانست تأثیری زایدالوصف بر جای گذارد، یکی از این حوادث انتخابات جنجالی نیمه اول مهر سال ۱۳۳۸ مطابق با اکتبر ۱۹۵۹ انگلستان بود. این انتخابات یکی از پر سر و صداترین انتخابات انگلیس بود، در این ماجرا محافظه کاران به موفقیتی عظیم دست پیدا کردند. حزب محافظه کار با اکثریت ۳۶۵ کرسی در برابر ۲۶۰ کرسی که نصیب حزب کارگر شده بود، برای پنج سال زمام امور بریتانیا را به دست گرفت؛ امری که شاه ایران را بسیار

خوشنود ساخت. در همین احوال، اقبال با آیزنهاور که ریاست جمهوری امریکا از حزب جمهوری خواه را عهده دار بود ملاقات کرد، این ملاقات و انتخابات بریتانیا در محافل سیاسی غرب در زمینه اوضاع ایران مباحثی را در پی آورد. ملاقات نخست وزیر ایران با رئیس جمهور امریکا در نظر مطبوعات و محافل سیاسی دنیا واجد اهمیت ارزیابی شد، در همین حال از واشینگتن خبر می رسید که همزمان خروشچف رهبر شوروی با آیزنهاور

ملاقات کرده است، لیکن اعلام شد که این ملاقات در نوع روابط با ایران تأثیری نخواهد داشت. امریکا برخلاف نگرانی های شوروی از گسترش نفوذ این کشور با ایران؛ بار دیگر تأکید کرد که کمک های نظامی را به ایران ادامه خواهد داد و در این زمینه هیچ تردیدی وجود نخواهد داشت. امریکا وعده داد که به قراردادهای نظامی خود با ایران پایبند است. در این

اوضاع و احوال عبدالکریم قاسم رهبر کودتای عراق مورد سوء قصد قرار گرفت. در محافل سیاسی آن روز دنیا این ترور، محصول ائتلاف سیاست های امریکا و انگلیس ارزیابی گردید.

به هر حال سفر اقبال به امریکا دستاورد چندانی در بر نداشت و تنها کاری که وی توانست انجام دهد این بود که از ریاست جمهوری امریکا دعوت کند تا از ایران بازدید نماید. سفر

آیزنهاور به ایران به دنبال مسافرت طولانی اقبال اتفاق افتاد. در آستانه مسافرت او به ایران و برخی دیگر از کشورهای خاورمیانه، هیل بوکس نماینده کنگره امریکا گزارشی را به کنگره تقدیم کرد. بوکس رئیس هیئتی بود که از طرف کنگره به کشورهای آسیای جنوب شرقی و خاورمیانه مسافرت کرده بود تا از موقعیت این کشورها و خطراتی که آنها را از ناحیه شوروی تهدید می کند گزارشی ارائه نماید. هیئت امریکایی در بازگشت از مسافرت خود، در گزارش خویش نکات عجیبی را از نفوذ شوروی در این مناطق به کنگره تقدیم کرد. نفوذ غریب و افسانه ای شوروی در کشورهای منطقه به گونه ای بی سابقه برجسته شده بود و این گونه آمده

بود که از نظر رسانه ای شوروی بیشترین نفوذ را در منطقه دارد و از این نظر امریکا از

شوروی به مراتب عقب تر است. تحلیل محافل ایرانی این بود که پیشرفت نفوذ شوروی و عقب ماندگی امریکا در ایران، به این دلیل نیست که روس ها از تبلیغات بیشتری بهره می برند،

بلکه علت اصلی این است که امریکایی ها برخلاف شوروی ایران را نمی شناسند. این که امریکا نه تنها در ایران بلکه در بسیاری از کشورهای خاورمیانه نفوذی ندارد، از دید تحلیلگران هیئت بوکس به این دلیل بود که امریکا در منطقه دنباله رو سیاست های انگلیس است. نشریه خواندنیها به نقل از تحلیلگر سیاسی روزنامه جهان یادآور شد که اگر منابع نفتی ایران در معرض خطر است و اگر کمونیسم ایران را تهدید می کند مقصر اصلی انگلستان است. این روزنامه سیاست های انگلستان را در عراق نامشخص ارزیابی می کرد و به عبارت دیگر بسیاری از حوادث آن سامان را محصول سیاست های این کشور تلقی می نمود.

از امریکایی ها خواسته شده بود رسماً اعلام نمایند که هر گونه خطری که از ناحیه عراق

متوجه امنیت ایران باشد با قدرت دفع خواهد شد. بسیاری از رجال سیاسی ایران از امریکا گله می کردند که چرا در برابر حوادث عراق گام مهمی به پیش نمی گذارد و چرا اجازه می دهد

در جوار مرزهای ایران چنین حکومت خطرناکی به موجودیت خود ادامه دهد. علت عدم ابتکار عمل در این زمینه، آن دانسته شد که امریکا در این منطقه از سیاستهای انگلستان تبعیت می کند. این مقوله برای آینده نفوذ امریکا در ایران خطرناک ارزیابی می شد، زیرا این گونه استدلال می کردند که مردم ایران از رجال فاسد و ابلهی که بر امورشان مسلط هستند نفرت

دارند و به همین دلیل از انگلستان نیز متنفرند زیرا انگلیس است که این رجال را بر مقدرات امور ایران مسلط کرده است. گفته می شد که امریکا برای این که در ایران کاری انجام دهد، باید از این رجال فاسد کناره گیری کند و از دنباله روی سیاست های انگلستان در ایران پرهیز

نماید زیرا اگر به دنبال یافتن جای پای است، نخبگان ایرانی طرفدار انگلیس کوچکترین نفعی برای ایالات متحده نخواهند داشت: « دولت امریکا اگر به جای یک فرستنده صدا، چند فرستنده صدای امریکا در شهرهای ایران هم درست کند، مادام که نفهمد ما چه می خواهیم و

چگونه مفت و مجانی می شود ما را راضی نگه داشت پیشرفتی نخواهد کرد.» این دسته از تحلیل گران ایرانی مشکل عمده را نه در تبلیغات امریکا بلکه، در نوع برخورد این کشور در ارتباط با کشورهای مثل ایران می دانستند. آشکارا نوشته شده بود که اگر امریکایی ها امثال نویسنده

این مقاله را درک نمایند آن ها هم حاضرند برای امریکا در نزد ملت های دیگر تبلیغ کنند.^(۱)

و اما مسافرت آیزنهاور به ایران درست مصادف با اوج رقابت های انتخاباتی امریکا بود. شاه ترجیح می داد که در این رقابت حزب جمهوری خواه که دارای روابط بهتری با تهران بود، برنده شود و تا آنجایی که امکان دارد تلاش خود را در این مسیر متمرکز کند. در این راستا یکی از مهمترین اقدامات شاه احضار امینی به تهران بود، زیرا وی با رجال دمکرات و شخص جان اف. کندی سناتور ایالت ماساچوست که کاندیدای حزب دمکرات برای تصدی پست ریاست جمهوری بود روابط گسترده پیدا کرده بود. امینی با حمایت سیا بهترین آلترناتیو

اقبال شمرده می شد، به همین دلیل از همان زمانی که وی سمت سفیر کبیری ایران را در واشنگتن عهده دار بود روابط با دمکراتها و سیا را وسعت بخشیده بود. امینی این گونه وعده

می داد که اگر امریکاییها از وی برای تصدی پست نخست وزیری حمایت به عمل آورند، او

ص: ۱۵۷

هم به نوبه خود اصلاحات مورد نظر آنها را در کشور به پیش خواهد برد. شاه در هراس از این

گونه روابط و از آنجایی که از ماهیت اقدامات امینی اطلاعی نداشت و وی را رقیبی برای

آینده خود می دانست، او را به تهران احضار کرد و در برابر ابتدا علیقلی اردلان و بعد داماد بی تجربه و تدبیر خود یعنی اردشیر زاهدی را به عنوان سفیر کبیر ایران به کشور مهمی مثل امریکا اعزام کرد. روزنامه کریسشن ساینس مانیتور در گزارشی به نحو بی سابقه ای علیه سیاستمداران ایرانی موضع گیری کرد و در مقاله ای شدیدالحن نوشت که ایالات متحده در صدد است تا نسبت به روابط خود با ایران تجدیدنظر نماید و هم اکنون دولت امریکا در صدد تشویق احزاب سیاسی مخالف دولت اقبال است تا آنها را برای جانشینی او امیدوار نماید. شاه از این گونه موضوع گیریها به شدت یکه خورد، لیکن نتوانست در برابر این اظهار

نظرها جوابی ارائه کند. او تصور می کرد که اینک جمهوری خواهان نیز به تلافی شکست خود

در انتخابات به انتقاد از اوضاع ایران روی آورده اند. شاه اشتباه می کرد، آن چیزی که باعث شد وی به اشتباه خود وقوف حاصل کند، اعلامیه وزارت امور خارجه امریکا بود که تا حدی مسبب بازگشت اعتماد به نفس شاه شد. وزارت امور خارجه امریکا در اعلامیه ای مندرجات روزنامه های امریکا را رد کرد و اخبار مندرج در این جراید را در مورد تغییر و تحول در

سیاست امریکا نسبت به ایران مردود شمرد. بعد از صدور اعلامیه مزبور بود که شاه ارباب

جراید را از سراسر ایران به تهران دعوت کرد و در مراسم سلام روز عید مبعث در کاخ گلستان روش مطبوعات امریکا را مورد انتقاد شدید قرار داد و وظیفه مطبوعات ایران را پاسخ گفتن به این مندرجات دانست. شاه در سخنرانی خود در این مراسم در جواب به مطبوعاتی که ایران را کشور هزار فامیل خوانده بودند، مدعی شد که با تصویب یکی دو قانون جدید، ایران

دارای مترقی ترین قوانین جهان خواهد شد. در همین مراسم او طرح خود را که در واقع ابتکار برخی محافل امریکائی بود، افشا کرد. او از نمایندگان مجالس شورا و سنا خواست که هرچه زودتر قانون محدودیت مالکیت ارضی را تصویب نمایند تا از این راه مقدمه ای بر آنچه مورد نظر مقامات امریکایی بود، فراهم شود و به تدریج در راستای موارد مورد نظر آنها

اصلاحاتی در کشور انجام شود.

در همین احوال بود که زاهدی به واشنگتن اعزام شد تا هم جای اردلان را که سال پیش به جای امینی اعزام شده بود بگیرد و هم این که خاطر امریکاییها را از انجام اصلاحات مورد نظر

آنها در ایران آسوده دارد. این اقدام شاه نتیجه ای مطلوب به بار نیاورد، زیرا محافل سیاسی از اعزام فردی که جوان ترین عضو کادر دیپلماتیک ایران در خارج کشور به شمار می رفت و تازه به کشور بسیار مهمی مثل امریکا اعزام شده بود، ابراز تعجب کردند و همین مأموریت را دلیلی بر ناکارآمدی سیاست های شاه شمردند. قبل از اینکه زاهدی به سوی محل مأموریت خود رهسپار شود، ملاقاتی با ویلز سفیر کبیر امریکا در تهران که منفور علم بود، انجام داد و

گفتگوهایی انجام شد و بعد از آن اوضاع تا حدودی بهبود پیدا کرد؛ اما پیدا بود که این ملاقات ها تأثیری در سیاست های حزبی که قرار بود در آینده قدرت را در ایالات متحده در

دست گیرد نخواهد داشت. سفیر کبیر امریکا در تهران که در واقع نماینده جمهوری خواهان

در ایران بود ضمن تماس با مقامات ایرانی گامهایی را برای تحکیم مناسبات دو کشور برداشت، او به اتفاق حسین علاء وزیر دربار ایران ساختمان جدید انجمن دوستی ایران و امریکا را افتتاح کرد. همزمان در مطبوعات امریکا هم در مورد ایران گزارش هائی مثبت چاپ شد، مجله تایم امریکا مراتب حق شناسی مقامات امریکایی را نسبت به کمک های زاهدی در موفقیت اصل چهار ترومن یادآوری کرد و نسبت به گسترش مناسبات دو کشور ابراز امیدواری شد.

شاه برای اینکه در اقدامات مورد نظر خود در راستای سیاست های امریکا حسن ظن بیشتری نشان دهد، درست در زمانی که از طرف جمال عبدالناصر تهدیداتی علیه اسرائیل انجام می گرفت، برای نخستین بار شناسائی دولت اسرائیل از طرف ایران را به شکل علنی اعلام کرد. در اوایل مردادماه سال ۱۳۳۹ شاه در مصاحبه ای با مدیران مسئول و سردبیران

جراید گفت:

شناسائی اسرائیل از طرف ایران سابقاً به صورت دو فاکتو صورت گرفته بود و امر تازه ای نیست، منتها روی جریانات روز و شاید هم از لحاظ صرفه جوئی چند سال پیش نماینده ما از اسرائیل احضار شده بود و هنوز هم وی بدانجا برنگشته است. ولی این موضوع شناسائی چیز تازه ای نیست و تغییری در وضع ما از این لحاظ پیش نیامده است. (۱)

پیش از این در سال ۱۳۲۹ زمانی که حسین علاء به مدت حدود دو ماه نخست وزیری ایران را در دست داشت؛ موجودیت دولت اسرائیل را به شکل دوفاکتو پذیرفته بود. در ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۹

ص: ۱۵۹

شاه ضمن مصاحبه ای با شبکه سراسری تلویزیون فرانسه، بار دیگر یادآوری کرد که از نظر سیاسی در شناسایی دو فاکتوی اسرائیل که مربوط به نه سال پیش است هیچ گونه تغییری روی نداده است و ابراز تعجب کرد که دلیلی ندارد رئیس جمهوری مصر با استناد به آن شناسایی، روش خصمانه ای در برابر ایران اتخاذ نماید. شاه حجم وسیع تبلیغات علیه ایران در محافل سیاسی و مطبوعات مصر را ناشی از اختلافات داخلی جمهوری متحده عربی و نیز گزارشهای ساختگی سفیر مصر در ایران ارزیابی کرد.^(۱) این که شاه چرا درست در چنین زمانی اعلام حمایت ایران از موجودیت اسرائیل را بیان کرد، امری در خور تأمل است. در واقع برای امریکا مهم ترین وجه سیاست های امنیتی اش در خاورمیانه، در ارتباط با این دولت معنا پیدا می کرد، شاه باید مواضع خود را به طور شفاف و علنی در برابر این موضوع

اعلام می نمود و نشان می داد که از این حیث سیاستی مغایر با دولتهای عربی در پیش گرفته است، امری که البته در نهان وجود داشت و از بدو تشکیل دولت اسرائیل سرلوحه برنامه های

شاه بود اما به دلیل ترس از افکار عمومی داخلی و نیز به دلیل اهمیت روابط ایران با کشورهای عربی حول این روابط هاله ای از پرده پوشی وجود داشت. از سوی دیگر او برای اینکه از شدت فشارها و حملات مطبوعات امریکا علیه خود جلوگیری کند و نیز برای اینکه

اثبات نماید بهترین متحد ایالات متحده در منطقه است و اینکه او در راستای سیاست های

امریکا حاضر است حتی از کشورهای اسلامی نیز بیشتر کناره گیری کند، این مطالب را بر زبان آورد تا بلکه از حجم بی سابقه حملات علیه خود بکاهد. او می دانست که مهم ترین وجه سیاست های امریکا در منطقه حمایت بی چون و چرا از اسرائیل است، وی از میزان نفوذ محافل یهودی امریکا در سیاست گذاری های این کشور آگاهی داشت، به همین دلیل برای جلب حمایت این محافل تأثیرگذار بود که مطالب فوق را در مراسمی علنی ابراز کرد. متعاقب این مصاحبه شیخ محمود شلتوت مفتی اعظم الازهر شاه را به شدت مورد حمله قرار داد، شاه متقابلاً ضمن ارسال تلگرافی سعی کرد تا رضایت شیخ را به دست آورد. با این وصف مطبوعات مصر به شدیدترین وجهی شاه را آماج حملات خود قرار دادند و از آن سوی جمال عبدالناصر نیز به حملات شدیدالحن خود علیه شاه ادامه داد.

این موضوع باعث شد تا رسماً روابط ایران و جمهوری متحده عربی قطع شود. قضیه ای

ص: ۱۶۰

که به بحران ماجرا دامن زد نطق ناصر در بندر اسکندریه بود. در این نطق وی شاه ایران را به دلیل شناسائی دولت اسرائیل به نحوی بی سابقه آماج حمله قرار داد و دستور داد تا سفیر

ایران در مصر خاک این کشور را ترک نماید. از سوی دیگر سفیر کبیر جمهوری متحده عربی از طرف دولت ایران اولتیماتومی دریافت کرد که طبق آن باید همراه با کلیه اعضای سفارتخانه خود تا بیست و چهار ساعت بعد از دریافت اولتیماتوم، خاک ایران را ترک نمایند. عباس آرام وزیر امور خارجه ایران به شدیدترین و زننده ترین وجهی ناصر را مورد نکوهش قرار داد و او را فرعون دیوانه مصر لقب داد که قصد دارد با اتکا به آدم کشی بین ممالک اسلامی تفرقه ایجاد نماید.

عباس آرام در سال ۱۲۸۲ شمسی متولد شد. محل تولد او در گزارش های وزارت امور خارجه و ساواک، تهران یا یزد ذکر شده، اما محل صدور شناسنامه وی طبق اعلام اداره کارگزینی وزارت امور خارجه، هند اعلام گردیده است. پدر غلامعباس آرام اصلاً اهل نائین

یزد بود، طبق گزارش بیوگرافیک ساواک پدر آرام ابتدا در بیمارستانی در یزد پرستار بود، سپس به بمبئی رفت و در سال ۱۳۱۶ به عنوان کارمند محلی در سفارت ایران در هند به استخدام در آمد و این شغل را تا سال ۱۳۲۴ حفظ کرد. اما گزارش وزارت امور خارجه حاکیست که وی در سال ۱۳۱۴ به استخدام وزارت امور خارجه در آمده است. پیش از این، از

تاریخ ۱۳۰۲ کارمند محلی در سر کنسولگری انگلستان در بمبئی بوده و شغل وی دفترداری ذکر شده است. مادر آرام زنی بود از اتباع هندوستان، وقتی پدر آرام فوت کرد مادرش با یک مرد هندی ازدواج نمود و ظاهراً چون شوهر مادر با وی رابطه ای حسنه نداشت، به بمبئی رفت و در کنسولگری انگلستان به کار مشغول شد. کنسول انگلیس به نام مستر کنت ؛ در هر مأموریتی آرام را همراه خود می برد. بعد از جنگ اول جهانی وی به ایران آمد و به گزارش

ساواک «قبول تابعیت ایران کرد» و در وزارت خارجه به کار مشغول شد. وی بعدها با یک دوشیزه انگلیسی ازدواج کرد، اما این ازدواج بعد از دو سال به طلاق منجر شد. بیشترین

معاشرت آرام با حسین علاء بود، «علاء در رشد و پیشرفت اداری آرام نقش بسیار تعیین کننده ای داشت» به طوری که در سال ۱۳۲۴ وقتی سفیر ایران در امریکا بود، وی به عنوان دبیر دوم سفارت به آنجا رفت و به این طریق از سال ۱۳۲۶ در وزارت امور خارجه ترقی کرد و به سمت دبیر اول سفارت منصوب شد. در سال ۱۳۳۲ به دنبال کودتای بیست و هشتم مرداد،

ابتدا کاردار موقت ایران در واشنگتن بود و سپس وزیر مختار سفارت ایران در امریکا شد. در سال ۱۳۳۸ با کمک علاء به عنوان سفیر کبیر ایران در ژاپن منصوب گردید و این نخستین پست مهم سیاسی او بود. بعد از این منصب به دنبال استعفای دکتر جلال عبده به عنوان وزیر امور خارجه منصوب شد. در این دوره علاء وزیر دربار شاهنشاهی بود و مهم ترین شخصیتی بود که آرام با وی ارتباط داشت، به عبارت دیگر آرام با شخصیت های کشوری و لشکری کمتر ارتباط داشت و مردی ملایم بود. (۱) در سال ۱۳۵۵ آرام به عنوان سناتور انتصابی منصوب شد و در تاریخ ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ در نامه ای خطاب به رئیس مجلس سنا از نمایندگی این مجلس استعفا کرد!!

انتخابات مجلس بیستم

در آستانه انتخابات مجلس بیستم، رقابت جناح ها و گروه های سیاسی به اوج خود رسید، دولت اقبال تحت فشارهای بین المللی و برای این که چند صباحی دیگر پشت میز نخست وزیری باقی بماند، به گروه های سیاسی وعده آزادی انتخابات داد. اما این بار موقعیت اقبال ضعیف تر از آن بود که گمان می برد. وی در مجموعه دستگاه حکومت تنها یک حامی داشت و آنهم شخص شاه بود، اما شاه هم دیگر نمی توانست مثل گذشته او را زیر بال و پر خود گیرد. اقبال از یک سو با تبلیغات گزنده حزب مردم مواجه بود و از طرف دیگر شدیداً زیر

ضربات افراد و محافلی قرار داشت که اینک معلوم بود از سوی برخی دولتمردان ایالات متحده امریکا حمایت می شوند. بالاتر اینکه، مافیای گرد آمده در محافل ماسونی به رهبری مهندس حسین شقاقی تلاش خستگی ناپذیری برای واژگونی اقبال در پیش گرفته بودند. گروهها و شخصیت های سیاسی داخلی نمی توانستند وعده های اقبال را بپذیرند، این امر در

واقع رأی عدم اعتماد گروه های سیاسی به دولت محسوب می شد. سکوت در برابر این انتخابات بسیار معنی دار بود و این مفهوم را به ذهن متبادر می کرد که این بار نیز مثل گذشته، کسانی جز نمایندگان از پیش تعیین شده برگزیده نخواهند شد، به عبارت دیگر رقابت انتخاباتی شعاری بیش نخواهد بود. هیچ یک از کاندیداهای نمایندگان در شهرستان ها که اینک در تهران زندگی می کردند به شهرهای خود نرفته بودند. روزنامه کیهان نوشت که

ص: ۱۶۲

۱- مطالب بالا به نقل از گزارش های بیوگرافیک آرام که توسط وزارت امور خارجه و ساواک تهیه شده اند، نقل گردید.

عده ای به آن دلیل وارد حزب ملیون و مردم شده اند تا بتوانند صرفاً به مجلس راه پیدا کنند. از کاندیداهای نمایندگی پرسیده شده بود که آیا در گذشته معتقد به انتخابات آزاد بوده اند و یا خیر؟ اگر معتقد نبوده اند حق ندارند از آزادی انتخابات سخن به میان آورند و آنگاه این سؤال مطرح شده بود: معتقدان به آزادی انتخابات «ممکن است بفرمایند در این چهارساله با وجود داشتن اختیار و قدرت قانونی و با داشتن مصونیت پارلمانی برای تأمین آزادی انتخابات چه

کرده اند؟» گفته می شد که اگر امروز سخن از آزادی انتخابات به میان می آید فقط به آن دلیل

است که شاه میل و اراده کرده است این آزادی را اعطا نماید و این مقوله ربطی به نظر و رأی نمایندگان ندارد. وقتی آزادی انتخابات به اراده ملوکانه بسته بود، بدیهی است که همان اراده نیز می توانست آنرا تعطیل کند. بالاتر آنکه این قضاوت نشان می داد شاه به چه میزانی شعار آزادی انتخابات را جدی گرفته است و دمکراسی وی تا چه پایه واقعیت دارد.

جهانگیر تفضلی در روزنامه اش موسوم به جهان، منازعات انتخاباتی را به باد مسخره گرفت و خاطر نشان کرد عده ای از کاندیدها رقیب را عامل امپریالیسم و یا برعکس نوکر کمونیزم توصیف می کنند. سؤال شده بود که با این سوابق چگونه چنین افرادی می خواهند وارد مجلس شوند. تفضلی حملات کاندیدها را به یکدیگر تف سربالا دانست و با کنایه ای معنادار چنین اظهار کرد:

ما انتخابات آزاد و وکیل ملی نمی خواهیم، اینکه برای ما اسباب شرمندگی و خجلت، سرشکستگی و آبروریزی است. این پارلمان ما که دویست وکیل بیشتر لازم ندارد، بی سر و صدا تقسیمش کنند این قدر هم آبروریزی نکنند و به خاطر دو روزه دنیا چنگک به صورت هم نزنند که این کرسی های وکالت به مدرسه ها و مؤتمن الملک ها و ملک الشعراها وفا و بقائی نکرد.

روزنامه اراده آذربایجان نوشت با اینکه هنوز مبارزات انتخاباتی شروع نشده است، اما عباس شاهنده مدیر فرمان و جواد عظیمی مدیر فروردین که به ترتیب از طرف احزاب ملیون و مردم کاندیدای شهر بیجار بودند یکدیگر را رسوا کردند. روزنامه پیغام امروز نشانه آزادی انتخابات را آن دانست که عناصری غیر از متنفذین فعلی روی کار آیند. فتح الله فرود در مصاحبه با کیهان هشدار داد که فریب برنامه های انتخاباتی را نخواهد خورد، زیرا ممکن

است که برای یک انسان بی سواد نیز بهترین برنامه ها را بنویسند برای آنکه رأی جمع آوری

نمایند؛ اما این برنامه هیچ ضمانت عملی و اجرایی نداشته باشد. نشریات به نحو بی سابقه ای از انتخابات فرمایشی در طول هیجده ساله اخیر ایران از جنگ دوم جهانی به این سو یاد کردند و اشاره نمودند که انتخابات مجلس سیزدهم کاملاً فرمایشی بوده است و از قول ذکاءالملک فروغی نقل کردند که اگر انتخابات مجلس سیزدهم مجدداً برگزار شود، به این دلیل که مردم تازه به دمکراسی رسیده اند جار و جنجال و خونریزی در سراسر کشور به وقوع خواهد پیوست و اکثر کرسی های مجلس را طرفداران سیاست های شوروی و مخالفین حکومت پهلوی قبضه خواهند کرد. یعنی همان مخالفینی که در دوره رضا شاه به زندان افتاده بودند و بسیاری از آنها در دوران اشغال ایران توسط متفقین باز هم در زندان به سر می برند. فروغی معتقد بود اگر این امر محقق شود قرار داد سه جانبه ایران و انگلیس و شوروی در مورد خروج نیروهایشان بعد از جنگ انجام نخواهد شد. فاش شد که در انتخابات مجلس چهاردهم نیز آلن چارلز ترات مستشار سیاسی سفارت بریتانیا در تهران در انتخابات دخالت کرد، نیز گفته شد که سرریدربولارد سفیر کبیر انگلیس در تهران از علی سهیلی خواسته بود که انتخابات مجلس چهاردهم را به دلیل انتخاب هشت نماینده توده ای و رجالی مثل مصدق، باطل اعلام نماید. در یک کلام، کار افشاگری در مورد انتخابات بالا گرفت و گفته شد انتخابات در ایران دوره پهلوی عاری از تقلب نبوده است و بالاتر این که بیگانه در پشت انتخابات مجالس ایران حضوری مؤثر داشته است.

اندک اندک صف آرای نیروها در جریان انتخابات مجلس بیستم بیش از پیش آشکار شد. در یک سو دو جریان حزب ملیون و مردم قرار داشتند که پیشتر به دستور شاه برای چنین روزهایی شکل گرفته بودند. شاه این دو حزب را به شکلی دستوری و توسط اقبال و علم راه اندازی کرده بود، تا اگر مثل چنین روزهایی بحرانی دامنگیر او شد؛ بتواند از زیر ضربه به راحتی بیرون آید و گناه مشکلات و ناکامی ها را به گردن نخست وزیران بیاندازد. این روزها

فرصتی بود تا از این حربه به آسانی بهره برداری به عمل آید. در واقع در نزد شاه بین اقبال و علم چندان تفاوتی وجود نداشت. این دو تن به اندازه کافی وفاداری خود را به وی در برهه های مختلف تاریخی اثبات کرده بودند و از هیچ کدام آنها هراسی وجود نداشت. نیز تردیدی وجود نداشت که شاه علم را به جهات عدیده بر اقبال ترجیح می دهد، گرچه از ضعف نفس اقبال نیز به خوبی بهره برداری کند. علم به طور تاریخی با دستگاه دیپلماسی

بریتانیا پیوند داشت و با بسیاری از رجال و دولتمردان این کشور دوست صمیمی بود. اما اقبال مهره ای دست نشانده بود که از خود اختیاری نداشت و آشکارا خویشتن را غلام خانه

زادشاه می نامید و به عبارتی با این تعبیر نشان می داد که چیزی نیست جز مجری اوامر ملوکانه. علم مشاور صمیمی و یار مورد اعتماد شاه بود، حال آن که اقبال چیزی جز نوکری

دست نشانده نبود با این وصف شاه وی را برای این نگه داشته بود، تا در چنین روزی کاسه و کوزه را بر سرش بشکند و خود را از مهلکه رهائی بخشد.

با تمام این اوصاف در این میان یک رقیب جدی وجود داشت که مورد حمایت امریکایی ها بود و وی کسی جز دکتر علی امینی نبود. امینی در ظاهر، رهبری جناح منفردین مخالف اقبال را عهده دار بود و در این بین چهره هایی مثل سید جعفر بهبهانی و فتح الله فرود دیده می شدند که تبلیغات گسترده ای را برای پیروزی بر حریف آغاز کرده بودند. این دو تن در آن مقطع تاریخی از برنامه های امینی حمایت می کردند. با اینکه بهبهانی و فرود از امینی حمایت می کردند، اما در وفاداری آنها تردید وجود داشت؛ به عبارت بهتر این امر نشان می داد که امریکایی ها هنوز برای حمایت از برنامه های خود در ایران نیرویی متشکل و سازمان یافته که بتوان روی آن حساب کرد در اختیار نداشتند و امینی نیز از روی ناچاری به ائتلافی پیوسته بود تا از این رهگذر بتواند در آینده نقش مهم خود را در عرصه امور سیاسی کشور ایفا نماید.

با اینکه امینی فقط در تهران فعالیت داشت و از تلاش او به دلیل فقدان نیرو در شهرستانها

خبری نبود، لیکن احزاب رسمی از پیروزی او در این بازی به همین اندازه هم بیمناک بودند.

شاه برای آنکه موازنه نیروها را برقرار سازد از دکتر مظفر بقایی هم خواست که وارد معرکه شود، البته شاید وی خبر نداشت که فراماسون ها برای واژگونی اقبال چه سان روی بقایی در

یک بازی حساب شده شرط بندی کرده بودند. بقایی که به شدت از اقبال بیزار بود، به این دعوت شاه پاسخ مثبت داد. وی در نطق های عدیده ای که انجام داد، مخالفت آشکار خود را با اقبال اعلام کرد و هشدار داد اینکه اقبال خود را غلام خانه زاد شاه می داند بسیار خطرناک

است؛ زیرا مردم نوک تیز حملات را متوجه شاه می نمایند از این حیث که شاه را در پشت سیاست های اقبال می بینند. بقایی در یک کنفرانس مطبوعاتی اعلام کرد: «فرمایش شاهنشاه

دائر بر آزادی انتخابات تکلیف بزرگی بر گردن همه گذاشته و ما شدیداً مبارزه خواهیم کرد

که دولت آزادی انتخابات را تأمین کند.» شایع شده بود که ممکن است بین وی و علم در

جریان انتخابات همکاری نزدیکی برقرار شود، واقع امر این است که از سال های قبل همکاری این دو تن شکل گرفته بود و اینک به حساس ترین مقطع خود رسیده بود. غیر از بقائنی دو تن از دیگر چهره های مورد اعتماد علم در این بازی دکتر فلیکس آقایان و سواک سالینیان بودند، آقایان از چهره های مشهور مورد حمایت محافل انگلیس در تاریخ معاصر ایران بود.

جبهه گیریهای سیاسی ایران در این دوره به واقع بازتابی از انتخابات ریاست جمهوری امریکا بود. غیر از امینی که مورد حمایت دمکرات ها به ویژه گروه کندی بود، گروههای دیگر

ترجیح می دادند که در امریکا قدرت بار دیگر در دستان حزب جمهوری خواه باقی بماند. با

توجه به اینکه در انگلستان نیز حزب محافظه کار پیروزی را به دست آورده بود، اما فقط در صورتی که جمهوری خواهان در امریکا قدرت را به دست می گرفتند خیال شاه از بسیاری جهات آسوده می شد. در این بین محافل سیاسی پیش بینی می کردند که با برنامه ای که کندی

در برابر ریچارد نیکسون رقیب وی از حزب جمهوری خواه ارائه کرده است؛ در صورت پیروزی، در سیاست خارجی امریکا تحولات اساسی روی خواهد داد. کندی قول داده بود که در سامان دادن پیمان ها و اتحادیه هایی که امریکا یک طرف آن است تجدیدنظر خواهد کرد. عمده ترین شعار حزب دمکرات در دوره مزبور این بود که امریکا هر جا لازم بداند به جای کمک نظامی به کشورهای دوست کمک های اقتصادی خواهد کرد و سیاستهایش در

این زمینه متمرکز خواهد شد. منظور کندی این بود که در کلیه قراردادهائی که توسط جان فوستر دالس وزیر خارجه امریکا در دوره ریاست جمهوری آیزنهاور، با متحدین امریکا منعقد شده بود تغییراتی داده خواهد شد. یکی از این قراردادها مربوط به اتحادیه کشورهای

آسیای جنوب شرقی بود موسوم به سیتو، و دیگری پیمان بغداد بود که بعد از کودتای قاسم در عراق به پیمان سنتو تغییر نام داده بود. ایران جزو کشورهای عضو پیمان سنتو بود و در واقع از بنیادگذاران این پیمان به شمار می رفت، لیکن به دلیل کودتای عراق روابط ایران با کشورهای عضو پیمان دچار نوساناتی شده بود.

حزب دمکرات در این مقطع باور داشت دولتهایی که در مقاصد امریکا شریک نیستند و از قدرت نظامی این کشور برای تحکیم قدرت شخصی خود استفاده می کنند، از راه اتحادیه های نظامی از امکانات امریکا سود می جویند اما در سیاست های کلان راه خود را

می روند و به فکر حفظ منافع امریکا در کشورهای خویش نیستند. از نظر حزب دمکرات چنین نظام‌هایی باعث شده اند که آزادی حقیقی در این کشورها به ثمر نرسد و اتحادیه های نظامی نیز باعث ارتقاء قدرت نظامی این کشورها نشده اند و اگر خطری از جانب شوروی

آن ها را تهدید نماید نمی توانند از موجودیت خود دفاع به عمل آورند. علت این است که این کشورها هنوز هم به شکلی اداره می شوند که نمی توانند حمایت مردم خود را پی داشته باشند. گفته می شد برای این که بتوان به قراردادهای نظامی جامه عمل پوشانید، در درجه اول لازم است که این کشورها در زمینه برنامه پیش گیری از نفوذ کمونیسم در کشورهای خود با

نقشه های امریکا هماهنگ باشند. به عبارت دیگر باید تمهیداتی اندیشیده شود تا این کشورها ضمن بهره مندی از حمایت دولت های امریکا، از درون نیز استعداد لازم را داشته باشند که در برابر خطر سرخ بیمه شوند و این میسر نیست مگر اینکه اصلاحات ساختاری در

کشورهای یاد شده صورت گیرد و حداقل حقوق به رسمیت شناخته شده برای مردم طبق منشور سازمان ملل متحد در این کشورها داده شود. با استفاده از فضای مناسب جنگ سرد راه حل کندی برای ایران این بود که ابتدا اصلاحات از بالا برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم به مورد اجرا گذاشته شود و سپس برای پشتیبانی کامل از حکومتی که در کشور مستقر بود؛ به شکل فراگیر نیروی نظامی مورد استفاده قرار بگیرد.

اما چیزی که باعث می شد امریکا از ثبات سیاسی و اجتماعی در ایران ابراز نگرانی کند، نه تنها واقعیت های این کشور، بلکه بلوف هایی بود که خروشچف برای کاستن از بار فشار امریکا بر روی حکومت های مورد حمایت شوروی در امریکایی لاتین و سوق دادن آنها به سوی اهداف فرعی مثل ایران انجام می داد. خروشچف می دانست که امریکا در مورد سرنوشت ایران بسیار نگران است و می ترسد که این کشور روزی در حوزه منافع بلوک شرق قرار گیرد. او به اظهارنظرهایی دست زد تا محافل امریکا را نسبت به ثبات حکومت پهلوی

ناامید سازد. اندکی بعد از اینکه کندی روی کار آمد، خروشچف با والتر لیمن خبرنگار مشهور امریکایی گفتگویی انجام داد و او را در ویلای خود در ساحل دریای سیاه به حضور

پذیرفت و با خوشحالی مصنوعی گفت که ایران نمونه کشوری است که با وجود فقدان پایگاه شوروی در آن؛ صرفا به دلیل فقر مردم و فساد دربار شاه به سوی انقلاب در حال حرکت است. او مدعی شد مردم ایران به این نتیجه رسیده اند که شوروی رهبری پیشرفت بشریت را

در دنیا عهده دار است. لیپمن عین این اظهارنظر را به دولت کندی منتقل ساخت و ایران را نزدیک ترین کشوری دانست که در معرض یک جنبش اجتناب ناپذیر تاریخی برای نزدیکی به شوروی قرار دارد. خروشچف آشکارا امریکاییها را در زمینه قهرمانی آنها در مسیر استقرار یک دمکراسی تعیین کننده برای آینده بشریت ناموفق دانسته و آنها را تحقیر کرده بود. لیپمن گفت که امریکا ناچار است در جایی نمایش دمکراسی و اصلاحات ادعائی خود را به بوته اجرا گذارد، این کشور جائی جز ایران نبود. (۱)

خروشچف ایران را به سبب رسیده ای تشبیه کرد که به دلیل فساد دربار ایران و فقر رو به گسترش مردم، در دستان شوروی خواهد افتاد. بازی پشت صحنه جناح های سیاسی ایران کار را به جایی خطرناک رسانیده بود. این جناح ها برای این که حریف را از میدان به در نمایند، از همان ابزارهای سنتی خارج کردن رقیب از گود استفاده می کردند که عملیات توطئه آمیز در

کنار ایجاد بحرانهای کاذب در زمره شروط اولیه آن بود. واقعیت دیگر این بود که غیر از شاه و اطرافیانش کمتر حکومتی از رژیم های مورد حمایت امریکا در امریکای لاتین، آسیا و آفریقا

بود که به این آسانی به اصلاحات مورد نظر امریکایی ها تن در دهد؛ حتی ژنرال ایوب خان

رئیس جمهوری پاکستان که از ضوابط حاکم بر اردوگاه شرق و غرب به دلیل فضای جنگ سرد آگاه بود، به شاه گفته بود اگر در برابر امریکاییها تسلیم شود، تقاضاهای گروه مشاوران کندی روز به روز بیشتر خواهد شد. یکی از مقامات بلند پایه امریکایی که احتمالاً با سیا

مرتبط بود، از قول زاهدی گزارش داد که ایوب خان به شاه گفته است که تنها راه برخورد با امریکا تهدید و بی احترامی است، اگر این کار انجام نگیرد امریکا دوستانش را در حالت

تسلیم کامل فرض می کند و بیشتر به کشورهای توجیه می نماید که با اعلام پیوستن به بلوک شرق منافع امریکا را مورد تهدید قرار می دهند. (۲)

طراح اصلی برنامه های سیاسی دولت کندی چستر باولز (۳) بود. او اعتقاد داشت کهکشورهائی مثل اسپانیا، پاکستان، تایلند و ایران باید در مناسبات خود با امریکا تجدید نظر نمایند و البته این تجدید نظر باید بسیار اساسی باشد. عمده ترین تأکید باولز در باب حقوق و آزادی های مدنی و اجتماعی شهروندان این کشورها بود که از نظر او، این حقوق در

ص: ۱۶۸

کشورهای مورد بحث زیر پا گذاشته می شدند. طراح برنامه های اقتصادی حزب دمکرات والت ویتمن روستو بود که به عقاید او در جای دیگری از این دفتر اشاره شده است.

دمکرات ها به شکل جدی از سازمان پیمان آتلانتیک شمالی موسوم به ناتو که هاری ترومن رئیس جمهوری پیشین امریکا از حزب دمکرات آن را به وجود آورده بود، طرفداری و حمایت می کردند. دمکرات ها قول داده بودند که تلاش خواهند کرد بلو کهای بازرگانی ناتو

را که با یکدیگر اختلاف منافع جدی داشتند، به همکاری یکدیگر ترغیب کنند. دمکرات ها معتقد بودند برعکس برنامه های جان فوستر دالس در مورد ممالک آسیائی که اولویت درجه یکم را کمک های نظامی تشکیل می داد؛ این کشورها باید به جای تانک و بمب افکن، از امریکا تراکتور و بولدوزر دریافت نمایند. کشورهای عقب مانده باید به اصلاحات ارضی تن

در دهند و از این راه به رشد و توسعه اقتصادی نائل آیند و در این صورت است که این کشورها در برابر خطر کمونیسم بیمه خواهند شد.^(۱) این کشورها منطقیهای گسترده از ایران تا کشورهای حوزه اقیانوس آرام را در بر می گرفت. حزب دمکرات می خواست مسابقه تسلیحاتی هند و پاکستان را متوقف سازد و شانس پیروزی حوادثی مثل کودتای عراق را در کشورهای پیرامونی کاهش دهد.

امریکاییها می گفتند در عراق با اسلحه امریکایی یکی از متحدین آنها یعنی رژیم نوری السعید واژگون شده است. این هشدار بود که اگر به جای اصلاحات این کشورها فقط اسلحه انبار شوند نه تنها شانسی برای بقای متحدین غرب در منطقه وجود نخواهد داشت؛ بلکه این احتمال وجود دارد که کمک های نظامی یاد شده در مسیری خلاف اهداف اولیه و در نهایت به نفع اردوگاه شرق به کار گرفته شوند. نوری السعید به این دلیل واژگون شد که شانس هر اصلاحی را از بین برده بود به همین دلیل با کوچکترین تکانی از بنیاد بر افتاد.

حزب دمکرات معتقد بود که طبق نظریات توماس جفرسون رئیس جمهوری مشهور امریکا، باید جامعه ملی تشکیل دهد که به لیبرال دمکراسی امریکا اعتقاد داشته باشد، به عبارت دیگر اینک امریکا برای نخستین بار بعد از جنگ جهانی، آشکارا تلاش می کرد هژمونی خود را در

برابر اردوگاه شرق در کشورهای اقماری محقق سازد. از نظر امریکایی ها حقوق بشر و

ص: ۱۶۹

۱- روایت عباس سالو رئیس سازمان اصلاحات ارضی در: تاریخ معاصر ایران، سال اول، شماره چهارم، زمستان ۱۳۷۶، صص ۲۴۳ - ۲۷۶، سالور اصلاحات ارضی را به دلایلی که خود توضیح داده است ضروری و اجتناب ناپذیر می دانست.

آزادی مشروع همان چیزهایی بودند که در کشور آنها تعریف می شد و به عبارت بهتر در برابر اردوگاه شرق بهترین راه حل در زمینه حقوق بشر و آزادی های دموکراتیک را گسترش معیارهای دموکراسی امریکایی می دیدند.

خود امریکایی ها بر این باور بودند که معیارهای مورد نظر آنها از استقبال پیمان آتلانتیک

شمالی برخوردار شده است، اما این معیارها کشورهای مثل اسپانیا، ایران، تایلند و برخی

دیگر از متحدین امریکا را دلسرد خواهد کرد. این داوری به زودی در مورد ایران نتیجه داد،

اقبال که در اسفند ۱۳۳۷ پیمان دو جانبه نظامی با امریکا را منعقد کرده بود مدتی بعد در تابستان

۱۳۳۹ با وعده آزادی، انتخابات مجلس بیستم را برگزار نمود. اما به دنبال برگزاری انتخابات معلوم شد که به شکلی گسترده تقلب انجام گرفته است، کار دخالت دولت در انتخابات حتی به تهدید و توسل به زور رسیده بود. اکثریت کرسی های به دست آمده در اختیار حزب ملیون

قرار گرفته بود که اقبال رهبری آنرا بر عهده داشت. پلیس و ارتش در انتخابات دخالت کردند

و در برخی نقاط کشور کشت و کشتار انجام گرفت. کسانی که می خواستند اقبال را از اریکه

نخست وزیری به زیر کشند از فرصت استفاده کردند، در کنار گروههایی که در صدد بزیر کشیدن اقبال بودند نام سازمان نگهبانان آزادی دیده می شد که بیشترین تلاش را در این زمینه مبذول می داشت، رهبری این تشکیلات با بقائی بود. اعتراض علیه انتخابات فرمایشی انگیزه های خاص خود را داشت؛ عده ای مثل همین بقائی برای این که رژیم به ناگهان از هم

فرو نپاشد و نیز به منظور حمایت از شخص شاه وارد گود شدند و با اقبال رفتاری کردند که در نوع خود بی سابقه بود و با هیچ کدام از نخست وزیران دوره مشروطه که به نظام مستقر و

قدرت بلامنازع شاه اعتقاد داشتند چنین رفتاری انجام نشده بود. اما گروههای دیگری هم

بودند که با انگیزه های دیگر وارد ماجرا شدند : عده ای مثل امینی در صدد رسیدن به منصب

نخست وزیری بودند، برخی نام او را به عنوان نخستین رئیس جمهوری ایران در بوق و کرنا فریاد می زدند. عده ای مثل علم برای این که دولت حزبی دیگری تشکیل دهند و به این شکل

شاه را از غرقاب بیرون آورند وارد ماجرا شدند.

گروههایی مثل جبهه ملی دوم و نیز نهضت آزادی ایران به دلایلی دیگر با این انتخابات به چالش برخاستند. کار اقبال ساخته شده بود، وی که عمری افتخار کرده بود غلام خانه زاد شاه و در واقع مجری دستورات اوست، با موضعگیریهای مخدوم خود

عليه انتخابات مواجه شد؛

ص: ۱۷۰

شاه علنا علیه انتخابات مجلس بیستم سخن گفت و پرده از تقلب های انتخاباتی برداشت شاه به این شکل اقبال نوکر سرسپرده خود را فدای سیاست های امریکا در برابر کشور کرد. مشکل شاه انتخابات نبود، او می خواست به امریکایی ها این گونه وانمود سازد که نه او، بلکه کارگزارانش هستند که کشور را دچار بن بست کرده اند بنابراین از فرصت به دست آمده به

نحو مطلوب بهره برداری کرد و خود شخصا آخرین میخ تابوت حکومت اقبال را کوبید. به این صورت اقبال از نردبان نخست وزیری فرو افتاد. به دنبال این جریان شاه ژست دمکراتیک خود را تکمیل کرد؛ او از نمایندگان منتخب خواست که دسته جمعی استعفا دهند و راه را برای برگزاری انتخابات مجدد هموار سازند. نمایندگان استعفا دادند و اقبال ملول از این بازی نفرت انگیز و به منظور فرونشاندن خشم عمومی علیه خود به عنوان استراحت

روانه خارج کشور شد. جانشین اقبال، مهندس جعفر شریف امامی بود، یکی از مأموریت های او این بود که مقدمات برگزاری مجدد انتخابات مجلس را فراهم نماید.

دولت مستعجل شریف امامی

سقوط اقبال منجر روی کار آمدن دولت شریف امامی شد. شریف امامی برای نخستین بار بود که به عنوان نخست وزیر قدرت را در دست می گرفت. حتی در محافل سیاسی آن روز ایران هم، وی فردی خوشنام به شمار نمی آمد و نفس جای گزینی او با اقبال تا حدودی نشان

دهنده این امر بود که شاه به هر ترتیبی که شده می خواهد قدرتی را که در سالهای اخیر در دستان خود متمرکز کرده بود همچنان حفظ نماید. اما غیر از این واقعیت اراده ای دیگر نیز در پشت نخست وزیری شریف امامی قرار داشت و آن هم اراده لژهای فراماسونی برای استقرار دولت تمام عیار خود در کشور بود. در ایران این دوره ظاهرا حکومت مشروطه سلطنتی وجود داشت لیکن قدرت باز هم در دست عده ای خاص متمرکز بود. این نکته چیزی نبود که در مطبوعات ایران بازتاب نداشته باشد، صراحتا عنوان می شد که ظاهرا تقدیر ایران است که هزار فامیل هم چنان قدرت را در دستان خود حفظ نمایند و اجازه ندهند که از خارج گود کسی بر آنها اعمال نفوذ کند. از دید منتقدین این افراد که قوای سه گانه را در اختیار داشتند، در صورت لزوم و از سر ناچاری هر از چند گاهی از مناصب خود استعفا می دادند و جای خود را

به دیگری که جزو همین گروه بود واگذار می کردند.

در ایران با وجود هزار فامیل و شاه در رأس امور قدرت واقعی در دست کسی قرار نداشت. این بار صریحا و به گونه ای که دیگر برای توده های مردم هم تردیدی باقی نمی ماند، قدرتهای خارجی آشکارا در رقابتی فشرده برای تسلط بیشتر بر امور ایران با یکدیگر در کشاکش بودند. در دوره شریف امامی مهم ترین شعار دولت، اجرای اصول قانون اساسی و حفظ آزادی های مدنی بود، این شعار برای آن داده می شد تا رضایت امریکایی ها را که در صدد تسلط هرچه فزونی تر بر مقدرات امور ایران بودند جلب نمایند. در همین دوره بود که

گروه دکتر علی امینی که در رأس نخبگان غیر متجانس و غیر هماهنگ با دولت ایران و در عین حال مورد حمایت امریکا بود، فعالیت های خود را تشدید کرد. امینی با حمایت آشکار کندی قصد داشت که واپسین حرکات خود را انجام دهد و پستی را که در روزهای بعد از کودتای بیست و هشتم مرداد تاکنون انتظار آن را می کشید در اختیار گیرد. در زمستان آن سال انتخابات مجلس بیستم بار دیگر برگزار شد، همین امر خود مقدمه ای بود بر گسترش فضای بحران در کشور. در این انتخابات بار دیگر تقلبات آشکاری صورت گرفت و کسانی که در دوره اقبال سر از صندوقهای رأی در آورده بودند، بار دیگر به پیروزی ظاهری دست یافتند. امریکایی ها بار دیگر فشار را بر شاه افزایش دادند تا نیروی مورد اعتماد آنها را علی رغم میل باطنی به نخست وزیری انتخاب کند.

بحران های دوره شریف امامی ادامه یک سلسله تنش هایی بود که از ابتدای سال ۱۳۳۹ در ایران آشکار شده بود. پیش از این در سالروز ۲۸ مرداد شاه طی پیامی درباره نفت اظهارنظرهایی کرد که در نوع خود بی سابقه بود. او می خواست در برابر فشارهای بین المللی

کنسرسیون نفت، ابتکاری از خود نشان دهد و بحث او درباره نفت هم در همین ارتباط بود. در این هنگام شاه به کنسرسیون حمله برد اما همانطور که در صفحات آتی خواهیم دید حملات شاه به کنسرسیون جزئی از طرح امریکاییها برای انجام اصلاحات موردنظرشان در ایران بود. شاه به کاهش بهای فرآورده های نفتی در بازار جهانی اعتراض کرد و از کاهش بهای نفت انتقاد کرد و گفت که بالا- و پایین بردن قیمت نفت باید با مشورت کشورهای صادر کننده صورت گیرد. این سخنان واکنشی بود در برابر این اظهارنظر که نفت ایران به میزان هفت درصد کاهش قیمت پیدا خواهد کرد. کنسرسیون نفتی در حقیقت تحت تأثیر فضای بین المللی، ضمن حفظ سیطره خود بر منابع نفتی ایران سیادت گذشته شرکت نفت انگلیس و ایران را

زنده نگه می داشت و این بار گرچه امور نفتی ایران در اختیار یک شرکت قرار نداشت؛ لیکن کمپانی های بزرگی مثل شل و شرکت نفت انگلیس و ایران که اینک به بی. پی تغییر نام داده بود در غارت منابع کشور پیشقدم بودند و در حقیقت به دلیل سهم بالای آنها از نفت ایران قدرت

تصمیم گیری را در اختیار خود داشتند. شاه در برابر کندی که از او می خواست به اصلاحاتی

در کشور به منظور رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی و سیاسی کشور دست زند این گونه استدلال می کرد که با وجود کاهش بهای نفت چگونه چنین چیزی ممکن است؟ پیش بینی می شد که با کاهش بهای نفت برنامه های عمرانی و اقتصادی کشور دچار فتور خواهد شد و این باعث خواهد گردید که ایران تا پایان سال ۱۹۶۰ صد میلیون تومان ضرر کند و اگر بهای نفت باز هم کاهش پیدا می کرد، این زیان ها به مراتب افزایش می یافت.

غیر از این مقوله کسری تراز بازرگانی ایران در دوره مورد بحث به حد اعلای خود رسیده بود، واردات کشور به پنج برابر صادرات افزایش پیدا کرده بود. مخارج نظامی ایران

پس از ورود به پیمان بغداد دو برابر شده بود و کسری بودجه دولت را با افلاس مواجه کرده

بود. کاهش بهای نفت به تشدید بحران منجر می شد به عبارت بهتر در پشت این بحران ها شرکتهایی قرار داشتند که منافع خود را در ایران بر هر چیز دیگر ترجیح می دادند و برخلاف

آن چیزی که گفته می شد، باعث و بانی این بحران ها در درجه اول خود امریکا و دولت های

اروپایی به همراه شرکت های خصوصی بودند که ارزش های انسانی را فدای منافع نامشروع خود می کردند. این وضعیت بود که در ظهور و سقوط کابینه ها نقش درجه اول داشت. در اثر

تزلزل بهای نفت اوضاع داخلی هم متشنج شده بود. دستهایی که به این تشنجات دامن می زدند، توهم نفوذ کمونیسم را طرح می کردند و اینگونه وانمود می ساختند که در پشت این

بحران ها نه شرکت های نفتی و دولت های غربی، بلکه نیروهای موهوم شوروی قرار دارند و

هدف آنها این است که کشور را به پشت دروازه های آهنین سوق دهند. این ادعائی بود که توسط سناتور مک کارتی در آغاز جنگ سرد ساخته شد و اینک در مطبوعات ایران و جهان به شدت تبلیغ می شد.

در چنین فضایی سید جعفر بهبهانی که فردی شناخته شده بود در سخنرانی های خود وعده می داد که از آزادی انتخابات دفاع خواهد کرد. در همین حال اعضای جبهه ملی دوم فعالیتهای

خود را از سر گرفتند، میتینگ های انتخاباتی در گوشه و کنار کشور برگزار می شد؛ نام جمال

امامی و سید جعفر بهبهانی و رشیدیان ها در هر جایی به میان می آمد. این افراد به منظور ممانعت از تعمیق بحران که آینده آن معلوم نبود، این بار خود را در صف منفردین جازده بودند تا افکار عمومی را به دست آورند. شبکه برادران رشیدیان که در اصناف نفوذ داشتند از بسیاری گروهها بیشتر فعال بودند، آنها می دانستند که بار دیگر آزمونی تاریخی در برابرشان

نهاده شده است، تا مثل دوره مصدق کار خود را با جدیت بیشتری ادامه دهند. حتی پیش از این وقتی که در اثر فشارهای زیاد اقبال ناچار شد کابینه خود را ترمیم نماید، درست در

ابتدای تیرماه سال ۱۳۳۹ شایع شد که برخی از عوامل کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مثل سرتیپ عباس فرزنانگان، سرلشگر حسن اخوی و نیز سید مهدی پیراسته به سفارش اسدالله رشیدیان به عنوان وزرای کابینه معرفی خواهند شد. رشیدیان می خواست خود کاندیدای انتخابات مجلس بیستم شود، اما به وی گفتند از این کار اجتناب ورزد، زیرا همه او را به عنوان یک

عنصر مارکدار می شناسند و کاندیدا شدن او حتی به عنوان منفرد هم به موقعیت یارانش لطمه خواهد زد. ساواک گزارش داد که تلاش ها برای ترمیم کابینه توسط حسین علاء و نزدیکان اشرف پهلوی از جمله همین رشیدیان دامن زده می شود. (۱) از بین اینان پیراسته در زمره دار و دسته جمال امامی بود. امامی از سال ۱۳۳۷ در ملاقاتهایی که با شاه داشت برای رسیدن به وزارت کشور تلاش می کرد، به همین دلیل مردم او را در زمره دسته های مافیایی محمدعلی امام شوشتری، سید حسن امامی و سید مهدی میراشرفی می دانستند و به وی خوشبین نبودند. (۲) تقی زاده، دکتر لقمان الملک، مختارالملک صبا و منصورالملک از گروه رجال سیاسی قدیمی هم جلساتی تشکیل می دادند و درباره اوضاع و احوال کشور با یکدیگر تبادل نظر می کردند، اما

در رأس همه افرادی که هم حمایت خارجی قدرتمند داشتند و هم در داخل برای پیشبرد

منظور از شعارهای جدید استفاده می کردند همان امینی قرار داشت.

در عین حال در این دوره حادثه ای روی داد که در نوع خود بی نظیر بود. روز پنج شنبه چهارم اسفند سال ۱۳۳۹ دکتر منوچهر اقبال که برای مراجعه به دانشکده دندانپزشکی به دانشگاه تهران رفته بود، مورد تعرض دانشجویان قرار گرفت. اقبال در این روز برای معالجه

دندانهایش به آنجا رفته بود؛ او پس از اینکه از دندانهایش عکسبرداری کرد به عنوان رئیس

ص: ۱۷۴

۱- ترمیم کابینه، ش ۲-۳-۱۸۴۴، مورخه ۷/۴/۱۳۳۹.

۲- فعالیت های انفرادی، ش ۲-۳-۲۲۴۷، مورخه ۸/۶/۱۳۳۷.

دانشکده پزشکی به بازدید از قسمتهای مختلف این دانشکده پرداخت. به ناگاه راهروهای

دانشکده شلوغ شد. دانشجویان درحالی که شعار می دادند: غلام خانه زاد آمد - غلام جان نثار آمد؛ پس از مدتی راهروهای دانشکده را ترک کردند. در مقابل دیدگان اقبال گروهی از دانشجویان وارد اتاق او شدند و مدت حدود بیست و پنج دقیقه شعار دادند. در همین احوال

بین دانشجویان و اقبال مشاجره ای لفظی روی داد. از آن سوی گروهی در برابر ساختمان دانشکده، راننده او را از اتومبیل پیاده کردند و خودروی وی را به آتش کشیدند. دانشجویان

حاضر در اتاق او برای تماشای آتش سوزی از آنجا خارج شدند و اقبال نیز با همکاری مأمورین بازرسی دانشگاه خارج شد و یک راست به کلوپ حزب ملیون در خیابان کاخ رفت. دانشگاه تهران متعاقب این حادثه تعطیل گردید و شورای دانشگاه تصمیم گرفت دانشجویان معترض را اخراج نماید.

اینک مد شده بود که حتی مطبوعات هم برای اینکه نشان دهند از طرح امریکایی ها در مورد ضرورت اصلاحات در ایران حمایت می نمایند، مقالاتی را منتشر کنند. مهمترین این مقالات انتقاداتی بود که به کنسرسیوم نفتی وارد می آمد، موضوعی که دقیقا در راستای طرح دمکراتها قرار داشت. خاطر نشان می شد که این تراست نفتی به تعهدات خود در برابر ایران

عمل نمی کند و آنها را زیر پا گذاشته است. طبق قراردادی که کنسرسیوم با ایران منعقد کرده بود متعهد شده بود که برتری تولید و صدور نفت را در حوزه خلیج فارس همچنان در دست ایران نگهدارد. قول داده شده بود که تقریبا تمام نفت ایران را به صورت خام صادر کنند، لیکن بازار ایران را اینک کویت، عراق و عربستان قبضه کرده بودند. تولید نفت ایران به یک پنجم

عربستان و نصف تولید کویت کاهش پیدا کرده بود. کنسرسیوم متعهد شده بود که امور فنی تولید و اکتشاف نفت ایران را به مرور به دست مهندسين داخلی بسپارد و آن را در اختیار

کارشناسان ایرانی قرار دهد. قول داده شده بود که به جای متخصصین خارجی نیروهایی از داخل کشور تربیت شوند و به تدریج امور را به آنها واگذار نمایند، اما هیچ کدام از این وعده ها عملی نشده بود.

در دوره شریف امامی هیئت مدیره کنسرسیوم قصد داشتند به ایران بیایند، همزمان با این مسافرت سؤال شد که چرا کنسرسیوم به تعهدات خود در برابر ایران عمل نمی نماید و چرا با وجود اینکه قول داده شده است از کارشناسان ایرانی در امور استفاده خواهد شد، همچنان

سیل کارشناسان خارجی به سوی ایران سرازیر است؟ دلالتان بین المللی نفت همان کسانی شناخته شدند که مردم بومی امریکا را چنان قتل عام کردند که اینک از تاریخ آنها چیزی باقی نمانده است. روی دیگر حملات مطبوعات ایران این بود که به بهانه کنسرسیوم علی امینی را

مورد حمله قرار دهند، زیرا مگر او نبود که عاقد قرارداد کنسرسیوم به شمار می آمد و مگر او نبود که بعد از کودتا قرارداد موسوم به امینی - پیچ را امضا کرد؟ واقعیت این است که

کنسرسیوم مثل شرکت نفت انگلیس و ایران میزان تولید و صدور نفت ایران را همیشه به عنوان رازی سر به مهر مکتوم نگه می داشت و بر آن پرده استتار می کشید. از شریف امامی

خواسته می شد که تسلط این تراست نفتی را بر منابع ایران مسدود کند، بدیهی است نه شریف

امامی قادر به چنین امری بود و نه حتی شخص شاه چنین کاری می توانست بکند. در این اوضاع و احوال اورل هریمن که پیشتر در دوره مصدق مسافرتی در راستای حل اختلافات ایران و انگلیس به ایران کرده بود؛ به دعوت شاه وارد کشور شد. هریمن سفیر سیار کندی بود که در کشورهای مختلف مأموریتهایی را انجام می داد، این بار نیز او با سران دولت های بزرگ اروپای غربی ملاقات کرد و سپس وارد ایران شد. این سفر اهمیت زیادی داشت، به ویژه این که دولت کندی اینک به تازگی روی کار آمده (۱) و مشغول طرح برنامه سیاسی جدیدی در خاورمیانه بود. شاه می خواست بار دیگر نظرات دولت جدید امریکا را در ارتباط با ایران

جویا شود، از همین روی پیش بینی می شد که این سفر در آینده سیاسی ایران بسیار مهم و

تعیین کننده خواهد بود. از سوی دیگر درست اندکی پیش از سقوط کابینه اقبال دکتر جهانگیر

آموزگار برادر جمشید آموزگار که از سال ۱۳۲۶ در امریکا اقامت داشت و حتی بعد از خاتمه تحصیلات در این کشور مانده بود به ایران آمد. در بدو امر وی در انتخابات مجلس بیستم به عنوان کاندیدای حزب ملیون از اصطهبانات فارس به نمایندگی برگزیده شد، موضوعی که خود وی نیز از آن شگفت زده شد، زیرا شخص آموزگار کاندیدای نمایندگی نشده بود! خود گفته بود که از سوی یکی از دانشگاههای امریکا مأموریت دارد پیرامون نحوه هزینه شدن

ص: ۱۷۶

۱- در رقابتهای انتخاباتی امریکا شاه رسماً از کاندیدای حزب جمهوری خواه یعنی ریچارد نیکسون حمایت می کرد و در این زمینه کمکهایی هم در اختیار ستاد انتخاباتی وی قرار داده بود که از طریق اردشیر زاهدی سفیر وقت ایران در واشنگتن پرداخت می شد. با این وصف شاه که احتمال پیروزی کندی را در این انتخابات می داد از طریق سفیر خود یعنی زاهدی قبل از برگزاری رسمی انتخابات، کندی را دعوت کرد به ایران بیاید تا با او با شاه به شکار بروند. مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، علاء وزیر دربار به زاهدی، تهران، شماره ۶-۲۱۴-۱۵.

کمک های اصل چهار ترومن در ایران تحقیق کند و اطلاعات لازم را سپس در اختیار دانشگاه

مزبور قرار دهد. آموزگار صریحا گفت که مایل نیست در ایران اقامت نماید و به عنوان نماینده مجلس وقت خود را تلف کند، زیرا در امریکا استاد دانشگاه در رشته اقتصاد و دارای

درآمد کافی است. او می گفت که نتایج تحقیقاتش نشان می دهد که کمک های اصل چهار در بستر اصلی خود هزینه نشده و مردم را راضی نکرده است. (۱)

در آغاز سال ۱۳۴۰ اوضاع بیش از پیش بحرانی شد. علی اصغر امیرانی مدیر مسئول خواندنیها در سرمقاله ویژه نوروز این سال تحت عنوان متملقانه مناجات به درگاه خداوند روی زمین ظل الله فی الارض نسبت به اوضاع و احوال داخلی ایران به شدت انتقاد کرد و از شاه تقاضا نمود که به جای غلامان جان نثار عناصر دیگری را روی کار آورد: «جان نثاران لفظی و موسمی، یک بار در شهر یور بیست و یک بار در مرداد ۳۲ امتحان جان نثاری خود را داده اند و خدا آن روزی را نیاورد که به دیگر بار نیاز باشد.» این مقاله بسیار جسورانه بود و حتی در آن

نوشته شد که شایع است شاه کاخ های سلطنتی را فروخته و پولش را به دلار تبدیل کرده و به خارج کشور فرستاده است. امیرانی نوشت که وقتی مردم این اخبار را می شنوند «خیال می کنند خبری است» و دیگر دست و دلشان به کاری نمی رود. او نوشت که اگر یک صدم

امکانات موجود صرف جشن های دوهزار و پانصد ساله شود و شاه به خارجی ها شناسانده شود دیگر از بازار شایعات چیزی باقی نمی ماند. (۲) در شماره بعدی مجله، امیرانی نوشت که عده ای از خوانندگان و رجال کشور از مضمون مقاله اش به شدت ترسیده بودند، و حتی ابراز تعجب می کردند که چگونه مجله توقیف نشده است با این وصف توضیح داده شد که شاه مطالب مندرجه را پسندیده و مورد تأیید قرار داده است.

آهنگ تحولات در سال جدید شتابناک شده بود؛ در فروردین ماه سال ۱۳۴۰ جلسه شورای وزیران امور خارجه کشورهای عضو پیمان سنتو در آنکارا تشکیل شد. از ایران حسین قدس نخعی وزیر امور خارجه ریاست هیئت نمایندگی ایران را بر عهده داشت.

در این جلسه بین این گروه و وزیر امور خارجه جدید امریکا دین راسک که از نیروهای اصلی گروه کندی به شمار می آمد ملاقات هایی انجام شد، این مذاکرات میزان علاقه مندی و

ص: ۱۷۷

۱- گزارش ساواک، اصل چهار، ش ۲-۳-۴۱۴۹، مورخه ۱۶/۸/۱۳۳۹.

۲- خواندنیها، ش ۵۲-۵۳، شنبه یکم فروردین سال ۱۳۴۰، صص ۳-۴.

پایبندی امریکا را به تعهداتی که در برابر دُول عضو داشت، نشان می داد. در همین جلسه در مورد خط مشی آینده این پیمان گفتگوهایی صورت گرفت. از بین کشورهای عضو سنتو فقط ایران بود که از بدو روی کار آمدن کندی از امریکا کمک نقدی دریافت نکرده بود، در حالی که از نظر مقامات ایران این کشور بایست از نظر دریافت کمک ها در ردیف اول قرار می گرفت.

تا آن زمان پاکستان در یک مرحله ۳۷۵ میلیون دلار و در مرحله ای دیگر ۱۴۰ میلیون دلار

کمک از امریکا دریافت کرده بود، ایوب خان نشان داده بود که در شطرنج سیاست از شاه حرفه ای تر است. به ترکیه نیز کمک هایی شده بود، اما ایران با وجود اهمیت استراتژیک و با وجود قرارداد دو جانبه نظامی با امریکا از دریافت کمک محروم مانده بود. محافل آگاه تهران

میزان پول مورد نیاز ایران را پانصد میلیون دلار برآورد می کردند. درباره این که آیا در جلسه وزیران امور خارجه پیمان سنتو، نیاز ایران به این وجه مطرح خواهد گردید یا خیر اظهار نظری نمی شد. قدس نخعی لزوم کمک و توجه امریکا به ایران را یادآوری کرد و از ایالات

متحده خواست در مورد سیاستهای خود در برابر ایران به «شکل کلی وفوری» تجدیدنظر نماید. تصمیم در مورد ایران موکول به بازگشت هیئت نمایندگی امریکا از ترکیه به واشنگتن

شد. طرف ایرانی ترجیح می داد به جای امریکا، انگلستان در کنفرانس سنتو نقش اصلی را ایفا کند، گرچه شایعاتی هم در این زمینه وجود داشت لیکن با امکانات انگلیس این مهم برآورده نمی شد؛ مضافا اینکه اتحادیه ای را که خود امریکایی ها به وجود آورده بودند بعید به نظر می رسید در اختیار دولت دیگری قرار دهند.

در مطبوعات ایران آمده بود که انگلستان برای کمک به کشورهای عقب مانده و در راستای طرح جلوگیری از نفوذ کمونیسم به این کشورها وزارتخانه ای هم تأسیس کرده است. اما کمک های فنی و اقتصادی انگلیس به ممالک عقب مانده جهان بیشتر از هفتاد و پنج میلیون دلار نمی شد و تازه از این مبلغ نیز ۸۸٪ به مصرف نیازهای کشورهای مشترک المنافع

یعنی استرالیا و زلاندنو که تحت قیمومیت انگلیس قرار داشتند، رسیده بود و تنها ۱۲٪ آن به عنوان کمک های فنی به کشورهای دیگر جهان و از آن جمله گروه موجود در پیمان سنتو اختصاص داده شده بود. انگلیس هر چه هم تلاش می کرد سهم ایران را از این کمک افزایش دهد، باز هم رقم آن به بیش از یک میلیون دلار نمی رسید. حتی مجموع کمک های انگلیس، ایتالیا، آلمان و فرانسه روی هم رفته مبلغ بسیار ناچیزی را در برابر کمکهای امریکا شامل

می شد. این احتمال که در راستای طرح بولز کمک های نظامی به کشورهای عضو سنتو قطع شود، باعث نگرانی کشورهای عضو شده بود. ارزش نظامی سنتو در برابر ناتو و حتی سیتو بسیار پائین بود و در حقیقت سنتو فقط با آن دو پیمان مرتبط بود و وحدت نظامی آنها با ناتو و سیتو هیچ گاه از حد مانورهای مشترک نظامی فراتر نرفته بود. پیمان سنتو تا قبل از روی کار آمدن کندی در واقع محملی بود تا براساس آن ایران را از کمکهای نظامی امریکا و انگلیس

بهره مند سازد و این کمک ها را توجیه کند و بهانه این توجیه نیز خطر شوروی بود. اما اینک که دولت جدید در امریکا روی کار آمده بود و با سیاستهای جدیدی که کندی در پیش گرفته

بود امکان انحلال این پیمان نیز وجود داشت. دولت امریکا شرط اعطای کمک به ایران را انجام اصلاحات ساختاری قرار داده بود، به این منظور تأکید می شد که نیروهای مورد اعتماد آنها باید در ایران قدرت را به دست گیرند. اگر چنین چیزی اتفاق می افتاد، شاید سیل کمک های امریکا به ایران سرازیر می شد اما در آن شرایط این امکان تقریباً بعید بود. امریکایی ها درصدد بودند ایران را کشوری امن برای سرمایه گذاربهای خود نمایند و همیشه

این گونه استدلال می کردند که صرف قرار داشتن ایران در صف بلوک غرب مشکلی را حل نمی کند، زیرا حکومت کومین تانگ چین نیز در زمره حلقه طرفداران سیاست های غرب در آسیا بود و انواع کمک های نظامی و اقتصادی و فنی به حکومت چیانگ کای چک داده شد اما

این کمک ها در نهایت تحت کنترل حکومت کمونیستی مائوتسه دون قرار گرفت. بنابراین

باید تضمین های لازم عملی برای این که این کمک ها در آینده به ضد خود تبدیل نخواهد شد، صورت می گرفت. راه حل امریکایی ها این بود که طیف جدیدی از نخبگان سیاسی در ایران روی کار آیند و این را هم تضمین نمایند، در واقع مقوله اصلاحات مورد نظر امریکایی ها در ایران معنایی جز این نداشت و البته کاندیدای آن ها نیز مشخص بود: دکتر علی امینی.

همزمان کشور هر روز در اعتصاب بود و هر کس انگیزه خاص خود را داشت. محمد درخشش که در باشگاه مهرگان فعال بود، به اعتصاب معلمان دامن می زد و افرادی مثل امینی از این بحران ها برای توجیه روی کار آمدن خود استفاده می کردند. در اردیبهشت ماه سال

۱۳۴۰ معلمان تهران در اعتراض به کمی حقوق خود و نیز در اعتراض به تبعیض بین آنها و سایر کارکنان دولت دست به اعتصاب زدند. درست صبح همان روزی که قرار بود این

اعتصاب انجام شود، دکتر جهان‌شاه صالح وزیر فرهنگ لایحه ای را به مجلس تقدیم کرد که طبق آن حداقل حقوق معلمان پنج هزار ریال تعیین شده بود. معلمان این لایحه را برای تقاضاهای خود کافی نمی دانستند و تصمیم به اعتصاب از روز دوازدهم آن ماه نیز قبلاً به

اطلاع ناراضیان رسیده بود. دبیران و آموزگاران تصمیم خود را به اطلاع دانش آموزان رسانیدند و از آنها خواستند که با معلمان همکاری نمایند. وزیر فرهنگ اخطار داد که اگر این اعتصاب انجام گیرد دولت در برابر، واکنش نشان خواهد داد و به شدت ایستادگی خواهد کرد. با این وصف دانش آموزان و معلمان از رفتن به سر کلاسهای درس خودداری کردند. به تدریج جمعیت انبوهی از خیابانهای استانبول، سعدی و بهارستان به طرف خیابان شاه آباد

(جمهوری کنونی) به حرکت درآمدند. آنها قصد داشتند به مجلس بروند و با هیئت رئیسه دیدار نمایند و تقاضاهای خود را نیز مطرح نمایند. در میدان بهارستان بر اثر تیراندازی

مأموران انتظامی دکتر حسین خانعلی دبیر دبیرستان جامی تهران به قتل رسید و سه تن نیز مجروح گردیدند. دبیران و آموزگاران تهران در مراسم تشییع جنازه خانعلی در حالی که سیاه پوشیده بودند، مجازات مسببین حادثه را تقاضا کردند. به زودی دانشجویان دانشگاه تهران

نیز به عنوان همدردی با معلمان در کلاسهای درس حاضر نشدند، در شهرستانها مدارس تعطیل شد و بحران به اوج خود رسید. این اعتصاب به رهبری محمد درخشش عضو باشگاه مهرگان و رئیس جامعه لیسانسیه های تهران روی داد. معلمان به راستی درصدد احقاق حقوق خود بودند، لیکن اعتصاب که از طرف رجال سیاسی دامن زده می شد، دست آویزی بود تا به واسطه آن شریف امامی را از منصب نخست وزیری فرو کشند. دیری نپایید که این

مقصود حاصل شد و دولت مستعجل شریف امامی سرنگون گردید و کشتی بان را سیاستی دیگر آمد.

امینی در زمره سیاستمدارانی بود که تحت تأثیر فضای جنگ سرد، ترس از نفوذ شوروی سرا پای وجودش را فرا گرفته بود. وی بر این باور بود که برای مقابله با این خطر راهی وجود ندارد جز این که به یک قدرت بزرگ تکیه شود تا قدرت بزرگ دیگری یعنی شوروی دست از سر او بردارد. از دید وی ایران کشوری ضعیف بود که هم به دلیل فساد رجال سیاسی و هم به

دلیل همسایگی با شوروی هر لحظه در معرض اضمحلال قرار داشت. در واقع با این دید بود که قرارداد کنسرسیوم را امضا کرد و نیز با این دیدگاه بود که مقدمات صعود خود را به قدرت فراهم دید و با همین زاویه نگاه به مسائل سیاسی بود که حمایت تیم کندی را به خود جلب

کرد. بحران های دوره شریف امامی به منزله سکوی پرتاب امینی عمل کردند که یکی از آنها

اعتصاب معلمان بود. این بحران در ادامه بحران های متوالی بود که از دوره اقبال آغاز شده بود و با یک تکان شدید کار را به دست امینی سپرد.

دکتر علی امینی در تحولات اخیر ایران از کودتای ۲۸ مرداد به بعد از نیروهای مؤثر تصمیم گیرنده در تحولات کشور بود. او در واقع در یکی از بحرانی ترین ادوار تاریخی ایران

قدرت را به دست گرفت و می رفت تا بخت خود را در امور کشورداری آزمایش کند. از آن طرف امریکاییها نیز که به این روز چشم دوخته بودند حمایت بی چون و چرای خود را از وی

نشان دادند و برای هر گونه همکاری با دولتش اعلام آمادگی کردند. شاه، گرچه از امینی دل

خوشی نداشت، لیکن در برابر خواسته امریکاییها تسلیم شد و در واقع در مقابل کار انجام

شده واقع گردید. شاه تا واپسین روزهای عمر به امینی به چشم کاندیدای ریاست جمهوری می نگریست که قصد دارد حکومت او را واژگون سازد. به همین دلیل وزن و اهمیت او را نخواست دریابد و همین امر همیشه مانع تعامل وی با امینی بود. دلیل دیگری هم البته وجود

داشت و آن این بود که امینی به خاندان قاجار تعلق داشت و یادگاری از این سلسله بود. بدیهی است که شاه از این دید هم به وی به چشم یک رقیب می نگریست و در توهم مضاعف خود غوطه ور بود. امینی از همان روزی که وارد ایران شد، در تحولات سیاسی بیش از پیش ایفای

نقش کرد. او تنها شخصیت سیاسی ایران در این دوره بود که از مدتها قبل خود را برای تصدی پست نخست وزیری آماده کرده بود و به عبارتی او تنها فردی بود که خود را نامزد شایسته این پست می شمرد. او از سالها پیش بدون پرده پوشی برای رسیدن به این مقام تلاش

می کرد و در واقع نخستین پیروزی خود را تلاش و کوشش برای ابطال نتیجه انتخابات مجلس بیستم می دانست. در دوره حکومت هشت ماهه شریف امامی او لحظه ای از تلاش برای دست یافتن به پست نخست وزیری غفلت نکرد. عدم توانایی شریف امامی در مهار بحران ها و نیز تنش های سیاسی خارجی که ناشی از روی کار آمدن کندی در امریکا بود، همه

و همه دست به دست هم دادند و او را به آرزوی دیرینه خود رسانیدند. در چند ماه اخیر امینی

بارها با شاه ملاقات کرده بود و تنها در آخرین ملاقات بود که شایعه نخست وزیری او شدت

پیدا کرد. از پیش همه می دانستند که او به محض اینکه به قدرت دست پیدا کند مجلسین را

منحل خواهد کرد. از دیگر مواردی که شایع شده بود، این بود که وی کسانی را که متهم به

اختلاس و ارتشا هستند دستگیر خواهد نمود.

مهم ترین مسئله امینی، سیاست خارجی بود. (۱) وی با کندی سوابق دوستی و آشنایی فراتر از حد متعارف، داشت و بهتر از هر نخست وزیر دیگری می توانست کمک های امریکا را جذب نماید. از برنامه های امینی این بود که در رأس یک هیئت سیاسی عازم مسکو شود و

ص: ۱۸۲

۱- در واقع روی کار آمدن امینی هم همانطور که خواهیم دید محصول سیاست خارجی بود، علم در یادداشتهای روزانه خود با یادآوری دوره امینی چنین می نویسند: « دهه ۱۹۶۰ - ۱۹۷۰ برای کشور ما سالهای خوبی بودند و کشور تحت قیادت

شاهنشاه خیلی جلو رفت، جز در سال ۱۹۶۰-۱۹۶۱ که مرحوم کندی رئیس جمهور فقید امریکا، دکتر امینی را به عنوان نخست وزیر تقریبا به شاهنشاه تحمیل کرد، دیگر قدرت بی مثال شاه در کشور حاکم مطلق بود.» یادداشت های علم، ج ۱، ص ۳۶۸.

تنشهای موجود بین دو کشور را حل و فصل نماید. حتی گفته می‌شود وی حاضر است برای اینکه از سوءظن روس‌ها در مورد خود و سیاستهایش بکاهد، ایران را از پیمان سنتو خارج

نماید. او معتقد بود که پیمان سنتو بار زیادی را بر هزینه‌های جاری ایران تحمیل کرده است و وی می‌خواهد کشور را از آن رهایی بخشد. اما این مطالب چیزی نبود که به اراده امینی بستگی داشته باشد. پیمان سنتو به بهانه حفاظت کشورهای منطقه از خطر شوروی ایجاد شده بود و در پشت آن آمریکا و انگلیس قرار داشتند، به همین دلیل علیرغم مطالبی که کندی در

مورد ضرورت کاستن از هزینه‌های نظامی کشوری مثل ایران بر زبان می‌آورد و می‌گفت که در عوض آن باید کمکهای اقتصادی در درجه اول اهمیت قرار گیرد؛ بعید به نظر می‌رسید دولت مورد اعتماد وی، به خروج یک‌جانبه ایران از این پیمان رضایت دهد یا بر انجام این

عمل توانا باشد.

برجسته‌ترین وزیر کابینه امینی دکتر حسن ارسنجانی بود که با پیشنهاد اجرای طرح محدود ساختن مالکیت و تقسیم اراضی سر و صدای زیادی به راه انداخته بود. مطبوعات غربی در مورد او می‌گفتند که عضو انقلابی کابینه امینی است، اما این مطلب هم به سیاست‌های آتی دولت مربوط بود؛ به ویژه اینکه خود نخست‌وزیر از ملاکین بزرگ ایران به

شمار می‌آمد و مرغوب‌ترین اراضی لشت‌نشاء ارث او بود، هر چند که امینی همین اراضی را نیز تقسیم کرد. دکتر حسن ارسنجانی فرزند سید محمدحسین ارسنجانی از پیشمازهای

تهران و کرج، در سال ۱۳۰۱ در شهریار که املاک پدری اش در آنجا واقع بود به دنیا آمد. ارسنجان شهر پدری او بود که در استان فارس واقع است. ارسنجانی سه ساله بود که پدرش فوت کرد. پدر ارسنجانی دو همسر داشت، از همسر اول یک دختر و نیز زین العابدین معروف به آقامیر به دنیا آمد که در دوره ای که هویدا تازه به قدرت رسیده بود، در مجلس بیست و دوم به عنوان نماینده کرج عضویت داشت. از همسر دوم دو پسر به دنیا آمد: حسن و نورالدین. نام

مادر ارسنجانی هاجر بود که بعد از فوت همسر به همراه فرزندان به منزل برادرش حاج علی آقالقائی رفت و لقائی به مدت بیست سال تمام مخارج فرزندان خواهرش را تأمین کرد، او در سال ۱۳۳۰ از دنیا رفت.

برادر تنی ارسنجانی در دانشکده فنی دانشگاه تهران ادامه تحصیل داد و مشاغلی مثل ریاست کارخانه پارچه بافی تبریز، ریاست چیت‌سازی تهران، مدیر عاملی شرکت فرش

ایران و عضویت هیئت مدیره کارخانجات سازمان برنامه را بر عهده داشت. (۱) حسن ارسنجانى بعد از اینکه تحصیلات مقدماتی را خاتمه داد در مدرسه سن لوئی تحصیلات دبیرستانی خود را پی گرفت و پس از خاتمه تحصیلات در رشته حقوق، در همین رشته ادامه تحصیل داد و بالاخره در نخستین دوره دکتری این دانشگاه ادامه تحصیل داد و فارغ التحصیل شد. فعالیت سیاسی وی از سال ۱۳۲۲ با نگارش مقاله در روزنامه ایران ما متعلق به جهانگیر تفضلی شروع شد که با نام دکتر داریا مقالات خود را امضاء می کرد. سال ۱۳۲۸ روزنامه سیاسی داریا را منتشر ساخت و با وجود توقیف های فراوان توانست ۳۲۰ شماره از آن را منتشر کند. (۲) در سالهای ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۲ در حزب آزادی به مدت ۱۸ ماه عضویت داشت. همین سابقه نشان از روحیه جنجالی و جاه طلبی ارسنجانى می داد؛ شواهد نشان می داد که این چیزها نمی تواند جاه طلبی او را ارضا نماید. اعضا مؤسس حزب آزادی بودند مثل ملک الشعراى بهار، مورخ الدوله سپهر، محمود محمود، زین العابدین فروزش و رضا آذرخشی؛ ارسنجانى دبیر این حزب بود. خوشنام ترین چهره گروه همانا بهار بود و مرموزترین آنان

مورخ الدوله سپهر که از هر تشکیلات و راجل جاه طلبی برای رسیدن به اهداف بخصوص خود استفاده می کرد. محمود محمود نویسنده مشهور تاریخ هشت جلدی تاریخ روابط ایران و انگلیس، از یادگاران حزب دمکرات مشروطه بود.

بعد از این ارسنجانى به عضویت حزب دمکرات قوام در آمد، روزنامه ارگان حزب زیر نظر وی اداره می شد. در سال ۱۳۲۹ طرح تقسیم اراضی را با حاجیعلی رزم آرا نخست وزیر وقت مطرح کرد که مورد موافقت وی واقع شد، اما با قتل رزم آرا این تحرک بی نتیجه ماند.

ارسنجانى در این ایام با قرارداد الحاقی موسوم به گس - گلشائیان هم به شدت مخالفت می کرد. ارسنجانى با مصدق هم مخالف بود و بعد از سقوط او، نخستین فعالیت سیاسی مهمش را در جمعیت آزادی ایران پی گرفت که هدف آن به نخست وزیری رسانیدن امینی بود. این جمعیت در سالهای ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ فعال بود. شاخص ترین چهره های این جمعیت سرتیپ ولی الله قرنی، دکتر شاهکار، شهاب فردوس، دکتر بهار نوری، مهندس کاظم جفرودى، اسماعیل پوروالی، اسفندیار بزرگمهر و خود ارسنجانى بودند. در این بین مشکوک ترین چهره

ص: ۱۸۴

۱- وی کتابی نیز در مورد زندگینامه برادرش نوشته است با این مشخصات؛ مهندس نورالدین ارسنجانى: دکتر ارسنجانى در آئینه زمان، نشر نقره، تهران، ۱۳۷۹.

۲- ارسنجانى، شماره ۱۴۰۵۰/۳۲۵، مورخه ۳/۳/۱۳۴۴.

همانا کاظم جفرودی بود، نیز در ارتباط اسفندیار بزرگمهر با سیا تردیدی وجود نداشت. بزرگمهر در دوره مصدق در زمره گردانندگان شبکه بدامن بود که با هدف ترسانیدن مردم و

رهبران مذهبی از شوروی، نشریات و کتابهایی که به سفارش سیا تهیه می شد منتشر می کرد.

اسفندیار بزرگمهر و برادرش جمشید حداقل از سال های بعد از جنگ دوم جهانی منحصرآ برای سیا کار می کردند. ظاهراً هویت آنان برای مأموران مخفی بریتانیا هم ناشناخته

بود، اما برادر بزرگ آنان دکتر منوچهر بزرگمهر که بعداً در مورد فلسفه های تحقیقی انگلیس در دانشگاه تهران تدریس می کرد، رئیس اداره حقوقی شرکت نفت انگلیس و ایران بود. این شغل منوچهر در قبل از کودتای ۲۸ مرداد بود و بعد از کودتا نیز رئیس اداره حقوقی کنسرسیومی شد که امینی عاقد قرارداد آن بود. ظاهراً سرنوشت این برادران با نفت و سیاست، آن هم از نوع فرآیند مخفی آن گره خورده بود، چرا که دیگر برادر آنان به نام بهمن

در دوره هویدا مدتی رئیس روابط عمومی شرکت نفت ملی ایران بود. از بین این برادران جمشید و اسفندیار در کودتای بیست و هشتم مرداد بسیار فعال بودند و در گزارش های امریکاییان بسیار مورد توجه هستند و مشخصاً کیم روزولت از آنان به نام مستعار برادران بوسکو یاد می کند. شاید منظور اولیه گازیوروسکی از نرن و سیلی به عنوان هدایت کنندگان شبکه بدامن همین دو برادر بوده باشد. روزولت این دو برادر را به ترتیب حقوق دان و روزنامه نگار معرفی می کرد،^(۱) جمشید برزگمهر حقوق دان و اسفندیار روزنامه نگار بود. اهمیت اسفندیار و خدمات او در سقوط مصدق به اندازه ای بود که روز بیست و نهم مرداد سال ۱۳۳۲ معاون نخست وزیر و رئیس اداره کل انتشارات و تبلیغات دولت کودتا شد، شغلی که با پیشینه او هم به عنوان روزنامه نگار و هم به عنوان عضو فعال شبکه بدامن قرابت داشت. در اوائل سال ۱۳۳۶ بود که ارتباطات اسفندیار برزگمهر با سرلشکر ولی الله قرنی رئیس رکن دو ستاد ارتش به مرحله حساسی رسید. اسفندیار رابط قرنی و گراتیان یاتسویچ رئیس ایستگاه

سیا در تهران بود، شایع بود که قرنی قصد داشته است با حمایت سیا در ایران کودتا کند و بزرگمهر را به عنوان معاون نخست وزیر و رئیس اداره کل تبلیغات معرفی نماید. بزرگمهر از طرف قرنی مأمور شده بود که راونتری معاون وزارت خارجه امریکا را در آتن ملاقات کند و شرح اقدامات تیم وی را برای مقام امریکایی تشریح نماید. بزرگمهر در یازدهم بهمن سال

ص: ۱۸۵

۱۳۳۶ به آتن رفت، با راونتری ملاقات کرد و در بیستم بهمن آن سال به تهران بازگشت و دستگیر شد. (۱) راونتری در واقع کارشناس مسائل ایران بود که با برادران دالس یعنی جان فوستر وزیر امور خارجه و آلن رئیس سیا بسیار محشور بود. شاید به همین دلیل قرنی توسط بزرگمهر لو داده شد و سپهبد فضل الله زاهدی بعد از این ماجرا از وی حمایت های زیادی کرد و او را در سوئیس مقیم گردانید و زندگی بسیار مرفهی برایش تدارک دید. بزرگمهر در اواخر دهه شصت هجری شمسی در لندن درگذشت. شاید لازم به توضیح باشد که همسر یکی از چهره های مرموز همراه و همگام بقائی که در ترکیب رهبری حزب زحمتکشان ملت ایران قرار داشت، یعنی دکتر عیسی سپهبدی خواهر این برادران بود. طبق اسناد موجود سپهبدی هم با پایگاه سیا در تهران به ویژه تیم ملبورن و حتی گوئیران در دوره ملی شدن نفت مرتبط بود. (۲)

به هر تقدیر هدف ظاهری فعالیت تیمی که به آن اشاره شد، این بود که امینی به نخست وزیری برسد و ریاست ستاد ارتش به دست قرنی افتد، اما با لو رفتن طرح کودتا و دستگیری ارسنجان، بزرگمهر و قرنی؛ این طرح معلق ماند. طولانی ترین دوره همکاری ارسنجان با احمد قوام بود که حتی در ماجراهای منتهی به سی تیر پست معاونت نخست وزیر را در دست داشت. او هم چنین از نزدیکترین یاران رزم آرا بود، اما با قتل رزم

آرا، ارسنجان دوستی دیگر یافت که او هم دکتر علی امینی بود. در زمانی که امینی وزیر

دارائی کابینه زاهدی بود، ارسنجان مقالاتی علیه مصدق و به نفع کنسرسیوم در جراید و گفتارهای رادیوئی می نوشت. به پاداش این عمل امینی حکمیت بین شرکت های خصوصی بزرگ و وزارت دارائی را به ارسنجان سپرد و از این راه به حساب پنجاه سال پیش، بیش از یک میلیون تومان سود برد. مصدق هیچ گاه به ارسنجان اعتماد نداشت، حتی زمانی که با وساطت

فاطمی چند ماهی در سال ۱۳۳۰ محرمانه با دولت همکاری کرد. بالاخره هم مصدق وی را طرد نمود. در سال ۱۳۳۲ با کمک شهاب فردوس، غلامحسین رحیمیان و مهندس زاوش کمیته ای تشکیل داد تا بعد از سقوط مصدق اعضای آن کمیته جانشین او شوند، اما حوادث بیست و هشتم مرداد به فعالیت های کمیته مزبور خاتمه داد. پیش از این در دوره پانزدهم مجلس، به هنگام طرح اعتبار نامه اش در مجلس ناصر ذوالفقاری نماینده زنجان علیه وی سخن گفت و

ص: ۱۸۶

۱- در این مورد بنگرید به: مارک گازیوروسکی: ماجرای کودتای سرلشگر قرنی، ترجمه سرهنگ غلامرضانجاتی، انتشارات رسا، تهران، ۱۳۷۳.

۲- در مورد عملیات مرموزانه وی نگا؛ زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی، ص ۱۱۷ به بعد.

همین باعث رد اعتبار نامه اش شد.

یکی از پر درآمدترین و کالت های ارسنجانى قبول و کالت همسر دوم عباس اسکندرى

بود، این زن که از خاندان محتشم صاحبديوانى شیراز بود با وکالت ارسنجانى موفق شد علاوه بر تصرف اشيا قيمتى و جواهرات گرانبهائى اسکندرى و نیز بخشى از املاک وی؛ موجودى حساب سرى اسکندرى را در یکى از بانکهاى سوئیس تصاحب کند، در حالى که فقط یک شماره حساب در اختیار صاحب حساب بود که اینک متوفى شده بود. موجودى این حساب را عده اى هفتاد ميليون فرانک و خود ارسنجانى بين ۲۰ تا ۳۰ ميليون فرانک سوئیس ارزیابى

مى کرد. گفته مى شد از این حساب بیش از پنج ميليون تومان به ارسنجانى رسيد و پنج ميليون

تومان نیز به همسر اسکندرى تعلق گرفت. ظاهراً ماجرا از این قرار بود که یک نفر سوئیسى

که از شماره حساب مذکور مطلع شده بود به تهران مى آید و ضمن گفتگو با خانواده اسکندرى موضوع را به اطلاع ارسنجانى مى رساند. وی نیز با گرفتن پنج ميليون تومان حق الوکاله وجوه مذکور را به دست آورد و به همسر دوم اسکندرى داد. بعدها او وکیل خرم، مقاطعه کار مشهور شد و از او هم دو ميليون تومان حق الوکاله گرفت.

به هر حال با همکاری ارسنجانى امینى اقدامات خود را با سر و صدا آغاز کرد، در ابتدا به صورت ناگهانى مجلس شوراى ملی و متعاقب آن مجلس سنا را منحل ساخت. این اقدام امینى باعث شد که طیف مخالفین او بیش از پیش جری تر شوند، مجلس سنا مرکز تجمع سیاستمداران قدیمى ایران بود که در بخشهاى زیادى از دواير دولتى، ارتش و نیز نظام اقتصادى و اجتماعى کشور مؤثر بودند. از همه مهمتر در این مجلس سى عضو انتصابى وجود داشتند که مستقيماً از طرف شاه وارد مجلس شده بودند و این کار نوعى دهن کجى به شاه هم تلقى گردید. دومین اقدام مهم امینى بازداشت عده اى از امرای ارتش بود که به این ترتیب گروه ديگرى نیز بر مخالفین خود افزود. در بين مردم این سؤال وجود داشت که مگر

امینى خود بارها و بارها به وزارت و سفارت نرسیده است و مگر وی جز و هزار فامیل نیست؟ اگر چنین است - که هست - پس وی با چه محملی به این اقدامات دست یازیده است؟ او نوه مظفرالدین شاه و داماد وثوق الدوله بود. امینى خود گفته بود که به دلیل داشتن سرمایه و تمول و موقعیت فامیلی و دلایل عدیده ديگر، به طور قطع و یقین اگر علاقه اش به کشور از

ديگران بیشتر نباشد کمتر نیست. او گفته بود که اگر برای مهار بحران و نارضايتى راهى پيدا

نشود، خطرات بزرگ تری در پیش خواهد بود و معتقد بود وضع کشور به جایی رسیده است که باید برای حفظ یک تومان حداقل سه ریال آن را خرج کرد و هفت ریال را پس انداز نمود،

نه اینکه با سوءاستفاده از موقعیت یک تومان را ده تومان کرد. امینی بر این باور بود که باید جلو سوءاستفاده کنندگان را گرفت و در غیر این صورت اینان کشور را به آتش می کشند. سپهد بازنشسته حاج علی کیا از جمله این دستگیر شدگان فردی بود که بیش از همه جلب توجه می کرد. گفته می شد وی ثروت عظیم و بی حد و حسابی دارد. کیاتا دو ماه پیش از آن

یکی از مقتدرترین رجال سیاسی و نظامی ایران بود و کسی هرگز گمان نمی برد که کار او به بازداشتگاه بکشد.

از رحیم زهتاب فرد مدیر روزنامه اراده آذربایجان و کاندیدای دوره بیستم مجلس از تبریز نقل می کردند که پیش از این در حضور شاه سخنانی گفته بود که وی را تحت تاثیر قرار

داده بود. شاه در آن جلسه گفته بود که برخلاف تبلیغات، کسانی که در ایران بر سر کار هستند هزار فامیل نیستند. زهتاب فرد پاسخ داده بوده در کشور کار به جایی رسیده است که هیچ

کس نمی تواند شغلی پیدا کند و مقامی بگیرد، مگر اینکه از هزار فامیل و یا سرسپرده آنها

باشد. زهتاب فرد در انتخابات تبریز به دلیل قدرت و ثروت کیا از دارودسته او شکست خورده بود، بنابراین می توان گفت که کیا با اتکاء به پول و ثروت خود توانست انتخابات

تبریز را به هم بزند و او را از میدان به در کند. کیا رئیس پیشین رکن دوم ستاد ارتش بود و در مقام یک فرمانده اطلاعاتی قدرت زیادی داشت. اتهام او سوءاستفاده از قدرت و جمع مال و منال فراوان و سرمایه هنگفت از راههای غیرمشروع و اعمال نفوذ در انتخابات مجلس بیستم بود. کیا متهم بود که در ازای دریافت وجوه کلان در انتخابات تقلب کرده و در آن اعمال نفوذ نموده است. سپهد علوی مقدم نیز جزو دستگیرشدگان و متهم بود که در این انتخابات مداخله نامشروع کرده است، انتخابات همین مجلسی که به دستور امینی منحل شده بود. او هم برای

ورود عوامل خود به مجلس از آنان رشوه ستانده بود. سرلشکر ضرغام از دیگر دستگیرشدگان به اختلاس و ارتشاء متهم بود. سرتیپ نویسی متهم شد به عنوان مدیر عامل شرکت شیلات چهار میلیون تومان در یک معامله برنج اختلاس کرده است، وی از دوستان نزدیک ضرغام بود. از جمله مهمترین دستگیرشدگان باید از ابوالحسن ابتهاج نام برد که زمانی با اقتدار تمام سازمان برنامه را در قبضه قدرت خود داشت و چون در برخی موارد در برابر

دستورالعمل‌های شاه مقاومت می کرد مورد نفرت او بود. ظاهراً دستگیری ابتهاج خیلی مورد نظر خود امینی هم نبود. گزارشی در دست است که این موضوع را نشان می دهد. طبق این گزارش بین نخست وزیر و وزیر دادگستری در مورد دستگیری ابتهاج اختلاف نظر بروز کرد. الموتی به امینی گفت که بعد از سال ها شخص قلدری را که هیچ کس حریف او نمی شد دستگیر کرده است، اما حالا گفته می شود که وی مردی درستکار است، در صورتی که میلیاردها ریال از سرمایه کشور به دست او حیف و میل شده و به همین دلیل باید محاکمه

شود و به اشد مجازات برسد. (۱)

این گونه به نظر می رسد که بازداشتها ادامه خواهد یافت. محمد درخشش رئیس جامعه لیسانسیه های تهران ضمن یک سخنرانی در باشگاه مهرگان گفت که تیمسارهای بازداشت شده در کنار ژنرالهای بازنشسته، عده ای چماقدار را تجهیز کرده بودند تا به نام معلمان در خیابان ناصرخسرو سروصدا راه اندازند. در واقع اقدامات دولت امینی واکنشی بود در برابر

نطق کندی که گفته بود در مورد کشورهای مثل ایران، سیام و ویتنام ممکن است از طریق

کمک های اقتصادی آنها را در برابر کمونیسم بیمه کرد، ولی جلب رضایت افکار عمومی داخلی با امریکایی ها نیست و این خود حکومتها هستند که باید در این کشورها رضایت مردم را جلب کنند. در این زمینه امینی برای نخستین بار به تقلید از چستر باولز در روزنامه اتحاد ملی

از انقلاب سفید یاد کرد، انقلابی که در داخل کشور جریان داشت و طبق آن سوءاستفاده کنندگان به زندان افتادند و مجلس فرمایشی منحل شد. در امریکا اولین بار باولز

بود که این تعبیر یعنی انقلاب سفید را در برابر انقلاب سرخ یا انقلاب از پایین به کار برد.

امینی خواست به امریکایی ها نشان دهد که اصلاحات را آغاز کرده است، اصلاحاتی که خود به ضرورت انجام آنها باور داشت و واقعا گمان می کرد با این اصلاحات کشور در برابر

خطر انقلاب بیمه خواهد شد. امریکا هم بلافاصله چندروز بعد از نخست وزیری امینی نوزده میلیون و پانصد هزار دلار وام در اختیارش قرار داد. این کمک برای آن داده شد تا از تعمیق بحران اقتصادی ایران که به وضع بسیار خطرناکی رسیده بود جلوگیری گردد و به وضعیت ارزی کشور سروسامانی داده شود. وام به این شکل پرداخت شد که دو میلیون دلار

آن به صورت کوتاه مدت برای انجام کارهای ضروری عمرانی اختصاص یافت و نه میلیون دلار

ص: ۱۸۹

۱- خلاصه پیشینه آقای سیدنورالدین الموتی فرزند سیدصدرالدین، مستخرجه از پرونده کلاسه الف / ل - ۲۸۹ بایگانی اداره کل سوم.

دیگر به شکل یوزانس پرداخت گردید. کمک اخیر مشروط به خرید جنس بود که مقررات پیچیده ای داشت و گمان نمی رفت که به این زودی ها عملی شود. پانصد هزار دلار

دیگر هم از محلی دیگر تأمین شد، اما امینی انتظار داشت که ایالات متحده کمک های بیشتری

در اختیار او قرار دهد. همزمان با این اقدامات و نیز دستگیری برخی از امرای ارتش به اتهام تجاوز به حقوق مردم و فساد و رشوه خواری؛ شایع شد که دولت در صدد است از مقامات مربوطه تقاضا کند که از سرلشگر ولی الله قرنی رئیس اسبق رکن دو ستاد ارتش که در دادگاه نظامی سال ۱۳۳۶ به جرم توطئه برای انجام کودتا محکوم گردیده بود، اعاده حیثیت به عمل

آورد. همانطور که پیش تر گفتیم سه سال قبل جراید خارجی امکان کودتا و تغییر ناگهانی

حکومت ایران را مطرح ساخته بودند، در آن ماجرا نام دکتر حسن ارسنجانلی وزیر کشاورزی دولت امینی هم برده می شد که در همان ایام دستگیر شده بود. به دنبال لو رفتن این طرح که قرار بود با همکاری سیا در ایران انجام شود، امینی که در آن ایام سفیر کبیر ایران در امریکا بود به تهران احضار شد، در دادگاه نظامی فقط قرنی به سه سال زندان محکوم گردید که پس از

طی محکومیت آزاد شد.^(۱) اگر چه شایعه کودتا صحت داشت، لیکن در دوره امینی می گفتند این اتهامی بوده است که از طرف برخی امرای ارتش که زندانیان فعلی نیز جزو آنها بودند؛ ابراز شده و در اصل صحت نداشته است. گفته می شد که قرار است برای قرنی شغل مهمی در نظر گرفته شود. از بین کسانی که در پرونده قرنی دست داشتند سرتیپ حسن علوی کیا از مسئولین رده بالایی ساواک بسیار ذی نقش بود. علوی کیا بود که از طریق همکاران قرنی در رکن دو ستاد ارتش به ابعاد توطئه پی برد و با اتکاء به نقش مشکوک اسفندیار بزرگمهر که

گفتیم احیانا خود توطئه را لو داده بود و نیز با همکاری ام.آی. شش که به شدت به قرنی بدبین بود، طرح را خنثی کردند. گازپوروسکی به نقل از اسفندیار بزرگمهر در مصاحبه با او نقل می کند که شاپور ریپورتر به شدت از قرنی نفرت داشت، به همین دلیل شاپور طرح

ص: ۱۹۰

۱- برای مختصری از زندگی وی نگا. ک: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، صص ۴۷۹ - ۴۸۴.

شاه لو داد؛(۱) اما با استناد به گزارش های به کلی سری ساواک به شاه، به این اقدام هم البته شاید چنان نیازی نبود، زیرا از طریق یکی از محارم قرنی یعنی سیدمحمد باقر حجازی شاه از طرح آگاهی پیدا کرده بود و چنین شد که به راحتی طرح کودتا را خنثی کردند.

جبهه ملی و دولت امینی

دشمنان امینی منحصر به هزار فامیل و باندهای سیاسی که از آنان یاد کردیم نبود، بلکه در بین آنان نیروهای جبهه ملی هم وجود داشتند، که هنوز از تتمه اعتبار خود در دوره مصدق

بهره برداری می کردند و بار دیگر سر از لاک عزلت گزینی بیرون آورده بودند. هنوز چند

روزی از انتصاب امینی به نخست وزیری نگذشته بود که نخستین اجتماع جبهه ملی در طول هشت ساله اخیر، در میدان جلالیه تهران برگزار شد. در این مراسم که در ۲۸ اردیبهشت سال

۱۳۴۰ برگزار گردید، دکتر کریم سنجابی طی سخنانی دولت امینی و برنامه های او را مورد انتقاد قرار داد. او در این سخنرانی ابتدا از محدودیت هایی که برای تشکیلات جبهه ملی به وجود آمده بود سخنرانی به میان آورد و پس از شرحی در مورد فشارهایی که به دانشجویان وارد می شد، و با اشاره به تعطیلی دانشگاه ها اظهار داشت که اورل هریمن که چندی پیش وارد ایران شده بود در مورد اوضاع ایران به دولت های غربی اعلام خطر کرده است. او گفت که

اینک دیگر کسی از ایران آباد، آزاد، صنعتی، ثروتمند، مرفه و خرسند سخن نمی گوید، یعنی

همان مطالبی که اقبال در سال گذشته بر زبان می آورد. از قول روزنامه تایمز لندن اظهار شد که ایران کشور طاعون فساد است، او ریشه این نابسامانی ها را در سلب حق حاکمیت مردم عنوان کرد و اینکه مردم حکومت گران را تحت الحمایه و دست نشانده خارجی می دانند. سنجابی گفت این تلقی در باور مردم ایران وجود دارد که کسانی که قدرت را در دست دارند، نسل اندر نسل در پناه سیاست های خارجی معینی بوده اند؛ گرچه بسیاری از این حکومت گران دارای عقاید و مسلک های سیاسی مختلف و متفاوتی باشند. به قول سنجابی اینکه دولتمردان ایرانی در دوره معاصر در اصل پیروی و اطاعت از سیاست خارجی مشترک هستند در باور عمومی مردم ایران رسوخ کرده است و می گویند که هراز چندگاهی دسته ای از این افراد در عرصه سیاست و ملکداری ایران ظاهر می شوند. سنجابی خطر اصلی داخل کشور را مردمی دانست که گرسنه اند و می بینند که همه چیز آنان را از دستشان ربوده اند.

وی در ادامه به دولت امینی انتقاد کرد و گفت که بیگانگان اکنون می خواهند با آزمایش وی برای تشکیل حکومت به اصطلاح مقتدر آن هم بدون وجود مجلس قانونگذاری،

۱- ماجرای کودتای قرنی، ص ۸۰.

اقداماتی انجام دهند. گفته شد شکست تجربه امینی - که هیچ پایگاهی در بین مردم ندارد - به زودی آشکار خواهد شد. آن چیزی که به اثبات خواهد رسید این است که مقدرات ملت ایران باید در تهران و به وسیله نمایندگان واقعی مردم تعیین شود و نه در لندن و مسکو و واشنگتن. امینی در فرمان انحلال مجلس آورده بود که چون دولت باید مقتدر و قوی باشد و

در اجرای اصلاحات با دست باز عمل نماید؛ مجلسین را منحل اعلام می کند. این منطبق با

اصول مشروطیت منافات داشت، مهمتر اینکه وی به تاریخ تجدید انتخابات اشاره ای نکرده بود. دولت امینی به این دلیل که برخلاف نص صریح قانون اساسی قانونگذاری در کشور را منع کرده است غیر قانونی دانسته شد. مهم ترین ایرادی که به دولت امینی گرفته می شد، همین بود که نخست وزیر چگونه نهاد قانونگذاری را در کشور تعطیل کرده است و تاریخی برای تجدید آن اعلام نمی دارد؟ البته امینی گفته بود که با آن شرایط، انتخابات مشکلی از کشور حل نخواهد کرد زیرا در هر حال کسانی که وارد مجلس می شوند، افراد همان هزار فامیلی هستند

که کشور را دچار بحران کرده اند. او استدلال می کرد که قدرت واقعی در دست ملاکین و زمین داران بزرگ است و اینها هستند که عملاً در آینده کشور تصمیم می گیرند، بنابراین

ضروری است در درجه اول اصلاحاتی انجام گیرد و دست این افراد از مهمترین نهاد تصمیم گیری کشور کوتاه شود تا آنگاه انتخابات سالم انجام گیرد. اما این دیدگاه ها با

اصلاحات مورد نظر خود وی نیز تعارض داشت. درست است که امکان داشت مجلس در برابر اقدامات اصلاحی واکنش نامطلوب نشان دهد، اما راه حل قضیه انحلال مجلس نبود و

اصلاً این دیدگاه با نظرات دولت امریکا که وی را به قدرت رسانیده بود هم معارض بود و اگر امریکایی ها در برابر این اقدام امینی سکوت می کردند - که کردند - نشان می داد که آنها نه در صدد انجام اصلاحات، بلکه به دنبال چیزهای دیگری هستند.

دکتر غلامحسین صدیقی از دیگر سخنرانان میدان جلالیه یادآور شد که دولت باید مقدمات برگزاری انتخابات مجلس را فراهم آورد، او اشاره کرد که از میان ده ها مسئله مهم

کشوری جبهه ملی بیش از همه به ضرورت تسریع در امر انتخابات توجه دارد. او ریشه تمامی بحران های کشور را ناشی از فقدان پارلمان ارزیابی کرد و استدلال نمود که با همین قوانین مجالس خوبی در تاریخ ایران به وجود آمده است. در ادامه این مراسم دکتر شاپور

بختیار سخنرانی کرد. وی از روابط خارجی دولت ایران انتقاد کرد و خاطر نشان ساخت که

روابط ایران و امریکا تعریفی ندارد. روابط ایران با عراق، افغانستان و شوروی بد است و با مصر نیز روابط خوبی دیده نمی شود. این وضعیت از نظر وی محصول بی عقلی و عدم کفایت مسئولین و ورشکستگی سیاسی و اقتصادی بود.

در همین احوال بود که مجله تایم چاپ امریکا بار دیگر از خطر شوروی برای آینده ایران

سخن به میان آورد. این مجله ضمن تفسیری در مورد اوضاع ایران نوشت که شاه و نخست وزیر جدید ایران به خوبی از اهمیت تهدید خروشچف آگاه هستند. رهبر شوروی گفته بود که بعد از کوبا و لائوس نوبت به ایران رسیده است. تایم نوشت که مشکلات اقتصادی ایران از درجه یکم اهمیت برخوردار است، زیرا درآمدهای نفتی آنان سالی دویست و هشتاد میلیون دلار است در حالی که فقط ارتش دویست هزار نفری ایران سالی دویست میلیون دلار خرج دارد. از آن سوی، مطبوعات لندن ضرورت کمک های فوری دنیای غرب را به امینی یادآور شدند. والتر لیمپن نویسنده معروف امریکایی در روزنامه نیویورک هرالد تریبون (۱) نوشت که در ایران انقلاب به صورت کوششی نومیدانه و در چهارچوب اصلاحات از بالا- در آمده است. لیمپن خاطر نشان کرد که شاه از امینی حمایت می کند زیرا «هدف او اصلاح رژیم است قبل از اینکه از پائین سقوط کند.» او پیش بینی کرد که اگر اصلاحات امینی به اندازه کافی عمیق نباشد و از وسعت لازم نیز برخوردار نباشد، به

احتمال زیاد چیزی که وی آن را انقلاب فعلی ایران نامیده بود، در پایان هم ضد امریکایی و هم طرفدار کمونیسم خواهد بود، از نظر لیمپن در ایران دیگر وقت گذشته و دیر شده بود.

امریکا می خواست جلو فروپاشی ساختارهای ایران را بگیرد قبل از اینکه دیر شود و فرصتی برای جبران وجود نداشته باشد، اما خود آنها هم که با اوضاع داخلی ایران آشنا بودند

این امر را بسیار دشوار می دیدند. از نظر امریکا خطر اصلی نه توده های مردم ایران بلکه

شوروی بود. به همین دلیل در برابر لافها و تهدیدات خروشچف سپر می انداخت و هرگز در این اندیشه نبود که شوروی با کدام امکانات و نیروی وفادار داخلی می تواند کشور را به

اشغال خود در آورد و یا اینکه با امکانات ایران آن روز چگونه ممکن بود در کشور انقلاب

کمونیستی روی دهد؟ بارها گفته ایم که البته امریکاییها از ایران آنقدر هم ناآگاه نبودند که ندانند در ایران شاید تنها تهدید جدی که وجود ندارد خطر سرخ است، آنها در واقع برای این

ص: ۱۹۳

که بهانه ای برای حضور در ایران داشته باشند به این توهم دامن می زدند. سخنان غیر مسئولانه و لافزانه خروشچف نیز این بهانه را برای آنها بیشتر مهیا کرد. شوروی فقط به دنبال این بود که گسترش روابط با امریکا و استقرار پایگاه های نظامی و اداری در ایران منافع این کشور را تهدید نکند. شوروی هم البته بیش تر به فکر مسایل داخلی ویژه خود بود تا اندیشه درگیر شدن در مسائل داخلی کشوری مثل ایران که آینده حوادث آن نامعلوم بود و سمت و سوی تحولات آن نامشخص به این ترتیب لاف و گرافهای عصر جنگ سرد بیشترین ضربه را به منافع ملی ایران وارد کرد.

استراتژی خاورمیانه ای دولت کندی

مطالبی که در مطبوعات ایالات متحده و نیز رسانه های آن کشور در ارتباط با ایران منتشر

می شد، بازتابی از سیاست های دولت کندی در ارتباط با خاورمیانه بود. پیروزی کندی در

انتخابات ریاست جمهوری تأثیرات زیادی بر سیاست خارجی این کشور باقی گذاشت. دمکرات ها و مدافعان خط مشی آنها در سایر نقاط دنیا، بعد از اینکه نتیجه انتخابات روشن

شد، نسبت به آینده امیدوارتر شدند. اما در این میان قدرت های کوچکی که در آسیا و افریقا

وجود داشتند، با نگرانی خط مشی امریکا را دنبال می کردند. اینها منتظر بودند تا سیاستهای

دولت کندی رسماً اعلام شود، اینکه حکومت های جهان سوم از شعارهای کندی نگران بودند معنای خاص خود را داشت؛ آنها می دانستند که به عنوان مقابله با شوروی و نیز انجام

اصلاحات؛ امریکایی ها قصد دارند حق حاکمیت ملی آنها را نادیده بگیرند و دخالت بیشتر را در این کشورها سرلوحه اقدامات خود قرار دهند. بلوک شرق نیز منتظر بود تا نتیجه سیاست های کندی را در مقام عمل مشاهده کند. این گونه به نظر می رسید که شوروی در صورت پیروزی خواهان بیشتر خوشنود می شد زیرا اگر نیکسون به پیروزی می رسید آن ها می توانستند سیاست های گذشته خود به ویژه در زمینه مسابقه تسلیحاتی را ادامه داده و در عرصه جهانی پیروزی بیشتری به دست آورند. دلیل امر واضح بود: جمهوری خواهان از وضعیت موجود عالم راضی بودند و در آن دوره قصد نداشتند در شطرنج سیاست جهانی و ژئوپولیتیک دنیای آن روز تغییری ایجاد نمایند.

جمهوری خواهان کاری به دیکتاتورهای امریکای لاتین و آسیا و آفریقا نداشتند و بالاتر

اینکه این حکومت ها از کمکهای امریکا نیز بهره مند بودند. این وضع به نفع شوروی هم بود؛ زیرا شوروی می توانست از ناامیدی گروه های ناراضی در کشورهای مزبور در زمینه انجام هرگونه تحول اساسی بهره برداری کند و آنها را به سوی خود جلب نماید. در ایران نیز وضع

به همین منوال بود. شاه ترجیح می داد نیکسون که دوست او به حساب می آمد در انتخابات

پیروز شود، زیرا وی کاری به نوع کشورداری شاه نداشت و فقط درصدد حفظ منافع کشورش در ایران بود.

دمکرات ها گرچه همین منافع را تعقیب می کردند، لیکن اصول استدلال آنها به گونه ای دیگر بود. اینها می گفتند که منافع امریکا در کشوری مثل ایران در صورتی تداوم خواهد

داشت که گروهی از نیروهای تازه نفس قدرت سیاسی را در کشور به دست گیرند و برای همیشه سرنوشت کشور را در ارتباط با منافع متقابل با امریکا تعریف کنند، یعنی اینکه بهترین راه برای جلوگیری از رواج نفوذ شوروی در ایران را، گره زدن سرنوشت کشور با منافع دنیای سرمایه داری می دانستند. بهتر این بود که این اقدام به دست نیروهای بومی

صورت گیرد، چه بدیهی است که در این شرایط از مسؤلیتهای نظامی امریکا در این منطقه حساس جهان کاسته می شد. اگر سرنوشت سیاسی ایران با منافع امریکا گره می خورد، دیگر نیازی به نگرانی از تحولات آتی وجود نداشت؛ در آن صورت این خود نخبگان ایرانی بودند

که به دنبال سیاست های مورد نظر محافل حاکم در امریکا راه می افتادند و اصول مورد نظر

آنها را به بوته اجرا می گذاشتند و دیگر لازم نبود که برای حفاظت از منافع استراتژیک خود در ایران به نیروی نظامی متوسل شوند. برای نیل به این مقصود باید دشمنی وجود داشته باشد که امریکا بتواند ایرانیان را از آن بترساند و دولتمردان این کشور همیشه از بیم او در حال اضطراب باشند. شرط موفقیت امریکا در گرو پیش بردن این پروژه بود، همانطور که انگلستان در طول تاریخ معاصر کشور از این اهرم و ابزار به خوبی بهره گرفته بود. این دشمن هم البته شوروی بود که بالقوه دشمن حکومت های اصلاح ناپذیری مثل ایران به شمار می آمد. در اینکه شوروی هم در ایران به دنبال منافع خود بود و برای تحولات در مسیر منافع

خود سرمایه گذاری می کرد تردیدی نیست، اما خطاست اگر تصور نمائیم شوروی می توانست در آن مقطع تاریخی حکومتی دست نشانده را در ایران روی کار آورد. این امر نیازمند مؤلفه های فراوانی بود که یکی از آنها داشتن پایگاه در گروههای سیاسی و یا حداقل

ارتش ایران بود. کلیه گروه‌های سیاسی در صحنه ایران از جبهه ملی گرفته تا همه گروه‌های دیگر به دلایل ایدئولوژیک غرب را به شوروی ترجیح می‌دادند و شوروی در هیچ کدام از این نیروها نفوذی نداشت. این تبلیغات و آن وضعیت سیاسی بود که مقدمه به قدرت رسیدن امینی شد. او موفقیت خود را مدیون نفوذ در نیروهای داخلی نبود، زیرا اساساً امینی در زمره رجالی نبود که مردم او را بشناسند و یا گروه‌های سیاسی به طور مشخص از ایده‌های او آگاه

باشند. هر چند امینی از خود ایده‌ای نداشت و بیشتر ادامه‌دهنده برنامه‌های تئورسین‌های

حزب دمکرات یعنی والت ویتمن روستو و چستر باولز در منطقه‌ای حساس مثل ایران بود. اینان از طریق برجسته کردن چیزهایی که در زمره آمال و آرزوهای مردم و روشنفکران ایران بود

در نخبگان جامعه نفوذ می‌کردند، این امور همان اصلاحات و اعطای آزادی‌های مدنی بود؛

امری که به زودی پس از اینکه منافع ایالات متحده تأمین گردید و گروهی از نخبگان را جذب شعارهای خود می‌کرد به باد فراموشی سپرده می‌شد.

با اینکه بسیاری از محافل سیاسی بین‌المللی در مورد روند حوادث ایران با تردید نگاه می‌کردند اما یک چیز واقعیت داشت و آن هم تغییر محسوس در رفتار امریکا در ربط با مسائل سیاسی جهانی بود.^(۱) در زمان آیزنهاور سیاست‌های امریکا بین دو حزب دمکرات و جمهوریخواه تقسیم می‌شد، لیکن اینکه که حزب دمکرات قدرت را به دست گرفته بود دوره جدیدی در روابط سیاسی این کشور با دنیای خارج آغاز می‌شد. قوه مقننه در دوره آیزنهاور

در دست اکثریت دمکرات‌ها متمرکز بود و قوه مجریه نیز در اختیار دولت جمهوری خواه قرار داشت، با به دست‌گیری ریاست جمهوری توسط کندی اینکه دمکرات‌ها بودند که این دو قوه را در اختیار می‌گرفتند. در دوره گذشته تقسیم قدرت باعث می‌گردید که دولت در امور

سیاست خارجی ابتکار عمل را در دست نداشته باشد. با این وصف در سیاست خارجی، دولت جمهوری خواه دارای ضعف نسبی بود، وضعی که این بار جای خود را به سیاست‌های

ص: ۱۹۶

۱- یکی از نشانه‌های این تغییر روش برخورد‌های تحقیرآمیز آنان با سپهد تیمور بختیار رئیس ساواک بود. در این دوره حدود یک ماه بود که کندی به کاخ سفید راه پیدا کرده بود، اما بختیار در ملاقات با بسیاری از مقامات امریکایی تحقیر شد. شرح مفصل این سفر و پیامدهای آن در گزارشی از ساواک که به شماره ۳۹ - ۳۲۲۷ - ۴۵۱۳ - ش در بایگانی مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران نگهداری می‌شود درج گردیده است، بعد از این سفر بود که تیمور بختیار با اشاره امریکایی‌ها از ریاست ساواک برکنار شد و جای او را سرلشکر پاکروان گرفت که به ملایمت در تصمیم‌گیری مشهور بود.

دیگری سپرد که در درون و خارج از ایالات متحده مخالفت های فراوانی را در پیش روی دولت دمکرات قرار داد. دمکرات ها از تمرکز بیشتر و قدرت مانور بالاتری در صحنه های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی برخوردار بودند، نیکسون می خواست وضع موجود را حفظ کند لیکن در شعارهای خود دایما وعده تغییر و تحول می داد. کندی در شعارهای انتخاباتی و نیز سیاست های بعدی خود از حکومتهایی مثل ایران به شدت انتقاد می کرد و برنامه های گذشته را در مورد حمایت از این کشورها مورد ارزیابی مجدد قرار می داد.

شکست جمهوری خواهان در انتخابات ریاست جمهوری ناشی از سیاستهای شکست خورده آنها در سالیان اخیر بود. این سیاست ها نارضایتی های فراوانی را در بین محافل

امریکایی و دوستان آنها در کشورهای دیگر در پی آورده بود. بحران های بین المللی بر این

ناکامی ها افزوده بود و همین امر باعث می شد که پیروزی کندی سرعت بیشتری پیدا کند. اما

اگر کندی در اجرای شعارهایش دچار شکست می شد، آنچنان ضربه ای بر حیثیت حزب دمکرات وارد می آمد که تا سالیان متمادی قابل جبران نبود. عده ای از آگاهان سیاسی برنامه های کندی را نسخه دوم برنامه های روزولت در دوره قبل از جنگ عنوان می کردند و

آنها را تقلیدی از سیاست روش نوین (۱) روزولت می دانستند. در آن دوره نیز پیروزی روزولت در انتخابات به دلیل شکست های امریکا در سیاستهای خارجی بود که باعث شده بود رکود و بیکاری فراوانی در ایالات متحده به وجود آید. رکود تولید همراه با گسترش

بیکاری در آن مقطع به دلیل سیاست های جمهوری خواهان عنوان می شد و حزب دمکرات با توسل به این حربه به موفقیت نائل آمد. به همین دلیل بود که در سیاست خارجی که می توانست در امور داخلی کشور نیز تأثیرات فراوان بر جای گذارد، باید تحولی روی می داد

و اگر این تحول با ناکامی مواجه می شد شکست کندی حتمی بود.

عمده ترین شکست جمهوری خواهان در محافل سیاسی ایران ناشی از ضعف ارتباط با شوروی به شمار می آمد. (۲) از آن سو بحران کوبا باعث تحولات زیادی در داخل امریکا شد.

ص: ۱۹۷

۱- New Deal

۲- کندی معتقد به بهبود روابط با شورویها بود و حتی در سخنرانی خود در ماه مه ۱۹۶۱ در بوستون اعلام کرد که حاضر است برای دیدار خروشچف به وین برود: «من به عنوان رهبر بزرگترین کشور انقلابی روی زمین به این ملاقات می روم.»

ژرژ لنچافسکی: رؤسای جمهوری امریکا و خاورمیانه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، نشر البرز، صص ۹۸ - ۹۹.

کشوری که در نزدیکی مرزهای امریکا قرار داشت از نظر سیاسی به بلوک شرق نزدیک بود و این نزدیکی روز به روز افزایش بیشتری پیدا می کرد. این فرایند باعث شد که امریکا و دولت جمهوری خواه در داخل و خارج کشور با موج اعتراض مواجه شود. علت انقلاب کوبا حمایت بی چون و چرای امریکا از رژیم فاسد باتیستا و نیز دفاع نابجا از منافع استعماری دولت های غربی در این کشور عنوان شد. امری که باعث شد کوبا درست در کنار گوش امریکا از حیطة نفوذ این کشور خارج شده و در دست بلوک شرق قرار گیرد. به این صورت تا اوایل دهه شصت که مصادف با ریاست جمهوری کندی بود، درست در کنار مرزهای امریکا یک حکومت صددرصد ضد امریکایی شکل گرفت که با آن هیچ کاری نمی شد کرد. خروشچف دائماً تهدید می کرد که اگر کوبا مورد حمله امریکا قرار گیرد، کشورش با موشکهای قاره پیمای خود امریکا را مورد حمله قرار می دهد. امری که به یک بلوف سیاسی بیشتر شبیه

بود اما مأموران ک.گ.ب که به غرب پناهنده می شدند بر این توهم بیش از پیش می افزودند. وقتی که معلوم شد بسیاری از این تهدیدات توخالی بوده و شوروی امکان دسترسی به آن سوی اقیانوس آرام را نداشته است، سال ها از این ماجراها گذشته بود.

در همین احوال نشست سران کشورهای امریکا و شوروی در پاریس برگزار شد و خروشچف عملاً آیزنهاور را تحقیر کرد. مسئولیت امر نیز مستقیماً به گردن آیزنهاور افکنده شد. در عین حال واکنش دولت ژاپن در پس گرفتن دعوت خود از آیزنهاور در مورد بازدید از این کشور جالب توجه بود، این حادثه هم متعاقب تظاهراتی انجام گردید که توسط اتحادیه های کارگری و سازمانهای چپ گرای ژاپن سازماندهی شد. همین مقوله باعث شد که امریکا از نظر حیثیتی در منظر افکار عمومی داخل امریکا و جهان بی اعتبار شود و این حادثه به حساب نفوذ شوروی در اردوگاه غرب تلقی گردد و این گونه تبلیغ شود که ژاپن از نظر افکار عمومی و سیاسی به طرف اردوگاه شرق توجه دارد. در همین ارتباط مهم ترین مشکلی که سیاست خارجی امریکا را در دوره های بعدی شکل داد، این بود که در آسیا و به طور خاص در خاورمیانه و برخی کشورهای افریقائی خطر نفوذ کمونیسم وجود دارد. کمونیسم بین الملل در جاهایی که در گذشته نفوذی نداشت به موفقیتهایی نائل آمده بود و این مناطق

درست جاهائی بودند که حریم امنیتی غرب به شمار می آمدند. در عراق، غنا، گینه و بسیاری از نقاط دیگر آسیا و افریقا کمونیستها فعالیت های قابل ملاحظه ای را آغاز کرده بودند. نفوذ

شوروی در آسیا برای غرب نگرانی های زیادی تولید کرده بود. مصر، عراق، مراکش، افغانستان، لائوس، کامبوج، سودان و برخی دیگر از کشورهای آسیائی و افریقائی با شوروی

روابط اقتصادی پیدا کرده بودند. اولتیماتوم خروشچف در جنگهای مصر و اسرائیل (۱۹۵۶)، تهدید این کشور در حوادث کنگو، اعلام دخالت در الجزایر و نیز مسئله کوبا همه و همه باعث افزایش اعتبار شوروی در عرصه های جهانی شده بود. گفته می شد که در دو سال اخیر شوروی توانسته است موقعیت سیاسی بالایی به دست آورد. در واقع هر نوع پیشرفت شوروی در واقع شکستی برای امریکا به حساب می آمد.

علت اینکه شوروی در این مناطق به موفقیت نائل آمد چه بود؟ حقیقت این است که در این کشورها علت اصلی گرایش به سوی اردوگاه شرق نه مسائل ایدئولوژیک بلکه تحقیری بود که از ناحیه دنیای سرمایه داری بر آنها وارد می آمد. در کلیه این کشورها، شرکت ها و نیز دولتهای غربی نفوذی تمام عیار داشتند و کشورهای میزبان را ملک مطلق خویش تلقی می کردند. مردم تحقیر قرار میشدند و از سوی دیگر نظر و رأی آنها در مورد سرنوشت خودشان نادیده گرفته می شد. در بسیاری از این ممالک به ویژه در شمال آفریقا و نیز بسیاری

از کشورهای آسیایی وجه غالب فعالیت سیاسی نه کمونیزم، بلکه ایدئولوژیهای بود که در تحلیل نهائی نمی توانستند با این مسلک و مرام همسوئی داشته باشند. آن چیزی که باعث می شد این کشورها به سوی شوروی روی آورند، این بود که در آن زمان شوروی از نظر اقتصادی و سیاسی در مقابل غرب قرار داشت به همین دلیل در کشورهای پیرامونی کسانی که درصدد رهایی از نفوذ غرب بودند، به آن سوی روی می آوردند. مثلاً ناصر اساساً یک ناسیونالیست عرب بود، ناسیونالیسم در ماهیت خود نمی توانست با کمونیزم که مبتنی بر انترناسیونالیسم بود قرابت داشته باشد، اما همین ناصر ناگزیر بود برای اینکه کشورهای

غربی را که در حمایت بی چون و چرا از اسرائیل اصرار داشتند؛ از مصر خارج کند به شوروی

روی آورد. در واقع گرایش به شوروی ناشی از تحقیری بود که دولت های غربی در حق کشورهای عقب مانده روا می داشتند و حق تعیین سرنوشت آنها را نادیده می گرفتند. غرب در کنار تبلیغات گسترده در مورد خطر سرخ هرگز اشاره ای به این نمی کرد که به راستی علت

این همه پیشروی در مناطق مورد نظر غرب چیست و چرا کشورهای عقب مانده برای رهایی از سیطره آنها به شوروی روی می آورند؟ یعنی رژیم می که باز هم به منافع خود می اندیشید تا

منافع کشورهای که دست یاری به سوی او دراز کرده بودند و اولویت آن کشور در سیاست خارجی خود طبعاً حفظ منافع و بالا بردن قدرت چانه زنی در برابر غرب به منظور گرفتن امتیازات بیشتر بود.

در دوره جمهوری خواهان شکست های زیادی بر دیپلماسی امریکا وارد آمد، که غیر از موارد یاد شده باید از قیام دانشجویان در کره جنوبی و نیز کودتای نظامی در ترکیه نام برد که منجر به سقوط حکومت عدنان مندرس شد. این حوادث انتقادات به آیزنهاور را شدت بخشید، مردم می گفتند چرا باید امریکا از حکومت های فاسد و ضد مردمی حمایت سیاسی و نظامی نماید و آنها را سرپا نگهدارد تا سیل مخالفت ها متوجه مردم امریکا شود؟ اشتباهات

سیاست خارجی امریکا به دوره جنگ های مصر و اسرائیل باز می گشت. در آن دوره شوروی برای نخستین بار خود را درگیر در سیاست های خاورمیانه کرد و به انگلیس، فرانسه و اسرائیل

در مورد عواقب برخورد با ناصر اولتیماتوم داد. عده ای موضع دولت امریکا را- که در این ایام فرانسه و انگلیس را تشویق به عقب نشینی کرده بود - مورد انتقاد قرار می دادند و می گفتند که تهدیدات شوروی توخالی بوده است و غرب سرمایه داری نباید در برابر آن سپر می انداخت.

اما این مقوله که تهدیدات شوروی توخالی بود و یا خیر در سال های بعد معلوم شد و در آن ایام کسی نمی توانست سیر اوضاع را پیش بینی کند. اشتباه امریکا نه این مسئله بلکه حمایت بی چون و چرایش از دولت اسرائیل بود؛ با اینکه می دید افکار عمومی در دنیا و به طور

مشخص خاورمیانه علیه تجاوزات این رژیم در جریان است. همین موضوع باعث می شد نفرت از سیاست های امریکا در منطقه رواج پیدا کند و مردم در برابر فشارهایی که بر آنها وارد می آمد دولت های ایالات متحده را مقصر بدانند، که البته در این قضاوت خود حق داشتند. درست است که امریکا در حوادث مصر سیاست صریحی در برابر شوروی نتوانست اتخاذ کند، اما در برابر تجهیز رژیم اسرائیل از هیچ تلاشی فروگذار نکرد.

در عین حال حوادث دیگری نیز وجود داشت که نشان دهنده سردرگمی مقامات امریکا در برابر حوادث جهانی بود و نشان می داد که این کشور در نقاطی ابتکار عمل را در دست

می گیرد که ضریب ریسک آن پائین باشد و در حوزه منافع آن کشور قرار گیرد. یکی از این

موارد در مجارستان روی داد؛ مردم در این کشور به شدت علیه حکومت دست نشانده شوروی قیام کردند و آن را واژگون ساختند. مجارها در مقابل شوروی به امریکا روی

آوردند اما امریکا در این ماجرا سیاست درست و مشخصی را در پیش نگرفت و دچار سردرگمی شد، به همین دلیل شوروی از موقعیت به دست آمده بهره برداری کرد و نفوذ خود را در آنجا تحکیم نمود. در خاورمیانه نیز این سیاست های امریکا بود که باعث شد افکار

عمومی به طرف شوروی متمایل شوند. این مجموعه حوادث پیش و بیش از اینکه مولود سیاستی مشخص از طرف شوروی باشد به دلیل سیاست های غلط امریکا در این مناطق بود و همین امر باعث شد که شوروی در موازنه های بین المللی دست بالا را دست داشته و از قدرت زیادی در عرصه های دیپلماتیک برخوردار گردد.

در ایران برخلاف لائوس و کامبوج و شمال آفریقا و نیز امریکای لاتین و برخی از کشورهای خاورمیانه گرایش اصلی به طرف غرب بود. در ایران به دلیل سوابق استعماری روسیه تزاری و نیز سوابق شوروی در جنگ دوم جهانی در اشغال بخشی از خاک کشور و حمایت از جدایی طلبان در مرزهای شمال غربی ایران در طول دوران جنگ؛ محافل سیاسی چندان به سیاست های این کشور خوشبین نبودند. به استثنای حزب توده که در خارج از کشور فعالیت می کرد و به دلیل سابقه حمایت غیرموجه از منافع شوروی در ایران طرفدار چندانانی در داخل نداشت؛ گروه های دیگر حاضر در صحنه که منتقد اوضاع بودند بیشتر از نظر ایدئولوژیک لیبرال بودند و در بین این افراد حتی راست ترین چهره های حاضر در صحنه سیاسی ایران دیده می شدند. به همین دلیل بود که این محافل ابراز امیدواری می کردند

که رهبران امریکا مثل وینستون چرچیل در جنگ دوم جهانی بتوانند مانع از نفوذ کمونیسم در کشور شوند و پیشرفت آن را در ایران با شکست قطعی مواجه سازند. محافل ایرانی که طرفدار اصلاحاتی در نظام اداره کشور بودند به وعده های کندی دلخوش بودند، یکی از مهمترین این وعده ها، آزادی کشورهای شرقی از نفوذ کمونیسم و مسئله دیگر مخالفت با حضور شوروی در آلمان شرقی بود. اما اینکه این وعده ها چگونه عملی خواهد شد امری بود که چندان در موردش ابراز عقیده ای نمی شد.

آن کس که به وعده های کندی و حزب دمکرات در ایران بیش از همه با خوش بینی نگاه می کرد شخص دکتر علی امینی بود که از ترس کمونیسم به شعارهای دمکراتها بیش از پیش باور پیدا کرده بود، در حالی که شاه در صداقت وی تردید داشت و این تردید هرگز دامن او را حتی در روزهای دربدری رها نکرد. گر چه موازنه قوا با حمایتی که سیاست خارجی امریکا

از امینی می نمود، تا حدودی به نفع وی بود، اما اینکه آیا امینی می تواند مافیای سیاسی ایران را که دهه ها بر مقدرات امور کشور چنگ انداخته بود از ریشه برافکند امری بود که نیاز به

موشکافی داشت و بعید به نظر می رسید که وی بتواند این ریشه را برکند. این گروه ها تابع

قواعد و مقررات بازی نبودند و از پشت پرده و به صورتی غیرعلنی بر اوضاع تأثیر می نهادند.

در تهران پیروزی کندی با استقبال زیادی مواجه گردید، مردم که از دست به دست شدن قدرت در دستان عده ای معدود خسته شده بودند در انتظار آن بودند تا تحولی را در زندگی

خود تجربه نمایند. بدیهی بود که هرگونه تحولی در امریکا با حیات سیاسی ایرانیان که کشورشان با پیمانهای اقتصادی و نظامی امریکا در پیوند بود نمی توانست بی ارتباط باشد. مقامات رسمی در بدو امر از هرگونه اظهارنظری در مورد عواقب روی کار آمدن کندی در ایران اجتناب می کردند، اما کسانی مثل امینی که در انتظار قدرت بودند در این زمینه بسیار

مانور می دادند و حتی آشکارا ابراز خرسندی نمودند. امینی وعده می داد که برقراری دموکراسی در کشورهای متحد امریکا سرلوحه کار قرار خواهد گرفت و در این زمینه اقدامات لازم انجام خواهد شد. وقتی در ژانویه سال ۱۹۶۰ کندی وارد کاخ سفید شد دکتر احمد متین دفتری نماینده سابق مجلس سنا در مجلس ضیافتی که به مناسبت آغاز زمامداری کندی برگزار شده بود شرکت کرد. او ضمن خوش بینی در مورد روند تحولات آینده در ایالات متحده اظهار عقیده کرد که «نباید در این زمینه در کشوری مثل ایران انتظار تحول

فوری داشت.»^(۱)

در ایران نیز اینگونه نبود که همه چیز مطابق میل امریکایی ها جریان داشته باشد، یکی از

موضوعات که اختلافاتی را در محافل سیاسی ایران به وجود آورد مسئله ملاقات خروشچف و کندی و بحث آنها در مورد ایران بود. روزنامه پیغام امروز که توسط نزدیکان شریف امامی اداره می شد، این حرکت کندی را محکوم کرد و اعلام داشت اگر بین ایران و شوروی اختلافی وجود داشته باشد کندی حق ندارد از جانب دولت ایران در حل و فصل آن بکوشد، زیرا ایرانیها خود این توانایی را دارند که مشکلات خود را با همسایگان حل نمایند.

دستگاه سیاست خارجی امریکا متهم شد که بسیار جوان و بی تجربه است و دلیل آن را همین

میانجی گری بی دلیل دانستند. البته مطبوعات ایران کاملاً محق بودند، هرچند بسیاری از آنها

ص: ۲۰۳

نیز از سیاست خارجی مشخصی الهام می گرفتند. آن مسئله ای که ایرانیان را محق جلوه می داد، این بود که کندی خود به بهانه خطر کمونیسم امینی را روی کار آورده بود و ظاهر

قضیه این بود که قرار است در کشور اصلاحاتی به منظور مقابله با این موضوع صورت گیرد.

وقتی کندی ابتکار عمل را در مورد حل مشکلات فیما بین ایران و شوروی عهده دار می شد، در واقع استقلال ایران را در زمینه تصمیم گیری در زمینه سیاست خارجی کشور نقض می کرد و با ایران رفتار یک کشور مستعمره را می نمود. اگر مشکلات ایران و شوروی قابل

حل بود پس نیازی به این همه جار و جنجال کندی نداشت و لازم نبود از سالها پیش برای اینکه نخست وزیر مورد دلخواه را در کشور روی کار آورد تبلیغ و تلاش کند؛ امریکا باید

اثبات می کرد که شوروی برای ایران تهدیدی است که به این آسانی قابل مهار شدن نیست در

حالی که ماجرا درست برعکس بود و کندی خود نشان داده بود که این مسئله به اندازه ای هم

که درباره اش مانور می دادند، مهم و سرنوشت ساز نبوده است.

به هر حال محافل ایرانی روی کار آوردن دولت امینی را نه برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم بلکه برای نقض بی طرفی ایران در صحنه های سیاسی بین المللی می دانستند. این

دیدگاه عمدتاً از سوی دار و دسته سید ضیاءالدین طباطبائی تبلیغ می شد که تحت هر شرایطی برقراری توازن بین انگلیس و شوروی را بر جهت گیری یکسویه کشور به سمت ایالات متحده ترجیح می داد و سیاست امینی را مردود و از پیش شکست خورده ارزیابی می کرد. از تجربه لائوس برای این منظور مثال زده می شد، گفته می شد در این کشور پرنس سووانافوما دولت بیطرفی را روی کار آورده بود، لیکن امریکایی ها به عنوان دفاع از جناح راست محافل سیاسی لائوس؛ در مسائل این کشور دخالت کردند و لائوس را به طرف شوروی سوق دادند. این تجربه در ایران البته امکان تحقق نداشت لیکن اعلام می شد سیاست های دولت کندی در مورد ایران نه تنها باعث جلوگیری از نفوذ کمونیسم نخواهد شد، بلکه با دخالت های نابجا در مسائل داخلی کشور، سمت و سوی حوادث به طرف شوروی شکل خواهد گرفت. در این مطبوعات گفته می شد که کشور پس از تجربه ای هفت ساله رو به سوی لیبرالیسم آورده است، در حالی که فقط کمونیستها و سوسیالیستها می توانند از این

لیبرالیسم بهره برداری نمایند، زیرا این گروه ها متشکل هستند و کمونیسم بین الملل و

سوسیالیسم جهانی از آنها حمایت به عمل می آورد. این درست همان تحلیل سرویس های

امنیتی غرب از لیبرالیسم دوره مصدق بود که آن را در مسیر اردوگاه شرق تلقی می کردند. مفهوم تحلیل یاد شده این بود که لیبرالیسم نوع امینی، بیش از پیش ایران را در معرض آسیبهای ناشی از خطر کمونیسم قرار می دهد و نباید تصور کرد که اصلاحات مورد نظر امریکایی ها کشور

را در مقابل این خطر بیمه خواهد نمود. فضای آزادی در ایران مغایر با آن چیزی دانسته می شد که غرب انتظار آن را داشت، زیرا در ایران گروه متشکلی که ایدئولوژی لیبرالیسم را درک کرده باشد و آگاهانه در مسیر تحقق اهداف آن تلاش نماید وجود ندارد و در نهایت آن کشوری که از این فضا استفاده خواهد کرد شوروی است. به هر حال تکلیف نیروهای سیاسی در ایران روشن نبود، اگر در این کشور اصلاحاتی انجام نمی شد به نفع شوروی تلقی می شد و اگر هم انجام می گرفت باز هم گفته می شد که برنده اصلی آن شوروی است، در این شرایط بود که قدرت ابتکار عمل از نیروها گرفته می شد و هر کدام سر از تبعیت از یک سیاست خارجی در می آوردند. در نشریات آن زمان یادآوری می شد آن چیزی که برای کشور خطرناک است، این است که توده های مردم از تشکیلاتی منسجم برخوردار نیستند و هر روز

به هر طرفی میل می نمایند. این مردم البته نه از کمونیسم و نه از سوسیالیسم چیزی نمی دانستند اما این مطلب مهم نبود، مهم این بود که مردم ایران امکان این را می یافتند که به هر سویی حرکت نمایند و رفتار آنها قابل پیش بینی نبود و اگر فضای باز سیاسی شکل می گرفت

و پرده ها بالا می رفت و ناامیدی در مردم ایجاد می شد این امکان وجود داشت که مردم به سوی شوروی روی آورند.

در همین حال بود که بسیاری از مطبوعات شایع کردند که شاهزاده های ایرانی به خارج از

کشور گریخته اند، البته گناه این شایعه به گردن کمونیست ها افکنده می شد، :

اکنون دو روز است که کمونیست ها مشغول تخریب شده اند و راه این کار شایعه سازی است و چون در این باره تخصص دارند یعنی آدمهای ورزیده ای را برای شایعه پراکنی تربیت کرده اند در ظرف چند ساعت هر چه بخواهند شایع می کنند. هم دولت را ضعیف می کنند هم ارتش را نگران می سازند و هم مردم را در حال انتظار و مضطرب نگه می دارند و هر سه

انتظار به سود کمونیستهاست و به زیان دولت و ارتش و مردم؟

معلوم نبود که این شایعات از کجا به وجود می آیند، نیز دانسته نبود که منظور از کمونیستها در این دوره چه کسانی بودند؟ تردیدی نیست که بسیاری از توده ای های سابق در

اطراف اسدالله علم جمع آمده بودند و در تشکیلات حزب مردم نفوذی تام و تمام داشتند، اما حقیقت این بود که این افراد دیگر کمونیست به شمار نمی آمدند و در مسیری درست خلاف آن ایدئولوژی راه می پیمودند. غیر از این افراد که حتی از قبل نیز به لحاظ کیفی چندان مهم نبودند؛ نیروهای وفادار به شوروی در خارج از کشور زندگی می کردند و بیشتر نیروهای در

صحنه نیز از نظر مرامی با کمونیسم بین الملل دشمنی داشتند. بله، این را نیز باید گفت که تعدادی از جوانان و دانشجویان چپ گرا در سازمان جوانان جبهه ملی فعال بودند اما اینان رابطه ای تشکیلاتی با شوروی نداشتند. تازه سال ها بعد بود که مشخص شد فردی مثل سرلشگر مقربی در ارتش ایران از سال های جنگ دوم جهانی تا ۱۳۵۶ برای شوروی جاسوسی می کرده است، اما این که آیا افرادی از این دست چقدر توانائی هدایت کشور در بستر منافع شوروی را داشتند امری قابل سنجش نبود. منظور مطبوعات وابسته به دربار و نیز محافل وابسته به بریتانیا این بود که با این تبلیغات بار دیگر در صحنه سیاسی ایران ظاهر شوند و اثبات نمایند که اگر هدف امینی ضدیت با نفوذ شوروی در ایران است، خود او با اقدامات خویش روند نفوذ شوروی را تسریع می نماید. با اینکه در دوره امینی تنها گروهی که نتوانست سر برآورد حزب توده بود، اما باز هم در این زمینه که این حزب برای آینده ایران بسیار خطرناک است

تبلیغات گسترده ای در حال انجام بود. برای اینکه مثل دوره مصدق محافل وابسته به دربار را برای شرکت گسترده در تظاهرات شاه دوستی آماده نمایند اعلام می شد شاه که در سفر اروپا

به سر می برد، قصد ندارد به کشور مراجعت نماید و نیز همزمان شایع شد که امینی می خواهد

امکان کودتا در ارتش را تقلیل دهد و افسران ارشد را بازنشسته نماید. دکتر ارسنجانلی وزیر کشاورزی و سخن گوی دولت این شایعات را تکذیب کرد و گفت که این حرف ها از طرف دزدها و ملاکین بزرگ گفته می شود تا دولت را متزلزل نمایند و از تعقیب دزدان و انجام

اصلاحات ارضی جلوگیری نمایند.

در کنار محافل سیاسی شناخته شده در صحنه بار دیگر سخن از ورود بقایی و علم به میان می آمد. بقایی به دلیل اعتراض به انتخابات مجلس بیستم بازداشت شده بود و اینک در زندان به سر می برد و در کنار او کسانی زندانی بودند که متهم بودند در زمینه اموال عمومی سوء

استفاده کرده و رشوه گرفته اند. بقائی هر روز با طرفداران خود در زندان دیدار می کرد و سرلشکر گرزن و کیل مدافع وی ضمن نگاشتن نامه ای برای امینی اعلام کرد که جرم موکل او

تنها این است که به تقلبات در انتخابات اعتراض کرده است که این امر مورد قبول امینی نیز هست، بنابراین باید موکل او آزاد شود. بقائی که بعد از کودتا به جز دوره ای از نخست وزیری

فضل الله زاهدی؛ از بدو نخست وزیری حسین علاء سکوت پیشه کرده بود، اینک بار دیگر به میدان آورده شده بود تا خطرات را از نظام سلطنتی متوجه جاهای دیگر نماید و همان کاری

را که در دوره های پیش از این بارها انجام داده بود تکرار کند. ظاهرا این بار هم او در تبلیغات

سیاسی خود موفق بود، اقبال بسیار بدنام شده بود و واقعا در نزد افکار عمومی او را مقصر

اصلی ناکامی ها در سالهای اخیر می شناختند. علم هم که پیش از این گفته بود خود را از گود سیاست کنار می کشد، بار دیگر وارد صحنه شده بود. امینی با رقیبی جدی و خطرناک رو به

رو بود، رقیبی که پیش بینی می شد وزارت کشور و یا وزارت دربار را در اختیار خود خواهد

گرفت.

امینی در برخورد با مشکلات داخلی و تنظیم سیاست های خود از حمایت آشکار ایالات متحده برخوردار بود، در این زمینه جولیوس هلمز سفیر کبیر امریکا در ایران با وی در مشورت بود. هلمز همزمان با تشکیل دولت امینی به ایران آمد، اداره اطلاعات سفارت امریکا در تهران زندگینامه ای از او در اختیار جراید قرار داده و آنها نیز این مطلب را در مطبوعات خود منتشر کردند. سیاست مدار شصت و دو ساله امریکایی بیش از سی و پنج سال از عمر خود را در وزارت خارجه کشورش گذرانیده بود. علاوه بر مشاغل متعدد مهم ترین مقام وی سفیری امریکا در لندن بود، بنا بر این با سیاست ها و نظرات انگلستان در روابط با ایران به خوبی آشنائی داشت. در عین حال هلمز در کارنامه دیپلماتیک خود مشاورت امور اروپائی هیئت نمایندگی امریکا در سازمان ملل را داشت، آخرین پست وی قبل از ورود به ایران تصدی سرکنسولی امریکا در شهر هنگ کنگ بود، در این پست بود که به عنوان سفیر کشورش در ایران تعیین شد و به زودی به سوی محل مأموریت خود روانه شد. این که وی در هنگ کنگ مسئولیت دیپلماتیک داشت فی نفسه بسیار مهم بود؛ یعنی در این دوره تحولات چین را از نزدیک مورد مطالعه قرار داده بود. اهمیت موضوع در این جا بود که برخی از مقامات امریکایی بین ایران و چین قبل از انقلاب از نظر وضعیت سیاسی و اقتصادی مشابهت می دیدند و بر این باور بودند که تجربه چین برای کشورهای مثل ایران بسیار مفید

فایده خواهد بود.

درست وقتی امینی قدرت را به دست گرفت سفیر شوروی یعنی پگوف به شوروی بازگشت تا در جلسات کمیته مرکزی حزب کمونیست شرکت کند. انتظار می رفت که گزارش پگوف درباره اوضاع ایران در تعیین خط مشی سیاسی جدید شوروی در ارتباط با ایران مؤثر واقع شود. او پیش از بازگشت به کشورش مذاکرات بی حاصلی را با امینی انجام داده بود، با این

وصف روزنامه های تهران شدیداً سیاست های امریکا در ارتباط با ایران را مورد نکوهش قرار دادند. این نشریات که پیغام امروز و بامشاد نیز در بین آنها دیده می شدند - نشریاتی که زیر سیطره احمد آرامش قرار داشتند - سخنگویان منافع بریتانیا در ایران به شمار می رفتند و این مطلبی بود که در محافل سیاسی تهران مورد بحث و بررسی قرار می گرفت. این نشریات تحولات دوره امینی را مورد شدیدترین انتقادات قرار می دادند؛ این موضوع نشان می داد که امینی همچنان و با وصف این که قدرت را در دست گرفته بود مورد بی اعتمادی محافل سیاسی بریتانیا و ایران قرار داشت. این محافل البته تغییر و تحولی را که مورد نظر امینی بود بر نمی تافتند و تا آنجایی که امکان داشت از ایجاد سد در برابر او خودداری نمی کردند. انواع و اقسام کانون های توطئه شکل گرفته بودند تا به هر نحوی که شده وی را از اریکه قدرت به

زیر کشند و نیز انواع تدابیر اندیشیده می شد تا این گونه وانمود شود که امینی قابلیت و توانایی

لازم را برای مهار بحرانهای سیاسی و اجتماعی ندارد، سهل است وی خود عامل بسیاری از این بحرانهاست. قدرتمندترین فردی که هم مورد اعتماد شاه بود و هم این که در داخل جناح های سیاسی ایران دارای نفوذ بود در پشت پرده این عملیات را هدایت می کرد و وی کسی جز اسدالله علم نبود.

در این مرحله تاریخی نخبگان سیاسی مورد حمایت امریکا از تشکیلات مناسبی برخوردار نبودند، برخلاف گروه های مخالف امینی که در گروهها و سندیکاها و احزاب مختلف دور یکدیگر جمع آمده بودند؛ امینی نه تنها تشکیلاتی نداشت بلکه در بین نیروهایش عمدتاً افرادی حضور داشتند که به هر چیزی شهره بودند، الا اصلاحات. در واقع امینی از حمایت دو تن بیش از همه برخوردار بود و اینها هم خود در بین محافل سیاسی آن

روز ایران دارای نفوذی نبودند: دکتر حسن ارسنجان و دکتر نورالدین الموتی. ارسنجان وزیر کشاورزی بود و الموتی وزیر دادگستری، این دو تن قرار بود در دو جبهه با کسانی که

مخالف

اصلاحات به شمار می آمدند ستیزه نمایند: گروه زمین داران و ملاکین بزرگ و کسانی که

مشهور به فساد سیاسی و اقتصادی بودند. ارسنجانی برای انجام اصلاحات ارضی در راستای رسیدن به منظور خود تلاش می کرد و الموتی نیز سرگرم رسیدگی به دعاوی بود که علیه بسیاری از رجال صادر کرده بود. یکی از این افراد سپهد بازنشسته حسین آزموده بود(۱). وی را در سالهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد به عنوان قصاب دادستانی ارتش می شناختند و محاکمات او شهره آفاق بود. آزموده علیه کابینه امینی اعلام جرم کرد و همین امر باعث شد که دولت واکنش نشان دهد و بلافاصله دستور تعقیب و بازداشت او صادر گردد، مردی که سابقا خود رئیس دادرسی ارتش بود اینک بازداشت شده بود. نیروهای مخالف امینی از هر سو به وی هجوم می آوردند، نورالدین الموتی؛ آزموده را به عنوان تحریک و توطئه برضد دولت و اهانت به مقام سلطنت تحت تعقیب قرار داد. تیرهای روزنامه های تهران خود بیانگر اوضاع

و احوال پایتخت در این روزهای حساس بود: نشریه خوشه مقاله ای تحت عنوان آقای دکتر

امینی با این مغزهای پوسیده نمی توانید اقتصاد کشور را سر و سامان دهید منتشر کرد و به همین سیاق هر نشریه ای مطلبی علیه برنامه های امینی و دولت او به رشته تحریر در آورد و سیاست

خارجی دولت امریکا را به باد حمله می گرفت. در همین زمان لژهای ماسونی هم علیه امینی وارد گود شدند و حسین علاء یکی از کسانی بود که ابتکار عمل را دست داشت. به گزارش ساواک؛ یکی از نزدیکان سردار فاخر حکمت اظهار می داشت که مسافرت علاء در سال ۱۳۴۱ به فارس که ظاهرا تحت عنوان شرکت در مراسم سالگرد انجمن لاینز صورت گرفته است، به منظور انجام یک مأموریت سیاسی بوده است. به دید ساواک مؤسسه لاینز یکی از شعبات بزرگ فراماسونری انگلستان است که تحت عنوان کارهای عام المنفعه بزرگترین دستگاه خبری انگلیس در کشورهای دیگر به حساب می آید. علاء یکی از فراماسونهای معروف و از اعضای گراندلژ لندن به شمار می آمد که در عین حال وزارت دربار شاهنشاهی را عهده دار

بود. علاء طبق این گزارش، ریاست فراماسونهای ایران را بر عهده داشت. مسافرت او به فارس به توصیه مقامات انگلیسی صورت گرفته بود و دستورات محرمانه ای به مأمورین انگلستان که عمدتا در بین عشایر دارای نفوذی بودند، صادر شده بود. گفته می شد علت این

است که روابط شاه و امینی به صورتی در آمده است که اینک به شکل رقابت انگلیس و امریکا تصویر می شود. به این ترتیب از نظر ساواک عشایر فارس در این نزاع نقش بسیار اساسی

ص: ۲۰۸

می توانستند ایفا کنند. گفته شد که برخی سران عشایر فارس تابع دستورات گراندلث انگلستان هستند و دستورات علاء را اجرا خواهند کرد. ساواک مدعی شد که قرار است در این مسافرت

علا- مدت شش روز به کازرون و بوشهر و لارستان عزیمت نموده و مقدمات شورش عشایر را علیه دولت امینی فراهم نماید.^(۱)

اما امینی هم مردی نبود که به این آسانی از میدان خارج شود، زیرا به ضرورت اصلاحات و حمایت امریکا از خودش مطمئن بود. در عین حال وی دوستان و همراهان بسیار نزدیکی داشت که از بین این افراد نورالدین الموتی شخصیتی بود که بیش از دیگران جلب توجه می کرد. وی فرزند سید صدرالدین الموتی بود که از روحانیان مورد احترام مردم قزوین به شمار می رفت. این نورالدین تحصیلات خود را تا درجه اجتهاد در شهر قزوین سپری کرد و در علوم قدیمه دارای درجه اجتهاد بود. وی تا سال ۱۳۰۹ معمم بود، اما بعد از طرح متحدالشکل شدن لباسهای مردان از لباس روحانیت خارج شد، در سال های ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ دوره هائی را در دادگستری سپری کرد و در کلاسهای قضائی نیز شرکت نمود. نخستین پست

اداری وی در شهر تبریز بود که تا سال ۱۳۱۴ علاوه بر سمت مزبور کارهای اجرائی دادگستری آن شهر را نیز عهده دار بود و تا اوائل سال ۱۳۱۶ در همین سمت باقی ماند.

در تابستان سال ۱۳۱۶ الموتی به اتهام داشتن مرام اشتراکی دستگیر شد و به تهران اعزام گردید، اتهام وی همکاری با گروه پنجاه و سه نفر بود که دور دکتر تقی ارانی جمع می آمدند و کمونیستی می کردند. دلیلی برای همکاری الموتی با این گروه به دست نیامد به همین دلیل

پس از محاکمه در محکمه جنائی تهران به اتفاق دکتر خلیل آذر جزء گروه پنجاه و سه نفر محاکمه نشد. در این دوره الموتی خود را بی تقصیر می دانست و منتظر بود که وی را آزاد

نمایند اما بعد از چندی او را هم همراه با آذر محاکمه کردند و محکوم نمودند. شخص وی اعتقاد داشت که به علت خویشاوندی با ضیاءالدین الموتی شوهر خواهر و پسر عمویش که در زمره گروه پنجاه و سه نفر بود، دستگیر شده است و علت دستگیری او اقاریری بوده است

که به زور از متهمین به دست آورده بودند. با این حال الموتی بعد از شهریور بیست از زندان

آزاد شد و وارد حزب توده گردید. وی تا وقتی که در حزب توده بود با شور و علاقه در پیشبرد امور آن تلاش می کرد اما با حوادث آذربایجان از حزب کناره گرفت بدون این که کسی از او

ص: ۲۰۹

چنین چیزی را خواسته باشد، یعنی این اقدام تصمیم شخصی او بود.

از همان بدو آزادی از زندان الموتی در دادگستری تهران به کار مشغول شد. در زمینه قضاوی را مردی معتقد به اصول و بدون غرض می دانستند، تا اینکه عباسقلی گلشائیان که وزیر دادگستری بود طی نامه ای کوتاه وی را منتظر خدمت کرد. در اواخر دهه سی رئیس تشکیلات جمعیت آزادی شد. از سال ۱۳۳۱ وکیل وراث و ثوق الدوله گردید و این سمت را تا سال ۱۳۳۵ حفظ کرد. او باعث شد که بین ورثه صلح برقرار شود و از بابت حق الوکاله ای که

دریافت کرد توانست در خیابان شاهرضا (انقلاب فعلی) خانه ای خریداری نماید. نیز زمینی

در اکبرآباد دولاب از همین راه به وی داده شد. از همین طریق بود که بین الموتی و خانواده وثوق و امینی رابطه و صمیمیت برقرار شد. الموتی غیر از همان سابقه عضویت در حزب توده، هیچ نقطه ضعف دیگری از نظر ساواک نداشت. در دوره ریاست تیمور بختیار بر ساواک اعلام شد با این که الموتی قبلاً عضو حزب توده بوده است، اما اینک ارتباطی با آن حزب نداشته و اصولاً از افراد ضد کمونیست می باشد و ارجاع شغل به وی نیز از نظر ساواک

بلامانع است. (۱)

درست در چنین ایامی بود که احمد آرامش وزیر مشاور و سرپرست سازمان برنامه در کابینه شریف امامی که در عین حال شوهر خواهر شریف امامی (۲) نیز به شمار می آمد وارد کارزار شد. او دو مصاحبه جنجالی برگزار کرد و ضمن آن امریکا را متهم ساخت که در امور

داخلی ایران دخالت می نماید و دولت امینی را نیز ساخته و پرداخته امریکاییها معرفی نمود.

او هم تحت تعقیب قرار گرفت و به اتهام اهانت علیه مقام سلطنت و تحریک بر ضد دولت و تشویش اذهان عمومی بازداشت شد. آرامش در مصاحبه های خود انحلال مجلسین را محصول زمینه سازی خارجی ها دانسته بود که البته واضح است منظور او بیش از همه دولت کندی بود. او همچنین سقوط کابینه شریف امامی را به علت تمایل او به رفع اختلاف بین ایران و شوروی و اتخاذ سیاست بی طرفی و تصمیم به افشای مداخلات بیگانگان در حیف و میل درآمدهای نفتی از طریق سازمان برنامه دانست. روزنامه دنیا ضمن گزارشی تحت عنوان

ص: ۲۱۰

۱- از ریاست ساواک به وزارت دادگستری، درباره آقای نورالدین الموتی کارمند منتظر خدمت دادگستری، دایره ۴ - الف - ۴.

۲- شریف امامی نیز شوهر خواهر دکتر عبدالله معظمی از سران جبهه ملی و آخرین رئیس مجلس هفدهم در دوره مصدق بود.

اسراری که منجر به بازداشت احمد آرامش گردید، گوشه ای از زندگی او را منتشر کرد. آرامش مردی مهم در عرصه های سیاسی ایران بود که البته مورد حساسیت شدید شاه و دربار و مقامات امنیتی قرار داشت. آرامش گر چه در محافل سیاسی به این مشهور بود که از سیاستهای انگلستان در ایران حمایت می کند و حتی در دوره های بعد و به ویژه در دوره منصور نشان داد که اطلاعات درجه اولی از اوضاع و احوال دارد(۱)؛ در زندگی سیاسی خود کامیاب نبود. در دوره احمد قوام وی علاوه بر اینکه پست سیاسی داشت، در عین حال روزنامه ای را به نام بهرام منتشر می کرد که بعدها به دیپلمات تغییر نام داد. آرامش فقط در دوره امینی به بعد نبود که سیاست های امریکا را در مورد ایران مورد انتقاد قرار داد، وی از سال ۱۳۳۶ مقالاتی تحت عنوان در چهارراه سیاست می نوشت که مضمون کلیه آن ها انتقاد از سیاستهای ایالات متحده در کشورهای دیگر و از آن جمله ایران بود.

مخالفت با کابینه امینی منحصر به محافل داخلی نبود بلکه در کشورهای دیگر نیز این حملات به اشکالی وجود داشت. مثلاً در دوره امینی یک هیئت سه نفری امریکایی از اعضای

کنسرسیوم برای حل و فصل مشکلاتی که فیما بین ایران و این تراست نفتی وجود داشت وارد کشور شدند. همزمان با ورود این هیئت به کشور، برخی روزنامه های امریکایی و انگلیسی وابسته به این تراست نفتی از گستردگی فساد در ایران و مهیا بودن مردم برای انقلاب سخن گفتند. حتی روزنامه محافظه کار تایمز نیز به دولت امریکا توصیه کرد کمک های خود را به ایران قطع نماید. در ایران هم حملات علیه کنسرسیوم شدت پیدا کرد، مطبوعات طرفدار امینی در کشور نوشتند که کلیه عواید کمکهای امریکا به ایران را مؤسسات انگلیسی می بلعند و آنچه از کمکهای امریکا برای ایران می ماند چیزی جز بدنامی

نیست. روزنامه صدای ایران نوشت که دولت کندی که زمامداری او موجب شور و شعف همه آزادی خواهان گردید، اگر می خواهد به ایران کمک کند باید در درجه اول با استفاده از نفوذ معنوی خود جلو تعدیات و غارتگری کنسرسیوم و شرکت های نفتی امریکایی را بگیرد.(۲)

ص: ۲۱۱

۱- آرامش در زمره نخستین افرادی بود که همیشه در محافل خصوصی از ارتباط شبکه ای از نیروهای هدایت کننده حزب ایران نوین با مقامات سیا سخن به میان می آورد، او دکتر منوچهر گودرزی و خداداد فرمانفرماییان از مسئولین رده بالای سازمان برنامه را متهم می کرد که عضو سازمان سیا هستند : احمد آرامش : پیکار من با اهریمن، به کوشش خسرو آرامش، صص ۸۲ و ۸۵.

۲- خواندنیها، ش ۸۵، شنبه ۲۴ تیرماه، ۱۳۴۰، ص ۱۵.

سر و صداها برای این بود که بگویند اگر کندی واقعا خواستار اصلاحات در ایران است باید بداند که مهم ترین مانع اصلاحات که پول ایرانیان را می بلعد کنسرسیوم است، این تراست

نفی بیشتر با حمایت امریکایی ها شکل گرفته بود؛ اما در ایران می گفتند کندی در صورت

صداقت باید این تراست را منحل کند تا نفت ایران به مصرف اصلاحاتی برسد که وی دائما از

آن سخن به میان می آورد. واقع امر این است که کنسرسیوم بهانه ای بود تا به دولت امینی حمله شود. این امینی بود که در ماههای بعد از کودتا به عنوان وزیر دارائی کابینه زاهدی تسلیم

خواست قدرت های جهانی و در رأس همه امریکا شد و به این قرارداد تن در داد و امضای او

بود که پای این قرارداد دیده می شد. مطبوعات می خواستند نشان دهند که امینی در شعارهای

خود صادق نیست و قصد وی نه اصلاحات بلکه چیزهایی است که دولت دمکرات امریکا از او مطالبه کرده است.

در اوایل مردادماه سال ۱۳۴۰ یکصد و پنجاه دیپلمات امریکایی در بیست و یک کشور آسیائی و آفریقایی در نیکوزیا پایتخت قبرس جمع آمدند؛ محور این جلسه سیاست خارجی امریکا در برابر کشورهای بود که دیپلمات های امریکایی در آنها مأموریت سیاسی داشتند. در این جلسه می بایست سیاست های دولت کندی در این کشورها مورد ارزیابی قرار گیرد و راه عملی برای اجرای سیاست های کندی یافته شود. ریاست این کنفرانس با چستر بولز معاون وزارت امور خارجه امریکا و از ثورسیسینهای حزب دمکرات در دوره کندی بود که بنا داشت سفری هم به ایران انجام دهد. با ولز در این جلسه گفت که شعار اصلی سیاست جهانی امریکا تقویت حکومت های محلی و پشتیبانی از ملل توسعه نیافته است. بولز خاطر نشان کرد که امریکا از کشورهای توسعه نیافته برای روی کار آوردن حکومت دلخواهشان حمایت می کند و ضمن تأیید اصل حکومت مردم بر مردم، حاضر است با دولتهایی که سیاستی غیر از سیاستهای ایالات متحده تعقیب می نمایند همکاری نماید. در

کنفرانس قبرس شیوه های جدید سیاسی در مبارزه با کمونیسم و مناسبات امریکا با کشورهای بی طرف و نیز تحولات کشورهای خاورمیانه و از جمله ایران مورد بحث و بررسی قرار گرفت. هلمز سفیر کبیر امریکا در ایران گزارش جامعی از وضعیت ایران ارائه

داد و دستورات لازمه را از بولز دریافت کرد. پیش بینیها حکایت داشت که بعد از این

کنفرانس ایران و کشورهای عضو سنتو با تحولاتی غیرمنتظره رو به رو خواهند شد.^(۱) اینکه با ولز اعلام کرد در کشورهای آسیائی و افریقائی دولت ایالات متحده حاضر است با کشورهای غیر از امریکا تعقیب می نمایند همکاری نماید، قدمی به عقب به حساب می آمد. به عبارت دیگر اینک روشن شده بود که بسیاری از کشورهای آسیائی و آفریقائی معیارهایی غیر از امریکا را در سیاستهای خود مورد توجه قرار می دهند ولیکن در عین حال در مدار سرمایه داری غرب می گردند. وزارت امور خارجه امریکا به این نتیجه رسیده بود که اصرار در گسترش و یا اجرای معیارهای امریکایی در این کشورها نتیجه ای جز

این نخواهد داشت که این کشورها از امریکا فاصله گیرند و احتمالاً به سوی اردوگاه شرق گرایش نشان دهند. در کشوری مثل ایران معلوم شده بود که امینی قادر نخواهد بود تحولی را که مورد انتظار امریکائی ها بود اجرا نماید؛ بافت نیروهای سیاسی ایران شکل گرفته و ریشه در تاریخ این کشور داشت و ایجاد تحول با نیروهای که امینی در اختیار داشت غیر ممکن به حساب می آمد. با مقوله اصلاحات اقتصادی شاه نیز موافق بود؛ وی در این راستا از مدتها

پیش اصلاحات ارضی را در دستور کار خود قرار داده و این روند از دوره اقبال البته با ضعف در حال انجام شدن بود. با این وصف هر گونه تغییری در اوضاع سیاسی ایران غیرممکن به نظر می رسید، شاه و اطرافیانش و نیز طرفداران مشهور نظام سلطنت به انحاء گوناگون باید

راهی دیگر در پیش می گرفتند. باید ابتدا گروهی از نخبگان کشور به صورت متشکل و با یک

ایدئولوژی واحد و معین و با شعارهایی متفاوت از دیگر محافل سیاسی گام به میدان می نهادند و این اصلاحات را در حد ملزومات ایران به بوته اجرا می گذاشتند. درست در زمانی که امینی به کار خود مشغول بود، گراتیان یاتسویچ رئیس ایستگاه سیا در تهران این مهم را به دور از انظار عمومی عملی می کرد. او همانطور که در صفحات آتی خواهیم دید عده ای را تحت عنوان کانون مترقی به دور خود گرد آورده بود، مشخصه عمده این گروه این بود که همگی جوان بودند و در صحنه سیاسی ایران تا آن روز حضوری نداشتند. طبق تحلیل های

امریکایی ها این دسته بودند که می توانستند اعتماد عمومی را جلب کنند و با طرح شعارهای

شبه انقلابی و در چارچوب یک تشکیلات سیاسی مستحکم و نیرومند طرحهای مورد نظر امریکایی ها را به پیش ببرند. مقارن با آغاز اصلاحات ارضی در جلسات لژهای ماسونی

ص: ۲۱۳

انگلیسی و فرانسوی چند سخنرانی شدیدالحن علیه این اصلاحات به عمل آمد و حتی پیشنهاد شد که کمیته ای به ریاست عیسی بهزادی تشکیل شود و قریشی نماینده سابق خراسان نیز رابط مالکین و ماسونها باشد. نیز به برخی مأموریت داده شد، حتی حمایت جبهه ملی و

سایر دسته های سیاسی را به دست آورند و با دیکتاتوری شاه مبارزه نمایند. به دکتر حسن علوی رئیس لژ ابن سینا که در آن به زبان انگلیسی مکالمه می شد، مأموریت داده شد و ظاهراً این تنها مأموریت محوله از سوی لژهای ماسونی در این رابطه بود. دکتر علوی در جلسه سالیانه لاینز در حضور شاه گفت که «بهتر است آنهایی که چشم درونشان کور است به درمانگاههای چشم پزشکی مراجعه کنند تا شفا یابند.» او در این جملات ظاهراً امینی را مورد

انتقاد داد و از سخنان افرادی مثل ارسنجانی که به فراماسون ها حمله می برد ابراز شکوه کرد.

ارسنجانی به صورتی پیگیر به رجال دوره مشروطه حمله می برد و آنان را به وابستگی به لژهای ماسونی متهم می کرد. تقی زاده و یارانش تلاش می کردند در برابر دولت امینی سیاست

بی طرفی در پیش گیرند، اما اظهارات ارسنجانی باعث شد که آنان نیز وارد مخالفت علنی علیه

امینی شوند. تقی زاده به دوستانش گفته بود که سخنانی بر زبان جای می شود که حتی در دوره

محمد علیشاه نیز گفته نمی شد. او خاطر نشان کرد که شاه زمام امور کشور را در اختیار چند

دیوانه و مصروع گذاشته است و از بیم اینکه حمله ای متوجه دربار نشود این افراد در هر

چیزی آزادی عمل پیدا کرده اند «در حالی که دیر یا زود سگهای هاری که به جان دیگران انداخته اند نیشهایشان را به معظم له نیز خواهند نمود.» (۱)

بحرانهای دولت امینی

امینی مورد اعتماد عمومی نبود و خود در زمره هزار فامیل به شمار می آمد، تشکیلات منظمی در اختیار نداشت و ناچار بود در بسیاری از مناصب همان کسانی را بگمارد که قرار

بود اصلاحات از آنها آغاز شود. به علاوه وی راهی غیرمتعارف برای اقدامات خود در پیش

گرفت بود، برخلاف قانون مجلسین را منحل کرد و علیرغم وعده و وعید، انتخابات مجدد را

به بوته تعویق می افکند. این مسئله بسیار مهمی بود که امینی چگونه می توانست در فقدان

مجلس اقدامات خود را قانونی سازد و یا اینکه چگونه می توانست اعلام دارد که دولتی

۱- گزارش اطلاعات داخلی، مخالفین دولت رجال بی طرف، شماره ۵۷۶۷/۳۱۲ - ۱۲/۱۲/۱۳۴۰.

پاسخگوست در حالی که نمایندگان مردم هر چند به شکل صوری بر او نظارتی نداشتند؟ با پایان یافتن مهلتی که طبق قانون اساسی باید انتخابات مجدد برگزار می شد، موج اعتراضات

بالا گرفت. مطبوعات امریکا که بیش از مطبوعات ایران در جریان اوضاع و احوال کشور بودند نوشتند که امینی اصلاً در اندیشه تجدید انتخابات و تشکیل مجلس نیست. دیری نپائید

که دسته های گوناگون سیاسی که تا آن زمان رویه ای ملایم در برابر دولت اتخاذ کرده بودند،

وارد گود شدند. آیت الله سید محمد بهبهانی و سید محمد صادق طباطبائی و سردار فاخر حکمت تلگرافی برای شاه ارسال کردند و از او خواستند که برای صیانت از قانون اساسی و حفظ اساس مشروطیت دستور شروع انتخابات را صادر کند. سید جعفر بهبهانی، اللهیار صالح، ابوالقاسم نجم (نجم الملک) و حسین مکی هم ضمن انجام مصاحبه هایی درخواست اجرای قانون اساسی را کردند. سید جعفر بهبهانی که در جریان انتخابات مجلس بیستم در کنار امینی

قرار داشت مصمم شد، مبارزه شدیدی را با دولت وی به راه اندازد. بهانه مبارزه در درجه

اول، آغاز انتخابات و در غیر این صورت برکناری دولت امینی بود. (۱) بهبهانی کتابی تحت عنوان برنامه کارمن چاپ کرد، در این کتاب بهبهانی تلویحا برنامه دولت خود را برای مردم تشریح کرد؛ یعنی این که این بار وی به عنوان مدعی امینی در امر نخست وزیری وارد گود

شد. بهبهانی هر روز جلساتی را در منزل خود برگزار می کرد، تعداد زیادی از طرفداران وی

برای شنیدن نظراتش در خانه او جمله می آمدند و به این شکل محلی دیگر برای ابراز مخالف

با امینی شکل گرفت. بهبهانی کاری کرد که هیچ یک از کسانی که پیشتر از او و از مدتها قبل با امینی مخالفت کردند انجام نداده بودند. در کنار بهبهانی فتح الله فرود دیده می شد که در دوره نخست وزیری اقبال در کنار امینی قرار داشت. این انشعاب و ائتلاف دوستان دیروزی با نیروهای رقیب، کار امینی را بسیار بیش از آن چیزی که به نظر می رسید دشوار کرد. امینی

ناچار بود در جبهه های گوناگون به مخالفین پاسخ گوید، مخالفینی که تا همین چندی پیش از برنامه های او حمایت می کردند و البته با شناختی که از آنان وجود داشت، انشعابشان از گروه غیرمتشکل امینی قابل پیش بینی بود و دور از انتظار به نظر نمی رسید.

از آن طرف روزنامه اکونومیست که از مخالفان پایدار امینی بود و در برابر او از رجال قدیمی سیاسی حمایت می کرد؛ شایع نمود که قرار بود سپهبد تیمور بختیار نخست وزیر ایران

شود، لیکن عدم ثبات اقتصادی، بحران های سیاسی و حمایت های آشکار آمریکا از امینی؛ باعث گردید که ژنرال نتواند قدرت را به دست گیرد. نخست وزیری امینی به نفوذ آمریکا در

ایران مربوط شد که البته امری واضح بود. روزنامه دیپلمات که به آرامش تعلق داشت، ضمن درج این مقاله اکونومیست مخالفت آشکار و بی پرده خود را با ادامه دولت امینی اعلام کرد.

ملا-کین، تجار و محافظه کاران از مخالفین اصلی دولت امینی به شمار آمدند، اعلام گردید که با وجود اینکه شاه با اجبار امریکاییها امینی را انتخاب کرده است لیکن او از حمایت شخص

شاه برخوردار نیست. اکونومیست نوشت آن جناحی که توانست جلوی تظاهرات سالگرد سی تیر را در سال ۱۳۴۰ بگیرد، ارتش بود و نه امینی. وی متهم شد که قصد دارد قدرت و نفوذ

ارتش را از بین ببرد حال آن که ارتش نسبت به شاه وفادار بوده و پشتیبان بی چون و چرای

اوست. امینی در برابر این اعتراضات بالاخره سپر انداخت، او ناچار شد که به طرف مقابل

امتیازاتی بدهد. در درجه اول جبهه ملی دوم را منحل اعلام کرد، دیگر اینکه از محاکمه امرای ارتش که متهم به دخالت ناروا در انتخابات بودند، موقتاً خودداری نمود و سوم این که به دکتر اقبال اجازه خروج از کشور داد و در نهایت سپهبد آزموده قصاب دادستانی ارتش را از زندان

رها کرد.

جبهه ملی ساکت شد، این نه فقط به دلیل اقدامات امینی علیه آنان، بلکه بیشتر به دلیل مخالفت های درونی نیروهای غیرمتجانس جبهه با یکدیگر بود. جبهه ملی مشروعیت خود را وام دار مصدق بود، اما این بار تحولات نشان می داد که دوره تاریخی این تشکیلات به

سرانجام محتوم خود رسیده است. با این وصف فشار بر دولت امینی از درون نیروهای وفادار به شاه ادامه داشت. افرادی مثل بهبهانی و سید محمدصادق طباطبائی بار دیگر فعال

شدند. امینی گفته بود که استقرار دمکراسی کامل در ایران موقوف به بهبود وضعیت اقتصادی

مردم است و این امر نیز به زمان نیاز دارد. همه می دانستند که شاه سرگرم مذاکره با امریکاییهاست تا او را از شر امینی خلاصی دهند: مطبوعات می نوشتند که شیشه عمر امینی

به دست شاه است و هرگاه که شاه بخواهد او را برکنار خواهد کرد. جنگ تبلیغاتی وسیعی علیه امینی به راه افتاد بود، افکار عمومی تحریک شده بود و این گونه به نظر می رسید که گویا امریکاییها نیز از امینی ناامید شده اند. این جنگ روانی امینی

را مستأصل کرد، واقع امر این بود که در آن شرایط امریکاییها امینی را آخرین شانس ایران می دانستند و منتظر بودند تا نتیجه

ص: ۲۱۶

کار او را از نزدیک شاهد باشند. این به امینی قوت قلب می داد و تلاش می کرد حداقل بخشی از برنامه های خود را عملی سازد تا شانس ادامه نخست وزیری خود را بالا ببرد. مجله اکونومیست چاپ لندن در این زمینه تحلیل ها و گزارشهایی منتشر می کرد که منبعی برای نشریات داخلی بود. این نشریه معتبر که از محافظه کاران بریتانیا و نیز شرکت ها و سرمایه داران بزرگ این کشور ریشه می گرفت، خبر داد که امریکا پیش از اینکه اصلاحات امینی به نتیجه برسد قصد دارد مبلغ پنجاه میلیون دلار وام در اختیار دولت او قرار دهد، وامی که در دولتهای پیش وعده داده شده بود ولیکن تا آن زمان هنوز پرداخت نگردیده بود. کمک

یاد شده بنا به توصیه هلمز سفیر کبیر ایالات متحده در ایران قرار بود در اختیار امینی قرار گیرد. اگر امینی در اجرای برنامه های خود موفق می شد - که البته بسیار بعید بود - کمک های

بیشتری از طرف کندی در اختیار دولت وی قرار می گرفت.

نشریه ای که این مطالب در آن به چاپ رسیده بود، غیر از اکونومیستی بود که به طور مرتب چاپ می شد و در اختیار مردم قرار می گرفت. به عبارت دیگر اکونومیست دو نوع نشریه منتشر می کرد: یکی همان مجله عادی که همه مردم هم آن را می شناختند و دیگری اکونومیست محرمانه که در تیراژی محدود چاپ می شد و برای مشترکین مشخصی در سراسر جهان ارسال می گردید. این عده مشترکین خاصی بودند که در اطراف و اکناف دنیا پراکنده بودند؛ یکی از این مشترکین مورد اعتماد احمد آرامش بود که گفتیم شوهر خواهر شریف امامی و دارنده امتیاز روزنامه دیپلمات بود. اکونومیست نوشته بود که تنها نقطه اتکای امینی حمایت امریکاست و همین معنا باعث شده است افسران ارتش از انجام کودتا علیه وی

خودداری ورزند، زیرا می دانند دولت نظامی مورد تأیید امریکاییها نیست و از آن پشتیبانی به عمل نخواهند آورد. برای نخستین بار آن هم توسط نشریه ای انگلیسی فاش شد که امینی تحت تأثیر فشارهایی که بر او وارد می آید، یک بار استعفا داده است. این استعفا البته دو رویه داشت: در درجه نخست وی می خواست حمایت بیشتر امریکاییها را به طرف خود جلب نماید و به عبارت دیگر می خواست معلوم سازد که آیا دولت کندی با ادامه کار وی موافق

هست و یا خیر و در درجه دوم با تقلیدی ناهنگام از استعفای مصدق در ۲۵ تیر ۱۳۳۱، امینی

می خواست شاه را بترساند و او را در برابر کار انجام شده قرار دهد. وقتی شاه با این استعفا مخالفت کرد، امینی شرط بقای خود را محدود ساختن مخالفین، آزادی عمل وزارت

دادگستری و وزارت کشاورزی در انجام اقدامات و برنامه های خود و نیز محاکمه امرای دستگیر شده ارتش قرار داد. این شرایط البته پذیرفته نشد، اما امینی هم استعفا نکرد و به کار خود ادامه داد. تهدید به استعفا حربه ای بود که هنوز در دستان امینی قرار داشت، اما این حربه کسی را نمی ترسانید، امینی حمایت مردمی نداشت که استعفایش در جامعه شوری بر انگیزد. (۱) شاه از این موضوع آگاهی داشت، به همین دلیل با اینکه با اقدامات نخست وزیر مخالف بود اجازه داد به کار خود ادامه دهد. او نگذاشت امینی به صورت یک قهرمان صحنه را ترک کند، بلکه می خواست تتمه اعتبار او را بستاند و نشان دهد که این خود امینی است که علیرغم اعتماد امریکا و شاه نتوانسته کاری از پیش ببرد.

شایعات در مورد تغییر کابینه امینی به اوج شدت خود رسید، نخست وزیر اینک برخلاف روزهای اولیه ای که قدرت را به دست گرفته بود در لحن سخنرانی هایش تغییرات محسوسی داد. این نطق ها حکایت از عصبانیت وی از اوضاع و احوال داشت. با این اوصاف امینی همچنان امیدوار بود با حمایت امریکا بار دیگر بتواند بر اوضاع مسلط شود و مخالفین

را سر جای خود بنشانند. اما امینی هر که بود امریکاییها نمی توانستند شاه را با او یکی بدانند، برای آنها مهم این بود که شاه را در اختیار خود داشته باشند و البته این امر هم محقق شده بود. امینی در درجه اول سیاست خارجی را مورد توجه ویژه قرار می داد، وی نزد محافل سیاسی داخلی و یا توده های مردم پایگاهی نداشت بنابراین بهترین راه برای ادامه حکومت خود را

حمایت بیگانه می دید. این مسئله برای امینی واجد اهمیت بود، کنگره امریکا با توجه به

گزارش نامساعدی که چسترباولز با عنایت به گزارش های هلمز ارائه داده بود، اعطای وام به ایران و نیز کمک برای رفع مشکلات اقتصادی دولت را به آینده ای نامعلوم تعلیق کرد و از این نظر امینی در بن بست غربی گیر افتاد. امینی برای اینکه مشکلات خود را رفع و رجوع نماید،

ص: ۲۱۸

از یک سو با محافل امریکایی وارد گفتگو شد و از طرف دیگر عبدالله انتظام مدیر عامل شرکت ملی نفت را که از دوستان نزدیک وی به شمار می آمد، برای مذاکره با کنسرسیوم و دریافت

مبلغی به عنوان قرض از کمپانی های نفتی به لندن فرستاد. امینی می خواست نفتی را که قرار

بود کنسرسیوم در آینده از ایران خریداری نماید، پیش فروش کند تا بلکه بتواند مشکلاتی را که هر لحظه افزایش پیدا می کرد به نحو مقتضی رفع و رجوع نماید.

از سوی دیگر حسین قدس نخعی وزیر امور خارجه نیز به نیویورک رفت و در راه سفر خود چند روزی را در لندن توقف نمود و با مقامات بریتانیایی ملاقات و گفتگو کرد. قرار بود قدس نخعی در جریان شانزدهمین مجمع عمومی سازمان ملل متحد، با دین راسک وزیر امور خارجه امریکا و سایر مقامات این کشور در باب روابط دو جانبه مذاکره نماید. در همین حال

دکتر علیقلی اردلان سفیر پیشین ایران در واشنگتن که به سمت سفیر کبیر ایران در شوروی تعیین شده بود، نسبت به بهبود روابط ایران و شوروی ابراز امیدواری کرد. اگر مذاکرات با مقامات شوروی به نتیجه نمی رسید ممکن بود دولت ایران مسئله تهدید و مداخله شوروی در امور داخلی خود را در مجمع عمومی سازمان ملل متحد مطرح نماید. این موضوع می توانست حربه ای در دست امینی باشد تا با اتکاء به تهدیدات شوروی حمایت بیشتر امریکا را در اجرای برنامه های خود جلب نماید. در محافل داخل ایران، نسبت به مسافرت

قدس نخعی و انتظام مباحثی مطرح شد و این حقیقت را مطرح ساختند که این دو تن برای «مذاکره با خداوندان نفت» رنج سفر را بر خود هموار کرده اند. در لندن بود که این مذاکرات

انجام شد و با اولیاء کنسرسیوم نیز جلساتی تشکیل داده شد؛ اما اینکه آیا این مسافرت موفق خواهد بود و یا نه؛ مسئله ای بود که باید در آینده روشن می شد.

درست در چنین ایامی بود که محاکمات جنجالی دوره امینی در حال انجام بود و از بین دستگیرشدگان سرتیپ نویسی در زمره افرادی بود که محاکمه می گردید. این محاکمات در ایران به «محاکمات بزرگ» شهره شد و علت را این می دانستند که امینی قصد دارد اذهان عمومی را از مذاکرات پس پرده خود با کنسرسیوم منحرف سازد. در محافل سیاسی تهران این گونه عنوان می شد که بحران های داخلی ایران ناشی از مسئله نفت است و به خاطر نفت

است که ایران هر از چند گاهی دچار تلاطم می شود. در این زمان امینی نطق هایی می کرد که گاهی چند ساعت به طول می انجامید، این نطق ها را برای آن می دانستند تا مردم از مذاکرات

نفت بی اطلاع بمانند. روزنامه صدای مردم عنوان می کرد که احتمال دارد در لندن آتش جدیدی برای ایران پخته باشند، این احتمال وجود داشت که در ایام تعطیل مجلس که از ارکان مشروطه بود، در لندن توافق هایی به عمل آید که با منافع ملی ایران در تعارض باشد.

این روزنامه از امینی خواست که تضمین دهد در غیاب مجلس هیچ گونه توافقی با

ص: ۲۱۹

کنسرسیوم به عمل نخواهد آمد. (۱) بار دیگر عوامل فریبی بر تحلیل سیاسی پیشی می گرفت و هواداران انگلیس، ژست ضدانگلیسی به خود می گرفتند.

روزنامه صبح امروز خاطر نشان کرد، در تهران گفته می شود مذاکرات لندن بر اساس تمایل ایران به ارتقای درآمد خود تا صد و پنجاه میلیون لیره در سال استوار است و قرار است به طور کلی ایران هفتاد و پنج درصد عواید کنسرسیوم را به خود اختصاص دهد. ظاهراً قرار

بود در این جلسات برای مسئله نفت راه حلی پیدا شود که برای همیشه اختلافات را از میان

بردارد، به همین دلیل بود که مذاکرات لندن بسیار با اهمیت تلقی می شد. برخی تصور می کردند که علی رغم مخالفت هایی که با امینی در دوره نه ماهه نخست وزیری اش شده وضعیت دولت او تا حدود زیادی تحکیم گردیده است، لیکن مخالفین وی خلاف این نظر را داشتند. البته با اینکه امینی از نظر داخلی بسیار ضعیف بود، اما سیاست خارجی امریکا

همچنان از او حمایت می کرد. امینی توانسته بود در بدو نخست وزیری خود کمکی از امریکا

دریافت نماید و از طرفی قول داده شده بود که این کمک ها ادامه خواهد داشت. در واقع امینی

بیش از کابینه های دیگر در این زمینه موفق بود، او توانسته بود اندکی پس از اینکه پست

نخست وزیری را در دست گرفت وامی را از دولت امریکا دریافت دارد که قرار بود مدتها پیش از این در اختیار ایران قرار داده شود؛ این کمک ها توأم با حمایت آشکار امریکا از دولت راه را برای ادامه نخست وزیری امینی فراهم کرده بود. برخی از کمک ها بلاعوض بود و قرار

بود از منابع مختلف در آینده نیز پرداخت شود. این کمک ها قرار بود نه تنها از طرف امریکا،

بلکه از طرف متحدین اروپائی این کشور مثل آلمان غربی هم در اختیار دولت امینی قرار داده

شود، همین نشان می داد که امریکاییها هنوز از امینی ناامید نشده اند و حمایت از او را

سرلوحه سیاست خارجی خود در ارتباط با ایران قرار داده اند.

درست در زمانی که توطئه ها علیه کابینه امینی در جریان بود، سای مینگتون یکی از ده سناتور برجسته امریکایی که نظریاتش در سیاست خارجی و مسائل دفاعی امریکا همواره

مورد توجه جدی قرار می گرفت، با عنوان بررسی مسائل خاورمیانه راهی منطقه شد. وی قرار بود ضمن این سفر چند روزی را در تهران اقامت کند و با مقامات ایرانی در مورد طرحهای امریکا گفتگو نماید و میزان موفقیت امینی را از نزدیک مورد ارزیابی قرار دهد. این

۱- خواندنیها، ش ۱۰۳، شنبه ۲۵ شهریور ۱۳۴۰، ص ۶.

سناتور یکی از مشاوران مهم کندی بود که حتی در تعیین اعضای کابینه نیز با وی مشورت‌های زیادی انجام می‌گرفت. گفته می‌شد مخالفین دولت در انتظار روشن شدن روش جدید امریکا نسبت به دولت امینی نخواهند نشست و فعالیتهای آنان که اندک اندک در یک یا دو

جبهه متمرکز شده بود، با حرارت بیشتری ادامه پیدا خواهد کرد. در این بین بنا بود شاه

مسافرتی به اروپا انجام دهد، بنابراین تا آن روز و حصول نتیجه مناسب، نباید در مورد

تحولات در کابینه امینی انتظارات زیادی وجود می‌داشت. در نهمین ماه از دولت امینی بود که مطبوعات ایرانی در مورد آینده کابینه مطالبی را با وضوح بیشتر به اطلاع خوانندگان خود

می‌رسانیدند. محافل سیاسی تهران ابراز عقیده‌هایی می‌کردند که محور آن سقوط قریب الوقوع کابینه امینی و روی کار آمدن دولت مورد اعتماد شاه بود. روزنامه دیپلمات از قول بعضی رجال سیاسی نوشت که کار امینی دیگر تقریباً ساخته شده است و دیگر وی نباید

امیدی به بقای خود داشته باشد. حتی پیش بینی می‌شد که قبل از نوروز سال ۱۳۴۱ امینی از

اریکه قدرت به زیر کشیده خواهد شد. روزنامه دنیا مسلم می‌دانست که دولت امینی تا پایان اسفندماه بر سر کار نخواهد بود؛ با این وصف هیچ امیدی به بقای او وجود نداشت. حقیقت

این است که این شایعات در ادامه جنگی روانی علیه امینی بود که قصد داشت دولت را به هر

نحو ممکن وادار به عقب نشینی کند، این محافل از سیاست مزبور به خوبی بهره برداری می‌کردند، سیاستی که در طول سال‌های اخیر به ویژه در سالهای حساس ملی شدن صنعت نفت به خوبی آزموده شد و نتایجی غیرقابل انتظار از آن به دست آمده بود. در این جنگ روانی مطبوعاتی امینی تنها بود، مطبوعات افکار عمومی را در اختیار گرفته بودند و آن را هدایت می‌کردند بدون این که از نخست وزیر کاری برآید. واقعیت این بود که امینی در اجرای برنامه‌های خود بسیار ناکام بود، طبق عادت مألوف مردم در نخستین روزهای روی کار آمدن دولتی جدید، انتظارات خود را برآورده شده می‌دیدند و امریکاییها نیز به این

دلخوش بودند که امینی با اتکا به شعارهای جدیدی که ساز کرده است می‌تواند افکار عمومی

را در دست گیرد؛ لیکن روند اوضاع نشان می‌داد که این امر ناممکن است و امینی مردی نیست که بتواند ریشه هزار فامیل را برافکند و اصلاحات مورد نظر امریکاییها را به بوته اجرا گذارد. این در حالی بود که از شهریور بیست به بعد هیچ دولتی به اندازه دولت امینی از

حمایت‌های ایالات متحده برخوردار نشده نبود.

مجله بامشاد ضمن تفسیری درباره وضعیت دولت نوشت که امینی برای جلب افکار عمومی در هفته های آینده به اقدامات مهم و پرسروصدائی دست خواهد زد. یکی از این اقدامات محاکمه افسران دستگیر شده به جرم اختلاس و فساد اقتصادی بود، امینی می خواست جنگ روانی حریف را با ابراز مشابه به پاسخ دهد، همه می دانستند که در این نزاع

وی از پیش بازنده است. روزنامه آسیا خبر داد که برای گرم شدن تنور مباحث سیاسی، بقیایی که اینک در دوره امینی از زندان آزاد شده بود به همراه حسین مکی فعالیت های خود را از سر خواهد گرفت. امینی باید برای جلوگیری از موج فزاینده مخالفت ها کاری انجام می داد، مهم ترین اقدام وی در این زمینه تصویب لایحه اصلاحات ارضی در دیماه سال ۱۳۴۰ بود. این لایحه که در دوره تعطیلی مجلس تصویب شده بود، برخلاف قانون برای تصویب شاه به نزد وی فرستاده شد. جالب این که در همین رابطه نیز بین اعضای هیئت دولت اتفاق نظر وجود نداشت، بهنیا وزیر دارائی کابینه امینی در اعتراض به این لایحه از سمت خود استعفاء داد. این استعفاء به دنبال اختلاف نظر و برخورد شدید وی با ارسنجانی وزیر کشاورزی روی

داد و به دنبال آن وزیر دارائی استعفاءی خود را تقدیم کرد. برای تکمیل جنگ روانی، ارسنجانی هم وارد گود شد. از دید ارسنجانی برخی از اعضای لژهای فراماسونی که در زمره

زمینداران بزرگ بودند در عداد دشمنان اصلاحات به شمار می آمدند و در همین زمینه او سخنرانیهای انجام داد، ذیلاً به یکی از این سخنرانی ها اشاره می کنیم :

انقلاب مشروطیت ایران یک انقلاب سیاسی توأم با افکار اجتماعی بود که از طرف طبقه متوسطی از مردم برپا شد. من خواهم گفت که چگونه تا قدرت فئودالیت برقرار است در ایران یک انتخابات آزاد و یک مجلس ملی نمی تواند انجام شود و انقلاب مشروطه کامل نمی شود. به طور کلی تنها راه تحقق یک انتخابات ملی و استقرار حاکمیت ملی محو نفوذ فئودالیت است... کسانی که تاریخ مشروطیت ایران را می دانند و کسانی که روزنامه های آن روز را که به زبان فارسی در خارج از ایران چاپ می شد خوانده اند، می دانند که نفوذ افکار

آزادیخواهانه در ایران ناشی از تبلیغات فراماسونری بوده است که در ایران به فراموشخانه

معروف است. شاید برای جوانان که از فراماسونها و فراماسونری خاطرات تلخی دارند تعجب آور باشد که چطور فراماسونری توانسته است به مشروطیت ایران کمک کند؟ ولی برای آنکه جوانان شریف ما و همه مردم از چگونگی امر آگاه شوند باید بدانند که انقلاب

فرانسه مانند دکتر ژاک روسو(۱) و متفکرینی چون دیدرو و دالامبر و مونتسکیو و ناطق معروف روبسپیر و سایرین اعضای لژ فراماسونری بوده اند. فراماسونری در دوره خود یک نهضت

مترقی بود و قیامی بود در آن زمان علیه قدرت فئودالیتة که حکومت بورژوازی [را] به وجود آورد.. اما فراماسونری که دوره خود را از لحاظ اقتصادی در اروپا تمام کرده بود،

کم کم شکل دیگری پیدا کرد همان شکلی که بسیاری از آن خاطرات تلخی دارند، چه دیگر شکل استعماری یافته بود.. علت شکست [مشروطه] واقعا آن بود که مشروطه خواهان آنروز از اصول اقتصادی دور بودند و نمی دانستند ملت ایران تقصیر ندارد و علت واقعی عقیم ماندن آثار حکومت مشروطه ابقای استقرار فئودالیسم در دوره مشروطیت بوده است.. خطاب من در اینجا به دانشجویان است، آنها باید توجه داشته باشند تا وقتی امکان شرکت

مردم در تشکیل حکومت ملی نباشد مجلس ملی به وجود نخواهد آمد. دولت اگر هم در انتخابات دخالت نکند، مالک و پولدار در انتخابات ده و شهر دخالت می کنند، رأی می گیرند و رأی می خرنند پس جای تعجب است که شاگردان مدارس عالی به این مسائل توجه ندارند. خیلی ها استناد به انتخابات دوره آقای دکتر مصدق می کنند همان انتخاباتی

که دکتر مصدق ناچار شد اعلام کند ۶۰ درصد نمایندگان آن با تقلب و خدعه و کیل شده اند.

چرا در آن روز نتوانستند یک انتخابات واقعی انجام دهند؟ زیرا خارج از دولت قدرتهای بزرگی وجود دارد که مالکین می باشند و میلیونها مردم ایران اسیر آنها هستند. پس اگر

بخواهیم انتخابات آزاد داشته باشیم راهی جز این [نیست] که قانون اصلاحات ارضی را برای آزاد کردن دهقانان اجرا کنیم و قدرت های نامشروع را از بین ببریم و به ۱۵ میلیون

دهقان استقلال اقتصادی و آزادی بدهیم. مگر پس از ۵۴ سال که از عمر مشروطه ایران می گذرد هیچ دولت خوبی نیامده است؟ چرا آمده ولی نتوانسته در مقابل مالکین کاری بکند. من می توانم اسامی خانواده هائی را که در کرمان، گیلان، آذربایجان، سیستان و بلوچستان، انتخابات ایران را در دست دارند بشمارم. اگر نخواهند قانون اساسی ایران گذشته داشته باشد اشکالی ندارد ولی اسم آنرا مجلس ملی نگذارند، ولی اگر می خواهند قانون اساسی ایران را رعایت کنند، این را باید بدانند تا وقتی مالکیت بزرگی باقی است

ص: ۲۲۳

بحث اصلاحات ارضی تازگی نداشت و به دوره اقبال و حتی اواخر دهه بیست شمسی و بعد از جنگ دوم جهانی باز می گشت. در آن دوران شاه بسیاری از املاک خود را که البته رضا شاه به زور از دست مردم گرفته بود تقسیم کرد، به عبارت بهتر وی این اراضی را به برخی از صاحبان اصلی آن باز پس داد و این اقدام او در آن روزها مورد تعریف و تمجید امریکاییها

واقع شد. در دوره اقبال اقداماتی در راستای اصلاحات مورد نظر امریکاییها و برای جلب

نظر آنها انجام گرفت، در فصل دوم همین اثر دیدیم که علم نیز از این سیاست پشتیبانی می کرد و در سخنرانی های خود از کاهش نفوذ ملاکین داد سخن می داد که البته در این مواضع

او تردیدهای جدی وجود داشت.

در دوره امینی این اصلاحات محور سیاست های دولت بود، امینی از نظر سیاسی نمی توانست در هرم قدرت تحولی ایجاد نماید، بنابراین نوک تیز کارهای خود را متوجه اصلاحات ارضی کرد. پس از اینکه شاه این اصلاحات را مورد تأیید قرار داد، برنامه اصلاحات ارضی با تبلیغات فراوان انجام شد. روزنامه صبح امروز به درستی این سیاست را

در ارتباط با بحرانهای خارجی دولت و به عبارتی در ادامه سیاست خارجی دولت امریکا دانست. در واقع بعد از اعلام اصلاحات ارضی بود که امریکا اعلام داشت از امینی با تمام قوا حمایت خواهد کرد. با این وصف در اصالت اصلاحات ارضی نیز تردیدهایی وجود داشت و برخی محافل آن اصلاحات را به این دلیل می دانستند تا امینی بیشتر بتواند حمایت کندی را به طرف خود جلب نماید. مجله تهران اکونومیست هم از کمک های امریکا به طرح اصلاحات ارضی یاد کرد و اعلام نمود که ادامه اصلاحات ارضی به انتخابات مجلس بیست و یکم بستگی دارد که هنوز انجام آن در هاله ای از ابهام قرار داشت. ارسنجانی آشکارا گفته بود

مجلسی که این لایحه را تصویب نکند به درد کشور نمی خورد، به عبارتی واضحتر وی فلسفه وجودی مجلس آتی را تصویب برنامه اصلاحات ارضی عنوان کرده بود. مجله سپید و

سیاه نیز یکی از عوامل حمایت مؤثر امریکا از امینی را همین برنامه اصلاحات ارضی دانست، امینی امریکاییها را قانع کرده بود که تا تقسیم اراضی انجام نشود و نفوذ و قدرت

ملا-کین در روستاها از بین نرود، تشکیل یک مجلس مرفی در ایران ناممکن است. با چنین استدلالی بود که وی انتخابات پارلمانی را به بعد از اجرای قانون اصلاحات ارضی موکول

کرد که به صورتی واضح عدول از قانون اساسی به شمار می آمد. این لایحه تا وقتی که توسط

مجلس تصویب نمی شد قانونی نبود، اما امینی می گفت که در صورت انجام انتخابات قبل از

اصلاحات ارضی نمایندگان ملاکین وارد پارلمان خواهند شد؛ این نمایندگان که طبق عرف از

پیش تعیین شده هستند اجازه نخواهند داد اصلاحات در کشور انجام شود و به هر ترتیبی که

شده تلاش می نمایند موقعیت گذشته خود را تحکیم و تسجیل نمایند. در این بین جهانگیر تفضلی در حمایت از برنامه های امینی مقاله ای در نشریه خوشه نوشت و آن را با نام مستعار مازیار منتشر کرد، در این مقاله وی خاطر نشان ساخت که امینی ناچار است برای جلوگیری از در غلتیدن کشور به دامان کمونیسم برنامه اصلاحات ارضی را اجرا نماید.

اندیشه اصلاحات ارضی که مورد حمایت دولت کندی بود برای جلوگیری از سیطره کمونیسم و زایش طبقه متوسط اقتصادی در ایران، سرلوحه کار قرار گرفته بود؛ اما در کشوری مثل ایران این امر دو مشکل اساسی را در پی می آورد که مورد مطالعه دقیق واقع نشده بود: نخست این که زارعین ایرانی پولی در بساط نداشتند تا زمین خریداری نمایند،

بنابراین راهی جز دریافت وام نداشتند. در آن زمان دولت با بحرانهای شدید مالی و اقتصادی

روبرو بود، پس ناگزیر بود از محل وام های خارجی پول به دست آورد. این امر نه تنها ایران را تابع سیاست های بانکی صندوق بین المللی پول و بانکداران خارجی می کرد و کشور را با مشکلات ناشی از پرداخت وام در سر رسید و موعد مقرر مواجه می ساخت - که یکی از آنها مسئله بهره این وامها بود - بلکه دهقان ایرانی را نیز با مشکلاتی روبرو می کرد. دولت برای این که وام خارجی را در موعد مقرر پرداخت کند تا از عواقب ناشی از تأخیر در باز پرداخت

اصل و سود وام جلوگیری کند، ناچار بود وام اعطا شده به دهقانان را در موعد مقرر دریافت

دارد. نظر به این که دهقان ایرانی وابسته به نزولات جوی بود، اگر نمی توانست زمین خود را به بهره وری برساند ناچار می شد برای باز پرداخت وام، زمین خود را بفروشد و روانه شهر

شود. متعاقب این ماجرا دهقانان راهی نداشتند جز اینکه به دستفروشی و سایر مشاغل کاذب

مشغول شوند و یا اینکه به عنوان کارگر در کارخانه ها و کارگاههایی که به زمین داران سابق تعلق داشت مشغول کار گردند. در هر دو حال نتیجه یکی بود: افزایش فقر و شکاف طبقاتی و

زایش پدیده حاشیه نشینی که خطرات زیادی برای ثبات و امنیت جامعه داشت. اصلاحاتی که به توصیه امریکا و توسط امینی و بعد علم انجام می گرفت، به چیزی کمتر از افلاس و ورشکستگی کشاورزی ایران منجر نمی شد کما اینکه ایران در سالهای بعد از این ماجرا به

یکی از بزرگترین واردکنندگان گندم و برنج امریکا تبدیل گردید.

از سوی دیگر ملا-کینی که اراضی آن ها تقسیم می شد، بالطبع قیمت زمین خود را دریافت می کردند، این ملاکین نیز به شهرهای بزرگ روی می آوردند و در بورس بازی ها و معاملات

اقتصادی غیر مولد مشغول می شدند و سرمایه خود را در این راه به کار می گرفتند. تنها بخش اندکی از این گروه به سرمایه گذاری صنعتی رو می آوردند و سرمایه خود را در آن بخش هزینه می کردند و اکثریت در دلالتی های سودآور مشارکت می جستند. ایران در این دوره از

نظر صنعتی هیچ استعداد و توانائی نداشت. پس بسیاری از این سرمایه ها طفیلی سرمایه گذاری های کلانی می شد که سرمایه دار ایرانی قادر به رقابت با آن نبود. این فرایند

باعث می گردید که ایران نه تنها از نظر کشاورزی، بلکه از نظر صنعتی نیز وابسته و طفیلی

کشورهای بزرگ سرمایه داری شود. با این اوصاف در کنار ورشکستگی کشاورزی کشور، وارد کننده محصولات دنیای صنعتی می شد، امری که برای گروه دلالت نوظهور سود هنگفتی به ارمغان آورد. کشاورزان سابق به مشاغل غیرمولد روی می آوردند و ملاکین گذشته به دلالتان کالاهای خارجی تبدیل می شدند و تنها چیزی که باقی می ماند، درآمدهای

نفتی بود که باید به مصرف خرید کالاهای عمدتاً مصرفی و تجملی کارخانه های دنیای سرمایه داری می رسید. با این وصف امینی برای اجرای برنامه های خود مشکلات فراوانی داشت، جنگ طبقاتی نخبگان سیاسی در قالب های خاصی متجلی می شد که البته یکی از مهمترین آنها رقابتهای درونی در صحنه سیاسی کشور بود، رقابتهائی که نه در راستای منافع

ملی بلکه در مسیر اهداف فردی و قدرت های غربی راه می پیمود.

نمایش قدرت مافیا

روز یکشنبه اول بهمن ماه سال ۱۳۴۰ تظاهرات و زد و خورد شدید و خونینی در دانشگاه تهران روی داد. در این زد و خورد عده زیادی از دانشجویانی که از ماهیت امر آگاهی نداشتند، و نیز مأمورین انتظامی که برای مهار بحران به دانشگاه هجوم آورده بودند مجروح

شدند و دانشگاه تعطیل گردید. هدف اصلی تظاهرات این روز ابراز همدردی دانشجویان دانشگاه تهران با دانشجویان دانشسرای عالی بود که کمک هزینه تحصیلی آنها قطع شده بود.

از سوی دیگر دانشجویان دانشگاه تهران می خواستند با دانش آموزان دبیرستان دارالفنون که برخی از آنها اخراج شده بودند، ابراز همدردی نمایند. در این روز عده ای از دانشجویان پس از خودداری از حضور در کلاسهای درس، به حالت اجتماع قصد خروج از محوطه دانشگاه داشتند که با مقاومت نیروهای انتظامی مواجه شدند. دانشجویان با پرتاب سنگ و آجر پلیس

را وادار به عقب نشینی کردند، اما در همین لحظه کماندوهای چتر باز وارد محوطه دانشگاه و ساختمان دانشکده ها شدند. دولت امینی این حادثه غم انگیز را به گردن مخالفان اصلاحات

انداخت و خاطر نشان کرد با قدرت جلو اینگونه حوادث را خواهند گرفت. در این ماجرای خونین شاه عملاً نقش درجه اول را بر عهده داشت، وی می خواست به هر نحوی که شده است از شر امینی راحت شود و نیز به دانشجویان مخالف درس سختی بدهد. او برای وادار کردن امینی به استعفا از تشنجات و اعتصابات دانشگاه تهران به خوبی بهره برداری کرد. طرفه آنکه رهبری جبهه ملی که ظاهراً از اوضاع و احوال آگاهی و تحلیل درستی نداشت به دام شاه

و دربار افتاد. یورشوی که در اول بهمن سال ۱۳۴۰ روی داد از قبل تدارکات دیده شده بود،

طبق گزارشی از محمدعلی (همایون) کاتوزیان عده ای از رهبران جبهه ملی در آن روز از تصمیم شاه به اعمال خشونت در برابر تظاهرات آگاه بودند، اما با این وصف به دلایلی که

معلوم نیست از انجام تظاهرات دفاع می کردند.^(۱)

اگر چه در گزارشهای رسمی این حادثه ناشی از تحریکات جبهه ملی می دانستند، لیکن درست بیست و چهار ساعت بعد از وقوع حادثه ابعاد آن بیشتر معلوم شد. همزمان با واقعه

دانشگاه در برخی دیگر از نقاط تهران نیز تشنجاتی صورت گرفت و نشان داد که ابعاد ماجرا

فرا تر از آن چیزی است که گمان می رفته است. روز بعد دولت دستور بازداشت عده ای از چهره های مشهور سیاسی را در ارتباط با این ماجرا صادر کرد. این افراد ده تن بودند که در بین آن ها نام فتح الله فرود و اسدالله رشیدیان نیز دیده می شد. علاوه بر اینها سید جعفر بهبهانی نیز دستگیر شد و در کنار اینها از رهبران جبهه ملی دکتر مهدی آذر، دکتر غلامحسین صدیقی، دکتر

ص: ۲۲۷

۱- محمدعلی همایون کاتوزیان: اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۷، ص ۱۱۷.

کریم سنجابی، مهندس کاظم حسیبی، مهندس احمد زیرک زاده، و دکتر شمس الدین امیر علائی نیز دستگیر گردید. نفر دهم از دستگیر شدگان صادق بهداد مدیر روزنامه جهان بود که

روزنامه اش چندی پیش توقیف شده بود. هفته نامه بامشاد خبر داد که قرار بوده است پس از حوادث دانشگاه تهران در مراکز استانهائی که دانشگاه وجود دارد، اعتصاب و تظاهرات انجام گیرد. گزارش شد که همان روز یکشنبه دانشجویان دانشگاه تبریز به مناسبت شایعه کشته شدن هشت دانشجو در حوادث دانشگاه تهران یک دقیقه سکوت اعلام کرده اند، این امر نشان می داد که انتظار بر این بوده است که هشت دانشجو در تهران به قتل برسند تا آن را وسیله سر و صدای بیشتری قرار دهند. تعداد دانشجویان زخمی در این جریان بالغ بر صدها

تن می شد، لکن کسی کشته نشده بود. روز سه شنبه ۳ بهمن تظاهراتی در برابر دبیرستان علمیه انجام شد که در این جریان هم یکی از دانش آموزان به ضرب گلوله به قتل رسید. شهربانی کل کشور در همان روز ضمن تأیید قتل یک دانش آموز اعلام داشت که مأمورین پلیس در این سوء قصد دخالتی نداشته اند بلکه تظاهرکنندگان برای دامن زدن به جو آشوب و تشنج مرتکب قتل شده اند. عده ای می گفتند که این حادثه برای برکنار کردن دولت امینی

انجام شده است، روزنامه ستاره تهران علت بروز حادثه را تحریکات علیه اصلاحات ارضی ارزیابی کرد و مدعی شد که دانشجویان از این نیت و انگیزه بی اطلاع بوده اند.^(۱)

بعد از وقوع این ماجرای خونین و به دنبال گذشت چند روز از حادثه فاش شد که دست های پشت پرده می خواسته اند دامنه تظاهرات را به خیابان ها بکشانند. نیز معلوم شد که بنابراین بوده است که اغتشاش را به مناطق جنوبی تهران بکشانند و در محلات این مناطق

معرکه گیری و آتش افروزی نمایند تا کار به خونریزی بکشد و دولت سقوط نماید. دانشجویان از این بند و بست های پشت پرده بی اطلاع بودند، اما قبل از شروع تظاهرات عده ای ناشناس در خارج از دانشگاه و به تدریج در داخل محوطه دانشگاه دیده شده بودند که با اینکه دانشجو نبودند شعار می دادند و دانشجویان را تحریک می کردند. هنگامی که کار به زد و خورد کشیده شده بود، به ناگاه این افراد ناپدید شده بودند. امینی در نخستین نطقی که بعد از این ماجرا داشت اظهار کرد که این عده می خواستند دولت او را سرنگون سازند و خود

دولتی تشکیل دهند. او مدعی شد که حتی اعضای این دولت مشخص شده بودند و وی

ص: ۲۲۸

لیست آنها را در اختیار دارد. شایع شد که در بین اسناد و مدارک به دست آمده فهرست نام رجال و اشخاصی که قرار بود به دنبال سقوط امینی بازداشت شوند و نابود گردند به دست آمده است: نام های امینی، ارسنجان، نورالدین الموتی وزیر دادگستری، بنی فضل دادستان دیوان کیفر، خلیل ملکی، داریوش فروهر، دکتر احمد فرهاد رئیس دانشگاه تهران، دکتر مجتهدی و صدر حاج سید جوادی دادستان تهران در بین این نامها دیده می شد. متعاقب حادثه اول بهمن، سپهبد تیمور بختیار روز جمعه ششم بهمن ۱۳۴۰ تهران را به قصد رم ترک کرد،^(۱) بختیار پیش از این ریاست سازمان اطلاعات و امنیت کشور را بر عهده داشت که اینک از پست خود معزول شده و جایش را سرلشکر حسن پاکروان گرفته بود. درست در چنین ماه پراشوبی بود که چستر باولز مشاور رئیس جمهوری امریکا وارد ایران شد. بنابر این شبیه ای

به ذهن خطور می کند و آن این که شاید گروه های مخفی سیاسی که از جانی در خارج کشور الهام می گرفتند و از این سفر اطلاع داشتند آشوب بر پا کرده بودند تا مثل دوره زاهدی نیت خود را جامه عمل بپوشانند و نشان دهند که صرف حمایت امریکا برای دوام و استمرار هیچ دولت و بقای هیچ فردی مؤثر نیست.

باولز در سفر خود ضمن این که امینی را مورد حمایت مجدد قرار داد و به طور خاص برنامه های اصلاحات ارضی او را تمجید کرد، خاطر نشان نمود که در روزهای آینده احتمالاً

وام جدیدی به دولت او پرداخت خواهد شد. باولز قرار بود به ورامین برود تا از نزدیک وضع

کشاورزان ایران را بازدید کند و نیز قرار بود ضمن سفری به بندرعباس موقعیت آن را برای

تبدیل شدن به بندر آزاد تجاری مورد ارزیابی قرار دهد. باولز در ملاقاتهایی که با شاه و سایر مقامات ایرانی انجام داد روی اولویت اصلاحات اقتصادی بسیار تأکید کرد، در یکی از این

ملاقات ها که بیشتر جلسه ای خصوصی بود و غیر از شاه و باولز؛ وزیر امور خارجه ایران و سفیر امریکا در تهران حضور داشتند بار دیگر این موضوع مورد تأکید قرار گرفت^(۲). این کهنخست وزیر در این جلسه خصوصی شرکت نداشت، فی نفسه واجد اهمیت بود. بعد از این

سفر امینی مسافرت پانزده روزه ای را به کشورهای اروپائی انجام داد، در این سفر وی از

کشورهای آلمان غربی، انگلیس و فرانسه بازدید کرد. محافل سیاسی سفر امینی را به

۱- خواندنیها، ش ۳۷، سال ۲۲، ش ۳۸، سه شنبه ۱۰ بهمن ۱۳۴۰، ص ۵.

۲- ۱۲-۱۵، P. ۱۹۶۲/۱۵، Feb. Kayhan International, Tehran.

انگلستان بسیار با اهمیت تلقی کردند. در آلمان امینی نطق شدیدالحنی را علیه سیاست های شوروی ایراد کرد و این گونه به نظر آمد که موقعیت وی برای ادامه کار بسیار مناسب تر از روزهای پیشین شده است.

سفر باولز به ایران و متعاقب آن مسافرت اروپائی امینی به این دلیل صورت گرفت تا حمایت های همه جانبه غرب از سیاستهای او مورد تأکید قرار داده شود. در تعطیلی مجلس با

اینکه به نظر می رسید شبکه های مخالف امینی از قدرت زیادی برخوردار نیستند، اما حادثه

اول بهمن نشان داد که قواعد و مقررات بازی متعارف سیاسی در ایران موجود نیست و آن کسانی که بر گود سیاست تأثیر می نهند چندان تابع قواعد بازی نیستند و از اینهاست که امینی ضربه نهائی را دریافت خواهد کرد. در این شرایط شاه دائماً چاره اندیشی می کرد که چگونه

می توان از شر امینی آسوده شد، بدون این که امریکاییها را رنجاند. برای تضعیف موقعیت

امینی همزمان دو سیاست اعمال می شد، نخست سیاست ناامن کردن کشور به منظور بی کفایت نشان دادن دولت و دیگر سیاست جلب نظر مقامات امریکایی و اروپائی برای این که به سقوط امینی رضایت داده و به دیکتاتوری همه جانبه شاه رأی مساعد دهند. به محافل

خارجی این گونه القاء می شد که ایران به دلیل شرایط ویژه خود باید تحت یک حکومت متمرکز قرار گیرد که در رأس آن خود شاه باشد، در غیر این صورت است که غول کمونیسم ایران را خواهد بلعید و کشور از حوزه نفوذ غرب بیرون خواهد رفت. شاه حاضر بود اصلاحات مورد نظر امریکاییها را خود انجام دهد تا هم قهرمان اصلاحات باشد و هم این که

نیروی مزاحم را از سر راه بر دارد؛ این مهم با مسافرت وی به امریکا به نتیجه رسید.

تبانی شاه و امریکا و سقوط امینی

روز بیست و یکم فروردین ماه سال ۱۳۴۱ شاه مسافرت خود را به امریکا آغاز کرد، این مسافرت از نظر بسیاری از مقامات سیاسی داخلی و خارجی بسیار مهم ارزیابی می شد و انتظار می رفت که در آینده ای نزدیک تحولات عدیده ای در ایران روی دهد. این سفر به دنبال

مسافرت چستر باولز به ایران صورت گرفت؛ علی القاعده باولز می بایست تصویری روشن از موازنه نیروهای سیاسی ایران طی این سفر به دست آورده و بالاخره به این نتیجه رسیده

باشد که در شرایط آن روز ایران سیاست های ایالات متحده در ارتباط با حمایت از امینی

کارساز نبوده است. اینک دمکرات ها مشغول ارزیابی سیاست های خود از زمان روی کار آمدن کندی بودند و ناکار آمدی بسیاری از این سیاست ها در برابر کشورهای مثل ایران را به درستی و از نزدیک لمس کرده بودند. امریکاییها البته از منویات خود در ایران چشم پوشی

نکرده بودند، ایران با موقعیت استراتژیک خاص خود در نزدیکی شوروی و نیز با مرزهای گسترده اش در خلیج فارس همچنین به دلیل همسایگی با کشورهایی مثل عراق و افغانستان که مورد طمع روس ها بودند و البته در معرض نفوذ آنها هم قرار داشتند؛ کشوری نبود که به این آسانی ها بتوان از آن چشم پوشی کرد. از منظری دیگر ایران دارای یکی از عظیم ترین

منابع نفت و گاز جهان بود، انرژی سرشار ایران مستلزم روی کار آمدن دولت هایی بود که در برابر تهدیدات روزافزون جمال عبدالناصر و نیز برخی دیگر از کشورهای عربی که البته نفت خیز نیز بودند؛ بتواند نقش امنیتی ویژه ای برای کشورهای سرمایه داری غرب و متحد

طبیعی آن ها اسرائیل ایفا نماید. ایران در وضعیتی قرار داشت که به طور دوفاکتو از سالهای پیش از ملی شدن نفت و نیز در بدو تشکیل دولت اسرائیل آن را به رسمیت شناخته بود و از

این نظر جایگاه خاصی در استراتژی های خاورمیانه ای دولت های امریکاداشت. برای امریکاتفاوتی نمی کرد که امینی نخست وزیر باشد یا فردی دیگر؛ مهم این بود که این کشور

در مسیر امنیت خاورمیانه نقش مؤثری را بر عهده گیرد و نیز این اطمینان حاصل شود که ایران در معرض نفوذ اردوگاه شرق قرار نخواهد گرفت. شاه باید این تضمین ها را به دولت

کندی می داد و برای همیشه خود را از جانب امینی که اصلاً مورد اعتماد او نبود و حتی پیشتر در زمان کودتای قرنی شایع بود که قصد داشته است ریاست جمهوری ایران را بر عهده گیرد

- شایعه ای که هنوز در صحت آن تردید جدی وجود دارد - آسوده سازد. (۱)

با این وصف شاه قبل از سفر خود به مامشات با امینی پرداخت، او قبل از این مسافرت خطاب به هیئت دولت، اقدامات امینی و شخص ارسنجانی را مورد تأیید قرار داد. شاه می خواست این گونه بنمایاند که با نفس اصلاحات ارضی موافق است تا از این راه اعتماد

بیشتر امریکا را جلب نماید. با اعلام سفر شاه از طرف وزارت دربار، مطبوعات امریکا مقالات مفصلی در تمجید از وی منتشر کردند که در قیاس با انتقادات همین چند هفته پیش

ص: ۲۳۱

شگفت انگیز بود. روزنامه نیویورک تایمز در مقاله ای نوشت که شاه ایران در حالی به امریکا

مسافرت می کند که پیش از این مبارزه با کمونیسم را آغاز کرده است. مجله تایم نیز در گزارشی از اقدامات وی در زمینه اصلاحات ارضی تعریف کرد، چنین به نظر می رسید که شاه از حمایت مطبوعات امریکا در این سفر بهره مند است. واقعیت این بود که اردشیر زاهدی قبل از این مسافرت برای ساکت نگهداشتن مطبوعات ایالات متحده و جلوگیری از اعتراض آنها به سیاست های سرکوبگرانه شاه؛ و نیز در راستای این طرح که سیاست های در

حال انجام را در زمره اقدامات شخص شاه قلمداد نماید، پول های زیادی را بین روزنامه نگاران امریکایی توزیع کرده بود، سیاستی که تا واپسین روزهای حکومت نه تنها در برابر مطبوعات امریکا، بلکه در قبال کلیه جراید غرب اعمال می شد تا به این وسیله مانع از انتقاد آنها به وضع موجود شوند. کلیه مقالات تمجیدآمیزی که در این زمینه ها منتشر می گردید، از طریق سفارت ایران در واشنگتن سفارش داده می شد، هر گاه در این پرداختها

فتوری رخ می داد بار دیگر انتقادات از سر گرفته می شد. در فرودگاه واشنگتن شاه از طرف

کندی و سایر مقامات بلند پایه امریکایی مورد استقبال قرار گرفت. در این مسافرت شاه نطق های زیادی را در حضور کندی و نیز برخی دیگر از مقامات امریکایی ایراد کرد، مضمون

سخنرانی های وی این بود که ایران برای دفاع از خود نیازمند اسلحه های جدید است، یعنی

چیزی که از بدو روی کار آمدن کندی صدورش به ایران با مشکلات زیاد صورت می گرفت. شاه از اهمیت ایران و موقعیت استراتژیک آن سخن به میان آورد و اینکه وضع به گونه ای

است که از دست رفتن ایران به هیچ وجه قابل جبران نیست. شاه سیاست های امریکا در برابر

ایران را خطرناک می دانست و معتقد بود که این سیاست ها به سقوط ایران منجر خواهد شد،

این سقوط نه تنها برای ایران بلکه برای جغرافیای سیاسی خاورمیانه بسیار سهمگین ارزیابی

شد که در صورت وقوع منجر به تغییر وضع جغرافیایی خاورمیانه خواهد شد. او می گفت اگر ایران سقوط کند تمامی خاورمیانه با بحران رو به رو خواهد شد، شاه ادامه حیات صنایع

اروپا را با ذخایر نفتی ایران مرتبط دانست و خاطر نشان کرد که اگر امریکا و اروپا به عواقب وخیم اقدامات خود در مورد ایران نیندیشند؛ چرخ صنایع آنها از کار خواهد افتاد. شاه پیش

بینی های رایج محافل سیاسی غرب در مورد آینده ایران و توصیف اینکه وضع این کشور در موقعیتی انفجارآمیز قرار دارد را در زمره غیب گوئی های غربی ها تلقی کرد و آن را به باد

تمسخر گرفت. خاطرنشان شد که ایران در بین کشورهای منطقه دارای بیشترین ثبات سیاسی است و البته نقش وی در تأمین این ثبات غیرقابل انکار است. شاه وعده داد که ثبات را حفظ خواهد کرد، مشروط به این که غرب نیز از او حمایت بی چون و چرا نماید و دست او را

در قبض و بسط مهام امور کشوری و لشکری باز گذارد. شاه در این سفر با جان اف. کندی رئیس جمهور، دین راسک وزیر امور خارجه، رابرت مکنامارا وزیر دفاع، ژنرال لمنیتزر

رئیس ستاد مشترک ارتش امریکا و اورل هریمن مشاور مخصوص کندی، ملاقات های زیادی انجام داد و گفتگوهای فراوانی کرد، نتیجه این ملاقاتها بسیار ثمربخش عنوان شد.

سناتور همفری عضو کمیته روابط خارجی سنای امریکا در جلسه کنگره از نقش شاه در ثبات خاورمیانه تمجید کرد و برنامه های اصلاحی را که اینک امریکائی ها به نام وی قلمداد

می کردند، برای حاضرین توضیح داد. مسافرت شاه به امریکا از یکصد و پنجاه فرستنده تلویزیونی در سراسر امریکا پخش گردید، شبکه رادیو تلویزیون سی بی اس مصاحبه ویژه ای با شاه انجام داد و گزارش آن از صد و پنجاه ایستگاه رادیویی در این کشور مخابره

گردید. یکی از مجلات امریکایی نوشت که در خاورمیانه جز شاه کسی دیگر قادر نیست اصلاحات را انجام دهد، کندی نیز در همان فرودگاه واشنگتن اقدامات شاه را مورد ستایش

قرار داد. شاه نیز در پاسخ به کندی با لحنی تمجیدآمیز کلمه امریکا را حتی در دور افتاده ترین

مناطق عالم مساوی با آزادی، پیشرفت، نועدوستی، جوانمردی و دفاع از حق و عدالت دانست. کندی در نطقی که در ضیافت شام در کاخ سفید برای شاه برگزار کرد خاطرنشان نمود:

ما از شاه ایران به عنوان یک دوست مبارز و سلحشور استقبال می کنیم. ایرانیان در طول تاریخ پیوسته استقلال خود را در برابر روسها، عثمانی ها و سایر دشمنان ما در شمال و

جنوب کشور حفظ کرده اند و امروز شاه ایران تنها قدرت و نیروی اصلی برای استقلال و آزادی ایران به شمار می رود.

او در این سخنرانی به انگلیسی ها اشاره ای نکرد و البته معلوم نشد که مراد وی از دشمنان

امریکا در جنوب ایران کیستند؟ شاه نیز در جلسه مشترک مجلسین سنا و نمایندگان اعلام کرد:

«ایران با برنامه های ضدامپریالیستی [!] خود از لحاظ بین المللی راه اتحاد با غرب را در پیش

البته کسی این شعارهای به اصطلاح ضدامپریالیستی شاه را جدی تلقی نکرد، زیرا باید فیلسوفی سیاسی ظهور می کرد تا نظرات او را در این باب که وی سیاستی ضدامپریالیستی در

پیش روی خود قرار داده است؛ لیکن در مسیر غرب قدم می نهد مورد تجربه و تحلیل قرار می داد.

اما در این نکته کمتر کسی تردید کرد که «ایران کلید خاورمیانه است.» این جمله را شاه بر زبان آورد تا ضمن این که موقعیت استراتژیک کشور را بیان می داشت اعلام دارد که وی تنها

کسی است که می تواند این موقعیت را حفظ و حراست نماید، به ویژه این که وی تأکید کرد ایران پل پیروزی در این منطقه حساس از جهان آن روز است. در این مسافرت شاه از مرکز فضایی کیپ کاناورال (۱) و واحدهای نیرو بر ارتش در فورت براک دیدن نمود و خلاصه این کهاوضاع و احوال نشان می داد که شاه در این مسافرت توانسته است حمایت کندی و دولت

دمکرات را که مستحکم ترین مدافع امینی تلقی می شد، به دست آورد. شاه در این سفر اقدامات امینی را نه تنها باعث ثبات و امنیت در ایران ندید بلکه توضیح داد که با این اقدامات ایران در معرض نفوذ شوروی قرار می گیرد، بنابراین اگر امریکاییها قصد دارند ایران را به عنوان کلید تسلط بر خاورمیانه حفظ نمایند، باید از او حمایت کنند و اجازه دهند که اصلاحات موردنظر آنها را خود او انجام دهد. شاه بار دیگر امریکاییها را از خطر کمونیسم در شمال کشور ترسانید و به آنها اطمینان داد که اصلاحات را در کشور ادامه خواهد داد و پایه های حکومت خود را بر اساس دمکراسی بنیاد خواهد گذاشت. (۲) این طرح مورد موافقت امریکاییها واقع شد و شاه در واقع با یک برگ برنده به اروپا و از آنجا به ایران برگشت و مقدمات سرنگونی امینی را فراهم دید.

این سفر بیست روز طول کشید و در طول آن شاه ضمن مذاکره با مقامات ارشد نظامی و سیاسی امریکا از عملیات پرتاب موشک های هدایت شونده در کارولینای شمالی بازدید کرد. در عین حال امریکاییها قول دادند که برای برنامه سوم عمرانی کمک های خود را در

اختیار ایران قرار دهند. بعد از سفر امریکا شاه عازم اروپا شد. مهم ترین برنامه وی در سفر

اروپایی اش، ملاقات با مقامات سیاسی انگلستان بود. در آن هنگام جلسه شورای وزیران عضو پیمان سنتو در لندن برگزار می شد، هنگام مسافرت شاه به لندن نخست وزیر این کشور

حضور نداشت، این امر البته در عرف دیپلماتیک توهینی به شاه ایران محسوب می شد، لیکن

او در این سفر با وزیر امور خارجه انگلستان در مورد روابط دو جانبه و مسائل ایران گفتگو کرد.

به دنبال بازگشت شاه از مسافرت طولانی خود به امریکا و اروپا ماجرائی رخ داد که نشان می داد امینی واقعا رفتنی است. ماجرا از این قرار بود که امینی، مهندس محسن فروغی پسر محمدعلی فروغی را به اتهام اختلاس ده ها میلیون تومانی در جریان احداث ساختمان مجلس سنا بازداشت کرده بود. فروغی هشت ماه در بازداشت بود، به همین دلیل دکتر سعید مالک بعد از سفر شاه به غرب با وی ملاقات کرد و با تندی نسبت به دستگیری طولانی مدت فروغی اعتراض نمود. شاه اعتراف کرد که امریکایی ها وی را از دخالت در امور منع کرده اند، لیکن

وعده داد با تدابیری که انجام شده است حکومت امینی دوامی نخواهد داشت. همزمان با بازگشت شاه حوادثی دیگر نیز در شرف تکوین بود: اسدالله علم اینک با آشکاری هر چه تمامتر نقش هدایت مخالفین نخست وزیر را بر عهده گرفته بود. از سوی دیگر گراتیان یاتسویچ رئیس ایستگاه سیا در تهران لیستی از عناصر توده ای جبهه ملی تهیه کرد و این گونه وانمود نمود که جبهه ملی دوم ساخته و پرداخته توده ای هاست. او این لیست را به سازمان

متبوع خود داد و حتی نشان لیاقت نیز دریافت کرد.^(۱) واقعیت این است که برخی دانشجویان چپ گرا در سازمان دانشجویی جبهه ملی دوم به شدت فعال بودند. یاتسویچ به خوبی می دانست که از امینی در جهت ایجاد قشری از نخبگان سیاسی ایران که در راستای سیاست های ایالات متحده گام بر دارند کاری ساخته نیست، وی آزمون تاریخی خود را داده

بود. طرح وی این بود که باید با حمایت محافل وابسته به انگلستان نطفه های طرح جدیدی را ریخت تا از بروز بحرانهای سیاسی در بین اقشار مختلفی که در دفاع آنها از نظام سلطنت

تردید وجود نداشت، جلوگیری به عمل آید و در عین حال طرح های مورد نظر امریکا نیز به بوته اجرا گذاشته شود. یاتسویچ در این زمان در کار سازماندهی کانون مترقی بود که مقدر بود در آینده ای نه چندان دور با حمایت های آشکار امریکا قدرت را در دست گیرند و به

ص: ۲۳۵

شکل سازماندهی شده ای کشور را در بستر منافع کشورهای غرب هدایت نمایند. تا آن زمان باید دولتی انتقالی تشکیل می شد که ضمن اینکه مورد اعتماد شاه باشد، از برنامه اصلاحات

ارضی نیز دفاع نماید و زمینه های مساعد را برای صعود نخبگان جدید براریکه سیاسی کشور مهیا کند؛ بهترین فرد برای این منظور اسدالله علم بود. برای این زمینه چینی ها حمایت دولت کندی شرط اساسی بود.

یاتسویچ که ناامید از امینی به شکلی هماهنگ با گروههای مخالف او ابتکار عمل را در دست گرفته بود، گزارشهایی برای سیا ارسال می کرد که حاکی از این بود که تنها برنده اقدامات امینی شوروی است و این که نیروهای دانشجویی جبهه ملی از عوامل این کشور تلقی هستند. کندی از گزارشهای یاتسویچ به شدت هراسید، او تنها راه مقابله با نفوذ سرخ در ایران را دفاع از سلطنت مطلقه شاه دید، در واقع این دیدگاه بود که در سخنرانی هایش در سفر اخیر شاه به امریکا برجسته می شد و به عبارت دیگر کندی در سخنرانی های خود می خواست نشان دهد که از شاه در راستای تشکیل یک دولت مطلقه حمایت می نماید مشروط به این که اقدامات موردنظر آنها را در راستای اجرای برنامه های موردنظر به بوته

اجرا گذارد. (۱) امریکا در حمایت از علی امینی اقداماتی انجام داده بود اما این، آن چیزی نبود که مورد انتظار امینی بود. تنها کار مهمی که دولت کندی در برابر دولت امینی انجام داد این بود که مبلغ ۶۷ میلیون دلار به دولت وی کمک کرد، این مبلغ بیش از کمک به سایر کابینه های ایران تا آن دوره بود. (۲) اما ظاهرا برای رفتن امینی بهانه ای لازم بود؛ این بهانه به سادگی به دست شاه افتاد: شاه از امینی خواست که کابینه خود را ترمیم کند، امینی پاسخ داد که کابینه را ترمیم نخواهد کرد یا همه اعضای دولت می روند و یا اینکه همه می مانند. شاه گفت که باید اسدالله

علم وارد کابینه شود، امینی پاسخ داد که این کار نه برای شاه، نه برای نخست وزیر و نه برای شخص علم خوب است. او به شاه گفت که علم «نشان داراست و مال شماست» از طرفی

ص: ۲۳۶

۱- کندی در یکی از سخنرانیهایش گفت: «ما امریکاییان به خوبی آگاهیم که اگر رهبری عالی شاهنشاه نبود، منطقه حساس و حیاتی ایران سال ها پیش سقوط کرده بود. این شاهنشاه ایران هستند که ملت خویش را از یک دوره حساس تاریخی گذرانده و به عصر امروز رهنمون شده اند.» قدرت الله اورنگ: شخصیت جهانی شاهنشاه آریامهر از نظر سران کشورهای گیتی، تهران، ۱۳۴۶، ص ۱۴.

۲- عبدالرضا هوشنگ مهدوی: سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی ۱۳۰۰-۱۳۵۷، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۰، ص ۳۶۲.

توضیح داد که درست است که علم با وی دوستی و رفاقت دارد، اما این باعث نخواهد شد که علم را در کابینه خود راه دهد. (۱) به این ترتیب امینی ناچار شد بدون این که این بار امریکا از وی حمایتی نماید، استعفاء دهد و راه را برای روی کار آمدن دولت مورد اعتماد شاه که در

عین حال در راستای سیاست های امریکا و انگلستان باید برنامه هائی را به مورد اجرا می گذاشت؛ هموار سازد.

ص: ۲۳۷

۱- مصطفی الموتی: بازیگران سیاسی از مشروطیت تا سال ۱۳۵۷، ج ۳، نشر پکا، لندن، ص ۳۷۲.

روز چهارشنبه ۲۷ تیرماه سال ۱۳۴۱ دکتر علی امینی بعد از چهارده ماه و ده روز نخست وزیری، استعفای خود را به شاه تقدیم کرد و به این ترتیب عمر یکی از جنجالی ترین

دولت های بعد از مشروطه که آشکارا مورد حمایت خارجی قرار داشت به اتمام رسید. می گفتند امینی همان طور که با جنجال روی کار آمد به احتمال زیاد با جنجال نیز خواهد

رفت، اما کار به این جا نکشید. امینی احساس کرد که در سالروز مشروطیت یعنی چهاردهم مرداد که در راه بود خطراتی جان وی را تهدید خواهد کرد. این تهدید قرار بود از سوی شبکه

رشیدیان انجام شود و این بار نیز امریکایی ها ثابت کردند که منافع خود را بر هر چیز دیگری ترجیح می دهند، آنها از امینی حمایتی نکردند زیرا وی دیگر برای آنها سودی نداشت. امینی پیش از فرا رسیدن ماه مرداد از کار کناره گیری کرد، در آخرین جلسه هیئت دولت چند تن از وزیران بر سر بودجه با یکدیگر گلاویز شدند؛ امینی دانست که این ماجراها همه برنامه ای

نمایشی است تا او را از پای در آورند، پس ادامه کار با چنین دولتی را مایوس کننده دید. او تازه بعد از استعفا بود که اعتراف کرد از کمکهای امریکا نیز ناامید شده بود. بنا به نظر جیمز بیل دولت کندی به دو دلیل از امینی پشتیبانی نکرد :

یکی آن که امینی هم مانند سایر پیشینیان بلافصل خود نتوانسته بود پشتیبانی و پایه مردمی مهمی را به دست آورد. دوم آن که برنامه های اصلاحی او غیرقابل پیش بینی بود. افزون بر این

تصمیم گیرندگان امریکایی به این نتیجه رسیدند که ناآرامی های فزاینده در ایران شاید نیاز به واکنشی سرکوب کننده و ظالمانه تری داشته باشد که علم می تواند بهتر از امینی آن را درک کرده و به اجرا درآورد. در این برهه از زمان دولت کندی به روش دوم سیاست خارجی که در

مورد کشورهای جهان سوم در نظر گرفته بود روی آورد: نخست اصلاحات و اگر کارگر نشد استفاده از تمام ابزارهای سرکوبی. (۱)

این بود نتیجه اصلاحاتی که باید به دست امینی صورت می گرفت. امریکا نشان داد که درصدد اصلاحات نیست و کلیه شعارهایی که در این زمینه داده می شد صرفاً برای تحکیم پایه های نفوذ خود در ایران بود و بس؛ توهماتی هم که به آن دامن زده می شد ناشی از فضای

جنگ سرد بود. تحولات ایران بیانگر این بود که چگونه ابرقدرتها منازعات خود را به این

گوشه از جهان کشیده اند و چگونه منافع ملی ایران تحت الشعاع این رقابتها قرار گرفته است. عمده ترین دلیل فروپاشی کابینه امینی در محافل سیاسی داخلی نه موافقت های بین المللی

بلکه اقدامات محمد درخشش وزیر فرهنگ کابینه اعلام می شد، به همین دلیل به نظر می رسید که ارسنجانمی برای ادامه برنامه های خود بر سر کار خواهد ماند لیکن درخشش قطعاً تغییر خواهد کرد. نخستین اقدام شاه بعد از استعفای امینی این بود که شریف امامی را احضار کرد و به مدت سه ساعت با وی گفتگو نمود و سپس اسدالله علم به عنوان نخست وزیر

معرفی شد. در هیئت دولت امینی دو تن از وزرای کابینه امینی حضور داشتند: دکتر حسن

ارسنجانمی وزیر کشاورزی و حسین قدسی نخعی وزیر امور خارجه. علم قول داد که برنامه های اصلاحات ارضی را که در کابینه امینی تصویب شده و به توشیح شاه رسیده بود

اجرا نماید. او برای اینکه افکار عمومی و گروههای سیاسی را نیز با خود همراه سازد اعلام

کرد که در اسرع وقت مقدمات انتخابات مجلسین را مهیا خواهد کرد. روی کار آمدن علم در

واقع آن روی دیگر سکه تحولات نظری در سیاست خارجی امریکا بود. در این دوره شاه امریکایی ها را قانع کرده بود که امکان ندارد در ایران اصلاحی صورت گیرد، مگر اینکه وی شخصاً از آن حمایت کند و شاه هم در صورتی به این کار مبادرت خواهد ورزید که کابینه مورد اعتماد او روی کار آید. این ظاهر قضیه بود، در حقیقت در این زمان دولت کندی و مشاوران او از موفقیت امینی ناامید شده بودند، به همین دلیل به فردی از مشاوران وزارت

۱- جیمزا. بیل : شیرو عقاب، ترجمه فروزنده برلیان، تهران، نشر فاخته، ۱۳۷۱، ص ۲۰۷

امور خارجه مأموریت دادند در مورد ایران دستورالعملی تهیه کند که قابل اجرا باشد. این فرد جان باولینگ^(۱) نام داشت. وی گزارشی تهیه و آن را به وزارت امور خارجه تقدیم کرد کهطبق آن شاه ایران باید مخالفت هایی را که در جامعه وجود داشت متوجه وزیران نماید. این رویکرد در شرایطی صورت می گرفت که خود امریکایی ها بهتر از هر کس دیگری می دانستند که وزیران دست نشاندهگان شاه هستند و اگر مسئولیتی وجود داشته باشد متوجه

شاه است؛ اما آنان باز هم منافع خود را در گرو حمایت از شاه دیدند و به این نتیجه رسیدند که وی تنها فردی است که می تواند ثبات را در مسیر سرمایه گذاری های کلان کشورهای سرمایه داری تأمین کند. در همین راستا شاه باید طبقات سنتی را به باد حمله می گرفت و از برنامه اصلاحات ارضی حمایت می کرد. به قول جیمز بیل در عین حال لازم بود که وی «به صورت نمایشی حرکتی را علیه کنسرسیوم نفت آغاز کند» و تعدادی از مقامات را قربانی نماید و آنان را به عنوان فاسد مورد حمله قرار دهد.^(۲) این سیاست در دوره امینی تا حدودی آزموده شده بود اما همانطور که دیدیم شاه با این کابینه میانه ای نداشت و مترصد فرصتی بود تا دوست و مشاور نزدیک او یعنی علم قدرت را به دست گیرد تا برای ابراز وفاداری خود در

برابر دستورالعمل های امریکایی ها هم که شده، این برنامه را عملی نماید. شاه این برنامه را کاملاً به مورد اجرا گذاشت، اصلاحات ارضی را به صورت اصلی مهم از اصول انقلاب سفید سرلوحه کار خود قرار داد و به طبقات سنتی حاکم در ایران حمله برد و مهم تر از همه اینکه به شکل بی سابقه ای روحانیان را به باد انتقاد گرفت و در مورد آنها تعابیری به کار برد که در نوع خود بی نظیر بود. اقدامات علم در دوره نخست وزیری اش وجه اجرایی دیدگاه های برخی از

سیاستمداران امریکایی بود، بنابراین پیش از اینکه در مورد اقدامات علم در راستای سیاست های جدید امریکا بحث نمائیم، لازم است مبانی نظری استراتژی خارجی این کشور را مورد توجه قرار دهیم.

ص: ۲۴۱

۱- ۱. John Bowling

۲- جیمز. بیل : شیرو عقاب، ترجمه فروزنده برلیان، تهران، نشر فاخته، ۱۳۷۱، ص ۱۹۰.

گفتیم که یکی از برجسته ترین نظریه پردازان امریکا در زمینه سیاستهای خارجی این کشور در دوره کنسلی، چستر باولز بود که بعد از حادثه اول بهمن مسافرتی هم به ایران کرد، و به گمان ما در همان سفر توافقات با شاه را برای سرنگونی امینی انجام داد، غیر از وی دین راسک وزیر امور خارجه نیز در این زمینه خود صاحب نظر به شمار می آمد. باولز مشاور امور خارجی کاخ سفید بود، دین راسک وزیر امور خارجه پرشور در برابر خروشچف که از جنگ های چریکی آسیا، افریقا و امریکای لاتین دفاع می کرد و همزیستی مسالمت آمیز را به

عنوان نوعی مبارزه گسترده اقتصادی و سیاسی و ایدئولوژیک بین پرولتاریا و نیروهای امپریالیستی تلقی می نمود طرز برخورد شوروی با مسائل جهانی را به این شکل بیان کرد:

در پشت دیدگاه جنگ های آزادی بخش این اندیشه وجود دارد که بهترین راه گسترش نفوذ کمونیسم در دنیای معاصر بهره برداری کردن از بحرانهایی است که جنبش های انقلابی ایجاد می کنند. از نظر کمونیستها نهایت این راه این است که نیروی هسته ای امریکا و نیروهای ارتش کلاسیکی که توسط متفقین ایجاد شده است از کار بیفتند و نهادهایی را که

تحت نظر شورویها نیست نابود نمایند. (۱)

برجسته ترین چهره دولت کنسلی روستو بود، وی اقتصاددان و اندیشه پرداز نظریه جالب مانیفست غیر کمونیست (۲) بود و در برابر نظریات کلاسیک مارکسیستی لنینیستی از نظریه رشد مرحله به مرحله که خود آن را ارائه داده بود دفاع می کرد. او سمت مشاور مخصوص کاخ سفید و بعدا ریاست برنامه ریزی وزارت امور خارجه امریکا را به عهده داشت. اولویت مهم

روستو مقابله با جنبشهای چریکی در نقاط مختلف عالم بود که در دهه شصت به بعد به صورت الگویی برای مبارزه علیه امریکا درآمده بود و از طرف اردوگاه شرق و نیز چین حمایت می شد. از دید او مسئله مهمی که ذهن دولتمردان امریکایی اعم از نظامی و غیرنظامی

را به خود مشغول داشته ؛ این مسئله بود.

روستو در یکی دو ماه اخیر از پشت صحنه سیاست خارجی امریکا نمودار شده بود؛ گفتیم که روستو رئیس اداره طرح ها و برنامه های وزارت امور خارجه بود. وی چهل و پنج

ص: ۲۴۲

سال داشت و یکی از درخشان ترین چهره های سیاست خارجی امریکا به شمار می آمد. او با طرح برنامه ای مدون برای سیاست خارجی این کشور اساس تحول بزرگی را در روابط بین المللی طرح ریزی کرد. طرح روستو بیش از آن چیزی که انتظار می رفت در ایالات متحده

غوغایی برپا کرد. نکاتی از طرح روستو جسته و گریخته در مطبوعات امریکا و اروپا انتشار

یافته بود و در بین بسیاری از متحدان امریکا نگرانی های زیادی را برانگیخته بود. جزئیات

طرح روستو در جریان جلسه محرمانه کمیسیون امور خارجی سنای امریکا که برای بررسی همین طرح تشکیل شده بود، حلاجی شد، لیکن هنوز بسیاری از ابعاد آن در محافل سیاسی مطرح نشده بود و هنوز محرمانه تلقی میگردید. آن چه از مندرجات مطبوعات امریکا و اظهارات خود روستو که در سخنرانی ها و مقالاتش اظهار می شد مستفاد می گردید، این بود که امریکا و شوروی باید به یکدیگر نزدیک شوند و مسائل عمده مورد اختلاف خود را حل و

فصل نمایند. مباحث خلع سلاح و مذاکره برای محدود ساختن تولید سلاح های استراتژیک از طرفین و نیز برچیدن پایگاههای نظامی امریکا در نقاط مختلف جهان، از عمده ترین نکات

مورد نظر روستو بود که باید در دستور کار قرار می گرفت. روستو معتقد بود که ایالات متحده نباید برای جلوگیری از نفوذ شوروی در مناطق تحت تسلط امریکا صرفا از راههای نظامی سود جوید، بلکه برای این منظور باید سیاست مذاکره را سرلوحه کار خود قرار دهد.

او اعتقاد داشت که مسابقه تولید سلاحهای دوربرد در کوتاه مدت می تواند بخشی از مشکلات امریکا در مناطق تحت نفوذ خود را حل و فصل نماید، لیکن در درازمدت امریکا ناچار است در برابر کشورهای مورد حمایت خود مسئولیتهای جدیدی را بپذیرد که جز تحمیل بودجه بر دولتهای این کشورها نتیجه ای نخواهد داشت. مضافا اینکه معلوم نیست با حمایت های نظامی بتوان کشورهای عقب مانده را برای مدتی طولانی حفظ و حراست کرد. این طرح باید پس از تصویب کندی اساس سیاست خارجی امریکا در دوره های آتی را تشکیل می داد و البته استراتژی تدوین شده در این زمینه با اصول سیاست های جمهوری خواهان تفاوت و تمایز فراوانی داشت. طرح روستو در واقع راه حلی عملی برای همزیستی مسالمت آمیز بین دو بلوک سرمایه داری و کمونیسم به حساب می آمد و اگر مورد توجه شوروی واقع می شد، بسیاری از مناسبات بین المللی را تحت الشعاع خود قرار می داد. با تمام

این اوصاف روستو بر این باور بود که دنیای کمونیست وارد مرحله ای بحرانی در حیات

تاریخی خود شده است و مشکلاتی در درون اردوگاه سوسیالیسم ایجاد گردیده است که رهبران شوروی را از تعقیب اندیشه تسلط بر جهان که هدف نهایی کمونیسم بین الملل بود منصرف ساخته است. او شرایط جهانی را در دهه شصت به طور کلی با شرایط پیش از آن متمایز و متفاوت می دید و به ویژه با تعقیب سیاست همزیستی مسالمت آمیز که باعث شده بود بین چین و شوروی اختلاف عمیقی ایجاد گردد و برای نخستین بار اردوگاه سوسیالیسم دچار انشعاب شود؛ راه حلی را پیشنهاد می کرد که بتواند منافع بلندمدت امریکا را بیش از پیش تضمین نماید. در واقع اختلافات از روزی بروز کرد که خروشچف در کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی که احزابی از سایر کشورهای دیگر نیز در آن حضور داشتند، سیاست های استالین را به باد حمله گرفت و باعث شد هیئت چینی این جلسه را نیمه تمام رها

نماید. آن انتقاد سرفصل جدیدی در مناسبت شوروی با دنیای خارج بود، به عبارتی شوروی تصمیم گرفته بود که حداقل برای رفع مشکلات داخلی خود با غرب سیاست همزیستی مسالمت آمیز در پیش گیرد؛ امری که از طرف کمونیست های برخی از کشورهای دیگر مورد انتقاد جدی قرار گرفته بود زیرا امکان این همزیستی در صورتی میسر دانسته می شد که از اصول راهنمای ایدئولوژی مارکسیسم لنینیسم عدول شود.

روستو می گفت ظهور تمایلات آزادی خواهانه و ملی در بین دولت های کمونیست و

افزایش بحران های اقتصادی به ویژه در زمینه کشاورزی، باعث خواهد شد که کشورهای کمونیستی به معیارهای زندگی در جوامع سرمایه داری نزدیک شوند. منظور او از ظهور تمایلات ملی در اردوگاه شرق، بیش از هر چیزی اوضاع و احوال یوگسلاوی را به ذهن متبادر می کرد که شخصی مثل مارشال تیتو در سیاستهای داخلی و خارجی خود، روش جدیدی را در برابر شوروی در پیش گرفته بود. از سوی نیکلای چائوشسکو رئیس جمهوری رومانی باب فصل جدیدی را در مناسبات بسیار حسنه با غرب برقرار کرده بود. همزمان در آلبانی تحت رهبری انور خوجه تحولاتی روی می داد که ناشی از نزدیکی بیشتر این کشور به چین بود، این روابط در دوره حیات مائو تا حدودی حسنه بود، لیکن بعد از وی همانطور که انتظار می رفت فاصله این دو کشور هم از یکدیگر بیشتر شد و شاهدی دیگر بر تأیید داوریهای روستو در دهه شصت به شمار می آمد. این جدایی به طور نهایی بعد از مرگ مائو

در سال ۱۹۷۶ عملی گردید، اما از همان دهه شصت قابل پیش بینی بود. به عقیده روستو اکنون

شرایط نزدیکی و همزیستی مسالمت آمیز بین دو بلوک بیش از هر زمان دیگری مهیا بود و دولت شوروی برای رهایی از بار کمرشکن هزینه های نظامی در آیندهای نزدیک با اجرای

یک طرح عملی برای کاهش هزینه های نظامی و خلع سلاح موافقت خواهد کرد. روستو درست برخلاف جان فوستر دالس وزیر امور خارجه دولت آیزنهاور، کشورهای بی طرف را عامل مؤثری در مبارزه با کمونیسم می دانست و معتقد بود که تقویت بنیه اقتصادی این کشورها و حمایت از حکومت های ملی و مستقل خیلی بیشتر از حفظ و تقویت حکومت های منفور طرفدار غرب، راه پیشرفت کمونیسم را مسدود خواهد کرد. بخشی از تغییر سیاست خارجی امریکا طبق طرح روستو به طور آزمایشی به موقع اجرا گذاشته شد و با ملاقات کندی و دوبرنین سفیر کبیر شوروی در واشنگتن و مذاکرات وزرای خارجه امریکا و شوروی در ژنو، پیش بینی می شد دنیا در آستانه تحول بزرگی قرار گرفته است.^(۱)

در واقع روستو دیدگاههای خود را برای نخستین بار در قالب یک سخنرانی به افکار عمومی جهان عرضه کرد. بسیاری از واکنشهای امریکا در برابر متحدین خود به ویژه در ایران، ریشه ای پابرجا در طرحهای روستو داشت. اینکه امریکا تصمیم گرفت حمایت از امینی را به کناری نهد و در مقابل از شاه بخواهد که اصلاحات مورد نظر آنها را به بوته اجرا گذارد، بازتابی از مقبولیت طرح روستو در ایران به شمار می رفت. به یاد آوریم که امینی در سفر خود به اروپا، شوروی را شدیداً مورد حمله قرار داده بود و از مسئله نفوذ این کشور در ایران سخن به میان آورده بود. روستو معتقد بود این سخنان تنها سهم اندکی از واقعیت را در بر دارد و جز اینکه مسئولیت امریکا را در برابر کشورهای مثل ایران بیشتر کند و هزینه های

زیادی را بر بودجه ایالات متحده تحمیل نماید نتیجه ای دیگر در بر نخواهد داشت. او می دانست که شوروی حداقل در کشوری مثل ایران تهدیدی علیه امریکا به حساب نمی آید و بهتر است که در این زمینه امریکا مسائل خود را با شوروی و متحدین اروپایی خود، به ویژه انگلیس، به نحو مسالمت آمیزی خاتمه دهد. روستو و بولز در واقع دوروی یک سکه را مورد ارزیابی قرار داده بودند و به این نتیجه رسیده بودند که امریکا در کشورهای پیرامونی از جمله ایران، راهی ندارد جز اینکه به جای سیاست های مقطعی، دوستان و متحدان جدی برای خود دست و پا کند تا این افراد دفاع از حضور امریکا در ایران را در حقیقت به مثابه دفاع

ص: ۲۴۵

از منافع خود ارزیابی کنند تا حمایت از یک کشور خارجی؛ منظور این است که از نظر ایدئولوژیک و انگیزه های سیاسی و اقتصادی باید روند اوضاع به طرفی می رفت که نخبگانی

از ایران در حمایت از منافع خود با امریکا به همسوئی برسند.

به سخنرانی روستو درباره طرح جدیدی در باب سیاست خارجی امریکا باز می گردیم. در آن سخنرانی روستو ریشه های بحران های جهانی را تشریح کرد. او این بحران ها را به سه دسته تقسیم نمود: نخست بحرانهایی که از جنبشهای داخلی کشورهای پیرامونی به منظور به

دست آوردن قدرت سرچشمه می گیرند. این بحران ها به شکل اجتناب ناپذیری ناشی از اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی کشورهای توسعه نیافته است. دومین بحران از دید وی اختلافات و تصادمات استعماری بین کشورهای اروپایی و ممالک مستعمره است. اما سومین بحران ناشی از کوششهای منظم و برنامه ریزی شده کمونیست هاست که برای استفاده از فرصت از هر دو نوع بحران یاد شده استفاده می کنند. از نظر روستو پیشروی کمونیسم طی ده سال اخیر و بعد از مرگ استالین، از دخالت خارجی ناشی شده و شکل منظمی پیدا کرده است به نحوی که از مشکلات ناشی از مدرنیزاسیون کشورهای عقب مانده و به وجود آمدن اختلافات شمال و جنوب، اردوگاه شرق به نحو مطلوبی بهره برداری کرده است. فعالیت کمونیستها از دید روستو صرفا معطوف به مسابقه های تسلیحاتی نیست، بلکه ابعادی جهانی را در بر می گیرد. در کلیه کشورهای آسیایی و افریقایی و امریکای لاتین به ویژه در منطقه حساس خاورمیانه، کمونیست ها منابع عمده و قابل ملاحظه ای را برای سرنگون کردن دولت های موجود و طرفدار غرب به کار گرفته اند و نیروها از سازماندهی مشخص و سطح بالایی برخوردار هستند. حمایت شوروی از جنبش های پارتیزانی یکی دیگر از این تهدیدات به شمار می رفت، روستو خاطر نشان کرد که برای توسعه کشورهای عقب مانده و مدرنیزه کردن آنها نه تنها تغییرات اقتصادی ضروری است، بلکه سامان اجتماعی و زندگی سیاسی آنها هم باید دچار دگرگونی شود و درست به همین دلیل دنیای کمونیست از این فرصت ها بهره برداری می کند.

علت اینک دنیای کمونیست از این فرصت ها می توانست بهره برداری نماید این بود که این حکومت ها عمدتاً در راستای دفاع از منافع غرب گام برمی داشتند و اگر سرپا بودند، دلیلی جز این وجود نداشت که غرب آنها را نه به خاطر منافع ملی کشورهای عقب مانده، بلکه

به دلیل این ننگه داشته بود و از آنها حمایت تسلیحاتی و اقتصادی می کرد که این نوع از حکومتها در راستای منافع اردوگاه غرب گام برمی داشتند و مردم این کشورها درست به همین دلیل به کشورهای غربی اعتمادی نداشتند. به دید روستو مردم غرب را در انجام اصلاحات صادق نمی دیدند و در پشت شعارهای اصلاحات توطئه ای را مشاهده می کردند. به درستی این نکته مورد توجه قرار می گرفت که اگر هدف امریکا انجام اصلاحات در این کشورها بود باید از مدتها پیش این مسئله را سرلوحه کار خود قرار می داد. این کشورها آن چنان در وضعیت شکننده ای قرار گرفته بودند که اگر سوپاپ های اطمینان گشوده می شد بناگاه همه چیز منفجر می گردید؛ همین امر بود که ظرفیت اصلاحات را در این کشورها بسیار پایین آورده بود و هرگونه حرکتی ناخودآگاه به نفع شوروی تمام می شد. علت این بود که به هر حال حمله به یک کشور وابسته در حکم حمله علیه غرب و در رأس همه امریکا به شمار می آمد که آنها را سرپا نگهداشته بود. به همین دلیل بود که روستو پیش بینی می کرد که در ده سال آینده باید منتظر وقوع مجدد اغتشاشات در این سرزمین ها شد، بنابراین باید با آمادگی و مهارت های لازم - که البته اکتسابی است - موجبات ترقی کشورهای عقب مانده ای که در مدار

نفوذ امریکا هستند فراهم شود. عمده ترین تلاش ایالات متحده از نظر روستو باید براساس

استراتژی مثبت قرار می گرفت، این استراتژی باعث می شد که نیروها در مسیر اهداف، منافع

و سلايق امریکا به حرکت درآیند. بر ای این منظور توصیه می کرد که جلوی مسابقه تسلیحاتی گرفته شود، نیز باید با انقلابهایی که با حمایت شوروی در مناطق مختلف جهان

شکل می گیرد به شکل اساسی مقابله کرد. در این زمینه لازم بود که از اروپای غربی و نیز ژاپن که در آسیای جنوب شرقی از منافع امریکا به شکلی غیرقابل تردید دفاع می کردند، حمایتهای اکید به عمل آید. با این حساب روابط نیروها و کشورهای متحد امریکا باید به

شکلی سامان پیدا کند که بدون این که اعمال قدرت نظامی لازم باشد روابط ملل با یکدیگر

براساس حسن تفاهم و ترقی و تعالی باشد. به عبارت دیگر ایالات متحده باید تدابیری اتخاذ

کند که ضمن جلوگیری از مسابقه تسلیحاتی که نه تنها شوروی، بلکه کلیه عالم را در کانون

بحران فرو خواهد برد رژیم های مورد حمایت خود را نگهداری کند و نیز شوروی را از پیشروی بیشتر باز دارد. با در نظر گرفتن این مسائل استراتژی آینده امریکا در ربط با سیاست خارجی دارای چهار مرحله شناخته شد: نخست، باید رشته های دوستی با کشورهای

صنعتی شامل اروپای غربی، کانادا و ژاپن تحکیم شود. ژاپن برای تحکیم نفوذ امریکا در آسیای جنوب غربی می توانست در برابر چین نقش بسیار تعیین کننده ای داشته باشد و اروپای غربی نیز در این راستا در کشورهای این قاره نقش فعال خود را ایفا می کرد. توصیه

روستو این بود که باید از اختلافات مقطعی با این کشورها برحذر بود، زیرا مشخصا «در ارتباط با ایران نقش انگلستان بسیار تعیین کننده بود»، دلیل امر این بود که تردیدی وجود

نداشت این کشور به دلیل سابقه طولانی حضور در ایران با محافل سیاسی این کشور در ارتباط بسیار نزدیکی قرار داشت: «اگر بین انگلستان و امریکا در مورد ایران همسوئی به وجود می آمد، از بار مشکلات امریکا در راستای حل بحران های سیاسی این کشور کاسته می شد و در نهایت امریکا قادر می شد استفاده های لازم را در این زمینه به دست آورد.»

جهت دوم استراتژی امریکا از دید روستو مربوط به وضع امریکا در برابر تحولات تجددخواهی و مدرنیزاسیون در کشورهای عقب مانده بود. این تحولات در امریکای لاتین، خاورمیانه و برخی دیگر از کشورهای آسیایی به علاوه افریقا در حال وقوع بود و یا اینکه به تحقق پیوسته بود. او اعلام داشت که ایالات متحده خود را مسئول توسعه این کشورها می شناسد، لذا ابراز امیدواری کرد که در این کشورها حالتی شکل گیرد که براساس سنن و

آرمانهای خود، جوامعی را به وجود آورند که با الزامات زندگی دنیای صنعتی در جوامع سرمایه داری همسویی و وحدت نظر پیدا کنند. اینکه روستو ابراز امیدواری کرده بود که در

این مناطق سنن و باورهای بومی به گونه ای باز تعریف شوند که با معیارهای مورد نظر امریکا در جوامع صنعتی سنخیت پیدا نمایند سخنی تازه بود و نشان می داد که امریکایی ها از شکل گیری این جوامع براساس تعاریف خودشان از مسائل جهانی و حقوق انسانی، ناامید شده اند و در عوض امیدوارند که این معیارها با توجه به تعریف مجددی از این حقوق براساس عقل مدرن که البته قرابتی نیز با سنن بومی داشته باشد محقق شوند. ناگفته پیداست

که با معیارهای امریکایی این مقوله یک گام به عقب به حساب می آمد. اصل و ضابطه سوم در

سیاستهای آتی امریکا در قبال مسائل جهانی از نقطه نظر روستو، ایجاد رابطه دوستی بین

کشورهای شمال و جنوب و یا کشورهای پیشرفته صنعتی و جهان پیرامون بود. این امر از طریق انعقاد پیمانهای سیاسی و اقتصادی با کمک صندوق بین المللی پول ممکن بود و بالاتر

اینکه مردم جهان اندک اندک پی ببرند هر قدر خاطرات گذشته استعمار تلخ و دردناک بوده

است؛ اما اکنون اهداف مشترکی برای استقلال و آزادی بشر در دستور کار قرار گرفته است. یعنی اینکه روستو به دروغ بین منافع کشورهای شمال و جنوب در امر استقلال همسویی و وحدت نظر می دید. به عبارت دیگر روستو از کشورهای عقب مانده - که البته عقب ماندگیشان را ناشی از دست اندازیهای استعماری غرب می دانستند - می خواست در راستای سیاست های مشترک جهانی این میراث را به باد فراموشی سپارند و به نظم جدیدی که همراهی کلیه ملل عالم را در برابر شوروی سرلوحه کار قرار می داد با یکدیگر جمع آیند.

او این حقیقت را مورد تأکید قرار می داد که همین میراث استعماری بارزترین مانع اتحاد

کشورهای عقب نگه داشته شده با غرب سرمایه داری است و مطمئن بود که همین امر باعث بی اعتمادی مردم این جوامع به غرب و اسباب عمده روی آوردن آنها به بلوک شرق است. اما

در این زمینه برای جلوگیری از تعمیق بحران در روابط شمال و جنوب، اصلاحات اقتصادی را سرلوحه کار قرار می داد تا با این تمهید مانع از بروز انقلاب در این کشورها شود؛ انقلابی که به هر حال منافع غرب را در این سرزمین ها مورد تهدید جدی قرار می داد.

چهارمین استراتژی پیشنهادی روستو در مورد سیاست خارجی امریکا استفاده از نیروی نظامی بود. او می گفت که برای حفظ توازن بین دنیای سرمایه داری و کمونیست و نیز برای

حفظ دنیای سرمایه داری باید توان نظامی اردوگاه سرمایه داری را حفظ کرد و در غیر این

صورت امکان بروز ضایعات جبران ناپذیر برای غرب محتمل است. روستو به درستی سیاست خروشچف را اجتناب از رویارویی مستقیم با امریکا و دنیای سرمایه داری می دانست و در برابر بر این باور بود که اردوگاه شرق در صدد یافتن شکاف در مناطق بحرانی

جهان است، البته جهانی که در زیر سیطره دنیای سرمایه داری قرار داشت. از نظر روستو برخلاف گمان روس ها، این مناطق بحرانی منحصر به دنیای سرمایه داری نبودند بلکه در خود شوروی نیز این کانون های بحرانی وجود داشتند که «یکی از مهمترین آن ها در قفقاز و در بین گروه هایی است که از دوره تزارها برای این کشور ناامنی تولید می کردند.» شمال

آذربایجان، یونان، برلن، هند و چین و کره جنوبی همه و همه نقاط بحرانی به شمار می آمدند

که اردوگاه های شرق و غرب می توانستند با اتخاذ استراتژی های مختلف از آن برای بیرون

راندن حریف از صحنه استفاده نمایند. وظیفه امریکا جلوگیری از رویارویی مستقیم شوروی با این کشور به هر نحو ممکن بود. تا این دوره امریکایی ها از توان نظامی شوروی

اطلاع دقیقی نداشتند و این گونه تصور می کردند که در مسابقه های تسلیحاتی برگ برنده در دست حریف است، این توهمی بود که پناهندگان شوروی به ویژه مأموران سرویس های امنیتی این کشور به غرب روی آن مانور می دادند و سال ها باعث فریب خوردن غرب شدند. روستو پیشنهاد می کرد که نقاط ضعف دنیای سرمایه داری را در مناطق بحران زا باید از بین برد تا در نتیجه آن امکان مداخله شوروی در این مناطق به حداقل ممکن خود برسد. او شوروی را تهدید کرد که اگر به دنیای تحت نفوذ اردوگاه غرب حمله نماید، با اقدام متقابل

امریکا روبرو خواهد شد و تأکید کرد که امریکا محتاج نوعی از نیروی نظامی است که آن کشور را قادر سازد ضمن توقف حملات مقطعی کمونیست ها، جلوی احتیاج به انتخاب بین جنگ اتمی و یا تسلیم را بگیرد. (۱) منظور او این بود که باید راه حلی اندیشیده شود تا از درگیری امریکا در یک جنگ بلندمدت در صورت وقوع تهدیدی از جانب شوروی جلوگیری به عمل آید و از سوی دیگر باید این راه حل به گونه ای باشد که تسلیم امریکا در برابر تهدیدات شوروی در افکار عمومی جهان به دلیل برتری نظامی این کشور در برابر ایالات متحده قلمداد نشود. روستو در مورد کشورهای زیر سلطه شوروی یا به اصطلاح بلوک کمونیست نیز راه حلی داشت که چون این راه حل با مورد ایران نسبتی نداشت از توضیح و تفسیر آن خودداری می شود. (۲)

استراتژی روستو در شرایطی که اسدالله علم نخست وزیری ایران را بر عهده داشت باید به مورد اجرا گذاشته می شد، تا روزی که متحدین امریکا در این کشور به صورت سازمان یافته ای قدرت را به دست می گرفتند. اما همین سیاست نشان می داد که امریکا تا حدودی از مواضع سابق خود در ارتباط با کشورهای مثل ایران فاصله گرفته است و با واقعیت کشورهای متحد خود و از آن جمله ایران تا حد زیادی آگاه شده است. ویژگی دولت علم این

بود که طبق دکترین روستو نوعی همگرایی بین امریکا و انگلیس در امور مربوط به ایران را به ذهن متبادر می کرد زیرا تردیدی نبود که محافل ایرانی علم را بیشتر سیاستمداری متمایل به

ص: ۲۵۰

۱- خواندنیها، سال ۲۲، ش ۹۸، سه شنبه ۶ شهریور ۱۳۴۱، صص ۶-۸-۴۸ و ۴۹.

۲- برای اطلاع از دیدگاههای اقتصادی روستونگا. ک: W. W. Rostow: The stages of Economic Growth: A Non - Communist Manifesto , Camdridge, ۱۹۶۹. W.W.Rostow:View From the Seventh Floor, New York, Harper Row, ۱۹۶۹ نیز، ر. ک:

انگلیس می دانستند تا امریکا و همین امر اهمیت تحولات ایران را در این دوره و دوره های بعدی نشان می دهد. این گونه به نظر می رسد که دولت علم محصول وجه عینی شده

سیاست های کاخ سفید براساس دکترین روستو و در راستای همگرایی امریکا و انگلیس در مورد مسائل ایران بود، و این نکته ای بود که روستو صریحا در تزه های خود روی آن تأکید کرده بود. بلافاصله بعد از برکناری امینی مقالاتی در جراید تهران منتشر شد که نشان دهنده

استراتژی آتی دولت علم در ارتباط با حوادث جهانی بود. در این مقالات از «شستشوی فرهنگی و لزوم تفکیک سیاست و مذهب از فرهنگ»، بحث به میان می آمد. در این گونه مقالات ابراز امیدواری می شد که دکتر پرویز خانلری وزیر فرهنگ راست گرای کابینه علم در پست خود باقی بماند؛ زیرا فقط در این صورت است که می توان به ترقی و پیشرفت فرهنگ کشور امیدوار بود. در این دوره سخن از این بود که تعالی ایران در گرو شرایطی است که

نخستین آن همان شستشوی فرهنگی است. گفته می شد تا جایی که امکانات اجازه می دهد باید کوشید فرهنگ را از سیاست و مذهب به دور نگاه داشت، زیرا هر نوع نفوذ سیاسی و مذهبی در امر فرهنگ به زیان کشور تمام می شود. کسانی که رضاشاه را از سلطنت خلع کرده

بودند عامل عقب ماندگی فرهنگی ایران به شمار آمدند زیرا اقدامات رضاشاه در جدا ساختن

فرهنگ از مذهب گامی به پیش شمرده می شد: «اکنون سیاست و مذهب در فرهنگ ریشه دوانیده و تا ایادی این دو قدرت از فشار در این کارخانه آدم سازی کوتاه نگردد، امید هیچ گونه اصلاحی نمی رود.» از دکتر خانلری خواسته شده بود که مقداری از وقت و نیروی خود را صرف این مهم کند و مشکلاتی را که در این زمینه پیش می آید، به سرپنجه تدبیر از سر راه

بردارد و تا حدی که در قدرت و توانایی اوست در این زمینه از خود مقاومت و سرسختی نشان دهد.^(۱)

این مقدمه اجرای طرح جان باولینگ در مورد حمله به ساختارهای سنتی جوامعی مثل ایران بود. به راستی این هشدارها برای چه بود؟ شواهد نشان می داد که در وزارت فرهنگ

گروهی از نخبگان جدید سیاسی در پیرامون راه حل های جدیدی که باید ارائه می شد بحث و بررسی میکنند؛ این گروه در بین برخی از اқشار فرهنگی نفوذی پیدا کرده بودند و از اصلاحات در زمینه های گوناگون سیاسی، اقتصادی و اجتماعی داد سخن می دادند. بین

ص: ۲۵۱

شعارهای این عده و برخی از وعده های کابینه امینی نوعی سنخیت دیده می شد و مهمتر اینکه این عده عمدتاً نسل جوانی بودند که تحصیلات خود را در امریکا و اروپا سپری کرده

بودند و معلوم بود که مقدمات خیزی تاریخی را برای تصدی قدرت سیاسی برداشته اند. محافل مطلع از این امر آگاه بودند که در پشت سر اینان مقامات امریکایی و در رأس همه

یاتسویچ قرار دارد؛ در آن دوره تاریخی بسیاری از تحولاتی که در پشت پرده اتفاق می افتاد به راحتی در محافل سیاسی نقل میگردید و این امر نشان می داد که گروههای سیاسی تا چه میزان نسبت به فعالیت رقیب از خود حساسیت نشان می دهند. در این دوره کانون فعالیت این افراد بین کارمندان دولت و نیز قشر فرهنگیان بود، زیرا این جریان از همان آغاز صبغه ای روشنفکری به خود گرفته بود و این گونه به نظر می رسید که این افراد هرگونه تحولی را در ایران با اتکاء به قشر متوسط جامعه ممکن و میسر می دانند. این مطلب که افرادی که رضاشاه را از سلطنت برداشتند نقش اساسی در جلوگیری از اقدامات او داشتند به یک چهره مشخص باز می گشت، و این چهره رجبعلی منصور بود که در زمان نخست وزیری او رضاشاه از سلطنت

کناره گیری کرد و متفقین کشور را به اشغال خود در آوردند. از همان دهه بیست به بعد این گونه نقل می شد که منصور در ورود قوای متفقین به ایران و برکناری رضاشاه نقش مؤثر

داشته و در واقع این حادثه با برنامه ریزی وی اتفاق افتاده است. اما چرا در این مقطع بار دیگر این مسئله در مطبوعات برجسته می شد؟ دلیل اصلی این بود که در این دوره فرزند منصور یعنی حسنعلی منصور در رأس یک دسته از روشنفکران ایرانی قرار گرفته بود که می خواستند قدرت سیاسی را در کشور قبضه نمایند و از این راه اصلاحات مورد نظر امریکاییها را در کشور به پیش ببرند. دکتر پرویز ناتل خانلری مردی بود که در بین اهل فرهنگ دارای جاهت بود به همین دلیل احتمال داشت که وی بهتر از هر فرد دیگری در زمینه های فرهنگی موفق

شود و قادر گردد گروه نخبگان جدید سیاسی را از وزارت فرهنگ طرد نماید؛ اما موضوع این بود که بحث نخبگان طرفدار سیاستهای امریکا مقوله ای صرفاً داخلی به شمار نمی رفت،

بلکه برعکس این فرایند محصول استراتژی های امریکا در برابر ایران بود. به همین دلیل

کسی به این آسانی نمی توانست از این فرایند جلوگیری به عمل آورد.

امریکایی ها برای اینکه نشان دهند با دولت علم مشکلی ندارند انواع و اقسام تمهیدات را اندیشیدند که یکی از آنها مسافرت لیندون جانسون معاون رئیس جمهوری امریکا به ایران در

اوایل دوره نخست وزیری علم بود. مذاکرات متعاقب آن مسافرت در آینده روابط تهران - واشتگتن تأثیر زیادی بر جای نهاد. این مسافرت از آن روی اهمیت داشت که درست بعد از برکناری امینی از نخست وزیری انجام می شد. در این دوره ظاهراً کمک های نظامی امریکا به

ایران به بوته تعویق افتاده بود، به همین دلیل مسافرت جانسون به ایران نقطه عطفی در روابط دو کشور به حساب می آمد. مطبوعات ایران مسافرت معاون ریاست جمهوری امریکا به ایران را «بعد از آزمایش بمب های جدیدی از نوع امینی - آموزگار» دانستند که در فضای

سیاست و اقتصاد ایران قابل تأمل ارزیابی می شد. منظور این بود که امریکایی ها نیروهای

مورد اعتماد خود را که همانا افرادی مثل امینی و آموزگار بودند به گونه ای آزمودند، افرادی که جز هیاهو و جنجال چیزی به ارمغان نیاوردند و اینک نوبت به آزمودن افراد کار کشته سیاسی رسیده بود.

آینده نشان داد که این افراد به چه میزانی موفق شدند. مهم این بود که هیچ علت رسمی و علنی در مورد سفر جانسون به ایران بیان نشده بود، به عبارت دیگر برخلاف عرف معمول دیپلماتیک هدف از این سفر معلوم نبود. به راستی همان گونه که محافل سیاسی ایران نوشته

بودند، کدام یک از معماهای لاینحل ایران توانسته بود شخصیتی مثل جانسون را با تمام گرفتاریهایش به سوی خود جلب نماید؟ از طرفی پرسیده می شد به چه دلیلی کشور بزرگی مثل امریکا که تنها مخالف نبودنش برای بسیاری از کشورها سعادت است، علی رغم کمک های مادی و معنوی و فکری و سیاسی به ایران نتیجه مطلوبی از مناسبات خود نگرفته است؟ (۱) جانسون حتی پیش از انتخاب کنندی به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری امریکا از طرف حزب دمکرات؛ جدی ترین رقیب وی در این حزب به شمار می رفت و حتی در اوایل امر گمان بر این بود که حزب دمکرات جانسون را به عنوان کاندیدای خود معرفی خواهد کرد. اگر چه اهداف واقعی جانسون از این سفر در مطبوعات ایران بازتاب نیافت، ولی وی ملاقات هایی با شاه و علم انجام داد و قول داد که کمک های نظامی و اقتصادی امریکا به ایران همچنان ادامه یابد. این مسافرت برای شاه یک موهبت بود، شاه با این مرد تگزاسی که نمی توانست با مافیای نفت و اسلحه بی ارتباط باشد، رفاقتی نزدیک به هم زد. جانسون از

مشاوران نزدیک کنندی نبود و به همین دلیل تیم جوان کنندی همیشه برای اینکه از

ص: ۲۵۳

اظهارنظرهای او آسوده باشند وی را به مسافرت های دور و دراز می فرستادند. جانسون در یکی از سخنرانی هایش گفته بود که وضع موجود بین کشورهای شمال - جنوب قابل دوام نیست و از کندی نقل کرده بود که اگر جامعه ای نتواند به کمک بینوایان خود بشتابد، در

صیانت از منافع مشتی ثروتمند محدود نیز ناکام خواهد بود.^(۱) باری، شاه از نتیجه این مسافرتراضی به نظر می رسید زیرا توانست برای خود در کاخ سفید متحدی پیدا کند. دوستی شاه با جانسون در آینده ای نه چندان دور به ثمر رسید. وی بعد از قتل کندی به ریاست جمهوری دست یافت و با توجه به سابقه آشنایی خود باشاه، از وی حمایت های همه جانبه کرد و در تحکیم قدرت نظامی شاه کوشش نمود.

یکی از عمده ترین مشکلات ایران در این دوره مشکل نفت بود که کشورهای تولیدکننده به جز ذخایر نفتی خود پشوانه ای برای اصلاحات نداشتند و این کشورها تا آن زمان هیچ گونه تشکیلاتی که با اتکاء به آن بتوانند از منافع کشور خود دفاع نمایند در اختیار

نداشتند. تصمیم کشورهای صادرکننده نفت این شد که برای یکنواخت کردن تقاضاها و نیز جلوگیری از اختلاف بهای نفت تدابیری بیندیشند، شکل گیری اوپک در همین راستا قابل ارزیابی است. با وجود گذشت هشت سال از امضای قرارداد واگذاری امتیاز امور اکتشافی و

استخراج نفت جنوب ایران به کنسرسیوم بین المللی نفت، اختلافات بر سر قیمت گذاری این

محصول ادامه داشت و حتی به اوج خود رسیده بود. کمپانی های بزرگ نفتی به شکلی ناگهانی بهای نفت خام را تنزل داده بودند و با این اقدام نه تنها ایران بلکه کلیه کشورهای تولیدکننده را متضرر می ساختند. کاهش خودسرانه بهای نفت باعث شد که کشورهای صادرکننده برای احقاق حقوق خود دور یکدیگر جمع شوند، در پایان این مذاکرات بود که سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) شکل گرفت، این ماجرا از مهمترین رویدادهای وقایع تاریخ نفت به شمار می آمد. اوپک ابتدا جلسات مشورتی داشت و فقط از کشورهای ایران، عراق، عربستان سعودی، کویت و ونزوئلا تشکیل می شد. با گذشت زمان این تشکیلات یک سازمان مؤثر اجرایی شد و دیگر کشورهای صادرکننده نفت هم به آن پیوستند. این سازمان در خردادماه سال ۱۳۴۱ ضمن تشکیل چند جلسه مشورتی، قطعنامه ای صادر کرد که طی آن تصمیم کشورهای عضو سازمان به اقدام مشترک برای افزایش بهای نفت خام و اخذ

ص: ۲۵۴

بهره مالکانه و حذف هزینه فروش از پرداختی های ممالک صادرکننده به نتیجه رسید. این قطعنامه کشورهای عضو سازمان را موظف می ساخت که مشترکا و یا منفردا برای احقاق حقوق خود و اجرای مواردی که در قطعنامه عنوان شده بود با کمپانی های نفتی وارد مذاکره

شوند و نتایج را به کنفرانس آینده اوپک که قرار بود در اواخر آبان ماه در ریاض برگزار شود گزارش دهند. دولت ایران براساس همین قطعنامه با کنسرسیوم وارد مذاکره شد و امکان تجدیدنظر در قرارداد ایران و این تراست نفتی را در تهران مورد بررسی قرار داد. بهنیا وزیر دارائی ایران که دست او در توطئه علیه امینی مشهود بود و هوارد پیچ عاقد قرارداد کنسرسیوم در تهران و پاریس مذاکراتی را انجام دادند و قرار شد مذاکرات نهایی باز هم در تهران انجام شود و آبان ماه برای انجام این دیدار تعیین شد. کنسرسیوم در مورد افزایش بهای نفت و باز گردانیدن آن به میزان قبل از سال ۱۹۶۰ سرسختی زیاد نشان داد، مجله اکونومیست

چاپ لندن صریحا نوشت که کمپانی های بزرگ نفتی برای افزایش بهای نفت تحت هیچ شرایطی تسلیم اوپک نخواهند شد. پیچ نیز اعلام کرد که کنسرسیوم اصلاً سازمانی به نام

اوپک را به رسمیت نمی شناسد و حاضر نخواهد شد برای مسائل مورد اختلاف با این سازمان وارد مذاکره شود، این سؤال مطرح بود که با این سرسختی مواضع ایران و سایر کشورهای صادرکننده نفت چه خواهد شد. (۱)

مقامات نظامی امریکا در تهران

در اوایل آذر ماه سال ۱۳۴۱ ژنرال لمنیتزر رئیس ستاد مشترک ارتش امریکا که به مقام فرماندهی کل ناتو منصوب شده بود، برای دیداری دو روزه از ایران وارد تهران شد و با شاه

ملاقات و گفتگو کرد. وی که در آن زمان بالاترین مقام نظامی در امریکا را برعهده داشت، با مقامات نظامی ایران و از جمله ارتشبد حجازی رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران دیدار و گفتگو کرد، در محافل سیاسی ایران شایع بود که این سفر بیشتر جنبه تحقیقی دارد. با این وصف این سفر در ایران با اهمیت تلقی شد. قرار بود که ژنرال امریکایی از کشورهای دوست در شمال

افریقا و خاورمیانه بازدید کند. سفر تهران از آن روی با اهمیت تلقی می شد که با وجود عدم تعلق ایران به پیمان ناتو ایالات متحده حساسیت خاصی به امنیت این کشور نشان می داد. در

ص: ۲۵۵

این سفر بود که مسئله تجدید سازمان ارتش ایران و مدرنیزه کردن آن در دستور مذاکرات مقامات امریکایی و طرف ایرانی واقع شد. گویی این تیم کندی نبود که با آن همه هیاهو از

ضرورت قطع کمک های نظامی و در دستور کار قرار دادن کمک های اقتصادی به کشوری مثل ایران سخن به میان می آورد و مانند انقلابیون از ملزم ساختن دیکتاتورهایی مثل شاه به در پیش گرفتن اصلاحات سیاسی و اقتصادی بحث می کرد و البته بیش از همه کشوری مثل ایران را دچار آشوب و بحران می ساخت.

مسافرت عالی ترین مقام نظامی امریکا به کشوری که از دوره امینی به طور مشخص موجودیت خود را در ارتباط با منافع امریکا در خاورمیانه گره زده بود، نمی توانست صرفاً

دلایلی از آن نوع که در مطبوعات منعکس می شد داشته باشد. این مسافرت اهداف دیگری هم داشت که حدود دو سال بعد در جریان نخست وزیری حسنعلی منصور علنی شد، در حقیقت مقامات امریکایی برای تجهیز و آموزش ارتش یکی از بزرگترین متحدان خود در خاورمیانه می بایست مستشاران نظامی بیشتری اعزام می کردند، تقاضای مقامات امریکایی این بود که هیئت های نظامی امریکایی و بستگان آنها از مصونیت های حقوقی و سیاسی برخوردار شوند. شرط اعطای کمک های بیشتر به ایران همین امر بود. اهمیت این دیدگاه در

آن است که برخلاف شعارهای پیشتر گفته شده؛ محور کمک به کشورهای مثل ایران فقط مالی نبود بلکه این کمک ها اینک بیش تر اقلام نظامی را در برمی گرفت تا ایران به مثابه یکی از مهمترین متحد اردوگاه غرب در شرایط جنگ سرد برای همیشه در کانون منافع ایالات متحده قرار گیرد. کمک های نظامی که تا پیش از این، از دید امریکایی ها به منزله تثبیت حکومت های

خودکامه در ایران و کشورهای مثل آن تلقی می شد، اینک با آشکاری تمام مورد حمایت این مقامات واقع شد بالاتر اینکه این بار برای کمکها شروطی را قید می کردند که گویی با یک کشور مستعمره طرف گفتگو هستند، این بود نتیجه ترهای روستو در مورد همسویی کشورهای شمال و جنوب در امر استقلال سیاسی کشورهای پیرامونی. امریکایی ها عزم خود را جزم کرده بودند که استقلال سیاسی که سهل است؛ استقلال قضائی ایران را نیز زیر پا

گذارند و در این زمینه به تحقیر آمیزترین برخوردها روی آوردند و مقامات عالی ایران را

صرفاً برای تضمین قدرتشان در برابر شوروی عامل اجرائی خود کنند. این دیدگاه ها فقط مفهوم عدول امریکا از شعارهای پیش گفته را نداشت، بلکه معنای آن این بود که اساساً

امریکایی‌ها در صدد استقرار چیزی که از آن به دمکراسی و آزادی‌های مدنی یاد می‌کردند نبودند؛ به عبارتی آن چیزی که از نظر دولت کندی اهمیت داشت حفظ منافع امریکا در ایران

و این تضمین بود که ایران پشت دروازه‌های آهنین نخواهد رفت. به این ترتیب تضمین‌هایی که در این جریان از طرف شاه به امریکا داده شد نگرانی مقامات امریکایی را از این حیث برطرف کرد. معلوم می‌شد که امریکا بیش از اینکه در صدد تحکیم معیارهای دمکراسی در ایران باشد در اندیشه حفظ منافع خود در ایران و سایر کشورهای خاورمیانه است و به محض اینکه این مهم را مسجل دید دیگر حتی ضرورتی به اصرار در ماندن امینی بر سر کار نیز احساس نکرد و از اقتدار روزافزون شاه حمایت به عمل آورد. این فرایند از همان ابتدای

دوره کندی اما با کندی تمام در حال انجام بود و در دوره جانشین او لیندون جانسون و نیز در دوره جمهوری خواهان با شدت تمام ادامه پیدا کرد.

اینک امریکایی‌ها به این نتیجه رسیده بودند که بهترین راه برای جلوگیری از انقلاب اجتماعی در ایران حمایت از حکومت مطلقه شاه است. امری که تا واپسین روزهای عمر رژیم سابق با قوت ادامه داشت. طرفه آن که سهمگینترین ضربات در همین دوره به رژیم شاه وارد آمد و بارها اثبات شد که این راه حل قرین هیچ موفقیتی نخواهد بود. اما امریکایی‌ها

بارها آموخته‌ها را آموختند و از گذشت روزگار عبرت نگرفتند. سفرهای مشابهی قبل از این

در دوره امینی هم اتفاق افتاده بود که مهم‌ترین آن‌ها مسافرت ژنرال تایلور رئیس وقت ستاد مشترک ارتش امریکا بود، نیز در اردیبهشت آن سال دین راسک وزیر امور خارجه به تهران آمده بود تا پس از توقیفی یک‌روزه در تهران؛ ایران را برای شرکت در کنفرانس وزیران خارجه کشورهای عضو سنتو که در آنکارا تشکیل می‌شد ترک کند. حتی بعد از اجلاس کشورهای عضو سنتو بلافاصله لردهیوم نخست وزیر بریتانیا به تهران آمد و با شاه گفتگوهایی انجام داد، لیکن مسافرت‌های دوره علم باز هم بسیار مهم ارزیابی می‌شدند. در

همین ایام بود که شایعاتی در مورد انتخابات آتی مجلس شورای ملی ایران در صفحات جراید نقش می‌بست و یا اینکه در محافل سیاسی مورد بحث و بررسی قرار می‌گرفت. در این دوره از احزاب و جمعیت‌های سیاسی که نقش انتقادی در حوادث داشته باشند خبری نبود، به عبارت دیگر فعالیت‌های پشت پرده که طبیعت اوضاع سیاسی ایران بود هم چنان ادامه

داشت. تا سه سال پیش عمده فعالیت‌ها از طرف احزاب جدیدالتأسیس انجام می‌گردید که

مهم ترین آن ها احزاب ملیون و مردم بودند. اما از روزی که امینی به نخست وزیری رسید از دامنه فعالیت این احزاب نوظهور کاسته شد؛ حتی در دوره علم با اینکه چند تن از اعضای

احزاب ملیون و مردم در کابینه او عضویت داشتند، ولی باز هم شور چندانی در بین این تشکیلات وجود نداشت. این دو حزب در سال ۱۳۳۹ که انتخابات مجلس بیستم ملغی اعلام شده بود صدمات فراوانی دیدند و به آسانی نتوانستند، از زیر بار این ضربات خارج شوند.

شخص علم مشاور نزدیک شاه تلقی می شد و شعارهای اصلاح طلبی او را کسی به جد نمی گرفت. از سوی دیگر وی کسی نبود که بتواند در این لحظات خطیر نقش مخالف را ایفا کند، زیرا غیر از اینکه علم در این زمان نخست وزیری را در دست داشت، حزبش در تمام محافل سیاسی، حزبی طرفدار سیاستهای بریتانیا به شمار می آمد. از سوی دیگر اقبال چنان

ضربه ای خورده بود که دیگر نمی توانست سربلند کند، تمام کوزه های شکست ها و ناکامی های کشور در مقطع سال های ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۹ به پای او گذاشته شده بود، اقبال دیگر مهره ای سوخته به شمار می آمد.

دلیل اصلی رکود فعالیت سیاسی در آن روزها ناشی از سیاستهای بین المللی بود که مقدر بود کشور را در مسیری خلاف آن چیزی که تا آن زمان پیموده بود هدایت کند. یعنی این که

احزاب ملیون و مردم دست نشانندگان شاه به شمار می آمدند و این امر چیزی نبود که قابل

کتمان باشد. باید تشکیلاتی جدید سروسامان می گرفت تا با طرح شعارهای شبه انقلابی افکار عمومی را به سوی خود جلب نماید و برای مدتی اندیشه ها را به خود مشغول دارد. این

تشکیلات جدید از فروردین ماه سال ۱۳۴۰ شکل گرفت، یعنی دوره ای که درست تب و تاب سیاسی به شکلی بی سابقه در سالهای اخیر ایران را در کام خود فرو برده بود. این تشکیلات همان کانون مترقی بود که گفته می شد «از طرف رجبعلی منصور سفیر وقت ایران در بلژیک هدایت می شود» و فرزندش در این رابطه نقش غیرقابل انکاری دارد. اما این تشکیلات در دوره مورد بحث فعالیتی علنی نداشت و حتی این امر را که تشکیلاتی سیاسی است، به شدت مورد انکار قرار می داد و اهداف خود را بیشتر فعالیت های تحقیقاتی و ارائه برنامه به دوائر اداری می دانست. با این وصف گروه های سیاسی در صحنه نیز کم نبودند، اما نام این ها در بین توده های مردم شناخته شده نبود. مضافاً اینکه جریانات سیاسی ترجیح می دادند از پشت صحنه، امور را هدایت نمایند. مثلاً حزب عامیون مثل دوره آغاز فعالیت خود به شکلی بسیار

محدود فعالیت می کرد و کوچکترین وسعتی از نظر تشکیلات و یا قبول اعضای جدید پیدا نکرده بود. در این حزب افرادی مثل سیدحسن تقی زاده، ابوالقاسم نجم، دکتر سعید مالک (لقمان الملک)، محمد سروری، مختارالملک صبا و نیز حسین تقوی عضویت داشتند. دو تن از برجستگان این گروه یعنی نصرالملک هدایت و ابراهیم حکیمی مدتی پیش از دنیا رفته بودند. افراد باقی مانده دائماً با یکدیگر تشکیل جلسه می دادند و اعضای آن چنان اتحادی با یکدیگر

داشتند که حتی یک روز از حال یکدیگر بی خبر نبودند. اخبار محرمانه کشور بین آنها ردوبدل می شد، این اخبار به محض این که به یکی می رسید بلافاصله به دیگران اطلاع داده

می شد. تا زمانی که نصرالملک و حکیمی زنده بودند بسیاری از این افراد در رأس امور قرار

داشتند. یکی از مهمترین پایگاههای آنها مجلس سنا بود. گروه دیگری نیز در اطراف سید محمدصادق طباطبائی، حاج عزالمالک اردلان و بیست تن از نمایندگان با نفوذ مجلس چهاردهم گرد می آمدند؛ یعنی گروهی که باعث شده بودند در مقطعی سهام السلطان بیات به

نخست وزیر برسد، اما اینک آنان عملاً از کار بازمانده بودند. حزب عدالت علی دشتی نیز دیگر عملاً فعالیت نداشت و از جمال امامی و ابراهیم خواجه نوری که در سالهای ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۲ بسیار فعال بودند چندان خبری نبود. امامی و چهره های مشابه که در سالهای دوره ملی

شدن نفت بسیار سعی و پرتلاش بودند تا مصدق را براندازند دیگر فقط از پشت صحنه امور

را هدایت می کردند. اعضای حزب عدالت از طریق دشتی همه به پست سفارت در کشورهای دیگر رسیده بودند و تشکیلات آنها نیز کاری نمی کرد، ولی نام این حزب با نام علی دشتی درهم آمیخته بود. کانون مترقی در چنین فضای سیاسی و در اوج سردرگمی نیروهای سیاسی و تلاش احزاب با نام و نشان در صحنه سیاسی ایران وارد شد؛ اما باز هم باید خاطر نشان کرد که اینها هنوز خیز نهایی برای تصدی قدرت را بسیار زود می دانستند و منتظر

انتخابات مجلس بودند. کانون مترقی هم از منطق شناخته شده فعالیت های پس پرده پیروی می کرد و منتظر موقعیتی بود تا از پرده بیرون آید.

علم و اجرای طرح های امریکا

به موازات فعالیت های کانون مترقی و در آستانه انسجام تشکیلاتی آن، علم چند اقدام انجام داد که مقدر بود در سرنوشت آتی کشور تأثیرات فراوانی داشته باشد. علم مشهور به

این بود که بدون توجه به افکار عمومی و از راههای خشونت آمیز، طرحهای مورد نیاز خود را به پیش می برد این امر البته در این مقطع و با آزمودن امینی و اثبات ناکارآمدی وی، مورد موافقت صریح دولت کندی بود. امینی نتوانسته بود بحرانها را مهار زند، این توهم در امریکایی ها به وجود آمده بود که این فضای بحرانی بستری مناسب برای رشد فعالیت هایی است که مغایر منافع این دولت در ایران است و طبق گزارش های یاتسویچ بالاخره آب به آسیاب شوری خواهد ریخت. یاتسویچ در این سال های بحرانی بزرگ ترین استراتژیست امریکایی مقیم ایران بود که با در دست داشتن اطلاعات محرمانه ای که حاصل شغل او به عنوان رئیس ایستگاه سیا در تهران بود، برنامه های آتی امریکا را در ایران عملی می کرد. این اطلاعات همان طور که در صفحات آتی خواهیم دید از طریق اعضای مهم رهبری کانون مترقی در اختیار او قرار می گرفت. با این وصف لازم بود از راهی غیرمتعارف که آن هم دست

یازیدن به خشونت برای انجام طرح های مورد نظر کاخ سفید بود، ایده های دولت کندی در

کشور اجرا شود. اقدامات علم در ابتدای به دست گرفتن قدرت باید صرف کارهایی می شد تا

در آینده از بار مشکلات نخبگان طرفدار سیاستهای بلند مدت ایالات متحده در کشور بکاهد. در این راستا مبرم ترین اقدام ایجاد بسترهای مناسب برای تحولات آتی بود. نخستین

طرح از این مجموعه طرحها، لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی بود. طبق این لایحه به زنان آزادی رأی داده می شد و دیگر اینکه برای انتخاب شوندگان قید سوگند به قرآن کریم وجود

نداشت. دومین اقدام، انجام اصلاحات موردنظر نخبگان اطراف کندی بود که در رأس همه آن ها خلع ید از ملاکین بزرگ قرار داشت، زمینهایی که در دوره های پیش از این از دست مردم گرفته شده بود باید به قطعات کوچک تقسیم می شد و بین زارعین تقسیم می گردید. این حرکت در راستای ایجاد طبقه متوسطی بود که البته می بایست پایگاه قدرتمند اصلاحات مورد نظر امریکایی ها در ایران می شد. سومین اقدام مهم تصویب لایحه مصونیت مستشاران نظامی امریکا در کشور و بهره مندی آنها از حقوق کنسولی بود که به اتباع کشورهای دیگر نه داده شده بود و نه بعدا داده شد. در برابر حرکت نخست امام خمینی با استناد به قوانین رایج در کشور آن را مغایر مصالح ملی دانستند و این اقدام دولت علم را باعث سست شدن موازینی شمردند که ضامن ملیت و استقلال کشور است :

... اگر گمان کردید با تصویبنامه غلط و مخالف قانون اساسی می شود پایه های قانون اساسی

را که ضامن ملیت و استقلال مملکت است، سست کرد و راه را برای دشمنان خائن به اسلام و ایران باز کرد، بسیار در خطا هستید. این جانب مجدداً به شما نصیحت می‌کنم که به اطاعت

خداوند متعال و قانون اساسی گردن نهید و از عواقب و خیمه تخلف از قرآن و احکام علمای

ملت و زعمای مسلمین و تخلف از قانون اساسی بترسید و بدون موجب، مملکت را به خطر نیاندازید و الا علمای اسلام درباره شما از اظهار عقیده خودداری نخواهند کرد.^(۱)

بالاخره هم این لایحه ملغی شد، اما در این دوره عده‌ای از زنانی که عمدتاً حول محور کانون مترقی گرد آمده بودند، به لغو این لایحه اعتراض کردند. گروهی از این زنان ضمن

نامه‌ای از علم خواستند که لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را اجرا نماید. نامه‌ای به امضای بدرالملوک بامداد رئیس سازمان زنان طرفدار اعلامیه جهانی حقوق بشر، صفیه فیروز رئیس شورای زنان ایران و هاجر تربیت رئیس انجمن معاونت زنان به تاریخ ۱۹/۹/۱۳۴۱ خطاب به نخست‌وزیر ارسال شد، که گوشه‌ای از آن چنین است:

به مناسبت روز اعلامیه جهانی حقوق بشر، جمعیت زنان از اینکه جنابعالی انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی را تنها به خاطر محروم داشتن زنان از حقوق خود به تعویق انداختید اظهار تأسف می‌کنند. از رئیس دولتی که خود رهبر حزبی بوده که تساوی زن و مرد

در سرلوحه مرام آن است چنین انتظاری نداشتند و اعلام می‌کنند تا رسیدن به خواسته‌های

قانونی خود پایداری خواهند کرد.^(۲)

فرخ رو پارسای که خود در دوره‌های بعدی دو بار به عنوان وزیر آموزش و پرورش کابینه هویدا تعیین شد، در خاطراتش نوشت: «برای دومین بار روز پنجم بهمن سال ۱۳۴۱ به نخست‌وزیری رفتیم و خواستار حق رأی زنان شدیم. نخست‌وزیر با طرح چنین مطلبی موافقت داشتند ولی مقررات طوری بود که نمی‌توانستند چنین اجازه‌ای را رأیاً به ما بدهند.»^(۳)

با این وصف نخستین حرکت علم در همان روزهای نخست ناکام از آب درآمد، اما عقب‌نشینی مقطعی وی به این دلیل بود که برنامه مهم‌تری را سرلوحه کارهای خود قرار داده

ص: ۲۶۱

۱- صحیفه نور، ج ۱، مرکز مدارک و اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۶۱، ص ۱۵، تلگراف مورخه ۱۵/۸/۱۳۴۱.

۲- آرشیو مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ش: ۴ - ۳۲۷ - ۱۵ ف.

۳- سالنامه دنیا، سال ۲۹، ص ۳۷۷.

بود؛ برنامه ای که در آن همین لایحه به شکلی دیگر و البته با صورتی قانونی تجدید شده بود.

در اواخر دی ماه و اوایل بهمن ماه ۱۳۴۱ بحث رفراندوم موسوم به انقلاب شاه و ملت، آن هم در شرایط تعطیلی مجلسین در جراید مورد بحث قرار گرفت. به این جریان عنوان انقلاب سفید داده بودند. بیشتر یادآوری کردیم که ظاهراً نخستین فردی که از اصلاحات از بالا- برای جلوگیری از انقلاب یاد کرده بود چستر بولز بود که در سفر خود به ایران این تعبیر را در برابر انقلاب سرخ و یا انقلاب کمونیستی طرح کرد. در آستانه تصویب این طرح بسیاری از مخالفین تحت فشار بودند، به گونه ای که امام خمینی در پیامی نوشتند: «با ما معامله بردگان قرون وسطی می کنند. به خدای متعال من این زندگی را نمی خواهم. انی لاری الموت الالسعاده و الحیوه مع الظالمین الا بر ما، کاش مأمورین بیایند و مرا بگیرند تا تکلیف نداشته باشم. فقط جرم علماء اسلام و سایر مسلمین آن است که دفاع از قرآن و ناموس اسلام و استقلال مملکت می نمایند و با استعمار مخالفت دارند. این است حال ما تا آقای علم و ارسنجانی چه بگویند.»^(۱) به ناچار برای سرکوب ناآرامی ها سپاه لومپن ها را وارد میدان کردند، در حالی که ریاست مطلقه آنان با قشر دیوان سالاری بود که دم از اشرافیت می زد.

اقتدار حاشیه ای آلت زور و ابزاری در دست اشرافیت دیوان سالاری بود که به هیچ گونه ضابطه ای جز دیکتاتوری باور نداشت و بارها از این گروه ها در راستای منافع خود بهره برداری کرده بود. طرفه اینکه به کارگیری زور آن هم توسط منحنط ترین اقشار اجتماعی

تحت عنوان اصلاحات انجام می شد. در این احوال ارادل و اوباش به آزار و اذیت و توهین به مخالفین رفراندوم پرداختند، عده ای از آنها در قم به مردم حمله ور شدند، تعدادی کتک

خوردند و تعدادی دیگر روانه زندان شدند. به مدرسه فیضیه حمله شد و دکانها غارت گردید و دروپنجره مغازه ها شکسته شد: «این است حال ما در این ساعت که ظهر است و عاقبت امر

معلوم نیست چه خواهد شد. این است معنای طرفداری دولت از دیانت و این است معنای آزادی رأی و رأی دهندگان. ما این وضع را در شهر مذهبی قم و در جوار حرم مطهر و در حوزه علمیه قم به قضاوت افکار عمومی می گذاریم و از خداوند تعالی اسلام و استقلال مملکت را خواهانیم.»^(۲)

ص: ۲۶۲

۱- صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۶، پیام ۳/۱۱/۱۳۴۱.

۲- صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۶، پیام ۳/۱۱/۱۳۴۱.

روز بعد از این ماجراها شاه به قم مسافرت کرد، در راستای طرح باولینگ او بایست نیروهای سنتی را به باد حمله می گرفت و در نوک این حمله، البته روحانیان قرار داشتند. شاه به شدیدترین و بی سابقه ترین وجهی سخنانی را بر زبان آورد که تبعاتی بسیار منفی برای وی در پی داشت. او مدعی شد که بیش از هر کسی به خداوند و ائمه اطهار نزدیک است، اصلاحات ارضی را امری خدایپسند دانست و اعلام کرد: «افراد قشری و نفهمی» وجود دارند که «هیچ وقت مغز آنان تکان نخورده و نمی تواند تکان بخورد، برای اینکه متأسفانه قابل تکان خوردن نیستند.» او در ادامه گفت «ما در بین سایر ملل دنیا زندگی می کنیم و نمی توانیم یک دیوار بلند دور خودمان بکشیم و بگوییم که ما با دنیا کاری نداریم و فقط با خودمان زندگی

می کنیم و در کثافت‌های خودمان غوطه ور خواهیم بود. این دیگر قابل دوام نیست.»^(۱) شاه در حرف های خود به مردم ایران توهین روا داشت و برای این که رضایت امریکا را به دست آورد نارضایتی مردم را به جان خرید. شاه در ششم خرداد ماه سال ۱۳۴۲ در کرمان درباره

اصلاحات خود سخن گفت و بار دیگر اهانت کردن را از حد گذرانید:

... و اما آن مرتجع سیاه؛ او هم دنیایش فرو ریخته، برای اینکه دنیای او موقعی بود که از جهل و نادانی مردم استفاده می کرد. دنیای او دنیایی بود که در آن یک دهقان ساده ای بدون اینکه از حقوقش برخوردار باشد یا اطلاع داشته باشد سرش را پایین بیندازد و زحمت بکشد و فایده

را او ببرد، یعنی غیرمستقیم یا مستقیم فایده را ببرد. دنیای او تمام شد، برای اینکه آن سواریهایی بی اراده ای که از اکثریت مردم به آن طریق می شد گرفت موقوف شد. آن مرکب سواری دیگر وجود ندارد. دنیای او البته خراب شده است، برای اینکه امروز فقط حرف و استدلال در جامعه ما قبول خواهد شد[!]. حرف صحیح و منطقی. این است که او هم دیوانه وار درصدد دروغ بافی و ایجاد محیط به اصطلاح خودش متشنج برای ماهی گرفتن از آب گل آلود است.^(۲)

بخشی از این سخنان منطقی لابد همین اظهارات بود که یکسر تهدید بود و توهین و روی دیگر آن هجوم او باش و اراذل به مردمی که اقدامات دولت علم را مغایر مصالح ملی کشور می دانستند. در سیزدهم خرداد آن سال امام خمینی نطق بسیار مهمی در پاسخ به اظهارات شاه

ص: ۲۶۳

۱- مجموعه تألیفات، نطقها، پیام ها...، ج ۴، ص ۲۲۲۳.

۲- مجموعه تألیفات، نطقها، پیام ها...، ج ۴، ص ۲۲۲۴.

بیان کردند. شاه که گمان می برد با به کار بردن واژه های تحقیرآمیز می تواند مسیر دشوار مورد

نظر امریکا را پشت سر گذارد، یکباره غافلگیر شد. در این روز ایشان فرمودند:

شما آقایان قم ملاحظه فرمودید آن روزی که آن رفرا ندوم غلط انجام گرفت، آن رفرا ندوم مبتدل انجام گرفت، آن رفرا ندومی که چند هزار نفر بیشتر همراه نداشت؛ آن رفرا ندومی که

برخلاف ملت ایران انجام گرفت، در کوچه های این قم، در مرکز روحانیت، در جوار فاطمه معصومه راه انداختند اشخاص را، چند نفر از بچه ها و اراذل را راه انداختند، در اتومبیل ها

نشانند و در کوچه ها گردانند گفتند مفتخوری تمام شد، پلوخوری تمام شد. آقایان ملاحظه بفرمائید، این وضع مدرسه فیضیه را ملاحظه کنید، این حجرات را ملاحظه کنید، این اشخاصی که لباب عمرشان را در این حجرات می گذرانند، آن اشخاصی که مواقع نشاطشان را در این حجرات می گذرانند، آن اشخاصی که بیش از سی، چهل الی صد تومان در ماه ندارند، اینها مفتخورند؟ آن اشخاصی که هزار میلیونشان (یک قلم است) هزار میلیونشان در جاهای دیگر است، اینها مفتخور، زیاد نیستند؟! ما مفتخوریم؟! مائی که مرحوم آقای شیخ عبدالکریم مان وقتی که فوت می شوند، آقازاده های آن همان شب چیز نداشتند، همان شب شام نداشتند (گریه شدید حضار) ما مفتخوریم؟! مائی که مرحوم آقای بروجردی مان وقتی که از دنیا می روند ششصد هزار تومان قرض می گذارند، ایشان مفتخورند؟! اما آنها که بانک های دنیا را پر کرده اند، کاخ های عظیم را روی هم ساخته اند و باز، رها نمی کنند این ملت را و باز دنبال این هستند که سایر منافع این ملت را به جیب

خودشان و یا اسرائیل برسانند، اینها مفتخور نیستند؟! باید دنیا قضاوت کند، باید ملت

قضاوت کند که مفتخوری چیست؟»^(۱)

بعد از این سخنرانی بود که موج حملات علیه ایشان شدت گرفت، اوباش در خیابانهای تهران و سایر نقاط کشور به راه افتادند و مردم را مورد ضرب و جرح قرار دادند، متعاقب این وضعیت در تهران و سایر شهرستانها حالت فوق العاده روی داد. مردم به خیابان ها ریختند و علیه وضعیت موجود به اعتراض برخاستند. شب پانزدهم خرداد ماه بود که امام خمینی دستگیر و به تهران اعزام شد. حوادث بعدی این ماجرا در کتابهای مربوطه تشریح شده

ص: ۲۶۴

است،^(۱) لیکن تا جایی که به بحث ما مربوط است این تحرکات همه و همه از سوی شخص شاه صورت گرفت و در راستای اجرای برنامه هایی بود که از طرف کاخ سفید به عنوان دستورالعمل به وی ابلاغ شده بود. متعاقب این حادثه شاه بار دیگر در همدان سخنرانی شدیدالحنی ایراد کرد باز هم اتهامات گذشته خود را از سر گرفت،^(۲) به دنبال ماجراهای پانزده خرداد^(۳) لایحه مصونیت مستشاران نظامی امریکایی بار دیگر در کابینه علم مطرح شد، در ماههای بعد تهران شاهد برگزاری کنگره آزادمردان و آزادزنان بود، بعد از این کنگره بود که نمایندگان دوره بیست و یکم مجلس تعیین شدند. از ترکیب این نمایندگان و مواضع آنها در

صفحات آتی سخن خواهیم گفت و نشان خواهیم داد که این همه خشونت برای چه بود و چگونه گروهی روشنفکر، سپاه بیکاره ها، باج گیران، لاتها، چاقوکشان و اراذل و اوباش را

وسیله دست یابی به قدرت قرار دادند و خود در رأس این لومپنها قرار گرفتند و این همه را برای رضایت مقامات امریکا انجام دادند. اینان منافع ملی کشور را قربانی منافع نامشروع قدرتی بیگانه کردند که هدفش فقط و فقط مات کردن حریف در میدان نبرد جنگ سرد و چنگ انداختن به منابع مادی و انسانی این مرز و بوم بود.

ص: ۲۶۵

۱- ر. ک: بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ج ۱، و: محمد دهنوی: قیام خونین پانزده خرداد ۴۲ به روایت اسناد، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۰.

۲- نگا، ک: مجموعه تألیفات، نطق ها... ج ۴، صص ۳۲۳۲ - ۳۲۳۴.

۳- مجموعه اسناد مربوط به حوادث قبل و بعد از پانزده خرداد در: قیام پانزده خرداد به روایت اسناد ساواک، ۴ جلد، مرکز بررسی اسناد تاریخی، تهران، ۱۳۷۸، منتشر شده است.

کندی و گروه نخبگان جوان اطراف وی، در مورد مبارزه با جریانهای انقلابی که آن روزها در قالب جنبش های مسلحانه نمودار می شد، راه حل های خاص خود را ارائه می کردند. کندی مردی لیبرال و روشنفکری امریکایی بود که می خواست با اتکاء به دیدگاه های نظریه پردازان حزب دمکرات در این دوره، ریشه این جنبش ها را در فقر و جهل اهالی بومی وانمود نماید. او می گفت بسیاری از این جنبش ها اصیل هستند و چیزی بیشتر از استقلال و تمامیت

ارضی خود را نمی طلبند و در حقیقت درصدد آن هستند تا از زیر یوغ استعمار کشورهای اروپایی نجات پیدا کنند. اما در عین حال یک واقعیت وجود داشت و آن این که شوروی تلاش می کرد این شورش های طبیعی را به نفع خود منحرف نماید؛ امری که باید دنیای سرمایه داری در برابر آن هوشیاری نشان می داد. گمان او این بود که تنها راه جلوگیری از مسئله یاد شده این است که کمک های اقتصادی برای پیشرفت در اختیار کشورهایی که در آنها جنبش های آزادیبخش جریان دارد قرار داده شود؛ یعنی جنبشهایی که راه مبارزه با دیکتاتوری حکومت های وقت در کشورهای جهان سوم را در پیش گرفته بودند. با این طرز تلقی بود که کندی از برنامه جدید کمکهای متقابل برای پیشرفت اقتصادی و اجتماعی کشورها و قاره های دیگر دفاع کرد.^(۱) اما اگر این راه حل چاره ساز نبود باید در برابر شرایط

ص: ۲۶۷

۱- در مورد گزارشی مستند از مواضع امریکا در این دوران و نیز واکنشهای کشورهای اروپائی و شوروی در برابر آن ر. ک: آندره فونتن ؛ تاریخ جنگ سرد، ج ۲، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۷، ص ۴۳۴ به بعد.

انقلابی جهان سوم تدبیری دیگر اندیشیده می شد و امریکا برای مقابله با شوروی در راستای بهره برداری از این جنبش ها حرکت می کرد و در این راستا به آزمونهای دیگری روی می آورد. گروه کندی و مشاورانش جوان و به همین دلیل بسیار جاه طلب بودند. در راستای کمک به اجرای برنامه های آنها سیاستر از هر تشکیلات اداری دیگر در ایالات متحده مفید تشخیص داده شد. این آزمون در ایران نیز به کار گرفته شد، امریکا در برابر انقلاب چین

کوچک ترین عکس العملی نتوانسته بود انجام دهد و درست در جلوی دیدگان ناظران امریکایی این کشور به دامان کمونیسم غلتیده بود، و این در حالی بود که امریکا حجم عظیمی کمک در اختیار چیانگ کای چک قرار داده بود. برای جلوگیری از تکرار موارد مشابه در سایر نقاط دنیا، امریکا به هر تدبیری دست زده بود و دولتهای دمکرات و جمهوریخواه هر کدام

سناریویی برای مقابله با بحرانهای اتخاذ کرده بودند. این بار تکیه گاه امریکا در کشورهایی مثل ایران نخبگان جدید سیاسی بودند که از اتهامات مرسوم در جوامعی مثل ایران تا حد زیادی

مبرا بودند. دیگر اینکه جوان و جاه طلب بودند و آخر اینکه در وفاداری آنها به امریکا

تردیدی وجود نداشت؛ زیرا این افراد از راههای مطمئنی مثل مأموران سیا سازماندهی شده

بودند و این افراد در مقاطع گوناگون وفاداری خود را به الگوهای امریکایی نشان داده بودند.

کانون مترقی در ایران این دوره شاید کپی ناشیانه ای از گروه نخبگان حاکم در امریکای دوره کندی بود. جوان بودن و بهره مند بودن از مشاوران سیاسی در سیا، برجسته ترین وجه اشتراک

این دو گروه از نخبگان به شمار می آمد.

نخستین گزارش در مورد تأسیس یک گروه جدید (۱)، حکایت از آن داشت که در تهران جمعیتی شکل گرفته که اگر چه فعالیت حزبی ندارد، لیکن به یک حزب بسیار شبیه است. بنیادگذاران این تشکیلات در گفته ها و نوشته های خود از نام حزب برای تجمع خود استفاده

نمی کردند، نام آنها را در مقطع مزبور «گروه پیشرو» نهاده بودند و این احتمال وجود داشت که در آینده مرام و مسلک آنها در مسیر فعالیت حزبی تغییر کند. نام بنیادگذاران این تشکیلات به

ص: ۲۶۸

۱- بخشی از اسناد کانون مترقی در جلد دوم ظهور و سقوط سلطنت پهلوی نقل شده اند، برای اطلاع بیشتر از این اسناد به صفحات ۳۵۹ تا ۳۶۲ کتاب مزبور رجوع شود.

شرح زیر عنوان شده بود: ۱. حسنعلی منصور ۲. ایرج منصور(۱) ۳. محمدعلی مولوی ۴. دکتر فریدون معتمدوزیری ۵. عباس هویدا(۲). تا آن زمان تعداد ۳۰ تن عضویت این تشکیلات را پذیرفته بودند. در بین اعضای اولیه این حزب نام افرادی مثل نصیر عصار، دکتر فرهنگ مهر، دکتر بوذرجمهر مهر، دکتر جواد سعید و دکتر ناصر یگانه هم دیده می شد؛ این ها از همدوره ای های منصور به شمار می آمدند.

از بین این عده مشخصا منصور با سرهنگ گراتیان یاتسویچ رئیس ایستگاه سیا در تهران محشور بود و این امر نکته ای نبود که از چشم مأموران امنیتی ساواک مخفی بماند. در حقیقت

یاتسویچ مستأجر منصور بود و از همان بدو ورود به ایران، بین او و منصور رابطه ای دوستانه

وجود داشت. مؤسسين واقعی تشکیلات جدید عبارت بودند از: حسنعلی منصور دبیر کل شورای اقتصاد، محسن خواجه نوری کارمند وزارت کار، عباس هویدا عضو هیئت مدیره شرکت ملی نفت ایران، دکتر منوچهر شاه قلی پزشک و فتح الله ستوده مدیر عامل شرکت سهامی کارخانجات ونک. از بین این پنج تن خواجه نوری، هویدا و منصور در دروس می زیستند؛ شاهقلی در خیابان پهلوی شمالی و ستوده در ونک اقامت داشت. منصور لیسانسیه حقوق و علوم سیاسی بود و بر طبق اظهارات خودش با زبان های فرانسه، انگلیسی

و آلمانی آشنایی داشت. او متولد اردیبهشت سال ۱۳۰۲ شمسی بود. هویدا هم اظهار کرده بود که غیر از زبان فارسی به زبان های انگلیسی و فرانسه آشنایی دارد و لیسانسیه علوم

سیاسی و اجتماعی است، او متولد سال ۱۲۹۸ بود. خواجه نوری از نظر سنی از همه بزرگ تر

بود. او در سال ۱۲۹۵ در تهران به دنیا آمد، تحصیلاتش لیسانسیه حقوق و علوم عالی تجارت

بود، آخرین شغلش قبل از تشکیل کانون مترقی نمایندگی دولت در سازمان بیمه های اجتماعی کارگران بود و با زبانهای فرانسه و انگلیسی هم آشنایی داشت. شاهقلی همسن منصور بود که در جراحی پلاستیک و ترمیمی تخصص داشت و گفته بود با انگلیسی و کمی

هم فرانسه آشنایی دارد. فتح الله ستوده متولد سال ۱۲۹۹، اظهار داشته بود که مهندس برق

ماشین و فوق لیسانس در رشته مهندسی صنعتی از امریکاست. او شش سال سابقه کار در کارخانه های امریکا داشت و مهندس مشاور هیئت جرج فرای استاد دانشکده فنی دانشگاه

ص: ۲۶۹

۱- شاید منظور جواد منصور برادر حسنعلی منصور است و نام کوچک وی به اشتباه ایرج ذکر شده است. غیر از این سند در هیچ جای دیگر نامی از فردی به نام ایرج منصور به میان نیامده است.

۲- شهربانی کل کشور به رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، مورخه ۱۴/۲/۱۳۴۰، شماره ۹۲۷۱/۵ ز.

تهران بود که در گزارش ساواک به غلط پست او استادی دانشگاه صنعتی ذکر شده است. همه این افراد متولد تهران بودند و متوسط سنی آنها چهل سال بود. کلیه اعضای هیئت مؤسس مذهب خود را اسلام عنوان کرده بودند؛ حتی امیرعباس هویدا که گفته می شد بهایی است و البته همه می دانستند که پدرش از عناصر تأثیرگذار محفل ملی بهائیان تهران بوده است. عناصر اصلی

تصمیم گیرنده در کانون مترقی عبارت بودند از دکتر فریدون معتمد وزیری، دکتر محمدعلی مولوی، یوسف اتحادیه، دکتر شادمان، دکتر کشفیان معاون سابق وزارت کار و دکتر نیک نژاد.^(۱)

این عده که هیئت مؤسس کانون را تشکیل می دادند اعلام کردند که هدف آنها از تشکیل گروه، مطالعات و تحقیقات علمی درباره مسائل فنی، اقتصادی، مالی، کشوری، حقوقی، فرهنگی، بهداشتی و به ویژه مسائل اجتماعی کشور است. آنها اعلام داشتند که نتایج این

مطالعات و تحقیقات در اختیار مقامات ذی صلاح قرار خواهد گرفت تا در جهت رفع مشکلات و نواقص امور کشور و نیز تنظیم برنامه های اقتصادی و اجتماعی به آنها کمک نماید.^(۲) از دیگر اهداف تشکیل این کانون تبادل اطلاعات و کوشش و مجاهدت در زمینه آشنایی و ایجاد روح همکاری و هماهنگی بین کارشناسان اقتصادی و مالی و حقوقی و فرهنگی و اجتماعی عنوان شده بود. فعالیت های خیریه و اقدامات نوع دوستانه و تأسیس کتابخانه و تألیف و انتشار کتاب و مجلات و نیز تشکیل سمینارها و کنفرانسهای علمی؛ همراه با تأسیس کمیته های مخصوص برای مطالعات در زمینه های حقوقی و اجتماعی و اقتصادی از دیگر برنامه های این عده بود. آنها در اساسنامه خود یادآوری کرده بودند که در صورت

امکان مدارس و آموزشگاهها و دانشگاههای ملی را طبق موازین و مقررات کشور به وجود خواهند آورد. مقر مرکزی کانون در تهران بود که می توانست شعبی را در سایر نقاط کشور

تأسیس کند. یکی از ارکان این تشکیلات مجمع عمومی بود؛ از جمله وظایف این مجمع تغییر موادی از اساسنامه بود. در ماده ۳۱ قید شده بود که « کانون مترقی غیرانتفاعی بوده و در امور سیاسی دخالتی نخواهد داشت» و در ماده ۳۳ که آخرین ماده کانون بود، تاریخ تصویب

اساسنامه جلسه ۲۷ فروردین سال ۱۳۴۰ عنوان شده بود. در این اساسنامه کلمه ای از اهداف

سیاسی تشکیلات سخنی به میان نیامده بود؛ برعکس تلاش شده بود ماهیت سیاسی این گروه

ص: ۲۷۰

۱- درباره کانون مترقی، مورخه ۵/۸/۱۳۴۱، ش ۹۰۸/د - ۲/۳۱۱.

۲- از بخش ۳۳۴ به ریاست بخش ۳۱۴، مورخه ۶/۳/۱۳۴۰.

مکتوم نگه داشته شود. اما در عین حال از احتمال تغییر موادی از اساسنامه خبر داده شده بود.

هویدا، منصور، شاهقلی و ستوده، سوابق سیاسی در جهت مخالفت با سیاستهای حکومت پهلوی نداشتند، ولی در مورد محسن خواجه نوری وضع از این قرار بود که سابقاً در حزب ایران فعالیت داشت که یکی از مهمترین احزاب تشکیل دهنده جبهه ملی ایران بود. خواجه نوری در زمره افرادی بود که توسط اسدالله علم شناسائی شد و به عضویت حزب مردم در آمد، یعنی حزبی که ریاست آن بر عهده خود اسدالله علم بود. منوچهر شاهقلی فرزند

امامقلی در سال ۱۳۰۲ در تهران به دنیا آمد، تحصیلات وی در رشته پزشکی بود و بعدها به وزارت نیز نائل آمد. وی از نزدیکان امیرعباس هویدا بود و با بسیاری از کسانی که در امریکا

تحصیل کرده بودند معاشرت داشت و در بین پزشکان فردی معرفی می شد که طرفدار سیاستهای امریکاست. وی در زمینه کاری خود مردی بی تجربه به شمار می آمد و ظاهراً انتقادات زیادی از نحوه مدیریت او انجام می شد. مناصب او در دوره ای که حزب ایران نوین

قدرت را در دست داشت وزیر علوم و آموزش عالی و نیز وزیر بهداری بود. این مناصب بیش از همه در دوره نخست وزیری هویدا به وی داده شد.

به زودی مجوز شروع فعالیت کانون مترقی صادر گردید. این کانون بدون اینکه جلب توجهی بنماید شروع به کادرسازی کرد و تعدادی اعضای جدید را به صف اعضای مؤسس وارد نمود. منصور در هر مرحله از فعالیت کانون هدف خود را متوجه مقوله ای خاص می کرد، مثلاً پس از اینکه مجوز فعالیت کانون را دریافت نمود ابتدا به کادرسازی همت گماشت و در مرحله بعد در اواخر سال ۱۳۴۰ با ارباب جراید وارد مذاکره شد تا آنها را به

عضویت کانون در آورد. فعالیت های کانون مترقی از دید سیاستمداران قدیمی چندان خطرناک نمی نمود، به عبارتی آنها این محفل را چندان جدی نمی گرفتند. با این وصف شایع

بود که امریکایی ها از دکتر علی امینی خواسته اند که برای پست های مهم و حساس دولتی از وجود اعضای کانون استفاده به عمل آورد. تا ابتدای سال ۱۳۴۱ اعضای اولیه این تشکیلات

حدود بیست تن از تحصیلات کردگان امریکا بودند و منصور توانسته بود پس از اصرار و تمنا و خواهش، در حدود دویست تن را به پر کردن آنکت حزبی وادار نماید. از نظر محافل سیاسی با تأسیس کانون مترقی، اختیار اداره کشور به دست مشتی جوان جاه طلب و جویای مقام اما بدون تجربه واگذار میگردد، به همین دلیل این گونه شایع شده بود که علی منصور

پدر حسنعلی منصور کارگردان اصلی ماجراست (۱) و در پشت پرده آن را رهبری و هدایت می کند. علی منصور مردی نبود که مورد بی اعتمادی رجال دوره پهلوی و یا شخص شاه باشد، اما وی یک میان پرده سیاسی منفی هم داشت و آن این که ورود متفقین به ایران در سال ۱۳۲۰ و عزل رضاشاه از سلطنت، در دوره نخست وزیری منصور انجام شده بود و حتی گفته می شد که منصور نیروهای خارجی را به اشغال ایران تشویق کرده است.

تا این زمان بیش از یکی دوبار در مطبوعات نامی از کانون مترقی به میان نیامده بود و در واقع کانون تشکیلاتی کاملاً ناشناخته به حساب می آمد. منصور خود اصرار داشت تشکیلاتش فعلاً ناشناخته بماند و جلب توجهی نکند تا موعد مقرر و لازم برای اعلام موجودیت علنی آن فراهم آید. منصور خود شاید جوانی بی تجربه در مسائل حزبی و سیاسی بود، لیکن بدون تردید کسانی وی را با سرشت و ماهیت تحولات ایران آشنا کرده و اهمیت مکتوم داشتن تشکیلات و نهان روشی را به وی آموزش داده بودند؛ در غیر این صورت چه لزومی داشت تشکیلاتی که هدف خود را صرفاً مطالعات اجتماعی و اقتصادی عنوان کرده بود به این اندازه در لاک مخفی کاری فرو رود؟ این همه مخفی کاری فقط در بین فراماسون ها و گروه های سیاسی مخالف رژیم دیده شده بود، ضمن اینکه فعالیت های محفلی به شکلی گریزناپذیر از منطق نهان روشی پیروی می کرد اما کانون مترقی چرا باید تشکیلاتی مخفی

باشد در حالی که به قول تشکیل دهندگان صرف مطالعات اجتماعی را در دستور کار خود قرار داده بود؟

دیری نپایید که به مناسبت نخستین سالگرد تشکیل کانون، مهمانی شامی از طرف منصور برگزار شد و ارباب جراید را هم به این مراسم دعوت کردند؛ در این مراسم برای نخستین بار

منصور سخنرانی ایراد کرد. محور سخنان منصور در این جلسه حول مباحث اجتماعی و اقتصادی و ضرورت برنامه ریزی در زمینه توسعه اقتصادی و اجتماعی ایران دور می زد. او

صریحاً اعلام کرد که تشکیلاتش یک سازمان غیرسیاسی است، زیرا وی شرط فعالیت سیاسی را نیروی عمده ای از طرفداران و اعضاء می داند و این در حالی است که تعداد اعضای

کانون بیش از دویست نفر نیست و این تعداد برای آغاز فعالیتهای سیاسی کافی نبود.

منصور در سخنرانی خود خاطر نشان کرد که هیچ گروه و یا حزبی نمی تواند توفیق حاصل

ص: ۲۷۲

کند مگر اینکه پایه گذاری آن بر روی اصول و عقاید صحیح باشد و تا یک حزب سیاسی نداند چه می خواهد؛ چه اعتقاداتی دارد و چه برنامه ای را به ملت عرضه می کند؛ چطور می تواند به عاقبت و موفقیت خود امیدوار باشد. بدین جهت او تأکید می کرد «هر گونه تعبیری که درباره

کانون مترقی از نقطه نظر سیاسی انجام گیرد خلاف حقیقت است» و آنها تا زمانی که چنین

مقتضیاتی به وجود نیاید و افراد کانون لزوم توسعه دامنه فعالیت خود را به امور سیاسی

ضروری ندانند، از حدود اساسنامه خود تجاوز نخواهند کرد. خلاصه اینکه منصور به کرات توضیح داد که هدف کانون اصلاً سیاسی نیست و عمده وظایف آن را مطالعات اجتماعی برای توسعه ایران تشکیل می دهد، علت این همه کتمان و مخفی کاری چه بود؟ به نظر ما دلیل اصلی اینکه منصور اعلام می داشت کانون فعالیت سیاسی نمی کند، نه تعداد اعضا بود و نه آن گونه که وی اعلام می کرد فقدان روحیه جاه طلبی و مقام جویی در بین آنان، بلکه دلیل اصلی

واهمه ای بود که وی از افکار عمومی و قضاوت سیاستمداران قدیمی در مورد حزبی بی ریشه و بی هویت داشت. منصور نگران این بود که قبل از موعد پرده ها بالا برود و محافل

کنجکاو سیاسی و ارباب جراید از نقش یا تسویج در این موضوع آگاهی پیدا نمایند. او می گفت متأسفانه تاکنون در ایران اجتماعی که بتواند در پرتو یک مکتب و برنامه مترقی و عملی، راه و روش نوینی را که با نیازمندیهای واقعی و با سنن و رسوم ملی تطبیق نماید

پی ریزی کند تأسیس نشده است، از طرفی به گفته او رسم بر این جاری است که هر گونه اجتماعی را به سیاست خاصی نسبت می دهند و اسم ایران و ایرانی کمتر در این موارد مورد

توجه است. (۱) منصور از این واهمه داشت که اگر هدف تشکیل کانون را سیاسی عنوان کند، زودتر از موعد لازم سیاست پیشگان حرفه ای ماهیت آن و دست های هدایت کننده پشت پرده اش را شناسایی نمایند و قبل از اینکه این تشکل نوپا که اعضایش جملگی جوان بودند و طبعاً جاه طلب؛ آمادگی لازم را به دست آورده باشد از صحنه تحولات محو گردد. اشاره او در مورد توهم مردم در باب نقش قدرت های خارجی در تشکیل جناح های سیاسی فرار به جلو و پیشقدمی ناشیانه ای بود که بیش از اینکه اعتمادی را جلب نماید؛ کنجکاوها را بیشتر

تحریک می کرد.

ص: ۲۷۳

بارها مقامات مسئول توضیح دادند که این تشکیلات فعالیت جدی و اصلاً منبع مالی در اختیار ندارد تا فعالیت خود را گسترش دهد. حتی شایع کرده بودند اعضای این کانون که عمدتاً از اعضای شورای عالی اقتصاد بودند، در جلسات شرکت نمی کنند. در نیمه دوم سال ۱۳۴۱ منصور به سمت مدیر کل بیمه ایران منصوب شد، کانون مترقی که عمده اعضای آن را پزشکان، مهندسين و لیسانسیه ها تشکیل می دادند عمدتاً مصدر کارهای مهم و غیر سیاسی بودند و در محلی در خیابان ایرانشهر روزهای سه شنبه از ساعت ۱۹ در جلسات سخنرانی شرکت می کردند. به دلیل جوانی و نیز این موضوع که رجال ایرانی در آن دوره به جوانان

بهایمی نمی دادند، هیچ کدام از اعضای این تشکل شناخته شده نبودند و غیر از شخص منصور

که احتمالاً او را هم به واسطه پدرش می شناختند، از دیگران شناخت درست و دقیقی وجود

نداشت. ظاهراً ورود اتباع خارجی به محل برگزاری این سخنرانی ها ممنوع بود، این امر به مثابه قانون نانوشته ای بود که هر عضو کانون از آن اطلاع داشت و البته این مطلب بر ابهامات

می افزود. معلوم است که در یک تشکیلات سیاسی که بانیان آن ایرانی باشند و بخواهند قدرت سیاسی را به دست گیرند، نباید خارجی حضور داشته باشد، اما اینکه بر این مطلب تأکیدی غیرقابل توجیه انجام می شد خود نشان می داد که احتمالاً منصور از افشا شدن رازی

مهم قبل از موقع مقتضی نگران است. با این وصف شایعات دیگر حاکی از آن بود که این جلسات روزهای سه شنبه ساعت ۱۸ تا ۲۱ در خیابان ایرانشهر تشکیل می شود و در آن مسائل مختلف سیاسی و اداری و مباحث روز طرح و بررسی می شود. اما اطلاع از اینکه چه نوع مسائل سیاسی در این جلسات مورد بحث و بررسی قرار می گیرد مقدور نبود، این البته

نکته ای شگفت انگیز بود که ساواک از مضامین سخنرانی های این جلسات ابراز بی اطلاعی می کرد. کلیه کسانی که در موضع رهبری کانون قرار داشتند هر کدام به نحوی از انحا با ساواک مرتبط بودند و بالاتر اینکه مجوز فعالیت آنها را شهربانی پس از استعلام سوابق آنان از

ساواک صادر کرده بود. آیا ساواک هم برای اینکه قضیه زودتر از موعد لو نرود از گزارش در این زمینه خودداری می کرد و یا اینکه اساساً کانون مترقی را جدی نمی گرفت؟

در حقیقت این جلسات به شکل نامرتب و هر یکی دو ماه یک بار تشکیل می شد و در آن بیشتر از مسائل بازرگانی و اقتصادی بحث و بررسی به میان می آمد و کمتر در مسائل سیاسی

اظهار نظر می شد و از اعضای کانون هم کمتر کسی در آن شرکت می کرد. دلیل این که اعضاء

هم این تشکیلات را جدی نمی گرفتند واضح بود. در جبین کانون مترقی برای آنها که ظاهر حوادث را تعقیب می کردند، آینده ای دیده نمی شد به همین دلیل عده ای از کسانی که داوطلب

عضویت هم بودند ترجیح می دادند وقت خود را در جایی صرف کنند که بتوانند از قبل آن

پستی و مقامی را برای خود دست و پا نمایند. این افراد از اهمیت و موقعیت منصور بی اطلاع

بودند و تصور می کردند، مثل ادوار گذشته سیاست در قبضه سیاستمداران حرفه ای است، شاید این افراد که به طور سنتی در مورد نفوذ انگلستان در ایران فراوان دیده و شنیده و خوانده بودند امریکا را هنوز به آن شکلی که باید و شاید جدی نمی گرفتند. اما ماجرا غیر از این بود. باز هم یادآوری می کنیم که منصور با گراتیان یا تسویج دوست بسیار نزدیک بود و از طرفی با شاپور ریپورتر هم ارتباط دوستانه داشت و اصلاً منصور او را استاد و راهنمای خود می نامید. بین این عده و افرادی مثل اسدالله علم از طرفی و نیز فردوست از طرف دیگر روابط دوستانه عمیقی برقرار بود، ریاست ساواک هم بر عهده پاکروان بود. بنابراین منصور نه یک

فرد، بلکه یک جریان بود، به همین دلیل فقط کسانی وزن و اهمیت او را می دانستند که از

جریانهای پشت پرده سیاسی آگاه بودند.

دوره نخست فعالیت کانون مترقی همزمان با دولت امینی بود، اما هر چه امینی به سقوط محتوم خود نزدیک می شد بر دامنه فعالیت های کانون مترقی افزوده می گردید. حدود یک سال پس از آغاز شکل گیری کانون تکاپوهای سیاسی آن علنی تر شد. در اصولی که تحت عنوان «اصول عقاید و نظرات کانون مترقی» منتشر شد اعلام گردید که هر فرد ایرانی حق دارد که از بدو تولد از تعلیم و تربیت مناسب برخوردار شود، از دید کانون این وظیفه در درجه اول بر عهده خانواده است. تأکید بر نهاد خانواده و نقش آن در تعلیم و تربیت کودکان نخستین بند از اصول عقاید این عده را در مقطع جدید تشکیل می داد و می گفتند اگر خانواده ناتوان باشد و یا امکانات لازم را برای تربیت اطفال نداشته باشد، این وظیفه بر عهده جامعه خواهد بود. خانواده رکن اساسی و طبیعی اجتماع دانسته میشد، طبق اصل سوم مرامنامه کلیه افراد کشور از نظر حقوق فردی و اجتماعی مساوی بودند و گفته می شد که مردم حق دارند از آزادی های فردی و فعالیتهای اجتماعی در حدود مصالح ملی و نظام اجتماعی برخوردار شوند. طبق اصل چهارم شناسایی اهمیت آزادی قلم و بیان و ایجاد محیط سالم اجتماعی به نحوی که در

آن مطبوعات بتوانند به حداکثر رشد خود برسند مورد تأکید قرار گرفته بود. احقاق حق

عادلانه و دسترسی به مراجع قضایی و نیز دادرسی عادلانه از دیگر اصول مورد قبول این عده در دوره جدید فعالیت شان بود. تعلیم و تربیت رایگان و امکان بهره مندی جوانان مستعد از تعلیمات فنی و حرفه ای از دیگر موارد مورد علاقه اعضای کانون در این دوره به شمار می آمد.

تعمیم و توسعه بیمه های اجتماعی برای دسترسی آحاد مردم به بهداشت لازم و مناسب از دیگر وجوه فعالیت های این عده را در بر می گرفت و بر دسترسی مردم تهیدست به بهداشت رایگان تأکید می شد. بیمه های بیکاری و از کار افتادگی بند بعدی فعالیت های این گروه بود، اما «شناسایی و تأیید حق مالکیت و لزوم تعدیل ثروت بر طبق مقتضیات اقتصادی

و اجتماعی» از مهمترین بندهای مورد تقاضای این کانون بود. رشد و توسعه اقتصادی از طریق هدایت فعالیت های تولیدی در بخشهای خصوصی و دولتی محور برنامه های کانون بود. ضمن اینکه از فعالیتهای بخش خصوصی حمایت اکید به عمل می آمد، اما دخالت و مباشرت مستقیم دولت در امور اقتصادی در ارتباط با منافع عمومی که از حدود مقدمات فعالیت های خصوصی خارج بوده و یا مصالح اجتماعی اعمال آن را از طرف دولت ایجاب می کرد؛ از مهمترین بندهای مورد پذیرش آنها به شمار می آمد. از نظر کانون دهستان نخستین واحد اقتصادی کشور به شمار می آمد و در زمینه لزوم پایه گذاری توسعه اقتصادی و اجتماعی در ده تأکید می شد. طبق اصل سیزدهم مرامنامه لزوم اجرای اصلاحات ارضی مطرح می شد و هدف از آن بهره برداری حداکثر از زمین و افزایش تولیدات کشاورزی و بهبود وضعیت زندگی روستاییان و تثبیت روابط زارع و مالک طبق اصول اقتصادی و اجتماعی خاص کشور عنوان می گردید.

برای اینکه امور در پایتخت متمرکز نشود و کار شهرستانها در همانجا به سرسامان برسد لزوم ایجاد شرایط اجرای این اصل براساس برنامه های جامع اقتصادی و اجتماعی کشور محرز و مسلم تلقی گردید. تجهیز و توسعه نیروهای انسانی کشور و نیز تأکید بر مقوله

نقش و اهمیت مدیریت در ایجاد سازمان صحیح اداری و بهبود روشها برای اداره کشور، از عمده ترین موارد مورد تأکید کانون در مقطعی بود که خیزهای اساسی برای تصدی قدرت بر می داشت. و بالاخره طبق اصل هفدهم مرامنامه روابط مسالمت آمیز با کلیه کشورهای جهان طبق منشور سازمان ملل متحد از دیگر اهداف کانون به شمار می آمد. مواد هفده گانه در

جلسه مورخ ۹ مهر ۱۳۴۰ یعنی در دوره نخست وزیری امینی به تصویب اعضا رسید و وعده داده شد موارد دیگری را که با حیات اقتصادی - اجتماعی و سیاسی ملت ایران ارتباط دارد در جلسات آینده مورد بررسی قرار داده و نتیجه را به اطلاع عموم مردم برسانند. نکته این است که این مواد ماه ها پیش به عنوان دستورالعمل کانون مطرح شده بود اما اعلام عمومی آن بعدها انجام شد؛ همین مقوله خود بر ابهام قضیه می افزود. به واقع کانون مترقی اصول خود را وقتی اعلام کرد که امینی سرنگون شده و علم نیز با بحران های فراگیر متعددی رو به رو بود، در این هنگام فاز نیمه علنی فعالیت سیاسی کانون آغاز گردید. می توان تصور کرد که با حمایت تیم

شاپور و یاتسویچ از گروه موسوم به کانون مترقی به مثابه رقیب امینی برای گام نهادن در

مسیر اصلاحات مورد نظر بود که این تشکیلات کندی پا به عرصه وجود گذاشته بود. این گروه نهایتاً باید به عنوان بهترین آلترناتیو امینی قدرت را قبضه می کردند. گروهی که هم ساواک به آنان اعتماد داشت و هم شخص شاه.

در اوایل خردادماه سال ۱۳۴۲ درست در بحبوحه بحرانهای فراگیر سیاسی و اقتصادی و در دوره نخست وزیری علم، اعضای مؤسس کانون با شاه در کاخ مرمر دیدار و گفتگو کردند.

در این ملاقات این عده برنامه های خود را توضیح دادند و علاقه مندی خود را برای اجرای

صحیح اصول موسوم به انقلاب شاه و ملت بیان داشتند. شاه رویه این کانون را مورد توجه

قرار داد و طرز کار آنها را ستود و مقرر کرد که این کانون به عنوان دفتر مطالعات اقتصادی و اجتماعی شخص او معرفی شود. شاه در عین حال توضیح داد که آرزوی دیرینش این بوده است که روشنفکران و افراد تحصیل کرده جامعه دور هم گرد آیند و نیروی واقعی این روشنفکران با تحولات اقتصادی و اجتماعی جامعه و برنامه هایی که در دست اجراست هماهنگ شود و با منافع طبقات کارگر و دهقان همگونی پیدا کند!! در پایان این جلسه شاه

فرمان زیر را خطاب به منصور صادر کرد:

هیئتی که به نام کانون مترقی از اشخاص تحصیل کرده و متخصص و روشنفکر و علاقه مند برای مطالعات عمیق و دقیق در امور اقتصادی و اجتماعی برای رفاه و آسایش و تعالی و ترقی ملت و کشور ایران تشکیل گردیده موجب مسرت و رضایت خاطر ما گردید و به منظور ابراز علاقه و توجه خاص به این موضوع به موجب این دستخط مقرر می داریم که کانون مزبور به نام دفتر مطالعات اقتصادی ما تعیین گشته و اعضای آن به عنایات و توجهات

مخصوصه مستظهر باشند. کاخ مرمر هشتم خردادماه ۱۳۴۲. (۱)

این که شاه چرا به یکباره این عده از جوانان را به عنوان مشاوران خود برگزیده بود، از نظر

محافل سیاسی آن روز ایران و جهان بدون معنی نبود. علم علی رغم این که مورد حمایت اکید

شاه قرار داشت، در انظار عمومی و محافل سیاسی فردی شناخته می شد که سیاست های بریتانیا را در کشور عملی می نماید.

علم با وجود بصیرت فوق العاده اش، از مهار بحرانهای

سیاسی و اجتماعی عاجز مانده بود. این که علم به شاه بسیار نزدیک بود امری نبود که بر کسی پوشیده باشد. این مهم البته خطری را در پی داشت و آن اینکه احتمالاً بار دیگر همان حوادث دوره اقبال تکرار شود و مردم آنها را از منویات خود شاه بدانند تا سیاستهای غلط دولت علم. از سوی دیگر امینی به این دلیل مورد نفرت شاه قرار داشت که از خانواده قاجارها بود و از طرفی به او مطلقاً نه شاه اعتماد داشت و نه یاتسویچ. اما منصور با اینکه مورد حمایت امریکایی ها بود، نمی توانست برای شاه خطری بالفعل به شمار آید. شاه می دانست که منصور نیرویی است که انگلیسی ها هم با وی میانه خوبی دارند و از این حیث قادر است توازن بین این دو

قدرت بین المللی را در صحنه و سیاست ایران حفظ نماید. از سوی دیگر امریکایی ها آن هم شخص کندی انتظار داشتند که

آهنگ تحولات به گونه ای باشد که بتواند هرگونه شائبه نفوذ

کمونیسم و یا حتی احتمال آن را منتفی سازد، منصور در این شرایط تنها فردی بود که می توانست در موارد لازم به عنوان

بهترین جایگزین علم به کار گماشته شود. به دنبال وقایع

۱۵ خرداد ۱۳۴۲ شایع شد عده ای از عناصر تحصیل کرده و چپ گرا خود را به کانون مرفقی نزدیک کرده اند و هدفشان

احراز موفقیت در انتخابات مجلس شورای ملی است. منصور هم بدون تحقیق درباره سوابق سیاسی ایشان و صرفاً به دلیل

تحصیلات بالا آنها را در کانون

پذیرفته است. (۲) اینها شایعات بی اساسی بود که هیچ واقعیتی نداشت، کانون مرفقی کلیه کارهای خود را به ساواک گزارش

می داد و تشکیلاتی نبود که شائبه گرایش به بلوک شرق در

آن وجود داشته باشد.

منصور اگر چه توانست با حمایت های آشکار شخص شاه گامهای اساسی برای رسیدن به قدرت بر دارد، لیکن واقع امر این

بود که وی حتی در بین طبقات تحصیل کرده جامعه یعنی

۱- روزنامه اطلاعات، ش ۱۱۱۰۷، مورخه ۱۵/۳/۱۳۴۲.

۲- گزارش اداره یکم عملیات ساواک، مورخه ۲۶/۳/۱۳۴۲، ش ۱۳۰۱-۳۱۱.

طبقاتی که می‌خواست نمایندگی آنها را داشته باشد؛ چندان پایگاهی نداشت. عده‌ای حتی معتقد بودند که هدف منصور صرفاً رسیدن به پست و کالت مجلس شورای ملی است، در حالی که بین طبقات تحصیل کرده به بی‌سوادی و بی‌اطلاعی مشهور است. (۱) مثلاً گفته می‌شد که او در دوره اقبال برای مدت چهار سال دبیر کل شورای عالی اقتصاد بود و در همین دوره

کشور به سوی افلاس رفت. اکنون هم که بیش از یک سال در رأس شرکت بیمه قرار داشت نتوانسته بود کوچکترین قدمی در راه بهبود وضع بیمه بردارد، در حالی که یکی از موارد

اشتمال این بیمه کارکنان دولت بودند. می‌گفتند که منصور با عنوان وابسته بودن به مقام سلطنت می‌خواهد رهبری افراد تحصیل کرده در کشور را عهده‌دار شود در حالی که هیچ احترامی بین این طبقه ندارد.

کانون مترقی برخلاف گروههای شناخته شده دیگر آن روز ایران کوچکترین پایگاهی در مراکز سنتی قدرت نداشت. این مراکز عبارت بودند از ارتش، اعضای پارلمان‌های گذشته، مطبوعات سیاسی، بازار، افسار زمین دار و کانونهای پنهان قدرت سیاسی که در مواقع مختلف در عرصه تحولات اجتماعی نقش‌های بسیار مهمی ایفا می‌کردند. کلیه آنها جوان بودند و از نظر وضع مالی هم در موقعیتی استثنایی قرار نداشتند. تنها امید آنها پیروزی در انتخابات پارلمانی مجلس بیست و یکم بود که در واقع تبلیغات زود هنگامی را در این مورد آغاز کرده بودند و تنها فعالیت آشکار آنها برگزاری جلساتی در زمینه مسائل اقتصادی و اجتماعی ایران بود؛ در این زمینه هم برنامه‌های آنها از سخنرانی تجاوز نمی‌کرد که این سخنرانی‌ها در جامعه بازتابی نداشت. در گزارشهای رسمی همیشه قید می‌شد که این گروه «ظاهراً» حامی خارجی ندارد، در زمینه سیاست خارجی این گروه هیچ برنامه‌ای نداشت و به

عبارتی این برنامه‌ها را مکتوم نگه می‌داشت. (۲)

مهمترین معضل این گروه همانا نداشتن پایگاه اجتماعی در ایران بود. گروههایی مثل جبهه ملی و حتی گروه‌های مخفی سیاسی که در جامعه حضور داشتند از این نظر وضعیت کاملاً مشخصی داشتند. حتی حزب توده از این حیث تعاریف مشخصی از پایگاه اجتماعی و طبقاتی خود در جامعه ارائه می‌کرد. ظاهراً اعضای کانون محور کار خود را روی طبقه

ص: ۲۷۹

۱- فعالیت انتخاباتی حسنعلی منصور، بخش ۳۱۲ اداره یکم عملیات، مورخه ۲۰/۴/۱۳۴۲، ش ۱۲۹۶، اظهارات مهندس کشتکار.

۲- از اداره سوم به ریاست ساواک، مورخه ۲/۵/۱۳۴۲، ش ۲۰/۵/۲۲.

متوسط جامعه قرار داده بودند، این طبقه قاعدتا استادان دانشگاهها، دانشجویان، کارمندان، و

ارباب جراید بودند؛ لیکن کانون در بین این اقشار هم شناخته شده نبود. آن چیزی که بیش از همه در جراید آن روز کشور بازتاب داشت، این بود که «کانون از سیاست های دولت اسدالله

علم در مورد مسائل مختلف داخلی و خارجی حمایت می کند» و هدف اصلی آن اندیشیدن راه حل هایی برای اجرای اصول شش گانه شاه و ملت است که مورد توجه شاه قرار داشت.

از دید مأمورین امنیتی این تشکیلات در دانشگاه تهران، سازمان های فرهنگی، دانشگاههای شهرستانها، دانشجویان مقیم خارج کشور، کارگران صنعتی و کشاورزی و سایر طبقات اجتماع هیچ گونه پایگاهی نداشت. در رادیو و تلویزیون، مطبوعات و انتشارات

وضع به همین قرار بود. از طرف دیگر تبلیغاتی در مورد فعالیت کانون انجام نمی گرفت و در زمینه های مورد نظر آنها هم تبلیغات صرف نتوانسته بود موفقیتی در خور توجه به دست آورد. کانون با گروه ها، احزاب و دسته های مختلف سیاسی بی ارتباط بود، در دولت هم پایگاهی نداشت و خلاصه اینکه تشکیلاتی کاملاً ناشناخته در عرصه تحولات داخلی ایران بود. با این وصف این گروه از بدو تأسیس به شکلی پنهانی در حال پیشرفت بود، تنها علت

موفقیت آنها هم تبلیغات پارلمانی به شمار می آمد لیکن ترقی آنها دلیل دیگری هم داشت و آن اینکه «برخی از رجال سیاسی ایران مثل علی منصور نخست وزیر اسبق از این گروه در خفا حمایت می کردند» و در زمینه رسیدن آنها به قدرت تلاش می نمودند. با این وصف گفته

می شد که این کانون، پشتیبانی از سیاست های داخلی و خارجی دولت علم را ادامه خواهد داد.

مهم ترین موضوعی که در تبلیغات انتخابات مجلس بیست و یکم دیده می شد و بی سابقه بود، مشارکت گسترده زنان در این انتخابات بود. این زنان از نیمه های دهه سی فعالیت خود

را آغاز کرده بودند و در طیف جدید نخبگان سیاسی می گنجدیدند. اینها از آن دوره تشکیلاتی را برای بانوان ایرانی راه اندازی کرده بودند و برخی زنان را در راه به دست آوردن حقوق مدنی رایج در غرب متشکل می کردند؛ در آن دوره مهم ترین تقاضای این گروه نه سیاسی بلکه خواسته های مدنی، نظیر حق طلاق برای زنان بود. در این مسیر البته تلاشهایی

صورت دادند و در کنار آن سایر فعالیت های اجتماعی در دستور کار آنها قرار داشت؛ لیکن از دوره شروع فعالیتهای کانون مترقی بود که این زنان جایگاهی بیشتر در اجتماع آن روز ایران

به دست آوردند و عملاً وارد در فعالیت های گسترده سیاسی شدند، امری که تا پیش از این سابقه نداشت. دکتر مهرانگیز منوچهریان، بدرالملک بامداد، دکتر شمس الملوک مصاحب، دکتر فرخ رو پارسای و سپهر خادم در زمره این زنان بودند. هدف تلاشهای این عده شرکت زنان در انتخابات بود. از بین اینها مهرانگیز منوچهریان رئیس اتحادیه زنان حقوق دان ایران بود و در عین حال نایب رئیس انجمن بین المللی زنان حقوق دان به شمار می آمد. بامداد در سال ۱۳۳۵ سازمان زنان طرفدار اعلامیه جهانی حقوق بشر را تأسیس کرد، خادم مؤسس جمعیت بیداری زنان بود، پارسای دبیر انجمن بانوان فرهنگی بود، اما مصاحب در هیچ یک از جمعیت های زنان عضویت نداشت. وی در همین سال ۱۳۴۲ نخستین زن سناتور در ایران شد. از بین اینان

حداقل دکتر پارسای به بهایی بودن مشهور بود، به عبارت بهتر مثل دوره مشروطه کانونهای فعالیت به نام آزادی زنان بیش از همه در بین رهبران این فرقه دیده می شد.

همزمان با این تلاش ها به مناسبت پنجاه و ششمین سالگرد مشروطه شاه سخنانی ایراد کرد و اعلام داشت که امروز راه بیش از هر زمان دیگر برای استقرار حکومت اکثریت باز شده

است. او گفت وضعیت با گذشته تفاوت کرده و مفهوم نهایی هر نظام دموکراسی یعنی مشارکت مردم در ایران فراهم گردیده است. شاه از زنان و مردان خواست که نمایندگان خود را به مجلس فرستند تا زمینه های لازم را برای اجرای اصول شش گانه انقلاب سفید مهیا نمایند. سخنان شاه صریحاً این مفهوم را در بر داشت که انتخابات کشور تا آن زمان دموکراتیک نبوده است و دولتهایی که در ایران روی کار می آمده اند، نمایندگان افکار عمومی نبوده اند.

البته شاه در فرازهای مختلف سلطنت خود این گونه اظهارات را بارها بیان کرده بود لذا

نیروهای مستقل به وی اعتمادی نداشتند. آنان هم که به حکومت مطلقه وی باور داشتند می دانستند که این بار هم شاه برای برطرف ساختن مشکلی خارجی و نه فی الواقع اعطای دموکراسی این گونه اظهارات را بر زبان جاری می کند و همه می دانستند که درست به هنگام

اقتضای موقعیت، شاه بار دیگر به مطلقیت خود رجعت خواهد کرد.

کانون مترقی و مجلس بیست و یکم

در پنجم شهریور ماه سال ۱۳۴۲ و در آستانه انتخابات مجلس بیست و یکم در تهران

کنگره ای تحت عنوان آزاد زنان و آزاد مردان برگزار شد. این کنگره انتخاباتی متشکل از نمایندگان کشاورزان، کارگران و سایر طبقات مختلف اجتماعی در سراسر کشور بود. قرار بود در آن کنگره کانون مرفعی لیست نمایندگان موردنظر خود را برای شرکت در انتخابات معرفی نماید. طبق اعلام کانون، نمایندگان این دوره مجلس باید از بین طبقات کشاورزی، کارگر و فرهنگی انتخاب می شدند. انتظار می رفت در این دوره کسانی به مجلس راه یابند که پیشتر در رقابتهای انتخاباتی شرکت نکرده بودند و به عبارتی ترکیب نمایندگان تغییر می کرد.

این کنگره تا روز نهم شهریورماه آن سال ادامه یافت و در پایان آن، لیست نمایندگانی که مورد تأیید مقامات امنیتی بودند در سراسر کشور منتشر شد. ترکیب کاندیداهای معرفی شده به گونه ای بود که بتوانند راه را بر هر گونه اعمال سلیقه ای باز گذارند و در مصوبات آتی مجلس نقش اساسی را بر عهده گیرند. بدیهی بود نمایندگانی که با معرفی کانون به مجلس راه پیدا

می کردند تحت هر شرایطی به پیشنهادات این تشکیلات تمکین می کردند، این افراد هیچ گونه تجربه سیاسی نداشتند و در موارد عدیده ای می توانستند دنباله رو خواسته های طیف جدید نخبگان سیاسی واقع شوند.

با انتشار فهرست کاندیداهای در سراسر کشور آتش انتخابات سرد شد؛ بسیاری از ناظرین از ترکیب کاندیداهای ابراز تعجب می کردند، چهره های گمنام در این لیست بسیار زیاد بودند و معلوم بود که در پس شعار میدان دادن به نخبگان سیاسی جدید، اهداف مهمی نهفته است. طیف گسترده ای از رجال سیاسی کشور که می دانستند کانون مورد حمایت سیاستهای رسمی امریکاست و از طرفی این طیف حداقل به صورت باری به هر جهت از حمایت شاه برخوردارند، از شانس پیروزی در رقابت های انتخاباتی مأیوس شدند. چهره های معروف و متنفذ در بین معرفی شدگان نادر بود و حتی بسیاری از نزدیکان کاندیداهای از این معرفی ها

ابراز تعجب کردند، آنها حداقل بستگان خود را نزدیک می شناختند و می دانستند که بسیاری

از آنها واجد هیچ ویژگی برجسته ای نیستند که بتوان آنها را در ردیف نخبگان سیاسی به شمار آورد. این افراد تا پیش از برگزاری کنگره کوچکترین فعالیت سیاسی نکرده بودند، حتی مردی مثل علم که زیر و بم سیاستمداران ایرانی را به خوبی می شناخت، اعلام کرد از کاندیداهای تهران بسیاری را نمی شناسد. برخی از روزنامه نگاران این امر را به فال نیک

گرفتند و از آن به عنوان تحولی عمده در سیاستهای ایران یاد کردند، آنان عنوان می نمودند

کسانی که تا دیروز به حساب نمی آمدند امروز در عرصه سیاسی فعال شده اند. با اینکه از نمایندگان کارگران و دهقانان سخن رفته بود، اما واقعیت این بود که از اکثریت ۱۹۳ نفری کاندیداها که توسط کنگره معرفی شده بودند، بیشتر آنها از مهندسين يا کارمندان اداره

اصلاحات ارضی بودند. ۴۷ تن از کاندیداها کارمند دولت، ده تن از کاندیداها استادان دانشگاه

بودند، به علاوه شش زن، ده روزنامه نگار، ده پزشک، هشت قاضی و شش بازرگان در بین این فهرست به چشم می خوردند. بدیهی است که این عده نمی توانستند نمایندگان کارگران و یا

کشاورزان باشند؛ این کاندیداها به گونه ای انتخاب شده بودند که این ذهنیت را به جامعه القاء می کرد که از بین طبقات متوسط جامعه برگزیده شده اند. پدیده ای که برای نخستین بار روی می داد این بود که بین فهرست کاندیداها دو تن ورزشکار به نام های امام علی حبیبی و دکتر رهنوردی و یک هنرپیشه سینما به نام مجید محسنی دیده می شدند. از بین این عده فقط ۲۳ تن سابقه نمایندگی داشتند و از کاندیداهای سابق احزاب ملیون و مردم نیز تعداد کمی دیده می شدند. تنها سازمان متشکلی که تعداد قابل توجهی از اعضای خود را در لیست گنجانیده بود کانون مترقی بود، این تشکیلات فقط در تهران فعالیت داشت، اما از بین معرفی شدگان

برای کاندیداتوری مجلس در سراسر ایران، ۳۹ تن از اعضای این کانون بودند. حسنعلی

منصور رهبر جمعیت هم طبعاً در بین این افراد بود. این نمایش بزرگ سیاسی برای این منظور بود که نشان داده شود به قول قوام، کشتیان را سیاستی دیگر آمده است و این موضوع را به ذهن ها القاء نمایند که ایران کشوری است که در پرتو نظام سلطنتی، گردش آزاد نخبگان در آن جریان دارد تا مانع از رکود و مآلاً گندیدگی سیاسی کشور شوند. اما چطور ممکن بود نخبگانی علمدار اصلاحات شوند که اولاً با مجوز شخص شاه وارد میدان شده بودند، دوم اینکه سازمان امنیت درباره وفاداری عمیق و فقدان سابقه سیاسی آنها از قبل اظهار نظر کرده بود؟ ابا امیدی وجود نداشت که چهره ای غیر وابسته به مافیای قدرت به نمایندگی مجلس برسد.

از اعضای دولت علم که تا آن موقع قدرت را به دست داشت، فقط رسول پرویزی معاون نخست وزیر کاندیدا شده بود. سن متوسط کاندیداها پائین تر از نمایندگان ادوار گذشته بود،

پیش بینی می شد که به هر ترتیب شده این گروه جوان مجلس آتی را در دست خواهد گرفت. (۱)

ص: ۲۸۳

یکی از معترضان به این روند دکتر علی امینی بود، او نامه ای را به امضای خود و سه تن از یارانش به نامهای دکتر غلامعلی فریور، محمد درخشش و نورالدین الموتی صادر کرد. در آن اعلامیه احترام به قانون اساسی، دفاع از آزادی، تأمین دموکراسی و ایجاد محیطی سالم برای

رقابتهای انتخاباتی مورد تأکید قرار گرفته بود. برخی از محافل سیاسی تهران اعلامیه امینی را امریکا پسند نامیدند، اما این بار مطبوعات سیاسی نعل وارونه می زدند؛ معلوم بود که امریکا از کانون مترقی حمایت می کند. از سوی دیگر مردم به امینی هم اعتمادی نداشتند، وی خود نیز

با حمایت امریکا وارد میدان شده بود و وقتی از میدان خارج شد که سیاست خارجی امریکا

از موفقیت وی ناامید شده بود. مهم تر اینکه تیم امینی هم نشان داده بود که به دموکراسی و الزامات آن چندان پای بند نیست. اما یک تفاوت بسیار مهم بین امینی و تیم منصور وجود داشت، امینی از سوی دیپلماسی آشکار امریکا که از طریق وزارت امور خارجه این کشور اعمال می شد

حمایت می گردید، اما تیم منصور مستظهر به حمایت رویه پنهان دیپلماسی امریکا بود که از سوی سیا اعمال می گردید.

به هر حال انتخابات مجلس به شکل «برق آسا» انجام شد و ۱۹۳ نماینده مجلس شورای ملی و مجلس سنا معرفی شدند. نتیجه انتخابات ایران که در ادوار گذشته از سه هفته تا سه ماه طول می کشید، برای نخستین بار در عرض یک روز اعلام شد و نتایج آن نیز اعلام گردید. اخذ

آراء از ساعت پنج بامداد آغاز شد و سه بعد از ظهر خاتمه پیدا کرد. برای نخستین بار زنان در انتخابات به مجلس راه یافتند. هر شش تن از بانوانی که توسط کنگره آزادمردان و آزاد زنان معرفی شده بودند به پارلمان رفتند. همسر شهردار تهران که زهت نفیسی نام داشت و شوهرش کاندیدای پست مهمی در دولت آینده بود زودتر از همه اطلاع یافت که انتخاب شده است، وی نماینده بافق کرمان در مجلس بود. ۱۸۱ تن از مجموع نمایندگان از لیست کانون مترقی انتخاب شده بودند یعنی فقط دوازده تن توانستند خارج از لیست وارد مجلس شوند. این دوازده تن هم درستی همانهایی بودند که در جریان لایحه مصونیت مستشاران نظامی امریکایی در ایران تا آنجا که توانستند در برابر منصور صف آراییی کردند. امریکایی ها

به این دلیل کانون مترقی را زیر بال و پر گرفتند و تحت عنوان استقرار نخبگان جدید و جوان از فرآیند دگردیسی سیاسی در کشور حمایت کردند، تا به دست این گروه یک دست لویح

آتی را که در راستای منافع امریکا بود بدون چون و چرا تصویب نمایند. این امر که تا آن

هنگام در نزد افکار عمومی روشن نشده بود، فقط وقتی از پرده بیرون افتاد که این لوایح مطرح شد و بحران های فراوانی را در پی آورد که در تاریخ معاصر ایران کمتر نظیری برای آن می توان یافت.

وقتی که نتیجه انتخابات معلوم شد، مردم دیدند بسیاری از افرادی که تحت عنوان نماینده

به مجلس رفته اند گمنام هستند. معلوم بود که با برنامه ریزی از پیش تعیین شده اکثریت

نمایندگان را از بین کانون مترقی و کارمندان اصلاحات ارضی دستچین کرده اند، حتی برای

ریاست مجلس از افرادی مثل منصور، دکتر عباس ریاضی و دکتر مصطفی مصباح زاده مدیر روزنامه کیهان نام برده می شد.

پیش بینی می شد که برای نخستین بار در طول تاریخ ایران

شاید یک یا دو تن از بانوان به عنوان هیئت رئیسه مجلس انتخاب شوند. پس از اعلام رسمیت مجلسین معلوم شد از زنان افراد

زیر وارد مجلس شده اند: نیره ابتهاج سمیعی، هاجر تربیت، دکتر فرخ رو پارسای، زهت نفیسی، شوکت ملک خانم جهانبانی

و دکتر مهرانگیز دولتشاهی. دکتر مهرانگیز منوچهریان و دکتر شمس الملوک مصاحب نیز به عنوان سناتور

انتصابی به مجلس سنا رفتند. منوچهریان سابقه و کالت داشت به همین دلیل انتصاب وی را به

سناتوری فاقد ایراد می دانستند، اما مصاحب بیشتر نویسنده گی می کرد. برای احراز شرایط

جهت راه یافتن به مجلس سنا و برای اینکه نمایندگی وی اشکال قانونی نداشته باشد، درست

یک روز قبل از اینکه به عنوان سناتور انتصابی معرفی شود؛ «حکم معاونت وزارت فرهنگ را دریافت کرد.» بر خلاف مجلس

شورا ترکیب مجلس سنا چندان تغییری نکرده بود، مهندس شریف امامی به عنوان رئیس این مجلس و دکتر ریاضی به عنوان

رئیس مجلس شورا انتخاب شدند و به همه شایعات پایان داده شد. عباس مسعودی و دکتر محمد سجادی هم به عنوان نایب

رئیس مجلس سنا انتخاب شدند، بنابراین برخلاف مجلس شورا که ترکیب اصلی آن با نخبگان جدیدالظهور بود، در مجلس

سنا ترکیب سنتی سابق حفظ شده بود، گویی از قبل در این زمینه تصمیم گرفته شده بود که تقسیم وظایفی صورت گیرد و

امور طبق آن حل و فصل شود.

انتخابات مجلسین و ترکیب کاندیداها برای هیچ کس تردیدی باقی نگذاشت که برای آتیه نقشه هایی کشیده شده است.

آگاهان در فرمایشی بودن این انتخابات نیز تردیدی به خود

راه ندادند، واضح شد از قبل معلوم بوده است که چه افرادی باید به عنوان نماینده مردم وارد

تشکیلات قانونگذاری شوند. اما دنیا آبستن تحولاتی بود که به هر حال در آینده سیاسی ایران نیز می توانست نقش بسیار مؤثری داشته باشد. مهم ترین این حوادث عبارت بودند از

مسافرت برژنف و همسرش به ایران و قتل جان اف. کندی رئیس جمهور امریکا در دالاس تکزاس.

قتل کندی و حوادث متعاقب آن

در ۲۵ آبان ماه سال ۱۳۴۲ برژنف رهبر شوروی از ایران بازدید کرد، این مسافرت تا روز دوم آذرماه آن سال طول کشید. این مسافرت یخهای موجود در روابط بین دو کشور را آب کرد و بار دیگر مناسبات اقتصادی و سیاسی در حدی بیشتر از گذشته از سر گرفته شد. مسافرت مزبور بسیاری از تبلیغات رسانه های جمعی غرب را در مورد تلاش شوروی برای فروپاشی نظم در ایران و روی کار آوردن یک دولت دست نشانده نقش بر آب کرد؛ دیگر کمتر کسی بود که این توهمات را جدی بگیرد، در واقع مهم ترین حربه غرب در مورد آینده حوادث ایران از دست آنها گرفته شده بود. معلوم شد که شوروی نه تنها در ایران پایگاهی

ندارد بلکه درصدد تعمیق روابط خود با تهران است، با این حساب آینده تبلیغات رسانه های

جمعی امریکا به کجا می انجامید؟ شاه در این زمینه ظاهرا تلاش کرده بود ابتکاری به خرج

دهد و نظریه ژنرال ایوب خان را در مورد نحوه رفتار با امریکاییان به بوته آزمون گذارد، اما یک تفاوت بین ایوب خان و شاه وجود داشت و آن اینکه ایوب خان به ماهیت دیکتاتوری

حکومت خود واقف بود و در این زمینه هم تعارفی نداشت پس به دستور امریکایی ها حاضر به تغییر رویه نبود؛ اما شاه به شدت تحت تأثیر تبلیغات امریکا و سایر کشورهای غربی قرار

داشت و هر انتقادی را حاکی از عزم ممالک صنعتی در خلع خود از سلطنت ارزیابی می کرد. شاه مثل دوره جوانی خود روحیه اش را در برابر کوچکترین حادثه غیرمترقبه ای از دست می داد و برای جلب رضایت غرب که وی موجودیت خود را در گرو حمایت های آنان می دید، به آسانی مرعوب می شد.

درست روز بازگشت برژنف از ایران، کندی رئیس جمهوری امریکا به دست جوانی به نام اسوالد به قتل رسید. از ماهیت این قتل و انگیزه های اسوالد کوچکترین خبری در اختیار رسانه ها قرار نگرفت و حتی به درستی معلوم نشد که آیا ضارب کندی این جوان بوده است یا

خیر. درست چهل و هشت ساعت بعد از قتل کندی این جوان دستگیر شده در زندان ترور شد. قتل اسرارآمیز اسوالد و نیز اهمال پلیس ایالتی امریکا در حفظ جان رئیس جمهور و بالاخره عدم مراقبت از تنها متهم قتل کندی، این پرونده را به صورت معمایی پیچیده در

آورده بود. شواهد و قرائن نشان می داد که توطئه ای عمیق و دامنه دار برای قتل رئیس جمهور

ترتیب داده شده است. جانسون معاون رئیس جمهور امریکا که خود مردی تکزاسی بود و اینک طبق قوانین دولت فدرال به جانشینی کندی نائل آمده بود، در همان هواپیمایی که جنازه

کندی را به واشنگتن حمل می کرد سوگند ریاست جمهوری یاد کرد و اظهار داشت که

سیاستهای صلح جویانه کندی را دنبال خواهد کرد. در شوروی و بلوک سوسیالیسم از کندی بسیار تمجید شد، در سراسر تاریخ این بلوک سابقه نداشت که از رهبر یکی از کشورهای سرمایه داری به این شکل تجلیل شود. خبرگزاری رسمی شوروی تاس، گزارش داد «دیروز

میلیونها مردم شوروی گوئی وارد واشنگتن شده اند. آنها جان اف. کندی رجل برجسته خود را در آخرین مسافرتش تشییع کردند.»^(۱) محافل سیاسی تهران نسبت به این همه احترامات ابراز شگفتی کردند و مطبوعات طرفدار غرب ابراز امیدواری کردند که جانشین کندی هر نوع شک و شبهه ای را در مورد این سخنان و موارد مشابه دیگر برطرف نمایند.^(۲) اینکه قتل کندی به دست اسوالد انجام شد و یا جک رویی - کانگستری که از اسرار قتل آگاهی داشت - موضوعی ثانوی است و به اثر حاضر ربطی ندارد، مهم این است که بعد از این قتل، شاه آشکار ابراز خوشحالی کرد و نتوانست بر شعف طفلانه خود غالب آید. اما در عین حال به دنبال قتل کندی اسدالله علم ضمن بیاناتی از سیاستهای امریکا در برابر تحولات ایران

قدردانی کرد، در این سخنرانی وی به اختصار گوشه ای از تاریخ روابط ایران و امریکا را نیز تشریح نمود و اظهار داشت:

آشنایی ملت ایران با مردم امریکا اگر چه کهن نیست اما در همه وقت با دوستی و اتحاد توأم بوده و هرگز تیره و تار نبوده است. در اقتصاد و فرهنگ ملی ما خاصه از ابتدای قرن بیستم

خاطره مردان شریفی از قبیل آقای شوستر در خاطره تمام مردم ایران جاویدان مانده است:

ص: ۲۸۷

۱- بعد از قتل کندی یکی از مقامات عالیرتبه شوروی به پیر سالینجر وابسته مطبوعاتی کاخ سفید گفت که خوشچف از شنیدن این خبر گریست و تا « چند روز مانند اشخاص گیج و مبهوت در دفتر کارش قدم می زد. » Salinger: Avec Kennedy, Paris, Buchet Chastel. ۱۹۶۷, P: ۴۱۸ Pierr

۲- خواندنیها، سال ۲۴، ش ۲۱، شنبه ۹ آذرماه ۱۳۴۲، ص ۲.

این مردان و بعد فرزانشان دیگر امریکا کم و بیش همه وقت یاور و مددکار ملت ایران بوده اند... امروز در سرتاسر ایران کارشناسان امریکایی با برادران ایرانی خود متفقا گره از مشکلات مملکت ما را باز می کنند و همچنین در تمام شئون مختلف مملکتی ما امروز ایرانیانی که در امریکا تحصیل کرده اند و به متد و سبک کار امریکاییان آشنایند تلاش

می کنند که مملکت خود را ترقی و پیشرفت دهند.^(۱)

با این وصف کمتر کسی بود که تردیدی در روابط سرد کندی با شاه داشته باشد. کندی شاه را مردی ستمکار، حقیر و فاسد می دانست و به قول قاضی ویلیام داگلاس، «بی اعتمادی وی به شاه به اندازه ای رسیده بود که درصدد برآمده بود او را وادار به استعفا نماید و برای پسرش تا رسیدن به سن قانونی یک نایب السلطنه بگمارد.»^(۲) این نکته پرده از علت شعف شاه از قتلکندی برمی دارد.

تحلیل اینکه چه کسانی نتوانستند ادامه دولت کندی را در امریکا تحمل نمایند خود فرصتی جداگانه می طلبد، لیکن در ارتباط با کتاب حاضر توجه به نکاتی ناگزیر است. تا این

زمان کندی ۳۴ ماه از دوره ریاست جمهوری خود را سپری کرده بود و تنها ۱۴ ماه برای ادامه حیات دولت او کافی بود تا دوره ریاست جمهوری خود را تمام نماید. بدون تردید بزرگترین دشمن کندی در داخل ایالات متحده صاحبان صنایع نظامی این کشور و دارندگان کارخانه های عظیم اسلحه سازی و تولید فولاد بودند. نزدیکی به شوروی و تخفیف بحرانهای بین المللی از میزان سفارشات دولتی به کارخانه های اسلحه سازی کاسته بود، اگر

کندی راهی را که در پیش گرفته بود ادامه می داد صاحبان صنایع سنگین این کشور با خطر

ضرر و زیان و ورشکستگی رو به رو می شدند. تراستهای نفتی که مرکز عمده آنها در همان دالاسی بود که کندی به قتل رسید؛ از آغاز تشکیل دولت دمکرات با وی اختلاف شدیدی داشتند و دیدگاههای کندی را در مورد لزوم توجه به خواسته های مشروع کشورهای تولیدکننده نفت بر نمی تابیدند. این اختلافات به ویژه در ماههای اخیر به اوج خود رسیده

بود. فرماندهان نظامی و افراتیون دست راستی به طور کلی با سیاستها و برنامه های وزیر

دفاع کندی یعنی رابرت مک نامارا موافق نبودند، به عقیده آنها کندی در برابر شوروی راه

ص: ۲۸۸

۱- مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، اسناد اسدالله علم، ش ۳۲-۱۸-۲-۷۹۴-ع.

۲- William O. Douglas : The Court Years ۱۹۳۹-۱۹۷۵, Random House, New York, P.۶۰۴.

درستی را در پیش نگرفته بود و فریب خروشچف را می خورد. آنها سیاست کندی را در مورد کوبا، قطع آزمایشهای اتمی، توافق با شوروی در آسیا و آفریقا و توسعه مناسبات امریکا و شوروی را در زمینه فروش گندم امریکا به شوروی محکوم می کردند و ادامه این سیاست را برای ایالات متحده زیانبار می دیدند.

علاوه بر حزب جمهوری خواه، در درون حزب دمکرات نیز اختلافات با رئیس جمهور اوج گرفته بود و از اینکه وی بدون مشورت با مقامات حزبی در امور تعیین کننده برای مصالح آتی امریکا تصمیم می گرفت، آزرده خاطر بودند. مهمترین وجه مخالفت عده ای از نمایندگان کنگره که از اعضای خود حزب دمکرات بودند، مربوط به لایحه آئین مدنی و لوایح مربوط به تجدیدنظر در سیستم مالیاتی و کمکهای خارجی امریکا بود که از تصویب آنها جلوگیری می کردند. طرفداران تبعیض نژادی که در ایالات جنوبی امریکا قدرت زیادی داشتند، در زمره سرسخت ترین مخالفین سیاستهای کندی بودند، زیرا لایحه قانون مدنی، تبعیض نژادی را برای همیشه ریشه کن می ساخت. اگر کندی شخصا اجرای این قانون را بر عهده می گرفت دیگر برای افراتیون ایالات جنوبی طرفدار تبعیض نژادی فرصتی برای ادامه حیات باقی نمی ماند. برخلاف کندی جانشین وی جانسون از اجرای برنامه های وسیع نظامی و تقویت نیروهای دفاعی امریکا و نیز کمک نظامی به متحدین امریکا در برابر بلوک شرق دفاع می کرد و همین می توانست منشأ تحولات زیادی در سیاستهای رسمی ایالات متحده در برابر کشورهای دیگر باشد. کندی و جانسون در کنوانسیون سال ۱۹۶۰ حزب دمکرات امریکا که طی آن کاندیدای ریاست جمهوری تعیین شد، در مقابل یکدیگر قرار داشتند و به

عبارتی رقیب یکدیگر بودند. در حقیقت وقتی کندی توانست برگ برنده را در دستان خود گیرد که برای حفظ وحدت حزب و استفاده از همه امکانات برای پیروزی در برابر حزب جمهوریخواه، جانسون را به همکاری دعوت کرد و به وی وعده معاونت ریاست جمهوری داد. در آن مقطع زمانی جانسون ناچار بود هر چند به صورت ظاهری و موقتی سیاستهای کندی را مورد تأیید قرار دهد زیرا در غیر این صورت در انتخابات آتی ریاست جمهوری حزب وی شکست می خورد. قتل کندی راه را برای تبلیغات هر چه گسترده تر حزب جمهوریخواه فراهم آورد، زیرا این حادثه درست مصادف با مرحله مقدماتی انتخابات ریاست

جمهوری بود. کاندیدای احتمالی این حزب برای رویارویی با حزب دمکرات باری گلدواتر(۱) بود.

به دنبال قتل کندی نام گلدواتر که عضویت مجلس سنا را داشت بر سر زبانها افتاد، در این

ایام او به عنوان «خطرناک ترین مرد امریکا در دنیا» شناخته می شد. او می توانست در مدتی

کوتاه افکار صاحبان صنایع بزرگ و طرفداران تبعیض نژادی را به طرف خود جلب نماید. گلدواتر در سال ۱۹۵۲ از ایالت آریزونا به سنای امریکا راه یافته بود و به دنبال سخنرانیهای مهیج نام خود را به عنوان نامزدی مقام ریاست جمهوری بر سر زبانها انداخت. عناصر افراطی دست راستی از وی در برابر نلسون راکفلر فرماندار ایالت نیویورک و نیرومندترین کاندیدای جمهوری خواهان برای مقام ریاست جمهوری دفاع می کردند. موقعیت گلدواتر در برابر راکفلر مستحکم تر بود، با تزلزل موقعیت راکفلر، گلدواتر به عنوان نیرومندترین

کاندیدای حزب جمهوریخواه برای رقابت دوره آتی ریاست جمهوری معرفی می شد. او گفته بود در صورت انتخاب شدن به مقام ریاست جمهوری قانون منع آزمایش سلاحهای اتمی را لغو و در صورت لزوم با شوروی هم قطع ارتباط خواهد کرد. او سازمان ملل متحد را

نیز مورد حمله قرار می داد و می گفت اگر چین کمونیست به عضویت این سازمان درآید، امریکا از سازمان ملل خارج خواهد شد. گلدواتر در زمره افرادی بود که صریحا از ضرورت حمله به کوبا و ساقط کردن دولت کاسترو دفاع می کرد.

بالاخره در کنوانسیون حزب جمهوریخواه گلدواتر به عنوان ریاست حزب دست یافت تا در مبارزه انتخاباتی که سال آینده بین او و جانسون روی می داد شرکت نماید. گفتیم که وی به جناح راست افراطی حزب تعلق داشت و معتقد بود که در صورت انتخاب شدن در مواقع بحرانی از سلاحهای اتمی علیه شوروی بهره خواهد گرفت. ژنرال دوگل از انتخاب گلدواتر به منصبی که به آن دست یافته بود، ابراز نگرانی کرد و روزنامه پراودا ارگان حزب کمونیست شوروی پیروزی او را در زمینه تصدی رهبری حزب جمهوریخواه مثل پیروزی هیتلر ارزیابی کرد. روزنامه نیویورک تایمز گزارش داد که طبعا هر امریکایی می خواهد در برابر

کمونیسم موضعی شدید اتخاذ کند، اما شرط اصلی این است که امنیت جهانی حفظ شود و در

این مسیر به کسی آسیبی نرسد؛ حال آن که با شعارهای گلدواتر جهان در معرض آسیب های

ص: ۲۹۰

جدی قرار میگرفت. برعکس این دیدگاهها گلدواتر بر این باور بود که نظام کمونیسم را باید منهدم ساخت و در غیر این صورت ایالات متحده واژگون خواهد شد. نیویورک تایمز هم وضعیت مصالحه با شوروی و جنگ سرد و ترک مخاصمه با بلوک شرق را زشت و شرم آور می دانست، لیکن در عین حال یادآوری می کرد تانیل به وضعیتی که امریکا در برابر شوروی

موضعی مستحکم پیدا کند باید وضع موجود را حفظ کرد و از دست زدن به ریسکی که منافع امریکا را مورد تهدید قرار می دهد و آینده آن نامعلوم است پرهیز نمود. گلدواتر معتقد بود که شرط تحقق شعارهای او دست یازیدن به جنگ نیست و کافی است امریکا در برابر تحولات جهانی قیافه خشن تری به خود گیرد، زیرا در چنین صورتی امریکا می تواند بدون کوچکترین خسارتی امتیازات بیشتری را در عرصه های بین المللی به دست آورد. با این وصف نیویورک تایمز حتی این رویه را مناسب ارزیابی نمی کرد. مفسران سیاسی این روزنامه تحلیل می کردند که مقدار زیادی از ناراحتی های امریکا در سیاست خارجی، ناشی از دخالت های فوری و بیش از حد در اموری بوده است که بعدا امکان عقب نشینی از آنها در

موارد ضروری وجود داشته است بدون اینکه هزینه زیادی را برای منافع این کشور در بر داشته باشد. دیپلماسی امریکا متهم به این بود که نمی تواند ابتکار عمل را در دست گیرد و قادر نیست بر گهای برنده را در برابر شوروی حفظ کند. از نظر تحلیل گر این روزنامه وضعیت فوق در ویتنام رخ داده بود، وضعیتی که باعث شده بود امریکا در باتلاقی گیر کند که کسی نمیدانست چگونه باید از آن منجلا ب خارج شد بدون اینکه احساس حقارت ملی را برای امریکاییان در پی داشته باشد. (۱)

تهدیدات گلدواتر باعث شد که شوروی نیز موضعی سرسختانه اتخاذ کند، خروشچف اعلام کرد که در برابر گلدواتر اسلحه خود را تیزتر خواهد کرد و از تهدیدات وی بیمی به

خود راه نمی دهد. گومولکا رهبر حزب کمونیست لهستان نیز شدیداً گلدواتر را مورد حمله قرار داد. بحرانهای بین المللی در اثر تبلیغات گلدواتر کار را به جایی رسانید که دو تن از برجسته ترین سناتورهای حزب جمهوری خواه، یعنی سناتور جاکوب جاویتس و سناتور کیتینگ اعلام کردند که در شرایط فعلی حاضر نیستند از نامزدی وی در انتخابات ریاست

ص: ۲۹۱

این دوره رقابت های انتخاباتی در امریکا مصادف بود با دوره تبلیغات پر سر و صدای حسنعلی منصور در ایران. در این دوره اگر حزب جمهوریخواه می توانست قدرت را در دست گیرد، شاه نفسی به آسودگی می کشید و برای همیشه خود را از شر تبلیغات امریکاییهایی که در درون حزب دمکرات بر ادامه برنامه های کندی در ارتباط با ایران پافشاری می کردند آسوده سازد. شاه در بین سناتورهای حزب جمهوریخواه و نیز در بین کاندیداهای این حزب دوستان و متحدان زیادی داشت که از برنامه توسعه تسلیحاتی او دفاع

می کردند و از استقرار دیکتاتوری وی در کشور جانبداری می نمودند. یکی از این سناتورها

جاکوب جاویتس بود که تا واپسین روزها از شاه حمایت می کرد و دیگری هم راکفلر بود که با شاه پیوندهای عاطفی عمیقی داشت؛ اینان با اردشیر زاهدی سفیر کبیر ایران در واشنگتن نیز رفاقت داشتند. زاهدی غیر از این که سفیر ایران در امریکا به شمار می آمد داماد شاه نیز بود و همین امر میزان توجه به وی را مضاعف می ساخت. از سوی دیگر شاه با ریچارد نیکسون

بسیار نزدیک بود، سفیر وی در امریکا یعنی زاهدی برای انتخابات آتی امریکا از پول مردم ایران بودجه هایی را در اختیار ستاد انتخاباتی جمهوریخواهان قرار داده بود. برنامه های

جمهوریخواهان بیش از همه مورد رضایت شاه بود، پس باید منتظر می شد تا حوادث آتی موقعیت وی را در شطرنج سیاسی کشور مشخص سازد.

موقعیت منصور و زایش حزب ایران نوین

چند هفته ای قبل از ترور کندی، لایحه الحاق ایران به کنوانسیون وین و نیز لایحه مصونیت مستشاران نظامی امریکایی مورد تصویب کابینه علم قرار گرفته بود، اما مجلسین تعطیل بودند و باید صبر می کردند تا مجلس بیست و یکم شروع شود و این لوایح برای تصویب نهائی تقدیم مجلسین گردد. ماجرا از این قرار بود که سفارت امریکا در اسفندماه

سال ۱۳۴۰ از دولت ایران به نخست وزیری امینی خواسته بود که مستشاران نظامی امریکا را در ایران از مصونیتهای پیش بینی شده در قرار داد وین برخوردار سازد. امینی به لطایف الحیل از این امر طفره رفت و به همین دلیل مذاکرات و مکاتبات با سفارت امریکا در این زمینه مدت ها

ص: ۲۹۲

طول کشید تا سرانجام هیئت دولت علم در تاریخ ۱۳ مهرماه سال ۱۳۴۲ آن را مورد تصویب قرار داد.^(۱) شاید یکی از مهمترین دلایل برکناری امینی و سکوت امریکا در برابر سقوط وی، تعلل در تصویب لایحه مصونیت مستشاران نظامی امریکا در ایران بود. گفتیم در دوره نخست وزیری

علم بود که کانون مترقی تلاشهای گسترده ای را برای تصدی قدرت سیاسی در کشور شروع کرده بود، اینک مردم و بسیاری از محافل و رجال سیاسی با برنامه های این تشکیلات آشنا

شده بودند و در آستانه انتخابات مجلس این گروه آماده می شدند تا برنامه های خود را به بوته اجرا در آورند.

قبل از اینکه این مباحث در ادامه این سلسله حوادث مورد ارزیابی واقع شود، لازم است که مواردی از نحوه دادرسی قضات ایرانی را در ربط با امریکاییان، که نشان از استقلال

قضائی کشور داشت، مورد توجه قرار دهیم، این موارد صرفاً به این منظور نقل می شوند تا

نشان داده شود که تصویب لایحه مصونیت مستشاران نظامی امریکایی چگونه می توانست واپسین علائم استقلال ایران را محو و نابود سازد. در اوایل مردادماه سال ۱۳۴۳ شعبه ۲۹

دادگاه جنحه تهران پرونده یک گروهبان امریکایی را که در نیمه شب یکی از شبهای اسفندماه

۱۳۴۳ ضمن توهین به یک پاسبان ایرانی به صورت او سیلی زده بود؛ بررسی کرد و نظامی مزبور را به زندان محکوم ساخت. جری تانکر سیلی فرزند لوئیز که در اداره مستشاری نظامی امریکا خدمت می کرد و بیش از ۲۵ سال سن نداشت با حضور یک مترجم از طرف دادستانی مستشاری ارتش امریکا به دادگاه آمده بود. به موجب کیفرخواست صادره در نیمه های شب بیستم اسفندماه سال گذشته این گروهبان امریکایی به همراه دو تن از دوستان خود که مشروبات الکلی نوشیده بودند با سرپاسبان طاعتی زاده که سرگرم کنترل و بازدید مغازه های خیابان شیراز بود، گلاویز شده و او را کتک زده بودند. همان شب جری توسط پاسبان دیگری

دستگیر و به کلانتری اعزام شد. در جریان محاکمه جری تانکر سیلی مدعی شد که نمی دانسته است طرف وی پلیس است^(۲) و از کرده خود نادم و پشیمان می باشد. بالاخره پس از استماع سخنان طرفین دعوی، جری به دو ماه حبس قابل تبدیل به جزای نقدی محکوم شد، این جزای نقدی از قرار روزی یکصد ریال معین شد. در پایان محاکمه، امریکایی مزبور

ص: ۲۹۳

۱- الموتی، ایران در عصر پهلوی، ج، ۱۲، ص ۲۵.

۲- اطلاعات، ش ۱۱۴۴۹، شنبه ۱۰ مردادماه ۱۳۴۳، ص ۱۸.

پس از آگاهی از رأی صادره ابراز تشکر کرد و اعلام نمود که قاضی با حقانیت به این پرونده رسیدگی کرده است.

در همان زمان رابرت برایدن تبعه امریکا که متهم بود همسر خود به نام ویتا کامپین را کشته است، توسط بازپرس دادسرای تهران محاکمه شد و ممنوع الملاقات گردید. این شواهد نشان می داد که امریکایی های مقیم کشور نیز مثل ایرانی ها طبق قوانین جزایی ایران محاکمه

می شوند و از حقوقی مثل ایرانی ها برخوردار هستند. محاکمات یاد شده نشان داد که در ایران

با محکومین خارجی با نهایت مسالمت برخورد می شود و در این زمینه هیچ گونه تبعیضی بین آنها و اتباع ایران وجود ندارد. نفس این محاکمات نشان دهنده استقلال قضایی ایران بود و این که خود متهمین نیز به جرائم خود اقرار داشتند و از احکام صادره راضی بودند نشان

می داد که در ایران نیز قوانین مورد قبول اتباع امریکا جاری و ساری است. ایرانی ها نشان داده بودند که در این موضوعات ضمن حفظ استقلال خود از موضعی برابر با اتباع کشوری قدرتمند مثل امریکا برخورد می نمایند و در این راستا منافع ملی و نیز حیثیت و شئون کشور

مورد توجه قرار می گیرد بدون اینکه در حق متهمین اجحافی روی دهد. اینکه دستگاه قضایی ایران یک تبعه امریکا را به جرم قتل همسر امریکایی خود محاکمه می کرد، نشان می داد که در کشور حقوق اتباع دیگر کشورها نیز مثل حقوق ایرانی ها مورد توجه قضات قرار دارد، این یکی از موضوعات قابل دفاع در ایران آن روز بود. لیکن بعدها با طرح لایحه

مصونیت مستشاران نظامی امریکا و خدمه آنها این استقلال قضایی نادیده گرفته شد و همانطور که خواهیم دید ایران در زمره کشورهای وحشی دنیا تلقی گردید؛ امری که حتی

نخست وزیر وقت ایران حسنعلی منصور نیز بر آن صحنه نهاد و با این کار خود همان تتمه استقلال کشور را بر باد داد و این همه را با عنوان تمدن و تجدد به سامان رسانید. (۱)

به انتخابات مجلس باز می گردیم، گفتیم کانون مرفعی با اینکه ناشناخته بود لیکن در انتخابات پارلمانی مجلس بیست و یکم توانست اکثریت آراء را به خود اختصاص و فراکسیون نیرومندی را در مجلس تشکیل دهد که مقدمه اصلی تشکیل کابینه در آینده ای نه چندان دور

بود. در نیمه های دوم سال ۱۳۴۲ شایع شد که سران کانون قصد دارند با توجه و تکیه به هسته

ص: ۲۹۴

۱- روایت دکتر حسین خطیبی از جلسه بیست و یکم مهرماه سال ۱۳۴۳ مجلس بیست و یکم در مصاحبه ای با فصلنامه تاریخ معاصر ایران شرح داده شده است؛ ر. ک: تاریخ معاصر ایران، سال دوم، شماره هفتم، پائیز ۱۳۷۷، ص ۲۴۲ به بعد.

اولیه تشکیلات خود حزبی را سازمان دهند. (۱) قرار بود نام این حزب چیزی غیر از کانون مترقی باشد و اعضای آن عمدتاً کارگران و کارمندان دولت باشند. دیری نگذشت که از قول منصور نقل شد در محافل وابسته به خارجی ها گفته می شود امریکایی ها از تحولات داخلی

ایران رضایت ندارند و احتمالاً کودتایی را سازماندهی خواهند کرد. گفته می شد احتمالاً

افرادی مثل ارتشبد عبدالله هدایت در رأس کودتا قرار خواهند گرفت. منشأ این شایعات

بی اساس هر چه بود، نشان از این داشت که رجال ایرانی به آهنگ دولت های ایالات متحده به رقص درمی آیند، آخر چگونه ممکن بود مردی مثل عبدالله هدایت که در وفاداری وی به شاه

و نیز در پیوندهای او با محافل سری بریتانیا تردیدی وجود نداشت در رأس کودتایی علیه

شاه آنهم به توصیه امریکا قرار گیرد و آخر به چه دلیل باید چنین کاری را انجام می داد؟

در آبان ماه سال ۱۳۴۲ آرایش نیروها به نحو بی سابقه ای در ایران به هم خورد. از دسته هایی که به عنوان حزب در عرصه هایی سیاسی فعالیت می کردند هیچ کدام نه دارای پایگاه اجتماعی درخور توجهی بودند و نه اینکه تشکیلات عظیمی داشتند که با اتکای به توده های هوادار خود در این مرحله سرنوشت ساز منشأ اثری باشند. غیر از کانون مترقی که

در این زمان اکثریت پارلمانی را در اختیار خود داشت، گروههای کوچک دیگری هم در صحنه سیاسی ایران دیده می شدند که عبارت بودند از: الف) جمعیت اتفاق و ترقی به رهبری دکتر احمد متین دفتری که حتی تشکیل جلسه هم نمی داد و عملاً فعالیت خود را تعطیل کرده بود. ب) جمعیت نیروی ملی به رهبری سرلشکر بازنشسته علی اکبر ضرغام که در بدو تأسیس جلساتی تشکیل می داد، لیکن بعد از انتخابات پارلمانی عملاً فعالیت خود را متوقف کرده

بود. ج) انجمن دوستان به رهبری سیدجعفر بهبهانی نماینده پیشین مجلس که او هم در آن ایام فعالیت مؤثری از خود نشان نمی داد، بهبهانی در ماجرای شورش های اوایل سال ۱۳۴۲ در مخالفت با پاره ای از مصوبات مجلس و اصول شش گانه موسوم به انقلاب سفید (۲) در

هماهنگی با پدرش آیت الله سیدمحمد بهبهانی تحکاتی را آغاز و شروع به انتقاد از برخی سیاست های دولت علم کرد. انجمن دوستان در قالب مجالس وعظ و خطابه و عزاداری تجمعاتی را شکل می داد و مراتب مخالفت خود را با برخی سیاست های دولت از این طریق و

ص: ۲۹۵

۱- گزارش مورخه ۱۴/۸/۱۳۴۲ در مورد فعالیتهای کانون مترقی.

۲- در مورد انقلاب سفید و اهداف آن ر. ک: محمدرضا پهلوی؛ انقلاب سفید، تهران، انتشارات کتابخانه سلطنتی، ۱۳۴۵.

به وسیله وعظ دینی به گوش همگان می‌رسانید. ساواک به غلط تصور می‌کرد که در آن مقطع زمانی فعالیت های این انجمن نمی‌توانست چندان مؤثر و در اوضاع سیاسی کشور تأثیر داشته باشد و به نظر آنها در صورتی که عوامل خلق الساعه ای موجبات تقویت رهبران این انجمن را فراهم نمی‌ساختند، بعید به نظر می‌رسید که در آینده نزدیک فعالیت انجمن دوستان

اثری در اوضاع مملکت داشته باشد. این تحلیل کوتاه بینانه نشان می‌داد که تشکیلات امنیت

داخلی شاه از موازنه نیروها و آرایش سیاسی آنها در آستانه خیز منصور به قدرت تا چه میزان

بی اطلاع بود. برخلاف تحلیل ساواک، بهبهانی مردی قدرتمند بود و قدرت او به عده و عده ربطی نداشت.

د) گروه دیگر جبهه استقلال و آزادی بود که تحت رهبری عبدالقادر آزاد قرار داشت. او هم پیشتر نماینده مجلس بود و در آن سالها گروه خود را صرفاً برای جلسات هفتگی و بحث و بررسی در مورد اخبار روز تشکیل می‌داد. این جلسات بیشتر محافل دوستانه بودند، زیرا از

عنوان جبهه تنها نام بی‌مسمایی وجود داشت و تشکیلات و سازمان دهی مشخصی در آن دیده نمی‌شد. به عبارتی در این ایام دیگر از بازار داغ سیاست از آن نوعی که در دوره جنگ دوم جهانی و یا دوره ملی شدن نفت و حتی دوره امینی دیده می‌شد؛ خبری نبود. حتی مظفر

بقایی نیز ترجیح می‌داد که منتظر حوادث بنشیند. ظاهراً قواعد بازی به هم خورد و قرار بود در تاریخ ایران فصل جدیدی رقم بخورد که نویسندگان آن جوانانی باشند که اهداف و برنامه های آنان در حکم سراب بود. سیاستمداران کهن دیگر فرتوت شده بودند و از نیروهای در صحنه نیز کسی از احوال شناخت درستی نداشت و مسیر تحولات را نمی‌توانست پیش بینی کند، مگر کسانی که از پشت صحنه تحولات آگاه بودند. آینده در هاله ای از ابهام قرار داشت، سلطنت طلبان حرفه ای اساساً هرگونه تحولی را با عینک بدبینی می‌نگریستند و از هر شعاری که به تضعیف قدرت مطلقه شاه می‌انجامد برآشفته می‌شدند.

رجالی که از آنها نام برده شد به علاوه گروهی دیگر از سیاستمداران مترصد فرصتی بودند تا از آشیانه های خود خارج شوند و بار دیگر نقش خویش را در مواردی از این دست به نمایش گذارند. از سوی دیگر آنها هنوز مطمئن نبودند که شاه به فشار امریکایی ها منصور را نخست وزیر خواهد کرد، این افراد نسبت به این موضوع چندان خوش بین نبودند.

با تمام این اوصاف در آبان ماه این سال بازار شایعات در مورد نخست وزیری منصور

بیشتر داغ شد. در این تبلیغات شخص منصور بسیار مؤثر بود. قرار بود که وی حزبی را تشکیل دهد که نام آن در این مرحله حزب مترقی خوانده می شد و قرار بود اعضای فراکسیون مترقی در مجلس و نیز برخی دیگر از اعضای کانون مترقی را به عنوان هیئت مؤسس معرفی نمایند. شایع بود که تا سه ماه دیگر علم به عنوان سفیر ایران به انگلستان خواهد رفت و منصور کابینه را تشکیل خواهد داد.^(۱) گفته می شد منصور حتی اعضای کابینه خود را هم در نظر گرفته و آنها را به شاه هم معرفی کرده است. شایعات دیگر حاکی از این بود که عباس آرام و یا عباسقلی گلشائیان به جای علم نخست وزیر خواهند شد. از طرف دیگر گفته می شد که در آینده ای نزدیک حزبی به نام حزب ششم بهمن به وجود خواهد آمد که بنیادگذار آن منصور خواهد بود. این حزب قرار بود با عضویت نمایندگان فراکسیون مترقی، کشاورزان و کارگران شکل گیرد و هر کدام از نمایندگان در حوزه انتخابیه خود تشکیلات شهرستانها را راه اندازی نمایند.^(۲) قضاوت مردم در مورد این حزب جالب توجه بود. به گزارش ساواک یکی از نمایندگان موثر فراکسیون مترقی اظهار داشته بود:

عقیده اکثر نمایندگان فراکسیون مترقی بر این است همانطوری که دو حزب ملیون (به رهبری اقبال) و مردم (به رهبری علم) از طبقات بالای اجتماع تشکیل و رهبری برای هر یک

از طرف مقامات عالیه کشور تعیین گردید و شعب آنها نیز در شهرستانها تأسیس شد ولی پس

از گذشت زمان و عدم استقبال مردم به خودی خود متلاشی و بی اثر گردید؛ در حال حاضر نیز حزب مورد نظر حسنعلی منصور که به نام روز انقلاب ششم بهمن نامگذاری شده به طور قطع و یقین سرنوشتی بهتر از احزاب دو گانه قبل نخواهد داشت، بالاخص اینکه مجلس فعلی را عموم مردم مبعوث شاهنشاه می دانند و از طرفی شاه مملکت را پایه گذار انقلاب

مقدس ششم بهمن می شناسند در صورت شکست این حزب علاوه بر اینکه لطمه بزرگی به حیثیت سیاسی و اجتماعی کشور در دنیای خارج خواهد زد، از نظر داخلی و افکار عمومی اهانتی بزرگ و جبران ناپذیر به مقام شامخ سلطنت محسوب خواهد شد و محبوبیتی را هم که شاهنشاه با انقلاب بزرگ خود در بین مردم کسب کرده انداز دست خواهند داد.^(۳)

فراکسیون ششم بهمن به دستور منصور در مجلس بیست و یکم از همان اعضای کانون

ص: ۲۹۷

۱- تشکیل حزب، مورخه ۲۰/۸/۱۳۴۲، ش ۲۹۴/۳۰۰ / ن

۲- تشکیل حزب نهضت ششم بهمن، مورخه ۲۵/۸/۱۳۴۲، ش ۵۲۴/۳۰۰ / ن

۳- تشکیل حزب نهضت ششم بهمن، مورخه ۲۵/۸/۱۳۴۲، ش ۵۲۴/۳۰۰ / ن

مترقی تشکیل شده و در حقیقت تغییر نام داده بود. در جلسه مورخه ۲۷/۸/۱۳۴۲ با اعلام رسمی منصور، حزب ایران نوین از دل این فراکسیون بیرون آمد و حزبی جدید در ایران زاده شد. منصور ضمن اعلام موجودیت حزب گفت که «این اقدام بنا به تجویز و نظر شاه بوده است.» شب آن روزی که منصور در مجلس موجودیت حزب را اعلام کرد در جلسه ای با حضور عده ای در حدود ۴۰ تن از نمایندگان مجلس در محل کانون خطاب به حضار گفت: «اگر چه ما در فراکسیون نهضت موضوع تأسیس حزب را حسب تجویز شاهنشاه وانمود ساختیم ولیکن از این به بعد نباید در این قبیل امور نامی از معظم له ببریم.» منظور منصور این بود که لازم نیست بیش از این و بدون دلیل فرمایشی بودن حزب را به مردم اعلام نمایند.

مؤسسين این حزب ۱۴۰ تن از اعضای فراکسیون ششم بهمن به علاوه ۳۰۰ تن از اعضاء کانون مترقی بودند که قرار بود روز شنبه ۱/۹/۱۳۴۲ چند نفر را برای تهیه و تنظیم اساسنامه و آئین نامه حزب انتخاب نمایند. صبح روز چهارشنبه ۲۹/۸/۱۳۴۲ منصور به اتفاق هیئتی مرکب از نمایندگان هر طبقه از فراکسیون ائتلافی نهضت ششم بهمن، به منظور اطلاع شاه از

تشکیل حزب ایران نوین به نزد وی رفت. در همین زمان اعضاء فراکسیون مستقل، متشکل از نمایندگان منفرد به منظور نشان دادن واکنش خود در برابر حزب منصور در مجلس شورای ملی تشکیل جلسه دادند،^(۱) اینک به دید اقلیت خطر جدی شده بود و منصور به ضرس قاطع پست نخست وزیری را در دست می گرفت. اما یک نکته وجود داشت و آن این که منفردین مجلس - که البته چندان هم منفرد نبودند و بیشتر به حزب مردم تعلق داشتند - می دانستند که شاه تحت فشار امریکایی ها به این اقدام دست خواهد زد، به همین دلیل خود

را آماده می کردند که جبهه گیری در برابر منصور را به حد اعلائی خود برسانند.

در بین اعضای کمیته مرکزی حزب ایران نوین غیر از منصور نامهای دکتر مهرانگیز

دولت‌شاهی، دکتر ضیاءالدین شادمان، دکتر باقر عاملی، دکتر هادی هدایتی و دکتر ناصر یگانه دیده می شد. در بین اعضای این تشکیلات نامهای فلیکس آقاییان، ویلیام ابراهیمی، دکتر جواد سعید، دکتر فرخ رو پارسای، دکتر سیف‌الله وحیدنیا و کثیری دیگر از نمایندگان مجلس وجود داشت. تعداد اعضای زن این تشکیلات نسبت به دیگر احزاب رایج در آن زمان زیاد بود. غیر از دولت‌شاهی نامهای نیره ابتهاج سمیعی، هاجر تربیت، شوکت الملک جهانبانی و دکتر فرخ رو

ص: ۲۹۸

۱- تشکیل حزب نهضت ششم بهمن ایران نو [کذا]، مورخه ۳۰/۸/۱۳۴۲، ش ۵۷۱/۲۰۰ / ن

پارسای در زمره اعضای اصلی حزب گنج‌انیده شده بود.

در بین گروه منفردین مجلس نامهای افرادی مثل دکتر بقایی یزدی - که با ساواک بسیار مرتبط بود و ریاست بهداری این سازمان را بر عهده داشت و گواهی های پزشکی ظالمانه وی

زبانزد عام و خاص بود - به علاوه هولاء-گو رامبد زمین دار بزرگ در شمال کشور، سردار نارویی از خان های سیستان و بلوچستان که قاعدتا باید مورد توجه فراوان علم می بود، دکتر مصطفی مصباح زاده مدیر مسئول روزنامه کیهان، هیراد که بعدا به مقام ریاست تشریفات دربار هم رسید، سرتیپ پور، نزهت نفیسی که به خانواده محتشمی به همین نام در کرمان وابسته بود، صادق احمدی، رحیم زهتاب فرد یار غار سید ضیاءالدین طباطبائی که ارادت وی به سید ضیاء

به مرحله مرید و مرادی هم رسیده بود و با تشکیلات ساواک به گونه ای مربوط بود که منبع این سازمان در حزب زحمتکشان دکتر بقایی شده بود؛ در کنار عده ای دیگر به چشم می خورد. این فراکسیون ضمن اعلام پای بندی خود به شاه و سلطنت و نیز قانون اساسی اعلام داشت که هفته ای یک بار در صبح روزهای سه شنبه ساعت هشت در مجلس شورای ملی تشکیل جلسه می دهد. از نمایندگان هر استان یک تن به عنوان شورای مرکزی فراکسیون

تعیین می شد تا در کلیه امور مشورتی که در هر جلسه عنوان گردید انجام وظیفه نماید و مطالب لازم را در جهت امور مشورتی در جلسه عمومی به بحث و بررسی گذارد.

با وصف اینکه اعضای تشکیل دهنده حزب ایران نوین با شاه ملاقات کرده و حمایت های او را در پشت سر خود داشتند، لیکن بار دیگر در مجلس سخن از این به میان می آمد که تشکیل چنین حزبی به نفع مردم و آینده کشور و نظام سلطنتی نیست. این محافل کماکان معتقد بودند تشکیل هر نوع حزبی که از رده های بالای اجتماع تشکیل گردد و مؤسسين برای

جلب توجه مردم و طبقات کشاورز و کارگر و غیره تبلیغ نمایند، با شکست مواجه خواهد شد و مردم از آن استقبالی نخواهند کرد. آنها می گفتند تشکیل حزب ایران نوین با خاطرات

تلخی که در افکار عمومی از دو حزب ملیون و مردم وجود دارد جز لطمه به حیثیت و محبوبیت مقامات عالی کشور نتیجه دیگری در بر ندارد و اگر هم ظاهرا عده ای کشاورز و کارگر در آن گرد آمده اند نشانه علاقه باطنی و قلبی عموم کارگران و کشاورزان به آن نیست. بنابراین با کوچکترین وزش باد مخالفتی در صحنه سیاست داخلی کشور، همین حزب

وسيله تبليغ عليه مقامات عاليه کشور و شخص شاه خواهد گرديد.(۱) ظاهراً حتی از طرف اعضای سابق کانون مترقی استقبال چندانى از تشکیل این حزب به عمل نمی آمد، با این وصف با پشتیبانی شاه و تطمیع افراد به واگذاری مشاغل حساس به آنها، گامهای مقدماتی در

زمینه تشکیل حزب برداشته شد و افرادی را به سوی آن جلب کرد.(۲)

شاه در ملاقات منصور به او گفته بود که از تشکیل حزب ایران نوین پشتیبانی می کند و دستور می دهد همه گونه مساعدت و تسهیلات در اختیار آنها قرار گیرد. او برای راه اندازی و

اجرای برنامه های حزب یک سال فرصت داده بود که اگر حزب توانست در برنامه های خود موفق شود بسیار خوب است و در غیر این صورت این عده دیگر کارهای خود را دنبال نکنند. شاه اعتقاد داشت که هر کس می خواهد در آینده در دستگاہهای دولتی و قوه مجریه دارای شغل و مقامی شود باید متکی به یک حزب نیرومند سیاسی باشد و براساس مرام حزبی اقدامات خود را تنظیم نماید. این طرز تفکر نقطه آغاز سالوس و ریاکاری در بین رجال جوان ایرانی بود. زیرا وقتی شاه راه رسیدن به مقام و منصب را بدون داشتن ایمان به طریقی خاص،

خود توصیه می کرد بدیهی است که جوانان نیز برای رسیدن به مقصود همان طریق را در پیش

گیرند، بدون اینکه به راه خود ایمانی داشته باشند. منصور همین دیدگاه شاه را مورد استفاده

قرار داد و کانون مترقی و بعد حزب ایران نوین را تشکیل داد تا با تثبیت این دیدگاه خود را به موضع قدرت نزدیک نماید؛ بالا-تر اینکه مردم اصولاً- با سوابقی که از دو حزب مردم و ملیون داشتند نسبت به تشکیل حزب جدید خوش بین نبودند، بالاخص این که منصور شخصی جوان و بی تجربه شناخته می شد و سوابق پدرش که معروف به انتساب به انگلیسی ها بود باعث بدبینی بیشتر اطرافیان می شد. از دید ساواک بعید نبود که گردانندگان حزب نوظهور بخواهند از تجربیات و کمک امینی و جمال امامی در پس پرده استفاده نمایند.(۳) این تحلیل نیز مبین خامی و ناآگاهی مأمورین امنیتی از سرشت تحولات در این دوره بود؛ تصور می شد که

همان الگوی سیاسی سنتی در ایران آن روز حکومت می کند و این گروه غافل بودند که در پشت سر منصور قدرت مهم تری مثل یاتسویچ ایستاده است، فردی که امثال جمال امامی را هم هدایت می کند. ساواک فکر می کرد هنوز هم مردانی مثل جمال امامی اند که در سرشت

ص:۳۰۰

۱- تشکیل حزب ایران نوین، مورخه ۳/۹/۱۳۴۲، ش ۶۰۳/۳۰۰ ن.

۲- تشکیل حزب ایران نوین، مورخه ۶/۹/۱۳۴۲، ش ۶۳۱/۳۰۰ ن.

۳- ادامه همان سند.

تحولات تأثیر نهائی می گذارند.

از جمله کسانی که در مورد تشکیل حزب ایران نوین واکنش نشان داد دکتر مظفر بقائی

کرمانی بود. او به محض اطلاع از اینکه چنین حزبی در شرف تأسیس است به یکی از اعضای حزب زحمتکشان به نام محمدعلی ماشینی مأموریت داد، فوراً با مؤسسين این حزب تماس گیرد و اساسنامه و مرامنامه آنها را به دست آورد و وضع آن را برای او روشن نماید. دکتر

بقایی اضافه کرده بود که «این حزب برای ایران خطرناک می باشد.»^(۱) به هر حال به زودی تعدادی از مسئولین اداری در دوائر مختلف از حزب جدید طرفداری کردند، حمایت دو تن از منصور بسیار تعیین کننده بود: عطاءالله خسروانی وزیر کار و مهندس روحانی رئیس وقت

سازمان آب تهران و وزیر بعدی کشاورزی. خسروانی که وزیر کار دولت علم بود به نفع حزب جدید دست به تبلیغات زد، با ورود وی به این تشکیلات فعالیت به نفع حزب ایران نوین در وزارت کار آغاز گردید، در شهرستانها و مراکز استانها هم از طرف ادارات کار تبلیغاتی در این مورد انجام شد. به زودی در سازمان بیمه های اجتماعی هم به نفع حزب فعالیت هایی شکل گرفت. روحانی باشگاه سازمان آب را در اختیار منصور قرار داد و فعالیت های حزبی در این محل متمرکز شد. برادر مهندس روحانی که نصرت روحانی نام داشت و ریاست کارخانجات آب تهران واقع در کن را بر عهده داشت، عده زیادی از کارگرانی را که در این محل کار می کردند در راستای دفاع از حزب ایران نوین تشویق کرد؛

خلاصه اینکه این دو برادر می خواستند نیروهای کارگری را که در اختیار داشتند به نفع فعالیت در جهت علائق حزب جدید وارد نمایند.^(۲)

در جریان تأسیس حزب ایران نوین بین حسنعلی منصور و احمد نفیسی شهردار تهران هم نوعی همکاری شکل گرفت. این روابط تا اندازه ای ناشی از روابط و مناسبات فامیلی بود،

توضیح این که منصورالملک پدر حسنعلی منصور باجناب لقمان نفیسی مشهور به محاسب الدوله بود و این شخص هم پدر همسر احمد نفیسی بود. گفته می شد احمد نفیسی کارگردان پشت پرده حزب است و علاوه بر این نفیسی خود را تئوریسین حزب جدید می دانست و ظاهراً در بسیاری جهات ابتکار عمل در دست وی بود. برخلاف این عده

ص: ۳۰۱

۱- اظهارات دکتر بقائی در مورد حزب ایران نوین، مورخه ۱۰/۹/۱۳۴۲.

۲- فعالیت به نفع حزب ایران نوین، اداره دوم عملیات، مورخه ۱۱/۹/۱۳۴۲، ش ۴۵۲/۳۲۱.

افرادی مثل دکتر سعید حکمت که سابقاً از اعضای حزب ملیون اقبال بود، اعتقاد داشت که

منصور در فعالیت حزبی خود شکست خواهد خورد، زیرا علاوه بر اینکه اعضای سابقه دارو با تجربه احزاب ملیون و مردم حاضر به همکاری با او نیستند؛ سرنوشتی بهتر از احزاب دیگر

در انتظار حزب منصور نخواهد بود. پافشاری منصور در جلب اعضای این دو حزب به تشکیلات خود بی نتیجه دانسته شد، اگر هم این افراد به اجبار وارد حزب جدید می شدند، عملاً فعالیتی نمی کردند و در نتیجه شکست این حزب قطعی تلقی می گردید. (۱)

در این بین احمد نفیسی که قرار بود حتی به عنوان معاون دبیر کل حزب معرفی شود، تحت تعقیب قضایی قرار گرفت. منصور به دنبال شنیدن خبر بازداشت او توسط دادگستری،

از تصمیم خود منصرف شد و انتخاب وی را دیگر به صلاح حزب تشخیص نداد. (۲) در تمامی این دوره سخنی از نقش تعیین کننده هویدا در میان نبود، به عبارتی طبق منابع موجود در

مورد او هیچ تبلیغاتی که دال بر موقعیت استوارش در کانون مرفقی و یا حزب ایران نوین باشد به عمل نمی آمد. آینده حزب با حمایت هایی که شاه انجام می داد بسیار نویدبخش دیده

می شد، به همین دلیل برخی از اعضای سابق احزاب ملیون و مردم برای در دست گرفتن پست های آتی وارد صحنه شدند و به این حزب جوان که به قول ساواک «نه رهبرش چندان

شناخته شده بود و نه پایگاهی در بین مردم و رجال داشت» ملحق گردیدند. حزب در بین مدیران کارخانه ها و کارگاههای پایتخت مثل چیت سازی، سیلو، دخانیات و راه آهن هم نفوذی پیدا کرده بود و در راستای اجرای اصول شش گانه موسوم به انقلاب شاه و ملت آماده

می شد.

در بیانیه ای که تحت عنوان اعلامیه تشکیل حزب ایران نوین منتشر شد، عبارات و مضامین شداد و غلاظی به کار گرفته شده بود تا قلوب رمیده و ناامید از هر گونه تحولی در صحنه

سیاسی و اجتماعی ایران را به خود جلب نمایند. مؤسسين حزب و در حقيقت امریکاییانی که

شاه را برای اصلاحات تحت فشار قرار داده بودند و می گفتند اگر این اصلاحات صورت تحقق پیدا نکند شبح سرخ به ایران هم راه خواهد یافت، تلاش داشتند این گونه وانمود کنند که اگر در ایران پیشرفتی دیده نشده است، علت آن نه در وجود رژیم سلطنتی که با هر اصلاحی

۱- حزب ایران نوین، مورخه ۱۶/۹/۱۳۴۲، ش ۶۵۵/۳۰۰ / ن.

۲- حزب ایران نوین، مورخه ۱۹/۹/۱۳۴۲، ش ۶۹۵/۳۰۰ / ن.

سر ناسازگاری داشت؛ بلکه دولت‌هایی بوده‌اند که نتوانسته‌اند نیروهای لازم را در این جهت بسیج نمایند. علت ناکامی مشروطه که در آن تاریخ ۵۸ سال از عمرش می‌گذشت، به عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی ایران و دور بودن کشور از کاروان «تمدن ممالک غربی» شناخته شد. از دید نویسندگان بیانیه به همین دلیل مشروطه نتوانست در ایران جایی پیدا کند. تشکیل دهندگان حزب ایران نوین بر این گمان بودند که مشروطه برای هدایت ایران در بستر

دمکراسی شکل گرفت، اما در هر مقطع تاریخی حادثه‌ای این امر را به عهده تعویق افکند.

معنای آزادی و دمکراسی در مقطعی هرج و مرج بود و زمانی زمام امور کشور به دست حکومت‌های ناتوان افتاد و رژیم استبدادی جانشین دمکراسی و آزادی گردید. فقدان رشد

اقتصادی و سیاسی مردم باعث شد که مشروطیت و رژیم دمکراسی نتواند به معنای واقعی خود استقرار پیدا کند و ارکان کشور بر اساس و شالوده تشکیلات صحیح اجتماعات آزاد دنیای متمدن استوار شود. ایمان و اعتقاد راسخ بنیادگذاران حزب ارائه خدمات به ایران در دوران بعد از مشروطه اعلام گردید، اما اذعان کردند که دیر زمانی است صاحب نظران معتقد شده‌اند روزی می‌بایست بندها و رشته‌هایی که مانع از پیدایش دمکراسی واقعی و حکومت اکثریت است گسیخته شود و اساس اجتماع ناقص ایران دگرگون گشته و به جای آن زیربنای ایرانی نوین پی‌ریزی گردد و مردم به تدریج روی اصول منطقی در حفظ حقوق خود سهیم و شریک گردند.

در ادامه این اعلامیه اوضاع ایران از مشروطه تا کودتای ۱۲۹۹ نگران‌کننده دانسته شد، در آن شرایط هر لحظه بیم این وجود داشت که حوادث و خطراتی استقلال و حاکمیت ملی ایران را متزلزل ساخته و به تمامیت ارضی کشور لطمه وارد آورد. نویسندگان بیانیه که در صدر

اعلامیه خود این همه از دمکراسی و آزادی سخن به میان آورده بودند، بلافاصله ماهیت حکومتی خود را نشان دادند و آشکار کردند که دغدغه اصلی آنها در حقیقت نه دمکراسی بلکه نجات رژیم از ورطه‌ای است که لحظه به لحظه آن را در کام خود فرو می‌کشید. آنها

بلافاصله دم خروس را نشان دادند:

کودتای ۱۲۹۹ ایران را از خطر حتمی سقوط و تجزیه نجات داد. اراده مرد توانا و سرباز رشید و نیرومند ایران رضاشاه کبیر سرسلسله دودمان پهلوی در مدت کمتر از بیست سال حکومت ملوک الطوائفی و هرج و مرج را از کشور ریشه کن کرد و اساس و نظم نوینی

نویسندگان این بیانیه هرگز عنوان نکردند که اگر قضاوت آنها در مورد رضاشاه این است، پس چه کسی را متهم به استبداد در دوران بعد از مشروطه می کنند؟ در این اعلامیه از پیشرفتهای ایران در دوره رضاشاه با شور و شعف فراوان یادی به عمل آمده بود، مهمتر اینکه

گروهی که خود به حق قضاوت کنسولی اتباع بیگانه در ایران که به کاپیتولاسیون مشهور است اعتقاد داشتند و همانطور که خواهیم دید در این زمینه گام های بلندی برداشتند؛ رضاشاه را به دلیل اینکه این حق را ملغی نموده بود مورد تعریف و تمجید فراوان قرار دادند.

از حکومت مقتدر مرکزی رضاشاه تجلیل شد و تلاشهای او در جهت حفظ امنیت و سرکوبی ملوک الطوائفی و ریشه کن کردن نفوذهای محلی ستوده شد، با این وصف ادعا گردید که در آن مدت کوتاه به وجود آوردن محیط اجتماعی مساعد برای پایه ریزی حکومت دمکراسی مقدور نبود و این امر به مرحله دوم تحولات بزرگ، یعنی دوران بعد از شهریور ۱۳۲۰ موکول شد. نویسندگان بیانیه این گونه القا می کردند که گویا اقدامات رضاشاه مقدمه ای برای ایجاد دمکراسی در ایران بوده است، به همین دلیل او موانع دمکراسی را که نظام ملوک الطوائفی یکی از آنها بود، از ریشه برکند تا فضا را برای این امر مهیا و مساعد نماید و پس از ایجاد امنیت این مهم را داوطلبانه به فرزند خود واگذار کند! اگر پشت صحنه کانون مرفعی و حزب ایران نوین بعدی پدر حسنعلی منصور نبود شاید این استدلالها می توانست عده ای را بفریبد، لیکن در آن مقطع بسیاری از رجال کشور می دانستند این منصور بود که در دوره نخست وزیری خود پای متفقین را به کشور باز کرد و در حقیقت نقش بزرگ خود را در برافکندن رضاخان از تاج و تخت ایفا نمود. منصور پدر به خودی خود می دانست که رضاشاه برای شوخی هایی مثل دمکراسی و امثال آن به قدرت نرسیده بود؛ رسالت وی آرام کردن محیط ایران برای سرمایه گذاری های خارجی با بودجه خود مردم ایران بود. غرب و در

رأس همه بریتانیا برای امن کردن ایران جهت سرمایه گذاری های بلند مدت نیازمند هزینه های فراوانی بودند (۲) لیکن رضاشاه با پول مردم ایران این مهم را فراهم آورد. اصولاً

ص: ۳۰۴

۱- بیانیه اعلام موجودیت حزب ایران نوین، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی.

۲- در این زمینه رقابت فشرده ای بین برخی از جناح های سیاسی بریتانیا و نیز حکومت هند انگلیس وجود داشت، در یک طرف لرد کرزن وزیر امور خارجه و در سوی دیگر لرد ادوین مونتگگ وزیر امور هند به علاوه وزارت دربارداری و سر وینستون چرچیل وزیر جنگ قرار داشتند؛ جناحی که از نظریات کرزن متأثر بودند بالاخره به قرارداد ۱۹۱۹ با وثوق الدوله رضایت دادند، اما جناح دیگر با استقرار یک دولت مقتدر مرکزی با بودجه ایرانیان اما در راستای منافع انگلستان باور داشتند، این گروه دوم بودند که قاطعانه از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ حمایت کردند. در این مورد ر. ک: محمدعلی همایون کاتوزیان؛ دولت و جامعه در ایران، ترجمه حسن افشار، تهران، انتشارات مرکز، ۱۳۷۹، ص ۱۲۸ به بعد.

مردی مثل رضاشاه با مضامینی مثل آزادی و دموکراسی بیگانه بود. او حتی از داشتن سواد متعارف محروم بود، اصلاً چیزی از غرب نمی دانست تا بخواهد مبانی آن را در ایران اجرا

کند؛ پشتیبانان فرهنگی و فلسفی او مردانی بودند که انصافاً با زمانه خود آشنا بودند و نیز اهداف و برنامه های مشخص اجتماعی و سیاسی داشتند. این گروه از فرهیختگان در خدمت فردی مثل رضاشاه قرار گرفتند و مقدر بود که وی آنها را هم یکی بعد از دیگری از صحنه خارج نماید، زیرا طبع او چنین بود که به هیچ کس اعتمادی نداشت. به راستی مگر نه این بود که بریتانیایی ها از او که مردی قزاق بیش نبود شاهنشاه ساختند و کسی را که طبق گواهی

ملک الشعراء بهار حتی از نوشتن یک نامه معمولی و بدون اغلاط املائی و انشائی محروم بود،^(۱) به مدت حدود دو دهه بر مقدرات ایران حاکم کردند؟ اگر چنین است که هست آیا بریتانیا نمی توانست معامله ای را که با قاجارها کرده بود با او نیز انجام دهد؟ چنین مردی را که قدرت خود را مدیون دستهای پشت پرده سیاست بریتانیا در خاورمیانه و هندوستان بود و ابداً شناختی از دوران خود نداشت را بانی و باعث و معتقد به دموکراسی دانستن به یک طنز تاریخی بیشتر شباهت داشت تا واقعیت، امری که هیچ کس آن را جدی نمی گرفت. حقیقت این است که رضاخان را باید قزاقی متعارف در رأس اجتماعی از کسانی دانست که مقدر بود

به دست او محیط مناسبی برای سرمایه گذاری های محافل مشخصی در غرب را فراهم سازند.

این دسته از افراد به خوبی می دانستند به چه کاری مشغول اند، اما مسئله این است که مردی چون رضاخان رفتاری در حد پایگاه طبقاتی خود داشت و سلوک او بیش تر به لومپنها شبیه بود تا به سیاستمداری معمولی تا چه رسد به کسی که عنوان پادشاهی کشوری کهنسال

ص: ۳۰۵

۱- نگا. ک: تاریخ احزاب سیاسی ایران، ج ۱، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷، صص ۷۴ - ۷۳ متن حاوی جواب رضاخان به یکی از فرماندهانش در هنگامی که خود فرمانده فوج تیرانداز همدان بود می باشد که به این شرح است: «آقای ح... یاور - قزاقهای که معمور قزوین هستند هم اسم آنها را ممکنست پیدا کرد و مهر آنها را به زینید به ناخوانا والا - یک مهر ممکن نیست... بعد از مهر کردن و رد کردن پول به آقای تقی خان قبض دریافت دارید.» رضای سرتیپ.

مثل ایران را به عهده گیرد. حتی سرریدربولارد نیز، از اینکه وی در شرایط تهدید کشور در جنگ دوم جهانی وزیرای خود را مثل طفلی خردسال کتک می زند شکوه و شکایت داشت،^(۱) مردی این چنین چگونه می توانست داعیه دار دموکراسی و مشروطه و تمدن و تجدد باشد؟

نویسندگان بیانیه حزب ایران نوین اوضاع ایران را در دوره جنگ دوم جهانی موقعیتی در دست سیاست بافان و کهنه پرستان دانستند که مشروطه ایران را ملعبه دست خود قرار دادند و در لباس مشروطه طلبی و دموکراسی هرج و مرج را جانشین آرامش ساختند.^(۲) این کهنه پرستان

چه کسانی بودند؟ به نظر ما این افراد کسانی مثل احمد قوام بودند، او بود که از مشروطه دم می زد و از تفکیک قوا و سلطنت شاه و نه حکومت او سخن به میان می آورد. اگر هم هرج و

مرجی وجود داشت، بانی و باعث آن نه قوام بلکه همان کهنه پرستان معتقد به برتری، سیادت و سروری بریتانیا بر امور ایران بودند و آنها بودند که در سالهای ۱۳۲۱ و ۱۳۲۴ مقدمات سرنگونی او را پس از هرج و مرج آفرینی های فراوان فراهم کردند.

نویسندگان بیانیه حزب در کمال شاه پرستی و البته از روی بغض و غرض، بانی رهایی مناطق غربی ایران از اشغال شوروی را «وجود سلطنت مشروطه و شخص شاهنشاه جوان» اعلام کردند که به گمان آنها رهبری ایران را در دست داشت: «در این هنگام وظیفه میهن پرستی و مردم دوستی شاه موجب شد که شخصا ابتکار عمل را در دست گیرند و با سیاست و تدبیر توأم با نیروی ارتش و متکی به حمایت ملت خطه آذربایجان را دوباره در سرحدات ایران جای دهند.» این روایت کذب محض بود، این قوام بود که با سیاست بازی زیر کانه خود همگام با سیاست منطقه ای امریکا، باعث خروج نیروهای شوروی از ایران شد،

همان قوامی که شاه را مورد تحقیر قرار می داد و اجازه نمی داد که وی در امور مهم کشور

دخالت نماید و به همین دلیل مورد کینه و عداوت شاه قرار داشت.^(۳)

ص: ۳۰۶

۱- در این زمینه بنگرید به: Reader Bullard: Letters From Tehran, Edited by E.C. Hodgkin, I. B. Tauris Ltd Publishers London. New York, ۱۹۹۱.

۲- منظور از این افراد مشخصا کسانی مثل احمد قوام بودند که به الزامات مشروطه باور داشت، یکی از این الزامات نقش تشریفاتی شاه در قدرت بود و می گفت که باید شاه سلطنت کند و نه حکومت؛ یعنی این که مسئولیت اصلی در نظام مشروطه با دولت مسئول است و نه با شاه.

۳- در این زمینه نگا. ک: گذشته چراغ راه آینده است، ویرایش بیژن نیک بین، انتشارات ققنوس، تهران، ۱۳۶۸.

ادامه مطلب که اشاره ای گذراست بر ماجرای ملی شدن صنعت نفت بیشتر جالب و در عین حال حاوی تحلیلی به غایت مضحک است:

ملی شدن صنعت نفت که یکی از بارزترین جنبش های ملی ایران بود با پشتیبانی شاهنشاه و حفظ امنیت داخلی به مرحله عمل درآمد ولی باز رشته امور به جای انجام یک سلسله اصلاحات اساسی و دامنه دار به سیاست بافی و اتلاف و عوام فریبی گذشت و کشور به سرایشی اضمحلال رسید تا سرانجام قیام ملی ۲۸ مرداد رخ داد. بار دیگر ملت بیدار ایران

به دفاع از استقلال و تمامیت ارضی و سیاسی خود برخاست و وفاداری کامل خود را به رژیم سلطنتی ثابت نمود و آمادگی عموم را برای یک زندگی بهتر و شرافتمندانه اعلام داشت.

شاه را رهبر ملی شدن نفت نامیدن هم از آن طنزهای تاریخی است، حداقل امروز حقایق آن جنبش عظیم در معرض افکار عمومی گذاشته شده است و نیازی به توضیح مجدد ندارد. نویسندگان این بیانیه ابتکار تقسیم اراضی و الغای رژیم ارباب و رعیتی را هم به شاه منصوب

کردند تا افتخارات او را تکمیل نمایند، امری که اصلاً واقعیت نداشت و دیدیم که طراح اصلی آن امریکایی ها بودند و اقدامات آنها هم علی رغم میل شاه انجام می گرفت، این اقدامات از همان دوره بعد از جنگ دوم جهانی سرلوحه کار قرار گرفته بود اما تحلیل حزب فرمایشی چیز دیگری بود:

.. شاهنشاه ایران با مطالعه دقیق و توجه خاص و علاقه وافر به پیدایش یک روش مرفعی در دولت و تأمین حکومت اکثریت و رفع هر گونه بی عدالتی و حفظ حقوق ملت و خاصه طبقه زحمتکش کارگر و کشاورز، روز ششم بهمن ماه ۱۳۴۱ انقلاب عظیم و عمیقی را پی ریزی کردند. لویح ششگانه و اصول انقلابی که به تصویب اکثریت قریب به اتفاق ملت ایران رسید

اساس سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ما را دگرگون ساخت. (۱)

این بود گوشه هایی از اعلامیه حزبی که قرار بود در ایران اصلاحات را انجام دهد و ایران را از وضعیت حکومت فردی خارج نماید. امریکایی ها گفته بودند که با کشورهای مثل ایران به این دلیل مشکل دارند که آنها از حمایت های امریکا در جهت تحکیم حکومت فردی خود استفاده می نمایند، در همین راستا از روی کار آمدن دولتی که تابع نظرات آنها باشد حمایت

ص: ۳۰۷

می کردند اما این گروه نخبگان که همان رهبران حزب ایران نوین بودند، نشان دادند که به شعارهای دمکراسی چندان پایبند نیستند و هدف آنها چیزی جز رسیدن به قدرت برای حفظ حکومت مطلقه شاه نخواهد بود.

همچنین در این بیانیه آمده بود که مکمل اصلاحاتی که در ششم بهمن وعده آنها داده شده

بود، اصل مشارکت زنان در امور اجتماعی بود که در هشتم اسفند ماه سال ۱۳۴۱، «انقلاب سفید دیگری» را به وجود آورد و آن هم منشور آزادی زنان و قرار گرفتن آنان در ردیف مردان بود. تصویب لوایح شش گانه و دخالت زنان در امور سیاسی می بایست با تمام ارکان

مملکت تطبیق حاصل می نمود و هماهنگی کاملی در کلیه شئون کشور به وجود می آورد. نخستین اقدام از نظر بنیادگذاران کانون مرفعی اولیه و حزب ایران نوین بعدی برای حفظ و حراست از دستاوردهای مشروطه، انتخابات مجلس بیست و یکم بود. «تشکیل قوه مقننه مملکت در پرتو این انقلاب بهترین نمونه و مظهر تحولات اجتماعی و سیاسی ششم بهمن و نهضت آزاد مردان و آزاد زنان» به شمار آمد.

می دانیم که نهضت آزاد مردان و آزاد زنان چیزی جز نمایش کانون مرفعی با حمایت شاه نبود، بعداً در مجلس بیست و یکم بود که کاندیداهای کانون مرفعی به عنوان نمایندگان توده های مردم اعم از شهری و روستایی، کارگر و کشاورز و طبقات متوسط به مردم معرفی و در نهایت همین افراد بودند که با حمایت مستقیم شاه وارد مجلس شدند و اکثریت پارلمانی را تشکیل دادند که مقدمه ای بر تصدی قدرت بالفعل توسط گروه منصور بود.

به همین دلیل بود که در بیانیه تفضیلی حزب ایران نوین در مورد این حرکت مبحثی ویژه انجام شد. ادعا شد که با انگیزه تأمین عدالت اجتماعی و اعاده حقوق سیاسی مردم، پانزده

میلیون دهقان ایرانی و طبقه میلیونی کارگر در سرنوشت خود دخالت کردند.^(۱) در همین رابطه از حقوق بانوان بحثی به میان آمد که نوید اصلاحات اساسی را برای طبقه تحصیل کرده

و روشنفکر ایرانی به ارمغان می آورد: «با این تحول روح فئودالیت و نظریات و منافع شخصی

و رویه کهنه و فرسوده قرون وسطایی دیگر حکومت نمی کند، بلکه یک آرزو و امیدی سایه افکنده است که مشروطیت ایران حفظ و کشور با اصول دمکراسی به اسرع وقت در راه رفاه

ص: ۳۰۸

۱- جمعیت ایران در خوشبینانه ترین حالتها در این سال حدود بیست میلیون تن بود، نیمی از این جمعیت را زنان و بخش اعظم را کودکان خردسال تشکیل می دادند؛ حال چگونه از این جمعیت پانزده میلیون تن دهقان و میلیونها تن دیگر کارگر بودند امری است که باید از آمارگیران حزب ایران نوین پرسید.

اکثریت طبقات محروم و بالا بردن سطح زندگی آن‌ها و تأمین عدالت اجتماعی قدم بر دارد و استفاده از کلیه منافع مالی و معنوی موجب گردد که رشد اقتصادی و اجتماعی با مقدمات

مملکت به بهترین وجه ممکن تأمین شود.» در ادامه آمده بود که برای اجرای اصول انقلاب

شاه و ملت راهی جز این وجود ندارد که تشکیلات سیاسی و اجتماعی کشور برای تحقق این منظور بسیج شوند و دستگامهای اداری طبق ملزومات این دوره به کار مشغول باشند؛ و دیگر اینکه «تا زمانی که دولت‌ها نتوانند در قلوب مردم رسوخ نمایند و هدفهای برنامه‌های

مترقی را تفهیم کنند و اراده ملت را در اجرای امور مملکتی و قبول افکار و عقاید نوین آماده و تجهیز نمایند، بدون تردید قسمت اعظم صرف وقت و هزینه به هدر خواهد رفت» و «مقاومت منفی جانشین استقبال در قبول نظریات دولت‌ها می‌گردد.»

توضیح داده شده بود که مردم باید برای پذیرش دموکراسی آماده شوند، اگر در اغلب کشورها دموکراسی مورد قبول واقع شده است؛ به این دلیل است که احزاب توانسته‌اند در قلوب و افکار مردم نفوذ کنند و برنامه‌های مملکتی را از راه تشکیلات حزبی و دولتهای

وابسته به آن در اقصی نقاط کشور به اجرا در آورند: «متأسفانه عدم وجود احزاب سیاسی نیرومند و توانا با افکار مترقی و قبول هدف‌های انقلابی که در ساختن ایران نوین باید مورد عمل قرار گیرد موجب شده است که حکومت مشروطه ما دارای نقص بزرگی باشد که باید هر چه زودتر بر طرف گردد.» تشکیل حزبی متکی به آراء مردم و نیز تشکیلاتی سیاسی که بتواند با اصول صحیح پارلمانی و دموکراسی «رویه ناقص کنونی» را اصلاح نماید، از جمله

اقدامات اساسی دانسته شد که باید هر چه زودتر در راه حصول نتیجه از تحولات اجتماعی ایران که به رهبری شاه پایه گذاری شده بود؛ انجام گیرد. در این بیانیه توضیح داده نشده بود که مگر احزاب ملیون و مردم در اواخر دهه سی برای حصول همین منظور تشکیل نشده بودند پس علت ناکامی آنها چه بود؟

همچنین از وظایف این حزب تأسیس کلپ‌های حزبی در نقاط عمده ایران شناخته شد تا نیروها را در مسیر به اصطلاح انقلاب ششم بهمن هدایت نمایند. از نو سازی ایران با اتکاء به علوم نوین سخن به میان آمد و اعلام گردید که حتی رشد فرهنگ مردم در پرتو رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی و سیاسی میسر است. همچنین خاطر نشان شد که اگر ایرانیان درصدد حفظ موارث فرهنگی خود هستند، راهی جز در پیش گرفتن این مقوله وجود

ندارد: «ایران در بین کشورهای در حال رشد و توسعه وضع خاصی دارد. تاریخ و موقعیت جغرافیائی ایران و ثبات و آرامش وضع سیاسی ما در پرتو وجود رهبری توانا به ما اجازه

می دهد که طبق اصول صحیح و تشکیلات منظم مملکتی و انقلاب عمیق در طرز اداره مملکت به ترمیم غفلتهای چند نسل گذشته پردازیم.» گفته می شد که با اوهام و تخیلات نمی توان به سر منزل مقصود نائل آمد، باید گروهی متفکر با برنامه و مطالعات لازمه و منطبق بر خواسته های مردم در راه انجام آمال و آرزوهای ملی تجهیز و بسیج شوند و با اتکای «نیروی زحمتکشان اساس و شالوده استواری را پایه گذاری نمایند.» اعتقاد بر این بود که با تشکیل حزب ایران نوین زنان و مردان ایرانی موفق خواهند شد که شکاف و فاصله بین دولت و ملت را از بین برده (۱) و از کلیه مقدرات مملکت در بهبود وضع افراد کشور حداکثر استفاده را بنمایند و با ایجاد علاقه و اعتماد در مردم هدف های بزرگ انقلاب شاه و مردم را به مرحله اجرا در آورند.

از برنامه های حزب این بود که ریشه بیکاری از کشور زدوده و کاری شود که ایران از نظر

پیشرفتهای علمی و فنی به پای کشورهای بزرگ صنعتی برسد، باید از تمام امکانات مالی و

انسانی و قدرت فرهنگی در جهت اداره امور استفاده شود؛ و بالاخره این که:

برنامه های ما بر اساس خوش بینی به آینده پایه گذاری شده است. این امید متکی به آینده کشور و ایمان به استعداد ایرانیان است. آرزومندیم که هر ایرانی با ایمان و عقیده به آینده درخشان خود در راه ترقی و پیشرفت و عظمت کشور از هر گونه فداکاری و جانبازی دریغ ننماید. ما می خواهیم مأمّن و پایگاهی برای آزادمردان و آزادزان به وجود آوریم که اجرای

برنامه های وسیع مملکتی را تنها هدف اساسی خود در بر طرف کردن نیازمندی های عمومی بدانند. ... با توجه به اوضاع بین المللی و موقعیت خاص ایران در منطقه خاورمیانه و قیاس با کشورهای مشابه باید اذعان کرد که وجود رهبری خردمند و پادشاهی توانا به ما فرصت می دهد که از این ثبات سیاسی و آرامش داخلی حداکثر استفاده را برای خدمت به مردم و ملت اصیل و شریف ایران نموده و در ساختن ایران نوین از بذل مجاهدت و فداکاری

ص: ۳۱۰

۱- این شکاف هرگز از بین نرفت امری که حتی در دوره مشروطه نیز بحرانهای زیادی آفرید، در مورد نظریه ای در باب جدائی دولت و ملت. ر. ک: محمدعلی همایون کاتوزیان: تضاد دولت و جامعه، ترجمه علیرضا طیب، نشرنی، تهران، ۱۳۷۹.

منصور و جذب نخبگان نوظهور

منصور علی‌رغم این بیانیه مطنطن در مرحله عمل مثل دیگر رجال سیاسی وارد گود شد. او از طریق تطمیع عده ای و از طریق وعده و وعید به گروهی دیگر تلاش کرد پایگاه خود را

در بین اقشار مختلف مردم تحکیم نماید. بدیهی است اگر روش را جزئی لاینفک از یک بینش و پروژه سیاسی ارزیابی کنیم، در مورد منصور به این حقیقت دست می‌یابیم که روش وی نشان دهنده بینش و نوع تمایلات سیاسی اوست و از این راه می‌شد به منویات او بیشتر پی برد. او از طریق هوادارانش در نقاط گوناگون به ویژه در ادارات این گونه تبلیغ می‌کرد که به زودی قدرت را به دست خواهد گرفت، بنابراین می‌گفت: «اگر کسی می‌خواهد در آینده منصبی داشته باشد باید از هم اکنون وارد این تشکیلات شود.» (۲) این نوع تبلیغات خود نشان دهنده روش و سلوک سیاسی منصور و دوستانش بود. معیار او این بود که فقط کسانی که با حزب او بیعت می‌کنند باید در مناصب کلیدی قرار گیرند؛ شعارهای مربوط به استقرار شایستگان و نخبگان متخصص در مناصب اجرائی، از همان ابتدا در حال رنگ باختن بود و در برابر آفتاب حقیقت اهداف این گروه بیشتر وضوح پیدا می‌کرد. این عده نام افرادی را که قرار بود با نخست وزیری منصور به عنوان وزیر مشغول کار شوند معرفی می‌کردند و می‌گفتند که وزیران کابینه او مشغول تهیه برنامه و انتخاب افراد برای اجرای برنامه های منصور هستند تا به محض این که شاه فرمان نخست وزیری منصور را صادر کرد وارد ادارات و وزارتخانه های خود شوند. در وزارت فرهنگ این تبلیغات بیشتر انجام می‌گرفت و تلاش می‌شد افرادی را برای ورود به این حزب تشویق نمایند؛ این امر دلیل و محمل منطقی داشت، اگر حزب منصور آن گونه که ادعا می‌کرد حزب روشنفکران ایرانی بود علی‌القاعده باید بیشترین پایگاه را در بین نسل تحصیل کرده داشته باشد و اگر قرار بود که برنامه های وی به

بوته اجرا گذاشته شوند، قاعدتا باید این برنامه ها توسط روشنفکران انجام می‌شد؛ یعنی جایی که از قضا حزب منصور در آن هیچ پایگاهی نداشت. روشنفکران مستقل، منصور و

ص: ۳۱۱

۱- مطالب این بخش همه از بیانیه مفصل حزب ایران نوین گرفته شده است.

۲- فعالیت حزب ایران نوین، مورخه ۲۴/۹/۱۳۴۲، ش ۷۰۵/ن - ۳۰۰.

برنامه های او را جدی نگرفتند و با او بسیار سرد برخورد کردند؛ همان کاری را که با کابینه های دیگر کرده بودند.

واقعیت دیگری هم وجود داشت و آن این که در وزارت فرهنگ تعدادی از مستشاران امریکایی فعالیت می کردند که در زمینه جذب نیروهای جدید به حزب ایران نوین بسیار فعال بودند. این افراد از سالها پیش در وزارت فرهنگ مشغول کار بودند و به طور جدی روی برخی از نخبگان جامعه کار کرده بودند و به طور مشخص با دکتر محمد سام نماینده مجلس

بیست و یکم که با فرهنگیان دم خور بود ارتباط نزدیکی داشتند. یکی از این اشخاص زنی بود

به نام خانم شارپ (۱). این افراد با دبیر اول سفارت امریکا که در عین حال ریاست اداره اطلاعات سفارت امریکا را بر عهده داشت مرتبط بودند. در دوره دکتر علی امینی یک بار وزیر فرهنگ وقت محمد درخشش در مذاکراتی که با دبیر اول سفارت داشت گفته بود که به این همه مستشار فرهنگی امریکائی در وزارت فرهنگ نیازی نیست، درخشش با این اظهار نظر نشان داد که نمی تواند مورد اعتماد بیش از اندازه امریکاییها باشد و بسیاری از امریکایی های مقیم ایران نیز به نوبه خود مورد اعتماد وی نیستند. از طرف دیگر او با این اظهار نظرها استقلال

نسبی خود را هم به نمایش می گذاشت. شاید ایراداتی از این دست و نیز برخورد باری به هر

جهت امینی با لایحه مصونیت مستشاران نظامی امریکا بود که در قطع حمایت های امریکایی ها از امینی مؤثر بود. مستشاران فرهنگی امریکا از نیمه های سال های دهه سی وارد ایران شده بودند و به هر دلیلی که بود بسیاری از فرهنگیان از حضور آنها در این وزارتخانه

کلیدی و مهم ناراضی بودند. (۲)

مرکز تجمع این مستشاران که البته برخی از نخبگان ایرانی نیز در جلسات آن شرکت

می کردند، انتشارات فرانکلین بود که در همان زمان گفته می شد این سازمان فرهنگی در واقع شعبه ای از سیا در تهران است؛ موضوعی که کمتر کسی در آن تردید داشت. رئیس انتشارات

فرانکلین همایون صنعتی کرمانی بود که رابط سیا با نخبگان فرهنگی ایران به شمار می آمد. (۳) برخی

ص: ۳۱۲

۱- پیش از این نیز رالف نارمن شارپ که در حوزه تاریخ باستان ایران تحقیق می کرد در کشور با محافل سیاسی سر و سری داشت، این فرد که متهم به جاسوسی بود در دوره مصدق از کشور اخراج شد.

۲- گزارش ساواک گزارش اطلاعات داخلی در مورد مستشاران امریکایی در فرهنگ، ش ۳۸۹۱/۳۱۲، مورخه ۶/۹/۱۳۴۰.

۳- در این زمینه بنگرید به: خاطرات دکتر مظفر بقائی کرمانی، نشر علم، تهران، ۱۳۸۲، صص ۵۰۹ - ۵۰۷.

از کسانی که در وزارت فرهنگ کار می کردند و نسبت به جریان های مخالف امینی و نخبگان مورد حمایت امریکا ابراز علاقه ای نمی کردند، در موارد زیادی این گروه مستشاری را مورد

تمسخر قرار می دادند و حضور آنها را در وزارت فرهنگ توهینی به خود می دانستند، به ویژه

وقتی که این امریکایی ها می خواستند آداب نگارش به کارمندان فرهنگ بیاموزند؛ با نارضایتی و خشم آنها مواجه می شدند و می گفتند که امریکایی ها چیز جدیدی برای ارائه به فرهنگ ایرانی ندارند. این رویه از آن روی نکوهیده بود که در آن روزها بسیاری از فرهنگیان

ایرانی که خود صاحب تألیفاتی بودند در این وزارتخانه کار می کردند. (۱)

بالاخره روز بیست و چهارم آذرماه سال ۱۳۴۲ مراسمی در تالار وزارت فرهنگ برگزار گردید و رسمیت فعالیت حزب ایران نوین اعلام شد. در همین جلسه منصور رسماً به عنوان دبیر کل حزب برگزیده شد. وی شخصت تن را به عنوان اعضاء اصلی هیئت مؤسسين و کمیته مرکزی حزب اعلام کرد؛ در بین این افراد نامهای زیر به چشم می خورد: امیرعباس هویدا،

دکتر باقر عاملی نایب رئیس مجلس، عطاءالله خسروانی وزیر کار و امور اجتماعی دولت علم، نصرت الله معینیان وزیر مشاور، مهندس پرویز بهبودی، دکتر منوچهر گنجی، دکتر حسین خطیبی، مهندس حیدرعلی ارفع، دکتر بهنام و فلیکس ملکیان (۲) از اقلیت های مذهبی. در کنار این افراد نامهای عده ای دیگر که مقیم تهران بودند ذکر شد، نام ها ۵۷ تن بود و چون بنا به اعلام منصور سه تن دیگر در تهران نبودند نام آنها هم قرائت نشد، این سه تن به احتمال زیاد دکتر منوچهر

کلالی، دکتر محمدعلی رشتی و دکتر منوچهر گودرزی بودند که منصور عمداً نام آنان را ذکر نکرد. این سه تن هسته مخفی حزب را سازمان دادند و به گزارش منابع موثق از عوامل سیا در تهران و از محشورین بسیار نزدیک گراتیان یاتسویچ بودند، به این مقوله بار دیگر در

صفحات آتی باز خواهیم گشت.

از نخستین افرادی که اعتقاد داشتند اوضاع و احوال ثابت کنونی قابل دوام نیست و

ص: ۳۱۳

۱- گزارش ساواک اطلاعات داخلی، درباره مستشاران امریکایی فرهنگ، ش ۱۹۶/۳۱۲، مورخه ۲۳/۱/۱۳۴۱، لازم به یادآوری است که بسیاری از این واکنشها در واقع در برابر دولت امینی و برنامه های او صورت می گرفت و در پس آن انگیزه های سیاسی بیشتر دیده می شد تا فرهنگی. برخی از افرادی که با امریکاییها برخورد می کردند، همان کسانی بودند که در زمره طرفداران علم به شمار می آمدند و بعدها در دوره نخست وزیری منصور نیز با او از در ناسازگاری در آمدند؛ نمونه بارز این افراد کیهان یغمایی بود که با گروه دکتر خانلری ارتباط داشت.

۲- احتمالاً همان فلیکس آقایان است که به اشتباه توسط منبع ساواک این گونه گزارش شده است.

منصور هم نخواهد توانست ثبات را به ایران به ارمغان آورد، احمد آرامش بود. او معتقد بود که این حزب دارای ریشه انگلیسی است و به زودی مخالفت امریکایی ها با آن شروع خواهد گردید و سپس مثل احزاب ملیون و مردم فدای سیاست خارجی می شود و متلاشی می گردد. آرامش می گفت که بعد از ترور کندی دیگر شاه از اصلاحات ارضی مثل سابق سخن به میان نمی آورد.^(۱) در محافل سیاسی خارجی نیز مسائلی مطرح می شد که جالب توجه بود، به طور مثال، «یکی از اعضای قدیمی سفارت انگلستان در تهران» اظهار داشته بود مقامات انگلیسی

مقیم تهران «زمینه سازیهایی را که جهت ایجاد رژیم یک حزبی در ایران می شود به عنوان

تقلید ناقصی از رویه جمال عبدالناصر در مصر تنقید می نمایند و آن را به عنوان یک دیکتاتوری به اصطلاح قانونی تلقی می کنند و علنا ضمن انتقاد از چنین رژیمی مدعی هستند

که رژیم مذکور امتحان خوبی در اداره کشورهای خاورمیانه نداده و در غرب هم جز در کشورهای وابسته به رژیم های انفرادی (محور سابق) سابقه ندارد.»^(۲) این عضو قدیمی

سفارت بریتانیا که بود؟

در همین احوال شایع شد که مهندس جعفر شریف امامی رئیس مجلس سنا می خواهد در برابر حزب ایران نوین که از جوانان تشکیل شده است، حزبی را به وجود آورد که اعضای آن

را نیروهای سیاسی سالخورده تشکیل می دهند. گفته می شد موقعیت اجتماعی شریف امامی بین مردم نسبت به منصور بهتر است به همین دلیل اگر وی حزب تشکیل دهد بدون تردید موفق خواهد شد و بیشتر مورد استقبال قرار خواهد گرفت.^(۳) در واقع این دیدگاه آرزوی افرادی بود که این گزارش ها را تهیه می کردند و گرنه معلوم بود که شریف امامی نیز در بین مردم ایران و نیز بسیاری از گروههای سیاسی کشور دارای پایگاهی نیست، مردم شریف امامی را حداقل از منصور بهتر می شناختند و به عمق وابستگی وی بیش تر وقوف داشتند.

حزب منصور گر چه مورد حمایت شخص شاه قرار داشت، لیکن موقعیت آن در بین رجال و محافل سیاسی تهران مبهم بود. معمرین سیاست ایران در دهه های اخیر با این تشکیلات میانه ای نداشتند و هر از چند گاه مخالفت های خود را با آن ابراز می کردند. آن

ص: ۳۱۴

۱- سخنان احمد آرامش، مورخه ۲۸/۹/۱۳۴۲، ش ۷۵۶/ن - ۳۰۰.

۲- منظور ایتالیا، آلمان و اسپانیای دوره ژنرال فرانکو است.

۳- مهندس شریف امامی رئیس مجلس سنا، مورخه ۳۰/۹/۱۳۴۲، ش ۷۷۰/ن - ۳۰۰.

چیزی که باعث می شد منصور نسبت به آینده امیدوار باشد، استظهار او به حمایت امریکایی ها و در درجه دوم حمایت شاه از برنامه های حزب وی بود. با این اوصاف کم نبودند افرادی که اعتقاد داشتند این حزب علی رغم شعارهای خود در مسیری خلاف مصالح عمومی کشور گام بر می دارد. منصور همیشه می گفت که حزب وی برای این تشکیل شده است تا از اصول مصوبه در ششم بهمن ۱۳۴۱ پشتیبانی نماید. در حقیقت اساس تشکیل این حزب که از درون کانون مترقی و سپس فراکسیون ششم بهمن به دنیا آمد، این بود که از اصول

شش گانه مزبور پشتیبانی و زمینه های اجرایی آن را مهیا کند. این گونه القا می شد که اگر عده ای با شخص منصور مخالفت می کنند این مخالفین، که البته بسا اختلاف سلیقه ای بیشتر

نداشتند، با رفرمهای پیشنهادی توسط شاه مخالف هستند. منصور با سخنان خود اندیشه استقرار دیکتاتوری تمام عیار را در شاه تقویت می کرد و ملاک قضاوت او درباره افراد این

بود که چه کسی با منویات شاه مخالف است. بنابراین حتی کوچک ترین اظهارنظری در این باب تحمل نمی شد و او برای اینکه گروه های رقیب را از صحنه خارج سازد، وانمود می کرد

که آراء او چیزی جز اجرای دستورات شاه نیست و اگر کسی با او مخالف باشد در واقع با شاه

مخالفت کرده است. این مسئله در جلسات مجلس شورای ملی به ویژه جلسه سه شنبه چهاردهم آبان ماه ۱۳۴۲ از طرف کیهان یغمایی که از مخالفین پارلمانی منصور بود تذکر داده شد، یغمائی به منصور تذکر داد دیدگاههای سیاسی خود را به شاه منتسب نکند، زیرا این امر نه تنها

حمایت از فرامین شاه به حساب نمی آید بلکه برعکس وهن او محسوب می شود. لیکن متعاقب

این تذکرات بود که حزب ایران نوین با حمایت آشکار شاه تشکیل گردید و در ۲۴ آذرماه رسمیت آن اعلام شد.

پایگاه عمده حزب در بین نمایندگان مجلس بود و علی رغم شعارهای فراوانی که در مورد آزاد زنان و آزاد مردان و دموکراسی می داد در بین اقشار تحصیل کرده و توده های مردم

چندان طرفداری نداشت. حقیقت آن است که نمایندگان هم که از این حزب طرفداری می کردند، دلیل اصلی حمایت شان این بود که از طریق آن وارد پارلمان کشور شده بودند و گرنه بسیاری از خود همین نمایندگان انگیزه دیگری برای طرفداری از منصور نداشتند. بسیاری از این افراد صرفا به این دلیل از منصور حمایت می کردند که شاه از او و برنامه های

حزبش طرفداری می کرد. در مجلس حدود سه چهارم نمایندگان از این حزب پیروی

می کردند و یا در آن عضویت داشتند. این افراد همگی تازه وارد، جوان و در حقیقت جزو نخبگانی بودند که برای نخستین بار به صفوف سیاسی ایران پیوسته و تجربه سیاسی خود را

با منصور آغاز کرده بودند. در بین این افراد کمتر کسی وجود داشت که قبلاً در احزابی مثل ملیون و یا مردم و یا تشکیلات سیاسی دیگر عضویت داشته باشد. تحلیل های گوناگون حکایت از آن داشت که چون اکثر این افراد تازه وارد هستند، از مسائل سیاسی چیزی نمی دانند و از همه مهمتر «نمی توان به ثبات عقیده آن ها اطمینان داشت.» چندین بار گزارش

شده بود که در مجلس بین دسته های مختلف این گروه اختلاف نظرهایی وجود داشته است، بنا به نظر مأمورین امنیتی علت این که این افراد در حال حاضر اختلافات خود را علنی نمی سازند این است که از سرنوشت مجلس بیستم وحشت دارند. این گونه به نظر می آمد که بسیاری از اعضاء منتظرند که ثبات و آرامش باز گردد، تا آن هنگام چه بسا در بین گردانندگان این حزب افرادی به هم می رسیدند که علیه بنیانگذاران وارد گود شوند و علیه حزب اقدام نمایند. حتی در برخی از لوایحی که داده می شد و مخالف برنامه های حزب ایران نوین بود،

نام تعدادی از اعضای این حزب که دارای سمت نمایندگی هم بودند به چشم می خورد، این نشانه بی ایمانی به راه حزب بود. پیش بینی ها حکایت از آن داشت که منصور و حزبش کامیاب نخواهند بود و این گونه به نظر می رسید که سرنوشت این حزب مثل سایر احزاب دولتی خواهد بود، اما چون نام این حزب و انگیزه آن اجرای لوایح مصوب در ششم بهمن دانسته می شد لذا شکست این حزب از نظر برخی محافل سیاسی می توانست به این معنی قلمداد شود که برنامه ها و رفورمهای پیشنهادی شاه مورد قبول مردم قرار نگرفته است. البته مردم

نسبت به رهبر حزب و گردانندگان آن نظر مساعدی نداشتند؛ پس اگر نظر بر این بود که حکومت یک حزبی تشکیل گردد ضروری به نظر می رسید حزب ملیون که عملاً فعالیتی نداشت و حزب مردم منحل و سران آن به حزب جدید بگردند تا این توهم از بین برود. فراكسیون مستقل مجلس فعالیت های نمایندگان عضو حزب ایران نوین را زیر نظر داشت و با دقت مراقب این جریان بود. اظهار می شد که این تشکیلات به زودی از هم گسیخته خواهد

شد و در جلساتی که به همین منظور در مجلس تشکیل می گردید نمایندگان اقلیت، خود را برای مقابله احتمالی در برابر اقدامات حزب ایران نوین آماده میکنند.

به هر حال در آینده سیاسی حزب تردیدهای جدی وجود داشت. برخی از اعضای این

تشکیلات از اعضای حزب مردم بودند که گرچه تکلیف عضویت خود را در آن حزب مشخص نکرده بودند در حزب ایران نوین هم عضویت داشتند. به دلایل نامعلومی پروفیسور عدل کمتر به باشگاه حزب مردم می آمد، او حتی به مناسبت عید مبعث پیشنهاد کرده بود که حزب مردم برای شاه پیام تبریک نفرستد زیرا قرار است در کشور نظام تک حزبی ایجاد شود

و این حزب هم حزب ایران نوین است. بنابراین به گفته او ارسال تلگراف از طرف حزب مردم معنی ندارد. دیگر اعضای کمیته مرکزی حزب با این پیشنهاد مخالفت کردند و در نتیجه

تلگرافی به عنوان حزب مردم برای شاه مخابره شد و از طرف دفتر شاه هم پاسخ داده شد که

خطاب آن به حزب بود و نه فردی خاص.

با وجود مخالفت های فراوانی که علیه منصور و حزب او انجام می گرفت، وی با بسیاری از چهره های تعیین کننده در شطرنج سیاست آن روز ایران رفاقتی ناگسستنی داشت و همین امر شانس او را برای ادامه مسیر بالا می برد. از رفاقت شاپور ریپورت با منصور و برخی از دیگر اعضا و بنیادگذاران حزب ایران نوین آگاهی داریم (1)، این مناسبات منحصر به این گروه نبود بلکه بهرام شاهرخ نیز که جزو دوستان شاپور بود و در آن ایام به عنوان نماینده خبرگزاری آلمان غربی در ایران به فعالیت اشتغال داشت، رفاقت و حمایت خود را از منصور مخفی نمی کرد. بهرام شاهرخ در ارتباط با حزب ایران نوین مطلبی جانبدارانه مخابره کرد و در

ضمن یک کپی از این گزارش را در تهران برای دوستان و آشنایان خود و از جمله منصور ارسال نمود. این گزارش که به شکل پلی کپی منتشر شد، به فعالیتهای حسنعلی منصور رنگ سیاسی خاصی داد و از قول ساواک گفته می شد «این قبیل گزارش ها با اشاره و توصیه مقامات

انگلیسی در ایران انتشار پیدا می کند.» گزارش بهرام شاهرخ به این شکل بود:

تهران - ۱۹ دسامبر (۱۹۶۳) - خبرگزاری آلمان، از بهرام شاهرخ: زندگی نوین پارلمانی ایران که در ماه اکتبر امسال آغاز گشت به نظر می رسد که فصل نوینی را در نحوه حکومت ایران

ص: ۳۱۷

۱- به روایت عباس میلانی حتی وقتی که منصور ترور شده بود، شاپور به عنوان سنگ صبور همسر وی عمل می کرد: «مرگ منصور حالت روحی فریده [امامی] را منقلب کرد. چند وقتی به سلک هواداران چه گوارا پیوست. مدتی همدم دائمی اش شاپور ریپورت بود که به قول سفارت امریکا در ایران، یکی از «کارچاق کن های طراز اول تهران» بود. ریپورت نه تنها یکی از عمال مهم انگلیس در ایران بود - این کار را از پدرش به ارث برده بود که به خاطر خدماتی که در این زمینه انجام داد از ملکه لقب «سر» گرفت - بلکه در دوره دبیرستان همکلاس منصور بود. همین نکته محبوبیتش نزد فریده را کفایت می کرد»؛ معمای هویدا، چاپ پنجم، نشر آتیه و نشر اختران، تهران، ۱۳۸۱، ص ۲۳۳.

می گشاید. در مدتی که پذیرائی های رسمی از دو گل (۱) و لوبکه (۲) و برژنف گذشت عناصر مترقی مجلس به رهبری حسنعلی منصور توفیق یافتند حزب جدیدی به نام (ایران نوین) به وجود آورند که امروز قریب ۱۲۹ نفر از ۲۰۰ نفر نمایندگان مجلس عضویت آن را پذیرفته اند.

پیش بینی می شود که حزب جدید به سرعت با جلب توده های وسیع روشنفکران و کارگران و دهقانان نقش کلی و اساسی در تحقق و تعمیم و تکامل دموکراسی منضبط در ایران ایفاء خواهد کرد.

حسنعلی منصور ۴۰ سال دارد و از کارشناسان اقتصادی ایران است. پدر او در سال ۱۹۴۰ نخست وزیر ایران بود و پس از ورود قوای متفقین به ایران مجبور به کناره گیری شد و به

اجرای سیاست موازنه معروف است. (۳) در ایام اقامت برژنف در ایران و قبل از قتل پرزیدنت کندی احتمال تغییر دولت داده می شد ولی مسئله جانشین اسدالله علم روشن نبود. حال محافل سیاسی تهران معتقدند که با پیشرفت و توسعه سریع حزب ایران نوین موضوع تغییر دولت و جانشین آن حل شده به نظر می رسد. همین محافل پیش بینی می کنند که دولت بعد از علم را حسنعلی منصور تشکیل خواهد داد. در دولت وی با سیاست روشن خارجی که وجود دارد و شخص شاهنشاه [آن را] هدایت می کنند کار سازندگی و توسعه امور عمرانی و ادامه اصلاحات کلی مورد توجه خواهد بود. یک رشته تصمیمات عاجل جهت رفاه مردم و به موازات توسعه اقتصادی و مالی با همسایه شمالی در درجه اول اهمیت قرار خواهد گرفت. سازمان برنامه برای اجرای دقیق طرح های عمرانی نقش حساس تری به عهده خواهد داشت.

در تشکیل و ترکیب دولت آینده مسلماً از افراد ورزیده تر استفاده خواهد شد. به احتمال قوی عباس آرام وزیر خارجه و معینان وزیر مشاور و خسروانی وزیر دولت فعلی (۴) همچنان

سمت های خود را حفظ خواهند کرد. تشکیل حزب ایران نوین و قوام این حزب احتمالاً

برای ادامه حیات مجلس فعلی ایران خالی از اشکال نخواهد بود و آینده نزدیک از این راز

ص: ۳۱۸

۱- مارشال دو گل رئیس جمهور وقت فرانسه.

۲- رئیس جمهوری وقت آلمان غربی.

۳- یعنی برقراری توازن بین شوروی و انگلیس در عرصه سیاسی ایران.

۴- یعنی دولت اسدالله علم.

پرده بر می دارد.^(۱) حزب مردم که نمایندگان در مجلس دارد موجودیت خود را به صورت حزب دوم و یا اقلیت حفظ خواهد کرد.

به هر حال در محیط اجتماعی ایران احساس شدید می شود که تا زمانهای دراز نظارت قاطع و جدی اساسی شاهنشاه ضرورت فوق العاده دارد و برنامه های وسیع به منظور ارتقای دائمی و همه جانبه ملت ایران هرگز بار سنگین مسئولیت را از دوش شاهنشاه ایران کم نمی کند. اگر حسنعلی منصور مأمور تشکیل دولت گردد بدون شک برخلاف گذشته نه تنها دارای وضع نامساعدی نخواهد بود بلکه میراث حکومت اسدالله علم به صورت سرمایه برای ادامه کارها و رفرمهای اساسی قطعاً مورد استفاده حسنعلی منصور قرار خواهد گرفت.^(۲)

در همین ایام حزب ایران نوین تلاش کرد که عده ای از اعضای سابق جبهه ملی را برای رونق کار خود وارد این تشکیلات نماید. مهندس روحانی مدیر عامل سازمان آب تهران در یکی از ملاقاتهایش با شاه از او خواسته بود که تعدادی از اعضای سابق جبهه ملی را که در حال حاضر به نفع آن جبهه فعالیت ندارند وارد حزب ایران نوین نمایند زیرا این امر در

توسعه فعالیتهای این حزب مؤثر خواهد بود. شاه در جواب گفته بود که این امر مانعی ندارد.^(۳) در همین ایام اطلاع داده شد که منصور وساطت کرده است و محمدعلی کشاورز صدر عضو شورای مرکزی جبهه ملی به مقامات عالی کشور نزدیک شده و حتی با شاه هم ملاقات کرده است. در پاره ای از محافل سیاسی تهران این اقدام برای نزدیک ساختن جبهه ملی به زمامداران وقت تلقی شد، منظور از این کار مقابله با دکتر علی امینی اعلام گردید که از نظر برخی مطبوعات دوره گذشته با سیاستهای خارجی ارتباط زیادی پیدا کرده بودند. علت امر

ظاهراً این بود که در زمانی که علی منصور نخست وزیر ایران بود کشاورز صدر معاون نخست وزیر به شمار می رفت و منصور موقعی که عازم محل مأموریت خود در دفتر

ص: ۳۱۹

۱- این نکته نشان می داد که شاهرخ از بسیاری از مسائل پشت پرده آگاهی دارد.

۲- این نکته مهمی است که در نامه شاهرخ آمده است، در واقع وی سیاست های دولت آینده منصور را ادامه منطقی سیاست های دولت علم می دانست.

۳- گزارش ساواک، مورخه ۲/۱۰/۱۳۴۲، ش ۶۱۱۳، اظهارات دکتر وحیدی مدیر عامل بنگاه مستقل آبیاری.

اروپایی سازمان ملل متحد می شد کشاورز صدر را به فرزندش توصیه کرده بود.^(۱) با این وصف ظاهراً مسئله چیز دیگری بود: جبهه ملی به اعضای خود دستور داده بود که در حزب ایران نوین نام نویسی کنند و پس از عضویت در این حزب و رخنه در جلسات، به عناوین مختلف نظم جلسات را بر هم زنند و هر روز تشنجی و سر و صدایی به وجود آورند. در عین حال گفته می شد وقتی که این حزب اعلام موجودیت کرد جبهه ملی و نهضت آزادی و سایر تشکیلات مخالف طی اظهارنظرهایی این حزب و گردانندگان را مانند حزب ملیون و مردم می دانستند «بلکه کثیف تر از آنها» تلقی می کردند و می گفتند که ماهیت آن دو حزب قبلاً برای مردم روشن شده است و اینک نوبت حزب ایران نوین است تا آزمون خود را باز پس دهد. به همین دلیل تصمیم بر این بود که مرامنامه و اساسنامه حزب را در مقایسه با عدم موفقیت

دولت علم در برنامه های خود، به بحث و نقد گذارند و یکی از مسائلی که می گفتند می تواند

باعث جنجال های فراوانی شود همین نکته بود.^(۲)

در زمینه استراتژی حزب در سیاست خارجی اتفاق نظر وجود نداشت، عده ای در دستگاه رهبری حزب از سیاست های امریکا و به طور مشخص از برنامه های سیا در مورد ایران جانبداری می کردند و عده ای دیگر متهم به جانبداری از دیپلماسی بریتانیا در برابر

ایران بودند. ظاهراً جناحی که امریکایی خوانده می شدند در رهبری حزب اکثریت را بر عهده داشتند. گفته می شد دکتر محمدعلی رشتی نماینده مجلس از حوزه انتخابیه یزد کارگردانی جناح امریکایی است و منصور دبیر کل حزب، در حالی که سعی می کرد خود را بی طرف نشان دهد باطناً جناح انگلیسی را اداره می نماید، منصور در این راه به قدری رل

خود را ماهرانه ایفا می نمود که توانسته بود از حمایت جناح امریکایی نیز برخوردار گردد.^(۳)

ص: ۳۲۰

۱- گزارش ساواک، مورخه ۳/۱۰/۱۳۴۲، ش ۸۱۵/ن - ۳۰۰، درباره محمدعلی کشاورز صدر.

۲- گزارش مورخه ۴/۱۰/۱۳۴۲، ش ۳۹۵۹۴/۳۲۱، جبهه ملی و حزب ایران نوین.

۳- گزارش برای دفتر ویژه اطلاعات حسین فردوست، مورخه ۳/۱۰/۱۳۴۲، ش ۵۷۱/۳۲۱، اداره دوم عملیات به نقل از یکی از اعضاء مؤثر حزب ایران نوین. بزرگ ترین گمراهی در گزارشهایی از این دست تقسیم بندی اعضای حزب ایران نوین به امریکایی و انگلیسی بود، به همین دلیل تحلیل مشخصی از وضعیت این حزب در دست نیروهای امنیتی قرار نداشت. مثل دوره های گذشته خط کشی در دست می گرفتند و نیروهای سیاسی را که آبخور آنها مشخص بود به این و یا آن دولت خارجی منتسب می کردند. تحلیل های گمراه کننده فوق نمی توانست این نکته را هضم نماید که بدون دخالت انگلیس هم می توان در ایران نیروی سیاسی قابل اعتنا داشت! اندیشه ها عمدتاً میراث دار دوران استعمار کهن بودند.

حزب ایران نوین که این همه از دمکراسی و حقوق مدنی افراد سخن به میان می آورد، در مقام عمل پست های حساس کابینه را در اختیار یاران و دوستان نزدیک منصور قرار داد و برخلاف شعارهایی که داده می شد از نیروهای با انگیزه کمترین استفاده ای نکرد. این مطلب

فقط مربوط به نیروهای جوان نبود، بلکه حزب در نخستین روزهای به دست گرفتن قدرت، حریف را از مناصب خود عزل کرد و کلیه امور مهمه را یکسره در دستان خود متمرکز ساخت. درست در چنین ایامی بود که رحیم زهتاب فرد مدیر روزنامه اراده آذربایجان و نماینده تبریز در مجلس شورای ملی، از اینکه کلیه اعضای حزب از کارمندان دولت هستند انتقاد کرد، در همین حال مقاله ای شدیدالحن در روزنامه اش در مورد حزب ایران نوین نوشت و از سوی دیگر در نطق پیش از دستور خود در مجلس از سکوت حزب در برابر تحریکات جمال عبدالناصر در مورد ایران انتقاد نمود. بعد از این ماجراها نصرت الله معینان

وزیر مشاور و سرپرست انتشارات و تبلیغات زهتاب فرد را به اداره خود احضار و اعلام کرد که در این شرایط صلاح نیست که علیه حزب ایران نوین انتقادی به عمل آید و به همین دلیل

دستور داد که از انتشار روزنامه اراده آذربایجان جلوگیری شود. معینان به طور خصوصی

گفته بود که خودش هم در مورد حزب نظر خوبی ندارد، «لیکن حسب الامر اعلیحضرت همایون شاهنشاه عضویت آن را قبول کرده است.»^(۱)

اخبار دیگری حاکی بود که در محافل سیاسی تهران شایع است که منصور می خواهد نقش پدر خود را در دوران رضاشاه ایفا کند، به این ترتیب که با تشکیل یک حزب به دستور

باطنی انگلیسی ها و به عنوان ظاهری نوکری شاه نفوذ استعماری انگلیسی ها را در ایران

جانشین سیاست امریکا کرده و حکومت را در دست گیرد!^(۲)

به دنبال تأسیس حزب ایران نوین، عده ای از رجال قدیمی از جمله جمال امامی، سردار فاخر حکمت و ابوالحسن ابتهاج در صدد بر آمدند تا در برابر این حزب دست به تشکیل گروهی دیگر بزنند و جمعیت متشکلی را به وجود آورند. در این ارتباط آنها اغلب در بولینگ کلاب که متعلق به آذر صنیعی (ابتهاج) همسر دوم ابتهاج بود، گرد هم می آمدند و تبادل نظر

ص: ۳۲۱

۱- گزارش اطلاعات داخلی، مورخه ۷/۱۰/۱۳۴۲، ش ۶۴۳/۳۲۲، اداره دوم عملیات، درباره سخنان رحیم زهتاب فرد در مجلس.

۲- گزارش به کمیته احزاب، مورخه ۸/۱۰/۱۳۴۲، ش ۸۵۳/ن، ۳۰۰، درباره حسنعلی منصور نماینده مجلس شورای ملی.

می کردند. گفته می شد که این عده به زودی دست به فعالیت علنی خواهند زد.^(۱) به نقل از احمد

آرامش، علی اصغر حکمت و امثالهم گفته می شد که تأسیس حزب ایران نوین و تشکیل دولت از طرف آن نقشه ای بود که از طرف دیپلماسی امریکا جانبداری می شد اما با مرگ کندی این

برنامه به هم خورده است و گمان نمی رود که این حزب قوام و دوامی داشته باشد و حکومت

را به دست گیرد.^(۲) این قضاوت نیز نشان دهنده عمق غفلت سیاستمداران ایرانی مخالف منصور، از واقعیاتی بود که در اطرافشان می گذشت. تقسیم بندی نیروها به امریکایی و انگلیسی حتی مردی زیرک مثل آرامش را نیز به بی راهه می برد. درست چند روز بعد از این

قضاوت بود که منصور نخست وزیری را به دست گرفت. کلیه رجال سیاسی کهنسال ایران که مخالف دخالت دیپلماسی امریکا در امور سیاسی ایران بودند با حزب ایران نوین نظر مخالف

داشتند و در مورد سیاستهای امریکا در ایران و تضعیف این حزب وحدت کامل نشان می دادند.

حزب ایران نوین از همان ابتدای فعالیت خود با حمایت کامل دولت وارد کار شد، اکثر اعضای این حزب از کارمندانی بودند که در رأس ادارات آنها برخی از رهبران این حزب قرار

داشتند. حزب از بدو فعالیت خود دفاتری را در شهرستانها افتتاح کرد و به علت عضویت مقامات محلی در این تشکیلات و نیز با رواج این طرز تلقی که گویا قرار است در آینده ای نه چندان دور سیستم حکومتی مبتنی بر قانون اساسی جایگزین حکومت فردی شود و مردم ایران را در تعیین سرنوشت خود دخالت دهد؛ طرفدارانی در بین طبقات متوسط جامعه پیدا کرد. اعضای این حزب بیشتر در مواقع تظاهرات حزبی و یا تشریفاتی از این دست دور هم گرد می آمدند و هیچ انگیزه ای در بین توده های حزبی برای مشارکت در مراسم رسمی دیده

نمی شد. اعضای معمولی حزب از بین سازمان های کارگری، اعضای شرکت های تعاونی و سازمانهای صنعتی بودند که به تبع مدیران ارشد خود به این حزب گرویده بودند؛ به عبارتی

این افراد از مرام و مسلک و اهداف حزب چیزی نمی دانستند و با بی رغبتی وارد این تشکیلات شده بودند.^(۳)

به زودی شایع شد که کابینه علم جای خود را به منصور خواهد داد، در این بین فلسفه

ص: ۳۲۲

۱- گزارش از فعالیت در بولینگ کلاب، مورخه ۱۵/۱۰/۱۳۴۲، اداره دوم عملیات، ش ۶۰۹/۳۲۱.

۲- گزارش برای بولتن اخبار، مورخه ۲۱/۱۲/۱۳۴۲، ش ۹۹۵/ن - ۳۰۰.

۳- حزب ایران نوین و کارگران، مورخه ۱۹/۱۰/۱۳۴۲، اداره دوم عملیات، ش ۷۲۴/۳۲۲.

تشکیل حزب توسط برخی از اعضای حزب به شکلی واقعی مورد بحث قرار می گرفت. ظاهراً قرار بود منصور بعد از اینکه قدرت را به دست گرفت نیروهای زاید را از ادارات اخراج نماید، کاری که توسط علم انجام نشده بود. پیش بینی می شد اگر چنین امری اتفاق

افتد، نیروهای کارمندی دست به تظاهرات و اغتشاش در جلوی مجلس خواهند زد، در این جا بود که باید از نیروهای کارگری استفاده می شد. توضیح اینکه رژیم به این نتیجه رسیده

بود که برخلاف گذشته از این به بعد اگر شورشی اتفاق افتاد بهتر است که از خود مردم برای منکوب کردن اعتراضات استفاده شود و به عبارت بهتر، مردم رویاروی یکدیگر قرار گیرند.

تجربه دخالت نیروهای انتظامی برای سرکوب نتایجی معکوس به بار آورده و بر دامنه تنش ها افزوده بود؛ به همین دلیل گفته می شد که نیروی سندیکایی حزب ایران نوین برای

این تأسیس شده است که در چنین مواردی به کمک حزب بشتابد. تشکیلات کارگری حزب موظف بود کلیه سندیکاهای کارگری را با یکدیگر متحد کند تا در روز مبادا از آنها برای از میدان به در کردن مخالفین استفاده های لازم به عمل آورد. (۱) باید خاطر نشان کرد مطبوعات آن دوره گزارش می دادند که مقامات انگلستان در کنار ملاقات های خود با مقامات ایرانی با

گردانندگان حزب ایران نوین هم ملاقات می کنند، مفهوم ملاقات های فوق این بود که از نظر

این مقامات تصدی نخست وزیری منصور غیر قابل تردید است. از جمله این افراد باید از پاتریک گوردون داگر سخنگوی حزب کارگر بریتانیا یاد کرد که در سفری به ایران، در کنار ملاقاتهای متعارف خود با گردانندگان حزب ایران نوین ملاقات کرد. در محافل سیاسی تهران این ملاقات بسیار مهم ارزیابی می شد به ویژه اینکه احتمال داده می شد که در اکتبر سال ۱۹۶۳ حزب کارگر بریتانیا به قدرت برسد و به احتمال قریب به یقین گوردون داگر وزارت امور خارجه دولت کارگری را به دست گیرد. (۲)

دیگر بحث نخست وزیری منصور از حد شایعه هم فراتر رفته و بسیار جدی شده بود. انواع و اقسام جلسات معارفه با منصور در جاهای مختلف برگزار می شد، ارباب جراید در این میهمانی ها شرکت می کردند و خبرها و گزارشهای گوناگونی را منتشر می ساختند. در عین حال وضعیت مجلس به کلی تغییر کرده بود، نمایندگان می دیدند که اعضای فراکسیون

ص: ۳۲۳

۱- اظهارات حیدر صائبی نماینده مجلس شورای ملی، مورخه ۲۶/۱۰/۱۳۴۲، ش ۷۸۲/۳۲۲.

۲- مجله خوشه، ش ۱۲، مورخه ۲۹/۱۰/۱۳۴۲.

ایران نوین در جنب و جوشی ناتمام هستند، حتی وزیر مشاور کابینه علم می گفت که چون قرار است در آینده ای نه چندان دور اختیار کابینه در دست منصور واقع شود لازم است که

ارباب جراید از هم اینک با دیدگاههای او آشنا گردند. منصور در وضعیتی دو گانه قرار داشت

و هر کس از موضعی او را مورد داوری قرار می داد. در حالی که عمده محافل سیاسی تهران از این بحث می کردند که منصور در واقع مثل پدرش مردی انگلوفیل است، عده ای دیگر بر این

باور بودند که او از سیاست های رسمی امریکا دفاع و حمایت به عمل می آورد. این بخشی از

حقیقت بود؛ حقیقت اصلی این بود که منصور و تیم همراه او از طرف گروهی خاص در سرویسهای امنیتی بریتانیا و ایالات متحده حمایت و همراهی می شدند. در برخی محافل سیاسی این گونه عنوان می شد که شاه از منصور می ترسد، زیرا این احتمال وجود دارد که وی همان سیاست های دولت امینی را در محدود ساختن قدرت شاه اعمال نماید. گفته می شد مقامات سیاسی امریکا از فسادى که در سازمانهای اداری ایران وجود دارد و بسیاری از افراد

فاسد به خاندان سلطنتی متکی هستند، ناراحت می باشند و مایلند در ایران حکومتی تشکیل شود که دست وابستگان دربار را از امور مالی کوتاه کند. گفته می شد منصور به رغم علاقه

شدیدی که به شخص شاه دارد چون با دیگر افراد خانواده سلطنتی بی ارتباط است، خود این

سیاست امریکا را عملی خواهد ساخت.^(۱)

با این وصف، منصور با عناصری که حداقل از دوره مشروطه به عنوان مهره های نشان دار بریتانیا شناخته می شدند مشورت می کرد. از جمله این افراد مورخ الدوله سپهر بود،^(۲) مورخ الدوله را از دوره جنگ جهانی اول بسیاری از سیاستمداران ایران می شناختند و مواضع او چیزی نبود که آگاهان سیاسی از آن بی اطلاع باشند. درست چند روز قبل از اینکه

نخست وزیرى منصور اعلام گردد، او در منزل مورخ الدوله حضور پیدا کرد و «به مدت یک ساعت در مورد مسائل جاری با وی گفتگو نمود.» در این جلسه منصور اعلام کرد که بعضی

ص: ۳۲۴

۱- اظهارات مهندس ظهیری معاون اداره آب تهران، مورخه ۵/۱۱/۱۳۴۲ ش، ۱۱۳۳/ن - ۳۰۰.

۲- مورخ الدوله احمدعلی سپهر یکی از مهمترین چهره های سیاسی پشت پرده تحولات سیاسی ایران از دوره مشروطه به بعد بود که کاری جدی در مورد زندگی وی انجام نشده است. وی در دوره بعد از مشروطه تا سالهای بعد از جنگ جهانی دوم از بازیگران عمده سیاسی ایران بود که در دوره اولیه سلطنت شاه از مشاورین وی به شمار می آمد. خاطرات وی از جنگ اول جهانی تحت عنوان ایران در جنگ بزرگ منتشر شده است.

از وزرای کابینه علم علیه وی و حزب ایران نوین دست به تحریکاتی زده اند و شایعات بی اساسی منتشر ساخته اند که طبق آن از بین فراکسیون اکثریت مجلس کسانی را وادار به

عکس العمل علیه او نمایند و بعد چنین وانمود سازند که حزب ایران نوین در دوره غیبت شاه

دست به اقدامات خلاف مصلحت زده است. منصور در حضور سپهر نکاتی از فعالیت خود برای تشکیل کابینه را توضیح داد، روشن ساخت که از بین افراد صالح و مطمئن حداقل دو و

یا سه نفر کاندیدا معرفی خواهد کرد که هر کدام را که شاه تشخیص داد به وزارت گمارند. در عین حال یادآور شد که این افراد عمدتاً از حزب ایران نوین هستند زیرا بهتر است اعضای

کابینه بیشتر یکدست باشد و در برنامه ریزیهای خود وحدت رویه داشته باشد. (۱) این ملاقات

یکی از مهمترین ملاقات های منصور در دوره فعالیت های سیاسی اش باید به حساب آید، از

طرفی طبق اسناد موجود رحیم زهتاب فرد که با سید ضیاءالدین طباطبائی بسیار محشور بود

و سید ضیاء نیز از چهره های مهم و تأثیرگذار در پشت صحنه های سیاسی ایران به شمار می رفت، از مخالفین پا بر جای منصور بود. حتی بعد از قتل منصور، سید ضیاء دائماً از خطراتی که رژیم را در دوره منصور تهدید می کرد یاد می نمود و خاطرنشان می کرد که برای

جلوگیری از این امر باید همه آماده فداکاری باشند. با این حساب ملاقات منصور و سپهر

اهمیت زایدالوصفی داشت.

منصور در تلاشهای خود برای تصدی پست نخست وزیری با نیروهای بازدارنده ای مواجه بود که واقعیت و حضور جدی آنها در تحولات غیرقابل انکار بود. او انواع و اقسام

مخالفین را در برابر خود داشت: از نیروهای وابسته به تشکیلاتی به نام فراکسیون مستقل

نمایندگان که در بین آنها چهره هولانگورامبد از یاران نزدیک اسدالله علم دیده می شد، تا محمد درخشش رئیس باشگاه مهرگان. باشگاه مهرگان با سید حسن تقی زاده رجل مشهور سیاسی و از معدود بازماندگان دوره مشروطه مرتبط بود. او با یک برنامه مشخص پیش می رفت، درخشش از چهره های قدیمی سیاسی ایران به غیر از سید حسن تقی زاده، با ابوالقاسم نجم (نجم الملک) و محمد سروری مرتبط بود و این روابط هم البته بسیار صمیمانه بود و درخشش هر پانزده روز یک بار شام را با این افراد صرف می کرد. درخشش تنها کسی بود که علناً ضمن مخالفت آشکار با دولت علم مبارزه با حزب ایران نوین و کارگردانان آن را

۱- گزارش برای دفتر ویژه اطلاعات، مورخه ۵/۱۲/۱۳۴۲، درباره ملاقات منصور و مورخ الدوله سپهر.

سرلوحه برنامه خود قرار داده بود و آنها را به شدت مورد حمله قرار می داد. این گونه نقل می شد که اگر منصور قدمی علیه منویات شاه بر دارد نخستین کسی که علیه وی موضع گیری خواهد کرد، شخص درخشش خواهد بود. باشگاه مهرگان و شبکه وابسته به آن در سراسر ایران فعال شده بود و اعلامیه های این باشگاه در روزی مشخص در سراسر کشور توزیع گردید. از قول دکتر علی اصغر حاج سید جوادی گفته می شد که درخشش خود شعور سیاسی چندانی ندارد و در پشت سر او مغز متفکری است که او و دوستانش را اداره می کند.^(۱)

با اینکه تقریباً مسجل شده بود منصور به زودی پست نخست وزیری را در آینده ای نه چندان دور در دست خواهد گرفت و حتی شاه در مصاحبه ای در ایتالیا گفته بود که در ایران به زودی دولتی که متکی به حزب باشد روی کار خواهد آمد - و این موضوع نشان می داد که منصور در آتیه ای قابل پیش بینی نخست وزیری را از آن خود خواهد کرد - کمیته ای متشکل

از دکتر مهدی پیراسته وزیر کشور، دکتر محمد معتضد باهری وزیر دادگستری، سپهبد نصیری رئیس شهربانی کل کشور، رسول پرویزی نماینده مجلس شورا و امیر متقی مدیر عامل فروشگاه فردوسی جلساتی منظم تشکیل می دادند که محور آن ضدیت با منصور بود. این جلسات در منازل افراد یاد شده تشکیل می شد و به منظور تضعیف موقعیت منصور برای احراز پست نخست وزیری فعالیت هایی انجام می دادند و شایعاتی را می پراکندند. از تصمیمات این عده یکی این بود که توسط دستگاه انتظامی مطالبی علیه منصور تهیه شود و به

مقامات عالیه تقدیم گردد.^(۲) هر چه زمان به انتخاب منصور به نخست وزیری نزدیک می شد

بازار شایعات هم گرم تر می شد، از جمله کسانی که مشهور به طرفداری از سیاست انگلیس در ایران بودند، می گفتند حسنعلی منصور که باطنا انگلیسی و از خانواده پرورش یافته به

دست انگلیسی هاست، به زودی با ماسک امریکایی مصدر کار می شود. عده ای از دوستان منصور گفته بودند مشارالیه در سخنانش بیشتر به این نکته تکیه دارد که مردم از حکومت

ناراضی هستند و بین مردم و دولت که بر گماشته شاه است اختلاف و عدم رضایت موجود است و باید این اختلاف از بین برده شده و مردم راضی شوند. به خصوص اینکه بعضا شنیده

می شد منصور در نظر دارد در صورت امکان از وجود بعضی از مخالفین دربار از جمله مجید

ص: ۳۲۶

۱- فعالیت های مضره، مورخه ۶/۱۲/۱۳۴۲، ش ۱۴۱۲/ن - ۳۰۰.

۲- فعالیت علیه حسنعلی منصور، مورخه ۱۲۰۷/۱۳۴۲، ش ۱۴۱۳/ن - ۳۰۰.

نخست وزیری منصور

نیمه اول اسفند سال ۱۳۴۲ بود که زندگینامه منصور در جراید منتشر شد و در هیجدهم اسفند آن سال او از طرف شاه مأمور تشکیل کابینه گردید. کابینه ای که قرار بود حسنعلی منصور به وجود آورد غیر از آن چیزی بود که تشکیل شد، منصور توانست فقط چند نفر از نوکران سفارت امریکا را به نام وزیر مشاور و یا معاون نخست وزیر وارد کابینه نماید.

اکثریت وزرای کابینه مورد اعتماد شاه بودند. دکتر جواد صدر فرزند صدرا لاشراف مشهور وزیر کشور، دکتر باقر عاملی وزیر دادگستری، هویدا وزیر دارایی، خسروانی وزیر کار،

نصرت الله معینان وزیر اطلاعات، سپهبد ریاحی وزیر کشاورزی، سپهبد صنیعی وزیر جنگ و عباس آرام وزیر امور خارجه، محال بود بدون مصلحت شاه قدمی بر دارند.

گفتیم یکی از مخالفین همیشگی منصور در دوره نخست وزیری اش رحیم زهتاب فرد

بود، مردی جسور و نترس که از رویا رو شدن با منصور هراسی به خود راه نمی داد. وی از همان روزی که منصور برنامه های خود را به مجلس ارائه نمود با وی مخالفت کرد و برخلاف عرف معمول سخنانی بر زبان آورد که نشان دهنده اطلاعات وسیع او از پشت صحنه های روی کار آمدن منصور بود. مسئله شگفت انگیز این بود که زهتاب فرد در آن شرایط چگونه جرأت می کرد پرده از اسراری بر دارد که حتی بسیاری از اعضای حزب ایران نوین و سیاستمداران ایرانی آن روزگار اطلاعی از آن اسرار نداشتند؟ زهتاب فرد در مجلس و در حضور نخست وزیر گفت:

من وقتی خبر نخست وزیری منصور را شنیدم پشتم لرزید، به یاد سوم شهریور افتادم و دولت منصورالملک، پدر ایشان. حالا فرزند خلف ایشان نخست وزیر شده اند. من نگرانم به

خصوص که می بینم چه عاملی در روی کار آوردن ایشان دخالت داشته است. بعضی ها ایراد می گیرند که نخست وزیر خیلی جوان هستند، خوب جوانی که عیب نیست. اگر من هم [که] جوان هستم مستأجر و همسایه ای مانند یاتسویچ رئیس سیا در ایران داشتم و هم دبیر کانون مترقی بودم بعد نخست وزیر می شدم.

ص: ۳۲۷

او پرده از رازی برداشته بود که کمتر کسی از آن اطلاع داشت و حتی کمتر کسی به فرض آگاهی جرأت بر زبان آوردن آن را داشت. مجلس متشنج شد، فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین هیاهو راه انداخت و منصور نیز به شدت از این سخنان عصبانی شد. او انکار کرد

که یاتسوچ در روی کار آوردن وی نقش داشته است و آن را تهمت و خیانت دانست؛ زیرا به

قول وی شاه پست نخست وزیری را به او محول کرده است. زهتاب فرد با خونسردی زایدالوصفی ادامه داد که:

بله، اعلیحضرت همایون شاهنشاه پهلوی شاهنشاه ایران سرور همه هستند، مظهر مملکت و مورد علاقه ملت ایران می باشند، چیزی که هست گاهی جریانات سیاست خارجی مهره هایی را به ایشان تحمیل می کنند.

توده های مردم در آن روزها از مطالبی که در مجلس رد و بدل شده بود آگاهی نداشتند و حتی بسیاری از سیاستمداران نیز از این موضوع بی اطلاع بودند. هیچ یک از این مطالب نه در جراید و نه در هیچ نشریه ای درج نشد، به ویژه آن بخشی که مربوط به نقش یاتسوچ در روی

کار آوردن منصور بود. در مورد اظهارات زهتاب فرد گفته می شد به دلیل این که کابینه مورد

اعتماد انگلیسی ها جای خود را به کابینه ای امریکایی داده است این افشاگری در راستای

موافقت مقامات بریتانیا بوده است و برای شاهد مدعا «هواداری زهتاب فرد از سید ضیاءالدین طباطبائی» را مورد توجه قرار می دادند. عده ای دیگر بر این باور بودند که این افشاگری با موافقت شاه صورت گرفته است زیرا امریکایی ها برای نخست وزیری منصور، او را تحت فشار گذاشته بودند و وی مایل به کنار گذاشتن دوستش علم از نخست وزیری نبوده است. می دانیم که زهتاب فرد با تشکیلات امنیتی آن زمان روابط نیکویی داشت به همین

دلیل گفته می شد که ممکن نبود وی بدون اجازه شاه این سخنان را بر زبان آورده باشد.^(۱)

از طرفی احمد آرامش^(۲) که از اسرار پشت پرده اطلاعات مهمی داشت گفته بود:

ص: ۳۲۸

۱- مصطفی الموتی، ایران در عصر پهلوی، ج ۱۲، صص ۱۴-۱۷.

۲- اظهارنظرهای احمد آرامش در مورد حوادث سیاسی روز ایران و نیز اطلاعات او از حوادث پشت صحنه کار را به آنجا رسانید که وی مدت هفت سال از زندگی خود را پشت میله های زندان گذرانید و بعد از آزادی نیز در سال ۱۳۵۲ در پارک لایله هدف گلوله قرار گرفت و کشته شد، دکتر بقایی یزدی که جواز دفن وی را صادر کرد، علت مرگ او را پارگی قلب اعلام کرد. برای آشنائی با زندگی وی ر.ک: احمد آرامش: خاطرات سیاسی احمد آرامش، به کوشش غلامحسین میرزا صالح، تهران، نشرنی، ۱۳۶۹، چاپ دیگری از خاطرات او با این مشخصات منتشر شده است: پیکار من با اهریمن، یادداشت

های زندان، به کوشش خسرو آرامش، تهران، نشر فردوس و مجید، ۱۳۷۱.

دولت امریکا از زمان نخست وزیری دکتر اقبال موقعی که سرلشکر ضرغام تصدی وزارت دارائی را عهده دار بود کمک مالی خود را به ایران موکول به این نمود که مانند دوره دکتر

میلیسپو امور مالی و اقتصادی ایران در سازمان واحدی متمرکز شود و ریاست این سازمان با

اختیارات تام به یک نفر مستشار مالی دولت امریکا واگذار گردد و این شخص بتواند مقررات و سازمانهای مالی کشور را به هر صورت که مایل است تغییر دهد. ولی در آن زمان

سرلشکر ضرغام زیر بار این توصیه مقامات امریکا نرفت و در نتیجه نقشه مقامات سیاسی امریکا برای قبضه کردن امور مالی و اقتصادی کشور به جایی نرسید. موقعی که به دستور شاهنشاه و باز هم در اثر فشار دیپلماسی امریکا که گفته بودند در ایران باید حکومت حزبی

روی کار آید دو حزب ملیون و مردم تشکیل شدند امریکایی ها چند نفر از دوستان مورد اعتماد خود را نظیر مهندس انصاری، دکتر معتمد وزیری و دکتر رضایی را وادار کرده بودند

که وارد حزب ملیون شده با تشکیل فراکسیونی از دوستان امریکایی برنامه های حزب مذکور را به صورتی تنظیم کنند که قدرت حکومت و پارلمان به تدریج در اختیار طرفداران

سیاست امریکا قرار گیرد ولی چون اکثریت اعضاء کمیته مرکزی حزب ملیون و شخص دکتر اقبال دارای تمایلاتی به نفع سیاست انگلستان بودند اجازه نداد جناح امریکایی حزب

در اجرای نقشه های خود توفیقی حاصل کنند و همین امر موجب بروز کشمکش در داخل حزب ملیون گردید و جناح انگلیسی حزب با جناح معروف به آمازونی ها که همان طرفداران امریکاییها باشند وارد مبارزه شدند و تشکیلات حزبی را از داخل ضعیف کردند.

دکتر امینی که او هم آن زمان طرفداری از سیاست امریکا را پیش گرفته بود به نام مبارزات

انتخاباتی انواع و اقسام اتهام و دشنام را به حزب ملیون وارد ساخت و بالاخره دیپلماسی

امریکا توانست به کمک طرفداران خود در داخل حزب و خارج از آن زمینه متلاشی شدن حزب ملیون را فراهم سازد و با روی کار آمدن حکومت دکتر امینی دیپلماسی امریکا به یکی از هدفهای خود رسید. ولی دوستان دو سیاست شوروی و انگلستان با هم متحد شده مبارزه مشترکی علیه حکومت امینی و سیاست امریکا شروع کردند که مظهر این مبارزه اجتماع روزهای جمعه طرفداران این دو سیاست در منزل فتح الله فرود بود که علنا سخنرانان این اجتماعات سیاست امریکا را مورد حمله قرار می دادند و برای سرنگون

ساختن حکومت دکتر امینی تیمسار بختیار را کاندید نخست وزیری کرده بودند. تصادم بین دو سیاست امریکا از یک طرف و شوروی و انگلستان از طرف دیگر موجب بروز اغتشاشاتی در دانشگاه شد (۱) و چون مبارزه علیه دکتر امینی به مرحله خطرناکی رسیده بود ناچار از ریاست دولت استعفا داد و خود را از خطری که امکان داشت موجب نابودی او شود نجات

بخشید. بعد از استعفا امینی به جای این که تیمسار بختیار کاندید سیاسی انگلستان عهده دار

مقام نخست وزیری شود اسدالله علم مظهر سازش دو سیاست شوروی و انگلستان در رأس حکومت قرار گرفت و به تدریج زمینه را برای بازگشت ایران به سوی دوستی با شورویها و انگلیسی ها فراهم ساخت و دیپلماسی امریکا این بار تصمیم گرفت با تشکیل حزبی در ایران که کارگردانان آن را دوستان ایرانی آنها عهده دار هستند از طریق حکومت پارلمانی

اختیار حکومت را به دست گیرد و حزب ایران نوین و حکومت منصور مظهر این سیاست جدید امریکا در ایران به شمار می رود.

آرامش همچنین گفته بود:

از روزیکه حزب ایران نوین تشکیل گردید و در انتخابات هیئت رئیسه آن جناح امریکایی حزب پیروزی به دست آورد کلیه رجال سیاسی ایران متوجه شدند دیپلماسی امریکا را که نتوانسته بود در وزارت دارائی سرلشگر ضرغام به دست آورد و یا از راه نفوذ در حزب ملیون

نقشه های خود را عملی سازد اکنون از راه تشکیل حکومت حزبی به نام ایران نوین به آرزوی

خود خواهد رسید و دیپلماسی انگلستان برای اینکه یکباره قدرت حکومت و پارلمان در اختیار نیروهای طرفدار امریکا قرار نگیرد کوشش نمود چند نفر از افراد غیر امریکایی نظیر

دکتر باقر عاملی و دکتر صدر را به نام وزیر دادگستری و وزیر کشور وارد کابینه نماید و نگذارد افرادی نظیر دکتر رضائی، گودرزی و دکتر یگانه که سر سپردگی آنها به سیاست امریکا روشن

است وزارتخانه مستقلی را در اختیار خود در آورند. مقام سلطنت نه تنها ترکیب وزراء

کابینه را تغییر داد بلکه با اشاره او بلافاصله بعد از تشکیل حکومت منصور فراکسیون حزب

مردم در مجلس تشکیل گردید و قرار شد با همکاری فراکسیون مستقل و منفردین جبهه واحدی تشکیل داده و در درجه اول از تند رویهای این دولت که جناح چپ سیاست امریکا از آن حمایت می کند جلوگیری کند و در صورت لزوم از طریق مبارزات پارلمانی از اجرای

بعضی برنامه ها و نقشه های دولت جلوگیری نمایند. ... همان برنامه ای که می خواستند با منصوب نمودن یک نفر مستشار

امریکایی با اختیاراتی نظیر آنچه دکتر میلسپو داشت اجرا

ص: ۳۳۰

۱- اشاره به ماجرای اول بهمن سال ۱۳۴۰ می باشد.

کنند اکنون به صورت جدیدی به دست این دولت عملی خواهد شد و می خواهد کلیه امور مالی مملکت را در سازمان برنامه متمرکز کرده ادارات بودجه و تمرکز حسابها را نیز از

وزارت دارائی منتزع و ضمیمه سازمان برنامه کنند و یکی از عناصر مورد اعتماد سیاست امریکا نظیر مهندس انصاری را در رأس آن قرار دهند و این سازمان جدید مالی همان برنامه

هایی را که مورد نظر دیپلماسی امریکا خواهد بود اجرا نماید.

احمد آرامش در پایان اظهار داشت:

به طور قطع دیپلماسی شوروی و انگلستان اجازه نخواهند داد در ایران سیاست یک طرفه به نفع رقیب سیاسی آنها دوام پیدا کند و اکنون طرفداران دو سیاست مذکور منتظرند چند ماهی از عمر حکومت فعلی بگذرد و خوش بینی هایی که معمولاً در اوائل روی کار آمدن هر

دولتی در بین مردم پیدا می شود از بین برود و مظاهر سیاست یک جانبه دولت هم روشن تر

گردد آن وقت مبارزه از طرف طرفداران دو سیاست شوروی و انگلستان با حکومت منصور شروع خواهد شد. (۱)

از آن طرف کیهان یغمایی نماینده مجلس و رئیس فراکسیون مستقل ضمن گفتگو درباره برنامه های دولت منصور اعلام کرد که حکومت امینی را سیاه ترین دوره حکومت ها می داند

و اگر جانش هم از بین برود نخواهد گذاشت مظهر چنین حکومتی دوباره در ایران جان گیرد

و تجدید گردد. او خاطرنشان کرد تردیدی وجود ندارد که «دولت منصور یک دولت تحمیلی از طرف ایالات متحده است» اما چون شاه مصالح عالی کشور را در نظر می گیرد و با بصیرت

کامل جوانب امر را می سنجد ما هم فعلاً سکوت کرده ایم و روزی که از طرف شاه اشاره شود

وظیفه خود را انجام خواهیم داد. او در ادامه یادآوری کرد که:

چون حزب ایران نوین به سیاست های امریکا متکی است امکان ندارد فردی را که سابقه توده ای داشته باشد به عنوان وزیر بپذیرد، حتی اگر چنین فردی امروز دشمن کمونیسم باشد. دلیل امر این است که نیروهای حزب مثل امریکایی ها عمل می کنند، آنها به فردی که

سابقه کمونیستی داشته است اعتماد ندارند زیرا می گویند از کمونیستها باید ترسید گر چه

۱- گزارش وضع سیاسی کشور، مورخه ۲۷/۱۲/۱۳۴۲، ش ۱۵۷۶/ن - ۳۰۰.

در صف مقابل شوروی ها قرار گرفته باشند.

او هدف اصلاحات منصور را این دانست که در درجه اول کسانی را که به سیاست امریکا نظر مساعدی ندارند از مصادر امور بیرون کند و تحصیل کرده های امریکا را به جای آنها قرار دهد و راه را برای پیشرفت کار آنها هموار کند و «سپس برنامه های مورد نظر مستشاران امریکایی را اجرا نماید.» یغمائی در خاتمه گفته بود دوستان سیاسی و پارلمانی او تا آنجا که برنامه های مالی و اقتصادی و اداری دولت فعلی در طریق مصلحت کشور باشد آنرا تأیید و

حمایت می کنند و اگر قرار شد در خلال این کارها برای توسعه نفوذ امریکا در امور مالی و اقتصادی اقدام شود، مقاومت نشان خواهند داد و روش خود را نسبت به دولت تغییر می دهند.^(۱)

بعضی از مطلعین به امور سیاسی اظهار می داشتند چون حسنعلی منصور بر اثر فشار دیپلماسی امریکا به نخست وزیری منصوب گردید و شاه نسبت به او خوش بین نیست لذا بر اثر توصیه وی احزاب مردم و ملیون فعالیت های سیاسی خود را تجدید نموده اند تا در مقابل

دولت و حزب ایران نوین بتوانند اقداماتی نموده و در صورت لزوم کارشکنی هایی بنمایند.

در بیست و سوم اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۳ نخستین میتینگ حزب ایران نوین در یکی از میداین ورزشی تهران برگزار شد. طبق گزارشها، میزان استقبال از این میتینگ در قیاس با

موارد مشابهی که از طرف سایر احزاب دولتی مثل ملیون و مردم در سالهای قبل برگزار می شد غیرقابل مقایسه تلقی گردید، یعنی استقبال از آن بسیار زیاد بود. علت امر در وعده و وعید منصور و از طرفی نارضایتی مردم از دولت علم نشأت می گرفت که نتوانسته بود به وعده هایی که به مردم می داد جامه عمل بپوشاند. کارمندان دولت به این دلیل که یک پایه

ترفع گرفته بودند از دولت راضی به نظر می رسیدند و با اینکه در بعضی از اقلام مصرفی

مردم، مثل گوشت و تره بار گرانی وجود داشت، باز هم به نظر می رسید که اقشاری از مردم

نسبت به انجام یک سلسله اصلاحات در درون کشور ناامید نیستند. مُعلمان هم راضی به نظر

می رسیدند. در بازار تهران اصولاً افکار عمومی به مراتب آرام تر از سال گذشته بود و مردم کمتر تحت تأثیر تحریکات مخالفین قرار می گرفتند و بدون اینکه توجهی به مطالب بیان شده

در تظاهرات معموله داشته باشند با برگزاری میتینگ نه مخالف بودند و نه موافق و خود را

۱- گزارش ساواک، مورخه ۱۷/۱۲/۱۳۴۲، ش ۱۵۷۷/ن - ۳۰۰، اظهارات کیهان یغمائی.

بی طرف نشان می دادند. اما ساواک که این گزارش را داده بود خود بهتر می دانست که این حالت آرامش پیش از طوفان است؛ طوفانی که در راه بود و مُقدر بود که حتی طومار حیات

منصور را در هم پیچاند.

از سوئی گزارش های رسیده از سفارت امریکا در تهران حکایت داشت که مقامات سازمان اطلاعاتی امریکا در تهران، مشغول جمع آوری یک سلسله مدارک در مورد حزب ایران نوین هستند. گفته می شد که بعد از تجربه احزاب ملیون و مردم و مشاهده ناکامی آنها

مقامات امریکایی دیگر نسبت به هر گونه فعالیت سیاسی حزبی در ایران بدبین هستند. اما

اینک بعد از تشکیل دولت منصور شواهد و اطلاعات حاکی از این بود که عوامل اطلاعاتی امریکا در تهران مشغول تهیه گزارشهایی در مورد حزب و تشکیل دهندگان آن هستند. (۱) از بدو تشکیل دولت منصور شعب حزب ایران نوین به تدریج در نقاط مختلف کشور گشایش پیدا کرد و قرار شد که روزنامه ای تحت عنوان ایران نوین به مدیریت دکتر رشتی راه اندازی

شود. نصرت الله معینان که به عنوان وزیر اطلاعات معرفی شده بود برای این منظور تلاش های فراوانی می کرد. از آن طرف برای نخستین بار در تاریخ احزاب دولتی تعداد زیادی از زنان وارد این حزب شدند، این امر در راستای تحقق اصل آزادی زنان بود که در

زمره اصول انقلاب به اصطلاح شاه و ملت تلقی می گردید.

در اواخر تیرماه سال ۱۳۴۳ با اینکه کلیه مدیران ارشد دولتی و بسیاری از کارمندان به حزب ایران نوین گرویده بودند، به گزارش ارتشبد حسین فردوست رئیس دفتر ویژه اطلاعات؛ حزب در تهران تنها در حدود ۱۰۰۰ تن طرفدار داشت. در این گزارش آمده بود که

عده ای مثل جمال امامی و سناتور سید جلال الدین تهرانی اظهار داشته اند که «سر موفقیت حزب ایران نوین این است که دولت ایالات متحده از آن حمایت به عمل می آورد.» در عین حال نفوذ حزب بیشتر در بین کارمندان و مدیران دولتی دانسته شد و اینکه این تشکیلات در

بین توده های مردم طرفدار چندانی ندارد، همچنین آمده بود که در بین محافل سیاسی تهران

این عقیده وجود دارد که حزب ایران نوین نخواهد توانست مشکلات داخلی و خارجی ایران را بر طرف نماید و این حزب سرنوشتی بهتر از احزاب ملیون و مردم نخواهد داشت. حزب از بدو تصدی قدرت تا آن روز نتوانسته بود گامهای اساسی برای بهبود اوضاع بر دارد،

۱- گزارش از تحریکات سفارت امریکا در تهران، مورخه ۲۶/۲/۱۳۴۳، ش ۲۶۹/۳۲۶.

این امر باعث دلسردی فراوان در بین کسانی شده بود که انتظار داشتند با آمدن دولت منصور بسیاری از مشکلات آنها حل خواهد گردید. از طرف دیگر دو دستگی بین اعضای حزب به ویژه کسانی که در وزارت فرهنگ شاغل بودند باعث شده بود که روند اجرایی بسیاری از امور کند گردد و اختلافات داخلی برخی را به این نتیجه برساند که این تشکیلات آینده ای نا موفق در پیش رو خواهد داشت.^(۱) در همین حال روزنامه حزب تحت عنوان «ندای ایران نوین» از روز هفتم تیرماه آن سال شروع به انتشار کرد، سردبیری این روزنامه با نجفقلی پسیان

بود. پسیان پیش از این سردبیری روزنامه صبح امروز متعلق به دکتر مصطفی الموتی را بر عهده داشت، الموتی مشهور به این بود که دوست صمیمی و یکرنگ دکتر اقبال است.

دولت منصور در برخورد با بسیاری از مشکلات اجتماعی و سیاسی ایران ناکام بود، حتی گفته می شد که فراكسیون حزب در مجلس دچار مشکلات عدیده ای شده است و اختلافات درونی آن ها احتمالاً منجر به آن خواهد شد که این فراكسیون به دو بخش تقسیم شود و مسئولیت یکی از آنها به دکتر عالیخانی وزیر اقتصاد - که پیش تر از گردانندگان تراز اول

حزب مردم بود - واگذار گردد. از طرف دیگر حملات فراكسیون های مستقل و مردم علیه منصور شدت گرفته بود؛ پیش بینی می شد که اگر وضع به همین منوال ادامه پیدا کند دولت منصور سقوط خواهد کرد. شایع شده بود که کارکنان و مسئولین کارگزینی ادارات و وزارتخانه ها تحت فشار قرار گرفته اند تا کارکنان خود را از اعضای حزب ایران نوین انتخاب نمایند^(۲) و همین امر باعث می شد که نفرت و انزجار از این حزب بیشتر شود و البته نوک تیز حملات متوجه شخص منصور بود. از این مهمتر یکی از دلایل نفرت توده های مردم از حزب ایران نوین و منصور این بود که برخی از گردانندگان این حزب مردم محروم را

اغفال می کردند و با وعده های دروغین می خواستند این گونه القا نمایند که حزب در بین

اقشار زحمتکش جامعه دارای طرفدارانی است. مثلاً در کرج برای جمع آوری حق عضویت از بین کشاورزان این گونه تبلیغ می کردند که اگر کسی مبلغ ده ریال به حزب ایران نوین

پرداخت کند، در مقابل بانک کشاورزی ده هزار ریال به او وام خواهد داد و معیار پرداخت

وام همین است. عده ای از کشاورزان در روستاهای اطراف کرج به امید دست یافتن به وام، تا

ص: ۳۳۴

۱- فردوست به شاه، مورخه ۲۰/۴/۱۳۴۳، گزارش نوبه ای در مورد حزب ایران نوین.

۲- درباره حزب ایران نوین، مورخه ۲۸/۴/۱۳۴۳، ش ۱۲۷۹/۳۲۶.

یکصد و پنجاه ریال جمع آوری کردند و به حساب حزب ایران نوین واریز نمودند. از این راه مبلغ هفتاد تا هشتاد و پنج هزار ریال از جیب محرومترین اقشار جامعه به حزب ایران نوین

کمک شد. بعد از مدتی معلوم گردید که خبری از پرداخت وام نیست. به همین دلیل عده ای از

کشاورزان علنا می گفتند که بانک کشاورزی آنها را اغفال کرده است. این موضوع دستاویز

بسیار مناسبی برای مخالفین دولت بود تا انتقادات خود را هر چه بیشتر متوجه دولت و حزب

حاکم نمایند.^(۱) منصور در سخنرانی های خود از نقل این مطلب ابائی نداشت که مأمورین عالی رتبه دولت و حتی بخشداران باید مجری سیاست های حزب و مرامنامه آن باشند، این مطلب باعث شد که ارباب جراید در مطالب خود علنا نخست وزیر را به باد حمله گیرند و یادآوری نمایند که استانداران و فرمانداران و سایر مدیران ارشد دولت باید رویه ای فوق

رویه احزاب و دسته های سیاسی داشته باشند. همین موضوع باعث شد که ابراز نگرانی ها از

عملکرد منصور حالتی جدی تر به خود گیرد و بسیاری از رجال سیاسی کشور نسبت به آینده نامعلوم تصمیم گیریهای منصور ابراز ناخرسندی نمایند. حتی در سفارت امریکا هم ابراز

تعجب از رویه های منصور دیده می شد، یکی از اعضای اداره اطلاعات سفارت امریکا موسوم به خانم فیلیسین گفته بود که بعضی از مقامات امریکایی مقیم تهران از اظهارات اخیر منصور در مورد پایه گذاری یک حکومت حزبی در ایران ابراز حیرت می کنند و اعتقاد دارند

که چنین رژیمی شبیه به حکومت های فردی است و با روح دمکراسی در غرب منافات دارد.^(۲)

هر چه زمان پیشتر می رفت مخالفت ها با منصور شدت می گرفت، دکتر حسن ارسنجانلی یکی از محورهای این مخالفت ها بود. وی که زمانی خود از طراحان و معماران اصلاحات ارضی به شمار می آمد^(۳) ظاهرا برای رقابت با منصور در صدد تشکیل حزبی جدید بود.

ص: ۳۳۵

۱- مورخه ۲۷/۴/۱۳۴۳، ش ۶۰۶/۳۲۲، وصول حق عضویت حزب ایران نوین از کشاورزان.

۲- گزارش از سفارت امریکا در تهران، مورخه ۳۱/۴/۱۳۴۳.

۳- در مورد گزارشی جانبدارانه از اصلاحات ارضی در ایران نگا. ک: D.R.Denman: Land Reforms of Shah Hoover Institution Press, Stafd, California, In: , George Lenczowski, Ed and People Iran Under the Pahlavis, ۱۹۷۶, Pp.۲۵۳-۳۰۳. در این مقاله طولانی کوچک ترین نامی از ارسنجانلی به عنوان معمار اصلاحات به میان نیامده است و نویسنده حتی به یک مورد از منابع خود اشاره ای نکرده است.

منصور گفته بود که برای یک نسل، یک انقلاب کافی است و منظور او این بود که انقلاب موسوم به شاه و ملت با نخست وزیری او به کمال خود رسیده و تکمیل گردیده است به همین

دلیل دیگر نباید در مورد نحوه اجرای اصول این انقلاب وارد مباحث زائد شد. ارسنجانی بر

عکس، اخبار سوء استفاده از اصلاحات ارضی را منتشر می کرد تا نشان دهد که منصور نماینده واقعی اصلاحات در ایران نیست و با وجود او اصل اصلاحات مورد نظر دچار بحران خواهد شد. دوستان و هواداران ارسنجانی بار دیگر در اطرافش جمع شده بودند و خود را برای دور جدیدی از تصدی مسئولیت ها آماده می کردند. آنچه باعث تشویق افراد به تجمع در اطراف دکتر ارسنجانی می شد، رکودی بود که در امر اصلاحات ارضی حاصل شده بود؛ آنها آماده می شدند که در برابر منصور حزب جدیدی تشکیل دهند.^(۱)

حزب ایران نوین همانگونه که پیش بینی می شد با اقبال مردم مواجه نشد. این امر فقط منحصر به تهران نبود بلکه در شهرستانها نیز این وضعیت وجود داشت. گفته می شد که جز مأمورین دولت کسی به این بازی ها اعتنایی ندارد، زیرا معلوم است که فقط مأمورین دولت

برای حفظ موقعیت خود به این احزاب روی خوش نشان می دهند و طبقات گوناگون مردم آمادگی شرکت در چنین احزابی را ندارند. مردم شهرستانها بر این باور بودند که مأمورین

دولتی برای منافع خود مردم را به هر جایی که می خواهند می کشانند؛ پیشتر این کار توسط

حزب مردم و ملیون و این بار توسط حزب ایران نوین انجام می گیرد. به همین دلیل بود که

اعلام می شد اعتبارها و پولهایی که تا کنون برای احزاب صرف شده است در جلب نظر مردم

تأثیری نداشته است.

در شهریور سال ۱۳۴۳ خبر رسید که علی منصور پدر نخست وزیر طی نامه ای که از ژنو برای فرزندش ارسال کرده، متذکر شده که پسرش از حزب بازی برحذر باشد و اضافه نموده که به عاقبت این فعالیت ها فکر کند و توجه داشته باشد که سابقا آن چه به سر دکتر اقبال و دیگران آمد چه بود و بداند که نتیجه ای جز زحمت عاید آنها نشد. منصور پدر در نامه به

فرزند خود همچنین توصیه کرده بود با رفقا و دوستانش در تهران بیشتر تماس گرفته و از

تجربیات و نصایح آنان استفاده کند.^(۲) مخالفت ها از هر طرف علیه منصور علنی می شد، دکتر

- ۱- اظهارات هاشمی مدیر روزنامه اتحاد ملی، مورخه ۷/۵/۱۳۴۳، ش ۱۳۴۹/۳۲۶.
- ۲- گزارش مورخه ۱۱/۶/۱۳۴۳، ش ۱۶۱۵/۳۲۶، منصور سفیر فوق العاده ایران در ژنو.

مظفر بقایی و یارانش دقیقا مرزبندی خود را با دولت منصور حفظ می کردند و در عین حال افرادی مثل سید ابوالحسن حائری زاده رسماً دولت منصور را دست نشانده اجنبی می دانستند

و می گفتند که در دولت وی «مشتی دزد» بر مناصب تکیه زده اند. او معتقد بود که وکلای

مجلس همه فرمایشی هستند و علت برپایی انقلاب موسوم به شاه و ملت را این می دانست که

چون قرار بود انقلابی در ایران رخ دهد، شاه بالوایح انقلاب سفید در واقع از این انقلاب

جلوگیری کرد.^(۱) همزمان جنگ تبلیغاتی گسترده ای در مورد تغییر احتمالی منصور و نخست وزیر جانشین او منتشر شد. به این صورت کم کم از دکتر ارسنجان، دکتر امینی و دکتر اقبال به عنوان جانشینان احتمالی منصور یاد می گردید. ارسنجان قرار بود حزبی را به عنوان سوسیال دمکرات تشکیل دهد و ضمن اعلام مواضع خود فعالیت های خویش را در سطح جامعه گسترش دهد. همه چیز حکایت از آن داشت که دولت منصور به زودی به هر طریقی که شده جای خود را به دولتی دیگر خواهد داد. با برکناری ارسنجان از سفارت کبرای ایران در ایتالیا به بخشی از این شایعات پایان داده شد؛ گفته می شد این تغییر به دستور شخص شاه انجام شده است زیرا ارسنجان فعالیت های پشت پرده سیاسی داشت و این تلاش ها مخالف مصالح کشور تشخیص داده شده بود. این تغییر را عده ای برای تسلاهی خاطر برخی روحانیون و ملاکین می دانستند و اعتقاد بر این بود که عناصر توده ای و برخی از افراد وابسته به جبهه ملی از این تغییر ابراز نارضایتی می کردند، تحلیل آنها این بود که عزل ارسنجان برای جلوگیری از تشکیل حزب سوسیال دمکرات بوده است^(۲)! حال چه ربطی بین حزب سوسیال دمکرات ارسنجان با حزب توده و جبهه ملی وجود داشت امری بود که گزارشگر ساواک باید به آن پاسخ می داد. احمد آرامش نیز از امید نخست وزیر شدن ناکام

ماند. اطرافیان وی که امید داشتند سرانجام آرامش به قدرت سیاسی دست پیدا کند، اینک ابراز امیدواری می کردند که روزی سیاست های جهانی به گونه ای رقم بخورد که زمینه برای

تصدی منصب نخست وزیری از طرف آرامش فراهم شود، اینها سازش و نزدیکی دو سیاست روس و انگلیس را به عنوان زمینه اساسی نخست وزیری آرامش مطرح می کردند.^(۳)

ص: ۳۳۷

۱- اظهارات ابوالحسن حائریزاده، مورخه ۱۳۴۳/۶/۱۴، ش ۱۲۹۵۷/۲۰ الف.

۲- دکتر حسن ارسنجان، مورخه ۱۳۴۳/۶/۳۰، ش ۱۷۸۲/۳۲۶.

۳- اظهارات دکتر فضل الله صفا، مورخه ۱۳۴۳/۷/۶، ش ۱۸۵۲/۳۲۶.

در ماههای اولیه سال ۱۳۴۳ سه تحول عمده در جهان روی داد که هر کدام از آنها تأثیری زایدالوصف در ایران برجای گذاشت: نخستین مسئله این بود که خروشچف از رهبری شوروی کنار گذاشته شد و جای خود را به لئونید برژنف داد، با این تحول به نظر می آمد که سیاست کوتاه آمدن شوروی در برابر غرب به پایان خود نزدیک شده است. دومین حادثه تعیین کننده، انتخاب هارولد ویلسون به عنوان نخست وزیر انگلستان بود، وی در آن زمان رهبری حزب کارگر را در دست داشت و مهمترین برنامه اش تشنج زدائی از منطقه خاورمیانه و تقلیل واردات انگلیس از راه وضع تعرفه های سنگین گمرکی بود. ویلسون به شدت مورد نفرت جناحهایی از حزب محافظه کار قرار داشت و حتی متهم بود که با شوروی ها همکاری می کند. (۱) سومین حادثه مهم روی کار آمدن لیندون جانسون به عنوان رئیس جمهوری امریکا بود، با این حادثه برنامه های کندی البته با هیاهوی کمتری به مورد

اجرا گذاشته می شد؛ حزب جمهوری خواه ناچار بود برای مدت چهار سال دیگر برای رسیدن به قدرت سیاست صبر و مدارا پیشه سازد.

به هر حال با تحولاتی که در امریکا و انگلستان روی داد به نظر می رسید که بین سیاست های طرفین نوعی همگرایی پیدا شده است و اینک دمکرات ها و حزب کارگر بیشتر از هر زمانی می توانند در صحنه سیاست ایران با یکدیگر تشریک مساعی نمایند. سردنيس رایت سفیر کبير انگلستان در تهران در نخستین نطق مهم سیاسی خود در اوایل تیر ماه سال ۱۳۴۲ گفته بود که «هدف های انگلستان و امریکا هیچ گاه به اندازه آن روز در ایران و خاورمیانه نزدیک نبوده است.» او این شایعه را که گویا بین امریکا و انگلیس در امور داخلی

ایران اختلاف خود دارد تکذیب کرد و گفت کسانی که این شایعه را مطرح می سازند دیوانگانی خطرناک و یا عوامل دشمن یعنی شوروی هستند. سفیر انگلیس خاطر نشان کرده بود که در جریان پیشرفت ایران و اصلاحات اقتصادی و اجتماعی این کشور شایستگی هایی به منصفه ظهور رسیده است و انگلستان از آنچه در حیز امکان دارد برای رسیدن ایران به اهداف خود حمایت خواهد کرد. رایت گفته بود که مایل است ایران با ثبات، آزاد و نیرومند

ص: ۳۳۸

۱- برای گزارشی در این زمینه که حتی به بازجوئی محترمانه نخست وزیر دولت کارگری منجر شد بنگرید به: پیترایت؛ شناسائی و شکار جاسوس، ترجمه محسن اشرفی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۴، ص ۵۶۱ به بعد.

باشد اما در عین حال یادآوری کرد که کشور او در ایران دارای منافع حیاتی است و این منافع

سیاسی به جز ایران در مناطق نفت خیز خاورمیانه هم قرار دارد اما از نظر سفیر کبیر بریتانیا

ایران در این زمینه در بین کشورهای تولید کننده نفت حائز بیشترین اهمیت است.^(۱)

روزنامه پیغام امروز این سخنان را که دال بر این بود بین امریکا و انگلستان در ایران و منطقه اختلاف منافع وجود ندارد منعکس کرد. خاطر نشان شد که نفس استدلال سفیر خود بیانگر اختلاف بین دو قدرت بزرگ سرمایه داری است. به درستی یادآوری شده بود که این اختلاف از فردای پایان جنگ جهانی دوم آغاز شد، در عین حال یادآوری شده بود که وزیر امور خارجه انگلستان در دوره گذشته از ضربه شدید امریکا به نفوذ انگلیس در خاورمیانه

یاد کرده بود. نویسنده پیغام امروز از شعار دمکراتها در مورد پایان دادن به دوره استعمار سخن به میان آورد و یادآور شد که به طور طبیعی منظور امریکا از این شعارها نمی تواند دولتی جز دولت انگلستان باشد. بر همه کس معلوم بود که در منطقه حساس خاورمیانه این دولت بریتانیا بود که کشورهای دیگر را تحت استعمار در آورده بود و این روند تا سالهای بعد از جنگ دوم جهانی و استقلال هندوستان ادامه پیدا کرد. پیغام امروز ابراز امیدواری کرد که

هیچ گاه بین امریکا و انگلیس در مورد ایران اتحادی صورت نگیرد، زیرا مفهوم این اتحاد

چیزی جز تقسیم منافع دو قدرت بزرگ جهانی در ایران نیست. بنابراین همان طور که تحلیل گر روزنامه یادآوری کرده بود اتحاد دو قدرت به زیان کشورهای خاورمیانه تمام می شد، زیرا اگر بین دو قدرت اختلافی وجود داشت دولت های منطقه می توانستند از آن در

راستای منافع ملی خویش بهره برداری نمایند اما اگر بین قدرت های سرمایه داری در خاورمیانه و از آن جمله ایران وحدت نظر بروز می کرد - که البته این امر غیر ممکن به نظر نمی رسید - کشورهای کوچک منطقه نمی توانستند استقلال سیاسی خود را حفظ نمایند. بدیهی بود که این وحدت رویه اگر هم سردنیس رایت راست می گفت؛ مقطعی بود و در موقع مقتضی اختلافات بار دیگر بروز می کرد و این دو قدرت حداقل برای حفظ منافع خود از رقابتهای پشت پرده خودداری نمی کردند. رایت گفته بود که اختلاف بین امریکا و انگلیس

در ایران محصول تبلیغات رسانه های جمعی ایران است و گر نه بین این دو کشور به لحاظ اصولی اختلاف دیدگاهی در مورد نحوه برخورد با ایران و مسائل آن وجود ندارد، اما محافل

ص: ۳۳۹

داخلی بر این باور بودند که این دو کشور برای تسلط بر شریانهای اقتصادی و سیاسی ایران در این مواقع به چشم رقیب به یکدیگر نگاه می کنند.

با وجود اینکه انگلیسی ها وقوع اختلاف بین منافع امریکا و انگلستان در مورد ایران و

خاورمیانه را کتمان می کردند، اما از آغاز سال ۱۹۶۴ که درست مصادف با دولت منصور بود

به مانورهای گسترده ای در خاورمیانه دست زدند. امریکائی ها برای اینکه ابتکار عمل را در منطقه در دست گیرند اظهار می کردند که انگلیس از حوادثی که در خاورمیانه می گذرد برای

بی اعتبار ساختن اقدامات آنان بهره برداری می نماید و از اینکه ایالات متحده در این منطقه ناکام باشد ابراز خرسندی می کند. اسنادی منتشر شد که نشان می داد انگلستان صرفا می خواهد امریکا در منطقه سپری در برابر کمونیسم باشد ولی ناکامی های سیاسی غرب در مورد سیاستگذاری در این حوزه به گردن امریکایی ها افکنده می شود. امریکایی ها با انگلیسی ها در رابطه با ایران اختلاف منافع حاد بیست و یک ساله داشتند؛ اختلافاتی که از سالهای جنگ دوم جهانی و بحث نفت آغاز شده بود. در آن دوران این انگلستان بود که نقش برتر را در معادلات سیاسی ایران و خاورمیانه داشت، امریکایی ها از یاد نبرده بودند که انگلستان برای جلوگیری از سرمایه گذاری های نفتی بخش خصوصی این کشور در ایران با چه طرفندهایی آنها را از میدان به در کرده بود. امریکائی ها تلاش داشتند اینک ابتکار عمل را در دست گیرند و نقش فعال تری در منطقه داشته باشند. این سناریو در ایران با روی کار

آوردن نخبگان طرفدار سیاستهای ایالات متحده در حال انجام گرفتن بود و در واقع تا رسیدن به مقصود فقط یک گام فاصله وجود داشت.

مهم ترین اقدام منطقه ای امریکا تحکیم روابط دوستی کشورهای عضو پیمان سنتو بود تا در راستای منافع این کشور سیاست های خود را تعقیب نمایند. ایران، ترکیه و پاکستان سه

کشوری بودند که در این زمینه می توانستند نقش بسیار مؤثری را بر عهده گیرند. در روابط

گسترده پاکستان و ترکیه با امریکا تردیدی وجود نداشت، اما ایران در حلقه سیاستهای منطقه ای امریکا از اهمیت بیشتری برخوردار بود و تسلط بر این کشور در واقع تسلط بر منطقه خاورمیانه به شمار می آمد. روز دوشنبه ۲۹ تیرماه سال ۱۳۴۳ شاه برای شرکت در کنفرانس عالی سران سه کشور آسیائی عضو سنتو به استانبول رفت، مارشال ایوب خان رئیس جمهور پاکستان، ژنرال گورسل رئیس جمهور ترکیه و شاه ضمن انجام مذاکراتی

اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و نظامی امضا کردند. به دنبال آن مبارزه کشورهای غربی برای دست یافتن به منابع غنی خاورمیانه شروع شد. عمده ترین فعالیت های امریکایی ها متوجه

برنامه های عمرانی بود که خود به خود باعث می شد بین این کشور و کشور طرف قرارداد همکاری های بلند مدتی صورت گیرد. در برنامه های عمرانی قبلی خاورمیانه، بانک جهانی و

بانکهای امریکا نقش بسیار مهمی داشتند اما بعد از تحول در سیاست های امریکا به دنبال

روی کار آمدن دمکرات ها؛ که هدف آن ترمیم موازنه ارزی و حفظ ارزش دلار در بازارهای

جهانی بود؛ و نیز با توجه به گرفتاری های انگلستان در مستعمرات سابق؛ امریکا توانست

ابتکار عمل را در ایران به دست گیرد. در این ایام پای سرمایه های غربی از کشورهای آلمان

غربی، فرانسه و ایتالیا هم به ایران باز شد و برای نخستین بار انگلستان ناچار شد رقبای

بالفعل و بالقوه زیادی را در عرصه های اقتصادی ایران تحمل کند. به زودی دانمارک، هلند،

سوئیس، نروژ و سوئد نیز به بازار ایران راه پیدا کردند. اگر چه این فرآیند به نسبت زیادی به خصلت جهانی سرمایه مرتبط بود و این واقعیت را به ذهن متبادر می کرد که سرمایه داری جهانی کشور خاصی را نمی شناسد و پدیده ای فراملیتی است؛ لیکن حقیقت این است که در پشت بسیاری از این تحریکات پای رقابتهای سیاسی بین کشورهای سرمایه داری هم دیده می شد. در همین زمان بود که با مشارکت بلوک شرق در اقتصاد ایران نقش مسلط بریتانیا در

اقتصاد کشور با دشواری زیادتری نیز مواجه شد. بلوک کمونیست به میزان ناچیزی در حد نود میلیون دلار در ایران سرمایه گذاری کرده بود، پیش بینی می شد حجم این سرمایه گذاری ها به بیش از ۲۵۰ میلیون دلار در سالهای آتی برسد. با تمام این اوصاف رهبری سیاست های غرب در ایران به عهده امریکا بود، این امر نه تنها ناشی از این واقعیت

بود که امریکا رهبری دنیای سرمایه داری را بر عهده دارد؛ بلکه این واقعیت نیز نادیده گرفتنی بود که ایالات متحده در صدد تحکیم نفوذ خود در کشور برای تضمین سرمایه گذاریهای بلند

مدت است. اینک هم در برنامه ریزی، هم در تجارت و هم در سرمایه گذاری در ایران نقش درجه اول را ایالات متحده عهده دار بود.

در شرایطی که پای کشورهای اروپایی و امریکا و نیز کشورهای بلوک شرق در خاورمیانه عربی و ایران باز شده بود و دهها گروه مهندسی و مقاطعه کاری سرگرم کار بودند،

کمپانی های بزرگ فراملیتی که در انگلستان به فعالیت مشغول بودند وارد کارزاری نابرابر با

این کمپانی‌ها شدند. همان‌طور که در فصل نخست همین کتاب دیدیم، دلالتی این کمپانی‌ها با شاپور ریپورتر بود، وی با اتکا به شناخت بی‌نظیر خود از بازار ایران و نیز با استفاده از دوستی‌هایش با اسدالله علم و علینقی عالیخانی وزیر اقتصاد و نیز با توسل به رفاقت‌هایش با امرای ارتش به ویژه افرادی مثل طوفانیان و با وقوف به شبکه‌های پشت پرده سیاسی و اقتصادی ایران نقش مهمی در گسترش پیوند اقتصادی و سیاسی ایران با کمپانی‌های بزرگ فراملیتی ایفا کرد و روابط ایران و بریتانیا را به بهترین حالت خود در دوره جنگ سرد رسانید. به همین دلیل و همچنین به دلیل خدمات گذشته‌اش بود که در سال ۱۹۷۱ لقب «سر» گرفت و به مقام شوالیه گری امپراتوری بریتانیا نایل آمد. این پیوندهای اقتصادی شامل اقلام نظامی و خدماتی و بازرگانی فراوانی می‌شد که تا واپسین دوره حکومت پهلوی به درازا انجامید.

در این واقعیت تردیدی نیست که در کشورهای مثل ایران؛ انگلستان هیچ‌گاه سرمایه‌گذاری بلندمدت نکرده بود و در صنایع استراتژیک که در نهایت به اشتغال‌زایی و نیز تولید صنعتی و کشاورزی منجر شود؛ این قدرت بزرگ صنعتی گام مهمی در ایران بر نداشته بود، اما در مقابل در کارهای دلالتی و نیز صدور نفت ایران بسیار فعال بود، یعنی درست در زمینه‌هایی که بازگشت سرمایه به کشور سرمایه‌گذار صد در صد تضمین شده بود. در این ایام

هیئتی از انگلستان وارد ایران شد تا در مورد موقعیت‌های اقتصادی کشور جهت سرمایه‌گذاری مطالعاتی انجام دهد، سرپرستی این گروه را فردی به نام چپمن بر عهده داشت

و به همین دلیل این هیئت، به هیئت چپمن شهرت یافت. این گروه بعد از بازگشت به انگلستان از دولت متبوع خود خواست که در سیاست‌های اقتصادی خویش در ارتباط با ایران تجدیدنظر نماید و توصیه کرد این رویه را در کشورهای دیگر خاورمیانه نیز اعمال کند. یادآوری شده بود که فقط در ایران یک برنامه عمرانی طراحی شده است که در فاصله سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۸ باید مبلغ ۹۵۲ میلیون پوند انگلیس در آن سرمایه‌گذاری شود و البته

این رقم بسیار قابل توجه بود. گروه چپمن توصیه کرد که برای رقابت با بلوک شرق، دولت

انگلیس تلاش نماید صادرات کشورهای منطقه را بیشتر خریداری نماید و در تجارت خاورمیانه نقش فعال‌تری را بر عهده گیرد. (۱)

بعد از این گزارش بود که قرار شد دولت انگلستان وامی با اقساط طولیل‌المدت بیست

ص: ۳۴۲

ساله در اختیار ایران قرار دهد تا کارهای مربوط به برنامه عمرانی سوم خود را به سرانجام رساند؛ امری که در تاریخ روابط دو کشور کم سابقه بود. البته قرار بود که مذاکرات در

آینده ای نزدیک در تهران صورت گیرد و یک هیئت مستشاری انگلیسی به عنوان یکی از شروط پرداخت وام، در مورد نحوه هزینه کردن آن نظارت کند. در این دوره یکی از نکات بسیار جالب توجه این بود که فردی به نام علی مشیری نامه هایی از لندن به تهران ارسال می کرد و اسنادی را در ارتباط با روابط ایران و انگلستان در مطبوعات ایران به چاپ می رسانید که مضمون آن ها دخالت آشکار انگلیسی ها در تحولات تاریخ معاصر ایران بود.

به عبارتی با این اسناد که اسناد وزارت امور خارجه انگلستان بود، می خواستند نشان دهند در هر تحولی که در کشور صورت گرفته است دست انگلیسی ها دیده می شود، امری که بسیار مشکوک و البته با معنا بود.

مقدمات بحران

در داخل ایران رقابت فشرده ای بین احزاب مردم و حزب ایران نوین در شرف تکوین بود، فراکسیون های مستقل و مردم در صدد آن بودند تا به هر نحوی شده منصور را اریکه قدرت به زیر کشند. در مهرماه آن سال خبر رسید که فراکسیون های مردم و مستقل در مجلس قصد دارند دولت منصور را استیضاح نمایند. دکتر مهذب نماینده مجلس اعلام کرد که موظف شده است با عناصر مؤثر این فراکسیون وارد گفتگو شود تا مانع استیضاح گردد. (۱) اگر چه نیروهای طرفدار حزب مردم و نیز فراکسیون مستقل از استیضاح منصور در جلسه آن روز باز ماندند لیکن دیری نپائید که منصور خود زمینه را برای گسترش نارضایتی ها فراهم

آورد، این جرقه ابتدا در مجلس زده شد و دلیل آن نیز طرح لایحه مصونیت مستشاران نظامی

امریکا بود. پیشتر گفتیم که این لایحه در دوره نخست وزیری اسدالله علم تصویب شده بود و بعدا در تاریخ ۲۸ آبان ماه ۱۳۴۲ به مجلس سنا فرستاده شد، این آخرین و مهمترین اقدام

دولت اسدالله علم عینا به شکل لایحه زیر به مجلس سنا ابلاغ گردید:

تاریخ ۲۸/۸/۱۳۴۲ - شماره ۸۲۹۶

ساحت مقدس مجلس سنا

ص: ۳۴۳

به طوری که خاطر نمایندگان محترم مستحضر است طبق قوانینی که در سال ۱۳۲۲ گذشت به دولت اجازه داده شد هیأت هائی از وزارت دفاع ایالات متحده امریکا به عنوان مستشار برای وزارت جنگ و اداره کل ژاندارمری ایران استخدام نمایند. چون در قوانین فوق الذکر

و نیز در موافقت نامه های مربوط به این هیئت ها وضع کارمندان آن ها کاملاً روشن نبود اخیراً که موضوع تمدید مدت خدمت آنان طبق معمول و به موجب همان قوانین مطرح گشت با توجه به مشکلات و مسائل ناشی از این امر به موجب تصویب نامه شماره ۴/۲۵۶۲ مورخ ۱۳/۷/۴۲ هیئت وزیران موافقت شد که یادداشت هائی بین وزارت امور خارجه شاهنشاهی و سفارت کبری دولت ایالات متحده در تهران مبادله شود و اجرای مفاد آن موکول به زمانی

گردد که ابتدا قرار داد وین درباره روابط سیاسی؛ منعقد در ۲۹ فروردین ۱۳۴۰ و متعاقب آن مفاد یادداشت های مورد بحث از تصویب قوه مقننه بگذرد. علیهذا متن یادداشت وزارت امور خارجه و ترجمه فارسی یادداشت سفارت کبری ایالات متحده امریکا در این زمینه تقدیم (۱) و تقاضا دارد بعد از تصویب قرارداد وین ماده واحده زیر را مطرح و مورد تأیید قرار

ص: ۳۴۴

۱- ترجمه نامه سفارت امریکا به شرحی که در بایگانی اسناد وزارت امور خارجه نگهداری می شود عیناً به شرح زیر است: تاریخ: ۱۹ مارس ۱۹۶۲ - ۲۸ اسفند ۱۳۴۰ یادداشت شماره ۴۲۳ سفارت ایالات متحده امریکا ضمن ابراز تعارفات خود به وزارت امور خارجه شاهنشاهی، مفتخر است که اعلام کند که یادداشت شماره ۶۲۶۶ مورخ ۷ فوریه ۱۳۴۰/۱۱/۱۹۶۲ وزارت خارجه ایران را که در آن دولت شاهنشاهی ایران تمایل خود را برای تمدید خدمات هیئت مستشاری نظامی ایالات متحده به مدت یک سال دیگر (تا ۲۱ مارس ۱۹۶۳ همان طور که ابتدا در قراردادهای مورخ ۲۷ نوامبر ۱۹۴۳ و ۱۶ اکتبر ۱۹۴۷ پیش بینی شده؛ ابراز کرده را دریافت نموده است. این سفارت خوشوقت است که اعلام کند دولت ایالات متحده با تمدید خدمات هیئت مستشاری مزبور مطابق با شرایط قراردادهای فوق الذکر، اصلاح شده در تهران با تبادل یادداشت های مورخ ۹ دسامبر ۱۹۴۸، ۵ ژانویه ۱۹۴۹، ۲۸ نوامبر ۱۹۴۹، و ۱۰ ژانویه ۱۹۵۰ در رابطه با هیئتهای نظامی ایالات متحده در ژاندارمری شاهنشاهی ایران؛ و نیز یادداشت دولت ایالات متحده به شماره ۵۹۶ مورخ ۱۰ آوریل ۱۹۶۱ و یادداشتهای دولت شاهنشاهی ایران به شماره های ۱۳۴۴ مورخ ۱۴ ژوئن ۱۹۶۱ و ۴۲۰۲ مورخ ۱۴ نوامبر ۱۹۶۱؛ موافق است. در عین حال این سفارت مایل است مذاکرات بسیاری را که اخیراً بین نمایندگان دو دولت در رابطه با مشکلاتی [که] با اهمیت روزافزون؛ انجام شده است متذکر گردد. این مشکلات از این حقیقت ناشی می شوند که موافقت نامه های موجود به قدر کافی مسئله وضعیت اعضای هیئت های مستشاری نظامی ایالات متحده در ایران را در بر نمی گیرد. در همین رابطه دولت ایالات متحده معتقد است نیل به یک تفاهم کلی در این زمینه برای زدودن هر نوع مشکلی و در نتیجه سهولت در عملکرد مؤثر اعضای مستشاری؛ به نفع هر دو دولت خواهد بود. برای نیل به این هدف سفارت مفتخر است که فقط پیشنهاد نماید که این پرسنل از امتیازات و مصونیت های مخصوص «کارمندان اداری و فنی» مشروحه در قرارداد منضم به قراردادهای کنفرانس سازمان ملل متحد در مورد روابط و مصونیت های دیپلماتیک که در تاریخ ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ در وین امضا شده، برخوردار گردند. البته معلوم است که پرسنل برجسته مورد توافق دو دولت امکان بهره برداری از امتیازات و مصونیت های «مأمورین سیاسی» را خواهند داشت. سفارت

همچنین پیشنهاد می نماید به منظور هماهنگی و تسهیل در امور اداری، اصل سابق الذکر در مورد هر فردی از پرسنل نظامی و یا پرسنل غیر نظامی، و یا کارمندان غیر نظامی وزارت دفاع ایالات متحده و بستگانشان که اهل آن خانه می باشند و حضور آنها در ایران به وسیله دولت شاهنشاهی ایران مجاز شناخته شده، به کار گرفته شود. سفارت پیشنهاد می کند که در صورت توافق دولت شاهنشاهی ایران این تفاهم از تاریخ دریافت پاسخ آن وزارتخانه قابل اجراء و نافذ خواهد شد. سفارت فرصت را برای تجدید احترامات فائقه خود نسبت به آن وزارتخانه شاهنشاهی مغتنم می شمرد. سفارت کبرای ایالات متحده امریکا تهران - ۱۹ مارس ۱۹۶۲ نامه وزارت خارجه نیز به این شرح است: اداره: عهد و امور حقوقی شماره: ۸۲۹۶ تاریخ: ۲۶/۸/۱۳۴۲ وزارت امور خارجه یادداشت وزارت امور خارجه شاهنشاهی تعارفات خود را به سفارت کبرای دولت ایالات متحده امریکا اظهار و در مورد معافیت و مصونیت هیئت های مستشاران نظامی دولت ایالات متحده امریکا در ایران احتراماً به استحضار می رساند که با توجه به درخواستی که در یادداشت شماره ۴۲۳ مورخ ۱۹ مارس ۱۹۶۲ به عمل آورده و مرقوم داشته بودند که کارمندان هیئت های مستشاری از امتیازات و مصونیت های مربوط به کارمندان ملل متحد منعقد در وین در خصوص روابط و مصونیت های سیاسی مصوب ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ برخوردار باشند و به بعضی از اعضای عالی رتبه این هیئتها به موجب قرارداد بین دو دولت وضع مأمور سیاسی داده شود تا از مصونیتها و امتیازاتی که قرارداد مزبور برای این طبقه در نظر گرفته منتفع گردند و به خاطر حفظ مصالح اداری و حفظ اتحاد شکل در مورد هر یک از مستخدمین نظامی و یا کشوری وزارت دفاع ایالات متحده و اعضای خانواده همراه او به شرطی که حضور آنان در ایران با موافقت دولت شاهنشاهی باشد اصل فوق الذکر قابل اجرا باشد؛ مطالعات لازم به عمل آمد و در نتیجه این مطالعات به استحضار آن سفارت کبری رسید که قرارداد بین المللی وین پس از تصویب از طرف قوه مقننه ایران شامل اعضای هیئت های مستشاری نظامی دولت ایالات متحده در ایران که در استخدام وزارت جنگ ایران می باشند نخواهد گشت و برای این کار مجوز جداگانه لازم است و علیهذا قرار شد هنگام تقدیم موافقت نامه بین المللی وین به مجلسین شرح لازم نیز ضمیمه شود که رئیس و اعضای هیئت های مستشاری نظامی در ایران از مزایا و مصونیت و معافیهائی که برای «کارمندان اداری و فنی» موضوع بند F ماده اول موافقت نامه مورد بحث پیش بینی شده برخوردار باشند و البته شمول این مزایا و معافیتها بسته به تصویب مجلسین خواهد بود. وزارت امور خارجه شاهنشاهی خوشوقت است اکنون به استحضار آن سفارت کبری برساند که هیئت محترم وزیران به موجب تصویب نامه مورخ ۱۳/۷/۱۳۴۲ با این پیشنهاد موافقت فرموده اند و قرار است که هنگام تقدیم موافقت نامه وین منعقد در ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ به مجلسین این یادداشت و یادداشتی که آن سفارت کبری در پاسخ مرقوم خواهند داشت نیز برای تصویب ضمیمه شود. وزارت امور خارجه شاهنشاهی موقع را برای تجدید احترامات مغتنم می شمارد. [گیرنده] سفارت کبرای دولت ایالات متحده امریکا - تهران

دهند.

ماده واحده - مجلس سنا در جلسه خود متن یادداشت شماره ۸۲۹۶ مورخ ۲۶/۸/۴۲ وزارت خارجه شاهنشاهی و یادداشت شماره ۲۹۹ مورخ ۱۸ دسامبر ۱۹۶۳ سفارت کبری ایالات متحده امریکا در تهران را تصویب و به دولت اجازه اجرای مفاد و تعهدات ناشی از

آن را می دهد.

نخست وزیر اسدالله علم - وزیر امور خارجه عباس آرام - کفیل وزارت جنگ اسدالله صنیعی.

بعد از تصویب این لایحه بود که اسدالله علم از نخست وزیری استعفا داد و اینک نوبت به کابینه منصور رسیده بود تا تکلیف نهایی را در مورد آن انجام دهد. نکته مهم این بود که دولت منصور و اکثریت پارلمانی حزب ایران نوین برای تصویب این لایحه - به طوری که در سطور

زیر می آید - تلاش و تکاپوی زیادی به خرج دادند و مهمتر اینکه دوستان علم از فراکسیون

مردم برای مقابله با تصویب این لایحه از تهدید نخست وزیر نیز خودداری نکردند، در حالیکه این مصوبه مربوط به دولت علم بود و منصور وارث بحرانی بود که علم بر جای نهاده

بود.

منصور و لایحه کابینولاسیون

پیشتر در دوره نخست وزیری علی امینی در اسفند سال ۱۳۴۰ سفارت امریکا در تهران با دولت تماس گرفت و درخواست کرد که مصونیت و امتیازات ویژه اعضای اداری و گروه تکنیکی که در تبصره ای از قانون نهایی ۱۸ آوریل سال ۱۹۶۱ در وین طی کنفرانس سازمان

ص: ۳۴۶

ملل در مورد روابط دیپلماتیک و مصونیت‌های آن به تصویب رسیده است؛ شامل مستشاران نظامی امریکا در تهران نیز بشود. در ادامه خواسته شد این قانون شامل سایر کارمندان نظامی

و یا غیرنظامی که در خدمت وزارت دفاع امریکا هستند، خانواده آنها و کلیه کسانی که با این خانواده‌ها مرتبط هستند و در ایران اقامت می‌نمایند بشود. (۱) امینی این درخواست را

ص: ۳۴۷

۱- متن نامه وزارت امور خارجه در دوره منصور به این شرح است وزارت امور خارجه اداره: عهد و امور حقوقی شماره: ۱۸/۹۹۸ تاریخ: ۳۰/۳/۱۳۴۳ پیوست: گزارش درباره مصونیتها و مزایای مستشاران نظامی امریکا در ایران. در سال ۱۳۴۰ موقعی که مفاد تصویبنامه شماره ۴/۹۷۳۳ مورخ ۲۴/۱۰/۱۳۴۰ دایر بر تمدید خدمت افسران و درجه داران ارتش کشورهای متحده امریکا به عنوان مستشار برای وزارت جنگ و اداره کل ژاندارمری طبق معمول هر ساله به سفارت کبرای امریکا ابلاغ شد، سفارت کبرای مزبور ضمن موافقت با تمدید تقاضا نمود از نظر مزایا و مصونیتها وضع این مستشاران مشخص گردد و این عده مشمول بند ۴ از ماده اول قرارداد وین راجع به روابط سیاسی مورخ ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ گردند یعنی در شمار مأمورین اداری و فنی هیئت سیاسی امریکا در ایران محسوب شوند. پس از مطالعاتی که در این باره در وزارت امور خارجه به عمل آمد یادداشتهایی بین وزارت امور خارجه و سفارت کبرای امریکا مبادله گردید. در این یادداشتهای قید شده است که با اعطای مزایا و مصونیتهایی مورد درخواست فقط پس از تصویب قرارداد وین و تصویب مفاد یادداشتهای متبادله از طرف قوه مقننه خواهد بود. علیهذا پس از گشایش مجلسین یادداشتهای متبادله به صورت لایحه ای طی شماره ۲۲۹۱ مورخ ۲۵/۱۰/۱۳۴۲ به مجلس سنا تقدیم شد. ماده واحده پیشنهادی بدین قرار است: مجلس سنا در جلسه [در متن اصلی جا افتادگی دارد] متن یادداشت شماره ۸۳۹۶ مورخ ۲۶/۸/۴۲ وزارت امور خارجه شاهنشاهی و یادداشت شماره ۱۹۹ ۱۸ دسامبر ۱۹۶۳ سفارت کبرای ایالات متحده امریکا را تصویب و به دولت اجازه اجرای مفاد و تعهدات ناشی از آن را می‌دهد. ماده واحده پیشنهادی در کمیسیون امور خارجه مجلس سنا به صورت زیر تغییر یافت: با توجه به لایحه شماره ۱۸/۲۲۹۱/۲۱۵۷۴ دولت و ضمائم آن که در تاریخ ۲۵/۱۰/۱۳۴۲ به مجلس سنا تقدیم شده به دولت اجازه داده می‌شود که رئیس و اعضای هیئت مستشاری نظامی ایالت متحده امریکا را در ایران که به موجب موافقتنامه‌های مربوط در استخدام دولت شاهنشاهی می‌باشند از مصونیتها و معافیتهایی که شامل کارمندان اداری و فنی موصوف در بند F ماده اول قرارداد وین مصوب می‌باشد برخوردار نمایند. لایحه اصلاح شده در کمیسیون امور خارجه مجلس سنا به تصویب رسیده و در حال حاضر به کمیسیون جنگ آن مجلس ارجاع شده است. با توجه به اینکه طبق دستورات جناب آقای رئیس محترم مجلس سنا کمیسیونها کار خود را طی تعطیل سالیانه مجلس سنا ادامه خواهند داد امید می‌رود کمیسیون جنگ نیز این لایحه را به زودی مورد تصویب قرار دهد. بدیهی است تصویب نهایی لایحه از طرف مجلس سنا موکول به خاتمه تعطیلات تابستانی و تشکیل مجدد جلسات مجلس سناست مگر آنکه طبق تقاضای دولت طی تعطیلات تابستانی جلسه فوق العاده پارلمانی تشکیل گردد. نامه دولت منصور به مجلس سنا به این شرح بود: اداره عهد و امور حقوقی شماره تاریخ پیوست وزارت امور خارجه ساحت مقدس مجلس سنا به طوری که خاطر نمایندگان محترم مستحضر است طبق قوانینی که در سال ۱۳۲۲ گذشت به دولت اجازه داده شده هیئتهایی از وزارت

دفاع ایالات متحده امریکا به عنوان مستشار برای وزارت جنگ و اداره کل ژاندارمری ایران استخدام نمایند. اخیراً که موضوع تمدید مدت خدمت آنان طبق معمول و به موجب همان قوانین مطرح گشت به موجب تصویب نامه شماره ۴/۲۵۶۲ مورخ ۱۷/۳/۱۳۴۳ هیئت وزیران موافقت شد که یادداشتهایی بین وزارت امور خارجه شاهنشاهی و سفارت کبرای ایالات متحده امریکا در تهران مبادله شود و اجرای مفاد آن موکول به زمانی گردد که ابتدا قرارداد وین درباره روابط سیاسی منعقد در ۲۹ فروردین ۱۳۴۰ و متعاقب آن مفاد یادداشتهای مورد بحث از تصویب قوه مقننه بگذرد. علیهذا با تقدیم یادداشت وزارت امور خارجه و ترجمه فارسی یادداشت جوابیه سفارت کبرای ایالات متحده امریکا در تهران در این زمینه تقاضای تصویب ماده واحده زیر را دارد: ماده واحده: به دولت اجازه داده می شود که رئیس و اعضای هیئت مستشاری ایالات متحده امریکا در ایران را که به موجب موافقت نامه های مربوطه در استخدام دولت شاهنشاهی ایران می باشند مشمول مصونیتها و معافیتهای موضوع بند «و» از ماده اول قرارداد وین درباره روابط سیاسی مورخ ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ نموده و مفاد یادداشت هایی را که در این زمینه طی شماره ۸۲۹۶ در ۲۶/۸/۱۳۴۲ و طی شماره ۲۹۹ در ۲۱ نوامبر ۱۹۶۳ ۲۷/۹/۱۳۴۲ بین وزارت امور خارجه و سفارت کبرای ایالات متحده امریکا در تهران مبادله شده و متن آن ضمیمه است به مورد اجرا بگذارد. لایحه شماره ۱۸/۲۲۹۱/۹۵۷۴ مورخ ۲۵/۱۰/۱۳۴۲ بدینوسیله مسترد می گردد. نخست وزیر حسنعلی منصور وزیر جنگ اسدالله صنیعی عباس آرام وزیر امور خارجه

مسکوت گذاشت و حتی در دوره اسدالله علم نیز چون این لایحه را بحران زا تلقی می کردند از طرح آن خودداری کردند. در ۲۶ آبان ماه سال ۱۳۴۲ دولت علم ضمن ارسال یادداشتی برای سفارت امریکا توضیح داد که این لایحه نیازمند تصویب مجلس ایران است و مجلس باید بررسی نماید که آیا مستشاران مورد بحث از مصادیق کارمندان اداری و فنی شناخته می شوند و یا خیر؟ اظهارنظر در این مورد بر عهده مجلس دانسته شد. یک ماه پس از این

ص: ۳۴۸

نامه نگاری ها سفارت امریکا رضایت خود را از روند تقاضا اعلام داشت اما این بار خاطر نشان شد که نظامیان مأمور در ایران شامل این افراد هستند:

تمام کارمندان نظامی و غیرنظامی که در استخدام وزارت دفاع امریکا هستند و خانواده هایشان و همه اعضای آن خانواده ها که در ایران زندگی می کنند و کلیه کسانی که در چارچوب قراردادی قرار می گیرند که بین دو کشور در مورد کمکهای نظامی بسته شده است.^(۱)

دولت علم تلاش کرد بار دیگر از تصویب این قرارداد طفره برود، اما این تلاشها به نتیجه ای نرسید؛ امریکایی ها به شکل تحقیق آمیزی از ایران می خواستند به خواسته ای نامشروع که ربطی به روابط سیاسی نداشت و مشمول مقررات دیپلماتیک نمی شد تن در دهد. قرارداد ویژه تعیین وضعیت نیروهای امریکایی در کشورهای ناتو در دهه ۱۹۵۰ تنظیم

شده بود و مخصوص نظامیان امریکایی مستقر در کشورهای عضو ناتو بود. طبق قانونی که تصویب شده بود محاکم قضایی امریکا و کشور میزبان به شکل همزمان به جرم متهم رسیدگی می کردند، اما در این مورد خاص مقرر شده بود که در تمام موارد و در مورد کلیه

کارمندان حتی کارمندان غیرنظامی، طبق مقررات و موازین قضایی ایالات متحده عمل شود، «حتی اگر قضات امریکایی نخواهند به دعاوی مربوطه رسیدگی نمایند.» به جز مواردی در آلمان غربی، این قرارداد در هیچ یک از کشورهای طرف قرارداد امریکا انجام نمی شد. هشدارهای برخی از امریکاییان هم در این مورد به مقامات کشورشان نتیجه مطلوبی به بار

نیاورد، مقامات سفارت امریکا و نیز وزارت امور خارجه این کشور مصر بودند که به هر نحوی شده این لایحه را به تصویب مجلس ایران برسانند، به ویژه اینکه در این دوره دولت

مورد حمایت آنان یعنی منصور بر سر کار بود و در این دوره اکثریت قریب به اتفاق مجلس

ایران در اختیار گروه طرفداران سیاست امریکا قرار داشت و این لایحه تحقیق آمیز باید به

دست این نمایندگان مورد تصویب قرار می گرفت. به این ترتیب طرف ایرانی حق هر گونه نظارت قانونی بر امریکاییان مقیم ایران را از دست می داد، در حالی که این افراد دائما رو به افزایش بودند.^(۲)

ص: ۳۴۹

۱- شیر و عقاب، صص ۲۱۸ - ۲۱۹.

۲- برای تحلیلی در این مورد که تأثیر زیادی در سوءظن ایرانیان نسبت به امریکا به وجود آورد. ر. ک: ainigiV fo
ytisrevinU ,ellivsettolrahC, ۳۷۹۱-۱۴۹۱ yciloP ngieroF snarI :inazamaR .K halluohuoR. ۳۶۳-
pp. ۵۷۹۱, sserP. ۱۶۳ نیز برای آگاهی از نظرات برخی از مسئولین امریکایی در این زمینه و هشدارهای آنان ر. ک: شیرو

در جلسه ای که قرار بود لایحه مصونیت مستشاران نظامی امریکایی تصویب شود، جو مجلس بسیار عصبی شده بود، اعضای فراکسیون مردم متحدا تصمیم گرفته بودند مانع تصویب این لایحه شوند. وقتی منصور می خواست به اعتراضات نمایندگان پاسخ دهد با نگاه مخصوص دکتر خطیبی نایب رئیس مجلس از این تصمیم منصرف شد. (۱) صادق احمدی

و هولاًگو رامبد بیش از دیگر نمایندگان در تکاپو بودند تا مانع تصویب این لایحه شوند، اما عده ای از نمایندگان می گفتند اعتراض فایده ای ندارد زیرا به هر حال این لایحه تصویب

خواهد شد. از طرف دیگر اطلاع داده شد که در صف تماشاچیان جلسه مجلس در آن روز عده ای از مأمورین سفارت امریکا حضور داشته اند، یکی از آنها فردی به نام مستر بلستر Bolester بود که از ساعت نه تا یازده صبح در مجلس حضور داشت؛ غیر از وی فردی دیگر هم از سفارت امریکا آمده بود که با دکتر خطیبی کار داشت. پس از تصویب این لایحه عده ای از اعضای کابینه منصور گفتند که «این ننگ بر دامن دولت و حزب ایران نوین تا ابد باقی

خواهد ماند»، لذا اعلام کردند که بلافاصله بعد از مراجعت شاه از سفر شیراز از کابینه استعفا خواهند داد. از قول سناتور سیدجلال الدین تهرانی این افراد عبارت بودند از دکتر جمشید آموزگار، عطاءالله خسروانی و دکتر علینقی عالیخانی.

جلسه ای که در آن لایحه مصونیت مستشاران نظامی امریکا مورد بحث و بررسی قرار گرفت و نیز حوادث متعاقب این جلسه یکی از مهمترین موضوعات مطرح شده در مجلس ایران در دوران بعد از مشروطه بود. این جلسه در تاریخ سه شنبه ۲۱ مهرماه سال ۱۳۴۳ تشکیل شد و در آن اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان حضور داشتند. این جلسه هشت ساعت طول کشید و تشکیل سپاه ترویج و آبادانی، اصلاح قانون بازرگانی و اجازه اجرای لایحه استخدام کشوری در آن مورد بحث قرار گرفت و نوبت به لایحه الحاق ایران به قرارداد وین و مقاوله نامه های ضمیمه آن درباره مصونیت مستشاران نظامی امریکا در ایران رسید و سروصدای زیادی را در درون مجلس به وجود آورد. همان طور که گفتیم این لایحه در دوره اسدالله علم و در زمان تعطیل مجلسین در هیئت دولت تصویب شده بود، لیکن برای اجرا

ص: ۳۵۰

باید مجلس نیز آن را مورد تصویب قرار می داد. کمیسیون امور خارجه مجلس که این لایحه را تقدیم کرده بود اصرار داشت که این لایحه بسیار مهم به صورتی فرمایشی مورد تصویب قرار گیرد، لیکن مخالفین در ایستادند که به دلیل اهمیت موضوع این لایحه باید به صورت

جدی مورد بحث و بررسی کارشناسی قرار گیرد. نایب رئیس مجلس دکتر حسین خطیبی در غیاب معنی دار دکتر عباس ریاضی کرمانی رئیس مجلس این لایحه را مطرح کرد و گفت که دولت معتقد است این لایحه باید مقدم بر لوایح دیگر در مجلس مورد بررسی واقع گردد. متن لایحه الحاق ایران به قرارداد وین به این صورت قرائت شد:

گزارش شور دوم از کمیسیون امور خارجه به مجلس شورای ملی - کمیسیون امور خارجه در جلسه ۲ مهرماه ۱۳۴۳ با حضور آقای میرفندرسکی معاون وزارت امور خارجه به لایحه شماره ۲۵۲۹ - ۱/۴/۱۳۴۳ ارسالی از مجلس سنا راجع به قرارداد وین درباره روابط سیاسی که گزارش شور اول آن به شماره ۱۰۰۱ چاپ شده است برای شور دوم مورد رسیدگی قرار داد و

ماده واحده مربوط به قرارداد را عینا تصویب نمود. اینک گزارش آن را به مجلس شورای ملی تقدیم می دارد.

ماده واحده - قرارداد وین درباره روابط سیاسی که در تاریخ ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ مطابق با ۲۹ فروردین ۱۳۴۰ در شهر وین به امضای نماینده مختار دولت شاهنشاهی رسیده و مشتمل بر ۵۳ ماده و دو پروتکل می باشد تصویب و به دولت اجازه داده می شود اسناد آن را مبادله

نماید. از طرف مخبر کمیسیون امور خارجه، دکتر زیبایی.

در خارج مجلس قدرتمندترین گروهی که انگیزه هایی خاص داشتند و با این لایحه مخالفت می کردند فراماسون ها بودند؛ روز ۲ مهر سال ۱۳۴۳ برخی لژهای فراماسونری تهران که از لژهای تابعه گراند لژ اسکاتلند بودند ضمن دستوری به کلیه اعضا خود از آنان

خواستند که علیه لایحه مصونیت سیاسی امریکاییان اقدام کنند: «طبق این اظهار نظر نطق مهندس بهبودی نیز به دستور مهندس حسین شقاقی بوده است.» اظهارات سلیمان بهبودی رئیس تشریفات وزارت دربار که او هم عضو لژ روشنائی ایران بود ناشی از همین سیاست فراماسونها دانسته شد. به ناصر بهبودی فرزند وی دستور داده شده بود که سعی کند با تأخیر

طرح لایحه در مجلس، تصویب آن را به تعویق اندازد. شاه نیز تقاضای تأخیر طرح لایحه را

کرده بود و لژهای فراماسونری به ریاست دکتر سعید مالک و دکتر محمود هومن نیز چنین

اقدامی کرده بودند. منشأ این خبر یک کارمند سفارت امریکا دانسته شد.^(۱)

و اما در داخل مجلس بلافاصله بعد از قرائت این لایحه موج اعتراض از طرف مخالفین بلند شد. یکی از نمایندگان به این لایحه اخطار آئین نامه ای وارد کرد و گفت که به تقاضای

دولت دو لایحه در دستور کار قرار گرفته است و طبق اجازه ای که ماده ۷۲ آئین نامه داخلی

مجلس می دهد، دولت می تواند تقاضایی بکند که طبق آن لایحه ای که در دستور کار نبوده و فوریت نداشته است در دستور قرار گیرد. او خاطر نشان کرد که این لوایح در دستور کار مجلس نبوده است و در صورت جلسه قبل نیز چنین چیزی نیست و خود دکتر خطیبی نیز اشاره کرده است که رئیس دولت چنین تقاضایی را مطرح کرده است؛ بنابراین باید برای این

تقاضا رأی گیری شود. او توضیح داد که البته مجلس با این پیشنهاد موافق است و به آن رأی

خواهد داد اما بر طبق قانون برای طرح هر لایحه ای در جلسه علنی باید ابتدا آن لایحه در دستور کار قرار گیرد.

دکتر خطیبی اصرار کرد که این لایحه از ابتدا در دستور بوده اما در جلسه قبل مطرح نشده است، او گفت که دولت امروز تقاضا کرده که این لایحه مقدم بر لوایح دیگر مورد بررسی واقع شود و محتاج به رأی گیری نیست. به تقاضای هلاگو رامبد رئیس فراکسیون مردم در مجلس بیست و یکم بار دیگر این لایحه قرائت شد، رامبد در واقع خود را آماده کرده بود تا علیه این لایحه موضع گیری نماید و علت اینکه تقاضا کرد بار دیگر لایحه قرائت شود این

بود که می خواست به شکلی کاملاً مستدل به این تقاضای دولت پاسخ گوید. وی نخستین کسی بود که در این مورد نطق کرد. او خاطر نشان نمود که مصالح کشور را نباید به دست منفی بافی سپرد و نباید هر چیزی را «سرسری گرفت» و با یک نشستن و برخاستن و رفتن وظایف نمایندگی را فراموش کرد. دکتر فرخ رو پارسای از زنان وابسته به حزب ایران نوین در اعتراض به سخنان رامبد گفت که هر کس وظیفه نمایندگی خود را می داند و نیازی به توصیه های او نیست. رامبد بی اعتنا به اعتراض پارسای، سخنان خود را ادامه داد و نکاتی از طرح غلط لوایح را مطرح کرد و در ادامه گفت که در لایحه ای یک بار به جای لغت مشروع؛

مشروح قید شده بود و نمایندگان هم بی توجه به تفاوت فاحش این دو لغت و تبعات ناشی از

آن، می خواستند آن لایحه را تصویب نمایند. وی تذکر داد قراردادهای بین المللی و از آن

ص: ۳۵۲

جمله قرارداد وین با سایر قراردادها از این حیث تفاوت دارند که این نوع قراردادها باید به

مصالح دو کشور طرف قرارداد ربط داشته باشد و به اصطلاح با «مصالح عمومی کشور» در تضاد و تناقض نباشد و اگر این قراردادها مورد توافق طرفین واقع نشود، اصلاً مورد تصویب

قرار نمی گیرد. او گفت مشکل این لایحه این است که اقلیت اعتراضات خود را مطرح می کند

و در زمینه آن بحث کارشناسی می نماید، اما اگر اکثریت با این لایحه موافق باشد و به نوع استدلال طرف مخالف گوش فرا داده نشود، لایحه مزبور تصویب می شود بدون اینکه ملاحظات عمومی در نظر آورده شود.

رامبد پرسید منظور از مصونیت مستشاران نظامی و خانواده آنها چیست؟ اگر خواهر یکی از مأمورین همین فردا به نزد برادرش برود؛ با او در یک جا زندگی نماید و واقعه ای

بروز کند که بخواهد از این مصونیت استفاده کند، آیا این فرد نیز در زمره خانواده مستشار

مزبور تلقی می شود یا خیر؟ آیا این فرد می تواند از امتیازات مصونیت بهره مند گردد؟ رامبد توضیح داد که منظورش از این سخنان ایراد به لایحه نیست، بلکه منظور این است که نمایندگان خودشان باید بدانند چه چیزی را مورد تصویب قرار می دهند. او گفت تعداد مأمورین خارجی مقیم ایران بسیار بیشتر از کارمندان ایرانی مقیم خارج از کشور است، حال

اینکه باید دید در کشورهای بزرگی مثل شوروی، امریکا و یا انگلیس چند تن از اتباع ایران

می توانند از این مزایا بهره مند شوند؟ منظورش این بود که به هر حال کشورهایی مثل امریکا

کادر دیپلماتیک و مأمورین نظامی بیشتری در ایران دارند، بنابراین باید معلوم شود که این افراد تا چه حدی باید از مصونیت‌های پیش بینی شده بهره مند باشند و به عبارت صحیح تر چه تعداد از مأمورین امریکایی در ایران از این امتیاز بهره مند خواهند شد؟ پرسیده شد: «در این لایحه چه مصلحتی وجود دارد و ملت ایران چه نفعی در تصویب آن دارد؟» رامبد توضیح داد

که با این لایحه یک مکانیک خارجی هم مثل سفیر ایران در کشور خارجی از مصونیت برخوردار خواهد شد. محسن خواجه نوری از رهبران اکثریت پارلمانی گفت که چنین چیزی صحت ندارد، اما رامبد جواب داد که بدبختانه این طور است و از خواجه نوری خواست که «مصالح کشور را جدی بگیرد و با آن به شوخی و مسامحه برخورد ننماید.»

منصور به جای اینکه با این ایرادات از طریق استدلالی برخورد نماید، در پاسخ گفت که در شأن مجلس نیست در آن هر سخنی را با احساسات مطرح نمایند. او گفت به دلیل گسترش

روابط ایران با کشورهای خارجی، اتباع ایران نیز در کشورهای مثل افغانستان، هندوستان،

لیبی و حبشه از آن امتیازات برخوردار خواهند شد! به این ترتیب منصور یعنی نخست وزیر قانونی کشور، اتباع ایران را در ردیف کشورهای عقب مانده آن روز جهان مثل حبشه قرار داد

و به طور ضمنی پذیرفت که ایران چون از نظر فرهنگی، سیاسی و البته حقوقی نسبت به ایالات متحده در سطح نازل تری قرار دارد؛ پس باید به مقررات مورد نظر امریکا تمکین نماید. منصور آشکارا ملت ایران را وحشی و عقب مانده تلقی کرده بود. او پس از این اظهار نظر غیرقابل دفاع، به جای اینکه بگوید ایرانی ها نیز در امریکا از حقوق مشابه برخوردار خواهند شد، آشکارا خاطر نشان کرد که این مقررات در کشورهای مثل افغانستان شامل حال ایرانیان خواهد شد، یعنی کشوری که هنوز در سطح قبیله ای می زیست و در این کشور از حقوق رایج در سایر نقاط دنیا خبری دیده نمی شد. منصور به عنوان نخست وزیر ایران با نادیده گرفتن سوابق فرهنگی و تمدنی ایران و آن هم در مقام نخست وزیر و نماینده

قانونی ملت ایران در برابر کشورهای خارجی به جای اینکه مصالح کشور را در اولویت برنامه های خود قرار دهد، آشکارا مردم ایران را با قبایل وحشی حبشه مقایسه کرد؛ یعنی

اینکه صریحا مردم ایران را مشتبی بی فرهنگ دانست که مسئولین امریکایی باید در این کشور

از آنها در وحشت و هراس باشند. او منافع مستشاران نظامی امریکا در ایران را بر هر چیز

دیگری مقدم شمرد و در مقام پاسخ به رامبد، مثل یک تبعه امریکا برخورد نمود. این پاسخ ها

واقعا از کسی که با شعار استقرار نظمی جدید در کشور روی کار آمده بود شگفت انگیز بود.

برخلاف بیانیه حزب ایران نوین که دولت های گذشته را در انحطاط کشور مؤثر دانسته بود

منصور این بار صریحا مردم را مقصر نشان داد. منصور گفت که تشنج ایجاد کردن در افکار عمومی در شأن افکار سالم نیست و مسائل را باید در نهایت دقت بررسی کرد و گفت که از قیل این لایحه هیچ زیان سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران را تهدید نمی کند، و بالاخره این که :

بنده به عنوان رئیس دولت و دبیر حزب ایران نوین در اینجا با افتخار اعلام می کنم که این مسائل در وضع سیاسی و در مقطع اقتصادی ایران، در وضع اجتماعی ایران با داشتن رهبری مثل شاهنشاه و دولت خدمتگزاری مثل بنده و با داشتن مجلسین شورای ملی و سنا این مسائل صدق نمی کند و روشن است!!]

در ادامه این جلسه احمد میرفندرسکی معاون وزیر امور خارجه سخنرانی کرد. وی گفت که قرارداد وین قراردادی است که اصول آن از سال ۱۸۱۵ به بعد مورد احترام کشورها بوده و در کنفرانس ۱۹۳۰ لاهه هم اصلاحات زیادی در آن اعمال نشده و عین همین قرارداد در ۱۹۶۱ در وین به تصویب رسیده است. میرفندرسکی این لایحه را از ملزومات روابط بین الملل عنوان کرد، اما توضیح نداد که با این وجود چرا طرف ایرانی نباید از امکاناتی نظیر این قرارداد بهره مند باشد؟ (۱) اما رامبد خاطر نشان کرد تا هنگامی که ذهن او روشن نشده است و جوانب موضوع بر وی آشکار نشده باشد، نمی تواند به این لایحه رأی دهد. در جواب نخست وزیر که وی را متهم به عدم شهامت کرده بود گفت: «ای کاش موردی پیش نیابد که جنابعالی شهامت بنده را بیازمایید، آن وقت می ترسم برای شما خوب نباشد». این کلمات در

واقع تهدیدآمیز بود، آن هم در برابر نخست وزیری که نه تنها حمایت شاه بلکه حمایت آشکار و علنی دولت ایالات متحده و سیا را در پشت سر داشت. رامبد البته به پایگاه خاص

خود دلگرم بود و می دانست که مردانی مثل علم در چنین مواردی از حمایت او فروگذار نخواهند کرد؛ اما با تمام این اوصاف کلمات تهدیدآمیز او در مجلس آن هم در حضور نخست وزیر بسیار مهم بود. رامبد در پاسخ به میرفندرسکی هم توضیح داد که احتیاجات فنی ایران به خارج ربطی به اعطای مصونیت به مستشاران بیگانه ندارد و ایران هر قدر هم به مستشاران نظامی خارجی احتیاج داشته باشد؛ به اعطای مصونیت نیازمند نیست. او گفت معاون وزیر امور خارجه باید توضیح دهد که در ممالک دیگر چه مقدار از این امتیازات به

امریکایی ها داده شده است و چند برابر نمایندگانی که ایران در خارج دارد، دولت باید به

بیگانه در ایران امتیاز دهد.

سخنان رامبد به هر دلیلی اقامه شده باشد، در آن دوره تاریخی بسیار بااهمیت بود. به انگیزه وی در این اظهارنظرها کاری نداریم، اما از این مسئله گریزی نیست که در سخنان وی تا حدود زیادی مصالح کشور هم مورد تأکید قرار می گرفت. رامبد البته درباره این لایحه

ص: ۳۵۵

۱- در سال ۱۳۷۶ میرفندرسکی در گوشه ای از خاطرات خود نوشت: «دفاع من مهمل ترین دفاعی بود که ممکن است یک نفر از یک لایحه ای بکند، برای این که اصلاً عقیده به آن نداشتم. مثل این که حس ششم من به من گفت این کار، کار مهملی است؛ کار خطرناکی است، لزومی هم ندارد.» در این مورد ر. ک: احمد میرفندرسکی، در همسایگی خرس، دیپلماسی و سیاست خارجی ایران از سوم شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، گفتگو با احمد احرار، لندن، ۱۹۹۷، ص ۵۸.

شبهه داشت و قصد اولیه اش این بود که این شبهات برطرف شوند، ولی وقتی منصور از در تهدید وارد شد و او را به عدم شهادت متهم کرد، رامبد نیز در برابر وی گارد بیشتری گرفت و معلوم کرد که وی در راس اقلیت مخالف این مخالفت را تا نهایت خود ادامه خواهد داد تا

ببیند از منصور در این زمینه چه کاری ساخته است.

در برابر استدلالات رامبد که به هر دلیلی عنوان شده باشند، به هر حال نوعی مصالح در

آن ها دیده می شد، حاذقی از نمایندگان وابسته به فراکسیون اکثریت مجلس در دفاع از این

لایحه عنوان کرد: «این حداقل امتیازاتی است که می توان داد و الان خیلی بیشتر از این حداقل در ملل دیگر هست و رعایت می شود و ما هم در حال حاضر داریم به همین عمل می کنیم.» وی در ادامه ضمن اشاره به اینکه این لایحه در پارلمان های امریکا، فرانسه و شوروی تصویب شده است گفت: «من خواستم عرض کنم که بعضی تبلیغات و تحریکاتی که افراد ندانسته می خواهند بلندگوی سیاست های خارجی باشند؛ نباشد.» معلوم بود که منظور نماینده مزبور از جملات فوق این بود که هشدار دهد یک سیاست خارجی مشخص از اعطای مصونیت به مستشاران نظامی امریکا ممانعت می کند که بنا به تجربه و با توجه به

مواضع سابق رامبد در حزب مردم این سیاست نمی توانست جایی جز انگلستان باشد. شاید این استدلال نیز درست بود، اما جواب پرسش های رامبد به حساب نمی آمد. بدیهی است که سیاست های خارجی در ایران برای به دست آوردن موقعیت بیشتر با یکدیگر به رقابت می پرداختند، اما در این میان باید دیده می شد که چگونه می توان منافع و مصالح ملی ایران را با توجه به این رقابتها محفوظ نگاه داشت. باید در این زمان دیپلماسی پیچیده ای ارائه

می گردید که در پرتو آن حقوق مردم ایران حراست می گردید و از این رهگذر منافی عاید

کشور می شد. اما نمایندگان عضو فراکسیون حزب ایران نوین گوئی خود و مردم ایران را بدهکار مقامات سیاسی امریکا می دانند، اینطور به نظر می رسد که گوئی آنان خود را نماینده

مردم ایران به شمار نمی آورند، بلکه خود را نمایندگان ایالات متحده در خاک ایران تلقی

می کنند.

ابوالقاسم پاینده از نمایندگان اقلیت در همین ارتباط در اعتراض به لایحه تقدیمی خاطرنشان کرد از آنجایی که در این لایحه از واژه مصونیت و دیگر واژه های مربوط به مباحث جزائی استفاده شده است علی القاعده لایحه مزبور باید به جای ارجاع به کمیسیون

خارج به کمیسیون دادگستری ارجاع می شد. رامبد هم پیشنهاد کرد که وزارت امور خارجه باید مکلف شود تعداد کارمندان کشورهای خارجی در ایران را به اندازه کارمندان ایرانی

مقیم این کشورها تعیین کند. این پیشنهاد از طرف نمایندگان فراکسیون اکثریت رد شد و سرانجام هم لایحه الحاق ایران به پیمان وین به تصویب رسید. تا این جای کار مشکل خاصی

در پیش روی منصور نبود و مخالفین نیز منحصر به همین افرادی بودند که از آنها یاد شد؛ در واقع مخالفین در این مرحله یک گام عقب نشینی کردند تا در موقع طرح لایحه بعدی فشارها

و حملات خود را از سر گیرند. در این مرحله گزارش کمیسیون امور خارجه راجع به اجازه استفاده مستشاران نظامی امریکا در ایران از مصونیت ها و معافیت های قرارداد وین در دستور کار مجلس قرار گرفت، در حقیقت لایحه نخست تصویب شده بود تا این لایحه مورد بررسی قرار گیرد و اگر فقط مباحث در حد الحاق ایران به قرارداد وین بود، شاید مسئله ای

روی نمی داد. متن لایحه دوم به این شرح بود:

گزارش شور اول از کمیسیون امور خارجه به مجلس شورای ملی

در جلسه ۱۲ مهرماه ۱۳۴۳ با حضور آقای میرفندرسکی معاون وزارت امور خارجه و تیمسار سپهبد شکیبی معاون وزارت جنگ لایحه شماره ۳۴۲۲ - ۵/۵/۴۳ ارسالی از مجلس سنا راجع به اجازه استفاده مستشاران نظامی امریکا در ایران از مصونیتها و معافیتهای قرارداد وین را مورد رسیدگی قرار داد و عینا تصویب نمود. اینک گزارش آن را به مجلس شورای ملی تقدیم می دارد.

ماده واحده - با توجه به لایحه شماره ۱۸/۲۲۹۱/۲۱۵۷ - ۲۵/۱۱/۱۳۴۲ دولت و ضمائم آن که در تاریخ ۲۱/۱۱/۱۳۴۲ به مجلس سنا تقدیم شده به دولت اجازه داده می شود که رئیس و اعضای

هیئت مستشاری نظامی ایالات متحده را در ایران که به موجب موافقت نامه های مربوطه در

استخدام دولت شاهنشاهی می باشند، از مصونیت ها و معافتهایی که شامل کارمندان فنی موصوف در بند (و) ماده اول قرارداد وین که در تاریخ هجدهم آوریل ۱۹۶۱ مطابق بیست و نهم فروردین ماه ۱۳۴۰ به امضا رسیده است می باشد برخوردار نماید. مخبر کمیسیون امور

خارج فتح الله مافی.»

یک فوریت این لایحه در جلسه چهارم مرداد مجلس شورای ملی تصویب شده بود و قرار بود در این جلسه به تصویب نهائی برسد. از قرائن و شواهد این گونه برمی آمد که این

لایحه را به مجلس فرستاده اند تا بدون چون و چرا مورد تصویب قرار گیرد و البته پس از مذاکراتی که در مورد لایحه الحاق ایران به قرارداد وین مطرح شده بود، کسی را از نمایندگان

اکثریت گمان آن نمی رفت که در این زمینه با مشکلاتی روبه رو شوند. نکته این است که لایحه الحاق ایران به قرارداد وین را برای همین منظور تصویب کرده بودند و این امر از دید کمتر کسی پوشیده بود. به عبارت بهتر لایحه اول برای این تصویب شده بود که لایحه دوم

بدون کوچکترین دردسری مورد تصویب نمایندگان که البته اکثریت آن را نخبگان طرفدار امریکا تشکیل می دادند واقع شود. اما بلافاصله بعد از قرائت این لایحه نخست سرتیپ پور از نمایندگان اقلیت که بسیار برآشفته بود این لایحه را با اصول ۷۱ و ۵۷ قانون اساسی مغایر

اعلام کرد و تذکر داد که این لایحه با اصل یازدهم از متمم قانون اساسی نیز منافات دارد. طبق اصل ۷۱ مرجع تظلمات اهالی ایران دیوان عالی کشور بود، طبق اصل یازدهم متمم قانون اساسی هیچ کس را نمی شد از محکمه ای که باید در مورد او حکم صادر نماید، منصرف کرد و طبق اصل ۵۷ قانون اساسی فرماندهی کل قشون بری و بحری با شاه بود. سرتیپ پور خاطر نشان کرد که اگر بنا باشد احیانا یکی از مستشاران نظامی امریکایی با یکی از ایرانیان

برخوردی داشته باشد، مرجع تظلم دیوان عالی کشور است و اگر این لایحه تصویب شود این نکته پذیرفته شده است که در ایران مرجعی برای تظلمات وجود ندارد. از دید این نماینده

چون لایحه فوق مغایر قانون بود مطرود و مردود شمرده شد. او خاطر نشان کرد که طبق قانون؛ فرماندهی نیروهای مسلح ایران تفکیک ناپذیر است و نمی توان عده ای از نظامیان را تابع قوانین ایران کرد و عده ای دیگر را از این مقوله مستثنی دانست.

توضیح داد که نباید در این زمینه ها سهل انگاری صورت گیرد: «زیرا بسیاری از مواد و اصول قانون اساسی که با حق حاکمیت ایران در ارتباط است متزلزل خواهد شد.» قلمرو قضایی ایران محدوده ای شمرده شد که در مرزهای این کشور ساری و جاری و محترم است، هم چنانکه قلمرو قضایی کشورهای دیگر در داخل محدوده خودشان معتبر و نافذ است. به همین دلیل است که اگر یک ایرانی در کشوری دیگر مرتکب جنحه و یا جنایتی شود او را در

ایران محاکمه نمی نمایند، زیرا اگر در جایی که متهم نظام حقوقی را بر هم زده است محاکمه

نشود در حقیقت جواز قتل گرفته است. سرتیپ پور گفت اگر هر کسی جزیی از اقتدارات ایران را که طبق قانون اساسی به ملت داده شده است نفی کند، لاجرم این فکر به وجود می آید

که اگر موقعیت آن افراد تحکیم شد، از کجا معلوم که سایر اقتدارات را نیز در اختیار خود نگیرند و ملت ایران ناچار نباشد با هر دولتی که اندیشه تسلط داشته باشد همیشه در حالت

دفاعی قرار گیرد. او خاطر نشان کرد همان طور که مقدسات آسمانی وجود دارند، در زمین نیز

چیزهایی مقدس شمرده می شوند. به دید او اینها اموری هستند که انسانها با آنها زندگی

می کنند و به آنها خو گرفته اند و زندگی می نمایند. او یکی از این مقدسات را قانون اساسی و نظام مشروطه دانست و تذکر داد که صیانت از حقوق و منافع ایران نیز در زمره این مقدسات

است. سرتیپ پور لایحه مصونیت مستشاران نظامی امریکا را مقدمه فساد دانست، وی از منصور خواست که با امریکاییها مذاکره نماید و از آنها بخواهد که برای حفظ مراتب دوستی،

مصلحت تصویب و یا عدم تصویب لایحه مزبور را برای نمایندگان مجلس ایران محفوظ نگه بدارند. او گفت یکی از شرایط دوستی این است که احساسات ایرانی ها را به مقدساتی که باور دارند محترم شمرند. در نهایت وی این لایحه را به این دلیل که با قانون اساسی مخالف

است قابل طرح در مجلس ندانست. نکته مهمی که در اظهارات سرتیپ پور وجود داشت این بود که منصور از امریکاییها بخواهد نمایندگان برای حفظ شئون کشور خود در تصویب و یا عدم تصویب این لایحه مخیر باشند. این اظهارات دو چیز را نشان می داد: نخست این که

منصور صریحا فردی دانسته می شد که از نزدیک با امریکایی ها در مورد لوایح مطرح در مجلس ایران مشغول رایزنی است و به عبارتی در زمینه مسائلی که به امور داخلی ایران مربوط است با امریکائی ها رایزنی و مشورت می نماید. دیگر اینکه از سخنان سرتیپ پور اینگونه مستفاد می شد که نخست وزیر یک کشور مستقل بدون در نظر گرفتن پیش پا افتاده ترین ملاحظات دیپلماتیک، مسائل داخلی کشور را با خارجی ها طرح می کرد، این نکته

فی نفسه واجد اهمیت فراوانی بود و نشان می داد که دولت منصور در واقع مجری سیاستهای

امریکا در ایران است. نکته مهم دیگر این بود که این امریکایی ها بودند که در مورد تصویب و یا عدم تصویب لایحه ای در مجلس ایران تصمیم می گرفتند و به عبارتی با نمایندگان مردم

مثل نوکران خود رفتار می کردند و با ایران رفتار یک کشور مستعمره را داشتند؛ امری که تا آن زمان سابقه نداشت و حتی کشورهای مثل انگلیس و روسیه و شوروی بعدی نیز این رفتار را

با مردم ایران نکرده بودند. تصمیم گیری در مورد تصویب و یا عدم تصویب لایحه ای که به

منافع و مصالح ملی ایران ارتباط داشت به عهده یک دولت خارجی بود و نمایندگان مردم در

ص: ۳۵۹

حالتی از استیصال و آن هم با خواهش از بیگانه می خواستند از تصمیم خود در این زمینه منصرف شود. این امر عمق فاجعه را نشان می داد، فاجعه ای که منصور با شعارهای عوام فریبانه و در پوشش الفاظ اصلاح گرایانه مقدماتش را فراهم آورده بود. به واقع منظور او از اصلاحات چیزی جز اجرای رهنمودهای امریکایی ها در ایران نبود.

صادق احمدی از دیگر نمایندگان اقلیت هم در زمره کسانی بود که با این لایحه به مخالفت برخاست. وی پیش از هر چیزی گفت که این لایحه باید به کمیسیون دادگستری و نیز کمیسیون نظام می رفت که به امور نظامی اختصاص داشت، اما به قول او :

یک دفعه امروز آمدم دیدم این لایحه در دستور امروز قرار گرفته، نمی دانم این کاری که مصونیت ایجاد می کند برای عده ای از تعقیب جزائی [و] مصون می شوند نباید به کمیسیون دادگستری برود؟ این لایحه مربوط به مستشارانی است که در خدمت وزارت جنگ هستند نباید به کمیسیون نظام برود؟

احمدی در نهایت اعلام کرد که نمی تواند نظر مثبت و یا منفی در مورد لایحه بدهد زیرا مطالعاتش ناقص است و همچنین نمی دانسته است که این لایحه در دستور آن روز مجلس قرار دارد. یکی دیگر از نمایندگان به نام فخر طباطبائی گفت که این لایحه جنبه بین المللی

ندارد، او مستشاران خارجی را مستخدم دولت ایران خواند و دادن مصونیت به آنها را به مصلحت کشور ندانست. فخر طباطبائی به این نکته اشاره کرد که استخدام مستشاران خارجی جنبه داخلی دارد و آن کمیسیونی که صلاحیت دارد به آن رسیدگی نماید کمیسیون دادگستری است و نه امور خارجه. به نظر او در درجه بعد تصویب این لایحه به کمیسیون نظام مربوط است. اقلیت این بار با تمام قوا تصمیم گرفته بودند از تصویب این لایحه جلوگیری به عمل آورند و این در حالی بود که نخست وزیر هم در جلسه حضور داشت.

در این جا بود که منصور بار دیگر خود را از پاسخ گویی به نمایندگان اقلیت ناگزیر دید،

وی توضیح داد که اگر استدلالاتش قانع کننده بود نمایندگان به این لایحه رأی موافق دهند و در غیر این صورت دولت تابع نظرات مجلس است. او مدعی شد که در چارچوب قانون اساسی این لایحه به مجلس تقدیم شده است لکن به جز یک سخنرانی پرشور، نشان نداد که با کدامین اصل از قانون اساسی این لایحه توجیه پذیر است. بخشی از سخنان منصور در این

ارتباط به شرح زیر بود:

در مورد این لایحه که امروز مطرح است، اصولاً فقط اعطای مصونیت سیاسی است نسبت به قسمتی از مقررات قرارداد وین که همین الان تصویب شد و لازم الاجرا است به عده معدود و محدود از کسانی که برای امور فنی در خدمت دولت به آن عده نیازمند هستیم و اجباری ندارند اگر این امتیازات به آنها داده نشود، قبول کنند و خدمت دولت را بپذیرند. این امتیاز به آنها داده می شود. این امتیاز نظایر بشماره دارد که به تصویب مجلس شورای ملی ایران هم رسیده است.

در این جا یکی از نمایندگان پرسید که نظایر این امتیازات چیست؟ در پاسخ به این نماینده

که صفی پور نام داشت منصور جواب داد: «کلیه مؤسسات بین المللی و وابستگان سازمان ملل و همچنین کارشناسان فائو از این امتیازات استفاده می کنند و قانون آن هم از مجلس گذشته

است و هیچ مبادی با قانون اساسی ایران ندارد.» در ادامه این بحث منصور برای اینکه خاطر نمایندگان را آسوده دارد و نشان دهد که امریکا با این قبیل لوایح در صدد تسلط بر ایران نیست، توضیح داد که «کمک های دولت دوست ما امریکا» بعد از جنگ دوم جهانی هیچ گونه توهمی ایجاد نمی کند. او ضمن تایید این مسئله که مستشاران نظامی امریکایی مأمور دولت

ایران هستند، خاطر نشان ساخت که به همین دلیل باید این گروه مشمول امتیازاتی شوند که

مورد تقاضایشان می باشد. استدلال منصور این بود که چون لایحه الحاق ایران به پیمان وین

تصویب شده است باید لایحه مصونیت مستشاران نظامی امریکایی هم تصویب بشود. منصور یادآوری کرد که این لایحه در دوره نخست وزیری اسدالله علم که مجلسین در حال

تعطیلی بودند، مطرح گردیده است و خاطر نشان ساخت که علم نیز با این طرح موافق بوده است: «پس این دولت روی احترام به تصمیم دولت گذشته و روی وقوف کامل به لزوم انجام این کار امروز مدافع آن است.» وی باز هم تأکید کرد که این لایحه مورد تایید علم است، این تأکید صرفاً به این دلیل صورت می گرفت که از تعمیق مخالفتی که از سوی طرفداران حزب مردم در مجلس ابراز می شد، جلوگیری به عمل آید. منصور در مقام نخست وزیر ایران باید این سؤال را مطرح می کرد که چه بسا در دولت فعلی لوایحی وجود داشته باشد که در

دولتهای سابق تصویب شده است، اما این لوایح با مصالح ملی ایران در تعارض بوده باشد، در این صورت آیا باید باز هم این لوایح مورد تایید وی قرار می گرفت؟ بدیهی است منصور همان طور که پیش از این نیز گفته شد در اندیشه حفظ مصالح ملی ایران نبود و آن کاری را

وجهه همت خود قرار داده بود که مورد تقاضای امریکاییان بود و این نکته ای بود که در همین

مجلس از طرف وی نیز مورد تاکید واقع شد.

پس از این سخنان بود که بار دیگر در بین نمایندگان اقلیت ائتلافی شکل گرفت. در این لحظه بود که تقاضای دکتر ناصر بهبودی، رضانی، موسوی، ملک شاه ظفر، محمدعلی آموزگار، فخر طباطبائی، رحیم زهتاب فرد، نیری، مصطفوی، رامبد، دکتر بقائی یزدی، موقر و بالاخانلو قرائت شد. طبق تقاضای این عده باید این لایحه برای مباحث بیشتر به کمیسیون نظام و دادگستری فرستاده می شد. یکی از نمایندگان اکثریت به نام عدل طباطبائی گفت که اگر مخالفین نظری داشتند از حقشان استفاده کردند و آن را ابراز نمودند و به گفته او البته با وصف مخالفتها رای مجلس قاطع خواهد بود. منظورش این بود که با وجود این مخالفت ها اکثریت

رای خود را در دفاع از این لایحه خواهد داد، به عبارتی اکثریت پارلمانی مخالف بحث بیشتر

درباره این لایحه بود و می خواست در اسرع وقت آن را مورد تصویب قرار دهد. در پاسخ به

دکتر عدل طباطبائی که ارجاع لایحه از طرف مجلس سنا به کمیسیون خارجه را صحیح ارزیابی کرد؛ دکتر بهبودی توضیح داد این مسئله مربوط به مسائل خارجی نیست که به کمیسیون خارجه رفته است بلکه یک مسئله صددرصد داخلی است و مجلس می خواهد نسبت به مستخدمین خودش تصمیم بگیرد. بهبودی اعلام کرد لایحه ای که در حین سخنرانی نخست وزیر توسط او تهیه شده است، به امضای فراکسیون مردم و منفردین و چند تن از فراکسیون ایران نیز رسیده است و سپس تهدید کرد: «موافقت بفرمائید حلاجی این لایحه در محیط ساکت و ساده کمیسیون بشود. نگذارید پرده ها بیشتر از این در مجلس بالا

برود.» فضای مجلس متشنج شد، عده ای همهمه کردند و عده ای دیگر به صدای بلند از هیئت

رئیس می خواستند که رأی گیری را آغاز و ختم مذاکرات را اعلام نماید. فریاد رأی، رأی از هر طرف شنیده می شد.

دکتر خطیبی نایب رئیس اعلام کرد که یک موافق و یک مخالف سخن گفته اند پس لایحه قرائت می شود تا رأی گیری به عمل آید. در این زمان بود که لایحه مورد نظر دکتر بهبودی

قرائت شد و در این زمینه رأی گیری به عمل آمد؛ تعداد کسانی که قیام کردند اندک بودند به همین دلیل پیشنهاد ارجاع لایحه به کمیسیون دادگستری و نظام رد شد. این مطلب قابل پیش بینی بود، زیرا اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان را طرفداران منصور و اعضای حزب

ایران نوین تشکیل می دادند، به همین دلیل معلوم بود که این عده به چیزی که مخالف نظر حزب متبوعشان باشد رأی نخواهند داد. این بار مخالفین جری تر شدند، رحیم زهتاب فرد با

جسارتی وصف ناپذیر اعلام داشت که :

هیچ سابقه ناگواری در این مدت پنجاه ساله نسبت به هیچ یک از کارشناسان خارجی پیش نیامد که دلیل وحشی گری ملت ایران یا سوء رفتار سکنه این مملکت با خارجیان باشد که جناب آقای منصور امروز اجازه بدهند امریکاییها چنین تقاضائی را از ما بنمایند که در عین این که موجب سرافکنندگی ملت و مملکت ایران می باشد این یک سابقه بسیار غلط و ناگواری خواهد بود که مملکت ایران را در دوره زمامداری جنابعالی در عداد مستعمرات [و] ممالک تحت الحمايه قرار دهد.

بار دیگر نمایندگان مهمه کردند، نخست وزیر با صدای بلند گفت که ایران تحت الحمايه نیست. یک تن از نمایندگان به زهتاب فرد اعتراض کرد که این مطالب را در پشت تریبون مجلس نگوید. زهتاب فرد یادآور شد که پیش از این هم در سال ۱۳۳۰ لایحه ای

مشابه در مورد مصونیت مأمورین اصل چهار ترومن به مجلس ارائه شده بود که رد شد. وی یادآور گردید که «این لایحه صرفاً برای دریافت ۲۳ میلیون دلار وام از امریکاست.» او گفت

اگر به جای این مبلغ صدها میلیون دلار نیز بدهند، نباید کشور را به این درجه تنزل داد که برای دریافت کمکی که عنوان صدقه دارد زیر بار چنین شرایط بی سابقه و ننگ آوری برویم.

زهتاب فرد گفت اگر امریکاییان در ایران مصونیت داشته باشند، در آینده هر هیئتی که به ایران بیاید چنین تقاضایی خواهد داشت و هیچ دلیلی برای مخالفت با آن وجود نخواهد داشت. در

این جا وی ضربت اصلی را بر پیکر منصور وارد کرد و پرده ها را اندکی بالا برد به این امید که نمایندگان به خود آیند و از اسرار پشت پرده این لایحه آگاه شوند؛ او شوک سخت خود را در حضور نخست وزیر وارد کرد و فاش ساخت که: «گراتیان یاتسویچ رئیس ایستگاه سیا در تهران در همه موضوعات کشور دخالت می کند» به عبارت دیگر وی هشدار داد که لوایحی از این دست به اختیار یاتسویچ و به دست منصور در حال تصویب شدن است. این مطلبی بسیار مهم بود و برای دومین بار علنی می شد و هر دو بار نیز در یک جلسه و توسط زهتاب فرد مطرح می گردید.

در پاسخ به این انتقاد محسن خواجه نوری که از بنیادگذاران قانون مترقی بود و بیش از

سایر اعضای معمولی با مسئول سیا در ایران تماس داشت، مدعی گردید که این فرد یعنی یاتسویچ را نمی شناسد! این عذری بدتر از گناه بود، چطور هیئت حاکمه کشور مردی مثل یاتسویچ را که سایه اش در همه جا مشهود بود نمی شناختند؟ این تجاهل کار منصور را خرابتر کرد و پرده ها را بالاتر برد، در اینجا بود که زهتاب فرد تیر دیگری از ترکش اختلافات

سیاسی رها کرد. وی که گوئی منتظر پاسخ خواجه نوری بود از فرصت استفاده کرد و فاش ساخت که یاتسویچ مستأجر منصور بوده است و خواجه نوری نیز در زمره کسانی است که یار غار منصور است پس چگونه ممکن است که یاتسویچ را نشناسد؟ زهتاب فرد در این زمینه بسیار طولانی سخن گفت و پرده از توطئه ای برداشت که در حال تکوین بود و هدفش این بود که به دست طرفداران سیاست های ایالات متحده و با هدایت سیا، کشور را در اختیار

امریکایی ها قرار دهند. او افشا کرد که نخست وزیر با هماهنگی یاتسویچ است که به اقداماتی

از این دست مبادرت می ورزد. خاطر نشان شد که افسران عالیرتبه ارتش ایران تا آن زمان هیچ

مخالفتی با حضور مستشاران نظامی امریکایی نداشته اند، حتی در بسیاری موارد از حقوق خود هم به نفع آنها انصراف داده اند، با این وصف از دیدگاه او ضرورتی به اعطای امتیازات

دیگر به امریکایی ها وجود نداشت.

سخن زهتاب فرد صحیح بود؛ از دوره جنگ دوم جهانی مستشاران نظامی امریکا در ایران زندگی می کردند و در بسیاری از امور ارتش و کشور دخالت می کردند و از حقوق زیادی نیز

برخوردار بودند. این افراد چه در دوره حضور خود در ایران و چه بعد از آن با هیچ گونه

مشکلی مواجه نبودند. در واقع افسران امریکایی بودند که شئون ایران را نادیده می گرفتند

ولیکن هیچ گاه با آنها برخوردی نیز صورت نمی گرفت، با این وصف لایحه اعطای مصونیت به مستشاران نظامی در ایران باید در سطح و مقیاسی دیگر مورد ارزیابی واقع می شد که نشان

می داد تقاضاهای آنها بسیار فراتر از آن چیزی است که در بادی امر به نظر می رسید.

بار دیگر منصور پشت تریبون قرار گرفت و مطالبی را در پاسخ زهتاب فرد مطرح کرد که به هیچ وجه از دید هیچ ناظری قانع کننده نبود. او گفت قرارداد منعقد بین ایران و امریکا

می بایست سالی یک بار تجدید شود و چون نحوه کمک های خارجی تغییر کرده است و امور ارتش و احتیاجات آن را نمی توان متوقف کرد، پس باید دولت با شروط امریکایی ها موافقت

نماید. او گفت که این جریان مربوط به یک سال قبل است و در حقیقت وی مجری طرحی

است که توسط دولت علم تصویب شده است. منصور برای اجرای لوایحی از این دست قدرت و شهامت را ضروری دانست و بار دیگر به جای پاسخ گفتن به ایرادات قانونی از مسیری دیگر وارد شد. منصور معتقد بود بدون داشتن قدرت و شهامت «هیچ کار مثبتی در مملکت قابل اجرا و انجام پذیر نیست.» [و] اگر به افکار عمومی بها داده شود امکان انجام هیچ کاری وجود ندارد.» او این لغات را صریحا به کار برد. منصور به این پرسش اساسی جواب نداد که اگر منظور امریکایی ها انجام اصلاحات در ایران است، آیا این اصلاحات برای مردم

است و یا خیر؟ اگر آری طبیعتا باید در این زمینه افکار عمومی و نظر احزاب سیاسی را در

مسائل اجرایی کشور لحاظ می کردند. از سوی دیگر مگر منصور از دمکراسی و ضرورت وجود آزادی در کشور سخن به میان نمی آورد و آیا یکی از مصادیق دمکراسی دخالت نمایندگان در مصالح عمومی کشور نبود؟ وقتی نمایندگان در ابراز نظر خود آزاد نبودند چگونه می شد این دمکراسی را برای توده ها به ارمغان آورد؟ منصور آشکارا «از بی اعتنایی

خود به افکار عمومی» یاد کرد، طرفه این که این بی اعتنایی نه در راستای مصالح ایران، بلکه در مسیر منافع امریکا قرار داشت. به عبارت بهتر وی بی اعتنایی به افکار عمومی را برای این مطرح می کرد که می دانست افکار توده ها و بخش وسیعی از جامعه در مسیری خلاف آن چه منافع امریکا و نظرات منصور بود جریان داشت. اگر این مطالب در کابینه های پیشین مطرح

می شد چندان شگفتی نداشت، اما منصور به منزله برکشیده امریکایی ها و به عنوان فردی که

آمده بود در ایران اصلاحات انجام دهد قاعدتا نایستی این سخنان را بر زبان جاری می کرد.

اما این نیز شگفتی نداشت، معلوم بود که هدف امریکایی ها در ایران انجام اصلاحات نیست،

بلکه آنها در صدد هستند در کشور جای پائی برای خود پیدا نمایند؛ جای پائی که منجر به

روی کار آمدن دولتی باشد که برای همیشه در مدار منافع این کشور حرکت نماید و برای سرمایه گذاری های آن در ایران تضمینهای لازم را ارائه کند. سخنان منصور و لایحه ای که

وی به مجلس تقدیم کرده بود، برای همیشه پرده از اهداف امریکا در ایران برداشت و برای

همیشه نشان داد که امریکا بیشتر از آن که در اندیشه اصلاحات در ایران باشد به دنبال تعقیب منافع خود در این سرزمین استراتژیک است. نکته این است که امریکا پیش از این پرداخت کمک های نظامی و تسلیحاتی به کشورهایی مثل ایران را منع کرده بود و در ازای آن پیشنهاد

اعطای کمک های اقتصادی و فنی برای رشد و توسعه کشور داده بود، اما اینک نه تنها دیگر از

این سخنان خبری نبود بلکه با ایران معامله یک کشور مستعمره می کردند. اینک معلوم شده بود که هدف دولت دمکرات امریکا نه رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی ایران، بلکه یافتن

جای پای مستحکم در کشور است و این مطلب نیز از راه استقرار یک دولت دست نشانده و مطیع سیاست های آنها ممکن و میسر بود، که البته دولت منصور آشکارا چنین بود. دیگر از

آن شعارهایی که از دوره اقبال مطرح می گردید خبری نبود؛ شعارهای اصلاحات در آن زمان

جای خود را به تلاش برای استقرار دولت دست نشانده داده بود، دولتی که برای فریب افکار

عمومی از واژه های شبه انقلابی استفاده می کرد.

منصور ضمن اینکه از لایحه مصونیت مستشاران نظامی امریکا دفاع کرد، تذکر داد که سخنانی از آن نوع که زهتاب فرد بر زبان جاری ساخت نباید از تریبون مجلس اعلام گردد.

وی ماجرای روابط خود با یاتسویچ را در زمره این موارد دانست و به دروغ گفت که مستأجری ندارد، با این دروغ بزرگ او راه را برای پاسخ گفتن به ایرادات آتی باز گذاشت.

معلوم بود که منصور دروغ می گوید، شاید در آن زمان یاتسویچ از منزل وی رفته بود اما در این امر تردیدی وجود نداشت که وی نه تنها با منصور رفاقت داشت، بلکه دوستی آنها از حد

متعارف نیز فراتر می رفت، چطور ممکن بود زهتاب فرد این نکته بدیهی را با وجود ارتباط

نزدیکش با ساواک نفهمیده باشد؟ در واقع منزل منصور دفتر کار یاتسویچ بود و وی بسیاری

از یاران خود را در این منزل به حضور می پذیرفت و رابطه آنها را با یاتسویچ برقرار می کرد.

منصور که نشان داده بود بسیار از ایرادات زهتاب فرد دستپاچه شده و سخنی برای گفتن ندارد

و نمی تواند از راه سیاسی مسئله را رفع و رجوع کند گفت: «شاید یاتسویچ مستأجر کسی است که با او نیز قرابتی دارد.» منصور اعلام مستأجری یاتسویچ در خانه خود را مسئله ای

غیرقابل اغماض دانست، به ویژه اینکه زهتاب فرد تأکید کرده بود وی در امور داخلی ایران

دخالت می کند. او می دانست که نفس ارتباطش با رئیس پایگاه سیا در تهران خطرناک است،

پس از این ارتباط تحاشی می کرد. منصور که بسیار مستأصل شده بود نشان می داد که مردی

سیاسی نیست که بتواند در این لحظات از مهلکه جان سالم به در ببرد، اینکه وی آشنائی خود

را با یاتسوویچ حاشا می کرد ناشیانه ترین کاری بود که می توانست انجام دهد. معلوم بود که اگر کسی می خواست در این زمینه اتهامی به منصور بزند؛ آن چنان اتهام کوبنده ای را وارد

نمی کرد که نتواند آن را اثبات نماید، مضافاً اینکه تحاشی منصور نشان می داد که یاتسوویچ را

ص: ۳۶۶

می شناسد و می داند ارتباط سازمان یافته او با مرد قدرتمند سیا در تهران امری نیست که بتوان از کنارش به سادگی گذشت. به هر حال منصور بیش از این توضیحی نداد و مدعی شد «همین دو کلمه ای» که گفته است جوابگوی تمام ایرادات زهتاب فرد است، اما به قول او:

ما باید گوش بکنیم که کاملاً با اتحاد و اتفاق و هماهنگی و همفکری نگذاریم کسانی اصولاً فکر این مسائل را به کله شان خطور بدهند که در چنین دوره ای و چنین دولتی احتمال داده

شود که به حیثیت مملکت یا به استقلال مملکت خدشه ای وارد شود.[!]

منصور در ادامه افرادی مثل زهتاب فرد را عوام فریب و منفی باف خطاب کرد و سخنان خود را پاسخ به افرادی دانست که «روی افکار واهی» سیر می کنند. در اینجا بود که نمایندگان

اقلیت بسیار برآشفته شدند و با تعابیری که شاید در دوره مشروطه درباره هیچ نخست وزیر

مقتدری به کار نرفته بود، با وی برخورد کردند و نشان دادند که اگر قدرت آنها از منصور

بیشتر نباشد، قطعاً کمتر نیست. رامبد و جاوید از توهین های منصور بسیار برآشفته شدند و خاطر نشان کردند که نخست وزیر باید «با ادب» سخن گوید. منصور بدون اینکه واکنشی نشان دهد از احمد میرفندرسکی خواست موارد مشابه این لایحه، که بین دولت ایران و امریکا در سال گذشته در شرایطی که مجلسین تعطیل بود تبادل شده اند، قرائت شود. میرفندرسکی ابتدا سیری تاریخی از موضوع را بیان کرد و توضیحاتی برای نمایندگان ارائه

داد.

میرفندرسکی گفت که در ۱۹ مارس سال ۱۹۶۲ مطابق با اسفندماه ۱۳۴۰ یعنی در دوره نخست وزیری علی امینی سفارت امریکا در تهران موافقت خود را با تمدید خدمت هیئت های مستشاری نظامی امریکا در ایران به مدت یک سال اعلام کرد ولی تقاضا نمود که

آنها از مصونیت های مربوط به کارمندان اداری و فنی پیش بینی شده در قرارداد وین مربوط به روابط سیاسی که در سال ۱۹۶۱ تصویب شده است برخوردار شوند. او خاطر نشان کرد که در جلسه ۱۳ مهرماه ۱۳۴۲، هیئت وزیران تصویب نمود که پس از تصویب قرارداد فوق از طرف مجلسین، مستشاران نظامی امریکایی از مصونیت های پیش بینی شده در قرارداد وین بهره مند شوند. لایحه مربوطه در ۲۵ دی ماه ۱۳۴۲ یعنی در دوره نخست وزیری علم به مجلس سنا تقدیم شد و سوم مردادماه سال ۱۳۴۳ به تصویب این مجلس رسید و سپس به مجلس شورای ملی فرستاده شد. در این زمان مجلس در تعطیلات تابستانی بود و به همین

دلیل تا گشایش مجدد مجلس طرح این لایحه به تأخیر افتاد. وقتی این لایحه به مجلس رسید که علم جای خود را به منصور داده بود، نکته مهمی که میرفندرسکی از کنار آن گذشت این

بود که امینی با وصف اینکه از منافع ایالات متحده در ایران دفاع می کرد، حاضر نشد زیر بار این شرط و شروط سفارت و وزارت خارجه امریکا برود(۱) و همانطور که پیشتر گفتیم شاید یکی از دلایل سرنگونی امینی همین امر بود. از سوی دیگر این مسئله نشان داد که امریکایی ها

از همان زمانی که شعار توسعه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران را مطرح می کردند و در

بحبوحه تبلیغات روستو و با ولز در باب ضرورت استقرار دموکراسی؛ در مورد ایران دست به

عوامفریبی زده بودند. یعنی در زمانی که از قطع کمک های نظامی به کشورهای مثل ایران

سخن می گفتند در صدد به دست آوردن امتیازات غیرمتعارف نظامی در ایران بودند؛ امتیازاتی که در دوره قاجار روسها از آن بهره مند بودند و حتی انگلیس با وجود رقابتهای

استعماری با روسیه، آن امتیازات را به شکل قانونی و رسمی تقاضا نکرده بود.

میرفندرسکی رندانه گفت که نظیر این پیمان به شکل دو جانبه بین امریکا و یونان در سال ۱۹۴۶ و نیز امریکا و پاکستان در سال ۱۹۵۹ منعقد شده است. تاریخی که میرفندرسکی از آن

سخن به میان می آورد، مربوط به زمانی می شد که یونان در اشغال امریکایی ها بود و دکتر هنری گریدی سفیر این کشور در یونان عملاً مثل ژنرال مک آرتور در ژاپن عمل می کرد و حتی عزل و نصب مقامات دولتی را به نیابت از دولت متبوع خود انجام می داد. اینکه او ایران را به کشورهای اشغال شده توسط امریکا قیاس کرد چیزی عجیب بود. این سخن نشان می داد که قرارداد مزبور بهانه ای است برای اینکه تسلط ایالات متحده در این گوشه حساس دنیا به

فعلیت برسد. تعجب برانگیز اینکه میرفندرسکی لایحه مزبور را مثل پیمان های ناتو و سیتو

خواند، یعنی پیمان های نظامی که اعضای آنها حداقل در ظاهر از حقوقی برابر با یکدیگر

برخوردار بودند؛ در حالی که هیچ وجه تشابهی بین این پیمان ها و لایحه مصونیت مستشاران

نظامی امریکا، در ایران وجود نداشت. مباحث بعدی نشان داد که موافقین لایحه قافیه را به کلی از دست داده اند و می خواهند که این مسئولیت را به هر نحوی شده به پای شاه بنویسند تا خیال خود را آسوده نگه دارند و از حملات بیشتر مخالفین جلوگیری به عمل آورند.

۱- این نکته در گفتگوی کوتاه نگارنده با آقای دکتر بوذرجمهر مهر، در مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران مورد تأکید ایشان نیز قرار داشت. در ملاقاتی دیگر آقای ایرج امینی فرزند دکتر علی امینی هم همین دیدگاه را مورد تأکید قرار دادند.

قراچورلو از نمایندگان اکثریت به طرفداری از لایحه گفت که زیر آن را وزیر جنگ امضا کرده است، یعنی فردی که مستقیماً تحت نظر شاه عمل می کند. منظور نماینده مزبور این بود که

لایحه مصونیت مستشاران نظامی امریکا، مورد قبول شاه هم قرار گرفته است! باز هم عذر بدتر از گناه، به فرض که شاه این لایحه را قبول کرده بود آیا باید نمایندگان مردم از مسئولیت خود می گریختند؟ دفاعیاتی از نوع بیانات قراچورلو نشان می داد که این دسته از افراد خود را نماینده شاه می دانند و نه نماینده ملت ایران. به هر حال توضیحات میرفندرسکی مشکلی از

مشکلات منصور را حل نکرد؛ منصور امیدوار بود که معاون وزارت خارجه این معضل را به گونه ای حل کند اما هر چه بیشتر توضیح می دادند مشکلات بیشتر می شد. حزب ایران نوین

در صدد نبود که تحت رهبری منصور در زمینه مصالح و منافع ملی ایران وارد بحث و گفتگو

شود، منظور اصلی این بود که لایحه مورد علاقه امریکائی ها به هر نحو ممکن تصویب شود؛

گویی سندی نانبشته بین منصور و ایالات متحده وجود داشت که ادامه نخست وزیری او را منوط به تصویب این لایحه می کرد. اعضای فراکسیون حزب ایران نوین می خواستند به هر نحوی که شده لایحه را در همان جلسه به تصویب رسانند و خیال خود را از این حیث آسوده

سازند؛ در واقع بقای منصور در گرو تصویب این لایحه بود.

ساعت ها از ظهر گذشته بود لیکن مباحث در مورد این لایحه ادامه داشت. مخالفین پیشنهاد کردند که چون جلسه به طول انجامیده است باقی مذاکرات در روز پنج شنبه صورت گیرد. طرفداران لایحه با این پیشنهاد مخالفت کردند. یکی از نمایندگان گفت حداقل اجازه

داده شود تا آنها برای صرف ناهار ساعتی را استراحت نمایند و بعد مذاکرات ادامه پیدا کند، با کمال تعجب محسن خواجه نوری با این پیشنهاد نیز مخالفت کرد. ابوالقاسم پاینده در کمال

شگفتی پرسید که چرا اجازه داده نمی شود جلسه دیگری در مورد این لایحه برگزار شود و سپس با لحنی گزنده گفت :

بنابراین بنده استدعا می کنم موافقت بفرمایند که بنده که استطاعت خوردن گرسنگی بیشتر از این ندارم چون در اول عمر به حد کافی گرسنگی خورده ام، ماندن یکی دو ساعت در سرنوشت این لایحه در مجلسی که همه نسبت به دولت انقلاب لبریز و مالمال از خلوص هستند هیچ تأثیری نخواهد داشت.

با این پیشنهاد هم مخالفت شد و خواجه نوری گفت که چون به اندازه کافی درباره لایحه

بحث شده است کفایت مذاکرات اعلام شود. سرتیپ پور به عنوان مخالف و خواجه نوری به عنوان موافق این پیشنهاد سخن گفتند و بالاخره با قیام اکثریت نمایندگان کفایت مذاکرات

اعلام شد، سپس به دنبال یک قیام و قعود لایحه مزبور تصویب گردید. با این وصف مخالفین

بار دیگر واپسین اعتراضات خود را به صدای بلند اعلام کردند. پاینده گفت با این حال گرسنگی نباید نمایندگان را وادار به تصمیم گیری کرد، اما اعلام داشت که حاضر است تا

ساعت پنج نیز گرسنگی را تحمل کند اما مباحث بیشتری در مورد لایحه انجام گیرد. او خاطر نشان کرد شاید یک مستشار امریکایی مثلاً بیست یا چهل همسر صیغه ای!! از امریکا با

خود بیاورد، طبق این لایحه همه آن ها از مصونیت برخوردار می شوند و این به صلاح کشور

نیست. بار دیگر منصور برای قانع کردن مخالفین خاطر نشان کرد که این لایحه مربوط به دولت قبل است. گویی مصوبات دولت قبل وحی منزل بود که باید مورد تأیید دولت جدید نیز قرار می گرفت. در این لحظه صادق احمدی پرسید اگر یک گروهبان امریکایی مرتکب جرمی شد تکلیف چیست؟ منصور نتوانست به این سؤال پاسخی بدهد. رامبد پیشنهاد کرد که حداقل خود مستشاران نظامی و منسویین درجه یک آنها از امتیازات مربوطه استفاده کنند

اما با این پیشنهاد نیز مخالفت شد. حتی نخست وزیر از رامبد خواست که پیشنهادش را پس

بگیرد و او هم همین کار را کرد و گفت: «وقتی دولت خودش نمی خواهد مجبورش که نمی توانیم بکنیم.» پیشنهاد شد که حداقل گروهبانهای امریکایی از شمول معافیت های مربوط به مستشاران نظامی مستثنی شوند، با این پیشنهاد نیز از طرف نخست وزیر و فراکسیون حزب ایران نوین مخالفت شد. رامبد پیشنهاد کرد در انتهای لایحه آورده شود: «مادامی که اجرای این قانون تأثیر سوئی در روابط ایران و سایر دول متحابه پیش نیاورد»؛ با کمال تعجب با این پیشنهاد منطقی نیز مخالفت شد! به هر حال هر پیشنهادی در مورد اصلاح

لایحه مطرح شد مردود اعلام گردید و با آن مخالفت شد، در همین جا بود که رامبد خطاب به

منصور گفت :

مکن کاری که بر پا سنگت آید

جهان با این فراخی تنگت آید

چو فردا نامه خوانان نامه خوانند

تو نام خود ببینی ننگت آید

این واپسین تهدید نیز مؤثر واقع نشد، در ساعت پنج بعد از ظهر روز ۲۱ مهرماه سال ۱۳۴۳ لایحه مصونیت مستشاران نظامی امریکا با ۷۴ رأی موافق در برابر ۶۱ رأی مخالف به

ص: ۳۷۰

تصویب رسید. (۱) موضوع حدود فعالیت و دخالت های مستشاران نظامی امریکا در ایران از سالها پیش در محافل و مجامع سیاسی تهران مورد بحث و گفتگو بود. مثلاً یک بار در تیرماه

سال ۱۳۴۱ بین افسران ارتش ایران و مستشاران نظامی امریکا بگو مگوئی رخ داده بود که این

حادثه مربوط به اواخر دوره نخست وزیری امینی بود، یعنی زمانی که همه می دانستند وی رفتنی است. ماجرا از این قرار بود که در اردوگاه اقدسیه یکی از مستشاران نظامی امریکا

برای افسران ایرانی سخنرانی کرد و ضمن آن ارتش ایران را تحقیر و از ارتش ترکیه تمجید

کرد. او ارتش ایران را وبال گردن امریکا در پیمان سنتو دانست، در این هنگام یکی از افسران

ایرانی به افسر امریکائی پرخاش کرد و گفت که حق ندارد به ارتش ایران و افسران آن توهین

نماید و اگر افسران ایرانی با امریکایی ها کار می کنند این همکاری فی نفسه برای ایرانی ها

افتخاری به شمار نمی آید. افسر معترض ایرانی روز بعد به کرمان منتقل شد. افسرانی که ناظر جریان بودند بعد از این ماجرا به اداره دوم ستاد بزرگ ارتشتاران رفتند و گفتند که در این اردو سیصد افسر شرکت داشته اند که همگی به امریکایی مزبور توهین کرده اند، پس آنها را همگی

یک جا به کرمان بفرستند. در اثر این اعتراض افسر مزبور بار دیگر به پادگان خود در تهران

مراجعت کرد و ابلاغ او برای رفتن به کرمان لغو شد. در این دوره تعداد زیادی از افسران

ایرانی مخالف حضور نیروهای امریکایی در ارتش ایران بودند و می گفتند همان طور که با

نفوذ شوروی و کمونیستها در ارتش مقابله می شود باید با نفوذ آمریکایی ها هم مقابله گردد. (۲) اینک اعتراضاتی در همین سطح نیز غیرممکن شده بود، استقلال ارتش و قوه قضاییه ایران به

دست نمایندگان عضو حزب ایران نوین و به دست دولتی که با ادعای اصلاحات به میدان آمده بود نقض و پایمال گردیده بود، بدون این که مخالفین قانونی بتوانند کاری انجام دهند.

اگر این دسته از نمایندگان نتوانستند به مراد خود برسند و اگر در زمینه مخالفت های خود پافشاری لازم نکردند به این دلیل بود که آنها هم به هر حال به جایی دیگر وابسته بودند و

۱- مذاکرات مجلس شورای ملی، جلسه ۱۰۴، مورخه ۲۱ مهرماه ۱۳۴۳، صص ۶۴-۶۶، مذاکرات این روز مجلس در حقیقت یک سند ارزشمند تاریخی است. تأمل در این سند آرایش نیروهای سیاسی را در ایران آن روز به خوبی به نمایش می گذارد؛ مهم این نیست که این آرایش به چه گونه ای بود، مهم این است اعضای حزبی که اینک قدرت سیاسی را به دست گرفته بودند مصالح عالی ملی ایران را فدای مصالح زودگذر خود می کردند و در این مسیر از برنامه های ایالات متحده در ایران به گونه ای دفاع می کردند که گویی اعضای حزب ایران نوین اتباع امریکا هستند و نه ایران.

۲- گزارش ساواک، ش ۲۱۰۸/۳۱۲، مورخه ۲۴/۵/۱۳۴۱.

سیاستهای خود را با کانونی دیگر هماهنگ می نمودند که مصالح ملی ایران برایش ارزشی نداشت و ایران فقط برای آن مناسب بود که نفتش را برابند و دولت ایران برای آن مناسب بود

که امنیت لازم را به دست نیروهای بومی و با سرمایه ایران برای سرمایه گذاری خارجی تأمین

نماید. اینان نمی توانستند برای حفظ مصالح ملی؛ مردم را به صحنه آورند زیرا نه به این کار باور داشتند و نه آن مهم از عهده آنان ساخته بود.

بدون تردید محکم ترین و استوارترین موضع گیری در ارتباط با حفظ منافع ملی ایران در آن دوره تاریخی از طرف امام خمینی اتخاذ شد. ایشان بدون توجه به رقابتهای جناحی احزاب دولتی در آن دوره، موضعی اتخاذ کردند که دقیقاً منطبق با مصلحت ملی ایران بود.

جناحهای سیاسی در این مقطع برای گرفتن حربه از دست مخالف خود در مجلس رویاروی یکدیگر ایستادند، در حالی که امام برای حفظ شأن و جایگاه تاریخی ایران و به منظور جلوگیری از تسلط ایالات متحده و هر کشور خارجی دیگر بر مقدرات امور ایران سخنرانی تاریخی خود را ابراز کردند :

... قانونی در مجلس برده اند، در آن قانون ما را ملحق کردند به پیمان وین... که تمام مستشاران نظامی امریکا با خانواده هایشان، با کارندهای فنی شان، با کارمندان اداریشان،

با خدمه شان، با هر کس که بستگی به آنها دارد، این ها از هر جنایتی که در ایران بکنند مصون هستند، اگر یک خادم امریکایی، اگر یک آشپز امریکایی مرجع تقلید شما را در وسط بازار

ترور کند، زیر پا منکوب کند، پلیس ایران حق ندارد او را بگیرد! دادگاههای ایران حق ندارند

محاكمه کنند! بازپرسی کنند! باید برود امریکا! آنجا در امریکا اربابها تکلیف را معین کنند! دولت سابق این لایحه را تصویب کرده بود و به کسی نگفت، دولت حاضر این تصویب نامه را در چند روز پیش از این برد به مجلس و در چند وقت پیش از این به سنا بردند و با یک قیام و قعود مطلب را تمام کردند و باز نفسشان در نیامد، در این چند روز این تصویب نامه را

بردند به مجلس شورا و در آنجا صحبتهایی کردند، مخالفتهایی شد، بعضی از وکلا هم مخالفتهایی کردند، صحبتهایی کردند لیکن مطلب را گذرانند، با کمال وقاحت گذرانند، دولت با کمال وقاحت از این امر ننگین طرفداری کرد. ملت ایران را از سگهای امریکایی پست تر کردند، اگر چنانچه کسی سگ امریکایی را زیر بگیرد بازخواست از او می کنند، اگر

شاه ایران یک سگ امریکایی را زیر بگیرد بازخواست می کنند و اگر چنانچه یک آشپز

امریکایی شاه ایران را زیر بگیرد، مرجع ایران را زیر بگیرد، بزرگترین مقام را زیر بگیرد هیچ کس حق تعرض ندارد... ایران خودش را فروخت برای این دلارها(۱)... ما را جزء دول مستعمره حساب کرد، ملت مسلم ایران را پست تر از وحشها در دنیا معرفی کرد، در ازای وام دویست میلیون [دلاری] که سیصد میلیون پس بدهند، ما با این مصیبت چه بکنیم؟ روحانیون با این مطلب چه بکنند؟ به کجا پناه ببرند؟ عرض خودشان را به چه مملکتی برسانند؟(۲)

در همان روز امام پیغامی کتبی خطاب به ملت ایران صادر کردند که در صدر آن آیه لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا آمده بود. در این پیام آمده بود که مجلس و دولت در حقیقت وحشی بودن مردم ایران را به مقامات امریکا اعلان کرده اند. ایشان خاطر نشان کردند

که ملت ایران را در زمره عقب افتاده ترین کشورهای دنیا قلمداد نموده اند. مهم تر اینکه ملت ایران از عقب مانده ترین ملت های دنیا پست تر شده است. از نظر ایشان لایحه کاپیتولاسیون توهینی به ارتش و دادگاههای ایران بود:

اکنون من اعلام می کنم که این رأی ننگین مجلسین، مخالف قرآن و اسلام است و قانونیت ندارد، مخالف رأی ملت مسلمان ایران است و کلای مجلسین و کیل ملت نیستند، و کلای سرنیزه هستند، رأی آنها در برابر ملت و اسلام و قرآن هیچ ارزشی ندارد و اگر اجنبی ها

بخواهند از این رأی کثیف سوءاستفاده کنند تکلیف ملت تعیین خواهد شد.

در ادامه این پیام سیاست های انگلیس در ایران به شدت مورد حمله قرار گرفت، در کنار این کشور به امریکا و اسرائیل با همان شدت حمله شد. امام از ملت و ارتش و علماء خواستند که زیر بار ننگ چنین تصویب نامه ای نروند، ایشان از همه مردم خواستند که علیه

مصونیت مستشاران نظامی امریکا قیام کنند و همه نیروها در این زمینه با یکدیگر توافق

نمایند.(۳) بعد از این ماجراها بود که امام خمینی به ترکیه و سپس عراق تبعید شدند.

ص: ۳۷۳

۱- شرط امریکا برای اعطای وام دویست میلیون دلاری تصویب لایحه کاپیتولاسیون بود و اشاره امام به این شرط و شروط است.

۲- صحیفه نور، ج ۱، صص ۱۰۲-۱۰۳، سخنرانی مورخه ۴/۸/۱۳۴۳.

۳- صحیفه نور، ج ۱، صص ۱۰۴-۱۰۶.

از طرفی در درون صفوف خود حزب ایران نوین نیز اختلافات عدیده ای بروز کرد. محور اختلافات این بود که در یک دولت حزبی علی القاعده ابتدا لوایحی که از طرف حزب به عنوان خط مشی آن در نظر گرفته شده است، باید به اطلاع اعضا رسانیده شود و پس از شور

و مشورت حالت قانونی پیدا نماید، حال آن که منصور با مشورت عده ای اندک از یارانش کارهایی را انجام می داد که بسیاری از اعضای حزب از آن ناراضی بودند. این افراد منصور را متهم می کردند که مثل رهبران احزاب مردم و ملیون کشور را اداره می کند، یعنی این که

نظرات توده های حزبی در نظر وی اهمیتی ندارد و فقط دیدگاههای مشاورانش را به مورد اجرا می گذارد. گفته می شد مخالفین دولت منصور در درجه اول اعضای معمولی حزب ایران نوین هستند که او سیاستی مغایر دیدگاههای آنها اعمال می کند. یکی از این موارد لایحه

افزایش بهای نفت و بنزین بود که اعتراضاتی را برانگیخت و باعث شد تا شاه دستور لغو آن را صادر کند. دیگر مسئله حقوق معلمان بود، شایع شده بود دولت با افزایش حقوق آن ها مخالف است به همین دلیل باشگاه مهرگان و شخص محمد درخشش برای جلب حمایت

معلمان علیه منصور اقدامات زیادی انجام داد. معلمان بارها با اعزام نمایندگان خود نزد

مقامات مسئول نگرانی های خود را از وضعیت حقوقی خویش مطرح کردند لیکن در این زمینه گوش شنوایی وجود نداشت (۱) مهم ترین عامل بدبینی به عاقبت دولت منصور همان مسئله مصونیت قضایی مستشاران امریکایی بود.

حدود دو هفته پس از مذاکرات پرتشنج مجلس، احمد میرفندرسکی معاون وزارت امور خارجه در محل کار خود جلسه ای را با حضور استوارت دلبیو راکول (۲) کاردار سفارت امریکادر تهران تشکیل داد. در این جلسه گفتگوی مفصلی در مورد کنوانسیون وین برگزار شد. راکول از میرفندرسکی پرسید که آیا دولت بنا دارد علیه معترضین بیانیه ای صادر کند و یا اینکه اقدامی دیگر انجام دهد تا افکار عمومی را که علیه امریکا به شدت تحریک شده است

تسکین دهد یا خیر؟ میرفندرسکی پاسخ داد که تصمیم گرفته شده در این باره بیانیه ای منتشر

نشود، وی اعتقاد داشت که این کار مسئله ای را که در حال آرامش یافتن است دوباره مطرح

خواهد ساخت و مخالفین لایحه و دولت بهانه های جدیدی برای مخالفت های خود پیدا خواهند کرد. او معتقد بود که حملات نمایندگان مخالف، نه به دلیل مواد قرارداد بلکه به این دلیل بوده است که آنها این لایحه را بهانه ای برای حمله علیه امریکا و دولت قرار داده بودند! با این وصف این دسته از مخالفین با صدور صرف یک بیانیه آسوده نخواهند نشست. او مردم ایران را متهم کرد که در این زمینه با مغزشان فکر نمی کنند، بلکه تابع احساسات هستند و با قلب خود می اندیشند، اما با تمام این اوصاف از دید وی مردم همه چیز را فراموش خواهند

کرد. میرفندرسکی این سخنان را برای آرامش خاطر کاردار عنوان کرد. طرف امریکایی گفت که می خواهد برای روشن شدن جزئیات لایحه مذاکراتی را با مقامات ایرانی آغاز نماید، اما

میرفندرسکی سریعاً پاسخ داد که «ایران به هیچ وجه حرکت دیگری را در این زمینه شروع نمی کند تا اینکه آتش ها خاموش شوند.» وی توضیح داد که مخالفین دولت و کسانی که ضد امریکایی هستند، مایلند به این روابط آسیب برسانند و در همه جا جاسوسانی دارند، پس

اگر در این مورد بار دیگر مذاکرات شروع شود این افراد به سرعت از آن مطلع خواهند شد.

راکول معتقد بود که جاسوسان مورد نظر میرفندرسکی در وزارت امور خارجه هستند. معاون وزیر امور خارجه ایران یادآوری کرد که بستگان مستشاران نظامی امریکا از مصونیت

برخوردار نیستند و تبصره ای که در این زمینه وجود داشت در مجلس رد شد و وی مصلحت ندیده بود که در آن شرایط در مورد این تبصره اصراری نماید، اما در عین حال گفت که «موافقتی بی سر و صدا می تواند وجود داشته باشد که مصونیت بستگان را نیز در بر گیرد؛ به این شکل که اگر فردی از بستگان دچار وضعیتی شود که به اتهامی جنایی ختم گردد، وزارت

امور خارجه وارد عمل می شود و مانع از تحت تعقیب گرفتن آن فرد می شود.»^(۱) این بود دفاع وزارت خارجه از منافع و مصالح ملی ایران! به این ترتیب آخرین میخ نیز بر تابوت استقلال

قضائی ایران کوبیده شد و کشوری که مستقل بود از تحت تعقیب قراردادن کارمندانی که تبعه

امریکا بودند و در ایران جرمی مرتکب می شدند محروم شد. این امر به گونه ای یادآور حقوق

مشابهی بود که در دوره قاجار بر طبق عهدنامه ترکمانچای روس ها از آن برخوردار بودند،

یک مورد مشهور از موارد بهره مندی روس ها از این حقوق در دوره مشروطه روی داد. دو

تهران، ۱۳۶۹، البته این اظهار نظر میرفندرسکی واقعیت نداشت و دیدیم که نمایندگان بدون شرط و شروطی مفاد آن را لایحه تصویب کردند.

تروریست مسلح مرتضی قلی خان صنیع الدوله را به قتل رسانیدند و چون قاتلان ظاهرا تبعه گرجستان بودند به روسها تحویل داده شدند تا طبق قوانین روسیه محاکمه شوند. این در حالی بود که صنیع الدوله در زمره مردان قدرتمند عصر مشروطه به شمار می آمد و حتی در

دوره ای ریاست مجلس را نیز عهده دار بود. وقتی صنیع الدوله ترور شد منصب وزارت داشت. ظاهرا تاریخ در حال تکرار شدن بود، اگر یک تبعه امریکا در کشوری مستقل مثل ایران بار دیگر به عملی مجرمانه دست می زد، او را به سفارت امریکا تحویل می دادند تا به ایالات متحده فرستاده شود و طبق مقررات قضایی امریکا - و البته در صورتی که قضات امریکایی صلاح می دیدند - محاکمه شود. به این صورت حقوق و استقلال سیاسی و قضایی ایران به کلی نادیده گرفته شد، بحرانهای عظیمی در راه بود.

از سوئی دکتر حسن ارسنجانی که اینک از رم عازم ایران بود و مأموریتش در آنجا خاتمه یافته بود؛ قبل از بازگشت به کشور با سفیر کبیر امریکا در ایتالیا ملاقات کرد و ضمن انتقاد شدید از تصویب لایحه مصونیت اتباع امریکایی در ایران گفت که با این عمل بیست میلیون

ایرانی به مخالفین امریکا تبدیل شده اند. وی توضیح داد که امریکاییان هیچگونه نیازی به این لایحه نداشتند، زیرا در موارد ضروری هیئت حاکمه ایران می توانست برای فرد متخلف مصونیت لازم را ایجاد کند. وی یادآور شد که این قبیل اقدامات حکومت را در نزد افکار

عمومی بی اعتبار می کند و در شرایط حاد و اضطراری و پیش بینی نشده، هیئت حاکمه ایران

نمی تواند مدافع امریکاییان باشد! (۱) اینهم از استدلال روشنفکر اصلاح طلب در مورد بیهوده بودن تصویب لایحه مصونیت مستشاران نظامی امریکا!

ص: ۳۷۶

شایعه تغییر و یا استعفای کابینه منصور از همان روزی آغاز شد که وی حکم نخست وزیری خود را از شاه دریافت کرد. شایعات در مورد تغییر کابینه منصور به حدی بود

که خسروانی وزیر کار خود را رسماً آماده می کرد تا پست نخست وزیری را بر عهده گیرد. گروه خسروانی در حزب ایران نوین که با برخی از تصمیمات منصور مخالف بودند متشکل ترین گروه به شمار می رفتند. (۱) گروه دیگر که طرفداران منصور را شامل می شدند، می گفتند اگر قرار باشد دولت تغییر کند امیرعباس هویدا وزیر دارائی باید دولت آینده را تشکیل دهد. با اینکه این بار به طور جدی نامی از هویدا آورده می شد، لیکن در حقیقت درست بعد از ترور منصور بود که نام هویدا به عنوان کاندیدای نخست وزیری بر سر زبانها

افتاد. تا پیش از این ماجرا، از وی کوچک ترین سخنی به میان نمی آمد. کسی هویدا را جدی

نمی گرفت، به همین دلیل چندان هم جلب توجهی نکرد و از پیش مخالفی نداشت. برای صلاحیت هویدا جهت احراز نخست وزیری تنها دو دلیل اقامه گردید: نخست اینکه در جریان گران شدن بهای نفت و بنزین ظاهراً این هویدا بود که توانسته بود از این اقدام جلوگیری کند و رضایت شاه را جلب نماید و دیگر اینکه طرفداران او می گفتند از «حمایت

ص: ۳۷۷

دول بزرگ عضو کنسرسیوم برخوردار است»^(۱) پس شانس نخست وزیر شدن او بیش از دیگران است.^(۲) ارتباط بین نخست وزیران ایران و تراستهای نفتی امری مربوط به دیروز و امروز نبود و در واقع تمام تاریخ معاصر ایران از کشف نفت تا آن روز را پوشش می داد.

شواهد نشان می داد که این بار نیز منویات و خواسته های این تراستها در مسائل داخلی کشور

بسیار تأثیر گذار خواهد بود.

لایحه کاپیتولاسیون در واقع تیر خلاصی بود که به دولت منصور اصابت کرد، در این ایام حتی جناح هایی که به رژیم سلطنتی و قانون اساسی مشروطه باور داشتند در صدد سرنگونی منصور برآمدند، اینان در عرصه های سیاسی ایران حضوری چشمگیر داشتند. از دید ساواک جناح های مختلفی که با دولت منصور مخالف بودند و خواهان تغییر دولت به شمار می رفتند

عبارت بودند از:

۱- تیم دکتر امینی، درخشش و نورالدین الموتی که مایل بودند از راه ایجاد اعتصاب در بین فرهنگیان و گسترش آن بین دیگر طبقات موجبات سقوط دولت را فراهم سازند. این گروه هنگام اعتصاب رانندگان تا کسی در ایجاد جنگ روانی علیه دولت نقش مهمی داشتند.

۲- گروه وابسته به احمد آرامش و به تعبیر ساواک جناح انگلیسی وابسته به آن که مایل بودند از راه اعتصاب و جنگ روانی و شاید ترور موجبات تغییر دولت را فراهم سازند. مخالفت این گروه با دولت به علت اختلاف شدیدی بود که این عده با سیاست امریکا و توسعه نفوذ آن کشور در ایران داشتند. نکته مهم این است که تشکیلات امنیتی کشور، ظاهراً

غیر از امینی و آرامش برای منصور رقیب دیگری نمی دید و تا آخرین لحظات در نوعی سر در گمی به سر برد و در نهایت عاجز از تحلیل مشخص در مورد حوادث واقعه بود. مثلاً یکی

از تحلیلهای ساواک این بود:

ضمناً جسته گریخته از مخالفین منصور و طرفداران سیاست انگلیس شنیده می شد که شاه از روز اول با زمامداری منصور که مورد حمایت شدید دیپلماسی امریکاست نظر موافق نداشت. ولی پافشاری سفیر امریکا در مورد ارجاع مشاغل حساس به اعضای گروه مترقی و

ص: ۳۷۸

۱- حزب ایران نوین، مورخه ۴/۱۱/۱۳۴۳، ش ۸۰۹۴/۳۲۶.
۲- افزایش بهای فرآورده های نفتی بلافاصله بعد از لایحه مصونیت مستشاران نظامی امریکا در دستور کار دولت منصور قرار گرفت و نارضایتی های گسترده ای را به وجود آورد و حتی رهبران حزب نیز از تصمیم ناگهانی نخست وزیر ناراحت شده

بودند: حزب ایران نوین، مورخه ۹/۹/۱۳۴۳، ش ۲۵/۳۰۲.

تحصیل کرده های امریکا شاه را بر آن داشت که منصور را مأمور تشکیل کابینه و تأسیس

حزب ایران نوین نماید و عملاً به مقامات امریکایی ثابت کند که از دست منصور و دارودسته وی نیز کاری ساخته نیست و جز ایجاد نارضایتی در مردم و برانگیختن احساسات عمومی علیه امریکایی ها نتیجه دیگری از دولت او عاید نمی گردد و اگر توانسته

است برنامه هائی از نظر اقتصادی و نفتی در مملکت اجراء کند با تکیه به مقام و شخصیت

بین المللی خود شاه بوده است. همین افراد بعد از ترور منصور اضافه می کردند اگرچه شاه

قبلاً از جریان ترور او اطلاعی نداشته و حتی اوامر لازم را جهت معالجه و درمان منصور و تعقیب و بازپرسی دقیق ضارب صادر کرده بود لکن قلباً از این واقعه متألم و متأثر نیست،

زیرا منصور فردی خطرناک و مجری سیاست های بیگانه در ایران معرفی شده است. (۱)

منصور روز دوم بهمن ۱۳۴۳ ترور شد، ترور نخست وزیر درست در زمانی انجام شد که با حمایت شاه قیمت اقلام مورد نیاز مردم مثل نان، برنج و نفت را بالا برده بود، (۲) اما به دلیل گسترش نارضایتی از این موضوع بلافاصله آن را کان لم یکن اعلام کردند. خبر ترور نخست

وزیر به زودی در شهر پیچید، شایع شد که منصور به قتل رسیده است. در اعلامیه دولت که

در ساعت یک بعد از ظهر دوم بهمن منتشر شد، آمده بود که منصور از خطر جسته است و

ص: ۳۷۹

۱- مخالفین دولت، مورخه ۵/۱۱/۱۳۴۳، ش ۱۱، ۹۰۱۱/۳۲۶، در بخشی از این گزارش در مورد عده ای دیگر از مخالفین دولت منصور آمده است: «گروه روحانیون و مالکان وابسته به آنها. این عده چون در واقعه پانزدهم خرداد سال ۱۳۴۲ دچار شکست شده و تشکیلات آنها متلاشی شده بود در صدد ایجاد عکس العمل جدیدی بودند، چون با تبعید آیت الله خمینی و جلوگیری از تعطیل بازار امکان هرگونه فعالیتی از این طبقه سلب شده بود به آخرین وسیله که حربه ترور است متوسل شده اند. این عده در زمان دولت علم نیز آماده اجرای برنامه ترور بودند و موقعی که از آیت الله خمینی درخواست صدور فتوای قتل شده بود نامبرده از صدور [حکم] قتل خودداری کرده بود ولی چون دولت فعلی را یک دولت صد در صد امریکایی و طرفدار اسرائیل و بهاییان می دانند [بدون در دست داشتن حکم] مانعی برای اجرای برنامه ترور ندیده اند.»

۲- در ارتباط با ترور منصور ماروین زونیس که در آن ایام در تهران به سر می برد، تحلیلی سست از موضوع به دست داده است که گویا ریشه این ترور در گسترش فقر در تهران و به ویژه نواحی اطراف بازار بوده است. نگا. ک Marvin zonis The Polital Elites Of Iran, New Jersy , princeton university press, ۱۹۷۱, p.۹۸. با این وجود باید

گفت که کتاب زونیس در مورد تحلیل وضعیت نخبگان ایرانی در آن دوره اثری درخور توجه می باشد. از زونیس کتاب دیگری در ربط با انقلاب اسلامی و علل وقوع آن در دسترس است: شکست شاهانه، ترجمه عباس مخبر، انتشارات طرح نو، تهران، ۱۳۶۹.

ضارب - محمد بخارائی - دستگیر شده است. در اطلاعیه های پزشکی آن روز و روز جمعه آمده بود که گردن و شکم منصور مورد اصابت قرار گرفته و پس از عمل جراحی، حال عمومی او رضایت بخش است.

بعد از اینکه به منصور سوء قصد شد، اخبار آن بین مردم منتشر گردید. در این ایام شاه در آبدلی به سر می برد، وی را از مراتب امر آگاه کردند. شاه بلافاصله با هلیکوپتر به تهران آمد و مستقیماً به بیمارستان پارس به عیادت منصور شتافت. بعد از این ملاقات شاه هویدا وزیر

دارائی کابینه را مأمور کرد که تا بهبودی منصور کابینه را اداره کند. طبعاً این انتصاب باید اعجاب بسیاری از رجال سیاسی آن دوره را برانگیخته باشد، زیرا همانطور که پیشتر گفته

شد هویدا تا قبل از این ایام در صدر اخبار هیچ گروه سیاسی قرار نداشت. هویدا تا این زمان ویژگی خاص و یا نبوغ خارق العاده ای از خود نشان نداده بود، در بین اعضای حزب ایران

نویسنده و نیز در بین گردانندگان آن بیشتر نام خسروانی برده می شد تا هویدا. سفارت انگلیس از تهران به وزارت امور خارجه این کشور گزارش داد که ؛

گرچه نخست وزیر جدید یک بهایی نیست، ولی پدرش حتماً یک بهایی بوده است. این موضوع وسیله ای است در دست مخالفان. اسدالله علم هم امروز به من گفت این انتخاب بسیار بدی بود. او می ترسد در ماههای آینده ناراحتی هائی پیدا شود که برای شاه بد خواهد

شد. (۱)

به هر حال بعد از ترور منصور در دوم بهمن ماه ۱۳۴۳، به دستور شاه هویدا کفالت نخست وزیری را بر عهده گرفت. منصور نتوانست از تیری که به او اصابت کرده بود جان سالم به در برد. نکته این که چند ماه بعد از قتل وی شایع شد که منصور برای لایحه مصونیت

مستشاران نظامی امریکا نه میلیون دلار از امریکایی ها رشوه گرفته است. (۲) ما از صحت و سقم این مطلب آگاهی نداریم، اما می دانیم که علت اصلی قتل منصور همین تصویب لایحه مصونیت مستشاران امریکائی بود. بعد از درگذشت منصور، به دستور شاه هویدا مأمور تشکیل کابینه شد. درست یک روز بعد از مرگ منصور؛ هویدا کابینه اش را به شاه معرفی کرد.

در این کابینه به جز اینکه هویدا ضمن تصدی پست وزارت دارائی سمت نخست وزیری را

ص: ۳۸۰

۲- اظهارات مهندس جودی، شماره ۱۱۸۸۳/۲۰ الف، مورخه ۴/۵/۱۳۴۴.

هم بر عهده گرفته بود، چند تغییر دیگر هم به چشم می خورد: سرلشکر پاکروان که روش

خاص خود را در ساواک اعمال می کرد و مردی اهل نرمش و مدارا شناخته می شد جای خود را به نعمت الله نصیری داد که جز داغ و درفش راه دیگری برای حل مسائل امنیتی در مخیله اش خطور نمی کرد و او خود به جای نصرت الله معینان سمت وزارت اطلاعات و جهانگردی را در دست گرفت.

از طرفی جواد منصور برادر حسنعلی منصور که در کابینه گذشته سمت معاون نخست وزیر را داشت، به سمت وزیر مشاور در کابینه جدید رسید. از سناتورهای سیدجلال الدین تهرانی که به کابینه منصور رأی منفی داده بود همین رویه را در برابر دولت هویدا هم در پیش گرفت. می گفتند که تهرانی اعتقاد دارد نخست وزیران نباید جوان باشند و باید آنها را از بین معمرین قوم انتخاب کرد. هویدا و منصور در بین رجال سیاسی آن روز

ایران مشهور به این بودند که دوستان بسیار صمیمی یکدیگر می باشند، این دو تن از سال

۱۳۲۳ در زمان سفارت زین العابدین رهنما در پاریس با یکدیگر آشنا شدند. در آن دوره این دو تن در سفارت ایران در پاریس به کار اشتغال داشتند و بعد از آن در سر کنسولگری ایران در اشتهتگارت تحت ریاست عبدالله انتظام کار کردند. این دو مدت پنج سال در خارج کشور با یکدیگر همکار بودند، در بازگشت به تهران هر دو در محله دروس شمیران ساکن شدند و همسایه یکدیگر بودند. در عین حال این دو دوست به گونه ای با یکدیگر با جناب شدند و دو

خواهر امامی را به عقد ازدواج خود در آوردند. فریده امامی همسر منصور بود که از او دو فرزند، یکی دختر و یکی پسر به جای گذاشت و لیلا- امامی همسر هویدا بود، البته ازدواج هویدا مدتها بعد از ترور منصور انجام گرفت. به هر حال وی با نخست وزیر متوفی به نوعی

فامیل هم شده بود.

روزی که هویدا کابینه اش را به مجلس معرفی کرد توضیحاتی در مورد ضاربان منصور به نمایندگان ارائه داد. این توضیحات نشان می داد که حتی با گذشت چند روز از ترور منصور

آگاهی دقیقی در مورد ضاربان وی وجود نداشت. (۱) هویدا توضیح داد که ضاربان منصور از اعضای فعال جمعیت فدائیان اسلام هستند، حال آن که این افراد به جمعیت های مؤتلفه اسلامی

ص: ۳۸۱

۱- جیمزبیل نیز به غلط ضاربان منصور را منتسب به حزب ملل اسلامی دانسته است: شیر و عقاب، صص ۲۲۵ - ۲۲۶.

تعلق داشتند. این دو گروه با یکدیگر تفاوت داشتند، گرچه بسیاری از اعضای مؤتلفه پیشتر با فدائیان اسلام همکاری می کردند. هویدا، محمد بخارائی را ضارب اصلی و مرتضی نیک نژاد

و رضا صفار هرندی را به عنوان همدستان بخارائی معرفی کرد. این افراد اسلحه ها را از صادق امانی همدانی گرفته بودند که طبق گزارشها، شغل وی فروش حبوبات بود. از دستگیری امانی هم اطلاعاتی داده شد و اعلام گردید که شبکه ترور همگی دستگیر شده اند.

از سویی هویدا بلافاصله پس از اینکه پست نخست وزیری را بر عهده گرفت منصب دبیر کلی حزب را از نخست وزیری تفکیک کرد و به دستور شاه عطاءالله خسروانی را به عنوان کاندیدای دبیر کلی حزب معرفی نمود. حتی تا یک ماه بعد از ترور منصور و تصدی پست نخست وزیری توسط هویدا، کسی باور نمی کرد که او در این مقام به مدت طولانی دوام آورد. همه خیال می کردند شاه بعد از بازگشت از سفر اروپائی خود او را بر کنار خواهد کرد. شخص هویدا هم گمان نمی برد که در این مقام دوامی آورد و از بیان نظر خود در این زمینه هم ابائی نداشت.

هویدا درست نقطه مقابل منصور به شمار می رفت. برخلاف منصور که ظاهری آراسته و سری پر شور داشت، هویدا نمی توانست از نظر ظاهری با وی برابری کند. هویدا همیشه از سر حزم و احتیاط سعی می کرد که دیگران را با خود دوست نماید و در این راه هزینه هایش را هم می پرداخت. او توانست با روحیات محافظه کارانه خود بسیاری از دشمنان سیاسی منصور را با خود همدست کند و یا اینکه لااقل آنها را با سیاست نرمش و مدارا وادار به

سکوت نماید. در وصف او می گفتند؛ نخست وزیری است نه پیر و نه جوان؛ یعنی نه از رجال

سیاسی قدیمی است که در فنون مربوط به سیاست در ایران اشرافی داشتند و نه در زمره جوانان آرمان خواه است که در صدد تحقق ایده ای ویژه و نا محقق باشد، «هویدا مردی بدون

آرمان بود.» اینکه هویدا در برابر حریفان سیاسی حزم و احتیاط را از دست نمی داد، خود

دلیلی بر این بود که تجربیاتی دارد و می داند که نبایست با نسل قدیم به گونه ای برخورد نماید که مخالفت های آنها را تحریک کند. در آن ایام کم نبودند کسانی که هویدا را بهایی می دانستند، در جهت خنثی کردن این باور بود که تبلیغ می شد هویدا به مطالعات تاریخ اسلام

و به پیامبر اسلام (ص) علاقه مند است. البته در فرمهای مخصوص برای ثبت حزب ایران نوین هم هویدا مذهب خود را اسلام عنوان کرده بود.

می گویند کتاب محمد پیامبری که از نو باید شناخت (۱) را در وحله اول هویدا معرفی کرد، شاید به همین مناسبت است که عده ای معتقد بودند حکومت هویدا اگر با اعراب و مسلمانها

سر سازش نداشته باشد سر ستیز هم نخواهد داشت: «هویدا چه می خورد و چه می پوشد و در زندگی خصوصی حال یا گذشته اش چه ها کرده و چه کارها نمی کند به ما و شما مربوط نیست، این کار روزنامه نویسهای ظاهربین و مجلات ناشر تابلو و تصویر است، آنچه به ما مربوط است کارها و اعمالی است که در وضع مملکت و سرنوشت مردم اثر می گذارد.» (۲)

هویدا از همان بدو تصدی قدرت در ایران به عنوان فردی که «منافع کمپانی های نفتی را در سرلوحه کار خود قرار می دهد» شناخته می شد، امیرانی در سلسله مقالاتی در خواندنیها

گر چه باالفاظی مثل «می گویند» و در «بازار شایعات» سخنان مهم خود را به نگارش در می آورد، لیکن در واقع اعماق سیاست های جاری را در کشور به معرض تماشای عموم می گذاشت. از جمله نوشت: «هویدا بعد از لوایح نفت که اگر ۹۹٪ هم به جای ۷۵٪ برای مملکت ایجاد درآمد و حقوق کند باز هم می گویند نفتی است و نفتی معلوم است به چه معنی.» (۳) منظور این است که وی بر کشیده تراستهای نفتی و حافظ منافع آنهاست. او نوشت که در اولویت های هویدا دو برنامه دیگر هم وجود دارد، یکی لایحه مالیات بر درآمد و دیگری مسئله بودجه. لایحه مالیات بر درآمد می توانست از بروز گسترش نارضایتی جلوگیری کند، اما نمی توانست به محبوبیت دولت هویدا بیافزاید. در مورد لایحه بودجه نیز

هر چقدر صرفه جویی می شد، باز هم مفهومش این بود که حداقل مردم را از نظر اقتصادی جریمه نمی کنند و البته جریمه نکردن با پاداش دادن تفاوت دارد. به هر حال مهم ترین مشکل

کابینه هویدا مشکل تأمین بودجه برای مخارج ضروری سال بود و اگر در این زمینه موفقیتی

به دست نمی آمد سقوط او هم حتمی بود.

در اوایل اسفند سال ۱۳۴۳ بودجه کل کشور برای سال مالی ۱۳۴۴ تقدیم مجلس شد در حالیکه ۱۳۹ میلیون تومان کسری داشت. درآمدهای کشور در این سال ۰۰۰/۶۳۱/۳۰۱/۵۸ ریال و هزینه های این سال ۰۰۰/۶۸۱/۶۹۵/۵۹ ریال پیش بینی شده بود. مخارج وزارت

ص: ۳۸۳

۱- این کتاب نوشته کنستانتین ویرژیل گیورگیو است و ذبیح الله منصوری آن را به فارسی برگردانده است و در پیش از انقلاب انتشارات امیرکبیر آن را منتشر نموده است.

۲- خواندنیها، ش ۴۶، سه شنبه ۴ اسفند ۱۳۴۳، ص ۳.

۳- خواندنیها، ش ۴۶، سه شنبه ۴ اسفند ۱۳۴۳، ص ۳.

جنگ از وزارت آموزش و پرورش به مراتب بیشتر بود. هزینه های سایر وزارتخانه ها به جز وزارت خانه های راه و دارائی و دادگستری و پست و تلگراف کمتر از یک میلیارد ریال بود.^(۱) خلاصه اینکه وضع به گونه ای پیش بینی می شد که به نظر می آمد دولت هویدا بیشتر از کابینه ای محلل نخواهد بود و بعد از تعطیلات عید او جای خود را به دیگری خواهد داد. این جنگ روانی علیه هویدا از دو طرف هدایت می شد: از طرف افرادی مثل جمشید آموزگار و عطاءالله خسروانی که در زمره اعضای کابینه بودند و خود را برای تصدی پست نخست وزیری لایق تر می دیدند، و از سوی گروههایی مثل حزب مردم و یا افرادی نظیر دوستان احمد آرامش و دیگران. احمد آرامش در این زمان زندانی شده بود.

هویدا از روش خود برای مقابله با این جنگ روانی استفاده می برد. او تلاش کرد که روحیه محافظه کارانه قبلی خود را کماکان حفظ نماید؛ از طرف دیگر او از ابراز مطالبی که می توانست تنش در بین او و مخالفینش را شدت دهد پرهیز نمود. هویدا برخلاف منصور اصرار نداشت کلیه اعضای دولت و یا کارمندان عالی رتبه از اعضای حزب ایران نوین باشند.

این روحیه او با باطن بسیاری از ارباب جراید و یا رجال سیاسی منطبق بود. از طرف دیگر

هویدا سعی می کرد با اصحاب مطبوعات جلسات هفتگی داشته باشد و نظرات آن ها را بشنود. در این هنگام تنش بین احزاب و جریانهای سیاسی دیده نمی شد و اگر هم مخالفتی

وجود داشت، هویدا سعی می کرد با نرمش و ملایمت و نه لجاجت و سر سختی آن را بر طرف نماید.

عباس میلانی در کتاب خود تحت عنوان معمای هویدا بارها این مسئله را مورد تأکید قرار داده است که هویدا به مذهب و مسلک خاصی تعصب نداشت و در این امر هم تظاهری نمی کرد. این حقیقت، در باورهای سیاسی او هم وجود داشت. هویدا از نظر سیاسی در مورد

هیچ چیز تعصب خاصی نداشت. او به مرام ویژه ای که مبین و معرف اعتقادات خاص سیاسی او باشد پای بند نبود، گرچه در زمره بنیاد گذاران حزب ایران نوین و بیشتر کانون مترقی بود. به درستی نمی شد تشخیص داد او در سودای چه چیزی است، زیرا در صدد تغییر و تحولی بنیادین در کشور نبود و در این باره ادعایی هم نداشت. به همین دلیل به نظر می رسید دولت

هویدا به این زودی ها تغییر نخواهد کرد و ماندگار خواهد بود. در جراید آن روز ایران بارها

ص: ۳۸۴

و بارها این مطلب مورد تأکید قرار می گرفت که هویدا «مجری برنامه های شاهنشاه» است. مثلاً بعد از ملاقاتی که با شاه در خرداد ماه سال ۱۳۴۴ داشت بهای برق و بنزین و قند و شکر را تقلیل داد؛ گفته می شد این اقدام هویدا به دلیل دستور شاه بوده است.

از طرف دیگر برای جبران کسری بودجه، مقرر گردید کسانی که مایل به انجام خدمت سربازی نیستند می توانند با پرداخت مبلغی از خدمت معاف شوند. مشمولین عادی با پرداخت دو هزار ریال، دیپلمه ها ده هزار ریال و لیسانسیه به بالا با پرداخت بیست هزار ریال از خدمت سربازی معاف می شدند. بحران ها ظاهراً یکی بعد از دیگری مهار شد و در نتیجه در سال ۱۳۴۴ کمتر کسی دیگر از عزل هویدا سخن می گفت، بر عکس می گفتند کابینه های دیگر از موضع قدرت وارد کار می شدند و بعد از مدتی دچار ضعف می گردیدند ولیکن دولت هویدا با ضعف آغاز کرد و توانست در مدتی کوتاه خود را تثبیت نماید. او هیچ کاری

را بدون اجازه شاه انجام نمی داد. حتی گفته می شد که سفرهای وی به هدایت شاه انجام می شود و یا اینکه «او به بهترین وجه نیات شاهانه را درک می کند». دیگر اینکه «پیش بینی

می شود هویدا مناسب ترین مرد سیاسی باشد که بتواند در جمع و جور کردن یک تیم تازه از

مردان منتخب و کار آمد دوران تازه اجرای برنامه های شاهانه و مملکتی را با هدایت شاه

انجام دهد. تیمی که در آن چهره چند نخست وزیر سابق و وزنه سنگین سیاسی را بتوان یافت.»^(۱)

وزرای کابینه هویدا همان هائی بودند که در دوره منصور مسئولیت داشتند، به جز یکی دو مورد هویدا هیچ گونه تغییری در آنها نداد. جالب ترین وزیر این کابینه، خسروانی وزیر

کار و امور اجتماعی بود. او در حالی که مرئوس هویدا به شمار می رفت دبیر کل حزب بود و از این نظر رئیس نخست وزیر به شمار می آمد به همین جهت هویدا او را به چشم یک رقیب نگاه می کرد و گر چه تظاهر می نمود که علاقه ای به پست خود ندارد، لیکن برای حفظ منصب

خود این رقیب را همیشه زیر نظر داشت. مهم ترین وزرای هویدا عبارت بودند از عباس آرام

وزیر امور خارجه، جمشید آموزگار وزیر دارائی و سپهبد اسدالله صنیعی وزیر جنگ. شهرت داشت که آرام و صنیعی بهایی هستند. وزارت دارایی در ابتدای امر در دست خود هویدا بود

اما بعداً این پست بسیار مهم را به آموزگار داد. اهمیت این وزارتخانه از این جهت بود که در

۱- خواندنیها، سال ۲۶، سه شنبه ۱۲ بهمن ۱۳۴۴، صص ۸ و ۴۴.

آن ایام شرکت نفت هم زیر مجموعه آن وزارتخانه به شمار می رفت، ضمناً این وزارتخانه تا زمانی که وزارت بازرگانی تشکیل شد امور مربوط به صادرات و واردات را نیز در اختیار داشت. هویدا در آموزگار هم به عنوان یک رقیب نگاه می کرد، زیرا آموزگار نه تنها در کار

خود بسیار جدی بود و تخصص لازم را داشت؛ بلکه به اقتضای کار و وظایف خود با کمپانی های بزرگ نفتی که دست آنها در هر دسیسه ای دیده می شد مرتبط بود. ساواک، انتصاب آموزگار به سمت وزارت دارائی را با بدبینی تعقیب می کرد و بر اساس شایعات گزارش داد که او نیز مثل دکتر گودرزی «عضو سازمان سیاست» و از سوی مقامات اطلاعاتی امریکایی تقویت می شود و دیگر اینکه «اصولاً-ایشان دکتر نمی باشند و مدرک تحصیلی جعلی در امریکا به نامبرده داده اند.»^(۱) البته چنین امری صحت نداشت و آموزگار واقعا دارای درجه دکتری بود و اتفاقاً در زمره بهترین کارشناسان ایرانی آن زمان به شمار می آمد، اتهام

عضویت در سیا هم بدون دلیل و مدرک وارد شده بود.

دکتر جمشید آموزگار در سال ۱۳۰۲ به دنیا آمد، پدرش حبیب الله آموزگار از رجال مشهور شیراز بود و بعدها در تهران به مقام سناتوری رسید. وی بعد از اخذ دیپلم خود عازم

امریکا شد، در رشته مهندسی راه و ساختمان از دانشگاه کرنل فارغ التحصیل شد و در عین حال دانشنامه مهندسی بهداشت خود را از دانشگاه جرج واشنگتن دریافت کرد. در سال ۱۳۲۸ از دانشگاه کرنل فوق لیسانس گرفت و در همان دانشگاه به تدریس مشغول شد و در همین ایام در مقطع دکتری به تحصیل ادامه داد. در همین سال ۱۳۲۸ سازمان ملل متحد او را به

عنوان کارشناس در امور لوله کشی آب استخدام کرد و بعد از پایان مأموریت، در اواخر همان

سال به استخدام اداره کمک های فنی امریکا مشهور به اصل چهار در آمد. از سال ۱۳۳۲ به سمت معاون سازمان بهداشت و رئیس اداره مهندسی بهداشت وزارت بهداری منصوب شد و در سه کنفرانس بین المللی شرکت کرد. وی معاون فنی و بهداشتی وزارت بهداری بود و بعدها به معاونت پارلمانی این وزارتخانه نائل آمد. در عین حال سمت سرپرستی طرح های عمرانی و بهداشتی را که از محل اعتبارات سازمان برنامه تأمین می شد به عهده داشت. از سال ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۲ معاونت اداره مهندسی هیئت عملیات اقتصادی امریکا در ایران را بر عهده داشت و طی سال های بعد از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۴ معاونت سازمان بهداشت جهانی را بر عهده

ص: ۳۸۶

گرفت، سپس به پستهای وزارت بهداشت و در دوره هویدا وزارت دارائی نائل آمد. آموزگار عضویت هیئت نمایندگی ایران در مجمع عمومی سازمان بهداشت جهانی و عضویت هیئت نمایندگی ایران در منطقه مدیترانه شرقی این سازمان را نیز دارا بود. در کمیته کارشناسان

اقتصادی پیمان بغداد نیز فعال بود و در عین حال عضو هیئت سه نفری کارشناسان سازمان ملل برای بررسی آبهای زیرزمینی ایران بود. (۱)

آموزگار همراه با تعدادی دیگر از سران رژیم پهلوی از راه این مناصب میلیونها دلار اندوخته ارزی در بانکهای سوئیس به هم زد. در یک مورد فردی به نام روبرت اردیتی معاون بانک ویسکوت اوورسیز واقع در ژنو به یکی از مراجعین بانک، که در واقع منبع اداره کل ضد جاسوسی ساواک بود، اظهار داشت که دولت ایران مبلغ بیست میلیون دلار از امریکا وام دریافت کرده است، در حالیکه چند تن از اتباع ایرانی فقط در ماه ژوئیه سال ۱۹۷۰ مبالغی

بیش از وام دریافتی ایران در بانکهای ژنو سپرده دارند. از این افراد آموزگار با مبلغ ۱۷ میلیون دلار در صدر قرار داشت. بعد از وی نیک پی، دکتر شاهقلی و وهاب زاده با مبالغی به ترتیب

پنج، چهار و سه میلیون دلار در مراتب بعدی قرار داشتند. این موضوع از سوی رجالی مثل

علی امینی نیز تأیید شده بود. (۲) گفته می شد که آموزگار خواهر وزیر امور خارجه سابق امریکا جان فوستر دالس را به همسری برگزیده و به همین دلیل در قراردادهای نفتی بیش تر به طرف

امریکایی ها متمایل است. این خبر مورد تأیید مقامات عالیرتبه ساواک قرار داشت. (۳)

به هر حال انتصاب هویدا به سمت نخست وزیری این دیدگاه را در محافل سیاسی در پی آورد که شاه در ادامه اصلاحات مورد نظر امریکایی ها مصمم است، اما می خواهد آنها را به نام خود تمام نماید. از دید ساواک و برخی ناظران سیاسی شاه به مخالفان اصلاحات ارضی و طرفداران سیاست انگلیس فهمانید که این روند با مرگ افراد متوقف نخواهد شد و کماکان ادامه خواهد داشت! بعد از مرگ منصور در ابتدای امر کسانی که عرفا آنها را طرفداران سیاست انگلیس می نامیدند، تبلیغات گسترده ای علیه حزب ایران نوین انجام دادند. می گفتند

ص: ۳۸۷

۱- وزارت دارائی، خلاصه پرونده جناب آقای دکتر جمشید آموزگار وزیر محترم دارائی، ش ۶۱۵۳۶/ک، اداره محرمانه کارگزینی.

۲- اداره کل هشتم به اداره سوم ساواک، پس انداز بعضی از مقامات ایرانی در بانک های سوئیس، ش ۲۱۰۶۴/۸۱۵، مورخه ۶/۸/۱۳۴۹.

۳- شایعه نسبت داشتن وزیر دارائی با جان فاستر دالس، شماره ۳۱۶۴۱/۲۰ هه ۵، مورخه ۲۹/۱۱/۱۳۴۹.

حزب ایران نوین مجری سیاست های ایالات متحده در ایران است، حتی دامنه تبلیغات به اندازه ای بود که بسیاری از اعضای حزب در محافل خصوصی این گونه اظهارنظر می کردند که در دوره منصور حزب به صورت دیکتاتوری اداره می شد و اعضای حزب و نیز برخی از دست اندرکاران در تصمیم گیریها دخالتی نداشته اند؛ لیکن همین که معلوم شد شاه قصد دارد در حمایت از هویدا راه خود را ادامه دهد این مخالفت ها تا اندازه زیادی فروکش کرد. به زودی خبر رسید که قرار است دکتر عالیخانی وزیر اقتصاد به دستور شاه حزب جدیدی تشکیل دهد تا در برابر حزب ایران نوین به صورت اقلیت فعالیت نماید. (۱)

حزب عالیخانی هرگز تشکیل نشد و این امر در حد همان شایعات باقی ماند. در این دوره فعالین حزب ایران نوین به دو دسته متمایز از یکدیگر تقسیم می شدند و هدایت آنها را هویدا

بر عهده داشت. یک گروه بیشتر در بین طبقات کارگر نفوذی داشتند و این نفوذ را مدیون تصدی پست وزارت کار توسط خسروانی بودند. به همین دلیل بین این دو دسته کشاکش وجود داشت و البته این گونه به نظر می رسید که طرفداران هویدا در این حزب بیشتر هستند. (۲)

جناح بندیهای سیاسی در حزب ایران نوین

(۳)

اندکی پس از ترور منصور و انتصاب هویدا به نخست وزیری، شاه مسافرت خود را به لندن آغاز کرد بین اعضای حزب، این مسافرت در زمره مهم ترین مسافرت های شاه ارزیابی

ص: ۳۸۸

۱- صادق بهداد مشاور حقوقی وزارت اطلاعات، شماره ۱۰۰۷۹/۳۲۶، مورخه ۲۹/۱۱/۱۳۴۳.

۲- گزارش اطلاعات داخلی، حزب ایران نوین؛ ش ۹۰۸۸/۳۲۶، مورخه ۱۵/۱۱/۱۳۴۳.

۳- مطالبی که در ارتباط با روابط فراکسیون ها و رهبران حزب ایران نوین با مقامات امریکایی و از آن جمله سازمان سیاست همه بر گرفته از اسناد و گزارشهای سازمان اطلاعات و امنیت کشور است. این گزارش ها به چند طریق تهیه می شدند: نخست از طریق معمول گزارش های روزانه، دیگر از راه تحلیل اطلاعات و نیز کسب خبر از گروههای رقیب، سوم این که مقامات، احزاب و رقبای سیاسی منصور و حزب ایران نوین در این زمینه تحلیل هائی داشتند که آن نیز از طریق منابع گوناگون در اختیار ساواک قرار می گرفت. از همه مهم تر رقابتهای داخلی اعضای حزب ایران نوین است که باعث می شد در مورد یکدیگر اظهارنظر هائی نمایند که این اظهارنظرها بسیار ارزشمند بود و فارغ از انگیزه های فردی در تحلیل بسیاری از اوضاع و احوال می توانست مفید باشد. بدیهی است که این مجموعه در کنار یکدیگر گذاشته شده و اخباری را که متواتر بوده اند در این دفتر آورده ایم و گر نه حجم تحلیلهائی که بوی رقابت های فردی می دهد بسیار بیشتر از این مقدار است.

شد و حتی دکتر کلالی مسئول تشکیلات حزب ایران نوین اعلام کرد که «سرنوشت حزب در گرو این مسافرت و دستاوردهای آن است.»^(۱) گفته می‌شد که هر توافقی بین دستگاه دیپلماسی بریتانیا و شاه صورت گیرد، به هر حال در سرنوشت این حزب و آینده آن بسیار مؤثر خواهد بود. دلیل این نگرانی در سطور آتی معلوم خواهد شد. از طرفی شایع بود که چون شاه در نطق ششم بهمن خود حملاتی به انگلستان نموده و ترور منصور را از ناحیه آنها

دانسته است،^(۲) این سفر را انجام داده تا خطرهای احتمالی را از خود دور نماید. در بین محافل مطبوعاتی این تحلیل وجود داشت که ملی شدن نفت مقارن با روی کار آمدن حزب کارگر در بریتانیا بود. در این ایام بار دیگر حزب مزبور در انگلستان قدرت را به دست گرفته بود. به همین جهت گفته می‌شد که این حزب احتمالاً در سرنوشت آتی ایران بسیاری مؤثر خواهد بود و مسافرت شاه به انگلستان در این راستا قابل تحلیل است. حتی گفته می‌شد که بین فرانسه و انگلیس در مورد نفوذ ایالات متحده در اروپا نوعی اتفاق نظر وجود دارد، یعنی

اینکه این دو قدرت از این نفوذ ناراضی هستند. البته پیوند سیاسی احزاب و حتی شخص شاه

ص: ۳۸۹

۱- مسافرت شاهنشاه، شماره ۱۰۰۸۵/۳۲۶، مورخه ۲۸/۱۱/۱۳۴۳.

۲- این پارانویات آخرین روزهای سلطنت شاه وی را رها نکرد، وی بارها و بارها باسولیوان و پارسونز آخرین سفرای امریکا و بریتانیا در دوره خود ملاقات کرد و دلیل مخالفت های آنان را با خود جویا شد و در بسیاری موارد با حالتی ملتسمانه از آنها خواست که دست از حمایت او بردارند. هر چه این مأمورین تلاش می کردند تا مگر وی را با واقعیت آن چیزی که در ایران می گذشت آشنا نمایند سودی نداشت، شاه که خود بهتر از هر کسی به ماهیت وابسته حکومتش وقوف داشت تصور می کرد که این بار هم نقشه ای برایش کشیده اند و از غرب می خواست وی را نجات دهند. این تصور قدر قدرتی برای محافل سیاسی غرب و غفلت از تحلیل موازنه نیروهای داخلی او را دچار نوعی بیماری کرده بود و حتی در واپسین خاطرات او تحت عنوان «پاسخ به تاریخ» جا به جا تکرار شده است. این دیدگاه در بسیاری از گروههای سیاسی نیز رسوب کرده بود که به طور مثال در این کتاب نقل شده است: دزموندهارنی؛ روحانی و شاه، ترجمه کاوه باسمنجی و کاووس باسمنجی، انتشارات کتاب سرا، تهران، ۱۳۷۷، این بیماری به گونه ای رسوب کرده بود که فرزند شاه هم در ملاقاتی با منصور رفیع زاده گفته بود که پدرش را سازمان سیا به قتل رسانیده است! نگا. ک: مصطفی الموتی؛ ایران در عصر پهلوی، ج ۷، صص ۴۳۶-۴۳۷. رفیع زاده رئیس ایستگاه ساواک در امریکا و نیز بنا به قول خودش از مرتبترین فعال سازمان سیا بود؛ بنگرید به: منصور رفیع زاده: خاطرات منصور رفیع زاده، آخرین رئیس شعبه ساواک در امریکا، ترجمه علی اصغر گرشاسبی، تهران، اهل قلم، ۱۳۷۶، اصل کتاب رفیع زاده تحت عنوان Witness در امریکا چاپ شده است، نام کتاب بر گرفته از روزنامه شاهد ارگان حزب زحمتکشان ملت ایران بود که رفیع زاده از اعضای آن به شمار می رفت، در مورد برخی از تلاشهای او در امریکا ر. ک: زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی، صص ۲۲۳-۲۶۰.

با تصمیمهای محافل ذی نفوذ جهانی امری نبود که مورد کتمان کسی باشد، هم شاه و هم حزب ایران نوین در توهم اینکه مبدا مقامات بریتانیا از اقدامات و یا سخنان آنان رنجیده

شده باشند رو به سوی داویننگ استریت می آوردند. اینان اگر فقط به دور و بر خود می نگریستند و اندکی به مردم بهای لازم می دادند و در سلوک خود تجدیدنظر می کردند، نیازی به این تخیلات و توهمات نداشتند و به فرض اینکه نیروی قدر قدرتی به نام انگلستان

در پس هر تحولی هم قرار داشت به اتکای توده های مردم تصمیمات آن را خنثی می کردند. اما تنها چیزی که در شطرنج سیاست ایران بهایی نداشت مردم بودند و دست های پشت پرده برای رسیدن به قدرت انواع توطئه ها را می آراستند و به مصالح ملی ایران ضربه می زدند.

طرفه این که اینان بیشتر از توده های مردمی که چندان توقعی از شاه نداشتند مورد توجه او قرار داشتند.

همزمان بار دیگر فعالیت احزاب ملیون و مردم شدت پیدا کرد و این فعالیت در بین محافل سیاسی دلیلی بر آن تلقی گردید که احتمالاً اروپا تلاش خواهد کرد در مسائل خاورمیانه نقش مؤثرتری را بر عهده گیرد و بعید نیست که نفوذ کم رنگ شده انگلیس در این

منطقه بار دیگر احیا شود. باز هم همان مالیخولیای تاریخی به سراغ محافل سیاسی ایران

آمده بود، به جای این که حوادث به درستی تحلیل و ارزیابی شوند و سهم هر مؤلفه ای را سر جای خودش قرار دهند؛ امید به دست خارجی داشتند تا آنان را مورد رحمت و حمایت قرار دهد. به راستی چه فاجعه ای بالاتر از این که رجال کشور از شخص شاه گرفته تا مأموران

عادی حکومتی، دوام و استمرار قدرت خود را وقتی میسر می دیدند که رضایت انگلستان را

جلب کرده باشند، امری که خود انگلیسی ها هم از آن شگفت زده شده بودند؟ حتی انتصاب خسروانی به دبیر کلی حزب این دیدگاه را در پی آورد که وی از مشاهیر طرفداران سیاست بریتانیا در ایران است و با تصدی او به دبیر کلی حزب، بار دیگر دیپلماسی بریتانیا در ایران قدرت برتر را در دست خواهد گرفت و به مرور ایام امریکا حمایت خود را از این حزب متوقف خواهد کرد.^(۱) روشنفکران حزب معتقد بودند که دبیر کلی خسروانی موقعیت حزب را به مخاطره خواهد افکند به طوری که پایگاه خود را از دست خواهد داد، زیرا این انتصاب

ص: ۳۹۰

۱- این در حالی بود که خسروانی آشکارا به دفاع از سیاستهای آمریکا تظاهر می کرد، به عبارتی مقامات امنیتی حوادث را به آن شکل که راحت تر بود و به ذهن آنان بیشتر مانوس بود تحلیل می کردند و کاری به واقعیات امر نداشتند.

بدان مفهوم است که بار دیگر در دیپلماسی بریتانیا نسبت به ایران دگرگونی اتفاق افتاده است

و محافظه کاران سنتی و نیز سیاستمداران حرفه ای پیشین قدرت را قبضه خواهند کرد.

تحلیل سیاستمداران کشور را بنگرید! اینان به جای تحلیل مشخص از شرایط تاریخی کشور و به جای نقد برنامه های خود که نارضایتی های فراوان در پی آورده بود، تحولات کشور را به رقابت امریکا و انگلیس تحویل می کردند و از این نکته غافل بودند که این کشورها در شرایط جنگ سرد به اندازه ای با هم رقابت می کردند که به نفع اردوگاه شرق تمام

نشود و مهم تر اینکه در آن شرایط منافع خود را در گرو همسویی و اتفاق نظر در مورد کشوری مثل ایران می دیدند. اگر دولت برخاسته از حزب ایران نوین ادامه دهنده برنامه های

علم بود دیگر چرا بین قدرت های سرمایه داری در زمینه استمرار آن برنامه ها اختلافی وجود

داشته باشد؟ هر چند مقداری اختلاف طبیعی است زیرا به هر حال هر کشوری به منافع ملی خود می اندیشد و آن را بر هر چیزی ترجیح می دهد. بنا بر این چرا رجال سیاسی کشور از این رقابتهای این قدر می هراسیدند و آن را با سرنوشت خود ربط می دادند؟ اگر واقعا چنین رقابتی

وجود داشت - که در حد طبیعی و متعارف وجود داشت - چرا رجال کشور از آن در راستای منافع کشور و حتی سرنوشت خودشان بهره برداری نمی کردند و چرا به جای اتخاذ سیاست هوشمندانه در این برهه های تاریخی دست نیاز به سوی محفلی خاص در خارج از کشور دراز می کردند و دوام موجودیت خود را از آنان مطالبه می نمودند؟ به ادامه داستان بنگرید که چگونه رجال کشور برای دست یابی به قدرت روی خود را از مردم گردانیده و به سوی انگلیس و امریکا دست نیاز دراز می کردند.

در این اثنا دکتر کلالی به امریکا مسافرت کرد؛ این مسافرت شاید یکی از مسافرتها معمولی دیپلماتیک بود، لیکن در بین گروه روشنفکر حزب به این معنی ارزیابی شد که کلالی

به این سفر رفته است تا حمایت های ایالات متحده را جلب نماید. تصور می شد با انتصاب

خسروانی موضع طرفداران ایالات متحده در ایران تضعیف شده است و کلالی به منظور یافتن جایگاه و پایگاه مطمئنی بین محافل سیاسی امریکا به این مسافرت مبادرت کرده است. (۱) در بین اعضای حزب اختلاف نظرات زیادی به وجود آمده بود، بسیاری از کادرهای حزبی و نیز رهبران تشکیلات حزب ایران نوین انتصاب خسروانی را بر نمی تافتند به همین

ص: ۳۹۱

دلیل به تکاپو بر آمدند تا فردی را که از ادامه دهندگان راه منصور باشد به عنوان قائم مقام

حزب انتخاب کنند تا مگر تا اندازه ای آب رفته به جوی باز گردد و قدرت خسروانی در حزب

کمتر شود. در مقابل این شایعه بار دیگر به گوش می رسید که:

به دکتر منوچهر کلالی عضو فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین از طرف حزب مأموریت داده شده که در ضمن مسافرت به امریکا و ملاقات با سران کشور مزبور موقعیت حزب و خسروانی را مستحکم ساخته و زمینه نخست وزیری خسروانی را فراهم و نظر مقامات امریکایی را نسبت به این مسئله جلب نماید.^(۱)

این تلقی یکسره غلط از آب در آمد، هویدا همچنان مطمئن ترین و در عین حال بی آزارترین فردی بود که شاه می توانست به وی اعتماد نماید و در این راه البته از تقویت او فرو گذار نمی کرد. منافع کنسرسیوم نفتی و محافل اقتصادی بین المللی نیز در گرو دوام نخست وزیری هویدا بود؛ مردی زیرک که در کسوت سادگی کار خود را می کرد و مشکلات کشور را به گردن شاه می انداخت و خود را صرفا مجری اوامر ملوکانه قلمداد می نمود و با

حقارتی که در شأن او بود خود را رئیس دفتر شاه می خواند. شاید او می خواست ادای نخست وزیر انگلیس را در آورد که پست رسمی او رئیس دفتر ملکه عنوان می شد، اما وقتی علم دوست شاه و وزیر دربارش نخست وزیر را به گونه ای مشمئز کننده تحقیر می کرد معلوم

می شد که هویدا به چه میزان در قعر مذلت فرو غلتیده است و حد واقعی او چیست؛ شاه چه

کسی بهتر از این مرد را می توانست بیابد که مطیع و دست آموز و در عین حال حيله گر و مکار باشد؟

شاه نمی توانست بهتر از هویدا کسی را در تشکیلات اداری و رجال سیاسی اطراف خود پیدا کند، هویدا اهل مشاجره نبود و تلاش می کرد به هر نحوی که شده دل همه را به دست

آورد و در این زمینه البته دیدگاه های شاه را بر هر چیز دیگری ترجیح می داد. هویدا مطیع

اوامر شاه بود، برخلاف دیگران تلاش نمی کرد برای اینکه موقعیت خود را تحکیم نماید مستقیما به افراد حقیقی و یا حقوقی دول دیگر مراجعه نماید و یا اینکه حداقل این کار را به گونه ای انجام نمی داد که موجب جلب توجه شود. هویدا زرننگ تر از آن بود که همه تصور می کردند. او خود را مجری منویات شاه می دانست. وقتی که در ابتدای سال ۱۳۴۴ کابینه خود

ص: ۳۹۲

را ترمیم کرد به همه شایعات پایان داد، معلوم شد که مقامات امریکایی و انگلیسی هم بهتر از هویدا کسی را برای تصدی منصب نخست وزیری ایران نیافته اند. البته ترمیم کابینه به این

مفهوم تلقی شد که بالاخره در رقابتی پایدار بین امریکا و انگلیس این امریکاییها بودند که برگ برنده را در دست خود گرفتند، ولی واقعیت امر این بود که کابینه هویدا چیزی جز ائتلاف نظرات امریکا و انگلیس درباره امور ایران نبود و با این دولت اختلاف بین قدرت های

سرمایه داری اگر هم جدی بود حداقل در مورد ایران فروکش کرد.

در حقیقت ترکیب اعضای حزب ایران نوین به این شکل بود که دو گروه کاملاً مشخص در این تشکیلات دیده می شدند: عده ای که از دوره فعالیت کانون مترقی کار خود را با منصور

آغاز کرده بودند و به امریکایی بودن شهرت داشتند و گروه دیگری که بعد از تشکیل حزب ایران نوین به این گروه پیوسته بودند و بین آنها از جاه طلبان سیاسی گرفته تا وابستگان

سیاست های بریتانیا دیده می شدند. گروهی که با منصور کار خود را شروع کرده بودند هنوز

جلسات خود را تشکیل می دادند و در حقیقت آنها بودند که حزب ایران نوین را به مثابه ابزاری برای پیش بردن اهداف خود تلقی می کردند و از بیرون آنرا هدایت می نمودند و تصدی مقامات حساس را به دوستان خود می سپردند. این عده از طرف بعضی از اعضای حزب ایران نوین به عنوان افرادی مشهور بودند که «صد در صد امریکایی» هستند.^(۱)

ابتدای سال ۱۳۴۴ به طور کلی دو جناح اصلی در حزب کماکان در برابر یکدیگر صف آرایی می کردند، البته در این میان کسانی مثل دکتر حسن زاهدی رئیس بانک کشاورزی هم وجود داشتند که به واسطه اینکه به دبیر کلی حزب منصوب نشده بودند در زمره ناراضیان حزب به شمار می رفتند. نیز افرادی مثل دکتر منوچهر شاهقلی وزیر جدید بهداری، مهندس ستوده وزیر پست و تلگراف و تلفن و دکتر رشتی نماینده مجلس هم بودند که علیه زاهدی و خسروانی صف آرائی می کردند، ولی مراد اصلی آنها نه دفاع از هویدا بلکه تلاش برای آماده

سازی موقعیت خودشان برای روزهای آتی بود. رهبران جناح های اصلی حزب که البته به شکلی کاملاً خاموش با یکدیگر درگیر بودند عبارت بودند از خسروانی و هویدا. در اطراف

هویدا کسان زیادی به چشم می خوردند که از رقبای او به شمار نمی رفتند، بلکه بر عکس در

زیر حکومت او می خواستند به موقعیت هایی دست یابند. گروه مترقی یا همان دوستان

۱- حزب ایران نوین، بدون شماره، مورخه ۲۸/۲/۱۳۴۴.

قدیمی منصور البته همچنان در هدایت این گروه مؤثر بود، این گروه آشکارا با سیا و محافل پس پرده ایالات متحده در ارتباطی منظم و منسجم قرار داشت. جناح قدرتمند دیگری هم وجود داشت که رهبری آن با دکتر جمشید آموزگار تکنوکرات برجسته تحصیل کرده امریکا بود. وی در واقع قدرتمندترین مخالف هویدا به شمار می آمد که پست بسیار مهم وزارت دارائی را بر عهده داشت. (۱) خسروانی ضعیف ترین حلقه این رقابتها بود و گر چه از طریق برادرش سپهبد پرویز خسروانی (۲) توانسته بود در ارتش هم طرفدارانی پیدا کند لیکن بعید به نظر می رسید که توانائی برابری با هویدا را داشته باشد به ویژه اینکه هویدا آشکارا از طرف شاه حمایت می شد و سیاست های امریکا و انگلیس هم در جهت حمایت از وی بود. (۳)

بسیاری از اعضای حزب مردم به رهبری پشت پرده علم از ذکر این نکته ابائی نداشتند که حزب ایران نوین مورد مخالفت انگلیس و یا جناحهایی از محافل سیاسی این کشور است: «زیرا این حزب بدون اطلاع آنها تشکیل شده بود»، (۴) اظهار می شد که انگلیسی ها وجود حزب ایران نوین را که در آن طرفداران دیپلماسی امریکا و مخالفان انگلستان جمع شده اند برای پیشرفت سیاست آینده خود در ایران خطرناک می دانند و کوشش انگلیسی ها بر این است که اساس حزب را که بدون نقشه آنها تأسیس شده به هم بزنند. بنابراین مخالفت شدیدی که در

حزب مردم علیه حزب ایران نوین می شد برای جلب رضایت انگلیسی ها تلقی می گردید. (۵)

ص: ۳۹۴

۱- وضع دولت، شماره ۵۱۰/۳۰۰، مورخه ۲۹/۸/۱۳۴۴.

۲- در مورد وی نگا. ک: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، صص ۴۵۲-۴۵۶.

۳- گزارش اطلاعات شهربانی در مورد حزب ایران نوین، ش ۱۳۶۸۳/۳۲۱، مورخه ۱۷/۳/۱۳۴۳.

۴- تحلیل نخبگان سیاسی ایران را بنگرید که انتظار داشتند حتی انگلستان باید از تشکیل یک حزب ایرانی از قبل اطلاع داشته باشد، می دانیم که البته همینطور هم بود اما مسئولین برای این که در بررسی اوضاع خیال خود را راحت نمایند از این دست سخنان بر زبان جاری می ساختند. رفاقت های شاپور ریپورتر با منصور و رایزنی های این دو با یکدیگر نمی توانست در تأسیس کانون مترقی و سرانجام حزب ایران نوین بی تأثیر باشد.

۵- اسدالله علم هشت سال بعد از روی کار آمدن حزب ایران نوین و در دوره ای که هویدا نخست وزیر را عهده دار بود، درست در سال ۱۳۵۰ که آغاز شکل گیری استبداد مطلقه و بدون چون و چرای شاه بود؛ در یادداشتهاش چنین نوشت: «[امریکایی ها] حسنعلی منصور را به عنوان لیدر روشنفکران تراشیدند و به شاهنشاه قبولاندند که این شخص و این روشنفکران ایران را گلستان خواهند کرد. شاهنشاه قبول فرمودند و به من امر کردند استعفا کنم. فوری رسماً و طاعتاً اطاعت کردم. من به هر حال امر شاهنشاه ایران را که از جان و دل دوست دارم اطاعت کردم و گر نه دوباره پدر خارجی و خارجی پرست را در آورده بودم!]. مطلب به قدری شور بود که در انتخابات نسبتاً آزادی که من انجام دادم منصور که کاندید وکالت تهران بود می خواست وکیل درجه یک تهران باشد وکیل دوازدهم شد. بعد از قرائت آراء [راکول] Rockwell پدر سوخته، وزیر مختار امریکا، سراسیمه پیش من دوید که دستم به دامنش، بگو منصور را بالا- بیاورند. یاللعجب! او را فحش

کاری کرده از منزل بیرون کردم [!] و شب گزارش را به شاهنشاه دادم. باری وکیل درجه اول نشد ولی دو ماه بعد نخست وزیر ایران شد و حالا هم هنوز همان حزب بر سر کار است و آقای هویدا نفر دوم منصور و مغز متفکر او بعد از کشته شدن منصور نخست وزیر هست که هست، حالا هشت سال می گذرد.» یادداشت های علم، ج ۳، ص ۱۰۴.

باید توضیح داد که اولاً این گونه نبود که انگلیسی ها از تشکیل حزب ایران نوین بی اطلاع باشند، آنان حداقل از طریق شاپور ریپورتر دوست بسیار نزدیک منصور و یا حداقل از طریق

بهرام شاهرخ از این قضیه آگاهی داشتند و اگر غیر از این را تصور نمائیم پیچیدگی و ظرافت

دستگاه آم. آی. شش را نادیده گرفته ایم، چطور ممکن بود چنین حادثه مهمی روی داده باشد

اما انگلستان که متحدان صمیمی اش مثل حسین فردوست و یا سرلشکر علوی مقدم در حساس ترین مسئولیت های امنیتی قرار داشتند از آن بی اطلاع مانده باشند؟ دیگر اینکه منظور از انگلیس چیست؟ چه کسانی در حزب ایران نوین مخالف انگلیس بودند؟ بدون تردید صرف ارتباط با سیا را نمی توان شاهی بر این مدعا قرار داد زیرا بین سرویس های

امنیتی غرب در بسیاری زمینه ها وحدت منافع و رویه وجود داشت. مضافاً اینکه دوران طلایی غارت ایران به دست کمپانی های انگلیسی چه نفتی و چه تسلیحاتی و خدماتی همین دوره هویدا و صعود دار و دسته حزب ایران نوین به قدرت بود. بنابراین بر اساس کدام شاهد

تاریخی حزب ایران نوین مخالف دیپلماسی بریتانیا به شمار می آمد؟ این تحلیل های کوتاه بینانه و جاهلانه بود که راه را بر هر تحلیل درستی از وضعیت آرایش نیروها مسدود

می کرد و سیاست گذاران را در بن بست محتوم قرار می داد.

سیا تحولات داخلی حزب ایران نوین را از طرق مختلف زیر نظر داشت، گردانندگان این سازمان می دانستند که روند اوضاع در ایران قابل پیش بینی نیست، از جمله همین حزب ایران

نوین معلوم نبود منتظر چه سرنوشتی است. امریکایی ها در صدد بر آمدند تا در کادر رهبری

حزب تغییراتی دهند تا از سقوط و تلاشی آن جلوگیری به عمل آورند. بعضی از سران حزب به امریکایی ها اطمینان دادند که قادرند از طریق هیئت مؤسس حزب که عده ای بالغ بر سیصد

تن بودند، این تغییرات را به گونه ای مطلوب انجام دهند. خسروانی که مقام دبیر کلی حزب را در اختیار گرفته بود از این مهم چیزی نمی دانست، یعنی اینکه قادر نبود تشکیلات را در

مسیری هدایت کند که مورد نظر سیا بود. این امر به افراد مجربی نیاز داشت که سابقه کار تشکیلاتی هم داشته باشند پس باید چنین فردی یافته می شد. به همین دلیل خسروانی از فردی به نام سرهنگ فضل الهی که به عنوان کارمند اداره کل مشاغل و کاریابی وزارت کار و امور اجتماعی به کار اشتغال داشت در زمینه تشکیلات حزبی مشورت می گرفت و حتی گاهی اوقات ناهار خود را هم با وی صرف می کرد. برخی از مطلعین تأکید می کردند خسروانی از حزب و تشکیلات چیزی نمی داند ولی در عین حال این گونه وانمود می کند که در این زمینه متخصص است ولی واضح است که کارهای او را همان سرهنگ فضل الهی انجام می دهد.^(۱)

در عین حال خسروانی با همکاری دکتر فرخ رو پارسای و نیز دکتر منوچهر کلالی تشکلی به نام دفتر سیاسی حزب ایران نوین تشکیل داد تا آن را جایگزین هیئت اجرائیه حزب نماید و به این ترتیب مرجع قدرت حزبی را بیش از پیش در دستان خود متمرکز کند.^(۲) این که حزب

ایران نوین در برنامه های خود از نسخه امریکاییها پیروی می کند و حتی این که از «سیا دستور می گیرد» بیت الغزل بسیاری از محافل سیاسی آن روز ایران بود. بسیاری از رجال سیاسی هم

معتقد بودند که دکتر کلالی از وقتی که به امریکا رفته است «مصالح ملی را فدای منافع امریکا» می کند و همیشه منافع ایالات متحده را در تصمیمات خود ملحوظ می دارد. از قول مهندس عبدالله والا مدیر تهران مصور و نماینده مجلس گفته می شد، جسته و گریخته در بین نمایندگان شهرت پیدا کرده همان طوری که کمونیست ها از مرکز بین المللی خود الهام می گیرند و کورکورانه دستورها را اطاعت می کنند فراکسیون حزب ایران نوین هم توسط عده ای از سیا الهام می گیرد و دلیل امر این است که در کارهای خود به هیچ وجه «مصلحت

عمومی» را مورد توجه قرار نمی دهند.^(۳)

در آبان ماه سال ۱۳۴۴ خبر رسید که پروفیسور آرتور پوپ استاد دانشگاه ماساچوست امریکا که عضو سیا هم بود و در تحلیل مسائل اجتماعی ایران تخصص داشت به ایران خواهد آمد. در این ایام جرج آلن وزیر امور خارجه امریکا در دوره ریاست جمهوری جانسون هم در تهران اقامت داشت، بنابراین مسافرت پوپ می توانست اهمیت زایدالوصفی داشته باشد.

ص: ۳۹۶

۱- گزارش ساواک در مورد خسروانی، شماره ۳۰۴-۳۲۲-۳۲۱، مورخه ۳۱/۴/۱۳۴۴.

۲- تشکیل دفتر سیاسی، شماره ۲۵۹۶۹/۳۲۱، مورخه ۱۱/۷/۱۳۴۴.

۳- حزب ایران نوین، شماره ۳۵۹/۳۰۰، مورخه ۲/۸/۱۳۴۴.

پوپ پیش از این در ششماهه دوم سال ۱۳۳۹ به ایران آمده بود؛ در آن ایام وی حدود شش الی هشت ماه در ایران ماند و «مأموریتش این بود که در اطراف پیشنهاد سفیر وقت امریکا [راکول] در مورد منصور مطالعاتی انجام دهد.» در اثر خدماتی که منصور به امریکاییها کرده بود سفیر وقت امریکا پیشنهاد نمود که در ایران حزبی تأسیس شود و منصور در رأس آن قرار گیرد تا در فرصت مقتضی به عنوان نخست وزیر ایران روی کار آید. وزارت خارجه در آن موقع به پوپ مأموریت داد که به تهران برود و در اطراف این موضوع مطالعه کند:

مستروپوپ در مدت اقامت خود از کارگر ساده گرفته تا با رجال مهم ایران مستقیماً تماس گرفت و حتی در این مدت شش بار با احمد آرامش ملاقات نمود و نظرات او را که وارد به امور سیاسی ایران بود خواست، خلاصه به امریکا مراجعت نمود و پس از تقدیم گزارش خود، سفیر وقت امریکا به عنوان مرخصی به مدت دو هفته به امریکا رفت ولی این سفر ۷۰ روز طول کشید و سفیر امریکا با دستورالعمل تازه ای وارد شد و به حضور شاهنشاه

شرفیاب گردید و بلافاصله گروه مترقی منصور تشکیل گردید که همه از جوانان و پیروان طرفدار امریکا بودند و بلافاصله این دفتر و این گروه وابسته به دفتر اختصاصی شاهنشاه

اعلام شد. خلاصه انتخاباتی صورت گرفت و حزب ایران نوین به وجود آمد. حال این پروفیسور پوپ به زودی به ایران خواهد آمد و سفر او را نمی توان بی اهمیت دانست. (۱)

پروفیسور آرتور پوپ همان فردی است که بعدها در مورد جشن های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی درباره کمیته امریکایی جشن های مزبور پیشنهادهای به وزیر دربار وقت حسین علاء داده بود و مورد توجه مقامات ایران قرار گرفته بود. (۲) در این بین سناتور رضا جعفری به طور خصوصی مطالبی را اظهار داشته بود که اهمیت تاریخی زایدالوصفی داشت. او در درجه اول گفته بود که مهندس جعفر شریف امامی به زودی به نخست وزیری خواهد رسید، اما نکته مهم این بود:

ص: ۳۹۷

۱- مسافرت پروفیسور پوپ به ایران، شماره ۵۱۶/۳۰۰، مورخه ۲۹/۸/۱۳۴۴. این سند دلیل گویائی است بر اینکه مسئولین ایرانی مرتبط با سازمان سیا در درون کاخ شاه نیز موقعیت والائی داشتند و شاه خود با علم به این موضوع به آنها مأموریت تشکیل دفتر مطالعاتی موردنظرش را داده بود. شاه بهتر از هر کسی با ماهیت حکومت وابسته خود آشنا بود و به همین دلیل بود که کلیه اقدامات خود را با دولتهای بیگانه هماهنگ می کرد و در کمتر موردی بود که از خود ابتکار عمل به خرج دهد.

۲- ر. ک. جشن های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی به روایت اسناد ساواک و دربار، ج ۱، مرکز بررسی اسناد تاریخی، تهران، ۱۳۷۷، صص ۲۱۱-۲۱۲.

علت اینکه تا کنون دولت آقای هویدا بر سر کار مانده آن است که کنسرسیوم بین المللی نفت که کارتل‌های بزرگ نفتی جهان را تشکیل می دهند از هویدا پشتیبانی می کنند و با تغییر دولت هویدا طبعاً ایران یک قدم دیگر در راه دور شدن از غرب بر خواهد داشت و ممکن است این موضوع ایجاد عکس العمل هم بنماید؛ روی این اصل باید مقدمات امر برای سقوط دولت قبلاً فراهم شود تا بهانه ای برای تحریک علیه ایران به دست کنسرسیوم داده نشود. سناتور

جعفری گفته است اختلافاتی که در داخل حزب ایران نوین به وجود آمده مقدمه سقوط دولت است و این اختلافات آن قدر توسعه خواهد یافت که اگر دولت هویدا سقوط کرد مسائل سیاسی آن را به حساب اختلافات شدید داخل حزب تلقی کنند و از آن بهره برداری سیاسی نشود. (۱)

در واقع نیازی به سرنگون کردن حزب ایران نوین وجود نداشت، اساساً حزبی وجود نداشت که در صدد ناکام ساختن آن بر آید. رسالت حزب همان چیزی بود که منصور انجام داد و اینک فلسفه وجودی آن دور هم آمدن افرادی بود که به یکدیگر اعتماد داشته باشند و مناصب را با هم تقسیم نمایند. حزب ایران نوین قبل از این که به سقوط محتوم سیاسی خود

برسد از نظر اخلاق سیاسی از هم فرو پاشیده بود؛ در بین رهبران حتی دو تن را نمی شد پیدا

کرد که علیه یکدیگر دست به تحریک زنند و خویش را برای نخست وزیری و یا وزارت و وکالت برتر از آن دیگری ندانند. حزبی که به باشگاه صعود به مناصب تبدیل شده بود نیازی

ص: ۳۹۸

۱- اظهارات سناتور جعفری درباره وضع دولت، شماره ۲۰/۳۰۰، مورخه ۲۴/۱/۱۳۴۵. جعفری از طرفداران شریف امامی بود و این استدلال‌ها را در واقع از روی آرزوی قلبی خود بر زبان آورده بود. می دانیم که این گونه نشد و هویدا تا سال ۱۳۵۶ نخست وزیر ماند و وقتی هم که او را برداشتند جایش را دکتر جمشید آموزگار گرفت و نه شریف امامی، هر چند که وی یک سال بعد به جای آموزگار نخست وزیر شد. جعفری پیش از این هم گفته بود: «... آقای منصور خیلی مایل بوده عده [ای] از سناتورها را نیز وادار نماید با قبول عضویت حزب ایران نوین پایگاهی در مجلس سنا به نفع خود تشکیل دهد ولی مهندس شریف امامی از حضور ملوکانه استدعا کرده است اجازه فرمایند مجلس سنا در جریانات سیاسی کشور بی طرف بماند و سناتورها استقلال [!] خود را در جریانات پارلمانی حفظ کنند. سناتور جعفری می گفت بی طرف ماندن سناتورها در فعالیتهای حزبی موجب شده که افکار عمومی مردم از هر طبقه ای با نظر احترام فوق العاده ای به ما می نگرند[!] و مجلس سنا که مورد مخالفت افکار عمومی بود امروز از حمایت همه دستجات برخوردار است. سناتور جعفری علاوه کرده اکثریت سناتورها با دولت فعلی نظر موافق دارند و تنها ایرادی که بر این دولت می گیرند این است که در بعضی از مقامات حساس وزارتخانه ها افراد کم ظرفیت و بی تجربه ای را قرار داده اند که قادر به حل مشکلات کار مردم نیستند.» اظهارات سناتور رضا جعفری؛ مورخه ۱۰/۶/۱۳۴۳، ش ۱۶۰۶/۳۲۶.

به سرنگون کردن نداشت. همانطور که رضائی هم گفته بود کنسرسیوم بین المللی نفت هم از این دولت رضایت داشت و منافع آنان را تضمین می کرد، پس چه نیازی به جبهه گیری علیه آن دیده می شد؟ رضائی و امثال او متعلق به نسلی از رجال ایرانی بودند که آرزوهای قلبی

خود را در قالب تحلیل ارائه می کردند و تصور می کردند هنوز اختلافات امریکا و انگلیس در مورد ایران جدی است به همین دلیل آرزومند بودند دولت مورد رضایت آنان که شریف امامی مظهرش بود به قدرت دست یابد.

از آن سو برخی دیگر از تحلیل گران سیاسی بر این اعتقاد بودند که مقامات سیاسی امریکا

مایلند که دکتر جمشید آموزگار به جای هویدا قدرت سیاسی را در ایران قبضه کند. دوستان

نزدیک دکتر اقبال می گفتند که «امریکاییها میل دارند از طریق وی قدرت مالی ایران را در اختیار خود گیرند.» در این ایام آموزگار وزیر دارائی کابینه هویدا و یکی از جدی ترین رقبای نخست وزیر به شمار می آمد. اظهار می شد که در برابر این سیاست ها بریتانیا از نخست وزیری مهندس شریف امامی که با امریکاییها میانه ای ندارد و فرد بی طرفی است [!] حمایت به عمل می آورد. (۱) اضافه می شد در هر حال کابینه هویدا رفتنی است و علت این که وی هنوز بر سر کار مانده این است که شاه تصمیم قطعی در مورد جانشین او اتخاذ نکرده است. گفته می شد در هر حال حزب ایران نوین در آستانه تلاشی قرار دارد و «حکومت حزب ایران نوین چون عامل تصویب قرار داد مربوط به مصونیت مستشاران نظامی امریکا بوده است و مورد مخالفت شدید مردم و جامعه روحانیت به شمار می رود باید تغییر کند تا ناراحتی های افکار عمومی از این لحاظ تسکین یابد.»

در این ایام آموزگار تعدادی از فارغ التحصیلان امریکا را دور خود جمع کرده بود، آموزگار مشغول دسته بندی بود تا مقدمات نخست وزیری خود را فراهم آورد و حدود ۸۰ تن از تحصیل کرده های امریکا را که در زمره نیروهای کانون مترقی و حزب ایران نوین نبودند سازماندهی می کرد. (۲) ساواک از قول عمیدی نوری نقل می کرد که آموزگار با اینکه صاحب ده ها میلیون تومان پول است اما حتی در ایران خانه ای برای خود نمی سازد، منظورش این بود که آموزگار تا بن دندان امریکایی است و کوچک ترین تعلق خاطری به

ص: ۳۹۹

۱- خوانندگان توجه دارند که دوستان اقبال از یک طرف شریف امامی را مورد نظر انگلیسیها می داند و از سوی دیگر وی را فردی بی طرف به شمار می آورد.

۲- فعالیتهای دکتر آموزگار وزیر دارائی، ش ۳۴۴-۳۰۰/الف، مورخه ۶/۴/۱۳۴۵.

ایران ندارد. بدیهی است این سخنان فقط برای گرم کردن محافلی از نوع محفل عمیدی نوری کاربرد داشت و نفی و اثبات آن کاری بس دشوار بود. عمیدی نوری برخی لوایح آموزگار مثل لایحه مالیات را طبق دستور امریکایی ها می دانست و می گفت که شاه نیز توان مخالفت با آن را ندارد. وی گفته بود که همسر آموزگار خارجی است و از دو گذرنامه ایرانی و خارجی

برای مسافرت‌های خود استفاده می کند.^(۱) این اظهارات نشان می داد که امریکایی ها سرگرم تدارک تشکیلات موازی جدیدی در کنار حزب ایران نوین هستند؛ شاید اینک معلوم شده بود که از این حزب هیچ اقدام مهمی بر نخواهد آمد. از نیمه های سال ۱۳۴۵ دکتر هوشنگ نهاوندی وزیر آبادانی و مسکن، دکتر علینقی عالیخانی وزیر بازرگانی و دکتر جمشید آموزگار

وزیر دارائی روابط صمیمانه ای به هم زدند. گفته می شد هدف آن ها فراهم آوردن زمینه برای نخست وزیری آموزگار است. برنامه آنان کنار نهادن هویدا به هر شکل نبود، زیرا چنین امری

غیر ممکن به شمار می آمد به ویژه این که شاه از هویدا حمایت های اکید به عمل می آورد.

برنامه این بود که اگر روزی هویدا خواست از قدرت کناره گیری کند و یا اینکه وی را بر کنار کردند آموزگار بهترین جانشین وی معرفی شود؛^(۲) این ماجرا با تأخیر بسیار در سال ۱۳۵۶ روی داد.

معلوم بود که از جوش و خروش اولیه حزب ایران نوین کاسته شده است؛ بسیاری از اعضای حزب وقتی ملاحظه کردند که این تشکیلات در حقیقت ابزاری برای دست یابی عده ای به قدرت سیاسی بوده و از شعارهای آن چیزی بر جای نمانده است در جلسات حزبی شرکت نمی کردند و عملاً خود را از این حزب کنار می کشیدند و رسماً اعلام می نمود که حاضر نیستند آلت فعل رهبران قدرت طلب حزب قرار گیرند. از طرف دیگر اخبار نشان می داد که حتی توده های حزبی و بالاتر از آن رهبران نیز به صداقت این حزب و گردانندگان

آن اعتمادی ندارند؛ محور اخبار این بود که دیگر کمترین اعتمادی به قول و قرارهای گردانندگان حزب وجود ندارد. در همین ایام اطلاع داده می شد که تیراژ روزنامه ایران نوین

به رغم حمایت های همه جانبه دولت در سطحی نازل قرار دارد. در دوره منصور که حزب ایران نوین در اوج محبوبیت خود بود، تیراژ ارگان حزب به حدود پنج هزار نسخه می رسید،

ص: ۴۰۰

۱- اظهارات عمیدی نوری، ش ۳۰۴۵۶/۲۰ هه ش، مورخه ۸/۱۲/۱۳۴۵.

۲- روابط آقایان وزراء آبادانی و مسکن - دارائی و اقتصاد با یکدیگر، ش ۵۶۸ - ۳۰۰ الف، مورخه ۲۰/۶/۱۳۴۵.

این آمار در دوره هویدا به چهار هزار تنزل کرد. دو هزار نسخه از این روزنامه به شهرستان ها

فرستاده می شد و دو هزار تای آن در تهران و عمدتاً بین مسئولین اداری توزیع می گردید. آن مقدر روزنامه هایی که در روزنامه فروشی ها برگشت می خورد مقداری را برای مسئولین حزبی در شهرستانها حواله می کردند. غیر از این روزنامه مجله ای به نام جوانان به صورت هفتگی چاپ می شد. این غیر از نشریه جوانانی بود که در روزنامه اطلاعات چاپ می شد؛ تیراژ این مجله نیز ۲۵۰۰ نسخه بود و بیشتر برای سازمان جوانان حزب و ادارات وابسته به

این تشکیلات ارسال می گردید و عمدتاً جنبه تبلیغاتی داشت. مسئولین انتشارات روزنامه ندای ایران نوین هیچ وقت آمار صحیح تیراژ روزنامه خود را به کسی نمی گفتند، مثلاً اگر از مسئولان روزنامه ندای ایران نوین می پرسیدند روزنامه شان چه مقدار تیراژ دارد جواب می دادند ده هزار یا ۱۵ هزار، حتی زیادتر از این هم گفته می شد، ولی تیراژ صحیح روزنامه

ندای ایران نوین ۴ هزار نسخه بود که دو هزار نسخه آن بین ادارات دولتی و شخصیت های مختلف تقسیم می شد، فروش آن هم در روز بیش از ۴۰۰ یا ۵۰۰ ریال نبود. (۱)

حزب حاکم و واکنش های مردم

حزب ایران نوین در کلیه مسائل کشوری دخالت می کرد و این امر با مخالفت احزاب رقیب مواجه می شد. یکی از این دسته اختلافات در مورد انتخابات اعضای انجمن شهر تهران اتفاق افتاد. طبق اساسنامه اعضای انجمن شهر حق دخالت در مسائل سیاسی نداشتند و

فقط مجاز بودند که در امور شهری اظهار نظر نمایند. با این وصف حزب ایران نوین برای احراز موفقیت کاندیداهای خود و برای این که انجمن شهر را به صورت شعبه ای از حزب در

آورد، دست به تبلیغات گسترده ای زد. به رؤسا و نمایندگان انجمن های محلی تذکر داده شد

چنانچه بخواهند در انتخابات آینده موفق شوند می باید وابستگی خود را به این تشکیلات

اعلام نمایند. روزنامه ندای ایران نوین ارگان حزب در شماره های متعدد خود با ارسال نامه هایی از طرف محسن ویژه رئیس شورای عالی انجمن های محلی تهران از کلیه انجمن های سراسر تهران دعوت کرد که به منظور تبادل نظر و بحث در مسائل اجتماعی و مشکلات شهر در جلسه ای که در سالن اجتماعات حزب برگزار می شود حضور پیدا کنند و

ص: ۴۰۱

به سخنان خسروانی دبیر کل حزب و نیز شهردار تهران گوش فرا دهد.^(۱)

در واکنش به این موضوع روزنامه مهر ایران ارگان حزب مردم دعوت حزب ایران نوین از رؤسا و نمایندگان انجمن های محلی تهران را با بی اعتنایی این افراد مواجه دانست و اعلام

کرد عموم آنها نسبت به این امر که عده ای از افراد به غلط خود را نمایندگان انجمن های محلی معرفی می کنند اعتراض کرده اند و در حال حاضر این مقوله باعث تنازع و اختلاف بین احزاب مردم و ایران نوین شده است. از طرف دیگر بین انجمنهای محلی و این احزاب نیز اختلاف نظر بروز کرد. از آنجائی که انجمن های محلی نباید در امور سیاسی دخالت می کردند و وظایف آنها منحصر به امور عمرانی، بهداشتی، فرهنگی و رفع نیازمندی های مردم بود، باید قانونی تصویب می شد تا طبق آن از طریق مراجع قانونی اقدامات لازم برای

عدم وابستگی انجمن ها به احزاب سیاسی انجام گیرد. اما این امر انجام نشد، بسیاری از

اعضای شورای شهر تهران به حزب ایران نوین وابستگی داشتند و این قانون می توانست برای این افراد بسیاری مضر باشد و آنان را از بسیاری از امکانات محروم سازد.^(۲)

حزب ایران نوین در کلیه فعالیت های خود با بی اعتنایی توده های مردم و بسیاری از رجال سیاسی مواجه بود و این امر منحصر به انجمن های شهر نبود. یکی از این موارد که باعث گردید مسئولین امر بیش از پیش نسبت به تحرکات حزب واقف شوند مربوط به سمینار اجتماعی حزب در اوایل سال ۱۳۴۵ بود. این سمینار به مدت سه روز تشکیل شد و کاملاً جنبه تبلیغاتی داشت. مسئولین حزب می خواستند با این عنوان برای حزب اعتباری کسب نمایند؛ اما در کمیسیونهای مختلف این سمینار بیش از ده تا پانزده نفر شرکت نکرده

بودند و فقط در کمیسیون آموزش که ریاست آن با دکتر هادی هدایتی وزیر آموزش و پرورش بود هشتاد تن شرکت کرده بودند و این تعداد مساوی با کلیه افرادی بود که در کمیسیونهای ده گانه حزب در بخش های دیگر سمینار شرکت کرده بودند.

دکتر هدایتی با دستگاہ رهبری حزب اختلاف نظر داشت^(۳) و این اختلاف نشان می داد که حزب در درون تشکیلات خود آنقدر ضعیف است که حتی نمی تواند نیروهایش را در چنین جلساتی دور هم جمع آورد تا چه رسد به اینکه در بین توده های مردم نفوذ و یا اعتباری داشته

ص: ۴۰۲

۱- به نقل از بولتن به ویژه در مورد حزب ایران نوین، بی تا.

۲- بروز اختلاف بین احزاب ایران نوین و مردم، شماره ۳۱۱۵۱۲، بی تا.

۳- حزب ایران نوین، شماره ۵۹۹/۳۰۰، مورخه ۹/۹/۱۳۴۴.

باشد. یکی از موضوعات مطروح در این جلسات احداث سد در خوزستان روی رودخانه کرخه بود. گفته می شد این طرح از نظر اقتصادی به نفع کشور نیست زیرا هنوز راه حلی برای

اینکه چگونه می توان از آب ذخیره شده در پشت سد برای امور کشاورزی استفاده کرد تدوین نشده و زمین های زراعی هنوز آماده بهره برداری نگردیده اند. یکی از کارشناسان سد سازی فردی بود به نام مهندس تشید که می گفت «در ساختن سدهای مختلف در ایران هدف عمده راضی کردن کمپانی های خارجی بوده که در امر سدسازی مشارکت داشته اند و اصولاً تشکیل سازمان برنامه به همین منظور بوده که درآمدهای ارزی مملکت به نسبت معینی بین کمپانی های خارجی تقسیم گردد.»(۱)

مهم ترین چیزی که بین رجال سیاسی کشور بازتاب نامطلوب داشت و باعث تعجب فراوان می شد این بود که چگونه ممکن است نخست وزیر که از نظر قانونی بر وزیران خود ریاست فائقه دارد، عضو حزبی باشد که وزیر کار کابینه - که نه دارای شخصیت اجتماعی و نه داری اعتبار و نفوذ علمی و سیاسی است - دبیر کل آن به شمار می رود. سیاستمداران اظهار

می کردند که حتی در کشورهای دمکرات نیز چنین است که رهبر حزب در عین حال ریاست دولت را هم بر عهده دارد. از جمله این منتقدین کاظم مسعودی بود که مدیریت روزنامه آژنگ را بر عهده داشت. وی می گفت اصحاب جراید از دولت هویدا جانبداری می کنند، لیکن رجال سیاسی کشور نمی توانند مشکل کابینه را که عبارت از اطاعت نخست وزیر از وزیر کابینه در مسائل حزبی است حل نمایند. او می گفت بر خلاف قانون اساسی، در ایران نخست وزیر باید از وزیر کابینه اش که زیر دست اوست تبعیت کند، زیرا او دبیر کل حزب است. این مسائل از نظر مسعودی نه تنها در داخل کشور بلکه در محافل بین المللی نیز بازتاب نامطلوب داشت؛ از نظر داخلی مردم ناراضی بودند و از نظر بین المللی هم کشورهای

دیگر نمی توانستند این نظام من درآوردی سیاسی را هضم نمایند. مسعودی می گفت حتی در شوروی نیز این گونه نیست که برژنف از کاسیگین که نخست وزیر اوست تبعیت کند، زیرا برژنف در عین اینکه دبیر کل حزب کمونیست است رهبری شوروی هم بر عهده اوست. این مطالب نه تنها از طرف افرادی مثل مسعودی، بلکه از سوی رجال سیاسی کشور و نیز کسانی که با امور اقتصادی سر و کار داشتند عنوان می شد، اما از روی غفلت و یا از روی ناآگاهی بر

ص: ۴۰۳

این مسئله سرپوش گذاشته می شد که این دمکراسی من در آوردی کار شاه است و نخست وزیر حتی اختیار ندارد که دبیر کل حزب خود را با حمایت توده های حزبی انتخاب نماید. (۱)

بر خلاف این گروه، شاه نظر دیگری داشت، او در ملاقاتی با گردانندگان حزب ضمن تفقد از آنان عنوان کرد که باید نمایندگان مجلس عضو حزب تلاش نمایند که تشکیلاتشان حزبی جدی باشد و در تمام مردم ایران نفوذ پیدا کند! او گفته بود باید تشکیلات حزب به

گونه ای باشد که اگر روزی شاه هم نباشد بتواند کشور را اداره کند! تجربه نشان داد که شاه آن قدر شخصیت و اعتماد به نفس رجال سیاسی و حتی امرای ارتش خود را در هم کوبیده بود که وقتی برای چندمین بار متوالی در دوره سلطنتش از کشور گریخت، همه چیز به یک باره از

هم فرو پاشید. شاه این مطالب را در ملاقات با کمیسیون سیاسی حزب متشکل از محسن خواجه نوری، دکتر کامبیز یزدان پناه، دکتر منوچهر کلالی، مهندس حیدرعلی ارفع، خسروانی و هویدا ابراز کرده بود. اینها تیم مورد اعتماد شاه بودند که برخی از آنها مثل کلالی رسماً با سیا ارتباط داشتند. (۲)

منوچهر کلالی فرزند حبیب الله در سال ۱۳۰۴ در مشهد به دنیا آمد و تحصیلات خود را تا اخذ درجه دکتری در رشته حقوق ادامه داد. وی مشاغل متعددی مثل ریاست اداره کار و امور

اجتماعی استان خراسان، دبیرکل سازمان فارغ التحصیلان، معاون اداری وزارت کار و امور

اجتماعی، نمایندگی مجلس شورای ملی و دبیرکلی حزب ایران نوین را در دست داشت. کلالی با بسیاری از مقامات امریکایی و نیز مسئولین سفارت این کشور در تهران ارتباط داشت و البته این ارتباط کاری و قانونی نبود، کلالی بدون اینکه به کار وی ربطی داشته باشد در کلیه میهمانی های سفارت امریکا شرکت می کرد. در سال ۱۳۴۶ برای ساواک نیز معلوم شده بود که کلالی از جمله کارگردانان کمیته ای است که به شکل محرمانه فعالیت می کند، این کمیته از طرف سیا شکل گرفته بود و در حزب ایران نوین به عنوان یک فراکسیون قدرتمند عمل می کرد. ژانین کلالی همسر منوچهر که تبعه فرانسه بود مدتها در اداره اطلاعات سفارت امریکا کار می کرد، وی به محض این که همسرش در حزب ایران نوین دارای قدرتی شد از

ص: ۴۰۴

۱- اظهارات کاظم مسعودی، ش ۲۲۲-۳۰۰/الف، مورخه ۸/۳/۱۳۴۵.

۲- حزب ایران نوین، شماره ۲۵۷-۳۰۰/الف؛ مورخه ۱۶/۳/۱۳۴۵.

کار خود استعفا داد. از دیگر افرادی که باید در زمره این تیم به شمار آیند، می توان از جواد منصور نام برد. وی متولد ۱۳۰۴ و دارای لیسانس اقتصاد بود، او به قول مدیر مجله فردوسی در زمره افرادی بود که با سیا ارتباط وسیعی داشت و از درج مطالب ضد امریکایی در جراید

هنگامی که وزارت اطلاعات را در دست داشت جلوگیری می کرد. تردیدی وجود نداشت که جواد منصور از سیاستهای ایالات متحده به هر نحو ممکن در ایران جانبداری می کند و این امری نبود که مورد کتمان گروههای سیاسی و حتی خود منصور واقع شود.

کامبیز یزدان پناه تحصیلات دانشگاهیش را در دانشگاه جرج واشنگتن انجام داد. او در زمره نخستین افرادی بود که با یاتسویچ و نیز منصور آشنائی پیدا کرد، بعدها در دوره سیطره

تمام عیار گروه نخبگان طرفدار امریکا وی به سمت های مختلفی چون رایزنی فرهنگی ایران در امریکا، کارمندی وزارت امور خارجه و دبیر دومی هیئت نمایندگی سیاسی ایران در سنتو دست پیدا کرد. او خود می گفته است که با پلیس فدرال امریکا (اف. بی. آی) در ارتباط بوده

است و امیر اصلان افشار سفیر وقت ایران را در واشنگتن استراق سمع می کرده است. همسرش گلنار بختیار دختر سپهبد تیمور بختیار بود، یزدان پناه ابائی نداشت که خود را رسماً با سیا مرتبط بداند و حتی می گفت که اتومبیل لیموزین و مسافرت های وی به هاوایی از راه

کمک های این سازمان انجام می شود. منشی یزدان پناه در سفارت ایران در واشنگتن به مدت

دو سال کارمند رسمی سیا بود. روابط دوستانه یزدان پناه با یاتسویچ حتی بعدها نیز ادامه پیدا کرد و این در دوره ای بود که یزدان پناه در سفارت ایران در واشنگتن به کار اشتغال داشت. در سال ۱۳۴۸ ساواک ارتباط بین یزدان پناه و سیا را به خوبی می دانست اما معتقد بود که وی در رابطه با سیا سوءنیتی ندارد، لیکن سیا از وی بسیار بهره برداری اطلاعاتی می کند!^(۱) حال این که سوءنیت چیست تشکیلات اطلاعاتی شاه باید آن را روشن می ساخت.

اما در بین رجال سیاسی هم تلقی عمومی این بود که حزب ایران نوین از مقامات امریکایی دستور می گیرد و بالاتر اینکه بسیاری از مسئولین حزب از رابطین سازمان جاسوسی امریکا سیا هستند. پرویز گرجی سردبیر تهران مصور می گفت چون حزب ایران نوین با سوءاستفاده از قدرت دولت می خواهد در انتخابات انجمن شهر تهران و شهرستانهای

ص: ۴۰۵

۱- البته منظور ساواک از سوءنیت معلوم نیست که چیست، اما وقتی از وی اطلاعات کسب می کرده اند و او خود نیز از این

نکته آگاه بوده است، این پدیده را به چه چیزی می توان حمل کرد؟

مختلف دخالت کرده و از راه اعمال نفوذ پایه های وکالت طرفداران خود را مستحکم سازد؛ حزب مردم تصمیم گرفته است مبارزه خود را علیه این حزب که از دیپلماسی امریکا الهام می گیرد شروع نماید. گرجی می گفت برای ما مسلم است مطالبی که در بعضی از جرائد امریکا علیه سیاست امروز ایران انتشار می یابد از بعضی افراد حزب ایران نوین که به قول او «عضو سیا» می باشند الهام گرفته می شود و کسانی که بدون شرکت در فعالیتهای سیاسی و اجتماعی بیست ساله اخیر ایران به نام حزب ایران نوین، آن هم تحت حمایت دیپلماسی امریکا مصدر مقامات حساسی در ایران شده اند، «قبل از اینکه به ایران و مردم ایران علاقه مند

باشند به سیاستی علاقه نشان می دهند که از آنها پشتیبانی می کند». به دید او وجود این قبیل افراد همان خطری را برای ایران دارد که وجود کمونیستها داشته است و مقامات عالی کشور

نیز اجازه داده اند مطالب مذکور بی پرده از طرف اعضای حزب مردم عنوان شود.

حزب ایران نوین گرچه از حمایتهای بی دریغ شاه و دولت برخوردار بود و بالاتر اینکه دولت در اختیار این حزب قرار داشت، لیکن در بین اقشار اجتماعی و جناحهای سیاسی چندان جدی گرفته نمی شد. شاه در همان ملاقاتی که بیشتر از آن نامی به میان آمد از کمیسیون

سیاسی حزب پرسیده بود که علی رغم حمایت های وی چرا حزب فعالیت های خود را به روستاها گسترش نمی دهد و چندان کاری انجام نمی دهد. در این ملاقات دکتر کلایلی علت عدم موفقیت حزب را عدم همکاری برخی از دوایر دولتی اعلام کرده و گفته بود که در این

راستا لازم است در درون دولت تصفیه هایی انجام گیرد. مثلاً از دکتر هدایتی وزیر آموزش و پرورش نام برده شد که در مراسم رژه روز ششم بهمن کارکنان و معلمان وزارت آموزش و پرورش را نه به عنوان حزب بلکه به عنوان وزارتخانه متبوع خود به مراسم آورده بود. کلایلی

پیشنهاد کرد که در درجه اول باید این تصفیه ها از شخص دکتر هدایتی آغاز گردد تا حزب

روثق گیرد. شاه از این اظهار نظر جسورانه بسیار برآشفته و با عصبانیت به کلایلی گفت: «شما

به دکتر هدایتی چه کار دارید، زیرا او کار خود را بسیار خوب انجام می دهد و تعویض او در آینده حزب هیچ تأثیری ندارد.»

در این جلسه خسروانی هم حضور داشت، اما اظهار نظری نکرد. اگر چه خسروانی دبیرکل حزب بود، اما گفته می شد که چون موضع گیری شاه در برابر حزب و به ویژه دکتر هدایتی را حدس می زد در این جلسه ترجیح داد که سکوت کند. شاه نه تنها از اظهار نظر دکتر

کلالی در مورد هدایتی عصبانی شد، بلکه وقتی او خاطرنشان کرد که شاه از مخالفین حزب بخواهد این تشکیلات را تقویت نمایند و اینکه مقامات دولتی همه حزبی باشند؛ شاه دیگر به سخنان او توجهی نکرد. در واقع کلالی بسیار نیندیشیده سخن گفته بود. شاه باید ظواهر را

حفظ می کرد بنا بر این نمی توانست مثل یک فرد عادی، حزبی خاص را مورد حمایت قرار دهد، نه تنها به این دلیل که شاید دوست بسیار نزدیکش علم رنجیده خاطر می شد بلکه شاید

این توهم پیش می آمد که وی در این خصوص طرفداری ویژه ای از حزب به عمل می آورد. این امر نمی توانست در بلند مدت مفید باشد زیرا این احتمال وجود داشت که در اثر شرایط و اوضاع و احوال حزب ایران نوین از قدرت سقوط کند، بدیهی است که حوادث نباید به گونه ای اتفاق می افتاد که این مسئله را پیش روی قرار دهد که در واقع برنامه های شاه بوده است که با سقوط فلان کابینه شکست خورده است. شاه حتی در برابر این پیشنهاد که اجازه

داده شود برای تقویت حزب گزارش ملاقات سران حزب با وی در جراید منتشر شود؛ گفت که ابتدا این گزارش تهیه شود تا در مورد آن تصمیم بگیرد. خسروانی، محسن خواجه نوری و

فروتن رئیس انتشارات حزب یک شب را صرف این کار کردند و نتیجه را به شاه دادند؛ شاه نه

تنها نسبت به این گزارش روی خوشی نشان نداد بلکه دستور داد به هیچ وجه در مورد این ملاقات چیزی در جراید منتشر نشود. حال که وقت موضع گیری رسیده بود وی آشکارا به نفع دوستش اسدالله علم موضع گیری کرد و گردانندگان حزب فرمایشی را تحقیر نمود.

این ماجرا نارضایتی بسیار زیاد سران حزب را فراهم آورد؛ آنها دانستند که شاه هم دیگر چندان به برنامه های آنها اعتمادی ندارد. این اختلافات باعث شد که بالاخره دکتر هدایتی در انتخابات هیئت اجرائیه حزب از این هیئت کنار گذاشته شد، این را بدان دلیل می دانستند که هدایتی اعتقاد داشت باید محیط وزارت آموزش و پرورش از فعالیتهای سیاسی برکنار باشد و نباید بین امور فرهنگی و سیاسی اختلاطی انجام گیرد. او را فردی می شناختند که فقط به اوامر شخص شاه وفادار است و البته بسیاری از اقدامات او در زمینه جدائی فرهنگ از سیاست مورد تأیید فرهنگیان قرار داشت. (۱) بعید به نظر می رسد که کلالی و امثال وی جرأت کنند مهره ای را که مورد اعتماد و حمایت شخص شاه است برکنار سازند؛ بدون تردید در

ص: ۴۰۷

پشت این ماجرا مطالبی وجود داشت که در گزارش های ساواک به درستی منعکس نشده است، اگر چه خود هدایتی یکی از آنها را به همان شکلی که ساواک منعکس کرد بازگو کرده است.

ماجرا از این قرار بود که مهندس امیرقاسم معینی نماینده شاهرود در مجلس شورای ملی از حوزه انتخابیه خود بازدید کرده بود، در این بین مدیران مدارس کلاس های درس را تعطیل

کرده و دانش آموزان را تا چند کیلومتر در خارج شهر به استقبال او فرستاده بودند. وقتی این خبر به دکتر هدایتی رسید، به رئیس آموزش و پرورش شاهرود اعتراض کرد که چرا در این هوای سرد دانش آموزان را از کلاس درس محروم کرده و آنها را به استقبال اشخاص به خارج

شهر فرستاده است. این امر باعث شد که معینی هم به صف مخالفین هدایتی ملحق شود. دکتر

کلالی برای اینکه بیشتر دکتر هدایتی را تحقیر کند به عنوان رئیس تشکیلات حزب، مهندس

معینی را به جای وی در هیئت اجرائیه منصوب کرد. هدایتی که از رفتارهای خسروانی و کلالی به شدت رنجیده خاطر بود گفت که قصد دارد بخشنامه ای صادر کند و طبق آن تعطیلی

کلاس های درس فقط برای استقبال از شاه و نخست وزیر باید انجام گیرد و در موارد دیگر

چنین حقی وجود ندارد. او می گفت خسروانی و کلالی به این دلیل با تصمیماتش مخالف هستند که وی نمی گذارد فرهنگیان کار و درس خود را رها نمایند و به دنبال مسائل سیاسی

بروند به همین دلیل وی را از تشکیلات سیاسی حزب کنار گذاشته اند. در حقیقت مشکل استقبال از رجال سیاسی کشور در دوره هویدا به معضلی تبدیل شده بود، سران حزب انتظار

داشتند در سفرهایی که به شهرستانها انجام می دهند مراسم ویژه ای برای این منظور انجام

گیرد؛ به همین دلیل بود که وزرا در تصمیمات و بخشنامه هایی نحوه تشریفات و پذیرایی از

رجال سیاسی را تدوین کرده و به دوائر مربوطه ارسال نمودند. پیش از دکتر هدایتی وزارت

کشور این کار را انجام داده بود. فرهنگیان هم البته نسبت به تلاش های حزب چندان خوش بین نبودند کما اینکه وقتی تصمیم گرفته شد در مراسم ششم بهمن سال ۱۳۴۵ آنان را در قالب طرفداران حزب به اجرای مراسم وادارند و دستور داده شد که این قشر جداگانه فعالیتی نمایند نظر مقامات این بود که از این مراسم چندان استقبالی نخواهد شد زیرا دولت در راستای رفاه فرهنگیان قدمی بر نداشته است. (۱)

۱- اختلاف بین دکتر هدایتی وزیر آموزش و پرورش و حزب ایران نوین، ش ۲۵۶۵۱/۲۰/۷ م، مورخه ۱۳۴۵/۱۰/۲۴.

در اثر این حوادث تعداد زیادی از معلمان و فرهنگیان که به خاطر هدایتی عضویت حزب ایران نوین را پذیرفته بودند دیگر به این تشکیلات اقبالی نشان نمی دادند و در جلسات

حزبی شرکت نمی کردند. از طرف دیگر، ارگانهای حزب مردم دائما تبلیغ می کردند کسانی که

از حزب ایران نوین استعفا کرده اند به این حزب پیوسته اند. در همسویی سیاسی هدایتی و

علم تردیدی وجود نداشت. بنا بر این بدهی بود بعد از این ماجرا بار دیگر به اصل خود

رجوع نماید. از سوی دیگر کثیری از اعضای فرهنگی حزب در انتظار حوادثی که در راه بود

در این تشکیلات حضور پیدا نمی کردند، تبلیغ می شد که به زودی حزب ایران نوین جای خود را به حزب مردم خواهد داد، به همین دلیل تعداد زیادی از اعضای حزب ایران نوین منتظر بودند تا ببینند چه زمانی حزب مردم قدرت را به دست خواهد گرفت. اعضای مستعفی حزب ایران نوین که بار دیگر ستاره علم را در حال طلوع می دیدند به این حزب گرایش پیدا کردند. اقبال به حزب مردم بیهوده نبود، زیرا بسیاری از رجال و حتی افراد عادی کشور از نفوذ علم در شاه به خوبی اطلاع داشتند و تصدی پست بسیار حساس وزارت دربار توسط علم این تلقی را پیش آورده بود که گویا شاه تصمیم گرفته است بار دیگر قدرت دولت

را در دستان اعضای این حزب قرار دهد. به ویژه اینکه دولت هویدا در تصمیم گیریهای خود

و پیشبرد سیاستهای مورد قبول حزب خویش ناکام مانده بود و روز به روز بر تعداد ناراضیان

افزوده می شد.

اگر چه هویدا و علم از نظر شاه در یک رتبه قرار نداشتند و همه می دانستند که شاه تحت هر شرایطی علم را بر هویدا ترجیح می دهد، لیکن بر کنار کردن هویدا هم لزومی نداشت. شاه

برای نخستین بار دولتی را روی کار آورده بود که از هر جهت مجری اوامر شخص او به شمار

می آمد؛ همان طور که میلانی هم در موارد متعددی در کتاب خود اشاره کرده است، او نخست وزیری بی اراده بود و خود را رئیس دفتر شاه می دید و نه چیزی بالاتر از این. (۱) شاه

چرا باید جای او را به افرادی می داد که از نظر وی بسیار مشکوک بودند و نمی شد به آنان

اعتماد کرد؟ شاه که همه چیز را زیر نظر داشت می دید افرادی مثل خسروانی برای در دست

گرفتن قدرت از همسویی آشکار با مقامات اطلاعاتی و وزارت امور خارجه امریکا ابایی

۱- با این وصف معلوم نیست در زندگی وی چه معنائی وجود داشته است؟

ندارند. او که به شدت مبتلا به پارانویا بود، نمی توانست به افرادی اعتماد نماید که منشأ قدرت خود را به شکلی ناهماهنگ با فرامین وی، مستقیماً از قدرتهای خارجی به دست می آورند. او ترجیح می داد که حتی اگر فردی قصد دارد در پرتو حمایتهای خارجی قدرت را

قبضه نماید، این کار هم از طریق خود وی انجام گیرد. شاه در صدد استقرار نوعی دیکتاتوری

در ایران بود تا ثبات و امنیت را برای سرمایه های خارجی فراهم نماید. او عامدانه در صدد این بود که ایران را تبدیل به ژاندارم خلیج فارس کند تا منافع قدرت های غرب در این منطقه

حساس جهان تأمین باشد. شاه خود این مهم را به کرات در پاسخ به تاریخ و قبل از این در سخنرانیها و مصاحبه هایش آورده است. بنابراین دلیلی برای جابجایی هویدا وجود نداشت،

او بهترین فردی بود که همسو با سیاستهای شاه می توانست به استقرار دیکتاتوری به منظور

تضمین منافع غرب در ایران مفید فایده باشد و این نکته ای نبود که از دید محافل سیاسی و اقتصادی دنیای سرمایه داری دور باشد. به ویژه اینکه در سراسر این دوره مردی قدرتمند

مثل شاپور ریپورتر ضمن حفظ دوستی قدیمی خود با علم، با دولت هویدا و اعضای کابینه او

بسیار محشور بود و اطلاعات درجه اولی از امور پشت پرده داشت که می توانست در تصمیم گیریهای آتی غرب در مورد ایران مفید باشد. (۱) علم تا واپسین روزهای عمر، مقتدرانه وزارت دربار را بر عهده داشت و هویدا هم به کار نخست وزیری خود مشغول بود؛ همین امر

نشان می داد که دیگر آن رقابت دیرینه و سنتی که در نظامهای سرمایه داری امریکا و بریتانیا

ص: ۴۱۰

۱- در دوره هویدا بود که نقش شاپور در دلالتی برای کمپانی های بزرگ نفتی و تسلیحاتی بیش از پیش شدت پیدا کرد، برای گزارشی در این زمینه ر. ک: ۱۹ March ۱۹۷۶, Iranian Affairs: Caught Reporter, Private Eye. نام این مقاله در کتاب سیروس غنی با این مشخصات ذکر شده است: : Syrus Ghani: Iran and the west. London. ۱۹۸۷, p۸۷۷. این مقاله شاید مهمترین گزارش رسمی در مورد شاپور باشد که در مطبوعات خود انگلیس و در دوره دولت کارگری جیمز کالاهان منتشر شد. گزارشی نیز در سال ۱۳۵۱ در روزنامه دیلی اکسپرس در مورد شاپور منتشر شد: برای ترجمه آن بنگرید به ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، صص ۱۹۵-۱۹۶. در اوایل انقلاب نشریه ساندی تلگراف در ۲۵ مارس ۱۹۷۹ مطابق با ۵ فروردین ۱۳۵۸ گزارش افشاگرانه ای در مورد وی منتشر ساخت، بنگرید به همان کتاب، ص ۱۹۷ - ۲۰۰.

در رابطه با ایران مطرح بود، جای خود را به تقسیم منافی داده است که هر دو قدرت بزرگ جهانی در ایران برای خود قائل بودند. هر چند وزن سیاسی علم با هویدا غیرقابل قیاس بود و علم آن گونه که در یادداشت‌هایش آورده است نخست وزیر را بارها تحقیر می کرد و از این امر بسیار مشعوف بود. در واقع دوره هویدا دوره ای بود که امریکا و انگلستان منافی مکمل

یکدیگر در ایران داشتند و سیاستهای آن ها در مورد ایران با یکدیگر چندان تفاوتی نداشت،

برخلاف دیدگاه کسانی که هنوز از منظر اختلاف قدرت های بزرگ سرمایه داری در ایران مسائل سیاسی را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دادند، دیگر دوران این رقابتها گذشته بود و امریکا و انگلیس با یکدیگر در مورد ایران با یکدیگر کنار آمده بودند. مهم این بود که قدرت در دستان شاه متمرکز بود و او هم در راستای منافع دنیای غرب حرکت می کرد؛ امری که شاه

بارها و بارها در کتاب های خود به آن اشاره کرده است.

کمیته سری حزب و سیا

حزب ایران نوین مشهور به این بود که از سیاستهای امریکا در مورد ایران جانبداری می کند. البته این امر از سطح روابط و موضع گیری های معمولی، ناگزیر و عادی بسیار فراتر

می رفت و اطلاعات کشور از طریق مقامات حزب در اختیار سیا قرار می گرفت.^(۱) این امر نه تنها از طریق مخالفین حزب که عمدتاً به طور سنتی طرفدار سیاستهای بریتانیا بودند مورد

تأکید قرار می گرفت، بلکه بسیاری از اعضای حزب در سطح رهبری نیز این نکته را مورد توجه قرار می دادند. به طور نمونه دکتر وفائی بازرس آموزش و پرورش که عضو کمیته شهرستان های حزب هم بود، در جلسه ای خاطرنشان کرد که حزب ایران نوین در واقع امر دکانی است تا عده ای از راه آن به پست وزارت و وکالت برسند و «برای عده ای دیگر این

حزب تشکیلاتی برای کسب خبر به شما می رود.» او می گفت در وزارتخانه های مختلف عده ای از طرف دستگاه رهبری حزب به کار گماشته شده اند تا اخبار سیاسی و اقتصادی

ص: ۴۱۱

۱- مسئله پیوندهای حزب ایران نوین و دست اندرکاران کشور با مقامات سیا امری بود که بارها از طرف علم به شاه گوشزد می شد: «صریحا عرض کردم شاهنشاه از اشخاصی که هم بهائی، هم فراماسون و هم مسلک انترناسیونالیسم و هم عضو یا وابسته به سیا و هم بسته شرکت های بزرگ هستند آسوده نباشید. اگر بخواهید به دلایلی از آنها استفاده کنید حرف دیگری است. گرچه شاهنشاه جواب عریضه مرا ندادند ولی اطلاع حاصل کردم که در زمینه این خبر سخت دولت را مؤاخذه کرده اند.» یادداشت های علم: ج ۲، ص ۲۶۲.

کشور را جمع آوری کنند و آنها را در اختیار دوستان خود در رهبری حزب قرار دهند و این گروه نیز این گزارش ها را در اختیار امریکایی ها می گذارند. در کانون این فعالیتها شخص

دبیرکل حزب یعنی خسروانی قرار داشت. وی از طریق برادرش که سفیر کبیر ایران در ایالات متحده بود، تکاپوهای بسیار ماهرانه ای را آغاز کرده و در پشت پرده با مقامات

آمریکایی وارد مذاکره شده بود. او به هواداران خود وعده می داد اگر به نخست وزیری برسد

در مسائل مربوط به نفت، جلوگیری از تمایل ایران به شرق و ترویج دیپلماسی آمریکا در ایران تلاش خواهد داد. قرار بود او در اجلاس وزرای کار در اروپا شرکت کند، پیش بینی

می شد قبل از اینکه حزب ایران نوین متلاشی گردد، خسروانی در این جلسه با مقامات امریکایی وارد گفتگو خواهد شد و ضمن ارائه تضمین های لازم از آنها خواهد خواست برای رسیدن وی به نخست وزیری کارهای لازم را انجام دهند.^(۱)

خسروانی شخصا با مقامات امریکایی مقیم ایران و به وسیله برادرش که سفیر ایران در امریکا بود با مقامات وزارت امور خارجه امریکا و سناتورهای مؤثر، دست به فعالیتی پی گیر

برای رسیدن به نخست وزیری زد. در ایران دکتر خواجه نوری، کلالی، عبدالرضا انصاری، دکتر مهذب، مهندس ریاضی و سایر دوستان او که در ضمن طرفدار جدی نفوذ امریکا بودند در این راه او را یاری می کردند. مهندس کاظم جفرودی نیز در همکاری با خسروانی صادقانه تلاش می کرد، شایع بود که در مورد نخست وزیری منصور هم جفرودی مؤثر بوده است. خسروانی برای موفقیت خود؛ راه مبارزه با مخالفین سیاستهای امریکا، کسب قدرت در حزب و کوشش برای خنثی کردن همکاریهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی با کشورهای اروپایی - به خصوص کشورهای بلوک شرق - را انتخاب کرد و در این راه همواره در تلاش بود.^(۲)

در داخل کشور مقاماتی که برای او فعالیت می کردند عبارت بودند از: محسن خواجه نوری رئیس فراکسیون پارلمانی حزب، دکتر جواد مهذب و مهندس ریاضی که بیشتر از همه او را لایق و کاردان دانسته و پیرو مقاصدی بودند که وضوحی نداشت. در خارج از کشور خسروانی به وسیله برادرش با مقامات وزارت امور خارجه و سفارت امریکا در تهران

ص: ۴۱۲

۱- حزب ایران نوین، ش ۳۲۳-۳۰۰/الف مورخه ۱/۴/۱۳۴۵.

۲- فعالیت خسروانی دبیرکل حزب ایران نوین، ش ۹۹۹۴/۲۰ هه، مورخه ۶/۵/۱۳۴۵.

مرتبط بود. موضوع تلاش های برادر خسروانی فی نفسه اهمیت زایدالوصفی داشت و باید در زمینه آن تحقیقات بیشتری انجام می گرفت. تحقیقات جدید موجب مباحث و حرف و حدیث های فراوانی گردید. عده ای از مقامات ساواک این بحث ها را شایعات می دانستند، به

همین دلیل می گفتند که اگر کلیه اخبار و اطلاعات منابع امنیتی به این شکل باشد باید فکری اساسی به عمل آورد. مقامات امنیتی رده های پایین اعتقاد داشتند که این حرفها از حد شایعات فراتر می رود و در مورد صحت گزارش های مأموران خود تعصب به خرج می دادند. گزارش زیر که با طبقه بندی سری ارسال شده بود یکی از این موارد به شمار می آمد:

محترماً به استحضار می رساند در تاریخ ۷/۴/۴۵ اطلاعیه ای مبنی بر فعالیتها و اقدامات پنهانی آقای عطاءالله خسروانی وزیر کار و امور اجتماعی و دبیرکل حزب ایران نوین و

ارتباط با مقامات و سناتورهای امریکایی به منظور تصدی کابینه واصل، که از مفاد آن چنین

استنباط می گردید که نامبرده به طرق مختلف در صدد است به مقامات ذی نفوذ و صاحب نظر امریکایی چنین وانمود و تفهیم نماید [که] در صورت احراز پست نخست وزیری نظریات آنان را در مسائل مربوط به نفت و جلوگیری از گرایش ایران به جانب بلوک شرق تأمین خواهد کرد. مفاد اطلاعیه فوق با قید موارد ذیل جهت تحقیق به مقامات امنیتی تهران

منعکس گردید :

۱- عطاءالله خسروانی دبیرکل حزب ایران نوین چه فعالیت های پشت پرده را آغاز نموده است.

۲- مشارالیه از چه طریقی در صدد اخذ تماس با مسئولین امریکایی می باشد.

۳- کدامیک از مقامات داخلی در این زمینه با نامبرده همکاری دارند.

پاسخ موارد فوق چنین بود :

۱- عطاءالله خسروانی خود شخصا در ایران با مقامات امریکایی هماهنگی داشته و در خارج از کشور نیز توسط برادرش سفیر کبیر ایران در امریکا با مقامات وزارت امور خارجه و سناتورهای مؤثر امریکایی دست به فعالیت هایی برای نخست وزیری زده است.

۲- نامبرده موفقیت خود را در مبارزه با عناصر مخالف سیاست امریکا و کسب قدرت حزب و خنثی کردن هر نوع فعالیت های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی با سایر کشورهای اروپائی بالاخص کشورهای بلوک شرق دانسته و در این راه در تلاش مداوم می باشد.

۳- در خارج از ایران توسط برادرش که سفیر کبیر ایران در امریکا می باشد با مقامات وزارت امور خارجه و سناتورهای مؤثر امریکایی فعالیت هماهنگ داشته و در داخل با مسئولین سفارت امریکا در تهران و شخصیت هایی نظیر دکتر خواجه نوری، لیدر فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین و دکتر منوچهر کلالی - عبدالرضا انصاری - دکتر مهذب - مهندس ریاضی رئیس مجلس شورای ملی بدین منظور همکاری داشته و ضمناً مهندس کاظم جفرودی که در نخست وزیری مرحوم منصور مؤثر بوده در این مورد صمیمانه تلاش می نمایند.

طبق اطلاعات واصله برادر خسروانی (سفیر کبیر ایران در امریکا) بیش از سایر سفرای کشورهای خاورمیانه و آسیا با سفیر امریکا در تهران نزدیک بود و توسط سفیر امریکا در

تهران و با استفاده از دوستی چند نفر از سناتورهای متنفذ و رئیس امور سیاسی و اطلاعاتی

ایران در وزارت امور خارجه امریکا می خواستند مقدمات نخست وزیری وی را فراهم نمایند. نیز خسروانی از تماس با مقامات امریکایی غفلت نکرده و چنین وانمود می کرد که

در اثر اقدامات فوق وعده داده شده که تا پایان سال ۴۵ هویدا به عنوان سفیر ایران به لندن و یا فرانسه عزیمت و وی مأمور تشکیل کابینه گردد.

خسروانی از اقدامات خود و برادرش و فعالیت های امریکایی های مسئول در امور ایران در وزارت امور خارجه امریکا مطمئن بود، لذا هیچ گونه عکس العملی برای سرکوبی مخالفین نشان نمی داد و چنان عمل نمی کرد که اقدامات وی آشکار و موجبات شکست را فراهم نماید. به هر حال اقدامات خود را در خنثی نمودن فعالیت های بلوک شرق و دولتهای اروپائی و توسعه روابط ایران و امریکا منوط به تصاحب پست نخست وزیری می دانست و به امریکاییها قول داده در صورت نخست وزیر شدن راه را برای گسترش بیشتر نفوذ ایالات

متحده در ایران بر خواهد داشت. (۱)

با این وصف افق های آینده تیره بود و معلوم نبود که مسیر تحولات به چه سمت و سویی است. رقابت بین امریکا و بریتانیا در ابتدای دوره نخست وزیری هویدا جدی نبود. با این

وصف محافل ایرانی ابائی نداشتند از اینکه آشکارا خود را جانبدار سیاستهای یکی از قدرتهای بزرگ نشان دهند، در این مسیر هر چه خسروانی به امریکایی ها روی خوش نشان

ص: ۴۱۴

می داد و امیدوار بود با حمایت آنها قدرت را در ایران به دست گیرد در طرف مقابل عده ای دیگر ابائی نداشتند از اینکه خود را طرفدار سیاست های انگلستان وانمود سازند. مردی به

نام امیر اشرفی بدر که از طرف تشکیلات امنیتی رژیم یکی از مهره های حساس وابسته به جناح انگلیسی دستگاه حاکمه ایران معرفی می شد، ضمن یک مذاکره خصوصی گفته بود، موقعیت فعلی دولت ایران و حزب ایران نوین به شکلی متزلزل ادامه پیدا خواهد کرد و در

جریان انتخابات دوره آینده مجلس برنامه ای از طرف «دوستان سیاسی او در انگلستان» اجرا

خواهد شد که حزب ایران نوین شکست مفتضحانه ای خورده از صحنه سیاست خارج گردد. بدر گفته بود در دوره نخست وزیری منصور «عمال امریکا» فعالیت های زیادی از خود نشان

دادند. در این فعالیت ها به گفته او به نام پیر و جوان بزرگترین ضربه بر پیکر رجال سالخورده

کشور وارد آمد. (۱)

بدر این رجال را در زمره سرمایه های با ارزش کشور می دانست که در نتیجه فعالیت های منصور دچار صدمات بسیار زیادی شدند، امری که در واقع ادامه سیاست های ایالات متحده امریکا در ایران بود. او وعده داد که در جریان انتخابات آینده این روند معکوس خواهد بود و قدرت در اختیار افرادی قرار خواهد گرفت که مخالف حضور جدی امریکا در ایران هستند. در این بین شایعاتی منتشر می شد مبنی بر اینکه عده ای از اعضای هیئت دولت و بسیاری از

کارمندان دولت هویدا در زمره «اعضای سیا» (۲) هستند، و به دنبال آن از افرادی مثل هوشنگ انصاری وزیر اطلاعات، عبدالرضا انصاری وزیر کشور، دکتر حسین کاظم زاده معاون سازمان برنامه و وزیر بعدی علوم، حشمت یوسفی دبیر کل سازمان زنان، دکتر مهذب نماینده مجلس، دکتر کیانپور معاون سابق گمرکات، دکتر عبدالحسین سمیعی مدیر کل بانک مرکزی، کریم پاشا

بهداری معاون نخست وزیر، هوشنگ پیرنظر رئیس شورای عالی اداری، دکتر فریدون معتمد وزیری معاون وزارت اطلاعات، دکتر محمدعلی رشتی نماینده مجلس، دکتر خداداد

فرمانفرمائیان مدیر کل بانک اعتبارات صنعتی و دکتر معاضد به عنوان نمایندگان سیا و اعضای آن در ایران نام برده می شد.

ص: ۴۱۵

۱- اظهارات امیر شرفی بدر، ش ۵۸۲-۳۰۰/الف، مورخه ۲۲/۴/۱۳۴۵.

۲- خوانندگان محترم توجه داشته باشند در هر جای متن حاضر که تعبیر عضو سیا یا اعضای سیا به کار رفته است، همه نقل قول مستقیم از اسناد ساواک است. به عبارتی ساواک برخی از رهبران حزب ایران نوین را نه همکار و یا منبع سیا، بلکه عضو

آن معرفی کرده است.

در مورد دکتر رشتی؛ دکتر بقایی یزدی اظهار نظر کرده بود که وی و همسرش جولیا کازا که

امریکایی الاصل بود با سیا در ارتباط هستند. این اظهار نظر در دفتر کار دکتر بقایی یزدی

صورت گرفته بود. در همین جلسه علی حافظی مدیر روزنامه «دنیای جدید» گفت مدرکی دارد که همسر دکتر رشتی از بستگان سفیر کبیر امریکا در ایران، جاسوس سیا و در عین حال

رابط دکتر رشتی با مقامات اطلاعاتی سفارت امریکا در ایران است. گفته می شد که حافظی

جزئیات وسیعی از فعالیت های اطلاعاتی این زوج در اختیار دارد و اگر از وی تحقیقات به

عمل آید در این زمینه موضوعاتی روشن خواهد شد. از سوی مسئولین ساواک پرسیده شد که آیا امکان مصاحبه با حافظی وجود دارد و آیا در این صورت منبع شناخته نخواهد شد؟ پاسخ در مورد سؤال اول مثبت و در مورد دوم منفی بود. اما گفته شد بهتر است این امر به

صورتی انجام شود که حافظی به شخصی خاص مظنون نشود. (۱)

در اواخر سال ۱۳۴۶ دکتر محمدعلی رشتی از طریق رابط ساواک آمادگی خود را برای همکاری با این تشکیلات اعلام داشت و گفت که ساواک را برای حفظ مصالح عالی حکومت و شاه از دولت و وزارت امور خارجه صالحتر می بیند. ساواک اعلام داشت با شناختی که از روحیات دکتر رشتی وجود دارد؛ وی را فردی میهن دوست و دارای تحصیلات عالی در حقوق سیاسی می داند و او را به مسائل جهانی آشنا تشخیص می دهد. دکتر رشتی سالها در سازمان ملل متحد عضویت داشت و همسرش نیز امریکایی بود، به همین دلیل با برخی از اعضای سفارت امریکا در تهران ارتباطات نزدیکی داشت. وی با این افراد رابطه خانوادگی

پیدا کرده بود و در مجالس آنها نظرات خود را به میان می آورد. دستگاه اطلاعاتی شاه از رشتی پرسید که آیا حاضر است با ساواک همکاری نماید و یا خیر؟ دکتر رشتی برای همکاری اعلام

آمادگی کرد و حتی تقاضای ملاقات با فردوست نمود. ساواک در بدو امر با رشتی با احتیاط

برخورد کرد. دلیل برخورد محتاطانه ساواک آن بود که از وی سوابق سیاسی روشنی نداشت و از طرف دیگر در وابستگی او به سیا شبهاتی موجود بود. با این وصف مراتب به دستور مقامات عالی رتبه ساواک به تیمسار فردوست اطلاع داده شد، در این زمان فردوست معاونت

ساواک و ریاست دفتر ویژه اطلاعات را که در حکم چشم و گوش شاه بود بر عهده داشت. (۲)

۱- ارتباط دکتر محمد علی رشتی نماینده مجلس شورای ملی و عضو شورایعالی حزب ایران نوین، سری، ش ۲۱۱۷۱۳، مورخه ۱۶/۱۱/۱۳۴۶.

۲- گزارش به رئیس ساواک، مورخه ۱۲/۱۲/۱۳۴۶، سری، پرونده دکتر رشتی.

دکتر محمد علی رشتی دارنده امتیاز روزنامه ندای ایران نوین اصلاً اهل یزد بود. وی در سال ۱۲۹۷ شمسی در یزد متولد شد و تحصیلات مقدماتی را در زادگاه به پایان رسانید و سپس به تهران آمد. او فوق لیسانس خود را در رشته علوم سیاسی از دانشگاه تهران گرفت و

دکترای خود را در رشته حقوق بین الملل از دانشگاه کلمبیا دریافت نمود. زمانی که در زادگاه

خود اقامت داشت محلی را در اختیار کنسولگری سفارت انگلستان در یزد قرار داده بود. دکتر رشتی پس از خاتمه تحصیلات در ایران به امریکا رفت و بعد از اتمام تحصیلات در آنجا به عنوان گوینده فارسی در رادیوی صدای امریکا مشغول کار شد. در مسافرت مصدق به امریکا رشتی به وی بسیار نزدیک گردید به طوری که مصدق از وی دعوت کرد به ایران آمده و در اداره کل تبلیغات رادیو ایران فعالیت نماید. دکتر رشتی مردی جاه طلب بود. او از مصدق خواست که به وی پستی در کابینه بدهد، اما مصدق از این امر استنکاف ورزید. رشتی

که موفقیت خود را در ایران قرین موفقیتی نمی دانست همین را بهانه کرد و گفت چون با رادیو صدای امریکا قرارداد دارد و این رادیو با استعفای او موافقت نکرده است؛ به امریکا باز می گردد. (۱)

از قول «باند امریکایی های سازمان برنامه» گفته می شد که دکتر رشتی عضو رسمی سیاست، وی در دوره دکتر مصدق یکی از حساسترین مأموران ایرانی این سازمان به حساب می آمد و مأموریت داشت با مصدق و طرفداران وی ارتباط بسیار نزدیک برقرار نماید. این

روابط از روزهایی آغاز می شد که اللهیار صالح سفارت کبرای ایران را در امریکا بر عهده داشت؛ رشتی با صالح طرح دوستی ریخت و از طریق وی می خواست در صفوف نهضت ملی نفوذ کند. بعد از کودتای بیست و هشتم مرداد او به فعالیت های خود در سازمان ملل ادامه داد و در دورانی که منصور کانون مترقی را تشکیل داد، از طرف امریکایی ها به وی معرفی

شد. حتی در دوره ای که حزب ایران نوین تشکیل نشده بود دکتر رشتی از طرف منصور مأموریت یافت تا در زمینه تأسیس یک روزنامه وارد کار شود، دکتر رشتی این کار را به خوبی انجام داد. (۲)

ص: ۴۱۷

-
- ۱- از اداره کل سوم به ریاست ساواک تهران، مورخه ۱۳۴۷/۸/۱۳، شماره ۸۱۴۲۶/۳۱۲، خیلی فوری.
 - ۲- در گزارشی دیگر آمده است که وی در امریکا گوینده رادیو امریکا بوده است، اداره کل هشتم یا همان ضدجاسوسی ساواک در بحثی تکمیلی چنین اظهار نظر کرد: «یکی از دیپلمات های اطلاعاتی شوروی چند سال قبل به علت نزدیکی نامبرده با مقامات امریکایی در ایران مرتباً با وی ملاقات هایی نموده و به منظور خریداری او چند سال است کوشش می نماید و مشارالیه موضوع را پس از استنباط به اطلاع نخست وزیر وقت مرحوم حسنعلی منصور می رساند و اظهار می دارد که اگر لازم است مراتب را به مقامات امنیتی اطلاع دهد. لیکن مرحوم منصور به وی دستور می دهد فعلاً این کار لازم نیست و اگر

موضوع جالب باشد به آنها اطلاع خواهیم داد.» درباره دکتر محمدعلی رشتی نماینده مجلس شورای ملی و عضو حزب ایران
نوین، سری، مورخه ۱۸/۹/۱۳۴۶.

در دوره وزارت بازرگانی جهانگیر آموزگار، رشتی در حالی که در اداره اطلاعات سازمان ملل در تهران مشغول کار بود، با حفظ سمت به عنوان عضو هیئت مدیره شرکت سهامی ملل در تهران و عضو هیئت مدیره شرکت سهامی معاملات خارجی در وزارت بازرگانی به کار مشغول شد. در زمانی که صفی اصفیاء ریاست سازمان برنامه را بر عهده داشت طبق توصیه آموزگار به این تشکیلات منتقل و به عنوان معاون دوم مدیر امور اداری سازمان برنامه به کار مشغول گردید. در این زمینه دکتر منوچهر گودرزی نقش بسیار مهمی داشت و در واقع وی بود که مقدمات استخدام دوست و هم مسلک خود را در سازمان برنامه فراهم کرد. گودرزی نیز در زمره افرادی به شمار می آمد که از طرف ساواک متهم و یا حداقل مشکوک به رابطه با سیا بود. همسر گودرزی کاترین لوئیز نام داشت که در سال ۱۳۰۶ از پدر و مادری امریکایی در واشنگتن به دنیا آمده بود. مراحل رشد و ترقی دکتر رشتی با حمایت های آشکار منصور جدی تر شد، وی با حمایت های منصور به ریاست روابط عمومی سازمان برنامه منصوب شد.

در سال ۱۳۴۷ «کلیه فعالیت های دکتر رشتی مشکوک» و تلاش های او به نام دبیر کمیته

دبیرخانه بین المجالس؛ مضر تشخیص داده شد. این گزارش از اداره کل هشتم ساواک یا همان ضدجاسوسی تهیه شده بود که به آن مثل بسیاری دیگر از گزارش ها توجهی نشد و بایگانی گردید. در مجلس کم نبودند نمایندگان که وی را به عنوان نماینده خارجی ها در مجلس می شناختند و البته رشتی برای پیش بردن اهداف خود از حمایت های دکتر بقایی یزدی که ریاست بهداری سازمان امنیت را عهده دار بود به نحو احسن استفاده می کرد. (۱) رشتی با معقول الرحمن کنسول هندی الاصل انگلیس در یزد روابط دوستانه ای داشت. در دوره متوسطه در اصفهان تحصیل کرده بود و در این دوره برای یادگیری زبان انگلیسی نزد فردی به نام تامسون از بستگان میس لمبتون جاسوسه مشهور اینتلیجنس سرویس در ایران در دهه بیست شمس،

ص: ۴۱۸

شاگردی می کرد. همسرش کارمند دانشگاه کلمبیا بود اما در آن زمان در یکی از مؤسسات فرهنگی امریکا در ایران مشغول تدریس بود. همسر دکتر رشتی طبیعتاً به سفارت امریکا تردد زیادی داشت و می توانست اطلاعات زیادی در اختیار دکتر رشتی قرار دهد و بر عکس اطلاعات او را به سفارت گزارش نماید. در عین حال همسر دکتر رشتی رابط عباس آرام با سفارت امریکا بود و در زمانی که آرام وزارت امور خارجه را در دست داشت، هفته ای یک بار مرتباً ضمن صرف ناهار با وی جلسات مشترکی تشکیل می داد، در این جلسات گاهی دکتر بقایی یزدی نیز شرکت می کرد.^(۱)

مقوله ارتباط رشتی با سیا در بسیاری از محافل سیاسی تهران بر سر زبانها بود. از جمله در جلساتی که در دفتر کار دکتر بقایی یزدی تشکیل می شد این موضوع مورد گفتگو قرار می گرفت. بقایی یزدی از دکتر رشتی به شدت طرفداری می کرد و می گفت اگر همسر وی امریکایی نبود، تاکنون به وزارت رسیده بود. خود دکتر رشتی معتقد بود این شاه است که

نمی گذارد وی به مقام وزارت نائل آید. حافظی مدیر دنیای جدید او را جاسوس امریکا می دانست و بقایی این واقعیت را کتمان نمی کرد و می گفت: «اگر جرئت دارید بنویسید رشتی

جاسوس امریکاست، زیرا همه می دانند مانند گودرزی که شخص جاسوس و متقلبی است در مجلس زیاد داریم تنها اختصاص به دکتر رشتی ندارد.»

در این محافل مشاجرات لفظی زیادی صورت می گرفت و عده ای بر این باور بودند مجلسی که اکثریت اعضای آن را نیروهای حزب ایران نوین تشکیل داده اند، به واقع «مجلس

را با سر نیزه امریکایی ها اشغال کرده اند.» نکته این بود که حافظی با قاطعیت، رشتی و دوستانش را متهم به جاسوسی می کرد و دکتر بقایی یزدی نیز اصراری نداشت که این مهم را

مورد انکار قرار دهد.^(۲)

جولیا کازا همسر امریکایی الاصل دکتر رشتی ارتباطات لازم را با سیا مهیا می کرد، حافظی مدعی بود که مدارکی در اختیار دارد که نشان می دهد همسر رشتی از بستگان سفیر امریکا در تهران است و شوهرش با سیا رابطه دارد. ساواک با حافظی وارد گفتگو شد و

ص: ۴۱۹

-
- ۱- گزارش ساواک، مورخه ۷/۱۲/۳۴۶، شماره ۹۰۹۹/۳۲۵، به نقل از علی حافظی مدیر روزنامه دنیای جدید.
 - ۲- گزارش ساواک، بحث در مورد آقایان دکتر رشتی و دکتر گودرزی با دکتر بقایی یزدی، مورخه ۱۹/۷/۱۳۴۶، شماره ۲۰۶۹۵/۲۰، خیلی محرمانه.

اطلاعاتی از وی در مورد مدعیانش به دست آورد. در مقام عمل حافظی اظهار داشت که از فعالیتهای وی اطلاع دقیقی ندارد، اما در این زمینه دکتر بقائی یزدی دارای اطلاعاتی است. (۱) اداره ضد جاسوسی ساواک وارد کار شد، نتیجه این بود که همسر دکتر رشتی با سفیر امریکا

نسبتی ندارد، ولی با مقامات سفارت امریکا دارای تماسهایی است. (۲) ارتباط با مقامات

سفارت امریکا منحصر به رشتی نبود بلکه در موارد عدیده رشتی به همراه بسیاری از اعضای

حزب ایران نوین در مراسم سفارت مزبور شرکت می کرد. مثلاً در مراسم ضیافت کوکتل که به افتخار لاری سیماکیس از اعضای سیا مقیم در سفارت امریکا در تهران برگزار شده بود، علاوه بر دکتر رشتی و همسرش؛ دکتر سبزواری رئیس دبیرخانه حزب ایران نوین، رضوی نماینده مجلس همراه با همسرش، دکتر شه میرزادی معاون وزارت کشور و دکتر جهانگیر قائم مقامی استاد دانشگاه شرکت داشتند. طبق گزارش ساواک در این جلسه بحث سیاسی به میان نیامد، اما احتمال داده می شد که شاید این محافل بار دیگر تشکیل شده و از سران حزب ایران نوین نیز دعوت به عمل آید و مسائل سیاسی نیز مورد بحث و بررسی قرار گیرد. (۳) شاید این گونه به نظر برسد که شرکت در این مجالس بسیار عادی و بدیهی است و عرف دیپلماتیک نیز بر این قرار دارد که عده ای با دعوت قبلی در ضیافتهایی از این دست شرکت

کنند، اما همان طور که در سطور آتی خواهیم دید این مناسبات عادی نبودند و واقعیات از

چشم تیزبین اداره ضد جاسوسی ساواک پوشیده نبود اما به هر دلیلی مراتب امر را مقامات

مسئول پیگیری نمی کردند.

در این بین، خبرگزاری اسوشیتدپرس خبری را مخابره کرد که طبق آن یازده سازمان دانشجویی در امریکا که دانشجویانی از ایران و سایر کشورهای آسیائی در آنها فعالیت داشتند، از سیا حقوق دریافت می کنند. بخشی از این گزارش در روزنامه کیهان انگلیسی چاپ شد، (۴) لیکن اداره اطلاعات سفارت امریکا به این گزارش اعتراض کرد و در نتیجه این

ص: ۴۲۰

۱- ارتباط محمدعلی رشتی نماینده مجلس شورای ملی و عضو شورای عالی حزب ایران نوین، گزارش ویژه، مورخه ۱۶/۱۱/۱۳۴۶، سری.

۲- گزارش اداره کل هشتم درباره دکتر محمدعلی رشتی، مورخه ۲۷/۱۰/۱۳۴۶، شماره ۱۱۳۶۲/۸۲۵، سری.

۳- گزارش ساواک، مورخه ۲۴/۱۱/۱۳۴۶، شماره ۴۵/۲۹۲۷۰، پرونده دکتر رشتی.

۴- شماره ۷۰۶۳، شنبه مورخه ۱۸ فوریه ۱۹۶۷.

نوع گزارش‌ها دیگر ادامه نیافت. طبق این گزارش عده‌ای از ایرانیان با مقامات اطلاعاتی آمریکا و گراتیان یاتسویچ نماینده سابق ایستگاه سیا در تهران آمد و رفت داشتند؛ این گزارش مورد تأیید ساواک قرار گرفت. از مدیران روزنامه‌های ناهید و دنیای جدید نقل می‌شد که افرادی از ایرانیانی که اینک در طبقه حاکمه و در زمره اعضا و گردانندگان حزب ایران نوین

هستند، شخصا شاهد ارتباط این افراد با مقامات اطلاعاتی سفارت آمریکا بوده‌اند. دوستان

احمد آرامش که فعالیت‌های امریکاییان مقیم ایران را به دقت زیر نظر داشتند و در جریان

مسائل قرار می‌گرفتند، از طرق گوناگون و به ویژه در جلسات خصوصی مراتب را تا پیش از

زندانی شدن آرامش به اطلاعش می‌رسانیدند. گفته می‌شد علت اینکه یاتسویچ از ایران فرا

خوانده شده و فرد دیگری به نام کانوی به جای وی اعزام شده، این است که یاتسویچ دیگر در ایران شناخته شده بود و به همین دلیل دیگر نمی‌توانست مثل گذشته فعالیت‌های اطلاعاتی

خود را که مهمترین لازمه‌اش مخفی‌کاری بود، ادامه دهد.^(۱) از طرف دیگر روابط او با منصور فاش شده بود و دیگر جای کتمان نداشت که منصور با هدایت یاتسویچ کانون مترقی را راه‌اندازی کرده بود. مقدس زاده مدیر روزنامه ناهید در این زمینه اطلاعات فراوانی داشت و مشخصا در مورد ارتباط خانم حشمت یوسفی دبیر کل سازمان زنان و خانم دبیری از همکاران

یاتسویچ آگاهی‌های فراوانی داشت. به این موضوع در سطور آتی خواهیم پرداخت.

از بین مسئولین حزب ایران نوین که با یاتسویچ مرتبط بودند افرادی مثل دکتر منوچهر گودرزی، دکتر محمدعلی رشتی، دکتر قاسم رضائی، عبدالرضا انصاری، دکتر کلالی، هوشنگ پیرنظر، دکتر مهذب، دکتر کاظم زاده، خسروانی سفیر ایران در آمریکا و برادرانش عطاءالله و هوشنگ انصاری را باید نام برد. این عده پس از آنکه مأمور مزبور از ایران رفت، باز هم روابط خود را با سفارت آمریکا به ویژه کاردار و نیز لاری سیماکیس دبیر دوم سفارت آمریکا در تهران حفظ کردند و همراه با همسران خود در مهمانی‌های متعددی که از طرف این

ص: ۴۲۱

۱- کانوی تا سال ۱۳۵۰ رئیس ایستگاه سیا در تهران بود و بعدا جای او را ویلیام برومل گرفت که نام اصلی‌اش نیکولانا تزیوس بود. بعد از فرد یاد شده ریچارد هلمز به مسئولیت ریاست ایستگاه سیا در تهران نائل شد، و در این دوره نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای در پاره‌ای از حوادث نیمه‌های دهه پنجاه ایران به عهده گرفت. دوره برومل و هلمز که مقارن دهه هفتاد میلادی بود، تهران بعد از بیروت به بهشت جاسوسان شهره بود، این دوره اوج سال‌های رقابتهای تسلیحاتی شرق و غرب و منتهای ایام جنگ سرد بود و جنگ جاسوسان مهم‌ترین وجه این نبرد دوران ساز به شمار می‌رفت.

سفارتخانه دایر می شد شرکت می کردند. (۱) هویدا که در دوره منصور در زمینه ارتباط با امریکاییها با وی هماهنگ بود، پس از اینکه به نخست وزیری رسید ظاهراً از ترس شاه که نسبت به همه چیز شک داشت و هم چنین از بیم از دست دادن موقعیت خود این روابط را قطع کرد و اصولاً تمایل نداشت که به شکل علنی در محافلی شرکت کند که گردانندگان آن خارجی بودند.

بالاتر آوریم که یکی از مضمونین به همکاری با سیا پرنظر بود. هوشنگ پرنظر در سال ۱۳۰۳ در تهران به دنیا آمد، تحصیلات ابتدائی را در دبستان هدایت از سال ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۶

سپری کرد و سپس از سال ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۲ در کالج امریکایی ادامه تحصیل داد. لیسانس خود را

از دانشگاه تهران در رشته زبان انگلیسی اخذ کرد، این دوره از تحصیلات وی از سال ۱۳۲۳ تا سال ۱۳۲۶ طول کشید. پرنظر سال های ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۰ در دانشگاه میسوری تحصیل می کرد و فوق لیسانس خویش را از دانشگاه کلمبیا دریافت نمود. این دوره از تحصیلات وی سال های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۳ را در بر می گرفت. از مشاغل وی باید از معاونت انجمن دستداران

امریکایی خاورمیانه نام برد که به قول گازیوروسکی شعبه ای از تشکیلات سیا بود که در بین نخبگان ایرانی دهه سی و دهه چهل شمسی بسیار نفوذ داشت. او در سال ۱۳۳۳ به استخدام این تشکیلات در آمد. قبل از اعزام به امریکا در دانشکده نفت آبادان در سمت معلم انگلیسی و ریاضیات به کار مشغول بود. این دوره از مهر سال ۱۳۲۷ تا مهر ۱۳۲۹ را در بر می گرفت.

ظاهراً برای ادامه تحصیلات در آمریکا از معلمی کناره گرفت. همسر او ثمینه باغچه بان دختر جبار باغچه بان مشهور بود و مادرش صفیه نام داشت. همسرش در تبریز به سال ۱۳۰۶ به دنیا آمد و در سال ۱۳۲۸ با پرنظر ازدواج کرد. او دارای دو فرزند بود یکی سهراب که در سال

۱۳۳۳ و دیگری مریم که در سال ۱۳۳۵ در تهران به دنیا آمدند. یکی از برادرانش هم به نام

جمشید در امریکا به تحصیل مشغول بود. در تاریخ ۲/۱۱/۱۳۳۵ وی نامه ای به این شرح خطاب به رئیس وقت ساواک، تیمسار بختیار نوشت: «تیمسار ریاست سازمان امنیت کشور، اینجانب هوشنگ پرنظر دارای شناسنامه شماره ۴۰۹۵۸ از تهران بخش ۴ که فارغ التحصیل در رشته علوم سیاسی از دانشگاه کلمبیا با درجه (۲) M.A می باشم برای استخدام در این

ص: ۴۲۲

۱- ملاقات با لاری سیماکیس، سری، مورخه ۲۳/۱۱/۱۳۴۵.

۲- فوق لیسانس.

سازمان حاضر [هستم]؛ مقرر فرمائید در این باره طبق مقررات اقدام نمایند. با تقدیم احترام هوشنگ پیرنظر ۱۳۳۵/۱۱/۲۰.

مهندس فتح الله ستوده و محسن خواجه نوری که سابقاً کمتر از دیگران در جلسات مشترک با مقامات اطلاعاتی امریکا دیده می شدند، اکنون علاقه زایدالوصفی برای شرکت در این جلسات از خود نشان می دادند. (۱) آنها اینک از نفوذ روز افزون ایالات متحده در ایران دفاع می کردند، به نحوی که مهندس ستوده مشخصاً با مقامات اطلاعاتی سفارت امریکا تماس های دوستانه داشت و از بین وزراء با دکتر گودرزی و دکتر رضائی در جلسات سفارت امریکا دیده می شد. برخی تحصیل کردگان در امریکا، به علاوه برخی از سیاستمداران و رجال ایرانی می گفتند که گودرزی عضو سیا است و وظیفه دارد جوانان تحصیل کرده در امریکا را به گسترش نفوذ آن کشور در ایران تشویق کند. برخی از همکلاسی های او در امریکا افشا کردند که وی دارای درجه دکتری نیست، (۲) حتی وزارت علوم ایران هم وی را دارای درجه دکتری نمی شناخت، ولی به توصیه وزارت خارجه امریکا یکی از مؤسسات ملی آن کشور دانشنامه دکتری در رشته امور اداری به وی داده بود. گودرزی به دلیل فعالیت های مستمر و مخفی سیا در ایران ظرف مدت هفت سال سابقه فعالیت دولتی به ناگاه

از معاونت یک بخش کوچک در سازمان برنامه به سمت معاون سازمان مزبور و سپس وزیر مشاور ارتقاء پیدا کرد. او امیدوار بود که در سالهای آینده نخست وزیر خواهد شد. گفته

ص: ۴۲۳

۱- بنا به اسناد ساواک این افراد در عین حال در لژهای فراماسونی که وابسته به گراندلژ امریکا بودند عضویت داشتند و در واقع این لژها- به استناد اسناد ساواک - محل تجمع افرادی بودند که از آن راه با سیا ارتباط برقرار می کردند. افرادی که از آنها نام برده شد در زمره این گروه بودند. به عبارت بهتر رهبران حزب ایران نوین لژهای فراماسونی وابسته به امریکا را هدایت می کردند؛ کلیه رهبران اصلی حزب ایران نوین عضویت این لژها را داشتند و بنا بر اسناد سری که از درون لژها در اختیار ساواک قرار می گرفت، عده ای از آنان با سیا در ارتباط مستمر و مداوم بودند. برای اطلاع بیشتر از جمله ر. ک: اسناد فراماسونری در ایران، ج ۲، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی: تهران، ۱۳۸۰، صص ۳۳۱، ۳۸۹، ۳۹۱، ۴۱۱ - ۴۵۰ و ص ۴۵۸. در این صفحات بر اساس گزارش های سری؛ اعضائی از حزب ایران نوین وابسته به سیا معرفی شده اند. البته شاه نیز از این موضوع مطلع بود و یکی از آنها یعنی نصرت الله معینیان را - که از بانیان حزب ایران نوین و با یاتسویچ مرتبط بود و به سفارش او مطالبی علیه شوروی می نوشت، همان ص ۳۳۱- به ریاست دفتر مخصوص خود معین کرده بود.

۲- ظاهراً این امر واقعیت نداشت، گودرزی از دانشگاه پرینستون درجه دکتری گرفته بود که یکی از دانشگاههای معتبر امریکاست و در عین حال مدتی در آن دانشگاه تدریس کرده بود: اطلاعات، مورخه ۱۳۴۹/۱۰/۱۲، ش ۱۳۳۸۵.

می شد که وی با نظر سیا مأمور تشکیلات جدید اداری در ایران شده است تا به طور غیر محسوس و ریشه ای در کلیه ادارات افراد تحصیل کرده امریکا را که تربیت و طرز تفکر امریکایی دارند، جایگزین سایرین سازد. (۱)

این اخبار همزمان بود با گزارش آسوشیتدپرس در مورد اینکه یازده سازمان دانشجویی در امریکا از سیا کمکهای مالی دریافت می کرده اند. تعداد این دانشجویان را ۸۵۰۰ تن ذکر

کرده بودند. با افشای این مطلب که بین رجال ایرانی که پست های کلیدی را در اختیار دارند

تعدادی هستند که با سیا مرتبط اند، بار دیگر بحث نفوذ امریکا در ایران شدت پیدا کرد. اینک گودرزی، ستوده، دکتر رشتی، هوشنگ پیرنظر و عده ای دیگر از همکاران سیا به عنوان رابطین منصور با مقامات اطلاعاتی امریکایی معرفی شدند.

از بین اعضای تیم سیا در حزب ایران نوین، خانم یوسفی و خانم دبیری در منزل یاتسویچ اقامت داشتند. ظاهرا این ها جمع می شدند تا خلاصه ای از اساسنامه حزب ایران نوین را

برای یاتسویچ ترجمه نمایند. یاتسویچ برای تکمیل اطلاعات خود و نیز غنی ساختن آرشیو اداره اطلاعات و مطبوعات سفارت امریکا از منصور خواسته بود ترجمه اساسنامه حزب را در اختیار او قرار دهد و این دو خانم وظیفه مزبور را بر عهده داشتند. نکته مهم از دیدگاه

بعضی مقامات امنیتی این بود که برخی از اعضای عالیرتبه حزب ایران نوین که دارای مسئولیت های بالایی دولتی بودند همسر خارجی داشتند؛ همسر دکتر کلایلی به نام ژانین، فرانسوی بود و در اداره اطلاعات سفارت امریکا کار می کرد و ماهی پنج هزار تومان حقوق

دریافت می نمود. از روزی که کلایلی مسئولیت سیاسی حزب ایران نوین را بر عهده گرفت، همسر او نیز از کار خود استعفا داد. همسرش در توجیه استعفای خود می گفت که به پول ناشی از کارمندی احتیاجی ندارد به همین دلیل از شغل خود استعفا داده است. همسر دکتر

کلایلی و نیز همسر عطاءالله خسروانی - که او هم خارجی بود - با برخی از زنان خارجی که دوستان آنها به شمار می رفتند و از کارمندان اداره اطلاعات سفارت امریکا بودند، ارتباط

ص: ۴۲۴

۱- سال ها بعد که این دسته از نخبگان طرفدار سیاستهای برخی از محافل امریکا به طور کامل بر مقدرات ایران حکومت می کردند علم نوشت: «در یادداشتهای سابق هم نوشته ام، وقتی در رأس دولت و مقامات مهم، دست پروردگان یک یا چند سیاست خارجی باشند،... تعجب من در این است که چطور شاهنشاه با آن همه فراست و عقل این مطلب را درک نفرموده اند، هنگام سختی به جای آن که کار بر دشمن سخت شود بر ما سخت می شود.» یادداشت های علم، ج ۱، ص ۱۴۷.

داشتند و در مجالس یکدیگر شرکت می کردند. عده ای از مطلعین اظهار عقیده می کردند که چون گرداننده اصلی حزب ایران نوین دکتر کلالی است، به همین دلیل ترجیح داده است همسرش از کار در اداره اطلاعات سفارت امریکا استعفا دهد تا در مظان اتهامی که برای آینده

سیاسی او مضر است قرار نگیرد. اما در واقع، موضوع چیز دیگری بود. ژانین کلالی طبق اطلاعات تأیید نشده به مدت دو سال منشی دبیر اول سفارت امریکا در تهران بود، این فرد ظاهراً خود را یکی از اعضای اداره سیاسی سفارت امریکا معرفی می کرد، اما در واقع یکی از گردانندگان شعبه سیا در تهران و از نظر سازمانی در زمره گروه سرهنگ گراتیان یاتسویچ به شمار می آمد که بارها گفته ایم رئیس ایستگاه سیا در تهران بود.

دبیر اول سفارت امریکا مدت هشت سال در ایران مأموریت داشت و از مشوقان منصور و اطرافیان وی برای تأسیس کانون مترقی و سپس حزب ایران نوین بود. ژانین کلالی رابط بین این فرد و گردانندگان کانون مترقی و حزب ایران نوین به شمار می آمد. (۱) مردی که کلالی با وی مرتبط بود جرج دبلیو. کیو (۲) نام داشت و از مأمورین اطلاعاتی سفارت امریکا در تهران به شمار می آمد. کیو به مدت هشت سال دبیر اول سفارت امریکا در تهران بود و ظاهراً خود را

عضو اداره سیاسی سفارت امریکا معرفی می کرد و در «حقیقت یکی از رؤسای سیا و جزو افراد باند کلنل یاتسویچ رئیس سیا در ایران محسوب می شد.» (۳) این جرج کیو زبان فارسی را بسیار روان تلفظ می کرد و بر آن مسلط بود؛ تقدیر چنین بود که وی در آینده ای بسیار دورتر

از زمانی که در مورد آن سخن می گوئیم، در ارتباط با موضوعاتی دیگر باز هم در مسائل ایران

درگیر شود، این همه با اتکاء به تسلط وی بر زبان فارسی و آگاهی اش از تحولات کشور میسر و ممکن گردید.

بین مسئولین ایرانی کسانی که همسر خارجی داشتند کم نبودند، غیر از کلالی، دکتر محمود کشفیان وزیر مشاور و از دیگر افراد ذی نفوذ حزب ایران نوین و نیز مهندس حسن

ص: ۴۲۵

۱- اظهارات اسفندیاری مسئول اطلاعات حزب ایران نوین درباره خانم دکتر کلالی، ش ۵۵۳۸/۳۲۱؛ مورخه ۲۳/۶/۱۳۴۶.

۲- George. W.Kave.

۳- درباره دکتر منوچهر کلالی نماینده دوره بیست و یکم مجلس شورای ملی و قائم مقام دبیر کل حزب ایران نوین و کاندیدای نمایندگی دوره ۲۲ مجلس شورای ملی از مشهد، مورخه ۷/۵/۱۳۴۶. جاسوس امریکایی مورد نظر همان کلنل یاتسویچ است که با این املا در سند آمده است.

کشتکار که در بخش ژئوفیزیک دانشگاه تهران کار می کرد و فارغ التحصیل آلمان بود، همسر خارجی داشتند. همسر دکتر کشفیان تبعه امریکا بود. این افراد با یکدیگر دوره های ماهانه ای

برگزار می کردند و از چهار سال قبل با یکدیگر در ارتباط بودند. مهم این نیست که این افراد همسر خارجی داشتند، بلکه مهم این بود که این همسران همه و همه مردان خود را در مسیری خاص هدایت می کردند. تصادفی نبود که همه اعضا این دوره ها سرنوشت مشابهی پیدا کردند، همه آنان با سیا مرتبط بودند، در حالی که مقامهای بالای دولتی را در دست داشتند. خلاصه اینکه در همین دوره ها بود که این افراد با منصور آشنا شدند و پایه های

همکاری شان با یکدیگر مستحکم گردید. کشتکار در دوره حیات منصور بر این باور بود که وی مجری سیاست های ایالات متحده در ایران است و از طرف سیاست خارجی امریکا مورد حمایت قرار می گیرد. در جریان انتخابات مجلس بیست و دوم وی فاش کرد که خسروانی می خواست با حزب مردم همکاری بیشتری صورت گیرد ولی جناح طرفدار سیاستهای امریکا در ایران شدیداً مخالف این نظر بودند و حتی حاضر نشدند طبق توافقات قبلی سی کرسی مورد انتظار حزب مردم را هم در اختیار آنها قرار دهند.

حال جای آن دارد که اندکی از زندگی سایر رابطین سیا سخن گوئیم: محمود کشفیان فرزند ابوالقاسم در سال ۱۳۰۹ در تهران به دنیا آمد و تحصیلات خود را تانیل به درجه دکتری

حقوق در فرانسه ادامه داد. مناصب وی عضویت شورای عالی اقتصاد، ریاست هیئت مدیره بیمه ایران، وزیر کار و وزیر مشاور بود و در عین حال به مشاغل دیگری نیز دست پیدا کرد.

وی از دوستان بسیار نزدیک حسنعلی منصور بود. در زمان تحصیل در فرانسه با وی آشنا شد

و با حمایت های منصور به موقعیت های زیادی در عرصه سیاسی دست پیدا کرد. او طبق گزارش های بیوگرافیک ساواک برای سیا کار می کرد و در زمره اعضای کمیته سری بود که روابط حزب ایران نوین را با سیا هماهنگ می نمود.

حشمت الملوک یوسفی در سال ۱۲۹۵ در تهران به دنیا آمد و از تاریخ ۱۳۳۳/۱۷ به استخدام آموزش و پرورش در آمد. او که تا پنجم متوسطه تحصیل کرده بود، از دانشگاه تهران گواهی صلاحیت تدریس زبان انگلیسی را به دست آورد. یوسفی دیپلم زبان انگلیسی خود را از لندن اخذ کرد و دارای دیپلم خیاطی و خانه داری از آلمان بود، در نیمه های

سال های دهه چهل شمسی عضویت شورای عالی اداری داشت. ابتدا در دبیرستانهای

اصفهان به طور پیمانی استخدام شد و در سالهای بعدی سرپرستی قسمت خانه داری هیئت عملیات اقتصادی امریکا در ایران مشهور به اصل چهار ترومن شعبه اصفهان را بر عهده گرفت. از ۷/۶/۱۳۳۵ به مدت پنج ماه مأموریت یافت جهت مطالعه در امور خانه داری به امریکا عزیمت نماید و بعد از آن در دبیرستانهای تهران به کار مشغول شد. سه سال بعد با پایه دو آموزگار رسمی شد و سرپرست تعلیمات در اداره امور خانه داری و حرفه ای دختران و بانوان گردید که شعبه ای در اداره کل تعلیمات فنی و حرفه ای کشور به شمار می آمد. یوسفی

در سال ۱۳۴۳ با حفظ سمت آموزگاری مأمور در سازمان آب و برق خوزستان گردید. در ۲۰/۷/۱۳۴۵ با دستور اشرف پهلوی به سمت دبیر کل سازمان زنان ایران منصوب شد و در پانزدهم دی ماه همان سال عضو شورایی عالی اداری گردید. (۱) از نظر ساواک سازمان زنان که ریاست عالی آن را اشرف بر عهده داشت برخلاف تصورات رایج مورد اعتماد افکار عمومی و زنان ایرانی نبود. از قول زنانی مثل هاجر تربیت و شوکت الملک جهانبانی نقل می شد که مردم با بدبینی به تلاش های این سازمان می نگرند و به کارگردانان آن اعتمادی ندارند. گفته می شد «عده ای از جوانان هوسباز مثل دیبا و میرفخرانی که اشخاصی جلف و غیرقابل اعتماد از نظر

افکار عمومی هستند به اتفاق یوسفی که در نزد بانوان ایرانی شخصی بدنام است» کارگردانی

این جمعیت را بر عهده دارند و «معلوم است اجتماعی که در آن به جای بانوان فاضل و دانشگاهی افراد بی شخصیت کارگردانی آن را عهده دار باشند نمی توانند از حمایت افکار

عمومی برخوردار باشند». بانوان فرهنگی معتقد بودند که فعالیت سازمان زنان ایران کاملاً

جنبه های کودکانه گرفته است و دارای اساس و پایه محکمی نیست و بین این افراد حس خودخواهی و مقام پرستی حتی بیش از مردان وجود دارد. در چنین محیطی اگر در انتخاب افراد برای کادر رهبری جامعه زنان دقت نشود و عده ای ناشناخته و گمنام در مناصب بالای

این سازمان قرار گیرند، مورد بدگویی و مخالفت دیگران قرار خواهند گرفت. (۲)

حشمت یوسفی زنی بود که ویژگیهایش از نظر ساواک به این شرح بود:

نامبرده بالا از نظر صحت جمعی و دوستی خوب و مدیریت و شایستگی متوسط، حسن شهرت ندارد. مشارالیها گویا به توصیه والاحضرت اشرف به سازمان زنان معرفی و به علت

ص: ۴۲۷

۱- اداره کل کارگزینی، دفتر محرمانه وزارت آموزش و پرورش، شماره ۸۳۵/۳- مورخه ۱/۳/۱۳۴۶، پرونده حشمت یوسفی.

۲- گزارش ساواک در مورد سازمان زنان ایران، مورخه ۳۰/۸/۱۳۴۵، شماره ۹۰۴/۳۰۰ الف.

سوء شهرت و اعتراضاتی که نسبت به وی در این باره از طرف بانوان عضو سازمان زنان به عمل آمده از ریاست سازمان زنان طرد و برکنار می گردد. اصولاً بین اعضاء سازمان زنان به بدنامی و بی عفتی و بددهنی معروف بوده و فردیست که منطقی و اصولی فکر نمی کند و رفتارش طوری نیست که جلب اعتماد و احترام نماید و در افواه شایع است که مشارالیها در

گذشته با آقای انصاری وزیر کشور خیلی رابطه نامشروع داشته و در حال حاضر نیز واسطه معرفی زنان جوان به آقای وزیر کشور و شه میرزادی معاون ایشان می باشد و باز شایع است که نامبرده از طرف وزیر کشور به آقای گل سرخی وزیر منابع طبیعی تحمیل گردیده است. (۱)

در سال ۱۳۴۳ بود که مهندس عبدالرضا انصاری استاندار خوزستان یوسفی را به عنوان معاون خود برگزید. علت این بود که انصاری در دوره تجرد مستأجر یوسفی بود و با وی روابط نامشروع داشت، مضافاً این که وی تعدادی از دبیران دختر و زن را به انصاری معرفی

می کرد تا با آنها روابط نامشروع برقرار نماید. به پاس این خدمات! در دوره ای که انصاری

استاندار خوزستان بود وی را به معاونت خود انتخاب کرد تا هر گاه که خواست خواهشهای نفسانی اش را بر آورده نماید. (۲) از سوی ساواک اهواز هم یوسفی با مشخصات «زن بی بند و بار، زن روز و دارای آزادی مطلق» مورد تأکید قرار گرفت. نیز نوشته شد که وی با افراد فاقد نفوذ اداری اما متمول، ارتباطاتی دارد و حقوق کلانی را به صورت حق مأموریت های مکرر

به تهران دریافت می دارد. (۳) از جمله فعالیت های یوسفی در خوزستان تشکیل مجالس عیاشی بود که در آن ها اتباع امریکایی نیز شرکت می کردند.

یوسفی با عبدالرضا انصاری استاندار وقت خوزستان روابط نامشروع داشت و عبدالرضا انصاری به نوبه خود با امریکایی ها بسیار محشور بود. انصاری حتی طبق اظهارات خودش عضویت سازمان سیا را داشت و امریکایی ها را به عنوان پشتوانه محکم خود در ایران نام

می برد. انصاری اخبار محرمانه کشور را در اختیار سفارت امریکا در تهران قرار می داد،

ساواک از این روابط تحت عنوان «یک سلسله مسائل داخلی که جهت یک سفارتخانه در کشور خودی فاش شده است» یاد می کرد. روابط انصاری با امریکاییها از زمانی آغاز شد که

در زمان تأسیس اصل چهار ترومن به عنوان منشی وارن رئیس اصل چهار معرفی شد و از

ص: ۴۲۸

۱- خانم یوسفی معاون استانداری خوزستان، مورخه ۲۵/۵/۱۳۴۳، شماره ۱۴۹۱۶/۳۲۲.

۲- خانم یوسفی معاون استانداری خوزستان، مورخه ۲۵/۵/۱۳۴۳، شماره ۱۴۹۱۶/۳۲۲.

۳- از ساواک اهواز به ساواک استان خوزستان، شماره ۴۵/۱۹۷۹/۲۶، مورخه ۱۹/۹/۱۳۴۵.

این زمان بسیار مورد توجه وارن قرار گرفت. وی واسطه دختران و زنان با وارن بود و ترقی‌اتش هم بیشتر به وسیله اردشیر زاهدی صورت گرفت. زاهدی معاون ایرانی اداره اصل چهار بود و به وسیله انصاری با دختران و زنان زیادی مربوط می شد. دوستی این دو تن از

اینجا شروع گردید و در واقع بعد از کودتای ۲۸ مرداد و نخست وزیری فضل‌الله زاهدی ترقیات انصاری بیش از پیش شد. انصاری از بنیادگذاران حزب ملیون و از اعضای هیئت مؤسس آن بود و بسیار مورد توجه اقبال قرار داشت.

انصاری همراه با دکتر معتمد وزیری، دکتر شه‌میرزادی، دکتر جمشید آموزگار و هوشنگ عامری به علاوه تنی چند از دیگر اعضای حزب ملیون که عموماً از تحصیل کرده های امریکا بودند، در این حزب برای خود تشکیلات ویژه ای به وجود آورده بودند و «راسا با مقامات

امریکایی دیدار و گفتگو می کردند.» حتی دکتر نصرت‌الله کاسمی دبیر کل حزب از این وضع بسیار ناراضی بود. این عده برای این که قدرت را با حمایت امریکا در ایران تصاحب نمایند،

فراکسیون خاصی در حزب ملیون به وجود آورده بودند و اخبار حزب و کشور را در اختیار امریکاییها قرار می دادند و حتی در پاره ای موارد اقدامات خود را با نظر و مشورت مقامات

امریکایی اعمال می کردند.^(۱) دوستی انصاری با وارن حتی تا سالهای بعد از خاتمه مأموریت وارن در ایران ادامه داشت. در اواخر سال های دهه چهل، وارن بار دیگر به ایران آمد و از انصاری خواست که با یکدیگر مسافرتی به رامسر انجام دهند. در این زمان شاه در سفر اروپا

بود به همین دلیل انصاری موضوع را با زاهدی در میان گذاشت و گفت که از سویی وارن انتظار دارد که وی را در این سفر همراهی کند و از سویی دیگر شاه در ایران نیست تا انصاری

از او کسب اجازه نماید. زاهدی به وی گفت که مسافرت خود را انجام دهد و او شخصا شاه را

در جریان قرار خواهد داد. سفر انجام شد اما زاهدی یا فراموش کرد موضوع را به شاه بگوید

و یا اینکه تعمداً از این کار سر باز زد. شاه با توجه به این که وارن دارای مسئولیت حساسی در امریکا بود و به این دلیل که انصاری کاری را سر خود انجام داده بود دستور داد، هویدا وی را از پست وزارت کشور عزل نماید، این امر در فروردین سال ۱۳۴۶ روی داد.^(۲) اصل ماجرا از این قرار بود که انصاری، وارن را به عنوان یکی از مشاوران سازمان آب و برق خوزستان

ص: ۴۲۹

۱- گزارش مأمور ویژه از حزب ملیون، شماره ۲-۳-۳-۲۵۶۰، مورخه ۲۵/۶/۱۳۳۷.

۲- اظهارات دکتر تسلیمی سرپرست اداره کل دفتر مطالعات خزانه داری کشور، شماره ۵۰۳۴۰۵۴/۲۰، مورخه ۲۳/۱/۱۳۴۶.

استخدام کرده بود و از سوی دیگر از ابتدای سال ۱۳۴۶ به موازات پخش اعلامیه علیه انصاری که وی را «دزد و جاسوس و ... امریکاییها» می نامیدند، شایع شد که وارن به ایران

مسافرت کرده است تا مقدمات نخست وزیری او را مهیا نماید.^(۱) به نظر می آید شاید این امر باعث خشم شاه علیه وی و بر کناریش از وزارت کشور شده باشد. یکی از کسانی که متهم بود

علیه وزیر کشور اعلامیه تهیه می کرده است دکتر منوچهر کلالی بود، به همین دلیل تلفن وی

به مدت دو ماه از تاریخ ۵/۱۱/۱۳۴۵ تا ۵/۱/۱۳۴۶ شنود می شد، در پایان این عملیات معلوم

شد کلالی در این ماجرا نقشی ندارد.

انصاری که می دانست قطعاً رفتنی است، مثل بسیاری دیگر از رجال زمان شاه دست به تدبیری عجیب زد. وی مشهور به حمایت از سیاستهای امریکا در ایران بود و به همین دلیل

تصور می کرد که انگلیسی ها در توطئه علیه وی دارای نقشی غیرقابل انکار هستند. به گزارش

ساواک، انصاری برای این که موقعیت خود را حفظ نماید و نیز برای اینکه از میزان ضربات بر خود بکاهد دست به کاری حیرت انگیز زد. او در منزل مردی از متمولین خوزستان به نام اسدالله موسوی که چندین دوره از اهواز و دشت میشان به عنوان نماینده مجلس وارد پارلمان شده بود، با سردنيس رایت سفیر کبیر انگلیس در ایران ملاقات کرد تا از حمایت دولت انگلستان برای بقای خود تضمین های لازم را به دست آورد.^(۲) معلوم نیست که در این ملاقات چه گذشت و چه سخنانی رد و بدل شد، اما هر چه بود در نتیجه امر تغییری داده نشد و انصاری پست خود را از دست داد. غیر از عبدالرضا انصاری، هوشنگ انصاری وزیر اطلاعات، دکتر منوچهر گودرزی معاون نخست وزیر، دکتر کاظم زاده معاون سازمان برنامه،

حشمت یوسفی دبیر کل سازمان زنان، دکتر مهذب نماینده مجلس، دکتر کیانپور معاون سابق گمرکات، دکتر سمیعی مدیر کل بانک مرکزی، کریم پاشا بهادری معاون نخست وزیر، هوشنگ پیرنظر رئیس شورای عالی اداری، دکتر معتمد وزیری معاون وزارت اطلاعات، دکتر محمدعلی رشتی نماینده مجلس، دکتر خداداد فرمانفرمائیان مدیر کل بانک اعتبارات صنعتی و دکتر معاضد نماینده مجلس، از «اعضای سازمان سیا» به حساب می آمدند.^(۳)

از جمله اقدامات گودرزی این بود که وول راف مستشار امریکایی در شورای عالی اداری

ص: ۴۳۰

۱- مسافرت وارن رئیس پیشین اصل چهار ترومن به ایران، شماره ۸۴۷/۲۰/۷/۲، مورخه ۳۱/۲/۱۳۴۶.

۲- درباره آقای انصاری وزیر کشور، شماره ۳۱۲۰۶/۲۰/۷/۲، مورخه ۲۵/۱۲/۱۳۴۵.

۳- از اداره کل سوم به اداره کل هشتم، مورخه ۱۳/۱۱/۱۳۴۵، شماره ۶۵۲۴۹/۳۲۲.

را که در زمان ریاست ابوالحسن ابتهاج بر سازمان برنامه از ایران خارج شده بود، به کشور باز گردانید. راف در سال ۱۳۴۵ در منزل گودرزی اقامت داشت و فعالیتهای خود را از آنجا شروع کرده بود. نمایندگان سیاسی سفارت امریکا با این فرد در تماس بودند و به این ترتیب

ساواک معتقد بود که مستشار مزبور از مقامات سازمان سیاست (۱) همسر گودرزی به گزارش ساواک کتی نام داشت و منشی سفیر امریکا در تهران بود، وی دختر یکی از سناتورهای امریکایی بود و خود و پدرش از اعضای سازمان سیا بودند (۲). از جمله افرادی که با گودرزی کار می کردند، فردی بود به نام ایرن نیکلادزه که منشی مخصوص وی به شمار می آمد، ایرن با حسین علاء هم بسیار محشور بود. این زن همراه منوچهر قراگوزلو از بستگان علاء اخباری از وزارت دربار به دست می آورد و آن را در اختیار گودرزی قرار می داد؛ در این زمان علاء

وزارت دربار را عهده دار بود. ایرن دختر سرهنگ گریگور نیکلادزه بود که از اتباع گرجستان به شمار می آمد. وی با فردی به نام فدریکو پارینانی از اتباع ایتالیا هم مرتبط بود، این مرد در شرکت وسپا کار می کرد و کلیه مخارج ایرن را پرداخت می نمود. با کمک گودرزی ایرن موفق شد وامی از بانک اعتبارات صنعتی برای پارینانی به دست آورد. از طرفی این زن با بولستر Bolester دبیر سوم سفارت امریکا در تهران و از حامیان جدی منصور، مرتبط بود و برایش خبر تهیه می کرد و دکتر گودرزی در این زمینه به او کمک می نمود. این بولستر همان کسی

است که روز تصویب لایحه مصونیت مستشاران نظامی امریکا در مجلس حضور داشت. ایرن در شورای عالی نخست وزیری به کار اشتغال داشت. فدریکو پارینانی در تاریخ ۱۹/۵/۱۳۳۰ از طریق فرودگاه مهرآباد وارد تهران شد و تحت عنوان مطالعات اجناس صنعتی ایران از شهربانی کل کشور پروانه اقامت دریافت کرد و در شرکت سهامی کرم اوریان و شرکت خلیج (فارس) مشغول کار شد. آخرین شغل وی از تاریخ ۵/۲/۱۳۴۵ کارمندی در شرکت ایتال سقف بود (۳) مراتب امر به دلیل ارسال گزارش از دربار به خارج و نیز به دلیل ارتباط ایرن با دربار به شاه گزارش شد.

ایرن با دربار ارتباط بسیار زیادی داشت و در مواردی گودرزی را با خود به دربار می برد

ص: ۴۳۱

۱- وول راف، مورخه ۱۸/۸/۱۳۴۵، شماره ۸۵۹ - ۳۰۰ الف.

۲- گزارش سری ساواک تحت عنوان اطلاعاتی درباره همسر آقای دکتر منوچهر گودرزی وزیر مشاور، مورخه ۲۶/۱۲/۱۳۴۴.

۳- گزارش ساواک، مورخه ۶/۶/۱۳۴۵، شماره ۲۴۲۸۹/۸۲۴، درباره خانم ایرن نیکلا.

و بین او با فریده دیبا مادر فرح دیبا همسر شاه و نیز اشرف پهلوی ملاقات برقرار می کرد. او اطلاعات وسیعی از وضعیت دربار در اختیار گودرزی قرار می داد.^(۱) گودرزی مورد حمایت بدون چون و چرای منصور قرار داشت، به طوری که وقتی وی به عنوان یکی از اعضای کابینه

به مجلس معرفی شد منصور در تعریفش گفت که گودرزی مورد علاقه شاه و مملکت است و البته چون از این جملات سوء استفاده از ارتباط با دربار به ذهن متبادر می شد و نیز برای این که پای شاه را به میان نکشند، این بخش از سخنان منصور در موقع پخش از رادیو حذف گردید.^(۲)

این افراد به علاوه خسروانی، کلالی و خواجه نوری با مقامات امریکایی عضو سیا که مقیم تهران بودند ارتباطات بسیار نزدیکی داشتند و این شایعه در محافل مطبوعاتی و سیاسی تهران شنیده می شد که این عده از کارگردانان حزب ایران نوین با واسطه منصور، با گراتیان

یاتسویچ رئیس اداره سیاسی خارجی و اطلاعات امریکا در تهران، ارتباط سیاسی داشته اند.

مقدسی مدیر روزنامه ناهید این موضوع را به تفضیل نقل می کرد و می گفت که خود شاهد رفت و آمد یاتسویچ به منازل این افراد بوده است: «این روابط به اندازه ای بود که وزیر امور خارجه وقت ایران، عباس آرام از وزارت خارجه امریکا تقاضا کرد که یاتسویچ را احضار نمایند.» حشمت یوسفی به مدت بیست روز در منزل یاتسویچ اساسنامه حزب ایران نوین را ترجمه می کرد. وی «تنها زن مورد اعتماد مقامات اطلاعاتی سفارت امریکا در تهران بود.»

بعدها یوسفی به خواهش عبدالرضا انصاری از نخست وزیر یعنی هویدا و نیز حمایت های دبیر کل حزب یعنی خسروانی و سایر مقامات حزبی، به دبیر کلی سازمان زنان انتخاب شد و

در عوض تنها انتظار از یوسفی این بود که اعضای سازمان زنان را به تدریج به عضویت حزب ایران نوین در آورد.^(۳)

بنا بر مشهورات، دکتر منوچهر کلالی رهبری جناح امریکایی حزب را بر عهده داشت و خسروانی را به هر طرف که می خواست می کشانید. کوشش جناح امریکایی حزب ایران نوین آن بود که سیستم یک حزبی در کشور مستقر شود تا احزاب دیگر نتوانند روزی قدرت

ص: ۴۳۲

۱- درباره، بانو ایرن نیکلادزه، شماره ۳۱۵۲۰/۲۰ الف، مورخه ۱۲/۱۲/۱۳۴۴.

۲- مهندس پورزند نماینده مجلس شورای ملی، شماره ۱۵۵۷/ن، مورخه ۲۴/۱۲/۱۳۴۲.

۳- خانم حشمت یوسفی دبیر کل سازمان زنان ایران، مورخه ۱۹/۹/۱۳۴۵، شماره ۴۵/۲۲۶۱۶، اسناد حشمت یوسفی.

و حکومت را از دستشان خارج سازند. طبق اظهار نظر ساواک دستگاه دیپلماسی امریکا ابتدا امیدوار بود به دست دکتر علی امینی و دوستانش برنامه سیاسی و اقتصادی خود را در ایران

مورد اجرا قرار دهد و چون دکتر امینی در اثر مخالفت گروه مخالف، از ترس جان خود عقب

نشینی نمود و از حکومت کناره گیری کرد؛ دیپلماسی امریکا متوجه جناح دیگری شد تا به دست آنها نظر خود را عملی سازد و این جناح را دوستان حسنعلی منصور تشکیل دادند. با این وصف این نکته مورد تأکید قرار می گرفت که اگر کارگردانان حزب ایران نوین نمی توانستند گروه های سیاسی مخالف خود را که در احزاب و دستجات دیگری جمع شده اند از صحنه سیاست ایران خارج سازند و خود یکه تاز میدان سیاست ایران شوند، مخاطراتی از ناحیه امریکا همیشه متوجه رژیم و حکومت ایران می شد. بنا بر نظر ساواک آنچه تا کنون موجب بقاء رژیم و حکومت ایران گردیده تضادهای مختلف سیاسی است که در جناحهای سیاسی ایران وجود داشته و هر دسته از این سیاست ها فعالیت گروه رقیب را خنثی کرده و در نتیجه موجودیت ایران در کشمکشهای سیاسی جهانی حفظ گردیده است. پس اگر نظام تک حزبی در کشور حاکم شود، رژیم سلطنتی از هم فرو خواهد پاشید.

گفتیم در حزب ایران نوین کمیته محرمانه ای وجود داشت که از طرف مقامات سیا تقویت می شد و قدرت داخلی حزب در اختیار این گروه قرار داشت. هر تصمیمی که این کمیته می گرفت، کورکورانه از طرف مقامات عالی حزب مورد اجرا واقع می گردید. کارگردانان این کمیته بر اساس گزارشی دیگر، سه تن بودند: دکتر منوچهر کلالی، دکتر ناصر یگانه وزیر مشاور و دکتر محمدعلی رشتی. این کمیته سه نفری گروه دیگری را در اختیار داشت که در سطحی وسیع نظرات آنها را به بوته اجرا می گذاشت، اعضای این گروه نیز عبارت بودند از: مهندس قاسم معینی زند نماینده شاهرود در مجلس شورای ملی، مهندس ستوده وزیر پست و تلگراف، دکتر هوشنگ نهاوندی وزیر آبادانی و مسکن، رضا مجد نماینده محلات در مجلس، دکتر کشفیان وزیر مشاور و دکتر حسین معتمدی نماینده اصفهان در دوره بیست و یکم مجلس و معاون وزیر اطلاعات. وجود این کمیته سیاسی که مورد حمایت مقامات اطلاعاتی ایالات متحده بود از طرف برخی دیگر از مطلعین نیز مورد تأیید قرار گرفت. گفته می شد این افراد درصدد قبضه کردن مجلس هستند تا پس از پیروزی، وزرای دولت آینده را از کسانی انتخاب نمایند که کاملاً در اختیار آنها و به عبارتی فقط معجری اوامر

این گروه باشند. از دیگر برنامه های آنها این بود که رؤسای سازمان امنیت و نیز ژاندارمری را تغییر دهند و در این مقامات افرادی را بگمارند که صد در صد مورد تأیید آنها باشند. طبق نظر ساواک دولت منصور از طرف امریکا به شاه تحمیل شده بود و دوستان وی نیز از این مقوله

کاملاً آگاهی داشتند و این بار هم در صدد بودند که سیاست های امریکا را در ایران با شدت بیشتری حمایت نمایند و حکومت ایران را از نفوذ درباری که تحت تأثیر جریانهای سنتی سیاسی وابسته به بریتانیا بود خارج سازند. اقبال و علم دو تن از افراد مهمی بودند که مورد دشمنی شدید این افراد و یا به عبارت بهتر این کمیته قرار داشتند. کاظم مسعودی مدیر روزنامه آژنگ که نمایندگی مجلس را بر عهده داشت، افشا کرد که از مدتها قبل از وجود چنین کمیته ای در حزب ایران نوین آگاهی داشته «به همین دلیل وی خود را به این گروه نزدیک کرده و به کمک همین افراد به نمایندگی مجلس انتخاب شده است.» (۱)

ص: ۴۳۴

۱- اظهارات مهندس کشتکار، ش ۱۸۱۷۴/۲۰ هه ۵، مورخه ۲۳/۶/۱۳۴۶. نیز نگا ک: اظهارات مهندس حسن کشتکار، ش ۱۷۹۱۶/۲۰ هه ۵؛ مورخه ۱۱/۶/۱۳۴۶. ساواک در این زمینه روی اظهارات کشتکار بررسی های لازم را انجام داد و ضمن نقل مطالب وی دیدگاه های فردی دیگر به نام نصرالله سبزواری را گزارش داد و در نهایت از آن نتیجه گرفت: «... نصرالله سبزواری رئیس دبیرخانه حزب ایران نوین و نماینده مجلس شورای ملی نیز اظهار داشته هدف کمیته سه نفری فوق آن است که پس از توفیق کامل در امر انتخابات، وزاری دولت آینده را از بین کسانی انتخاب نمایند که صد در صد در اختیار بوده و خود را منتخب آنان دانسته و خواسته های نامبردگان را بدون چون و چرا اجرا نمایند. سبزواری افزوده که برنامه کار آنان این است که موجباتی فراهم سازند تا رؤسای سازمان اطلاعات و امنیت کشور و ژاندارمری کل کشور را تعویض و به جای مقامات مذکور اشخاصی را تعیین [کنند] که با آنان نظر موافق داشته باشند و اکنون هم نظر دیپلماسی امریکا بر آن است که حکومت ایران را صد در صد از نفوذ درباریان خارج سازند. اقدامات انجام شده: سوابق مهندس کشتکار بررسی فاقد پیشینه مضره سیاسی می باشد و ضمن بهره برداری از ساواک تهران خواسته شد که نسبت به شناسائی کامل نامبرده اقدام و در مورد مفاد و قسمتهای مختلف اطلاعیه از طریق منابع مختلف اقدام و نتیجه را اعلام دارد. اینک پاسخ واصله به طور ناقص پاسخ داده شده است حاکیست: «کمیته سری که در حزب ایران نوین برنامه سیاسی حزب را طراحی می نماید از سه نفر نامبردگان (دکتر کلایلی - دکتر یگانه - دکتر رشتی) تشکیل و رابط های کمیته با مقامات امریکایی ابتدا به وسیله همسر دکتر کلایلی (فرانسوی الاصل) که طبق اطلاعیه تأیید نشده مدت دو سال منشی مسترکیو که ظاهراً خود را عضو اداره سیاسی سفارت امریکا معرفی ولی در واقع یکی از رؤسای سازمان سیا در ایران محسوب می گردیده بوده است، انجام شده ولی بعداً بنا بر مصالح سیاسی از این سمت استعفا و در طول خدمت همسر خود را با مقامات امریکایی آشنا ساخته است. ضمناً نراقی پور که با دکتر کلایلی در ارتباط بوده و یکی از اعضای کمیته طرفدار دیپلماسی امریکا می باشد اضافه نموده که: به دفعات از دکتر کلایلی شنیده است که برای تغییر رؤسای انتظامی اظهار علاقه نموده و گفته است که به دست آقای هویدا نخست نظامیها را از استانداریهای مملکت کنار زدیم و کم کم باید نظامیهای بی طرف را در رأس سازمان های انتظامی قرار دهیم که تابع

دستورات حزبی باشند. در کمیته امریکایی حزب اگر چه از شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت شهبانو طرفداری می شود ولی با دربار و افرادی مانند آقایان علم - دکتر اقبال که وابستگی به دربار شاهنشاهی دارند نظر موافق اعلام نمی شود.» به نقل از گزارش ویژه اداره امنیت داخلی در مورخه ۱۳/۷/۱۳۴۶ که به امضای دوایر عملیات و بررسی و بخش های مربوطه نیز رسیده است.

گزارش های دیگری نیز این روایت را تأیید می کرد و حتی نشان می داد شاه هم از وجود چنین کمیته ای آگاهی دارد (۱) و با همین آگاهی است که امتیازات فراوانی را در اختیار آنها قرار داده است. مثلاً پرویز گرجی مدیر داخلی مجله تهران مصور از قول مهندس والا مدیر این مجله نقل کرد که شاه به این جهت انتخابات دوره بیستم و دوم مجلس شورای ملی را در اختیار کارگردانان حزب ایران نوین قرار داده است تا با راضی ساختن جناح سیاسی جدیدی که در حزب ایران نوین پدید آمده و از طرف سیا حمایت می شود؛ زمینه را برای جلب نظر امریکاییان در مسافرت آتی خود به این کشور فراهم سازد. گفته می شد اگر شاه در این سفر

موفق شود نظر مقامات امریکایی را در تأیید برنامه های سیاسی و اقتصادی خود جلب نماید- و البته در این امر صد در صد موفق خواهد بود- در بازگشت به ایران به جبران نارضایتی هایی خواهد پرداخت که در اثر این انتخابات برای عده ای وسیع پیش آمده بود. والا گفته بود که در این دوره کاندیدای نمایندگی نبوده است، لیکن کنار گذاشتن افرادی را که از سیاست های شاه حمایت به عمل می آورند به صلاح کشور نمی داند، زیرا این افراد در عین

اینکه مجری صد در صد اوامر شاه هستند در بین مردم هم از طرفداران مؤثری برخوردارند و بروز نارضایتی در این افراد باعث می شود که مخالفین از آن نارضایتی برای تحریک مردم

علیه مصالح کشور بهره برداری نمایند. (۲)

با اینکه در این شبکه نام خسروانی و کلالی هر دو دیده می شد، اما بین آنها هم رقابتی

ص: ۴۳۵

۱- سال ها بعد علم نوشت: «سال گذشته از روزا به سنت موریتس عریضه عجیبی عرض کردم و تا آنجا که اطلاع داشتم پته آقایان را بنا بر وظیفه چاکری خودم نسبت به شاهنشاه بر باد دادم. عرض کردم مگر ممکن است اشخاص فراماسون باشند، انترناسیونال باشند، عضو سیا باشند، بهائی باشند و باز هم علاقه مند به کشور؟» یادداشت های علم، ج ۳، ص ۱۴۳.

۲- حزب ایران نوین و انتخابات انجمن شهر، ش ۲۷۷/۳۰۰/الف، مورخه ۲۱/۳/۱۳۴۵.

پنهانی وجود داشت. خسروانی که می دید کلالی روز به روز بر موقعیت خود می افزایش داد و از طرفی به حمایت های ایالات متحده مستظهر است، تلاش کرد در برابر وی جبهه ای جدید بگشاید. در این راستا وی به دکتر هدایتی که روز به روز بیشتر مغضوب کلالی واقع می شد

نزدیکتر گردید و از آن طرف کلالی در صدد بر آمد مقدمات سرنگونی هدایتی را از وزارت آموزش و پرورش مهیا کند. کاندیداهای وی برای وزارت آموزش و پرورش دو تن بودند: دکتر فرخ روپارسای در درجه اول و در درجه بعدی دکتر ناصر یگانه. دیگر از روزی که سخن از سازش خسروانی با هدایتی پیش آمده بود، هوشنگ نهاوندی نیز همراه با کلالی در تضعیف وی می کوشیدند، و از سویی محیط آموزش و پرورش از دست طرفداران هدایتی خارج شده بود. برنده این ماجرا منوچهر کلالی بود، وی در نهایت امر موفق شد در سال ۱۳۴۸ خسروانی را از منصب دبیر کلی حزب به زیر کشد و خودش جای او را بگیرد. این تحول نشانه ای از این واقعیت بود که کمیته سیاسی مورد حمایت سیا اینک کلیه ابتکار عملهای لازم را در اختیار گرفته است و حتی خسروانی را که در وفاداری او تردیدی وجود نداشت، قربانی

نفوذ روزافزون خود در ایران کرده است تا متحدین مورد اعتمادتر جای او را بگیرند. خسروانی که زمانی در صدد به دست آوردن پست نخست وزیری بود، در نهایت وزرات کار را هم از دست داد و هویدا بار دیگر از جانب وی آسوده خیال شد. موقعیت حزب بسیار ضعیف شده بود و خسروانی تا قبل از اینکه گروه کلالی بتواند نفوذ خود را در حزب تحکیم

کند، هر روز آماده بود که قبل از فروپاشی تشکیلات حزب، راه را برای صعود خود به نخست وزیری با حمایت های امریکا هموار کند^(۱)، آرزویی که هرگز به آن دست نیافت.

حزب ایران نوین از همان ابتدای کار تشکیلاتی بیمار و قادر به هیچ کاری نبود. دکتر

محمدعلی (همايون) کاتوزیان به نقل از مارتین هرترس گزارشی را نقل کرده است که در نوع خود بسیار گویاست. این تحلیل در اوائل سال ۱۳۴۳ نوشته شده است، این گزارش نمائی از تهران: حکومت شاه از دیدگاه یک دیپلمات در ژوئن ۱۹۶۴ نام دارد که تازه در سال ۱۳۵۷ توسط مؤسسه مطالعات دیپلماتیک دانشگاه جرج تاون واشنگتن منتشر شد.^(۲) هرترس این گزارش را در زمانی نوشت که رایزن سیاسی سفارت امریکا در تهران بود و در همان زمان آن را برای

ص: ۴۳۶

۱- خسروانی دبیر کل حزب ایران نوین، ش ۳۰۰/۳۴۶/الف، مورخه ۷/۴/۱۳۴۵.

۲- Martin F. Herz, A View From Tehran: A Diplomat Looks at Shahr's Regime in June . -۲
Institute For the Study of Diplomacy , Georgetown University , Washington
۱۹۶۴.

مقامات وزارت امور خارجه کشور متبوع خود ارسال کرد. عنوان این گزارش چند عامل ملموس در سیاستهای ایران بود. در این گزارش آمده بود با اینکه شاه توانسته است از پس گروه های مذهبی و جبهه ملی و افرادی مثل امینی بر آید، لیکن دارای پایگاه اجتماعی نیست و حتی کسانی که به دفاع از او تظاهر می کنند چندان در قید دفاع از سلطنت او نیستند. در این گزارش ساواک، درآمدهای نفتی و بالاتر از همه حمایت امریکا دلیل ماندگاری رژیم دانسته

شده است. در این گزارش آمده است که مردم مسئولیت حکومت ایران را بر عهده ایالات متحده امریکا می دانند و البته همین دیدگاه به زیان امریکاست. فقراتی از گزارش فوق به این شرح است:

از آنجا که اپوزیسیون ناتوان و پراکنده و دلسرد است، حکومت قاعدتا باید احساس مسرت و امنیت کند، به خصوص که از امتیازات سیاسی بزرگی هم برخوردار است. ولی یک عامل چشمگیر در اوضاع کنونی ایران این است که حکومت طرفداران پر و پا قرص زیادی ندارد. قرائن را در همه جا می بینیم: سران «حزب ایران نوین» آشکار و پنهان می گویند حزبشان

پوشالی است و تا وقتی که همه تصمیم ها را شاه می گیرد از هیچ حزب سیاسی در ایران کاری بر نمی آید؛ وکلای دستچین شده مجلس از حمایت امریکا از حکومتی که می گویند مضحکه دمکراسی است اظهار تأسف می کنند؛ پیشکاران شاه که در عین حال از سر سپرده ترین هواداران او هستند، معتقدند که تا وقتی آزادی بیان، نمایندگی صاحب اختیار،

و انتخاب بر اساس شایستگی در ایران وجود ندارد، نخواهد توانست مشکلاتش را حل کند؛ قضات عالی رتبه ای که بدون پروا می گویند تا موقعی که عده خاصی از تعقیب قضائی

مصون باشند مبارزه با فساد راه به جایی نخواهند برد، افسرانی که تمهیدات پراکندن تظاهرات جبهه ملی را به آنان خبر می دهند؛ مقامات وزارت خارجه که در خفا خواهان اجرا نشدن اقدامات بر ضد مخالفان رژیم ایران در امریکا می شوند که در ظاهر به طور رسمی از دولت امریکا انتظار آن را دارند. این ها مخالفان حکومت نیستند بلکه خود از ایادی حکومت اند که با همه احساس وفاداریشان به شاه دچار دلشوره ای عجیب، بی اعتقادی به کاری که انجام می دهند، و تردید در مورد اینکه آیا حکومتشان سزاوار بر جای

ماندن است، می باشند.

مشکل واقعی حکومت فعلی ایران این است، نه فعالیت های مخالفان، چون حتی یک

اقلیت مصممی که در رأس یک حکومت قرار داشته باشد می تواند در میان مردم احترام برانگیزد... حتی اگر خصلت سرکش و نافرمان طبقه متوسط ایرانی را کاملاً در نظر بگیریم، این حقیقت به قوت خود باقی است که حکومت شاه را نه تنها مخالفانش بلکه، مهمتر از آن، حتی حامیانش دیکتاتوری بسیار نامحسوس می دانند... (۱)

آنان افراد با اطلاع ایرانی می خواهند بگویند که حکومت شاه را امریکاییها نگه داشته اند و تلویحا (حتی به صراحت) می گویند که بدون حمایت ما [امریکا] شاه و حکومتش به آنی از صفحه روزگار محو خواهند شد. هر چند قضیه به این سادگیها نیست، این عامل در معادلات سیاسی امروز در ایران کاملاً محسوس است. بماند که این اتهام را دایم از مخالفان

هم - که توقع دارند امریکا جورشان را بکشد و کار آنان را به جای خودشان انجام دهد- می شنویم. باور کردنش دشوار نیست که حتی خود شاه هم گاه این قضیه باورش می شود، چنان که از نگرانی های شدید او در ابتدای سر کار آمدن دولت کندی گزارش های موثقی داشته ایم و یک بار دیگر به خصوص موقعی که «نگودین دیم» Nego Din Diem [در ویتنام] از قدرت بر کنار شد... بسیاری گمان می کنند که نخست وزیرهای ایران را امریکا انتخاب می کند و حتی ایرانیانی که از جهات دیگر آدمهای با اطلاعی هستند - مثل وزیر دارائی فعلی [جمشید آموزگار(۲)] پیش از احراز این مقام - تصور کاملاً اغراق آمیزی از میزان کمک های امریکا به حکومت شاه دارند....

نمایندگانی که به تازگی با اجازه شاه برای مجلس انتخاب شده بودند، از مقامات سفارت امریکا می پرسیدند آیا مصلحت می بینید که در نطقی از حکومت به دلیلی انتقاد کنند. نامزدها- یا نامزدهای آتی - مقام نخست وزیری پیش اعضای سفارت امریکا از محبوبیت و کمالات خود تعریف می کنند. دعوت کردن و یا نکردن سفیر امریکا یا زیردستان ارشدش از

کسی - انگار که همین نشان دهنده آینده سیاسی او باشد- برای او امری مهم است.... آنان

چون فکر می کنند ما قدرت این را داریم که اوضاع را تغییر بدهیم - در حالی که این طور

نیست - گناه نارسایی هایی هم که پیشگیری یا درمان آن ها از عهده ما خارج است به گردن ما می افتد. این یک عامل ملموس مهم دیگر در اوضاع کنونی است. (۳)

ص: ۴۳۸

۱- تأکید از کاتوزیان است.

۲- نام آموزگار توسط راقم این سطور افزوده شده است.

۳- دولت و جامعه در ایران، صص ۳۳-۳۵.

گویی تاریخ در حال تکرار شدن بود، به یاد آوریم که در دوره مشروطه نیز برخی رجال ایرانی همین دیدگاه را در مورد انگلستان داشتند. از سوی دیگر این تحلیل به نوعی مؤید

مطالبی است که در این کتاب از آن ها سخن به میان آمد؛ هر چند هر تس حقایقی را کتمان کرده

و این گونه وانمود کرده بود که آن چه در ایران می گذرد به میزان زیادی ربطی به سیاست های

امریکا ندارد - که مستندا نشان دادیم واقعیات از مسئولیت غیر قابل کتمان امریکا در حوادث

این دوران حکایت می کنند - اما حقیقت این است که از سال ۱۳۴۳ امریکا در استقرار دیکتاتوری محمدرضا شاه در کشور سهم غیر قابل انکاری بر عهده داشت. امریکا این همه را

با استقرار نخبگان طرفدار خود در مناصب حساس و اجرائی ایران عملی کرد و بالاتر اینکه

این اقدامات را به عنوان رشد و توسعه اقتصادی و تلاش برای استقرار دموکراسی در ایران به بوته اجرا گذاشت. به همین دلیل است که حوادثی که از نیمه های دهه ۱۳۴۰ تا پایان عمر

رژیم سابق در ایران روی داد بی سابقه بود و به همین دلیل است که در صدر این کتاب توضیح

دادیم حوادث این سال ها به مراتب از دخالت های سابق امریکا در امور داخلی ایران مخرب تر

بود و پرداختن به آنها نشان دهنده این است که مسئولیت امریکا در ایران فقط در ارتباط با کودتای بیست و هشتم مردادماه سال سی و دو نیست. این مسئولیت بسیار فراتر از موضوع کودتاست. همه تلاش های امریکا طی این سالها در یک علت نهفته بود: تلاش سازمان یافته

برای استقرار دولتی دست نشانده با عنوان نمودن شعارهایی که از آنها بوی عوام فریبی به

مشام می رسید.

ص: ۴۳۹

فصل نهم: فرجام دولت دست نشانده

استقرار نخبگان طرفدار سیاستهای امریکا در دوره هویدا به اوج خود رسید. در سراسر دوره نخست وزیری هویدا، تا مقطع تشکیل حزب رستاخیز در اسفند ۱۳۵۳، افراد و اعضای حزب ایران نوین بیشتر در مواقع تظاهرات حزبی و یا تشریفاتی از این دست دور هم گرد می آمدند ولی هیچ انگیزه ای در اعضا برای مشارکت در مراسم رسمی دیده نمی شد. اعضای معمولی حزب از بین سازمانهای کارگری، اعضای شرکتهای تعاونی و سازمانهای صنعتی انتخاب می شدند که به تبع مدیران ارشد خود به این حزب گرویده بودند؛ به عبارتی این افراد

از مرام و مسلک و یا اهداف این حزب چیزی نمی دانستند و به اطاعت یا کراهت وارد این تشکیلات شده بودند. حتی بعدها اعضای حزب در دوره هویدا تشویق هایی دریافت کردند و مشاغل متعددی برای بسیاری از اعضا تدارک دیده شد که هدف از آنها صرفاً مشغول به کار

کردن منسوبین بود و گرنه هیچ کار مفیدی از این افراد دیده نمی شد.

حزب ایران نوین در دوره هویدا از درآمدهای کلانی برخوردار بود، این درآمدها از منابع زیر تأمین می گردید: از طریق وزیران حزبی، وکلا مجلس، سناتورها، استانداران، مقامات

مؤثر کشوری و اشخاصی که در حزب دارای موقعیت حساسی بودند. بسیاری از اعضا و مسئولین حزبی از بودجه عمومی دولت حقوق دریافت می کردند، تمکن مالی اعضای حزب آنقدر بالا بود که فقط حق عضویت آنها بین ۵/۰۰۰ تا ۱۵/۰۰۰ ریال می شد که در آن شرایط

اقتصادی که حقوق ماهیانه معلمان و کارمندان دولت پانصد تومان هم نمی شد، رقم قابل توجهی را تشکیل می داد. دولت از طریق کمک های مالی از بودجه سری نخست وزیری هر سال مبلغ کلانی را برای مخارج حزب هزینه می کرد، این بودجه رقم قابل ملاحظه ای را تشکیل می داد. تعداد زیادی از اعضا و کادرهای حزبی در سازمان ها و ادارات دولتی مشغول

به کار بودند و به فراخور موقعیت خود حقوقهای گزافی دریافت می کردند اما به ندرت در

محل کار خود حاضر می شدند و تمام وقت خود را در اختیار حزب قرار می دادند. مثلاً رئیس

خدمات حزب ایران نوین، کارمند وزارت کار و دبیر کمیته استان کرمانشاه کارمند وزارت بهداشت بود و به عنوان بازرس مقرری دریافت می کرد ولی این فرد در محل کار خود حاضر نمی شد و تمام وقت را در حزب ایران نوین می گذرانید. حزب ایران نوین حقیقتاً یک حزب دولتی و فرمایشی به مفهوم دقیق کلمه بود، پاره ای از وزارتخانه ها و سازمانهای دولتی از بودجه جاری خود کمک هایی را در اختیار حزب قرار می دادند؛ کما اینکه سازمان اوقاف یک قطعه زمین برای احداث دانشکده حزب در اختیار آن قرار داد. در هنگام انتخابات مجلسین حزب از هر یک از کاندیداهای خود مبالغی به عنوان مخارج تبلیغاتی اخذ می کرد و

این وجوه، فوق وجوهی بود که در ایام انتخابات از کاندیداهای مجلس سنا و شورا دریافت

می کردند و مبلغ آن معمولاً برای هر داوطلب بین یکصد هزار تا ده میلیون ریال می شد، به واقع کاندیدها کرسی های مجلس را می خریدند. بدیهی است که این مبالغ از طرف کاندیدها

به حزب ایران نوین پرداخت می شد و در عوض عده ای به نام نماینده مردم وارد مجلس می شدند و البته هزینه هایی را که متحمل شده بودند یک جا جبران می کردند.

حزب ایران نوین مثل یک اداره به کارکنان خود از بودجه جاری دولت حقوق می داد. حدود سیصد تن از این کارمندان در تهران بودند و بیش از دویست تن دیگر در شهرستانها اقامت داشتند و حقوق ماهیانه آنها بعلاوه اضافه حقوق و اقلام دیگری که در عرف اداری

معمول است، رقم قابل توجهی را تشکیل می داد. به بسیاری از کارمندان دولتی فوق العاده

حقوق پرداخت می شد به این عنوان که این افراد در خدمت دستگاههای اداری هستند، لیکن این افراد عملاً در حزب ایران نوین به کار مشغول بودند و کار دولتی به مفهوم مصطلح کلمه

نداشتند. به دبیران کمیته های حزبی و معاونین حزب هم مقرری پرداخت می شد و سایر مقامات حزبی نیز از این خوان یغما منتفع می شدند. حقوق ماهانه این افراد بین ۶۰/۰۰۰ الی

۲۰۰/۰۰۰ ریال می شد، در حالی که بسیاری از کارمندان دولت و بسیاری از مدیران کشور باید سی سال انتظار می کشیدند تا مگر روزی دارای آپارتمانی یا اتومبیلی شوند. در همان

زمان قشر فرهیخته ای که بانیان کانون مترقی و حزب ایران نوین از برتری شان دم می زدند، با مبالغی ناچیز زندگی خود را می گذرانیدند. اجاره بهای مکانهای حزب در تهران مشتمل بر

تبلیغات و انتشارات، کمیته تحقیق، خانه کارگر، سازمان جوانان، کمیته تدارکات و سایر تشکیلات حزبی هزینه های سرسام آوری داشت که همه و همه از بودجه جاری کشور تأمین می شد. این ارقام را باید به کمیته شهرستانها نیز افزود و در کنار همه اینها هزینه های تعمیر و نگهداری و خرید لوازم ضروری و وسائل تزئینی را باید اضافه کرد. در طول سال مراسم و جشن هایی برگزار می شد که هزینه آن باز هم از طریق بودجه دولت تأمین می گردید. پاداشهای کلانی پرداخت می شد و خلاصه اینکه غیر از این مبالغ وجوه زیاد دیگری حیف و

میل می شد و مبالغی هم به عنوان پاداش به برخی از نزدیکان مقامات حزبی پرداخت می گردید.

این در حالی بود که حزب در بین مردم هیچ گونه پایگاهی نداشت. حتی در جراید این دوره این مطلب به کرات مور تأکید قرار گرفته است که حزب در بین دانشگاهیان فاقد نفوذ

کافی است و صرف نظر از عضویت تعداد قلیلی که از طریق حزب به مشاغلی دست یافته اند، اکثریت دانشگاهیان و بالخصوص استادان در حزب عضویت ندارند و اصلاً به فعالیت آن بدین

هستند. جامعه دانشجویی هم تعداد قلیلی را به حزب تقدیم داشته بود، تازه این افراد هم به منظور رسیدن به امیال و یا احراز شغلی و گرفتن مقرری به حزب روی آورده بودند و در ساختمان سازمان دانشجویان حزب گرد هم می آمدند و البته هیچ کاری هم انجام نمی دادند و گر نه اکثریت مطلق دانشجویان نسبت به حزب مذکور فاقد علاقه و بلکه مخالف

آن بودند. حزب ایران نوین در ابتدای دهه پنجاه مؤسسه ای تحت عنوان مؤسسه عالی علوم سیاسی و امور حزبی تشکیل داد؛ تعدادی از اعضاء حزب با ضوابطی که از طرف خود مسئولین تهیه می شد و بدون اینکه کنکوری در کار باشد در این مؤسسه مشغول به تحصیل می شدند و همین امر به خودی خود باعث ایجاد نفرت و انزجار در بین دانشجویان می گردید. وضعیت جامعه روشنفکری هم بر همین منوال بود؛ شعرا، نویسندگان، هنرمندان و گروه کثیر دیگری

از این دسته ها با فعالیت سیاسی در چارچوبی که حزب ایران نوین توصیه می کرد مخالف

بودند. اما در بین این افراد هم بودند کسانی که از قبل فعالیت به نفع حزب به مناصب و مشاغلی رسیده بودند لیکن تعداد این افراد هم معدود بود و در عرف جامعه روشنفکری ایران، این افراد را در زمره روشنفکران محسوب نمی کردند.

در بین دانش آموزان نیز این حزب فاقد پشتوانه بود، اما در بین کارگران وضع تا اندازه ای

فرق می کرد. کارگران به سازمانهای صنعتی وابسته بودند و این سازمانها به طور کلی بنا به علل و شرایطی به حزب وابستگی داشتند. عضویت وزیر کار یعنی خسروانی در حزب ظاهراً باعث شده بود که کارگران به طور مصلحتی هم که شده خود را با سیاستهای آن هماهنگ نشان دهند؛ ولی چنانچه نیت واقعی آنان مورد توجه واقع می شد معلوم می گردید

که علاقه باطنی به این تشکیلات نداشتند. حزب با داشتن امکانات وسیع به ندرت توانسته

بود در جهت منافع این طبقه آگاهانه گام بردارد. کارگران بی پشتوانه ترین طبقه در بین طبقات اجتماعی دوران پهلوی بودند، این توده های زحمتکش اگر مورد بغض و یا کینه و عداوت قرار می گرفتند کسی نبود که از آنها حمایت کند. قانون کار فقط در روی کاغذ بود، می شد

خیلی آسان فردی را در محیط های کارگری که جز تقاضای صنفی چیزی را نمی طلبید، به کمونیسم و یا هرج و مرج طلبی متهم کرد. در چنین صورتی کارگران هستی خود را از دست می دادند و احدی را یارای آن نبود که از این طبقه ستم کشیده پشتیبانی نماید. در بین کشاورزان هم وضع به همین منوال بود. ظاهراً این طبقه نیز به سازمانهای روستایی وابسته به حزب تعلق داشتند ولی عملاً حزب در میان این طبقه هم نفوذ اجتماعی نداشت.

به دلیل عضویت وزیر آموزش و پرورش دکتر فرخ رو پارسای در این حزب، بسیاری از مسئولین این وزارتخانه در حزب عضویت داشتند. تعداد نسبتاً قابل ملاحظه ای از فرهنگیان

از روی اجبار در حزب قبول عضویت کرده بودند، اما در جلساتی که تشکیل می شد بعضاً انتقادات شدیدی از نحوه اداره وزارتخانه و طرح مشکلات معیشتی کارمندان و معلمان پیش

می آمد. واضح است که این جلسات در عوض اینکه در جهت حمایت از کابینه و برنامه های دولت هویدا باشد در جهتی دقیقاً خلاف آن راه می پیمود. در سایر وزارتخانه ها هم وضع به

همین منوال بود، برخی از مسئولان وزارتخانه ها به دلیل اینکه وزیر و یا معاونین و سایر مسئولین در حزب عضویت داشتند به آنها ملحق شده بودند تا از این طریق برای آینده خود فکری کرده باشند، اما بنا به همان گزارشها این افراد نیز در قیاس با سایر کارمندان قشر بسیار

ص: ۴۴۴

کوچکی را تشکیل می دادند.

بین دارندگان مشاغل آزاد هم وضع به همین منوال بود؛ این افراد به دولت وابستگی مالی

نداشتند و به همین دلیل غیر از افرادی که برای رسیدن به امیال و آرزوهای خود به حزب

پیوسته بودند دیگران حداقل بی طرف بودند و سلبا و ایجابا در مسائل روزمره دخالتی نمی کردند. طبق گزارش های ساواک این حزب در بین فرق مذهبی نفوذی نداشت، یهودیان، ارامنه، آسوریان و زرتشتیان سرگرم فعالیت های مذهبی خود بودند. حتی بهاییان هم طبق این گزارشها، بر مبنای اعتقادات خود در سطوح پایین از فعالیت های سیاسی منع بودند، به

عبارتی فعالیت سیاسی در سطوح عالی آنها مجاز بود. خلاصه اینکه این حزب در بین اقلیت های مذهبی نیز نفوذی نداشت. اکثریت بازاریان و بازرگانان رغبت کافی برای فعالیت

در حزب ایران نوین نداشتند و صرفا رؤسای اصناف آن هم در مسیر منافع خود از این تشکیلات تا حدودی حمایت می کردند. با تمام تلاشی که حزب برای یافتن پایگاهی در بین وکلای دادگستری و حقوق دانان انجام داده بود و با اینکه بارها تلاش کرده بود در انتخابات

هیئت مدیره کانون وکلای دادگستری نفوذ کند، لیکن اقدامات طرفداران حزب در این زمینه

هم به شکست انجامیده بود و علت اساسی این عدم موفقیت آن بود که وکلا استقلال رأی داشتند و مسئولان نمی توانستند علیه آنها موفقیتی داشته باشند، زیرا این افراد با حقوق

اساسی و مبانی آن آشنا بودند و دولت نمی توانست از طریق ایراد حقوقی آنها را منکوب خود

سازد.

سالها از تأسیس حزب ایران نوین می گذشت، اما گردانندگان حزب کماکان از دوستان و همدوره ای های منصور بودند. این گروه عمدتا حول و حوش این افراد دور می زد: امیرعباس هویدا، دکتر منوچهر کلایلی، مهندس قاسم معینی، دکتر جواد سعید، دکتر نصیر عصار، دکتر

ضیاءالدین شادمان و عده ای دیگر. در طرف مقابل این گروه عطاءالله خسروانی قرار داشت که علی رغم همه تلاشهایش برای اینکه موفقیتی در جهت احراز منصب نخست وزیری به دست آورد ناکام بود. طرفداران او عمدتا از کارمندان وزارت کار بودند، این گروه هرگز

نتوانستند در تصدی مناصب اجرایی سطح بالا در حزب کامیاب شوند. در حقیقت خسروانی رقیب هویدا برای تصدی پست نخست وزیری به شمار می رفت، اما با همه این اوصاف گروه خسروانی هیچ گاه نتوانست بر حریف پیشی گیرد و کلیه

مناصب حزبی کماکان در دست

ص: ۴۴۵

منسویین و یا وابستگان گروه فوق باقی ماند.

حزب ایران نوین امکانات فراوانی برای بهسازی امور جامعه و جذب طبقات مختلف اجتماعی در اختیار داشت لیکن به دو دلیل این امر ممکن نشد: نخست اینکه اعضای حزب به

ضرورت چنین چیزی بی اعتقاد بودند. از نظر بسیاری از آنها حزب جایی بود که باید از آن

برای بر کشیدن خود به قدرت و ثروت استفاده کرد و دیگر اینکه در آن شرایط شاه به احدی

اجازه ابراز وجود نمی داد. حزب گر چه امکانات زیادی در اختیار داشت، اما شخص نخست وزیر در امور عمده و تصمیم گیریهای اساسی دخالت داده نمی شد. این گونه به نظر می آمد که شاه، هویدا را نگه داشته است که ثابت کند در ایران تفکیک قوا و قوه مجریه ای هم وجود دارد و گرنه او هم در بسیاری از امور مهم کشور نه تنها هویدا را مشارکت نمی داد بلکه او را تحقیر هم می کرد، این تحقیر به صورت بسیار زننده ای از طرف اسدالله علم وزیر دربار

مقتدر شاه اعمال می شد.

امکانات فرا روی حزب بسیار زیاد بود: شاه حداقل در مقام شعار و حرف از این حزب تعریف و تمجید می کرد و به عبارتی حزب از حمایت معنوی وی برخوردار بود. دیگر اینکه کابینه و اکثر پست های حساس کشور را در اختیار داشت، در این راستا حزب همان طور که پیشتر گفتیم از امکانات دولتی برای پیشرفت کار خود استفاده فراوان به عمل می آورد. تعداد

قابل ملاحظه ای از سناتورها در این حزب عضو بودند و از این طریق امکانات فراوانی نصیب آنان می شد. اکثریت نمایندگان مجلس شورای ملی هم از اعضا و طرفداران این حزب بودند. به علاوه استانداران و مقامات مهم کشوری در اطراف و اکناف کشور به این حزب تعلق داشتند. انجمن های شهر، شهرستان و استان و شوراهای منطقه ای آموزش و پرورش، رؤسای اصناف، مسئولان سندیکاها، کارگری و اعضای مهم شرکتهای تعاون روستایی که نزدیک به چند هزار شغل را تشکیل می داد همه و همه در اختیار این حزب بود. از طرفی از

بودجه محرمانه نخست وزیری تا آنجا که ممکن بود استفاده می شد و امکانات پاره ای از سازمان ها در اختیار حزب قرار داشت. از دستگاههای تبلیغاتی کشور نهایت استفاده به عمل

می آمد و از موقعیت جهانی ایران هم می شد استفاده های لازم را به عمل آورد؛ مثلاً احزاب و مراجع بزرگ بین المللی از مقامات ایران بارها و بارها در مراسم خود دعوت می کردند، مدعوین هم طبیعتاً از اعضا و وابستگان حزب ایران نوین بودند. با این همه سران حزب

هیچ گاه نتوانستند از این موقعیت ها برای تحکیم حزب در مجامع جهانی و توجیه حضور آن در صحنه سیاسی ایران استفاده ببرند. علت این بود که باوری به فعالیت حزبی وجود نداشت

و دیگر اینکه مشاغل در حزب انحصاری بود و به قشر جوان اجاره دخالت در امور داده نمی شد. در تصدی مشاغل حزبی معیار و ضابطه ای وجود نداشت و به آسانی می شد از طریق سالوس و تزویر به مقامات بالا رسید بدون اینکه صلاحیت لازم وجود داشته باشد. حزب در

اداره امور خود اراده ای نداشت؛ آن کس که در درجه اول این اراده را در هم می شکست شخص شاه بود و بعد از او مقامات عالیله کشوری و لشکری قرار داشتند که هر کدام خارج از

معیارها و ضوابط قانونی چیزی را می طلبیدند و دولت هویدا هم که تجلی حزب ایران نوین

بود باید به این تقاضاها، اعم از مشروع و نامشروع پاسخ می داد و در واقع تقاضاها را اجابت می کرد.

یکی از دلایل ناکامی حزب در جذب مردم عدم بهره برداری از چهره های موجه و نیز استفاده از افراد ناموجه و منفور بود. از طرف دیگر برای اینکه کسانی را در زمینه ای مشغول کار نمایند ناچار بودند در حزب سازمان ها و تشکیلات جدیدی به وجود آورند، این امر باعث می شد که بدنه متورم و غیر ضروری اداری در حزب شکل گیرد که عملاً گرهی بر دست و پای حزب بود. اگر از یک فرد حزبی پستی گرفته و به دیگری داده می شد این فرد در سلک ناراضیان در می آمد و دیگر انگیزه فعالیت های حزبی را از دست می داد. به عبارتی حزب تا زمانی معنا و مفهوم داشت که می توانست نردبان ترقی افراد باشد و در غیر این صورت کسی فعالیت در جهت مصالح آن را جدی تلقی نمی کرد. در بین اعضای حزب نوعی بی اعتقادی شگفت انگیز دیده می شد که آفت مهم کارهایی از این دست بود. توضیح اینکه اعضا خود هم نمی دانستند

چرا در حزب ایران نوین کار می کنند، تنها انگیزه آنها از ورود به این حزب دستیابی به

موقعیتی اجتماعی و یا سیاسی بود که از طریق عادی به دست نمی آمد. از طرف دیگر با اینکه

معمولاً عرف در احزاب سیاسی این است که امور با مشورت اکثریت اعضای حزب جامه عمل بپوشد این روال در حزب ایران نوین اجرا نمی شد.

فراکسیون پارلمانی حزب در یکی از جلسات تصمیم گرفته بود مانع افزایش جرایم رانندگی شود؛ لیکن به علت موافقت تنها هشت تن از ۱۷۰ عضو فراکسیون پارلمانی حزب با این موضوع، این امر مورد تصویب قرار گرفت، بدیهی است که این مسئله نه تنها باعث ایجاد

نفرت در بین توده های مردم می شد بلکه نخبگان قوم را هم از فعالیتهای حزبی می رماند. مقولاتی از این قبیل نشان می داد که فعالیت حزبی در ایران افسانه ای بیش نیست.

با این قرائن و شواهد پیش بینی می شد که حزب در برابر مشکلات آتی و نوسانهای سیاسی آسیب پذیر بوده و چنانچه مقدرات و امکاناتی که فعلاً در اختیار داشت از آنها گرفته شود سرنوشتی بهتر از حزب ملیون پیدا نمی کرد. در واقع این دولت بود که حزب را سر پا نگه داشته بود و نه حزب دولت را. اگر روزی کمکهای دولتی قطع می شد، حداقل این بود که تعداد زیادی کارمند بیکار بر جای می ماند، که خود به خود مشکلی اساسی در سلسله مراتب اداری به شمار می رفت.

حزب ایران نوین و تشکیلات آن با حمایت ایالات متحده امریکا و در راستای تحکیم نفوذ این کشور بر ایران ایجاد شد و در بین توده های مردم پایگاهی نداشت و مقامات عالی

رتبه حکومتی هم در گیر جنگ قدرت برای تحکیم موقعیت خود بودند و از حزبی که برای اصلاحات درست شده بود به عنوان سکویی برای به دست گرفتن مناصب اجرائی استفاده می کردند و در این راه به منظور جلب حمایت سیا با آن از در همکاری گسترده در آمدند و

حتی موقعیت سابق خود را به طور کلی از دست دادند. شرح یک ماجرا شاید بهتر به این موضوع و درک عمق آن کمک نماید: شاه وقتی از یکی از سفرهای خارجی خود باز می گشت با استقبال برخی از هواداران حزب ایران نوین مواجه شد. در مراسم استقبال عده ای از کارگران همراه با زنان گودهای جنوب شهر شرکت داشتند و این افراد با لباسهای ژنده در

مراسم استقبال شرکت کرده بودند. این افراد اجیر شده را در برابر دریافت اندکی پول به این مراسم آورده بودند. مهندس عبدالله ریاضی که از شاهدان ماجرا بود، خانم شوکت الملک جهانبانی نماینده مجلس و از سران حزب ایران نوین را به دفتر کار خود خواند و به این امر اعتراض کرد. او گفت این اقدام آنقدر زننده بوده است که مقامات ایرانی در انظار خارجی ها

شرمنده شده اند و ادامه داد حزبی که ادعا می کند حکومت را در دست دارد اگر نتواند دویست

یا سیصد نفر بانوان تحصیل کرده و روشنفکر را در این قبیل مواقع جمع کند، پس چگونه می تواند ادعا کند که از حمایت افکار عمومی برخوردار است؟ (۱) با وجود بسیج نیرویی که حزب ایران نوین انجام داده بود باز هم تعداد استقبال کنندگان از شاه رقمی قابل توجه را

ص: ۴۴۸

تشکیل نمی داد. این حقیقت را عباس شاهنده مدیر روزنامه فرمان در مذاکره ای خصوصی افشا کرد. او گفت به دلیل این که هویدا مساعدت زیادی در انتشار روزنامه فرمان انجام

می دهد، طبق توصیه ای که از طرف نخست وزیر شده بود تعداد استقبال کنندگان حزب ایران

نویس از شاه را صد هزار تن گزارش کرده، در حالی که حتی تعداد کل حاضرین یک دهم این رقم هم نبوده است تا چه رسد به شرکت کنندگان حزب. او گفت حزب حتی نتوانست از بین کارگران کارخانه ها تعداد قابل توجهی افراد را برای استقبال از شاه فراهم کند. شاهنده

می گفت در برابر محبتهای هویدا او هم ناچار است به گونه ای این محبتها را جبران کند و فعلاً به جز آنچه از طرف حزب به او دیکته می شود تا در روزنامه چاپ کند، کار دیگری از دست

او ساخته نیست. (۱) در مراسم استقبالی هم که انجام گرفت از رهبران حزب رفتاری سر زد که باعث ناراحتی بسیاری افراد، حتی طرفداران این تشکیلات شد. توضیح اینکه در این مراسم

رهبران حزب بر روی صندلی هایی که بر فرشهای گران قیمت قرار داده شد جلوس کرده بودند و در حالی که صندلی خالی هم وجود داشت نمایندگان کارگران روی زمین در کنار خیابان نشسته و منتظر ورود شاه بودند. این منظره به گمان ناظران نموداری از روحیات اشرافی کارگزاران حزب بود که علی رغم شعارهای داده شده از تعمیق شکاف طبقاتی زایدالوصفی در بین سران حزب و توده های حزبی حکایت داشت. این منظره مورد انتقاد شدید اعضای حزب واقع شد و انزجار زیادی در بین بینندگان تولید کرد. زیرا از چهار صد

صندلی موجود دویست و پنجاه تای آن خالی بود و کارگران را اجازه نداده بودند روی این

صندلی ها بنشینند. تحلیل ها نشان می داد که اختلاف طبقاتی در درون حزب ضربه بسیار بزرگی به موقعیت آن در بین توده های مردم وارد ساخته است. (۲)

مورد دیگر انتخابات مجلس بیست و دوم بود. حزب ایران نویسن که در بین توده های مردم نفوذی نداشت تلاش می کرد از هر راه ممکن موقعیت خود را در بین محافل سیاسی تحکیم کند. این اقدام از دو راه صورت می گرفت: در درجه نخست افراد را تطمیع می کردند که اگر به عضویت حزب در آیند و برای آن فعالیت نمایند در آینده از مواهب و موقعیتهای زیادی برخوردار خواهند شد. همزمان کسانی را که در حزب مردم عضویت داشتند به انحاء گوناگون

ص: ۴۴۹

۱- دولت و مطبوعات، ش ۵۱۶ - ۳۰۰/الف، مورخه ۳۰/۶/۱۳۴۵.

۲- حزب ایران نویسن، ش ۶۱۷ - ۳۰۰/الف، مورخه ۳۰/۶/۱۳۴۵.

از مشاغل اداری بر کنار می کردند امری که در مجلس بارها مورد انتقاد هولاکورامبد قرار گرفت. راه دوم این بود که دولت در صدد بر آمد تا ارباب جراید را از طریق کمک های مالی به طرف حزب ایران نوین سوق دهد. خسروانی با گردانندگان جراید مهم تهران تماس گرفت و از آنها خواست در صورتی که در انتخابات آینده مجلس در راستای پیروزی حزب قلم بزنند،

از کمک های مالی برخوردار خواهند شد. او لیستی تهیه کرد و آن را برای این منظور در اختیار هویدا قرار داد، کمک های مورد نظر یا نقدی بود و یا اینکه از طریق واگذاری امتیاز

چاپ گزارش های وزارتخانه ها در اختیار این جراید انجام می شد. برای این منظور نجفقلی

پسیان را در نظر گرفتند که در روزنامه ندای ایران نوین فعالیت می کرد و با صاحبان جراید

ارتباطات گسترده ای داشت. (۱)

این پیشنهاد با مقدس زاده مدیر روزنامه ناهید، حافظی از روزنامه دنیای جدید، دکتر عسگری از روزنامه خوشه، عباس شاهنده مدیر روزنامه فرمان، سپهر مدیر روزنامه دیپلمات، و کاظم مسعودی مدیر روزنامه آژنگ در میان گذاشته شد. نیز به راسخی مدیر روزنامه ماه نو توصیه شد که به این گروه ملحق شود، روزنامه های ناهید و دنیای جدید پیش از این از مواضع حزب مردم طرفداری می کردند به همین علت این اقدام می توانست گامی اساسی برای تبلیغ در جهت اهداف حزب ایران نوین به شمار آید و این گونه وانمود کند که ارباب

جراید از مواضع حزب حاکم در انتخابات آتی دفاع خواهند کرد. مجلات سپید و سیاه، امید ایران و اکونومیست هم در زمره جرایدی بودند که با آنها برای تبلیغ به نفع کاندیداهای حزب ایران نوین مذاکراتی انجام شده بود. این تلاش ها برخی از تکاپوهای حزب برای تسلط بر

اهل قلم به شمار می رفت و در زمره نخستین گام های اساسی بود که در آینده ای نه چندان دور به ابتکار شخص هویدا پیگیری شد. هویدا هم اینکه در امور حزبی بیشتر علاقه نشان می داد

امری که در دوره نخست وزیری او بی سابقه بود. هویدا علنا می گفت که حزب او باید در انتخابات آتی نیز اکثریت پارلمانی را در اختیار خود داشته باشد. تکاپوهای هویدا از دو

جهت قابل توجه بود: نخست این که برخلاف آن چیزی که در مذاکرات خصوصی می گفت و طبق آن ها نسبت به ادامه نخست وزیری خود بی علافگی نشان می داد؛ این تحرکات اثبات

ص: ۴۵۰

می کرد که به پست خود بسیار وابسته است. در حقیقت هویدا نسبت به این مطلب بسیار حساس شده بود. دیگر اینکه اگر حزب رقیب یا همان حزب مردم اکثریت پارلمانی را به دست می آورد در بین توده های مردم و رجال سیاسی این نکته به ذهن متبادر می شد که چون

برنامه های دولت ناکام مانده است و به عبارتی به دلیل اینکه هویدا در دولت خود موفق نبوده است، مردم به سیاست های او رأی منفی داده اند. اگر این امر اتفاق می افتاد احتمال سقوط

دولت او بعید نبود؛ پس وی در تلاشی بی نظیر و غیرمترقبه فعالیت برای پیروزی انتخاباتی را تشدید کرده بود. اما مخالف او اینک پست وزارت دربار را عهده دار بود و هر شکستی برای

حزب ایران نوین به منزله پیروزی رقیب او در وزارت دربار یعنی اسدالله علم به شمار می آمد.

بالاخره موقع انتخابات مجلس بیست و دوم فرا رسید، توده های مردم همراه با بسیاری از

اعضای حزب ایران نوین که این انتخابات را بسیار تصنعی می دیدند معتقد بودند، باید شاه

مثل انتخابات دوره بیستم دستور ابطال آن را صادر نماید. در این زمینه انبوه اسناد و منابع حکایت از آن دارد که فرمانداران همراه با سایر گردانندگان دوایر دولتی در امر انتخابات به تقلبات گسترده ای دست زدند و بالاخره کسانی سر از صندوقهای رأی در آورند که هیچ حسنی جز مجیزگوئی از دارندگان قدرت در حزب ایران نوین نداشتند و بسیاری از آنها حتی

از پیش پا افتاده ترین مسائل سیاسی سر در نمی آوردند. در برخی موارد کارگران و کشاورزان

کارتهای رأی گیری را که از قبل بر روی آنها اسامی کاندیداها نوشته شده بود بین مردم توزیع می کردند، تاکسی رانان و کارگران و کشاورزان به کسانی رأی دادند که نمی دانستند کیستند،

زیرا بسیاری از این افراد حتی از داشتن سواد معمولی محروم بودند. از سوی دیگر عده ای از ارادل و اوباش برای جمع آوری رأی در خیابانها راه افتاده بودند و با تهدید و ارعاب از مردم می خواستند در این انتخابات شرکت نمایند. برای مثال فردی به نام جمشید قصاب که از

اوباش محله سیروس و کلیمی بود در خیابان سیروس و محله کلیمی ها با ارعاب و تهدید مبادرت به جمع آوری کارتهای الکترال می کرد. او کارتهای مزبور را از قرار هر صد عدد به مبلغ یکصد و پنجاه ریال خریداری می کرد، فعالیت های وی به نفع لطف الله حی، کاندیدای

اقلیت کلیمیان در مجلس شورای ملی بود. (۱)

۱- جمع آوری کارتهای الکتروال، ش ۱۴۷۴۲/۲۰ هه ۴، مورخه ۱۳۴۶/۵/۱۵.

در رژیمی که با عنوان اصلاحات ارضی و رفع استثمار از کشاورزان به قدرت رسیده بود، افرادی مثل همین حی با اتکاء به قدرت رسمی کشور حقوق این موجودات بخت برگشته را لگد مال می کرد. در موردی زمینهایی که مشمول اصلاحات ارضی شده و پول آن نیز از کشاورزان گرفته شده بود، مورد تطاول لطف الله حی و برادرش نورالله قرار گرفت. وی با اتکاء به مثنی ارادل و اوباش مدعی مالکیت املاک این کشاورزان شد و با فحاشی و کتک زدن دهقانان محصول آن ها را ریشه کن کرد و اصرار داشت که روستاییان بیچاره، دهی را که

نامش شهر آباد بود و در کیلومتر ۳۶ جاده آبدلی قرار داشت، تخلیه نمایند. این تعدی و ستم از زمان دولت منصور شروع شد و تا سال های منتهی به انقلاب به طول انجامید. در بخشی از شکوائیه ای که روستاییان علیه حی فراهم کردند آمده بود: «مدت ده سال است که ما به ادارات

و مقامات دولت عریضه میدهیم و آقای حی با حيله و دسيسه و به زور پول و پارتی و اعمال

خرابکارانه و غیر انسانی به شکنجه و آزار و اذیت و اقدامات غیر منطقی [حق] ما کشاورزان [و] تمام [حاصل] فعالیت ما را از بین می برد و اداره اصلاحات ارضی و ثبت دماوند به هیچ وجه حاضر نمی شود به وضع آشفته ما رسیدگی نمایند. عاجزانه خواستاریم هر چه زودتر فکری به حال ما بیچارگان نمایند که بیش از این در اسارت و بردگی

و زیر شکنجه و آزار و اذیت و زور آفایان حی و مشایخی(۱) از بین نرویم...»(۲)

به انتخابات دوره بیست و دوم مجلس باز می گردیم، در این دوره گزارش های زیادی وجود داشت که طبق آن ها عده ای شناسنامه های مردم را می گیرند و بر اساس آنها کارت الکترا ل دریافت می کنند و اسامی مورد نظر خود را می نویسند و به صندوق های رأی گیری می اندازند. در مواردی فردی ده ها شناسنامه را یک جا برای رأی دادن تحویل می داد، بسیاری

از افراد برای این کار خود فقط یک وعده چلوکباب دریافت کرده بودند. امر تقلبات انتخاباتی

فقط مربوط به حزب ایران نوین نبود بلکه در این ماجرا حزب مردم هم مشارکت داشت. محمدعلی مسعودی چندین هزار جلد شناسنامه بدون صاحب از سال ۱۳۲۹ در اختیار داشت؛ از همان سالها وی از این شناسنامه ها برای رأی دادن و برگزیدن نمایندگان مورد نظر

استفاده می کرد. در دوره بیست و دوم مجلس او این شناسنامه ها را در اختیار حزب مردم قرار

ص: ۴۵۲

۱- از همدستان حی که در اجحاف به کشاورزان منطقه با وی همکاری می کرد.

۲- عریضه روستائیان شهر آباد، ش ۲۹۱۶/۳۰۲، مورخه ۴/۵/۲۵۳۵.

داد تا بر اساس آنها کارت الکترال صادر شود، بر این اساس بیش از پنج هزار کارت صادر شد. در برخی موارد دیده می شد که عده ای دسته دسته کارتها را به صندوق های رأی گیری می اندازد، در مواردی دیگر امضاهای کارتها جعلی بود و فردی ده ها امضا به جای دیگران

کرده بود. این تازه گوشه ای از حوادث این دوران بود.

نکته این است که حزب ایران نوین برای این به وجود آمده بود تا در بسط فضای دموکراسی و جلوگیری از فساد گسترده در کشور گامهای ضروری را بردارد؛ گام هایی که شرط ضروری مقابله با نفوذ کمونیسم به شمار می آمد. به بهانه مبارزه با کمونیسم، دولتی

دست نشانده در کشور روی کار آوردند که ضربات اساسی بر پیکر بافتهای سیاسی و اقتصادی کشور وارد کرد و همان تئمه استقلال ایران را هم بر باد داد. رجالی مقدرات امور

کشور را به دست گرفتند که در هر امری - همانطور که در گزارش هرتس دیدیم - نظر دولت امریکا را جویا می شدند و حتی برای نطقهای پیش از دستور خود از سفارت امریکا کسب تکلیف می کردند. اشمئزاز امر به اندازه ای بود که نفرت برخی از خود امریکاییان را نیز از این همه سالوس و ریاکاری و بی شخصیتی برانگیخته بود. در سراسر این دوران امریکایی ها که

اینک به مقصود خود رسیده بودند و در ایران پایگاههای گسترده نظامی و سیاسی و اقتصادی

به وجود آورده بودند، دیگر از حقوق بشر و آزادی های مدنی و مشروع سخنی در میان نمی آوردند و با اینکه این بار از نزدیک شاهد فساد گسترده و بی سابقه همراه با شکنجه های

غیر انسانی زندانیان سیاسی کشور بودند کوچکترین اعتراضی نکردند.

در دوره نفوذ امریکایی ها یکی از استبدادی ترین حکومت های تاریخ معاصر ایران در کشور مستقر شد، به ویژه در سالهای دهه پنجاه فشارهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی از حد متعارف خود نیز گذشت. در این دوره قدرت یکسره در دست کسانی بود که در عرف سیاسی کشور نخبگان امریکایی خوانده می شدند. این افراد که زمانی برای شعارهایی مثل دموکراسی و توسعه اقتصادی یقه می درآیدند و دور هم گرد می آمدند و در نهایت قدرت سیاسی را هم قبضه کردند؛ خود به صورت آلت فعل یکی از دیکتاتورترین حکومت های جهان در آمدند و نشان دادند که وعده ها و آرمانهایی که پیشتر از آن سخن به میان می آوردند،

فقط برای تصدی قدرت بوده است و نه غیر از آن. (۱) ایران در این دوره به قعر انحطاط

۱- در مورد تقلب های انتخاباتی اسناد فراوانی وجود دارد. از آن جمله اسناد مربوط به دخالت مأموران دولت در انتخابات مجلسین که با همین عنوان گزارش و بایگانی شده اند به چشم می خوردند. مثلاً سند زیر بسیار گویاست: «در ساعت ۱۸۰۰ روز ۷/۵/۴۶ آقای یاسریان رئیس اداره ثبت احوال گرمسار در مورد انتخابات صحبت می کند و انتقاد نموده می گوید: زیاد فعالیت نکنید هیچ چیز این مملکت روی حساب درستی نیست و کلای ما را باید انگلیسی ها و یا امریکایی ها معین کنند و بعضی را هم شاه معین می کند. من موی سرم را سفید کرده ام همین دوره گذشته مگر دکتر سام کی بود. یک فرهنگی ساده چون با امریکایی ها برنامه دانس و پوکر داشت و کیل شد و حالا استاندار است. همین جمشید آموزگار وزیر دارائی فکر می کنید روی چه قدرتی در رأس کار است. این شخص انگلیسی است من خودم توی تمام فرقه ها بودم، یک موقع روزنامه منتشر می کردم. زمان قوام السلطنه جزء جمعیت رفقا بودم، توده ای بودم. حزب دمکراتی بودم. همه این ها بیخود است توی این مملکت کسی ترقی می کند که دستش به جایی بند باشد.» فعالیت انتخاباتی، ش ۱۳۶۰۶/۲۰ هه ۵، مورخه ۱۳/۵/۱۳۴۶.

خود در دوران معاصر رسیده بود. در پس این وضع دهشتناک و غیرقابل تحمل که هم تحقیر حقوق و شخصیت اجتماعی مردم و هم بحران های اقتصادی و سیاسی را در پی داشت؛ سهم امریکا غیر قابل انکار و دست ستم و استیلا طلب امپریالیزم آشکار بود.

ص: ۴۵۴

آ- الف

آبراهام یسلسون / ۱۷

آتابای، کامبیز / ۱۰۸

آدمیت، تهمورث / ۱۰۵، ۱۰۶

آدمیرال هاوس / ۶۲

آذرخشی، رضا / ۱۸۴

آذر، مهدی / ۲۲۷

آرامش، احمد / ۱۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۷، ۳۱۴، ۳۲۲، ۳۲۸، ۳۸۴

آرامش، خسرو / ۲۱۱

آرام، عباس / ۵۸، ۱۶۱، ۲۹۷، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۸۵، ۴۱۹، ۴۳۲

آرام، غلامعباس / ۱۶۱

آرتور پوپ / ۳۹۷

آرتور میلسپو (دکتر) / ۱۸، ۱۹

آرین رنجی شری / ۲۹

آزاد، عبدالقدیر / ۲۹۶

آزموده، حسین (سپهبد) / ۲۰۸، ۲۱۶

آقامیر / ۱۸۳

آقایان، فلیکس / ۱۶۶، ۳۱۳

آگاه کرمانی، محمد / ۱۲۲

آلن چارلز تراٹ / ۱۰۴، ۱۶۴، ۱۸۶

آموزگار، جمشید / ۸۹، ۱۷۶، ۲۰۸، ۲۵۳، ۳۵۰، ۳۶۲، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۴، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۱۸، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۸، ۴۵۳

آموزگار، جهانگیر / ۱۷۶

آموزگار، محمدعلی / ۳۶۲

آنتونی پارسونز / ۱۵۰

آندره فونتن / ۲۶۷

آیت، سیدحسن / ۸۹

آیرونساید / ۶۱

آیزنهاور / ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۰

ابتهاج، ابوالحسن / ۸۴، ۱۸۸، ۱۸۹، ۳۲۱

ابتهاج سمیعی، نیره / ۲۸۵، ۲۹۹

ابراهیمی / ۱۲۴

ابن سینا / ۱۳۱

ابوترابیان، حسین / ۱۳۸

اتحادیه، یوسف / ۲۷۰

احمدی، اشرف / ۱۲۶

احمدی، صادق / ۲۹۹، ۳۶۰

اخوی، حسن / ۱۷۴

ارانی، تقی / ۲۰۹

ارباب جلیل خانلو / ۸۹

اردلان، حاج عزالممالک / ۲۵۹

ص: ۴۷۸

اردلان، علیقلی (دکتر) / ۱۵۸، ۲۱۹

ارسنجانلی / ۹۰، ۱۸۴، ۱۸۶، ۲۲۹، ۲۴۰، ۳۷۶

ارسنجانلی، حسن / ۱۸۳، ۱۹۰، ۲۰۷، ۳۳۵، ۳۳۷

ارسنجانلی، سید محمدحسین / ۱۸۳

ارفع السلطنه (دکتر) / ۱۲۷

ارفع، حیدرعلی (مهندس) / ۳۱۳، ۴۰۴

ارفع، (سرلشکر) / ۱۱۲

ارنست پرون / ۱۲۶

اسپینسر / ۵۵، ۵۹

استراکر / ۱۲۹

استوارت دبلیو راکول / ۳۷۴

استوکس / ۱۶، ۵۷

استیل / ۶۵

اسفندیاری / ۱۲۴، ۴۲۵

اسفندیاری، ثریا / ۴۷

اسکندری، عباس / ۱۰۵، ۱۸۷

اسکورپیون / ۶۳

اسوالد / ۲۸۶

اشراقی (مهندس) / ۱۲۶

اشرفی بدر، امیر / ۴۱۵

اشرفی، محسن / ۳۳۸

اعلم، جمشید (پروفیسور) / ۷۶، ۸۰، ۸۴

اف. پی. نجرادسون / ۶۴

افشار، امیر اصلان / ۴۰۵

افشار، ایرج / ۱۶

افشار، حسن (دکتر) / ۸۰، ۳۰۴

اقبال، منوچهر (دکتر) / اکثر صفحات

الفت، میرزا جلال / ۴، ۴۲

اللہیار، صالح / ۲۱۵، ۴۱۷

الموتی، سید صدرالدین / ۱۸۹، ۲۰۹

الموتی، ضیاءالدین / ۲۰۹

الموتی، مصطفی (دکتر) / ۱۰۲، ۱۸۹، ۲۳۷، ۲۹۳، ۳۲۸، ۳۳۴، ۳۸۰، ۳۸۹

الموتی، نورالدین / ۱۸۹، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۹، ۲۸۴

الہی، محمد / ۸۰

امام شوشتری، محمد علی / ۱۷۴

امامی / ۱۰۱، ۱۱۳

امامی، جمال / ۹۰، ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۷۴، ۲۵۹، ۳۰۰، ۳۲۱، ۳۳۳

امامی، سید حسن (دکتر) / ۱۰۰، ۱۱۶، ۱۷۴

امامی، فریدہ / ۳۱۷، ۳۸۱

امامی، لیلا / ۳۸۱

امانی همدانی / ۳۸۲

امیرانی، علی اصغر / ۱۷۷

امیر علائی، شمس الدین (دکتر) / ۲۲۸

امیر مظفرالدین خان فرخ / ۱۲۸

امین الملک / ۱۵

امینی، ایرج / ۳۶۸

امینی، علی / اکثر صفحات

انتظام، عبدالله / ۱۴۷، ۲۱۸، ۳۸۱

انصاری / ۱۰۶، ۴۲۹، ۴۳۰

ص: ۴۷۹

انصاری، احمدعلی مسعود / ۹۱، ۹۲

انصاری، عبدالرضا / ۱۴۷، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۱، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۲

انصاری، هوشنگ / ۱۰۶، ۴۱۵، ۴۲۱، ۴۳۰

اورل هریمن / ۱۷۶، ۱۹۱، ۲۳۳

اورنگ، قدرت اللہ / ۲۳۶

اویسی، غلامعلی / ۴۲

ایادی، عبدالکریم (دکتر) / ۸۸

ایرنانیکلا / ۴۳۱

ایرن نیکلادزه / ۴۳۱، ۴۳۲

ایوب خان / ۱۶۸، ۱۷۸، ۲۸۶، ۳۴۰

ب

باتیستا / ۱۹۸

بارنز / ۳۴

باری گلدواتر / ۲۹۰

باسمنجی، کاووس / ۳۸۹

باسمنجی، کاوه / ۴۲، ۳۸۹

باغچه بان، ثمینہ / ۴۲۲

باغچه بان، جبار / ۴۲۲

بالاخانلو / ۳۶۲

باولز / ۱۸۹، ۲۲۹، ۲۳۰

بাহری (دکتر) / ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۸۴، ۸۸، ۸۹

بخارائی، محمد / ۳۸۰، ۳۸۲

بختیار، تیمور (تیمسار) / ۵۰، ۶۹، ۷۱، ۱۹۶، ۲۱۵، ۲۲۹، ۳۳۰، ۴۰۵، ۴۲۲

بختیار، شاپور / ۱۹۲

بختیار، گلنار / ۴۰۵

بدامن / ۳۹

بدرالملک بامداد / ۲۶۱، ۲۸۱

برژنرف / ۴۰۳

برلیان، فروزنده / ۲۴۰

برومل / ۴۲۱

بزرگمهر / ۱۸۵، ۱۸۶

بزرگمهر، اسفندیار / ۶۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۰

بزرگمهر، منوچهر / ۱۸۵

بقایی کرمانی، مظفر (دکتر) / ۴۳، ۴۴، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۵، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۰،

۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۸۶، ۲۰۵، ۲۲۲، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۲۸، ۳۳۷، ۳۶۲، ۳۸۹، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰

بلستر / ۳۵۰

بنکدار، علی محمد (دکتر) / ۴۲

بنی فضل / ۲۲۹

بوالضياء (دکتر) / ۷۲

بولستر / ۴۳۱

بهادری، کریم پاشا / ۴۱۵، ۴۳۰

بهار، ملک الشعراى / ۱۸۴، ۳۰۵

بهار نوری / ۱۸۴

بهبودی، پرویز / ۳۱۳

بهبودی، ناصر / ۳۶۲

بهبهانی، سید جعفر / ۹۰، ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۱۵،

ص: ۴۸۰

بهبهانی، سیدمحمد (آیت الله) / ۹۰، ۲۱۵، ۲۹۵

بهداد، صادق / ۳۸۸، ۲۲۸

بهبزادی، عیسی / ۲۱۴

بهنام (دکتر) / ۳۱۳

بهنیا / ۲۵۵، ۲۲۲

بیات، سهام السلطان / ۲۵۹

بیات، کاوه / ۱۱۵

بیانی، خانابا / ۷۲

بیرجندی، امیر (دکتر) / ۸۰

بیل کلینتون / ۱۰۳، ۱۲

بینا، علی اکبر (دکتر) / ۸۰، ۷۶، ۱۲۵

پاتریک گوردون داگر / ۳۲۳

پ

پارسای، فرخ رو / ۲۶۱، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۵۲، ۳۹۶، ۴۳۶، ۴۴۴

پارسونز / ۳۸۹، ۱۵۰

پارکر / ۱۳۰

پازارگاد، بهاءالدین / ۷۳

پاکروان، حسن / ۱۹۶، ۲۲۹، ۳۸۱

پاینده، ابوالقاسم / ۳۵۶

پرنس سووانافوما / ۲۰۳

پروفسور آرتورپوپ / ۳۹۶، ۳۹۷

پرویزی، رسول / ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۴، ۲۸۳، ۳۲۶

پسیان، نجفقلی / ۳۳۴، ۴۵۰

پگوف / ۱۰۶، ۲۰۷

پورزند / ۴۳۲

پوروالی، اسماعیل / ۱۳۳، ۱۸۴

پورهمایون (دکتر) / ۷۲

پهلوی، اشرف / ۱۷۴، ۴۳۲، ۴۲۷

پهلوی، محمدرضا / ۲۸، ۸۸، ۱۱۷، ۱۳۸، ۲۹۵، ۴۳۹

پیتر رایت / ۳۱

پیراسته، سید مهدی / ۱۷۴، ۳۲۶

پیرنظر، هوشنگ / ۴۱۵، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۳۰

پیرنیا (دکتر) / ۷۲

ت

تامسون / ۴۱۸

تایلور (ژرنال) / ۲۵۷

تجدد، مصطفی / ۱۲۶

تریت، هاجر / ۲۶۱، ۲۸۵، ۲۹۹، ۴۲۷

تسلیمی / ۴۲۹

تشید (مهندس) / ۴۰۳

تفضلی، جهانگیر / ۷۸، ۸۰، ۱۶۳، ۱۸۴، ۲۲۵

تفضلی، محمود / ۷۸

تقوی، حسین / ۲۵۹

تقی زاده، سیدحسن / ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۷۴، ۲۵۹، ۳۲۵

توماس جفرسون / ۱۶۹

تهرانی، سید جلال الدین / ۱۱۲، ۳۳۳، ۳۸۱

ص ۴۸۱

جاستين پركينز / ۱۴

جاكوب جاويتس / ۲۹۲، ۲۹۱

جاگوار / ۶۰

جان.اف كندي / ۲۳۳، ۱۳۸

جان باولينگ / ۲۵۱، ۲۴۱

جان راسل / ۱۷

جانسون / ۲۵۳

جان فوستر دالس / ۳۸۷، ۲۴۵، ۱۸۶، ۱۶۹، ۱۶۶

جان فيتز جerald كندي / ۱۳

جرج آلن / ۳۹۶

جرج. دبليو. كيو / ۴۲۵

جرج فرای / ۲۶۹

جرج واشنگتن / ۴۰۵، ۳۸۶

جری تانکر سيلی / ۲۹۳

جعفری، رضا (سناتور) / ۳۹۸

جفرسون / ۶۰

جفرودي، كاظم / ۴۱۴، ۴۱۲، ۱۸۵، ۱۸۴، ۹۵، ۹۲

جڪ روبي / ۲۸۷

جلال غفار (عبدالغفار خان جلال علاء) / ۱۸

جلالی (دڪتر) / ۱۲۶

جمالی / ۷۴

جمشيد، رستم / ۴۱

جمشيد يان، ارباب جمشيد / ۱۶

جم، فريدون / ۱۲۴

جواد سعيد (دڪتر) / ۲۶۹

جواھري، محمد خليل / ۱۲۷

جودي (مهندس) / ۳۸۰

جوليا كازا / ۴۱۶

جوليوس هلمز / ۲۰۶

جهانباني، شوكت الملك / ۲۸۵، ۲۹۹، ۴۲۷، ۴۴۸

جي. آر. جفرسون / ۵۹

جيمز انگلتون / ۱۱۹

جيمز بيل / ، ۱۱۵، ۲۳۹، ۲۴۰، ۳۸۱

چ

چائوشسڪو / ۲۴۴

چارلز بارنز / ۳۴

چارلز. د. نیکولسون / ۵۳

چپمن / ۳۴۲

چستر بولز / ۱۶۸، ۱۸۹، ۱۹۶، ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۶۲

چه گوارا / ۳۱۷

چیانگ کای چک / ۱۹

ح

حائزیزاده، ابوالحسن / ۳۳۷

حاج سید جوادی، علی اصغر / ۳۲۶

حافظی، علی / ۴۱۶، ۴۱۹

حیبی، امام علی / ۲۸۳

ص: ۴۸۲

حجازى، سيد محمد باقر / ۱۹۰، ۲۵۵

حسابى، محمود / ۱۲۷

حسيبى، كاظم / ۲۲۸

حكمت، سعيد / ۳۰۲

حكمت، على اصغر / ۱۲۸، ۳۲۲

حكيمى (حكيم الملك)، ابراهيم / ۱۱۳، ۲۵۹

حى، لطف الله / ۴۵۱، ۴۵۲

خ

خان اكبر / ۱۳۳

خانعلى، حسين / ۱۸۰

خانلرى (دكتور) / ۷۶، ۲۵۱، ۳۱۳

خرم، احمد على / ۱۳۰، ۱۸۷

خروشچف / ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۸۷

خسروانى، پرويز / ۸۹، ۳۰۱، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۵۰، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵

۳۹۶، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۲۱، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۳۲، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۵۰

۳۸۴، ۳۸۲

خشايار / ۸۴

خطيبى، احسان / ۹

خطیبی، حسین / ۱۲۲، ۲۹۴، ۳۱۳، ۳۵۱

خلعتبری (دکتر) / ۱۲۶

خلیل آذر / ۲۰۹

خواجه نوری / ۲۵۹، ۲۶۹، ۳۶۴، ۴۰۴، ۴۱۲، ۴۱۴

خواجه نوری، ابراهیم / ۲۵۹

خواجه نوری، محسن / ۲۷۱، ۳۵۳، ۳۶۳، ۳۶۹، ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۱۲، ۴۲۳

د

دارابجی، فیروز / ۱۲۷

داونینگ استریت / ۳۹۰

دبیری / ۳۳۴، ۴۲۱، ۴۲۴

درخشش، محمد / ۱۱۳، ۱۷۹، ۱۸۹، ۲۴۰، ۲۸۴، ۳۱۲، ۳۲۵، ۳۷۴

ظلی (دریادار) / ۱۲۶

دزموند هارنی / ۴۲، ۳۸۹

دشتی، سپید / ۸۸

دشتی، علی / ۱۰۵، ۲۵۹

دفتری (دکتر) / ۸۴

د. کینگ / ۳۹

دوبرینین / ۲۴۵

دو گل، (ژنرال) / ۱۴۹، ۲۹۰

دولت‌شاهی / ۲۹۹

دولت‌شاهی، مهرانگیز / ۲۸۵، ۲۹۸

دولو، حسین / ۱۳۳

دونالد مک لین / ۳۱

دونالد ویلبر / ۱۲، ۱۴۲

دهنوی، محمد / ۲۶۵

دیبا، فرح / ۴۳۲

ص: ۴۸۳

دیا، فریده / ۴۳۲

دیک وایت / ۴۱

دین راسک / ۱۷۷، ۲۱۹، ۲۳۳، ۲۵۷

دیوید استیل / ۶۱، ۶۲، ۶۵، ۶۶

ذ

ذوالفقاری، ناصر / ۱۸۶

ر

رابرت برایدن / ۲۹۴

رابرت فیتزجرالد کندی / ۱۵۰

رابرت مک نامارا / ۲۳۳، ۲۸۸

رابرت هایزر / ۱۴۰

رابین زینر / ۳۵، ۳۹

راجاگوپالاچاری / ۳۵

راد (دکتر) / ۷۲

راستین، منوچهر / ۱۵۰

راسخی / ۴۵۰

راسک / ۲۴۲

راسل / ۱۶

رالف نارمن شارپ / ۳۱۲

رام / ۴۸

راما / ۹۰

رامبد / ۳۶۲، ۹۵

راونتری / ۱۸۵

رحیمیان، غلامحسین / ۱۸۶

رزم آرا، حاجعلی / ۱۸۶، ۱۸۴

رشتی، محمدعلی (دکتر) / ۳۱۳، ۳۲۰، ۳۳۳، ۳۹۳، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۴، ۴۳۰، ۴۳۳، ۴۳۴

رشیدی / ۱۴۰

رشیدیان، اسدالله / ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۷۴، ۲۲۷، ۲۳۹

رضائی / ۳۳۰، ۳۹۹، ۴۲۱، ۴۲۳

رضائی، قاسم / ۴۲۱

رضاخان / ۱۸، ۱۹، ۲۸، ۶۱، ۱۰۴، ۱۶۴

رضوی / ۴۲۰

رفیع زاده، منصور / ۱۳۳، ۳۸۹

رکن زاده آدمیت، محمدحسین / ۵۴

رمضانی / ۳۶۲

روبرت اردیتی / ۳۸۷

روبسیپر / ۲۲۳

روچیلد / ۵۸

روحانی (مهندس) / ۳۰۱

روحانی، نصرت / ۳۰۱

روزولت / ۱۹

روستو / ۲۴۷

روی ملبورن / ۳۲

رهنما / ۳۲۷

رهنما، زین العابدین / ۱۸۳، ۳۸۱

رهنوردی (دکتر) / ۲۸۳

ص: ۴۸۴

ریاحی، (سپہد) / ۳۲۷

ریاضی، عبداللہ (مهندس) / ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۴۸

ریاضی کرمانی، عباس / ۱۰۹، ۲۸۵، ۳۵۱

ریپورتر، شاپور (اردشیر جی) / ۲۳، ۲۴، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱

۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۸۰، ۳۱۷، ۳۹۴

ریچارد کاتم / ۹۶

ریچارد نیکسون / ۱۲۲، ۱۶۶، ۲۹۲

ز

زاوش (مهندس) / ۱۸۶

زاهدی، اردشیر / ۲۹، ۴۳، ۶۹، ۱۲۱، ۱۳۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۶، ۱۸۶، ۲۱۲، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۹۲، ۴۲۹

زاهدی، حسن (دکتر) / ۳۹۳

زاهدی، فضل اللہ / ۲۰۶، ۴۲۹

زنگنه، جمشید / ۱۱۵

زہتاب فرد، رحیم / ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۸۸، ۲۹۹، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۶۲

زہری، علی / ۱۲۱

زیرک زاده، احمد / ۲۲۸

زینر / ۴۰

ژاکلین کندی / ۱۳۸

س

ساعده مراغه ای، محمد / ۱۲۶، ۷۷

سافیلد / ۶۳

سالور، عباس / ۱۶۹

سام، محمد / ۴۵۳، ۳۱۲

سایکس / ۱۲۸

سای مینگتون / ۲۲۰

سبزواری / ۴۳۴، ۴۲۰

سبزواری، نصرالله / ۴۳۴

سپهدی، عیسی / ۱۸۶

سپهر خادم / ۲۸۱

سپهر، مورخ الدوله / ۱۱۰

ستوده تهرانی، حسین (دکتر) / ۷۲، ۸۰

ستوده (مهندس) / ۴۳۳، ۴۲۳، ۳۹۳

سجادی، سیدمحمد (دکتر) / ۱۲۷

سجادی، محمد / ۲۸۵

سرآنتونی بلونت / ۳۱

سرتیپ پور / ۲۹۹، ۳۵۸

سردار فاخر حکمت / ۷۲

سرداری (دکتر) / ۷۲

سردنیس رایت / ۳۳۸، ۴۳۰

سردونالد استوکس / ۵۶

سردیک گلداسمیدوایت / ۴۱، ۵۷

سر راجر هالیس / ۳۱

سرریدربولارد / ۴۰، ۱۶۴، ۳۰۶

ص: ۴۸۵

سرکيس / ۱۲۷

سرلک، فرشته / ۹۶

سرورى، محمد / ۳۲۵، ۲۵۹

سر وينستون چرچيل / ۳۰۴

سعید، جواد / ۴۴۵

سعید مالک (لقمان الملک) / ۲۵۹

سمیعی / ۴۳۰

سمیعی، عبدالحسین / ۴۱۵

سنجابی، کریم / ۲۲۸، ۱۹۱

سنندجی، سالار سعید / ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۲۶

سواک سالینیان / ۱۶۶

سولیوان / ۳۸۹، ۱۵۰

سهیلی، علی / ۱۶۴

سیف، مارکوس / ۵۵، ۵۷، ۵۸

ش

شادمان / ۲۷۰

شادمان، ضیاءالدین / ۲۹۸، ۴۴۵

شاهپور / ۴۷

شاهدی، مظفر / ۷۸

شاهرخ، بهرام / ۳۱۷

شاه سلطان حسین / ۷۴

شاهقلی، منوچهر / ۳۹۳

شاهکار (دکتر) / ۱۸۴

شاهنده، عباس / ۱۰۲، ۱۴۳، ۱۶۳، ۴۴۹، ۴۵۰

شرفی بدر، امیر / ۴۱۵

شرمینی، نادر / ۸۳

شریف امامی، جعفر / ۶، ۹۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۱، ۲۰۲، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۴۰، ۳۱۴، ۳۹۸، ۳۹۹

شعاع السلطنه / ۱۶، ۱۷

شعبانی / ۱۰۳

شفیع، امین (دکتر) / ۱۰۲

شقاقی، حسین (مهندس) / ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۶۲

شلتوت، محمود / ۱۶۰

لردویکتور روچیلد / ۵۷

شمس تبریزی / ۱۱۰

شمس زاده / ۱۳۲

مورگان شوستر / ۱۶، ۱۷

شهمیرزادی / ۴۲۰، ۴۲۸، ۴۲۹

شیبانی، مهدی (مهندس) / ۸۰

شیخ خزعل / ۱۳۱

شیرازی، فتح الملک / ۱۲۷

ص

صائبی، حیدر / ۳۲۳

صاحب دیوانی، مصطفی / ۸۰

صارمی / ۷۲

صالح، جهانشاه / ۱۸۰

صالح، علی پاشا / ۴۲

صبا، مختارالملک / ۱۷۴، ۲۵۹

صدرالاشراف / ۳۲۷

ص: ۴۸۶

صدر، جواد / ۳۲۷

صدر حاج سید جوادى، احمد / ۲۲۹

صدر، فضل اللّٰه / ۹۷

صدیقی، غلامحسین ۲ / ۱۹، ۲۲۷

صفار هرندی، رضا / ۳۸۲

صفا، فضل اللّٰه / ۳۳۷

صفی اصفیاء / ۴۱۸

صفی پور / ۳۶۱

صنیع الدوله، مرتضی قلی خان / ۳۷۶

صنیعی (ابتهاج)، آذر / ۳۲۱

صنیعی، اسداللّٰه (سپهبد) / ۳۲۷، ۳۴۷، ۳۸۵

صورتگر (دکتر) / ۷۲

ض

ضرغام / ۱۸۸

ضرغام، علی اکبر / ۲۹۵

ضیاء / ۱۰۲

ط

طاعتی زاده / ۲۹۳

طباطبائی / ۱۰۴

طباطبائی، سید ضیاءالدین / ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۲۰۳

طباطبائی، سید محمد صادق / ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۵۹

طوفانیان / ۴۲، ۶۰، ۶۳

طیب، علیرضا / ۳۱۰

ظ

ظفر، قباد (دکتر) / ۸۰

ظهیری / ۳۲۴

ع

عالیخانی علینقی (دکتر) / ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۷۳، ۷۷، ۳۵۰، ۴۰۰

عامری / ۹۵، ۹۶، ۹۷

عامری، ناصر / ۷۷، ۹۵

عامری، هوشنگ / ۴۲۹

عاملی، باقر / ۱۳۱، ۲۹۸، ۳۱۳، ۳۲۷

عبدالكريم قاسم / ١٣٨، ١٤٦، ١٥٦

عبدالناصر، جمال / ١٥٩، ٢٣١، ٣٢١

عبدہ، جلال / ٩٤، ٩٦، ١٦٢

عدل / ٣١٧

عدل طباطبائي، يحيى / ٧٦، ٧٧، ٣٦٢

عدنان / ٢٠٠

عرب شياني / ٧٢

عزيزى، كاميز / ٢٢٧

عسكري (دكتور) / ٧٢

عسگرى / ٤٥٠

عصار، نصير / ٤٤٥

ص: ٤٨٧

عظیمی، جواد / ۱۶۳

علاء، حسین / ۱۷، ۱۸، ۷۸، ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۷۴، ۲۰۶، ۲۰۸، ۴۳۱

علم، اسد اللہ / اکثر صفحات

علوی، حسن / ۲۱۴

علوی، علی / ۱۵۰

علوی کیا، حسن / ۱۹۰

علوی مقدم / ۱۸۸، ۱۰۲

علیرضا (شاهپور) / ۱۳۲

عمید، موسی (دکتر) / ۸۰

عمیدی نوری / ۳۹۹، ۴۰۰

غ

غفار، جلال / ۱۸

غفاری، میرزا فرخ خان / ۱۵

ف

فاتح، مصطفی خان / ۷۴

فاخر حکمت / ۱۴۴، ۲۰۸، ۲۱۵، ۳۲۱

فخر طباطبائی / ۳۶۲

فدریکو پاریانی / ۴۳۱

فرانکلین / ۳۱۲

فرانکلین پیوس / ۱۵

فرانکلین روزولت / ۱۹

فرانکو (ژنرال) / ۳۱۴

فرخی، اصغر / ۸۲

فردوست، حسین / ۳۲۰، ۳۳۴، ۴۱۶

فردوس، شهاب / ۱۸۴، ۱۸۶

فرزانگان، عباس / ۱۷۴

فرمانفرمائیان، خداداد / ۲۱۱، ۴۱۵، ۴۳۰

فروید، فتح الله / ۱۰۵، ۱۶۳، ۱۶۵، ۲۱۵، ۲۲۷

فروزش، زین العابدین / ۱۸۴

فروغی، محسن / ۲۳۵

فروغی، محمدعلی (ذکاء الملک) / ۱۶۴، ۲۳۵

فروغی (مهندس) / ۷۲

فروهر، داریوش / ۲۲۹

فرهاد، احمد (دکتر) / ۸۰، ۲۲۹

فرهاد (دکتر) / ۷۲

فریور، غلامعلی / ۲۸۴

فضائلی، محمد، ۷۷، ۹۶، ۹۷

فضل اللہی (سرہنگ) / ۳۹۶

فلیچر / ۱۰۵

ملکیان، فلیکس / ۳۱۳

ملکی، خلیل / ۲۲۹

فیروز، صفیہ / ۲۶۱

فیلیسین / ۳۳۵

ق

قائم مقامی، جہانگیر / ۴۲۰

قاضی، ابوالقاسم / ۴۶

قدس نخعی، حسین / ۱۷۷، ۲۱۹، ۲۴۰

ص: ۴۸۸

قراچورلو / ۳۶۹

قراگوزلو، منوچهر / ۴۳۱

قرنی، محمدولی (سرلشکر) / ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۰، ۲۳۱

قریشی / ۲۱۴

قصاب، جمشید / ۴۵۱

قوام السلطنه / ۱۴، ۱۷، ۷۷، ۱۰۴، ۴۵۳

ک

کاترین لوئیز / ۴۱۸

کاتوزیان، محمدعلی (همایون) / ۲۲۷، ۳۰۴، ۳۱۰، ۴۳۶

کارول اسپنسر / ۱۵

کاسمی، نصرت اللہ (دکتر) / ۷۰، ۷۲، ۱۰۲، ۱۳۲

کاسیگین / ۴۰۳

کاظم زاده / ۴۱۵، ۴۲۱، ۴۳۰

کانوی / ۴۲۱

کتی / ۴۳۱

کرمیت روزولت / ۱۱۶

کرن کراس / ۳۱

کریستوفر آیزاک فری / ۱۳۰

کریستوفر مونتاگ وودهاوس / ۴۰

کرینگتون / ۶۲

کسائی پور، احمد / ۳۱

کشاورز صدر، محمدعلی / ۳۱۹، ۳۲۰

کشتکار، حسن (مهندس) / ۴۲۵، ۴۳۴

کشتکار (مهندس) / ۲۷۹، ۴۳۴

کشیان / ۴۳۳

کشیان (دکتر) / ۲۷۰

کشیان، محمود / ۴۲۵، ۴۲۶

کشیش پرکینز / ۱۴

کلالی / ۳۱۳، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۶، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۲۱، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶

کلالی، زانین / ۴۰۴، ۴۲۴، ۴۲۵

کلانتر ضرابی، میرزا عبدالرحیم / ۱۶

کلیولند / ۱۵

کندی / ۶، ۷، ۸۱، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۹، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۵۳، ۲۸۷

کنستانٹین ویرژیل گیورگیو / ۳۸۳

کنی، علینقی / ۷۷، ۹۴، ۹۷

کوٹری، علی اکبر / ۱۳۳

کیا، علی / ۱۸۸

کیانپور / ۴۱۵، ۴۳۰

کیان (دکتر) / ۱۲۶

کیانوری، نورالدین / ۱۵۰

کیتینگ (سناتور) / ۲۹۱

کیم روزولت / ۱۸۵، ۱۱۷، ۲۳

کیم فیلی / ۳۱

کیهان (دکتر) / ۷۲

ص: ۴۸۹

گای بورگس / ۳۱

گراتیان یاتسویچ (سرهنګ) / ۵۰، ۷۵، ۹۲، ۱۸۵، ۲۱۳، ۲۳۵، ۲۶۰، ۲۶۹، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۰۰، ۳۱۳، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۶، ۴۰۵، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۳۲

گرجی، پرویز / ۴۰۵، ۴۳۵

گرزن (سرلشکر) / ۲۰۵

گرشاسبی، علی اصغر / ۳۸۹

گریگور نیکلادزه / ۴۳۱

گرین وود / ۶۰

گس / ۱۳۱

گلدنبرگ / ۵۵

گلشائیان، عباسقلی / ۱۳۱

گنجی، منوچهر / ۳۱۳

گوئیران / ۳۳، ۳۶

گودرزی، منوچهر (دکتر) / ۲۱۱، ۳۱۳، ۳۳۰، ۳۸۶، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲

گوردون / ۳۹

گورسل (ژنرال) / ۳۴۰

گوشه گیر، موسی (دکتر) / ۱۲۵

لئونید برژنف / ۳۳۸

لاجوردی، حاجیعلی / ۲۳۱

لاری سیماکیس / ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲

لرد آیرونساید / ۶۱

لرد آیرونساید دوم / ۶۱

لرد ادوین مونتاگ / ۳۰۴

لرد الورثی / ۶۵

لرد روچیلد / ۵۷، ۵۸، ۶۰

لرد کرینگتون / ۶۰، ۶۱، ۶۲

لرد ویکتور روچیلد / ۲۸، ۳۱، ۴۱

لرد هیوم / ۲۵۷

لقائی، علی آقا / ۱۸۳

لقمان الملک / ۱۲۶، ۱۷۴

لمنیتزر (ژنرال) / ۲۳۳، ۲۵۵

لوئیز / ۲۹۳

لوئی هندرسون / ۳۲، ۳۶

لیندون جانسون / ۲۵۲، ۳۳۸

۴

مائوتسه دون / ۱۷۹، ۲۴۴

مادلین آلبرایت / ۱۲

مارتین هرتس / ۴۳۶

مارکس / ۵۵، ۵۸، ۵۹

مارک، گازیوروسکی / ۱۲، ۳۷، ۳۹، ۶۹، ۱۸۵، ۴۲۲

ماروین زونیس / ۳۷۹

ماریتروس سرکیس / ۱۲۸

ص: ۴۹۰

مازندى، يوسف / ۱۳۰

ماژوراستوكس / ۱۶

ماژوررابرت ايمبرى / ۱۸

ماشينى، محمدعلى / ۳۰۱

مالك (لقمان الملك)، سعيد / ۱۳۱، ۲۳۵، ۳۵۱

مانكجى ليمجى هاتريا / ۱۶

مانوكيان، آسيه / ۴۱، ۴۲ متقى، امير / ۸۴

متقى، امير / ۸۴ ۳۲۶

متين دفترى، احمد / ۲۰۲، ۲۹۵

مجتهدى (دكتور) / ۲۲۹

مجد، رضا / ۴۳۳

محاسب الدوله / ۳۰۱

محتشم، مارشال / ۱۸۷

محمد شاه قاجار / ۱۴

محمدظاهر شاه / ۱۴۴

محمدعلى شاه / ۱۰۳، ۲۱۴

محمود، محمود / ۱۸۴

مستر كنت / ۱۶۱

مسعودى، عباس / ۲۸۵

مسعودى، كاظم / ۱۳۳، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۳۴، ۴۵۰

مسعودی، محمدعلی / ۴۵۲

مشایخی / ۴۵۲

مشکوتی، نصرت اللہ / ۱۳۲

مشیری، علی / ۳۴۳

مصاحب، شمس الملوک / ۲۸۵، ۲۸۱

مصباح زاده، مصطفی / ۲۹۹، ۲۸۵

مصدق، محمد (دکتر) / ۲۸، ۳۲، ۳۳، ۳۶، ۴۷، ۷۸، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۶۴، ۱۷۶، ۱۸۶، ۲۲۳، ۲۵۹،

۴۱۷، ۳۱۲

مصطفوی / ۳۶۲

مظاهر، محسن / ۸۰

مظفرالدین شاه / ۱۸۷

مظفر، فیروز / ۱۰۴

معارفی، علی / ۸۰

معاضد / ۴۳۰، ۴۱۵

معتضد الشریعه / ۷۳

معتضد باهری، علی / ۷۳

معتضد باهری، محمد (دکتر) / ۷۳، ۷۷، ۸۰، ۸۴، ۳۲۶

معتمدالوزاره / ۱۵

معتمدوزیری، فریدون / ۲۶۹، ۲۷۰، ۳۲۹، ۴۱۵، ۴۲۹، ۴۳۰

معتمدی، حسین / ۴۳۳

معظمی، عبداللہ / ۲۱۰

معینی، امیر قاسم (مهندس) / ۴۰۸

معینان، نصرت اللہ / ۳۱۳، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۸۱، ۴۲۳، ۴۲۹

معینی زند، قاسم / ۴۳۳، ۴۴۵

مقدس زادہ / ۴۲۱، ۴۵۰

مک آرتور (ژنرال) / ۳۶۸

مک کارتی (سناتور) / ۲۰، ۳۲

مکی، حسین / ۲۱۵، ۲۲۲

ص: ۴۹۱

ملبورن / ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹

ملک شاه ظفر / ۳۶۲

منصورالملک / ۱۷۴

منصور، ایرج / ۲۶۹

منصور، جواد / ۳۸۱، ۴۰۵

منصور، حسنعلی / اکثر صفحات

منصور، ذکاءالملک / ۲۵۲

منصور (سرلشگر) / ۱۱۲

منصوری، ذبیح الله / ۳۸۳

منوچهریان، مهرانگیز / ۲۸۱، ۲۸۵

موحد، محمدعلی / ۱۰۵

مورخ الدوله (احمدعلی) سپهر / ۱۸۴، ۳۲۴، ۳۲۵

مورگان شوستر / ۱۶

موسوی / ۳۶۲

موسوی، اسدالله / ۴۳۰

موقر / ۳۶۲

مولوی، محمدعلی / ۲۶۹، ۲۷۰

مهدب (دکتر) / ۳۴۳، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۱، ۴۳۰

میراشرافی، سیدمهدی / ۱۷۴

میرزا صالح، غلامحسین / ۳۲۸

میرزا، علینقی / ۱۲۸

میرفخرائی / ۴۲۷

میرفندرسکی، احمد / ۳۷۵، ۳۵۵

میس لمبتون / ۴۱۸، ۴۰

میلائی، عباس (دکتر) / ۵۲، ۳۱۷، ۳۸۴

ن

ناصرالدین شاه قاجار / ۲۲، ۱۴

نامجو، حسین / ۱۲۹

نبیل الدوله، علیقلی خان / ۱۶

نجم (نجم الملک)، ابوالقاسم / ۱۱۳، ۲۱۵، ۲۵۹، ۳۲۵

نراقی، منصور / ۱۳۳

نصیری، نعمت الله / ۳۸۱

نظام السلطنه مافی / ۱۳۱

نظری، حسن / ۴۸

نقیسی، احمد / ۳۰۱

نقیسی، لقمان / ۳۰۱

نقیسی، محمدرضا / ۲۲۷

نقیسی، نزهت / ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۹

نلسون راکفلر / ۲۹۰

نمازی، حاجی حسین / ۴۷، ۱۰۳

نمازی، حسن / ۱۰۳

نواب، حسینقلی خان / ۱۶

نورالله / ۴۵۲

نورمن شوارتسکف / ۱۹

نوری السعید / ۱۶۹

نویسی (سرتیپ) / ۱۸۸

نھاوندی، هوشنگ / ۷۳، ۷۷، ۴۰۰، ۴۳۳

نیری / ۳۶۲

نیک بین، بیژن / ۳۰۶

ص: ۴۹۲

نيك نژاد، مرتضى / ۲۷۰، ۳۸۲

نيكولانا تزيوس / ۴۲۱

نيكولسون / ۵۴

و

وارن / ۴۲۹

والا، عبدالله / ۳۹۶، ۴۳۵

والتر ليمن / ۱۶۷، ۱۹۳

والتر ويتمان روستو / ۶، ۱۶۹، ۱۹۶

وثوق الدوله / ۱۰۴، ۱۸۷، ۲۱۰

وحيدنيا، سيف الله / ۲۹۸

وحيدى (دكتور) / ۳۱۹

وول راف / ۴۳۰، ۴۳۱

ويتا كامپين / ۲۹۴

ويژه، محسن / ۴۰۱

ويليام برومل / ۴۲۱

ويليام بنجامين / ۱۵

ويليام داگلاس / ۲۸۸

ويليام سوليوان / ۱۵۰

وینستون چرچیل / ۲۰۱

۵

هارولد مک میلان / ۱۴۷

هارولد ویلسون / ۳۳۸

هاری ترومن / ۱۶۹

هاشمی / ۳۳۶

هاشمی نژاد، محسن (سپهبد) / ۱۱۷

هایزر / ۱۴۰

هدایت، عبدالله / ۳۶، ۲۹۵

هدایت، نصرالملک / ۲۵۹

هدایتی / ۷۲، ۱۶۲، ۲۹۸، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۳۶

هرتس / ۴۳۶

هرندی / ۱۲۳

هریمن / ۱۷۶

هلمز / ۲۰۶، ۲۱۷، ۴۲۱

همت (سرلشکر) / ۱۲۹

همفری / ۲۳۳

هندرسون / ۳۶

هنری گریڈی / ۳۶۸

ہوارد باسکرویل / ۱۶

ہوشنگ مہدوی، عبدالرضا / ۹۵، ۱۱۵، ۱۹۷، ۲۳۶، ۲۶۷

ہولاگو رامبید / ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۲۹۹، ۳۲۵، ۴۵۰

ہومن، احمد (دکتر) / ۱۳۱

ہومن، محمود (دکتر) / ۱۲۶، ۳۵۱

ہویدا، امیرعباس / اکثر صفحات

ہیتلر، آدولف / ۱۹

ہیل بوکس / ۱۵۶

ی

یاسائی، محمدعلی / ۱۲۳، ۱۲۴

ص: ۴۹۳

یحیی، عدل (پروفیسور) / ۷۶، ۸۰

یزدانبخش، سیداحمد / ۱۳۳

یزدان پناه، کامبیز / ۴۰۴، ۴۰۵

یزدی، سیدعلی / ۱۰۲

یزدی، صراف زاده / ۱۰۵

یغمایی، کیهان / ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۳۱، ۳۳۱

یگانہ / ۴۳۴

یگانہ، ناصر / ۲۶۹، ۲۹۸، ۴۳۳، ۴۳۶

یواس ریپورت / ۳۳

یوری مودین / ۳۱

یوسفی / ۴۱۵، ۴۲۱، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۲

یوسفی، حشمت الملوک / ۴۱۵، ۴۲۱، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۳۲

ص: ۴۹۴

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

